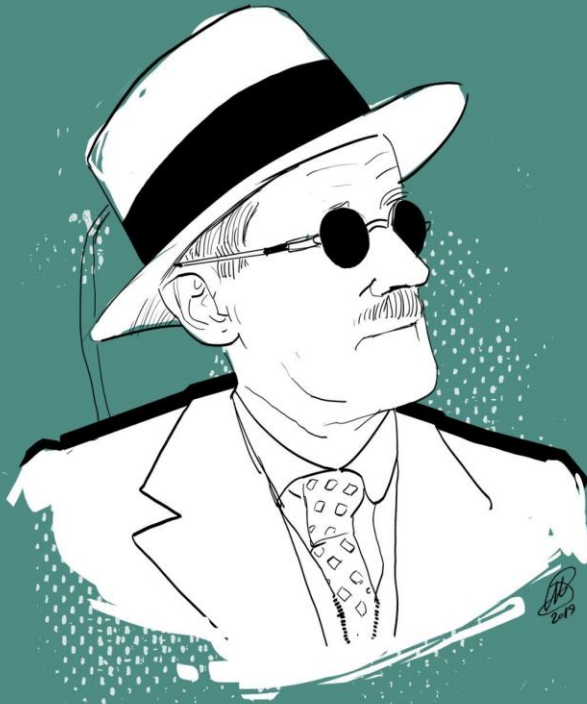


یولسیز

جیمز جویس



مترجم: اکرم پدram نیا

جلد سوم

خواننده‌ی گرامی،

این نسخه الکترونیکی رایگان از جلد سوم کتاب «یولسین» مختص خوانندگان داخل ایران است. ناشر و مترجم، از بخشی از حقوق خود چشم‌پوشی کرده‌اند تا این کتاب رایگان و بدون سانسور در اختیار خوانندگان داخل ایران قرار بگیرد.

اگر خارج از ایران زندگی می‌کنید، لطفاً برای خرید نسخه چاپی کتاب به وبسایت ما مراجعه کنید یا اگر مایلید نسخه الکترونیکی کتاب را مطالعه کنید، لطفاً حداقل مبلغ **۱۵ پوند** از طریق وبسایت به حساب نشر واریز کنید. **حمایت شما از نشر آزاد و بدون سانسور برای بقای ما و انتشار کتاب‌های رایگان بیشتر برای ایران حیاتی است.** لطفاً توجه داشته باشید که استفاده رایگان از این کتاب و هرگونه چاپ و توزیع آن در خارج از ایران غیرقانونی و غیراخلاقی است و باعث نابودی این نشر بدون سانسور خواهد شد.

اگر در ایران هستید و کتاب را رایگان دانلود کرده‌اید، لطفاً توجه داشته باشید که تمامی حقوق کتاب نزد ناشر (نوگام) محفوظ است و هرگونه کسب درآمد از این کتاب بدون مجوز رسمی از ناشر، پیگرد قانونی دارد. همچنین، داشتن نسخه رایگان کتاب، اجازه جرح و تعدیل، تغییر یا اقتباس از این ترجمه را به خواننده نمی‌دهد. کلیه حقوق معنوی و دیگر حقوق نشأت گرفته از این اثر، در هر رسانه و به هر شکلی متعلق به نوگام و نویسنده اثر است.

اگر می‌خواهید کتاب‌های نوگام را به دوستانتان معرفی کنید، تقاضا می‌کنیم حتماً لینک مستقیم دانلود از خود وبسایت نوگام را برایشان بفرستید و از فرستادن فایل با ایمیل یا شبکه‌های اجتماعی و اپلیکیشن‌های ارتباطی پرهیز کنید. دسترسی به آمار دقیق دانلود کتاب برای نشر بسیار مهم است.

نوگام به منظور مبارزه با سانسور، توزیع آسان‌تر آثار به زبان فارسی در سراسر دنیا و حمایت از نویسندگان و مترجمان فارسی‌زبان ایجاد شده است. دسترسی آسان به کتاب یکی از راه‌های موثر برای گسترش دانش و فرهنگ در جامعه است و نشر الکترونیک این امکان را برای کتاب‌دوستان مهیا می‌کند. نوگام بستری را برای ارتباط نزدیک‌تر نویسندگان با خوانندگان به وجود می‌آورد و با تشویق همگانی به حمایت از نویسندگان و مترجمان معاصر، امکان ظهور آثار ادبی و فرهنگی‌ای را فراهم می‌کند که به دلایل مختلف امکان انتشار در داخل ایران را نداشته‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد نشر و نحوه حمایت از نوگام، به وبسایت ما به آدرس nogaam.com مراجعه کنید و یا با ایمیل contact@nogaam.com تماس بگیرید.

با مهر و احترام
نشر نوگام

يولسيز

جلد سوم

جيمز جويس

مترجم: اکرم پدرا منيا



عنوان: یولسیز - Ulysses

جلد سوم

نویسنده: جیمز جویس - James Joyce

مترجم: اکرم پدram نیا

ویراستار: علیرضا سیف‌الدینی

ویرایش فنی و نمونه‌خوانی: سمیه شیخ‌زاده

موضوع: رمان - ادبیات ایرلند

ناشر: نوگام

تاریخ نشر: اردیبهشت ۱۴۰۱ (آوریل ۲۰۲۲)

محل نشر: لندن

چاپ اول

شابک: ۹۷۸-۱-۹۰۹۶۴۱-۴۴-۰

طراح: مسعود رئیسی

کلیه حقوق این اثر برای نشر و مترجم محفوظ است.

وب‌سایت: www.nogaam.com

ای‌میل: contact@nogaam.com

توییتر و اینستاگرام: [@nogaambooks](https://www.instagram.com/nogaambooks)

تلگرام: t.me/nogaam

این کتاب با حمایت بنیاد ادبیات ایرلند منتشر شده است.



خواننده‌ی گرامی، این اثر در شش جلد منتشر می‌شود. جلد یکم که در اردیبهشت ۱۳۹۸ در لندن منتشر شد شامل فصل‌های یکم تا ششم این کتاب بود. جلد دوم شامل فصل‌های هفتم تا نهم، مهر ۱۳۹۹ منتشر شد. جلد سوم که پیش روی شماست، دربرگیرنده‌ی مقدمه‌ی ناشر، سه فصل ده، یازده و دوازده به همراه پی‌نوشت‌های هر فصل و نمایه‌ی نام‌ها و منابع است. نمایه‌ی نام‌ها و منابع هر اثر جداگانه در پایان هر جلد می‌آید.

فهرست جلد سوم

<u>۹</u>	<u>مقدمه ناشر</u>
<u>۱۳</u>	<u>۱۰. صخره‌های سرگردان</u>
<u>۵۳</u>	<u>پی‌نوشت‌های فصل ده</u>
<u>۱۰۷</u>	<u>۱۱. سایرین‌ها (حوری‌های دریایی)</u>
<u>۱۴۷</u>	<u>پی‌نوشت‌های فصل یازده</u>
<u>۲۱۵</u>	<u>۱۲. سایکلوپس</u>
<u>۲۷۷</u>	<u>پی‌نوشت‌های فصل دوازده</u>
<u>۳۶۹</u>	<u>نمایه‌ی نام افراد</u>
<u>۳۸۹</u>	<u>نمایه‌ی نام مکان‌ها</u>
<u>۴۰۵</u>	<u>منابع</u>
<u>۴۲۶</u>	<u>Acknowledgements</u>

در دست انتشار

جلد چهارم

۱۳. ناسیکا

۱۴. گاوهای خورشید

جلد پنجم

۱۵. سرسی

جلد ششم

بخش III یا نستوس

۱۶. یومی یس

۱۷. ایتاکا

۱۸. پنه لویی

مقدمه‌ی ناشر

ژيانو چيان درباره‌ی ترجمه‌ی يولسيز به زبان چيني که همراه همسرش ون جيو رو به سرانجام رسانيد، مي‌گويد: «در سن پختگي، انسان بايد کاري ماندگار انجام بدهد. اين ترجمه اثری جاويدان است.»

در اينکه يولسيز اثری جاودانه در ادبيات جهان است، شکی نيست. جيمز جويس نزديک به یک دهه از عمرش را صرف نوشتن اين کتاب کرد. اما کار پرمشقت ترجمه‌ی چنين اثری که گاه در زبان‌های مختلف دهه‌ها به طول انجاميده نيز روحی نستوه می‌طلبد و به‌سختی می‌توان در اين مورد با ژيانو چيان مخالفت کرد.

یکصد سال از انتشار اين اثر می‌گذرد. ترجمه‌ی يولسيز، در خلال همان دهه‌ی نخستين به چند زبان اروپايی منتشر شد که از خوش‌اقبالی، جويس خودش در ترجمه يا اصلاح ترجمه‌ها دخيل بود. به‌طور مثال ترجمه‌ی فرانسوی در سال ۱۹۲۹ يا ترجمه‌ی آلمانی در سال ۱۹۲۷ زير نظر خود او کامل شد و زير چاپ رفت.

اما در بسياری از کشورهای ديگر، مشتاقان کشف رموز اين اثر بی‌همتا که شهره‌اش به سراسر دنيا رسيده بود، همچنان محکوم به شکیبایی بودند. در چين، ترجمه‌ی ژيانو چيان و ون جيو رو در نهايت در پايان قرن بيستم و به سال ۱۹۹۵ منتشر شد.

در اتحاد جماهیر شوروی، روسيه‌ی کنونی، هم انتظار بس طولانی شد و نزديک به هفتاد سال طول کشيد تا نسخه‌ای کامل از ترجمه‌ی اين اثر به زبان روسی منتشر شود.

ايگور رومانوويچ، یکی از اولين مترجمان يولسيز به روسی، پس از انتشار بخش‌هایی از کتاب در نشریه‌ی ادبيات بين‌المللی به دليل فعاليت‌های ادبی خود که به مذاق حکومت خوش نمی‌آمد دستگير شد و در نهايت در اردوگاه کار اجباری جان سپرد.

اما شعله‌ی اشتیاق ترجمه‌ی اين اثر در روسيه خاموش نشد. مترجم ديگری سه دهه بعد، در خفا مشغول ترجمه‌ی يولسيز بود. ويکتور خينکيس، مترجم مجرب روسی، ده سال از عمرش را روی ترجمه‌ی اين اثر گذاشت. اما همچنان که وضع سلامتی‌اش رو به وخامت می‌گذاشت، از یکی از دوستان خود، سرگئی خاروژی، درخواست کمک کرد.

خاروژی، نه مترجم بود و نه جویس‌شناس. او فیزیک‌دان بود و فیلسوف. به گفته‌ی خودش، پس از مرگ خینکیس در سال ۱۹۸۱، خود را در دنیای جویس غرق کرد. یولسین به همراه بسیاری از آثار برجسته‌ی ادبی غرب، در شوروی ممنوع بود و منابع آنچنانی برای چنین ترجمه‌ای در دست نبود. در عین حال وحشت از نیروهای امنیتی و دستگیری و از دست رفتن حاصل کار خینکیس، همیشه همراه خاروژی بود. اما او به عهد خود وفادار ماند و تمام هم و غمش را برای تکمیل و انتشار این اثر گذاشت. نسخه کامل یولسین به روسی، پس از بازنگری‌های متعدد سرانجام در سال ۱۹۹۳ و پس از فروپاشی شوروی، منتشر شد. ترجمه‌ی خینکیس-خاروژی تا به امروز تنها ترجمه‌ی کامل یولسین به زبان روسی است.

حالا در صد سالگی این اثر، سومین جلد پروژه‌ی یولسین به فارسی منتشر می‌شوند. هرچند قصد ما در ابتدا این بود که انتشار شش جلد تا پایان سال ۲۰۲۲ به پایان برسد، این منظور به دلایل متعدد، از جمله همه‌گیری بی‌سابقه‌ی دوسال گذشته، حاصل نشد. امروز با انتشار سومین جلد، ترجمه‌ی دوازده فصل اول کتاب کامل می‌شود. و سفر ما در این مسیر تاریخی همچنان ادامه دارد، مشعل همچنان روشن است و تا انتشار آخرین کلمه‌ی این کتاب روشن خواهد ماند.

با سپاس فراوان از یاران بی‌بدیل این تلاش بی‌نظیر؛ دوستان نزدیک و دور؛ همکار و همراه؛ حامیان جان ادبیات.

آزاده پارساپور

فروردین ۱۴۰۱

آوریل ۲۰۲۲

عالی قدر جان کانمی اس جی پدر روحانی عظمای هنگام پایین آمدن از پلکان کشیش سرا،^۲ ساعت صیقلی اش را دوباره در جیب تویی اش جا داد. پنج دقیقه به سه. درست وقت مناسب برای قدم زدن تا آر تین.^۳ راستی اسم آن پسر چی بود؟ دیگم. بله. وِر دیگم ات اینستوم است.^۴ برادر سوان آن کسی است که باید دیدش.^۵ نامه‌ی آقای کانینگهم. بله. وادارش کن، اگر ممکن است. کاتولیک خوب اهل عمل: موقع مأموریت، کار آ.^۶

ملوانی یک‌پا با تکان‌های آهسته‌ی چوب‌های زیر بغلش خود را به جلو تاب می‌داد، نت‌هایی را غرش‌کنان می‌خواند. جلوی صومعه‌ی خواهران خیریه، با تکانی کوتاه جلو رفت و کلاه نوک‌تیزی را برای خیرات به طرف پدر روحانی عظمای جان کانمی جی اس، جلو آورد.^۷ پدر کانمی او را زیر خورشید تبرک داد، علی‌رغم این‌که کیف پولش، می‌دانست، یک سکه‌ی کراون نقره داشت.^۸

پدر کانمی به سوی میدان مونت‌جوی از خیابان گذشت.^۹ فکر کرد، اما نه برای مدتی طولانی، به سربازان و دریانوردانی که پاهایشان را گلوله‌ی توپ قطع کرده و آن‌ها را به یکی از مناطق فقیر کشانده، و به کلام کاردینال وُلزی: اگر آن‌طور که به پادشاهم خدمت کرده‌ام به خدایم خدمت کرده‌ام، مرا در روزهای پیری ام تنها نمی‌گذاشت.^{۱۰} از سایه‌ی درختانی که برگ‌هایشان زیر آفتاب برق می‌زدند، گذشت: و زن آقای دیوید شیپی، نماینده‌ی مجلس، به سوی او آمد.^{۱۱}

– خیلی خوب، واقعاً خوب، پدر. و حال شما، پدر؟

حال پدر کانمی واقعاً عالی بود. احتمالاً برای آب‌درمانی به باکستن می‌رفت.^{۱۲} و پسرهایش، در بلوِدر کاملاً موفقند؟ جدی؟ پدر کانمی از شنیدن این خبر واقعاً خوشحال شد. و خود آقای شیپی؟^{۱۳} هنوز در لندن بود. جلسه‌های مجلس هنوز ادامه داشت، یقیناً ادامه داشت.^{۱۴} عجب هوای خوبی بود، واقعاً دلپذیر. بله، خیلی احتمال داشت که پدر برنارد وان دوباره برای وعظ بیاید.^{۱۵} اوه، بله: یک توفیق بسیار بزرگ. جداً یک انسان عالی.

پدر کانمی خیلی خوشحال شد از این‌که دید زن آقای دیوید شیپی نماینده‌ی مجلس این قدر حالش خوب است و خواهش کرد که سلامش را به آقای دیوید شیپی نماینده‌ی مجلس برساند. بله، او حتماً زنگ می‌زد.

- عصرتان خوش، خانم شيهی.

پدر کانمی، موقع خداحافظی، کلاه ابریشمی اش را از سر برداشت و لبخند زد به منجوق‌های شبق روسری خانم شيهی که زیر نور خورشید برق می‌زدند. و دوباره، موقع رفتن، باز هم لبخند زد. ندان‌هایش را با خمیردندان نخل آرکا، می‌دانست، تمیز کرده بود.^{۱۶}

پدر کانمی قدم می‌زد و، قدم‌زنان، لبخند می‌زد، زیرا به چشم‌های مضحک و صدای کاکنی پدر برنارد وان فکر می‌کرد.^{۱۷}

- پیلاتس! چر جلو اون عواموناسِ نعره‌کش نمی‌گیری؟^{۱۸}

به هر حال، آدم پرشوری. واقعاً بود. و واقعاً در راه خودش فوق‌العاده خوب عمل کرد. خارج از هر تردیدی. می‌گفت عاشق ایرلند است و عاشق ایرلندی. آیا می‌شود گفت، از خانواده‌ی خوب هم؟ ولزی، نبودند؟

آه، نکند فراموش کند. آن نامه به پدر ایالتی را.^{۱۹}

پدر کانمی سه پسر بچه مدرسه‌ای را گوشه‌ی میدان مونت‌جوی نگه داشت. بله: آن‌ها از بلوئر بودند. آن خانه‌ی کوچک.^{۲۰} آهان. و توی مدرسه بچه‌های خوبی بودند؟ آهان. این خیلی عالی بود. و اسمش چی بود؟ جک سوهن.^{۲۱} و اسم آن یکی؟ جر گلاهر.^{۲۲} و مرد کوچک بعدی؟ اسمش برونی لینم بود.^{۲۳} آهان، اسم خیلی قشنگی بود.

پدر کانمی نامه‌ای را از روی سینه‌اش به استاد برونی لینم داد و به صندوق پست قرمز سر نش خیابان فیتزگین اشاره کرد^{۲۴} و گفت:

- اما مواظب باش خودت را توی صندوق نامه‌ها پست نکنی، مرد کوچک.

پسرها به پدر کانمی شش چشم دوختند و خندیدند.

- آه، آقا.

پدر کانمی گفت:

- خب، نشانم بده که می‌توانی یک نامه را پست کنی.

استاد برونی لینم به آن سمت خیابان دوید و نامه‌ی پدر کانمی به پدر ایالتی را در دهان صندوق پست قرمز روشن انداخت. پدر کانمی لبخند زد و سر تکان داد و لبخند زد و در امتداد شرقی میدان مونت‌جوی پیش رفت.

آقای دنیس جی مگینی، پروفیسور رقص و این چیزها، با کلاه ابریشمی، کت فراک خاکستری مایل به بنفش تیره‌ی جلو ابریشمی، کراواتِ دستمال‌گردن سفید، شلوار ارغوانی کم‌رنگ تنگ، دستکش‌های زرد قناری و چکمه‌های نوک‌تیز ورنی، با رفتار موقر راه می‌رفت،^{۲۵} در نهایت احترام، طرف جدول خیابان را گرفت^{۲۶} و سر نش بن‌بست دیگنم، از کنار بانو مکسول رد شد.^{۲۷}

آن خانم مگینس نبود؟^{۲۸}

خانم مگینس، شکوهمند، با موهای نقره‌ای، از مسیر عابر پیاده‌ی آن طرف، که در طولش آرام و یکنواخت می‌رفت، برای پدر کانمی خم شد. و پدر کانمی لبخند زد و سلام کرد. حال او چطور بود؟

کالسکه‌ی زیبایی داشت. مثل مری، ملکه‌ی اسکاتلند، مثلاً.^{۲۹} و فکر کن که یک گروبردار است! خب، در هر حال! چنین... چطور باید می‌گفت؟ ... چنین منش ملکه‌وار.

پدر کانمی از خیابان گریت چارلز پایین رفت و به کلیسای آزاد خاموش سمت چپش نگاهی گذرا کرد.^{۳۰} پدر روحانی‌تی آر گرین بی‌ای (دی‌وی) سخنرانی می‌کند.^{۳۱} اسمش را گذاشته‌اند مقام مسئول. او خودش را مسئول گفتن چند کلمه می‌دانست. اما آدم باید خیر باشد. نادانی شکست‌ناپذیر.^{۳۲} براساس توانایی‌شان عمل کردند.^{۳۳}

پدر کانمی سر نبش پیچید و در جاده‌ی سرکولار شمالی به راهش ادامه داد.^{۳۴} عجیب بود که در این خیابان اصلی مهم خط تراموا وجود نداشت. واقعاً باید می‌بود.

یک گروه از پسر مدرسه‌ای‌های کوله‌پشتی‌دار از عرض خیابان ریچموند عبور کردند.^{۳۵} همه کلاه‌های نامرتب‌شان را از سر برداشتند. پدر کانمی بیش از یک بار و با خوش‌رویی برای‌شان ادای احترام کرد. برادران مسیحی جوان.^{۳۶}

پدر کانمی همین‌طور که پیش می‌رفت، در سمت راستش بوی خوشی حس کرد. کلیسای سینت جوزف، خیابان پورتلند. برای زنان مسن و پرهیزکار.^{۳۷} پدر کانمی کلاهش را برای آیین قربانی مقدس از سر برداشت. پرهیزکار: ولی آن‌ها گاهی هم بدخلق بودند.

نزدیک خانه‌ی اُلدبرا، پدر کانمی به آن اشراف‌زاده‌ی ولخرج فکر کرد.^{۳۸} و حالا آن‌جا اداره‌ای، چیزی بود.^{۳۹}

پدر کانمی در امتداد خیابان نورث استرند شروع کرد به قدم زدن.^{۴۰} و از جانب آقای ویلیام گلاهر، که جلوی در فروشگاهش ایستاده بود، ادای احترام دید.^{۴۱} پدر کانمی به آقای ویلیام گلاهر ادای احترام کرد و بویی را احساس کرد که از ژامبون دنده‌ی خوک و تگارهای وافر کره متصاعد می‌شد.^{۴۲} از دکان گروگن سیگار فروش^{۴۳} که به آن تابلوی خبری حاوی خبر فاجعه‌ی وحشتناک نیویورک تکیه داده بود، رد شد.^{۴۴} در آمریکا این چیزها مرتب اتفاق می‌افتاد. مردم بداقبال که آن‌طوری می‌میرند، بدون آمادگی.^{۴۵} با این حال، عمل توبه‌ی بی‌نقص.^{۴۶}

پدر کانمی از نوش‌خانه‌ی دَنیل برگن که دو مرد بیکار به پنجره‌اش لم داده بودند، گذشت.^{۴۷} آن‌ها به او ادای احترام کردند و ادای احترام دیدند.

پدر کانمی از جلوی مؤسسه‌ی کفن‌و‌دفن اچ جی اُنیل^{۴۸} که در آن کُرنی کلهر اعدادی را در دفتر حساب‌و‌کتابش جمع می‌زد و برگ علف می‌جوید، رد شد. پاسبانی، سر خدمتش، به پدر کانمی ادای احترام کرد و پدر کانمی به پاسبان ادای احترام کرد. در یوکسِتر، قصابی گوشت خوک، پدر کانمی سوسیس‌های خوک را تماشا کرد، سفید، سیاه و قرمز، ماریچ و لوله‌ای مرتب چیده شده بودند.^{۴۹} زیر درختان مالِ شارلویل،^{۵۰} پدر کانمی قایق حمل‌کود گیاهی بسته به اسکله، اسبی یک‌کش با سر آویزان و قایق‌رانی را دید که با کلاه حصیری کثیف در وسط عرشه نشسته بود، سیگار می‌کشید و به شاخه‌ی سپیدار بالای سرش خیره نگاه می‌کرد. خوش‌منظر و آرام‌بخش بود: و پدر کانمی غور کرد در عنایت خالق‌ی که مشیتش خلق‌کود گیاهی در لجن‌زار بوده است تا انسان‌ها احتمالاً آن را بکنند و بیرون بکشند و به شهر و قصبه بیاورند و در خانه‌های فقرا آتشی درست کنند.

روی پل نیوکامن، جان کانمی اس جی عالی قدر، کشیش کلیسای سینت فرانسیس اکسپویر، خیابان گاردینر شمالی، سوار تراموایی شد که به سمت خارج از شهر می‌رفت.^{۵۱} از تراموایی که به سمت داخل شهر می‌آمد، نیکلاس دادلی ک ک،^{۵۲} کشیش کلیسای سینت آگاتا، خیابان ویلیام شمالی، روی پل نیوکامن پیاده شد.

از پل نیوکامن پدر کانمی سوار تراموایی شد که به سمت خارج از شهر می‌رفت، زیرا دوست نداشت از مسیر دلگیر و کثیف‌نمایی که از ماد آیلند می‌گذشت، پیاده برود.^{۵۳}

پدر کانمی در گوشه‌ی واگن تراموا نشست، بلیتی آبی‌رنگ در سوراخ‌دکمه‌ی دستکش بچه‌ای تپلی با دقت تو گذاشته شد، درحالی که چهار شیلینگ، شش پنس و پنج پنی از دیگر دستکش مشت تپلش به داخل کیفش شوت شد. وقتی از کلیسای پیچک‌پوش^{۵۴} می‌گذشتند، فکر کرد که مأمور بلیت معمولاً زمانی سر می‌رسد که آدم بلیتش را بی‌توجه دور می‌اندازد. وقار سرنشینان تراموا برای سفری تا این اندازه کوتاه و ارزان به‌نظر پدر کانمی بیش از اندازه بود. پدر کانمی این نزاکت نشاط‌آور را دوست داشت.

روز آرامی بود. آقای عینکی روبروی پدر کانمی توضیحش را تمام کرده بود و به پایین نگاه می‌کرد. زن او، پدر کانمی حدس زد.

خمیازه‌ی کوچکی دهان زن آقای عینکی را باز کرد. مشت کوچک توی دستکشش را بالا آورد، بی‌اندازه ملایم خمیازه کشید و مشت کوچک توی دستکشش را روی دهان بازش نواخت و کوچولو لبخند زد، طوری دلنشین.

پدر کانمی متوجه بوی عطر او در تراموا شد. نیز متوجه شد که مرد عجیب و غریب سمت دیگر زن، روی لبه‌ی صندلی نشسته است.^{۵۵}

پدر کانمی در کنار نرده‌های محراب، نان متبرک را با سختی در دهان پیرمرد عجیبی گذاشت که لقه‌ی سر داشت.

تراموا روی پل انزلی^{۵۶} توقف کرد و وقتی نزدیک بود حرکت کند، پیرزنی ناگهان از جایش بلند شد تا پیاده شود. مأمور تراموا بند زنگ را کشید تا تراموا برای او سر جایش بماند. پیرزن با سبدهش و یک زنبیل خرید بیرون رفت: پدر کانمی دید که مأمور تراموا به او و زنبیل و سبدهش در پایین رفتن کمک می‌کند: و پدر کانمی فکر کرد که، از آن جایی که پیرزن تقریباً به پایان سفر یک‌پنی‌اش رسیده، او یکی از آن آدم‌های نیک‌نهادی است که همیشه باید دو بار به‌شان گفت خدا تو را ببخشد، فرزندم، و به این‌که آن‌ها آموخته شده بودند، برایم دعا کن.^{۵۷} اما آن‌ها در زندگی خیلی نگرانی داشتند، خیلی غصه داشتند، مخلوقات بیچاره.

از تابلوی آگهی‌های دیواری، آقای یوجین استرتن با سیاه‌لب‌های کلفت به پدر کانمی دهن‌کجی کرد.^{۵۸}

پدر کانمی به روح مردان سیاه و قهوه‌ای و زرد فکر کرد و به موعظه‌اش درباره‌ی سینت پتر کلی‌ور اس جی^{۵۹} و به مأموریت مذهبی در آفریقا و به ترویج ایمان و به میلیون‌ها نفر سیاه و قهوه‌ای و زرد که آخرین ساعت زندگی‌شان فرارسید، مثل یک دزد در شب،^{۶۰} بی‌آن‌که آب غسل تعمید گرفته باشند.

کتاب نوشته‌ی آن یسوعی بلژیکی، لُ نامبر د الیو، به نظر پدر کانمی دفاعیه‌ای معقول آمد.^{۶۱} آن‌ها میلیون‌ها انسانی بودند که خدا شبیه خود آفرید و ایمان‌شان (دی وی) به او آورده نشد.^{۶۲} اما روح خدا بودند، خلق شده به دست خدا. به نظر پدر کانمی باید گفت جای تأسف دارد که همه‌ی آن‌ها تباہ می‌شوند، حرام می‌شوند.

در چهارراه خیابان هوث، پدر کانمی پیاده شد^{۶۳} و از مأمور تراموا ادای احترام دید و به نوبه‌ی خود به او ادای احترام کرد.

خیابان مالاهاید خلوت بود.^{۶۴} پدر کانمی را خشنود کرد، خیابان و اسم. در مالاهاید سرزنده زنگ‌های شادی به صدا درمی‌آمدند.^{۶۵} لرد تالبوت د مالاهاید، وارث ارشد لرد دریاسالار مالاهاید و دریاهای مجاور^{۶۶} سپس، فراخوان جنگ داده شد و او در یک روز دوشیزه، همسر و بیوه بود.^{۶۷} آن روزها روزگار دنیوی قدیم بود، زمان‌های وفاداری در شهرک‌های شادمان،^{۶۸} زمان‌های قدیم در قلمرو بارون.

پدر کانمی راه می‌رفت و به کتاب کوچکش فکر می‌کرد، زمان‌های قدیم در قلمرو بارون^{۶۹} و به کتابی که احتمالاً درباره‌ی خانه‌های یسوعی نوشته شده و به مری راج‌فورت، دختر لرد مولزورث، کنتس اول بلوِدر.^{۷۰}

خانمی بی‌حال و حوصله، نه دیگر جوان، در ساحل لاک ایل تنها قدم می‌زد، مری، کنتس اول بلوِدر، هنگام غروب، بی‌حال و حوصله پیاده‌روی می‌کرد و وقتی سموری آبی شیرجه می‌رفت، یک‌ه نمی‌خورد. چه کسی می‌توانست به واقعیت پی ببرد؟ نه لرد بلوِدر حسود و نه اعتراف‌شنو او^{۷۱} که آیا او زنای محصنه کامل مرتکب شده یا نه، ایکلسیو سمینیس اینتر وس ناتورالی مولیریس، با برادر شوهرش^{۷۲} او به نصفه اعتراف می‌کرد اگر کامل گناه نکرده بود، آن‌طور که زن‌ها می‌کنند. فقط خدا می‌داند و خود او و آن مرد، برادر شوهرش.

پدر کانمی به آن عدم خویش‌داری خودکامه فکر کرد، به هر حال برای نوع بشر روی زمین لازم بوده، و به روش‌های خدا که روش‌های ما نیست.^{۷۳}

دان جان کانمی راه می‌رفت^{۷۴} و در زمان‌های گذشته سیر می‌کرد. او در آن‌جا نیک‌خواه بود و سربلند. در ذهنش اسراری داشت از اعترافات و در مهمان‌خانه‌ی موم‌اندود،^{۷۵} با آستری مزین به خوشه‌های انواع میوه‌ها، برای صورت‌های متبسم شریف تبسم می‌کرد. و دست‌ان عروس و داماد، اشراف‌زاده با اشراف‌زاده، به دست دان جان کانمی در دست هم گذاشته می‌شد. روز دلربایی بود.

در ورودی عبور جنازه به حیاط کلیسا^{۷۶} به پدر کانمی پهنای کلم‌برگ‌ها را نشان می‌داد که با زیربرگ‌های فراوان به او کرنش می‌کردند.^{۷۷} آسمان به او فوجی از ابرهای کوچک سفید نشان داد که با باد آهسته جلو می‌رفتند. فرانسوی‌ها می‌گویند، موتر.^{۷۸} کلمه‌ای مناسب و آشنا.

پدر کانمی که دعای آن بخش از روزش را می‌خواند، فوجی از ابرهای گوسفندی را بالای رُتکافی تماشا می‌کرد.^{۷۹} مچ پاهای پوشیده با جوراب نازکش را کاه‌بن زمین کلانگوز قلقلک می‌داد. به آن‌جا می‌رفت، در غروب مطالعه می‌کرد، و دادوفریادهایی از گروه‌های پسرهای مشغول بازی را می‌شنید،

داد و فریادهای جوان در غروبى ساکت. ^{۸۱} او رئیس مدرسه‌شان بود: فرمانروایی اش آرام بود. ^{۸۱}
 پدر کانمی دستکشش را در آورد و کتاب‌دعای روزانه‌ی لبه‌قرمز را بیرون آورد. ^{۸۲} چوب الفی
 عاجی شماره‌ی صفحه را به او گفت. ^{۸۳}

دعای نهم. ^{۸۴} باید آن را قبل از ناهار می‌خواند. اما بانو مکسول آمده بود. ^{۸۵}
 پدر کانمی در خفا خواند پتر و آوه و روی سینه‌اش صلیب کشید. دیوس این اجتوریوم. ^{۸۶}
 با آرامش راه می‌رفت و دعای نهم را بی‌صدا می‌خواند، می‌رفت و می‌خواند تا رسید به ریز در بیتی
 ایملکاتی:

پرینچپیوم و ربوریوم توروم و ریتاس: این اترنوم اُمِنیا یودسیا ایوستسیا تویی. ^{۸۷}
 مردی جوان و برافروخته از شکاف پرچینی درآمد و پشت سر او زنی جوان آمد. ^{۸۸} با میناهای وحشی
 سرخ‌کننده در دست. مرد جوان بی‌درنگ کلاهش را برداشت: زن جوان بی‌درنگ خم شد و با دقتی
 آهسته چپله‌ی چنگ‌انداخته‌ای را از دامن سبکش کند.

پدر کانمی هر دورا باوقار تبرک داد و به صفحه‌ی نازک کتاب‌دعای روزانه‌اش برگشت: سین:
 پرینشپیس پرسیکیوتی سونت می گراتیس: ات اوریس تویس فرمودیت کُر میم. ^{۸۹}

* * *

کرنی کلهر دفتر روزنگار بلندش را بست و با چشم‌های افتاده‌اش به درِ تابوت چوب‌کاجی که در
 گوشه‌ای کشیک می‌داد، نگاهی انداخت. خودش را راست کرد، به طرفش رفت، و آن را روی محورش
 چرخاند، شکل و تزیینات برنجی‌اش را بررسی کرد. برگ علفش را که می‌جوید، در تابوت را کنار
 گذاشت و آمد دم در. آن‌جا لبه‌ی کلاهش را کج کرد که به چشمانش سایبانی بدهد، به چارچوب در
 تکیه داد و بی‌هدف به بیرون نگاه کرد.

پدر جان کانمی روی پل نیوکامن سوار تراموای دالی مونت شد. ^{۹۰}
 کُرنی کلهر چکمه‌های پاکنده‌اش را ضربدری گذاشت و خیره شد، کلاهش کج رو به پایین، در
 حال جویدن برگ علفش.

پاسبان ۵۷ سی، مشغول گشت، ایستاد تا آن وقت روز بگذرد. ^{۹۱}

- روز خوبی است، آقای کلهر.

کرنی کلهر گفت:

- اوهوم.

پاسبان گفت:

- هوا خیلی گرفته است.

کرنی کلهر فواره‌ی بی‌صدایی از شیرهی علف را از دهانش کمانی و با سرعت بیرون فرستاد و
 همزمان دست سفید بخشنده‌ای از پنجره‌ای در خیابان اِکلز سکه‌ای را به بیرون پرتاب کرد. ^{۹۲}

پرسید:

- خبر خوب چی داری؟^{۹۴}

پاسبان با نفس بند آمده گفت:

- دیشب آن یارو را دیدم.

* * *

سر نیش مک کانل،^{۹۴} ملوانی یک پا خودش را روی عصایش استوار کرد، از کنار چرخ دستی بستنی رایبوتی رد شد،^{۹۵} و با تکانی خود را به داخل خیابان اِکلز کشاند. به سمت لری اُرورک با پیراهن بدون کت، جلوی در مغازه اش، نامهربان غرید:

- برای انگلستان...^{۹۶}

خودش را به شدت به سمت جلو تاب داد و از کنار کیتی و بودی ددلس رد شد، ایستاد و غرید:

- وطن و زیبایی.^{۹۷}

به صورت سفید محنت زده‌ی جی جی اُملوی گفته شد که آقای لمبرت با مهمانی در فروشگاه است.^{۹۸}

بانویی تنومند ایستاد، از کیف پولش سکه‌ای مسی در آورد و داخل کلاهی که به سوی او گرفته شد، انداخت. ملوان غرزان تشکر کرد، به پنجره‌های بی‌اعتنا با بدخلقی نگاهی انداخت، سرش را فرو برد و خود را چهار گام به جلو تاب داد.

ایستاد و خشمگین غرید:

- برای انگلستان...^{۹۹}

دو بچه‌تخس پابره‌نه که تافته‌های دراز آب نبات شیرین بیان را می‌مکیدند، نزدیک او ایستادند، با دهان‌های آب زرد چکان بازشان به ته او خیره شدند.

خودش را با تکان‌های شدید به سمت جلو تاب داد، ایستاد، سرش را به سوی پنجره‌ای بلند کرد و عمیق زوزه کشید:

- وطن و زیبایی.^{۱۰۰}

از داخل، یک یا دو میزان سوت جیرجیری شاد خوشایندی آمد و قطع شد.^{۱۰۱} کرکره‌ی پنجره کنار زده شد. کارت آپارتمان‌های مبله نشده از پنجره‌ی بالارو لغزید و افتاد. بازوی برهنه‌ی گوستالوی بخشنده‌ای درخشید، دیده شد، از نیم پیراهن و بندهای سفت لباس خوابی سفید جلو آورده شد. دست زنی سکه‌ای را از روی نرده‌ها پرتاب کرد. توی خیابان افتاد.^{۱۰۲}

یکی از بچه‌تخس‌ها به طرفش دوید، آن را برداشت و در کلاه خنیاگر انداخت و گفت:

- بیا، آقا.

* * *

کيتی و بودی ددلس در آشپزخانهی بخارآلود را به داخل هل دادند.

بودی پرسيد:

- کتابها را گرو گذاشتی؟

مگی کنار اجاق، توده‌ای خاکستری فام را با ملاقه‌اش دو بار زیر کف جوشان فرو کرد و پيشانی‌اش را پاک کرد و گفت:

- برای آن‌ها هيچی نمی‌دهند.

پدر کانمی از زمین‌های کلانگوز گذر کرد، ^{۱۳}کاه‌بن‌ها مچ پاهای پوشيده با جوراب‌نازکش را قلقلک می‌داد.

بودی پرسيد:

- کجا را امتحان کردی؟

- مگینس.

بودی پایش را کوبيد و کوله‌پشتی‌اش را روی ميز پرت کرد و داد زد:

- صورت گنده‌اش کوفت بگیرد! ^{۱۴}

کيتی رفت کنار اجاق و با چشم‌های چپول نگاه کرد و پرسيد:

- چی تو قابلمه است؟

مگی گفت:

- پيراهن‌ها.

بودی عصبانی داد زد:

- مرده‌شور، هيچی نیست بخوريم؟

کيتی در کتری را با لایي دامن لکه‌دارش بلند کرد، پرسيد:

- و تو این چی هست؟

در پاسخ، بخار غلیظی بیرون جهيد.

مگی گفت:

- سوپ نخودفرنگی.

کيتی پرسيد:

- از کجا گرفتی‌اش؟

مگی گفت:

- خواهر مری پتريک. ^{۱۵}

شاگردمغازه زنگ دستی‌اش را به صدا درآورد. ^{۱۶}

– بررنگ!^{۱۰۷}

بودی پشت میز نشست و با ولع گفت:

– بده این جا.

مگی از کتری، سوپ زرد غلیظ را داخل کاسه‌ای ریخت. کیتی، نشسته روبه‌روی بودی، همان‌طور که نوک انگشتانش خردنه‌نان‌های پراکنده را به‌سمت دهانش می‌برد، آرام گفت:

– چقدر خوب که این قدر داریم. دلی کجاست؟

مگی گفت:

– رفته پدر را ببیند.

بودی که تکه‌های بزرگی از نان را می‌کند و داخل سوپ می‌ریخت، اضافه کرد:

– پدر ما او که در بهشت نیست.^{۱۰۸}

مگی، که سوپ زرد را داخل کاسه‌ی کیتی می‌ریخت، داد زد:

– بودی! شرم کن!

یک زورق، یک برگه‌ی اعلان مجاله‌شده، الیاس می‌آید،^{۱۰۹} آرام روی لیفی پیش می‌رفت، زیر پل لوپ‌لاین،^{۱۱۰} از تندآب‌ها، جایی که آب دور پایه‌های پل را می‌سایید، مثل تیر گذشت، در مسیرش به‌سمت شرق، میان اسکله‌ی قدیمی اداری گمرک و بارانداز جُرج، از کنار بدنه‌ی کشتی‌ها و زنجیر لنگرها گذشت.^{۱۱۱}

* * *

دختر بور در فروشگاه تورنتن، الیاف خش‌خشی را کف سبد حصیری خواباند. بلیزس بویلن بطری پیچیده در دستمال‌کاغذی صورتی و شیشه‌ای کوچک را به دست او داد و گفت:

– این‌ها را اول بگذار، باشد؟

دختر بور گفت:

– چشم، آقا. و میوه را روی همه.

بلیزس بویلن گفت:

– خوب است، حرف ندارد.

گلابی‌های گوشتالو را با نظم‌وترتیب جای داد،^{۱۱۲} سروته، و در میان آن‌ها هلوهای رسیده‌ی شرم‌رخسار.

بلیزس بویلن با کفش‌های برنزه‌ی نو، در فروشگاه مملو از بوی میوه، از این‌جا به آن‌جا می‌رفت، میوه‌ها را برمی‌داشت، گوجه‌فرنگی‌های تروتازه‌ی آبدار چین‌چین و گوشتی قرمز، و بوها را توی بینی می‌کشید.

اچ ای ال وای آپاستروف اس از جلوی او به‌صاف گذشتند،^{۱۱۳} بلندسفیدکلاه‌ها، از کوچه‌ی تنجی‌یر

رد شدند،^{۱۱۴} به سوی مقصدشان آهسته پیش می‌رفتند.

ناگهان از کنار سینی توت‌فرنگی‌ها پیچید، ساعت طلایی را از جیب ساعتش درآورد و از طول زنجیرش نگه داشت.

- می‌توانی این را با تراموا بفرستی؟ الان؟

زیر تاق مرچنت، شخصی پشت‌سیاه کتاب‌های روی چرخ‌دستی دست‌فروشی را وارسی می‌کرد.^{۱۱۵}

- حتماً آقا. توی شهر است؟

بلیزس بویلن گفت:

- بله البته. ده دقیقه.

دختر بور دفتر فهرست و مدادی به او داد.

- نشانی را می‌نویسید، آقا؟

بلیزس بویلن پشت پیشخان نوشت و دفتر فهرست را به سمت او هل داد و گفت:

- فوری بفرست، خوب؟ برای یک معلول است.

- چشم، آقا. می‌فرستم، آقا.

بلیزس بویلن سکه‌های شنگول داخل جیب شلوارش را جغ‌جغ صدا داد و پرسید:

- چقدر باید بسلفیم؟^{۱۱۶}

انگشتان لاغر دختر بور میوه‌ها را شمرد.

بلیزس بویلن به شکاف بلوزش نگاه کرد. دختر کم‌سن^{۱۱۷} گل میخک قرمزی را از گلدان شیشه‌ای گردن‌بلند برداشت و مؤدبانه پرسید:

- این برای من؟

دختر بور یک‌وری به او نگاهی کرد، بی‌دقت لباس پوشیده، با کراواتی کمی کج‌وکوله، گلگون شد و گفت:

- بله، آقا.

شیطنت‌آمیز خم شد و دوباره گلابی‌های گوشتی و هلوهای شرم‌رو را شمرد.

بلیزس بویلن با اشتیاق بیشتری به داخل بلوز او نگاه انداخت، ساقه‌ی گل قرمز میان دندان‌های خندان. با شیطنت پرسید:

- می‌توانم یک کلمه به تلفنت بگویم، دختر خانم؟

* * *

المیدانو آرتیفونی گفت:^{۱۱۸}

- ما^{۱۱۹}

از روی شانهِ استیون به کله‌ی قلمبه‌ی گلداسمیت نگاه کرد.^{۱۲۰}

دو کالسکه پر از گردشگر آهسته رد شدند، زنان شان جلو نشستند، جادستی را گرفته بودند. چهره‌های رنگ‌پریده.^{۱۲۱} بازوان مردان آزادانه دور اشکال از شدبازمانده‌ی آن‌ها. از ترنیتی به ایوان ستون‌دار تیره و تاریک بانک ایرلند نگاه کردند،^{۱۲۲} جایی که کبوترها بغ‌بغ می‌کردند.

آلمیدانو آرتیفونی گفت:

– انکیو اوتو دی کوسته ایده، کواند ارو چیو وینه کُمه لی. اپوی می سونو کونو بِنِتو که ایل موندو اِ اونابستیا. اپکتو. پرکه ل سواوس ... ساربه اون چسپیت دی رندیتا، ویا. اینوچه، لی سی سکریفیکا.^{۱۲۳} استیون که عصای زبان‌گنجشکی اش را از نقطه‌ی میانی اش تاب و واتابِ ملاپم می‌داد، آرام، لبخندزنان گفت:

– سکریفیتزیو اینکرونتتو.^{۱۲۴}

صورت گرد سیللو با حالتی خوشایند گفت:

– اسپریامو، ما، دیا: رتا امی. چی ریفلتا.^{۱۲۵}

کنار دست سنگی سفت گرتن،^{۱۲۶} که دعوت به توقف می‌کرد، تراموای اینچی کوری سربازان از قافله عقب‌مانده‌ی هنگ هایلندی اسکاتلند را پیاده می‌کرد.^{۱۲۷}

استیون به پاچه‌ی شلوار محکم نگاه‌ی انداخت و گفت:

– سی ریفلتریو.^{۱۲۸}

آلمیدانو آرتیفونی گفت:

– ما، سول سریو، اه!^{۱۲۹}

دست سنگینش دست استیون را محکم گرفت.^{۱۳۰} چشمان آدمیزاد.^{۱۳۱} لحظه‌ای کنجکاوانه خیره شدند و بعد سریع به سمت تراموای دالکی برگشتند.^{۱۳۲}

آلمیدانو آرتیفونی با عجله‌ای دوستانه گفت:

– اکولو. ونگا ا تروورمی ا چی پنسی. آدیو، گرو.^{۱۳۳}

استیون دستش که آزاد شد، کلاهش را بالا برد و گفت:

– اریو درلا، مایسترو. ا گرتزیه.^{۱۳۴}

آلمیدانو آرتیفونی گفت:

– دی که؟ اسکوزی، اه؟ تنته بله کوزی!^{۱۳۵}

آلمیدانو آرتیفونی ورقه‌ی لوله‌شده‌ی موسیقی را به‌عنوان علامت بالا گرفت و شلوار ضخیم از پشت تراموای دالکی یورتمه‌وار دوید. بیهوده یورتمه‌وار دوید، بیهوده علامت داد در میان جمعیت اسکاتلندی‌های زانوبرهنه که آلات موسیقی را از درهای ترنیتی قاچاقی رد می‌کردند.^{۱۳۶}

دوشيزه دان^{۱۳۷} نسخه‌ی زن سفيدپوش^{۱۳۸} کتابخانه‌ی خيابان کپيل را ته کشويش قايم کرد^{۱۳۹} و کاغذ يادداشت رنگارنگی را داخل ماشين تحرير چرخاند.

زيادی چيزهای رمزآمیز دارد. آیا او عاشق آن یکی است، مری‌ين؟^{۱۴۰} عوضش کنم و یک کار از مری سسيل هی بگیرم.^{۱۴۱}

ديسک به داخل شيار پرتاب شد، مدتی تکان خورد، توقف کرد و به آن‌ها با نگاهی هيز خيره شد: شش.^{۱۴۲}

دوشيزه دان تق زد روی کيبورد:

- ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴.

پنج مردساندويج بلندسفيدکلاه ميان نيش مانی‌پنی^{۱۴۳} و تخته‌سنگ، جایی که مجسمه‌ی وُلَف تُن نبود،^{۱۴۴} خودشان را مثل مارماهی لغزاندند، درحالی‌که اچ ای ال وای آپاستروف اس را چرخاندند و با همان گام‌های سنگینی که آمده بودند برگشتند.^{۱۴۵}

سپس دوشيزه دان خيره شد به پوستر بزرگ مری کندال،^{۱۴۶} هنرپیشه‌ی جذاب نقش ندیمه، و، با بی‌حوصلگی لم داده، روی دفترچه يادداشت کوچکی، شانزده‌ها و اس‌های بزرگ را خرچنگ‌قورباغه‌ای می‌نوشت.^{۱۴۷} موهای خردلی و گونه‌های رنگ‌مالیده. خوشگل نیست، هست؟ طوری که دامنش را کمی بلند می‌کند. مانده‌ام که آن یارو امشب توی دسته‌ی نوازندگان هست.^{۱۴۸} اگر می‌توانستم از خیاط بخواهم دامن آکاردئونی مثل دامن سوزی نگل درست کند. آن‌ها تأثیر زیادی دارند. شنن^{۱۴۹} و همه‌ی شیک‌پوش‌های باشگاه کشتی‌رانی اصلاً چشم از او برنمی‌داشتند.^{۱۵۰} خدا کند تا ساعت هفت من را این‌جا نگه ندارد.

تلفن کنار گوشش نامنتظره زنگ زد.

- الو. بله، آقا. نه، آقا. بله، آقا. بعد از ساعت پنج به‌شان زنگ می‌زنم. فقط آن دو، آقا، برای بلفاست و لیورپول. بسیار خوب، آقا. بعد اگر شما برنگشتید، می‌توانم بعد از ساعت شش بروم. یک ربع گذشته، بله، آقا. بیست‌وهفت و شش. به‌اش می‌گویم. بله: یک، هفت، شش.^{۱۵۱}

روی پاکتی سه رقم را بدخط نوشت.

- آقای بویلن! الو! آن آقای ویژه‌ی ورزشی^{۱۵۲} دنبال شما می‌گشت. آقای لنهن، بله. گفت ساعت چهار در اُرموند است.^{۱۵۳} نه، آقا. بله، آقا. بعد از ساعت پنج به‌شان زنگ می‌زنم.

* * *

دو چهره‌ی صورتی در شعله‌ی مشعل کوچک ظاهر شدند.^{۱۵۴}

ند لمبرت^{۱۵۵} پرسید:

- کی هستی؟ کروتی^{۱۵۶}

صدایی که دنبال جای پای محکم می‌گشت، جواب داد:

- رینگابلا و کراس هیون.^{۱۵۷}

ند لمبرت گفت:

– سلام، جک، خودتی؟^{۱۵۸۴} بجنب. زیر پایت را بپا.

و به علامت احترام توفال منعطف را در میان گنبد‌های متحرک بلند کرد.

چوب کبریت^{۱۵۹} در دستِ بالانگه‌داشته‌ی کشیش خود را در شعله‌ی بلند و ملایم مصرف کرد و اجازه داده شد بیفتد. خرده‌ی قرمز کنار پایشان خاموش شد: و هوای مانده دور آن‌ها را احاطه کرد.

لهجه‌ای پیراسته در تاریکی گفت:

– چقدر جالب!

ند لمبرت از ته دل گفت:

– بله، آقا. ما در اتاق شورای تاریخی صومعه‌ی سینت مری ایستاده‌ایم، در جایی که در سال ۱۵۳۴، سیلکن تامس خود را یک شورشی معرفی کرد.^{۱۶۰} این تاریخی‌ترین نقطه در کل دابلن است. یکی از همین روزها، املدن برک^{۱۶۱} می‌خواهد چیزی درباره‌اش بنویسد. بانک ایرلند قدیمی آن طرف بود^{۱۶۲} تا موقع اتحاد، و معبد اولیه‌ی یهودیان هم این‌جا بود، پیش از آن‌که کنیسه‌شان را در خیابان ادلاید بسازند.^{۱۶۳} تو قبلاً هیچ نیامدی این‌جا، جک، درست است؟

– نه، نه.

لهجه‌ی پیراسته گفت:

– اگر حافظه‌ام درست یاری کند، او از گذر دیم راند. عمارت خانواده‌ی کیلدر در کوی تامس بود.^{۱۶۴}

ند لمبرت گفت:

– درست است. این کاملاً درست است، آقا.

پدر روحانی گفت:

– اگر این قدر لطف داشته باشی که دفعه‌ی بعد اجازه‌ام بدهی احتمالاً...

ند لمبرت گفت:

– حتماً. هروقت دوست داشتی دوربین را بیاور. می‌دهم آن کیسه‌ها را از جلوی پنجره‌ها بردارند. می‌توانی از این‌جا بگیری، یا از این‌جا.

در نور کم‌سوی بی‌حرکت به این طرف آن طرف می‌رفت و با توفالش به کیسه‌بذره‌های روی هم‌انباشته و موقعیت‌های مناسب روی کف تق‌تق می‌زد.^{۱۶۵}

از صورتی دراز، ریش و نگاهی روی صفحه‌ی شطرنج آویزان بود.^{۱۶۶}

کشیش گفت:

– من عمیقاً منت دارم، آقای لمبرت. از وقت ارزشمند شما سوءاستفاده نخواهم کرد.^{۱۶۷}

ند لمبرت گفت:

– خواهش می‌کنم، آقا. هروقت دوست داشتید سر بزنید. مثلاً هفته‌ی بعد. می‌توانید؟

- بله، بله. عصر خوبی داشته باشید، آقای لمبرت. خیلی از دیدار با شما خشنود شدم.

ند لمبرت پاسخ داد:

- من بیشتر، آقا.

مهمانش را تا راه خروجی دنبال کرد و سپس توفالش را در میان ستون‌ها چرخاند. با جی جی املوی آهسته به سمت کلیسا صومعه‌ی مری پیش رفت،^{۱۶۸} جایی که گاریچی‌ها کیسه‌های خرنوب و خوراک میوه‌ی نخل را به ارابه‌ها بار می‌زدند،^{۱۶۹} آکانر، وکس فورد.^{۱۷۰} ایستاد تا کارت توی دستش را بخواند.

- پدر روحانی هیو سی لاول، رَنکافی.^{۱۷۱} آدرس کنونی: اقامتگاه سینت مایکل، سلینز. جوان خوبی است. به من گفت دارد درباره‌ی خانواده‌ی فیتزجرالد یک کتاب می‌نویسد.^{۱۷۲} خیلی به تاریخ وارد است، واقعاً.

زن جوان^{۱۷۳} با دقتی آهسته چپله‌ی چنگ انداخته‌ای را از دامن سبکش کند.

جی جی املوی گفت:

- فکر کردم تو کار یک توطئه‌ی باروت نوهستی.^{۱۷۴}

ند لمبرت انگشتانش را در هوا شکست و داد زد:

- خدا! یادم رفت آن ماجرای ارل کیلدیر را به او بگویم بعد از آن که کلیسای جامع کشل را آتش زد.^{۱۷۵} تو آن ماجرا را می‌دانی؟ می‌گویند من لعنتی پشیمانم که این کار را کردم، اما به خدا سوگند می‌خورم که فکر می‌کردم اسقف در آن جاست. اما احتمالاً از این داستان خوشش نمی‌آمد. چی؟ خدا، با این حال به او خواهم گفت. ارل بزرگ بود، فیتزجرالد مور. همه‌ی اعضای خانواده‌شان جوشی بودند، جرالدین‌ها.^{۱۷۶}

اسب‌هایی که از کنارشان گذشت، زیر ساز و برگ شل‌شان عصبی شدند. به ران اسب دورگه‌ی لِرزان نزدیکش زد و با فریاد گفت:

- هس، پسر جان!

به سمت جی جی املوی برگشت و پرسید:

- خب، جک. چی شده؟ مشکل چی است؟ یک لحظه. صبر کن.

با دهان باز و سر کاملاً رو به عقب بی حرکت ایستاد، و پس از لحظه‌ای، با صدای بلند عطسه کرد.

- پیچوا!

و بعد گفت:

مرده‌شورا!

جی جی املوی مؤدب گفت:

- گردوغبار آن کیسه‌ها.

ند لمبرت نفس نفس زنان گفت:

- نه، سرما... خوردم شب قبل از... مرده شور... شب قبل از دیشب... و لعنتی کلی باد می آمد...
دستمال بینی اش را آماده نگه داشت برای آمدن...
- امروز صبح... گلشن نوین بودم... بیچاره... اسمش چی بود... پیچو!... یا مادر موسی!

* * *

تام راج فورددیسک بالایی را از کپه‌ی گیره‌زده به جلیقه‌ی شرابی اش برداشت^{۱۷۷} و گفت:
- ببین؟ فکر کن دور شش است. این طوری، ببین. **نمایش روی صحنه**^{۱۷۸}
برای آن‌ها به داخل شکاف چپ سُر داد. دیسک به داخل شیار پرتاب شد، مدتی تکان خورد، توقف کرد و به آن‌ها با نگاهی هیز خیره شد: شش^{۱۷۹}.
وکلاهی گذشته،^{۱۸۰} پرنخوت، ملتسمانه، نظاره کردند که ریچی گلدینگ، کیف حساب و کتاب گلدینگ، کالیس و وُرد در دست،^{۱۸۱} از جلوی اداره‌ی مالیات تلفیقی به سمت دادگاه مدنی گذشت، و از جلوی حوزی قضایی دریاسالاری دادگاه عالی به سمت دادگاه فرجام^{۱۸۲} خش خشی شنیدند، پیرزنی با دندان‌های مصنوعی که ناباورانه لبخند می‌زند و دامن ابریشم سیاه بسیار فراخ.
او گفت:

- دیدی؟ ببین حالا آخرین را که می‌گذارم این طرف است: **نمایش تمام شد**. اصابت. عمل اهرم، دیدی؟

بعد به آن‌ها ستون بالارونده‌ی دیسک‌های سمت راستی را نشان داد.

نوزی فلین فن‌فن‌کنان گفت:

- ایده‌ی هوشمندانه. پس اگر یکی دیر بیاید می‌فهمد نوبت کدام پرده است و کدام پرده تمام شده است.

تام راج فوردد گفت:

- دیدی؟

یک دیسک را برای خودش به داخل سُر داد: و تماشایش کرد که تند پرتاب شد، تکان خورد، هیز نگاه کرد، توقف کرد: چهار. **نمایش روی صحنه**.

لنهن گفت:

- الان توی اُرموند می‌بینمش و بهش اعلام می‌کنم. یک کار خوب شایسته‌ی یک کار خوب دیگر است.

تام راج فوردد گفت:

- این کار را بکن. به او بگو من با بی‌صبری بویلن‌ام.^{۱۸۳}

مکوی ناگهان گفت:

- شب به‌خیر. شما دو نفر کی شروع می‌کنید...

نوزی فلین به سمت اهرم خم شد، به آن فن فن کرد و پرسید.^{۱۸۴}

– اما این چطوری کار می کند، تامی؟

لنهن گفت:

– تورولو.^{۱۸۵} بعداً می بینم تان.

مکوی را تا بیرون و آن طرف میدانک کوی کرمتن دنبال کرد^{۱۸۶} و ساده گفت:

– او یک قهرمان است.^{۱۸۷}

مکوی گفت:

– می دانم. منظورت فاضلاب است.

لنهن گفت:

– فاضلاب؟ توی دریچه‌ی آدمرو بود.^{۱۸۸}

از کنار سالن موسیقی دن لوری گذشتند.^{۱۸۹} مری کندال،^{۱۹۰} هنرپیشه‌ی دلربای نقش ندیمه، از پوستر به آن‌ها لبخند زد، لبخندی رنگ شده.

وقتی از پیاده‌رو خیابان سیکامور، کنار سالن موسیقی امپایر، به سمت پایین می رفتند،^{۱۹۱} لنهن به مکوی توضیح داد که کل ماجرا چطور بوده است. یکی از آن دریچه‌های آدمرو لعنتی مثل لوله‌ی گاز و یک بدبخت بیچاره توی آن گیر کرده بود، با گاز فاضلاب کم مانده بود خفه شود. خلاصه، تام راج فورد رفت آن پایین، با جلیقه‌ی شرطبندی و همهی این‌ها،^{۱۹۲} و طنابی دورش. لعنتی، اما، شکر خدا، طناب را دور بدبخت بیچاره انداخت و دو نفری بالا کشیده شدند.

بعد گفت:

– کار یک قهرمان.

کنار سالن دلفین ایستادند^{۱۹۳} تا گاری آمبولانس، برای ورود به خیابان جرویس،^{۱۹۴} چهارنعل از کنار آن‌ها رد شود.

به سمت راست که می رفت، گفت:

– از این طرف.

– می خواهم یک سر به لاینم بروم^{۱۹۵} و قیمت پایه‌ی بُرد سپتر را ببینم.^{۱۹۶} ساعت و زنجیر طلایی تو چه ساعتی را نشان می دهد؟

مکوی به داخل دفتر تاریک مارکوس ترشس موزس چشم دوخت،^{۱۹۷} سپس به ساعت اُنیل،^{۱۹۸} و گفت:

– از سه گذشته.^{۱۹۹} کی سوارکار اوست؟

لنهن گفت:

– ا. مدن.^{۲۰۰} و آن کره‌مادیان آماده است.^{۲۰۱}

مکوی که در کوی تمپل بار منتظر بود،^{۲۰۲} پوست موزی را با ضربه‌های ملایم نوک پا از پیاده‌رو به

داخل جوی انداخت. اگر یکی در تاریکی مست از این جا بگذرد، لعنتی می‌تواند به راحتی نقش بر زمین بشود.^{۲۰۳}

درهای سواره‌رو فراخ باز شد تا به صف اسب‌سواران نایب‌السلطنه اجازه‌ی خروج دهد.^{۲۰۴} لهن که بر می‌گشت، گفت:

– احتمال پنجاه درصد. آن‌جا خوردم به بنتام لاینز که داشت می‌رفت سر یک اسب نکبتی که یکی به او گفته و هیچ شانس ندارد، شرط ببندد. از این‌ور.

از پله‌ها بالا رفتند و از زیر تاق مرچنت گذشتند.^{۲۰۵} شخصی پشت‌سیاه کتاب‌های روی چرخ‌دستی دست‌فروشی را وارسی می‌کرد.

لهن گفت:

– این‌هاش.^{۲۰۶}

مکوی به پشت سر نیم‌نگاهی کرد و گفت:

– مانده‌ام چه می‌خرد.

لهن گفت:

– لیوپولدو یا شکوفه (بلوم) بر چاودار است.^{۲۰۷}

مکوی گفت:

– مفت‌خر تمام و کمال است. یک روز که با او بودم از پیرزنی در خیابان لیفی^{۲۰۸} یک کتاب را به دو شیلینگ خرید. عکس‌های چاپی عالی داشت که دو برابر می‌ارزید، ستاره‌ها و ماه و ستاره‌های دنباله‌دار با دم‌های بلند. درباره‌ی ستاره‌شناسی بود.

لهن خندید و گفت:

– درباره‌ی دم‌های ستاره‌های دنباله‌دار یک چیزی برایت می‌گویم که حرف ندارد. بیا این‌جا تو آفتاب.

به آن‌سو و به سمت پل فلزی رفتند^{۲۰۹} و از کنار دیوار رودخانه در امتداد بارانداز ولینگتن^{۲۱۰} پیش رفتند.

آقازاده پتریک الوویشس دیگم از منگن، فروشگاه فرن‌باک سابق^{۲۱۱} بیرون آمد، یک و نیم پوند استیک خوک در دست داشت.

لهن با اشتیاق گفت:

– یک سفره‌ی بزرگ در کانون اصلاح و تربیت گلن‌کری^{۲۱۲} انداخته بودند. شام سالانه، می‌دانی. مراسم پیراهن جوشانده.^{۲۱۳} شهردار بزرگ آن‌جا بود، ول دیلن بود،^{۲۱۴} و سر چارلز کمرون^{۲۱۵} و دن

داسن^{۲۱۶} سخنرانی کردند و موسیقی هم بود. بارتل دارسی آواز خواند و بنجامین دالرد...^{۲۱۷}

مکوی حرفش را قطع کرد:

– می‌دانم. عیالم یک بار آن‌جا آواز خواند.

لنهن گفت:

— جدی؟

— کارت آپارتمان‌های مبله‌نشده از پنجره‌ی بالارو شماره‌ی ۷ خیابان اکلز ظاهر شد.^{۲۱۸}

داستانش را برای لحظه‌ای بررسی کرد و زد زیر خنده‌ای خس‌خسی و گفت:

— اما صبر کن تا بهت بگویم. دلہانت^{۲۱۹} در خیابان گمندن مسئول تدارک غذا بود و ارادتمند شما مستخدم ارشد بود. بلوم و خانم آن‌جا بودند. یک عالم چیز تپاندیم: شکمی از عزای آبیجوی سیاه و شری و کوراساو درآوردیم. تند و سرسام‌آور بود. بعد از مایعات، جامدات آمد. بریانی سرد فراوان و پای‌های گوشت چرخ‌کرده...

مکوی گفت:

— می‌دانم. سالی که عیال آن‌جا بود...^{۲۲۰}

لنهن بازویش را به مهربانی در بازوی او حلقه کرد و گفت:

— اما بگذار به‌ات بگویم. بعد از همه‌ی آن شادخواری، ناهار نیمه‌شب هم خوردیم و وقتی با عجله رفتیم، ساعت بلو^{۲۲۱} در صبح فردای شب قبل بود. به‌سمت خانه که می‌رفتیم، شب زمستانی زیبایی بود بالای کوه فدرید. بلوم و کرس کالینن^{۲۲۲} در یک طرف کالسکه بودند و من با زنتش طرف دیگر.^{۲۲۳} شروع کردیم به آوازخوانی چندنفره و دونفره: نگاه کن! اولین پرتو صبح.^{۲۲۴} زن با یک عالم شراب دلہانت زیر شکم‌بندش^{۲۲۵} حسابی چاشنی‌گذاری شده بود. هر تکانی که کالسکه‌ی لعنتی می‌خورد، او بود و پرت شدنش طرف من. قیامت عیش! یک جفت خویش را دارد،^{۲۲۶} خدا حفظش کند. این طوری.

دستان غارشده‌اش را به فاصله‌ی یک ارش از خودش نگه داشت^{۲۲۷} و اخم کرد:

— تمام مدت قالی را زیرش می‌چپاندم و شالِ گردنِ پَر او را مرتب می‌کردم. منظورم را که می‌گیری؟ دست‌هایش قالب قوس‌های بزرگی از هوا را به خود گرفت. چشم‌هایش را از لذت سفت بست، بدنش جمع‌شده، از لب‌هایش جیرجیر دلنشینی بیرون دمید. با آهی گفت:

— باری این جوان به حالت خیردار ایستاد.^{۲۲۸} آن زن یک مادیان آماده است، بی‌ردخور. بلوم همه‌ی ستاره‌ها و ستاره‌های دنباله‌دار آسمان را به کرس کالینن و کالسکه‌چی نشان می‌داد: خرس بزرگ و هرکول و اژدها،^{۲۲۹} و تمام آن قاطبه را. اما من، به اصطلاح، توی راه شیری گم شده بودم به خدا.^{۲۳۰} او همه را بلد است، شرافتاً. آخر سر، زن به‌سمت یک کوچولو موجه‌ی یک مایل‌ها آن‌ورتر انگشت گرفت. می‌گوید، و آن یکی چه ستاره‌ای است، پولدی؟ خدا، بلوم را گیر انداخت. کرس کالینن می‌گوید، آن یکی، آره؟ اما به این یکی فقط می‌شود گفت سر سوزن. به خدا، آن قدر هم بی‌راه نگفت.

لنهن ایستاد و به دیواره‌ی رودخانه تکیه داد. با خنده‌ای ملایم نفس‌نفس می‌زد.

نفس بریده گفت:

— ضعیفم.

صورت سفید مکوی لحظه‌ای برایش لبخند زد و جدی شد. لنهن دوباره به راه افتاد. کلاه

قایق‌رانی‌اش را برداشت و پشت سرش را با سرعت خاراند. در نور خورشید یک‌وری به مکوی نظر انداخت و جدی گفت:

— آدم با فضل و کمال و همه‌کاره‌ای است، بلوم را می‌گویم. یکی از آن معمولی‌ها یا عادی‌ها نیست... می‌دانی... یک ردی از هنرمندی در بلوم خوب هست.^{۲۳۱}

* * *

آقای بلوم صفحه‌های افشاگری‌های وحشتناک مریا مانک^{۲۳۲} را سرسری ورق زد و سپس شاهکار ارسطو را^{۲۳۳} حروف چاپی کج و معوج سرهم‌بندی شده. تصاویر: نوزادان چمبره‌زده به شکل توپ در رحم‌هایی به سرخی خون مثل جگر گاوهای سلاخی شده. همین الان خیلی از آن‌ها مثل این در سرتاسر جهان. همه با کله‌شان می‌زنند تا از آن بیرون بیایند. هر دقیقه جایی بچه‌ای به دنیا می‌آید. خانم پیورفوی.^{۲۳۴}

بلوم هر دو کتاب را کنار گذاشت و به سومی نظری افکند: افسانه‌های گتو از لیوپولد فون زاخر مازوخ.^{۲۳۵}

آن را کنار زد و گفت:

— این را دارم.

فروشنده دو جلد روی پیشخان انداخت و گفت:

— این‌ها دوتا خوبش هستند.

از دهان پوسیده‌ی او بوی پیاز نفسش از پیشخان رد شد و به این طرف آمد. خم شد تا از کتاب‌های دیگر بسته‌ای درست کند. آن‌ها را روی جلیقه‌ی دگمه‌بازش بغل کرد و به پشت پرده‌های رنگ‌ورورفته برد.

روی پل اُکانل،^{۲۳۶} اشخاص زیادی رفتار جدی و جامه‌ی پرزرق‌وبرق آقای دنیس جی مگینی،^{۲۳۷} پروفیسور رقص و مانند آن، را مشاهده کردند.

آقای بلوم، تنها، به عنوان‌ها نگاه می‌کرد. مستبدان زیبا از جیمز لاورچ^{۲۳۸} می‌دانم چه جور کتابی است. دارم؟ بله.

بازش کرد. فکر می‌کردم.

صدای زنی پشت پرده‌های رنگ‌ورورفته. گوش کن: آن مرد.

نه: او آن‌طور دوستش نخواهد داشت. یک بار برایش گرفتم.

عنوان کتاب بعدی را خواند: لذا ید گناه^{۲۳۹} بیش‌تر به ذائقه‌اش می‌خورد. بگذار ببینیم.

جایی را که انگشتش باز کرد خواند.

— همه‌ی دلارهایی را که شوهرش به او داد در مغازه‌ها خرج لباس خواب‌های عالی و لباس زیرهای گران‌قیمت کرد. به خاطر او! به خاطر رانول!

آره. این. این جا. نگاهی بینداز.

دهان زن به دهان او هنگام بوسه‌ی لوند شهوانی اش چسبید، درحالی که دستان مرد دنبال انحنای انبوه او زیر لباس سردستی اش می‌گشت.^{۲۴۰}

آره. همین را بردار. پایان.

با نگاه خیره‌ی مشکوک به او نظر انداخت و با صدایی گرفته گفت:

- دیر آمدی.

زن زیبا شل پوست سمورش را انداخت، شانه‌های ملکه‌وار و بخش گوشتی بالاوپایین رونده‌اش را به نمایش گذاشت. وقتی آرام به سمت مرد چرخید، لبخندی نامحسوس روی لب‌های بی‌نقصش به نمایش درآمد.

آقای بلموم دوباره خواند: زن زیبا...

گرمایی بر او ملایم باریدن گرفت، تنش را مرعوب کرد. تنش میان لباس‌های چروکیده بیش از اندازه تسلیم شد: سفیدی چشمانش از حال‌رفته به بالا چرخید. پره‌های دماغش برای شکار به خود انحنا دادند. روغنی که از پستان ذوب می‌شود (برای او! برای راثول!). عرق پیازی زیر بغل‌ها. لیزابه‌ی ماهی‌وار چسبنده (بخش گوشتی بالاوپایین رونده‌اش). دست بز! فشار بده! له شد! سرگین سولفور! شیرها!

جوان! جوان!

زنی میان سال، دیگر نه جوان، بعد از شنیدن قرائت حکم صادره در دادگاه دیوان عالی انگلستان^{۲۴۱} درباره‌ی دیوانگی پوترتون، در دادگاه دریاسالاری، فرمان‌های احضاریه، دادخواست اضطراری، برای مالکان لیدی کیترنز علیه صاحبان کشتی دو دکله‌ی مونا، در دادگاه فرجام دادخواهی مورد هاروی علیه حادثه‌ی اقیانوس و بیمه‌ی شرکت دریانوردی، آن جا را ترک کرد.^{۲۴۲}

سرفه‌های خلط‌دار هوای کتاب‌فروشی را مرتعش کرد و به پرده‌های رنگ‌ورورفته کیس داد. کله‌ی سفید شانه‌نشده و صورت سرخ‌شده‌ی نتراشیده‌ی مرد فروشنده، سرفه‌کنان، نمایان شد. با بی‌ادبی سینه‌اش را صاف کرد، خلط را روی زمین بالا آورد. چکمه‌اش را روی آن چیزی که تف کرد گذاشت، کف پایش را به همراه آن خشک کرد و دولا شد و تاج کله‌ی لخت با موهای پراکنده‌اش را به نمایش گذاشت.

آقای بلموم نظاره‌اش کرد.

بر تنفس مشکل‌دار او فائق آمد و گفت:

- این یکی را برمی‌دارم.

فروشنده چشم‌های قی‌بسته‌اش از زکامی کهنه را رو به بالا گرداند و گفت:

- لذت گناه.

روی کتاب ضربه زد:

- کتاب خوبی است.

* * *

شاگردمغازه دم در مزایده‌گری دیلن^{۲۴۳} دوباره زنگ دستی‌اش را دو دفعه تکان داد و در آینه‌ی گچی کابینت به خودش نگاه کرد.

دلی ددلس در کنار جدول خیابان پرسه‌زنان،^{۲۴۲} ضربه‌های زنگ و فریادهای مسئول حراج را از داخل شنید. چهار و نه. آن پرده‌های زیبا. پنج شیلینگ. پرده‌های گرم. نو آن را دو گینس می‌فروشد. هیچ پیشنهادی برای پنج شیلینگ؟ با پنج شیلینگ می‌رود. شاگردمغازه زنگ دستی‌اش را بلند کرد و تکان داد:

- بررنگ!

دلنگ زنگ آخرین دور مسابقه، دوچرخه‌سواران دور نیم مایلی را به سرعت ترغیب کرد. جی ای جکسن، دبلوی ای وایلی، ای مونرو و اچ تی گان، گردن‌های کش آمده‌شان در حال جنبیدن، از پیچ کنار کتابخانه‌ی کالج گذشتند.^{۲۴۵}

آقای ددلس درحالی که سبیل بلندش را می‌کشید، از نبش خیابان ویلیامز^{۲۴۶} پیچید. نزدیک دخترش ایستاد.

دخترش گفت:

- تو دیگر از کجا رسیدی.

آقای ددلس گفت:

- صاف بایست، تو را به‌خاطر خدا. داری از دایی جان‌ات تقلید می‌کنی، آن کورنت‌نواز، کله روی شانه.^{۲۴۷} ای خدا!

دلی شانه بالا انداخت. آقای ددلس دستانش را روی آن‌ها گذاشت، رو به عقب نگاه‌شان داشت و گفت:

- صاف بایست، دختر. انحراف ستون فقرات می‌گیری. می‌دانی چه شکلی می‌شوی؟

ناگهان سرش را به جلو و پایین آورد، به شانه‌اش قوز داد و فک پایینش را آویزان کرد.

دلی گفت:

- دست بردار، پدر. همه‌ی مردم دارند نگاهت می‌کنند.

آقای ددلس خودش را صاف کرد و دوباره سبیلش را کشید.

دلی پرسید:

- پولی گرفتی؟

آقای ددلس گفت:

- از کجا پول بگیرم؟ یک نفر در دابلن نیست که چهارپنس به من قرض بدهد.

دلی توی چشم‌هایش نگاه کرد و گفت:

- یک مقدار گرفته‌ای.

آقای ددلس با شوخی پرسید:

– از کجا فهمیدی؟

آقای کرنن، خوشحال از سفارشی که داده بود، در طول خیابان جیمز^{۲۴۸} جسورانه راه می‌رفت.

دلی جواب داد:

– می‌دانم گرفتی. الان توی میخانه‌ی اسکاچ^{۲۴۹} بودی؟

آقای ددلس با لبخند گفت:

– نه خیر، نبودم. آن راهبه‌های کوچولو به‌ات یاد دادند که این طور پررو باشی؟ بیا.

یک شیلینگ به او داد و گفت:

– ببین با این می‌توانی چه کار کنی.

فکر می‌کنم پنج‌تا گرفتی. بیش از این به‌ام بده.

آقای ددلس تهدیدآمیز گفت:

– یک لحظه صبر کن. تو هم مثل بقیه‌ای، نه؟ یک مشت بچه‌پتیاره‌ی بی‌حیا، از وقتی مادر بیچاره‌تان

مرده. فقط صبر کن تا ببینی. درسی به‌تان می‌دهم که تو تاریخ بنویسند، به همه‌تان. ^{۲۵۰} رذالت پست!

تصمیم دارم از شرتان خلاص بشوم. عین خیال‌تان نخواهد بود اگر دراز بکشم و بمیرم. پدر مُرد. مُرد

طبقه‌ی بالا مُرد.^{۲۵۱}

آقای ددلس او را ول کرد و به رفتن ادامه داد. دلی تند دنبالش رفت و کتش را کشید.

آقای ددلس ایستاد و گفت:

– ای بابا، دیگر چی؟

شاگردمغازه زنگش را پشت سر آن‌ها به صدا درآورد.

– بررنگ!

آقای ددلس رو به او برگشت و داد زد:

– لعنت به تو موجود نکبتی ولوله.^{۲۵۲}

شاگردمغازه، ملتفتِ حرف او، تهنه‌زنِ آویخته‌ی زنگش را تکان داد، اما ضعیف:

– دنگ!

آقای ددلس به او خیره نگاه کرد و گفت:

– نگاهش کن. عبرت‌انگیز است. مانده‌ام که می‌گذارد ما حرف بزیم یا نه.

دلی گفت:

– بیش از این داری، پدر.

آقای ددلس گفت:

– الان به‌ات یک حقه‌ی کوچولو نشان می‌دهم.^{۲۵۳} همه‌تان را ول می‌کنم، طوری که عیسی یهودیان

را رها کرد. بیا، این همه‌ی دارایی من است. دو شیلینگ از جک پاور^{۲۵۴} گرفتم و دوپنس آن را خرج اصلاح کردم برای مراسم خاکسپاری.

به حالتی عصبی یک مشت سکه‌ی مسی را جلو آورد.

دلی گفت:

- نمی‌توانی جایی دنبال یک مقدار پول بگردی؟

آقای ددلس فکر کرد و سر تکان داد. سپس جدی گفت:

- می‌گردم. تمام طول جوی خیابان اُکانل^{۲۵۵} را گشتم. این یکی را هم الان امتحان می‌کنم.

دلی با نیشخند گفت:

- خیلی بامزه‌ای.

آقای ددلس گفت:

- بیا.

دو پنی به او داد:

- برای خودت یک لیوان شیر بخر و یک نان فنجان‌ی یا یک چیز دیگر. زود می‌آیم خانه.

بقیه‌ی سکه‌ها را توی جیبش گذاشت و دوباره راه افتاد.

صف اسب‌سواران نایب‌السلطنه گذشتند. بیرون در بزرگ پارک،^{۲۵۶} از پلیسی چاپلوس ادای احترام دیدند.

دلی گفت:

- مطمئنم یک شیلینگ دیگر داری.

شاگردمغازه دنگ بلندی در آورد.

آقای ددلس میان سروصدا دور می‌شد و با دهان جمع‌شده و عشو‌ه‌ای با خودش آرام زمزمه می‌کرد:

- راهبه‌های کوچولو! موجودات کوچولوی خوب! آه، مطمئناً هیچ کاری نخواهند کرد! آه، مطمئناً و

واقعاً هیچ کاری. ایشان خواهر مونی‌کای کوچولوست!^{۲۵۷}

* * *

آقای کرنن از کنار ساعت آفتابی به سمت جیمز گیت قدم می‌زد،^{۲۵۸} خرسند از سفارشی که از

طرف پولبروک رابرتسن^{۲۵۹} گرفته بود، در امتداد خیابان جیمز از دفاتر شِکِلتن^{۲۶۰} با غرور می‌گذشت.

خوب متقاعدش کردم. حال شما، آقای کریمنز؟^{۲۶۱} عالی، آقا. نگران بودم که نکند در آن یکی

شرکت‌تان در پیملیکو^{۲۶۲} باشید. اوضاع و احوال چطور است؟ نفسی می‌آید و می‌رود. هوای خیلی

خوبی داریم. آره، واقعاً. برای زمین خوب است. کشاورزها همیشه غر می‌زنند. فقط یک انگشتانه از

بهترین جین شما را می‌برم، آقای کریمنز. یک جین کوچک، آقا. بله، آقا. انفجار جنرال اسلوکوم^{۲۶۳}

ماجرای وحشتناکی است. وحشتناک، وحشتناک! هزار کشته. و صحنه‌های دلخراش. مردها زن و

بچه‌ها را زیر پا له کردند. وحشیانه‌ترین چیز. از نظر آن‌ها علتش چی بوده؟ انفجار خودبه‌خودی. ننگین‌ترین رسوایی. نه حتی یک قایق نجات توانست شناور شود، و مرکز آتش‌نشانی یک‌جا منفجر شد. چیزی که نمی‌توانم بفهمم این است که چطور بازرس‌ها اصلاً به هم‌چین کشتی‌ای اجازه دادند...^{۲۶۴} واقعاً، شما صاف و صریح حرف می‌زنید، آقای کریم‌نژاد.^{۲۶۵} می‌دانید چرا؟ سبیل چرب کردن. واقعیت دارد؟ بدون ذره‌ای شک. حالا بفرما، ببین چی شد. و آمریکا می‌گویند سرزمین آزادی است. من فکر می‌کردم این‌جا ما بد هستیم.

به او لیخند زدم و آهسته گفتم، آمریکا، دقیقاً همین‌طور گفتم. چی هست؟ خاگر و به‌های همه‌ی کشورها از جمله مال خودمان. این‌طوری نیست؟ این یک واقعیت مسلم است.

باچ سبیل، آقای عزیز. بله، البته، هر جا پولی باشد همیشه یکی هست که برش دارد. دیدم دارد به پالتوی فراکم نگاه می‌کند. لباس همه‌چیز است. هیچ‌چیز مثل یک ظاهر شیک. هاج‌وواج‌شان می‌کند.^{۲۶۶}

پدر گولی گفت:

- سلام، سایمن. اوضاع و احوال چطور است؟

آقای دلدس ایستاد و جواب داد:

- سلام، باب، دوست عزیز.

آقای کرنن ایستاد و خودش را جلوی آینه‌ی موربِ پیتر کندی آرایشگر آراست.^{۲۶۷} پالتوی مد روز، و رای ذره‌ای شک. اسکات در خیابان داسن^{۲۶۸} نیم‌ساورینی که برایش به نیبری دادم خوب می‌ارزد.^{۲۶۹} امکان ندارد کم‌تر از سه گینس خرجش شده باشد. دقیقاً اندازه‌ی من است.^{۲۷۰} احتمالاً یک بچه‌اعیان باشگاه خیابان کیلدیر پوشیده.^{۲۷۱} جان مالگن، مدیر بانک هایرنیان،^{۲۷۲} دیروز روی پل کارلایل به من نگاهی خریدارانه انداخت، انگار من را به خاطر آورد.^{۲۷۳}

اوهم! باید برای این آدم‌ها متناسب با شخصیت لباس پوشید.^{۲۷۴} تاجر سیار.^{۲۷۵} نجیب‌زاده. و حالا، آقای کریم‌نژاد، ممکن است دوباره افتخار این را داشته باشیم که در خدمت‌تان باشیم، آقا. به قول آن مثل قدیمی، استکانی که شنگول می‌کند، اما نه مست.^{۲۷۶}

در دیوار شمالی و سر جان راجرسنز کی، با بدنه‌ی کشتی‌ها و زنجیر لنگرها، برگه‌ی اعلان چروکیده، روی پس خیزاب‌های لنج تکان می‌خورد و به سمت غرب می‌راند که قایقی تک‌نفره به آن هجوم برد، لباس می‌آید.^{۲۷۷}

آقای کرنن به تصویرش نگاه خداحافظی کرد. خوش‌آب‌ورنگ، البته. سبیل جوگندمی. افسر بازگشته از هندوستان.^{۲۷۸} باغورور، تن خپلش را روی قدم‌های تالابی به جلو می‌کشید و شانه‌هایش را صاف نگه می‌داشت. این برادر ند لمبرت^{۲۷۹} است آن طرف خیابان، سَم؟ هان؟ آره. با او مثل سبیلی است که از وسط نصف کرده‌اند.^{۲۸۰} نه. شیشه‌ی جلوی آن اتومبیل، آن‌جا زیر آفتاب. درست یک آن مثل آن. لعنتی عین او.

اوهم! الکل گرم شیرهی سرو کوهی علائم حیاتی و نفسش را گرم کرد. یک قطره‌ی خوب جین بود. دنباله‌ی کت فراکش در آفتاب روشن به گام‌های متفرعن سنگینش چشمک می‌زد.

در آن جا امت به دار آویخته شد، دل وروده اش در آمده و قطعه قطعه شد^{۲۸۱} طناب سیاه روغن مالی شده. وقتی زن نایب السلطنه بر کالسکه‌ی دوچرخش می‌راند، سگ‌ها خون روی خیابان را می‌لیسیدند.^{۲۸۲} زمانه‌ی بدی بود آن موقع‌ها. هی، هی. گذشت و تمام شد. می‌خواه‌های بزرگ هم. مردان چهار بطری.^{۲۸۳}

بگذار ببینم. آیا او در سینت مایکن دفن است؟ یا نه، یک خاکسپاری نیمه‌شب در گلس نوین بود. جنازه را از در مخفی‌ای توی دیوار آوردند تو.^{۲۸۴} حالا دیگم آن جاست. در یک فوت از دنیا رفت. هی، هی. بهتر است این جا دور بزنم. از یک مسیر فرعی بروم.

آقای کرنن پیچید و در سرازیری خیابان واتلینگ، از کنار اتاق انتظار دیدارکنندگان کارخانه‌ی گینس پیش رفت^{۲۸۵} جلوی انبارهای شرکت مشروب‌سازی دابلن، درشکه‌ای دوچرخه بدون مسافر یا درشکه‌چی ایستاده، افسارش به چرخ گره زده شده بود. کار خیلی خطرناک. یک تیپری بی‌مغز بی‌مصرف^{۲۸۶} جان شهروندان را به خطر می‌اندازد. اسب فراری.

دنیس برین با کتاب‌های قطورش، به جان آمده از انتظار یک ساعته در دفتر هنری جان منتن،^{۲۸۷} زنش را از روی پل آکانل به سمت دفتر مسرز کالیس و ورد هدایت می‌کرد.^{۲۸۸}

آقای کرنن به خیابان آیلند^{۲۸۹} نزدیک شد. دوران گرفتاری‌ها.^{۲۹۰} باید از ند لمبرت بخوادم آن خاطرات سر جونا برینگتن^{۲۹۱} را به من قرض بدهد. حالا که با نوعی ترتیب بازنگرانه به کل آن گذشته نگاه می‌کنی.^{۲۹۲} قماربازی در باشگاه دلی^{۲۹۳} آن موقع قمارباز متقلب نبود. یکی از آن آقایان داد دستش را با خنجر به میز می‌خکوب کردند.^{۲۹۴} جایی این طرف‌ها، لرد ادوارد فیتزجرالد از دست سرگرد سر فرار کرد. اسطبل‌های پشت خانه‌ی مویرا.^{۲۹۵}

لا مصب جین خوبی بود.

نجیب‌زاده‌ی خوش‌قیافه‌ی جوان. خوش‌نژاد البته.^{۲۹۶} آن آدم شرور، آن نجیب‌زاده‌ی قلابی، با دستکش‌های بنفش‌رنگش او را لو داد.^{۲۹۷} مسلماً در مسیری اشتباه بودند.^{۲۹۸} در روزهای تیره و شر برخاستند. شعر خوبی است آن: اینگرم.^{۲۹۹} آن‌ها نجیب‌زاده بودند.^{۳۰۰} بن دالرد آن تصنیف را سوزناک می‌خواند. اجرای استادانه.

در محاصره‌ی راس بود که پدرم کشته شد.^{۳۰۱}

صفی از اسب‌سوارانی با یورتمه‌ی ملایم از امتداد بارانداز پمبروک^{۳۰۲} رد شدند، اسکورت‌کنندگان جست‌وخیزکنان می‌رفتند، جست‌وخیزکنان بر، بر زین‌هایشان. کت‌های فراک. سایبان‌های گرم‌رنگ. آقای کرنن با سرعت جلورفت، با تنگی نفس هن‌وهن می‌کرد. عالی جناب! حیف! با فاصله‌ی یک مو از دستش دادم. مرده‌شورا! چه حیف شد!

* * *

استیون ددلس از ویتترین تار عنکبوت بسته به انگشتان جواهر تراش که زنجیری کدر شده از گذر زمان را محک می‌زد، چشم دوخت.^{۳۰۳} گرد و خاک بر پنجره و سینی‌های پشت ویتترین رشته‌هایی از تار بسته

بود. گردوخاک انگشتان زحمت کشیده با ناخن‌های کرکسی را تیره کرده بود. گردوخاک بر حلقه‌های برنز و نقره‌ای کدر، لوزی‌های شنگرف، بر یاقوت‌ها، سنگ‌های پولکی و شرابی تیره^{۳۰۴} نشست. بود.

همه در خاک تاریک پر از کرم به دنیا آمده‌اند،^{۳۰۵} خال‌های سرد آتش، اهریمن، نورها در تاریکی می‌درخشند.^{۳۰۶} جایی که ملکان مطرود ستارگان پیشانی‌شان را پرتاب می‌کنند.^{۳۰۷} پوزه‌ی گل‌آلود خوک‌ها، دستان، می‌کاوند و می‌کاوند، آن‌ها را به چنگ می‌آورند و بیرون می‌کشند.^{۳۰۸}

زن می‌رقصد در تاریکی متعفن که صمغ با سیر می‌سوزد.^{۳۰۹} دریانوردی با ریش زنگارگون از پیاله‌ای رام می‌نوشد و به او چشم می‌دوزد. سکوت طولانی شهوانی تغذیه‌شده از دریا. زن می‌رقصد، پای می‌کوبد، کپل ماده‌خوکی و باسنش را می‌جنباند، تخم‌مرغی یاقوتی را روی شکم فربه‌اش تکان می‌دهد.

راسل پیر^{۳۱۰} سنگ قیمتی‌اش را با دستمال چرمی چرب و چیلی دوباره جلا داد، آن را برگرداند و هم‌سطح ریش موسایی‌اش نگه داشت. میمون پدر بزرگ به گنجینه‌ی دزدیده‌شده غرورآمیز می‌نگریست.^{۳۱۱}

و تو که تصاویر قدیمی را از گورستان بیرون می‌کشی؟ حرف‌های احمقانه‌ی سوفسطایی‌ها: آنتیس‌تیس^{۳۱۲} دانش سنتی درباره‌ی داروها. گندم تابناک و نامیرا از ازل تا ابد برپاست.^{۳۱۳} دو پیرزن، تروتازه‌شده از تنفس هوای دریا، در آیریش‌تون در امتداد جاده‌ی پل لندن کشان‌کشان می‌رفتند، یکی با چتر کهنه‌ی پوشیده از ماسه، یکی با کیفی مامایی که در آن یازده صدف ماهی پیچیده بود.^{۳۱۴}

رور بندهای چرمی جنبان و وزوز دینام‌های کارخانه‌ی برق،^{۳۱۵} استیون را واداشت که پیش برود. موجودات بی‌وجود. ایست! تپش همیشه بدون تو و تپش همیشه درون.^{۳۱۶} قلبت که از آن می‌خوانی. من میان آن‌ها. کجا؟ میان دو دنیای غزانی که گردابی می‌چرخند، من.^{۳۱۷} متلاشی‌شان کن، یکی و هر دو. اما خودم را هم بی‌هوش کن با ضربه. متلاشی‌ام کن، تویی که می‌توانی. جاکش و قصاب بودند کلمه‌ها^{۳۱۸} عجب! هنوز تا مدتی نه. یک نگاهی به اطراف^{۳۱۹}

بله، کاملاً درست. خیلی بزرگ و معرکه و دقیق کار می‌کند.^{۳۲۰} درست می‌گویی، آقا. یک دوشنبه صبح. این طور بود، واقعاً.^{۳۲۱}

استیون از خیابان بدفورد به سمت پایین رفت،^{۳۲۲} دسته‌ی چوبدستی زبان گنجشک در برخورد با استخوان کتفش تلق‌تلق می‌کرد. پشت ویتترین کلاسی تصویر چاپی رنگ‌ورورفته‌ای از مسابقه‌ی مشت‌زنی هینن با سیرز در سال ۱۸۶۰ چشمش را گرفت.^{۳۲۳} طرفداران با کلاه‌های استوانه‌ای و نگاهی خیره دور مسابقه‌دهندگان پشت طناب‌ها ایستاده بودند. سنگین‌وزن‌ها در لنگ‌های تنگ، هرکدام به دیگری، مشت‌های گرد و گوشتالویشان را با ملایمت پیشکش می‌کردند. و آن‌ها می‌تپند: قلب‌های قهرمانان.

استیون برگشت و کنار چرخ‌دستی شیب‌دار کتاب‌ها توقف کرد.

دست‌فروش گفت:

- هرکدام دو پنس. چهار تا شش پنس.

صفحه‌های پاره‌پوره. آیریش بی کیپرز.^{۳۲۴} زندگی و معجزه‌های کشیش آرس.^{۳۲۵} راهنمای جیبی کیلارنی.^{۳۲۶}

ممکن است این‌جا یکی از جایزه‌های مدرسه‌ام را که گرو گذاشته شده پیدا کنم. استیونو ددلو، آلومنو اوپتیمو، پالمام فرنٹی.^{۳۲۷}

پدر کانمی که کتاب‌دعای کوچکش را خواند، در قصبه‌ی دانی کارنی^{۳۲۸} قدم زد و دعای شاهگاهی‌اش را زمزمه کرد.

شیرازه‌اش خیلی خوب است انگار. این یکی چی است؟ کتاب هشتم و نهم موسی.^{۳۲۹} راز رازها. مَهر شاه داوود.^{۳۳۰} کاغذهای ورق‌خورده: خوانده شده و خوانده شده. چه کسی پیش از من از این‌جا رد شده؟ چطور دستان ترک‌خورده را نرم کنید. دستور تهیه‌ی سرکه‌ی شراب سفید. چطور دل زنی را براباید. این برای من. بخت‌آور بعدی را با دستان به‌هم‌چسبانده سه بار بگوئید:

— سی ال ییلو نیراکادا فمینیوم! آمور می سولو! سنکتوس! آمین.^{۳۳۱}

کی این را نوشته؟ اوراد و اذکار مقدس‌ترین راهب بزرگ پیتیر سلانکا^{۳۳۲} بر همه‌ی معتقدان راستین آشکار شد. به‌خوبی اوراد هر راهب بزرگ دیگر، مانند اوراد یواخیم من‌کننده. بیا پایین، کله‌کچل، یا پشمت را می‌چینیم.^{۳۳۳}

— این‌جا چه کار می‌کنی، استیون؟
شانه‌های بلند دلی و لباس مندرسش.
کتاب را سریع ببند. نگذار ببیند.^{۳۳۴}
استیون گفت:

— تو چه کار می‌کنی؟

صورت استواری چارلز بی‌همتا،^{۳۳۵} حلقه‌های موی لخت و بی‌حالت در دوسویش آویزان است. وقتی دولا شد که چکمه‌های پاره‌اش را سوختِ آتش کند، صورتش برق زد. برایش درباره‌ی پاریس حرف زد. تا دیروقت در تخت‌خواب، زیر لحافی از اورکت‌های کهنه خوابیده، با دستبندی قلبی، هدیه‌ای از دن کلی،^{۳۳۶} ور می‌رفت. نیراکادا فمینیوم.^{۳۳۷}

استیون پرسید:

— چیه توی دست داری؟

دلی با خنده‌ای عصبی گفت:

— از یک چرخ‌دستی دیگر خریدم به یک‌پنی. هیچ به‌درد می‌خورد؟

می‌گویند چشم‌های من را دارد. آیا دیگران من را هم این‌طوری می‌بینند؟ تیزهوش، دور و گستاخ. سایه‌ی ذهنم.

استیون کتاب بی‌جلد را از دست او گرفت. کتاب آموزش مقدماتی فرانسه‌ی شاردنال.^{۳۳۸}

پرسید:

- برای چی خریدیش؟ فرانسوی یاد بگیری؟

دلی درحالی که سرخ شد و لب‌هایش را سفت بست، سر تکان داد.
هیچ تعجبی نشان نده. کاملاً طبیعی.

استیون گفت:

- بیا، خوب است. مواظب باش مگی برایت گرو نگذارد. فکر کنم همه‌ی کتاب‌های من رفته‌اند.
دلی گفت:

- بعضی‌هایشان. مجبور بودیم.

او دارد غرق می‌شود. آگن‌بایت. آگن‌بایت. ^{۳۳۹} نجاتش بده. آگن‌بایت. همه بر ضد ما. او من را هم غرق خواهد کرد با خود، چشم‌ها و موها. حلقه‌های لخت و بی‌حالت موی جلبک‌های دریایی دور من، قلبم، روحم. مرگ سبز نمکی. ^{۳۴۰}
ما.

آگن‌بایت از اینویت. آگن‌بایتِ اینویت.

فلاکت! فلاکت!

* * *

پدر کاولی گفت:

- سلام، سایمن! اوضاع و احوال چطور است؟

آقای ددلس ایستاد و جواب داد:

- سلام، باب، رفیق عزیز.

جلوی مغازه‌ی ردی و دختر ^{۳۴۱} دست‌ها را با صدای بلند به هم زدند. پدر کاولی سبیلش را با دستِ قاشقی اغلب رو به پایین شانه می‌کرد. ^{۳۴۲}

آقای ددلس گفت:

- چه خبر احوال؟ ^{۳۴۳}

- راستش خبر خاصی نیست، سایمن. سد معبر شدم، توسط دو نفری که دور خانه پرسه می‌زنند و سعی می‌کنند وارد بشوند.

- نه بابا، کی؟

- ای، یک رباخوار ^{۳۴۴} از آشنایان مان.

سایمن ددلس پرسید:

- آن کمرشکسته، درست است؟

پدر کاولی جواب داد:

– خودش است، سایمن. روبن از آن قماش.^{۳۴۵} الان منتظر بن دالرد هستم. قرار است به لانگ جان^{۳۴۶} یک چیزی بگوئید تا وادارش کند که آن دو نفر را از آن جا ببرند. تنها چیزی که می‌خواهم یک کم وقت است.

با امیدی مبهم به بالا و پایین بارانداز نگاه کرد. روی گردنش سیب گنده‌ی ورقلمبیده‌ای بود.
آقای ددلس با تکان سر گفت:

– می‌دانم. بن چلاق نازنین!^{۳۴۷} همیشه یک کار خیر برای یکی می‌کند. حوصله کن!

عینکش را به چشم زد و لحظه‌ای به سمت پل فلزی^{۳۴۸} خیره شد و گفت:

– اینهاش، به‌خدا، کون و جیب.

پالتوی آبی دامن‌باز بن دالرد و کلاه استوانه‌ای بالای شلوار بزرگ و گشادش از مسیر پل فلزی، بارانداز را با گام بلند رد کرد. پشت دنباله‌ی کتش را جدی می‌خاراند و سلانه‌سلانه به سمت آن‌ها می‌آمد.

نزدیک که شد، آقای ددلس سلام کرد:

– آن آقا را نگاه‌دار با آن شلوار بد.

بن دالرد گفت:

– الان نگاه‌اش می‌دارم.

آقای ددلس نقاط مختلف هیکل دالرد را با نگاه تحقیرآمیز، سرگردان و سرد ورنانداز کرد. سپس با تکان سری به سمت پدر کاولی چرخید و به طعنه و زیرلب گفت:

– لباس زیبایی است، نه، برای یک روز تابستانی؟

بن دالرد با عصبانیت غرید:

– چرا، خداروحت را تا ابد لعنت کند. من در عمرم بیش از آن‌که تو لباس دیده باشی دور ریخته‌ام.

کنارشان که ایستاد لبخند زد، اول به آن‌ها و بعد به لباس گل‌وگشادش از نقاطی که آقای ددلس با انگشت به کرک‌هایش ضربه می‌زد و می‌گفت:

– در هر صورت، برای مردی در روزگار سلامتی‌اش درست شده، بن.

بن دالرد گفت:

– بدبختی نصیب مرد جهودی که درست‌شان کرده. شکر خدا که هنوز پولش پرداخت نشده.^{۳۴۹}

پدر کاولی پرسید:

– و آن بسو پروفوندو^{۳۵۰} چطور است، بنجامین؟

گیشل بویل اکانر فیتز‌موریس تیزدال فرول^{۳۵۱} زمزمه‌کنان و با چشم‌های بی‌حالت، از کنار باشگاه خیابان کیلدیر^{۳۵۲} شلنگ‌انداز رد شد.

بن دالرد اخم کرد و ناگهان دهانش را به حالت آوازخوانی درآورد و یک نت بم خواند:

– اوو!

آقای ددلس برای زوزه‌اش سر تکان داد و گفت:

- به این می‌گویند سبک.

بن دالرد گفت:

- نظرت چی است؟ زیادی زنگ‌دار نیست؟ هوم؟

رو به هردو برگشت.

پدر کاولی هم سری تکان داد و گفت:

- به اندازه‌ی کافی خوب است.

پدر روحانی هیوسا لایو با همراهی جرال‌دین‌های بلند و دوست‌داشتنی از محل‌گردهمایی قدیمی صومعه‌ی سینت مری،^{۳۵۳} و با عبور از جلوی مغازه‌ی جیمز و چارلز کندی تقطیرکننده،^{۳۵۴} به سمت تولسل آن طرف گذار هاردلز می‌رفت.^{۳۵۵}

بن دالرد، با انگشتان مسرور در هوا، آن‌ها را با انحرافی شدید به سمت فروشگاه‌ها هدایت کرد.

- ما بن بیابید به دفتر معاون کلانتر.^{۳۵۶} می‌خواهم خوشگل تازه‌ای را که راک^{۳۵۷} به‌عنوان مأمور اجرا دارد، نشان‌تان بدهم. آمیزه‌ای از لابنگولا و لینچه‌هان است.^{۳۵۸} واقعاً ارزش دیدن دارد، متوجه‌اید. بیابید دیگر. همین الان، در بودگا،^{۳۵۹} جان هنری منتن را تصادفی دیدم و این یک افتادن رو دستم خواهد گذاشت، اگر نکنم... یک لحظه صبر کنید... ما تو مسیر درستی هستیم، باب، باور کن.^{۳۶۰}

پدر کاولی با نگرانی گفت:

- بهش بگو، فقط برای چند روز.

بن دالرد مکث کرد و خیره شد، مخرج پرسروصدایش باز، همان‌طور که چرک غلیظی را که جلوی دیدگانش را گرفته بود پاک می‌کرد تا بهتر بشنود، دگمه‌ی پشت‌روشن و آویزان پالتویش از نخ لق می‌زد. غریب:

- کدام چند روز؟ صاحبخانه‌ات به جای اجاره اموالی ضبط نکرده؟

پدر کاولی گفت:

- چرا.

بن دالرد گفت:

- پس سند دوست‌مان ارزش کاغذی را که رویش نوشته شده ندارد. دعوی صاحبخانه تقدم دارد. من به او همه‌ی جزئیات را دادم.^{۳۶۱} ۲۹ خیابان ویندزور. اسمش لاواست؟

پدر کاولی گفت:

- خودش است. پدر روحانی آقای لایو. در یک جایی بیرون شهر کشیش است. ولی از این‌که گفتمی مطمئنی؟

بن دالرد گفت:

- می‌توانی از من به باراباس بگویی که آن سند را بگذارد جایی که انتر بادام‌هایش را می‌گذارد.^{۳۶۲}

با غرور پدر کاولی را به جلو هدایت کرد و به تن گنده‌ی او چسبید.
آقای ددلس عینکش را که روی سینه‌ی پالتویش می انداخت و دنبال آن‌ها می‌رفت، گفت:
- به نظرم فندق بود.

* * *

از جلوی در حیاط کاخ^{۳۶۳} که رد می‌شدند، مارتین کانینگهم^{۳۶۴} گفت:
- بچه کارش درست می‌شود.
مرد پلیس به پیشانی‌اش دست زد.
مارتین کانینگهم مسرور گفت:
- خدا حفظت کند.
به کالسکه‌ران منتظر علامت داد و او دهنه‌ی اسب را رها کرد و به سمت خیابان لرد ادوارد^{۳۶۵} روانه شد.

برنزی کنار طلایی، سر دوشیزه کندی کنار سر دوشیزه دوس، بالای کرکره‌های سرتاسری هتل
آرموند^{۳۶۶}.

مارتین کانینگهم که سیبلش را انگولک می‌کرد، گفت:
- بله. به پدر کانمی نامه‌ای نوشتم و تمام ماجرا را پیش او مطرح کردم.
آقای پاور^{۳۶۷} رو به عقب کرد و گفت:
- می‌توانی به دوست‌مان مراجعه کنی.
مارتین کانینگهم تند گفت:
- بوید؟^{۳۶۸} از من پول نخواه.^{۳۶۹}
جان وایز نولن^{۳۷۰} که فهرست را می‌خواند و عقب مانده بود، در خیابان گُرک هیل^{۳۷۱} با سرعت دنبال
آن‌ها آمد.

نماینده ننتی در حال نزول از پله‌های شهرداری^{۳۷۲} به والی کاولی و نماینده آبراهام لاین در حال
صعود سلام کرد.^{۳۷۳}

تراوای گِسل خالی وارد خیابان اکسچینج شمالی شد.^{۳۷۴}
جان وایز نولن جلوی دفاتر میل^{۳۷۵} از آن‌ها پیشی گرفت و گفت:
- این جا را نگاه کن. می‌بینم بلوم اسمش را برای پنج شیلینگ گذاشته.
آقای کانینگهم فهرست را گرفت و گفت:
- کاملاً درست است و پنج شیلینگ را هم پرداخت.
آقای پاور گفت:

- و بدون ذره‌ای هم تردید.

مارتین کانینگهم اضافه کرد:

- عجیب، ولی واقعی.

جان وایز نولن چشم‌ها را گشاد کرد و با دقت نقل قول کرد:

- به نظرم در جهودها محبت بیشتری هست.^{۳۷۶}

از خیابان پارلمان پایین رفتند. آقای پاور گفت:

- جیمی هنری آن جاست و دارد می‌رود به میخانه‌ی کاوانا.^{۳۷۷}

مارتین کانینگهم گفت:

- درسته. داره می‌ره.^{۳۷۸}

بیرون لّ مزون کلیئر، بلیزس بویلن جلوی راه برادرزن جک مونی، قوزی، مست،^{۳۷۹} را که در راه

لیبرتیز بود، گرفت.^{۳۸۰}

جان وایز نولن عقب کشید و با آقای پاور هم‌پا شد، درحالی‌که مارتین کانینگهم چسبید به آرنج آن مرد کوچولوی تروفوز با کت و شلوار تگرگی، که با عدم اطمینان راه می‌رفت و با قدم‌های عجولانه از جلوی ساعت‌های مایکی اندرسن^{۳۸۱} رد می‌شد.

جان وایز نولن به آقای پاور گفت:

- میخچه‌های دستیار دفتردار شهرداری اذیتش می‌کند.

سر نبش به سمت شراب‌فروشی جیمز کاوانا به راه‌شان ادامه دادند. تراموای خالی کسل، در حال استراحت در ورودی اسکس، روبه‌روی آن‌ها قرار گرفت. مارتین کانینگهم، یکریز نطق‌کنان، اغلب فهرستی را نشان می‌داد که جیمی هنری به آن نگاه نمی‌کرد.

جان وایز نولن گفت:

- و لانگ جان فنینگ هم این جاست، به بزرگی زندگی.

هیکل بلند لانگ جان فنینگ درگاهی را که در آن ایستاد، پر کرد.

همه که ایستادند و ادای احترام کردند، مارتین کانینگهم گفت:

- روز به‌خیر، آقای معاون کلانتر.

لانگ جان فنینگ راه را برای آن‌ها باز نکرد. هنری کلی^{۳۸۲} بزرگش را قاطعانه درآورد و با چشم‌های درشت خشمگین هوشمندانه به صورت‌های همه‌شان نگاهی اخم‌آلود انداخت. با کلامی بسیار تند به دستیار دفتردار شهرداری گفت:

آیا اعضای شورای شهر^{۳۸۳} به مذاکرات صلح آمیزشان ادامه می‌دهند؟

جیمی هنری با بدخلقی گفت، درهای جهنم به روی مسیحیان باز باد^{۳۸۴} که آن‌ها داشتند درباره‌ی زبان ایرلندی لعنتی‌شان حرف می‌زدند.^{۳۸۵} می‌خواست بداند متصدی ارشد کجاست^{۳۸۶} تا در جلسه‌ی انجمن شهر نظم برقرار کند. و آن برلوی پیر حامل عصای اقتدار^{۳۸۷} به‌خاطر آسم بستری شده،

هیچ عصایی روی میز نیست، هیچ چیز به نظم نیست، نه حتا حد نصابی، و هاچینسن،^{۳۸۸} عالی جناب شهردار، در لاندوندنو^{۳۸۹} و لارکن شرلاک کوچولو^{۳۹۰} لوکوم تننس^{۳۹۱} او را به انجام می‌رساند. مرده‌شور ببرد زبان ایرلندی را، زبان آبا و اجدادمان.

لانگ جان فنینگ ستونی از دود را از لب‌هایش بیرون دمید.

وقتی مارتین کانینگهم نوک ریشش را می‌پیچاند و به‌نوبت با دستیار دفتردار شهرداری و معاون کلانتر حرف می‌زد، جان وایز نولن ساکت بود.

لانگ جان فنینگ پرسید:

– کدام دیگم بود؟

جیمی هنری چهره درهم کشید و پای چپش را بالا آورد. با صدایی محزون گفت:

– آه، می‌خچه‌هایم! به‌خاطر خدا برویم بالا تا من یک جایی بنشینم. اووخ! اوو! مواظب باش!

با کج خلقی از کنار پهلوی لانگ جان فنینگ برای خودش جایی باز کرد و وارد شد و از راه‌پله بالا رفت.

مارتین کانینگهم به معاون کلانتر گفت:

– برویم بالا. فکر نمی‌کنم شما او را می‌شناختی یا شاید هم می‌شناختی.

آقای پاور با جان وایز نولن از پی آن‌ها وارد شدند.

آقای پاور به پشت تنومند لانگ جان فنینگ که به‌سمت لانگ جان فنینگ در آینه بالا می‌رفت، گفت:

– حیوانکی آدم نجیبی بود.

مارتین کانینگهم گفت:

– نسبتاً ریزه‌میزه. آن دیگمی که توی دفتر منتن بود.

لانگ جان فنینگ نتوانست او را به‌خاطر بیاورد.

کروپ کروپ سم اسب‌ها در هوا به صدا درآمد.

آقای کانینگهم گفت:

– این چیه؟

همه به‌سمت آن جایی که ایستاده بودند برگشتند. جان وایز نولن دوباره پایین آمد. از سایه‌ی خنک درگاه، اسب‌هایی را دید که از خیابان پارلمان می‌گذشتند، زین و یراق و بخولقِ براق در نور آفتاب می‌درخشید.^{۳۹۲} آن‌ها از جلوی چشمان سرد و نامهربان او شوخ‌وشنگ گذشتند، بدون شتاب. بر زین اسب‌های جلویی، اسب‌های جلویی جستان و خیزان، ملترمان رکاب می‌رانند.

وقتی از راه‌پله بالا می‌رفتند، مارتین کانینگهم پرسید:

– چی بود؟

جان وایز نولن از پای پله‌ها جواب داد:

– جناب سرهنگ نوابان یکم و فرماندار کل ایرلند.

* * *

همین طور که از یک طرف فرش کلفت به طرف دیگر قدم می‌زدند، باک مالگن از پشت کلاه پانامایی اش پیچ‌پیچ کنان به هینز گفت:

– برادرِ پارنل.^{۳۹۳} آن جا توی آن گوشه.

باک مالگن و هینز میز کوچکی نزدیک پنجره انتخاب کردند، درست روبه‌روی مردی صورت‌دراز که ریش و نگاهش با دقت روی صفحه‌ی شطرنج آویزان بود.^{۳۹۴}

هینز روی صندلی اش چرخ‌خی زد و پرسید:

– ایشان همان آقاست؟

مالگن گفت:

– آره. او جان هوارد است، برادر او، رئیس شهربانی شهر ماست.

جان هوارد پارنل فیل سفیدی را آهسته جابه‌جا کرد^{۳۹۵} و پنجول خاکستری اش دوباره به بالا و سمت پیشانی اش رفت و همان جا غنود. یک لحظه بعد، چشم‌هایش، روشن و روح‌مانند، از زیر حفاظش تند به دشمنش نگاهی کرد و باز روی نقطه‌ی استراتژی یک افتاد.

هینز به پیش خدمت گفت:

– من یک میلانز^{۳۹۶} می‌خورم.

باک مالگن گفت:

– دو تا میلانز، چندتا هم شیرینی اسکن و کره و یک مقدار هم کیک برایمان بیاور.

وقتی پیش خدمت رفت، خندید و گفت:

– ما اسمش را گذاشته‌ایم دی بی سی، چون این جا دسر بد سفت دارند.^{۳۹۷} راستی، تو نظرات ددلس درباره‌ی هم‌لت را از دست دادی.

هینز کتاب تازه‌خریده‌اش^{۳۹۸} را باز کرد و گفت:

– ببخشید. شکسپیر شکارگاه مناسبی است برای هر ذهنی که تعادلش را از دست داده.^{۳۹۹}

ملوان یک‌پا در حیاط شماره‌ی ۱۴ خیابان نلسون غرید:^{۴۰۰}

– انگلستان انتظار دارد...^{۴۰۱}

جلیقه‌ی زرد کم‌رنگ باک مالگن با خنده‌اش سرخوشانه تکان خورد.

– باید وقتی بدنش تعادلش را از دست می‌دهد ببینی اش. من اسمش را گذاشته‌ام اینگس سرگردان.^{۴۰۲}

هینز با انگشت شست و اشاره چانه‌اش را فکورانانه نیشگون گرفت و گفت:

- مطمئنم که ایدی فیکس^{۴۰۲} دارد. حالا مانده‌ام که احتمالاً چه می‌تواند باشد. هم چنین آدم‌هایی همیشه دارند.

باک مالگن از آن طرفِ میز خیلی جدی خم شد. گفت:

- آن‌ها با نگرش‌هایشان درباره‌ی جهنم از عقل و درایتش منحرفش کرده‌اند.^{۴۰۴} هرگز نخواهد توانست یادداشت آتئی را درک کند.^{۴۰۵} یادداشت سوین‌برن،^{۴۰۶} از میان همه‌ی شاعران، مرگ سفید و تولد سرخ.^{۴۰۷} این تراژدی اوست. هرگز نمی‌تواند شاعر بشود.^{۴۰۸} لذت خلق...

هینز با تندی سر تکان داد و گفت:

- تشبیه ابدی. که این‌طور. امروز صبح سر صحبت را با او درباره‌ی ایمان باز کردم. متوجه شدم چیزی ذهنش را مشغول کرده است. راستش جالب است، چون پروفیسور پوکورنی وینی یک نتیجه‌ی جالبی از آن می‌گیرد.^{۴۰۹}

چشم‌های مراقب باک مالگن پیش خدمت را دید که می‌آید، به او کمک کرد که سینی را خالی کند. هینز در بحبوحه‌ی فئان‌های شادی بخش گفت:

- او نمی‌تواند در اسطوره‌های باستانی ایرلند هیچ ردی از جهنم پیدا کند.^{۴۱۰} به‌نظر ایده‌ی اخلاقی غایب است، مفهوم تقدیر، مفهوم عقوبت. راستش عجیب است که او فقط این ایده‌ای و سواسی را داشته باشد. برای جنبش‌تان چیزی می‌نویسد؟^{۴۱۱}

دو حبه قند را، از طول، داخل خامه‌ی زده ماهرانه فرو کرد. باک مالگن شیرینی اسکن بخارده را به دو قسمت برید و مغز اسکن را که از آن دود متصاعد می‌شد، به کره آغشت. یک تکه‌ی نرم را با ولع گاز زد. درحالی‌که می‌جوید و می‌خندید، گفت:

- ده سال. قرار است ده سال دیگر چیزی بنویسد.^{۴۱۲}

هینز اندیشمندانه قاشقش را بلند کرد و گفت:

- به‌نظر خیلی طولانی است. با این همه، اگر عاقبت این کار را بکند، باعث تعجب نخواهد شد.

از مخروط خامه‌ی لیوانش یک قاشق پُر چشید و با اغماض گفت:

- حدس می‌زنم این خامه‌ی اصل ایرلندی است. دوست ندارم فریب بخورم.

الیاس، زورق، برگه‌ی مچاله‌شده و سبک اعلان، در کنار بدنه‌ی کشتی‌ها و قایق‌های ماهیگیری،^{۴۱۳} در میان مجمع‌الجزایر چوب‌پنبه‌ها، ورای خیابان نیو واپینگ آن سوی فری بنسن،^{۴۱۴} و از کنار کشتی سه‌دکله‌ی اسکونرِ رُزوینِ پر از آجر، از بریج‌واتر به سمت شرق سفر کرد.^{۴۱۵}

* * *

آلمیدانو آرتیفونی از خیابان هولز عبور کرد،^{۴۱۶} از حیاط سوول گذشت.^{۴۱۷} پشت سر او کَشِل بویل آکانر فیتز موریس تیزدال فرول با عصاچترروپوش تاب‌خوران، از تیر چراغ‌برق جلوی منزل آقای لا اسمیت اجتناب کرد،^{۴۱۸} به آن سمت رفت و در امتداد میدان مری‌بن^{۴۱۹} پیش رفت. دورادور، از پشت او، جوانک نابینایی در کنار دیوار کالج پارک^{۴۲۰} بر مسیرش تفتق می‌زد.

کِشَل بویل اُکانر فیتزموریس تیزدال فرول تا پنجره‌های دلباز آقای لوئیس ورنر^{۴۲۱} پیاده رفت، بعد دور زد و در امتداد میدان مری‌ین شلنگ‌انداز برگشت، عصاچترروپوشش تاب‌خوران. سر نیش خانه‌ی وایلد ایستاد،^{۴۲۲} به اسم الیاس روی آگهی سالن متروپولیتن اخم کرد،^{۴۲۳} از دور به باغ مفرح حیاط پشتی دوک اخم کرد.^{۴۲۴} عینکش موقع اخم کردن زیر آفتاب برق زد. با نمایان کردن دندان‌های موشی‌اش غرولند کرد:

- کواکتوس ولویی.^{۴۲۵}

به مقصد خیابان کلیر شلنگ‌انداز پیش رفت،^{۴۲۶} کلام خشخش را نشخوار می‌کرد. وقتی از جلوی ویتزین آقای بلوم دندانپزشک شلنگ‌انداز رد می‌شد،^{۴۲۷} نوسان گوشه‌ی روپوشش، گستاخانه، به عصای باریک تق‌تق‌زن برخورد کرد و آن را به جلو روید و باعث کوبیدن به بدنی بی‌رمق شد. جوان نابینا صورت مریض احوالش را به جهت هیکل شلنگ‌انداز برگرداند.

جوان نابینا با ترش‌رویی گفت:

- خدا لعنتت کند هرکس که هستی! تو کورت‌تر از منی، تو حرامزاده‌ی مادرسلیطه.^{۴۲۸}

* * *

روبه‌روی مغازه‌ی راگی اُداناو،^{۴۲۹} آقازاده پتربیک الویشس دیگنم با یک‌ونیم پوند استیک خوکی قصابی منگن، فرن‌باک سابق، در چنگ، که مخصوصش فرستاده شده بود،^{۴۳۰} در امتداد خیابان ویکلوی گرم فس‌فس‌کنان می‌رفت.^{۴۳۱} نشستن کنار خانم استوئر و خانم کویگلی و خانم مک‌داول^{۴۳۲} در سالنی با کرکره‌های بسته، لعنتی، بیش از حد کسالت‌بار بود و آن‌ها هم همه در حال فین‌فین کردن و مزمه کردن جرعه‌های شری‌اعلای زرد قهوه‌ای که دابی بارنی^{۴۳۳} از مشروب‌فروشی تونی^{۴۳۴} آورده بود. خرده‌های کیک میوه‌ای خانگی را می‌خورند و در تمام مدت کوفتی پرحرفی می‌کنند و آه می‌کشند.^{۴۳۵}

بعد از کوی ویکلو، ویتزین مادام دوپل، کلاه‌دوز و خیاط پیراهن‌های درباری، او را متوقف کرد.^{۴۳۶} ایستاد تا به دو مشت‌زن تقریباً لخت با مشت‌های آماده‌ی جنگ نگاه کند.^{۴۳۷} از آینه‌های بغل، دو آقازاده دیگنم سوگوار در سکوت با دهن باز نگاه می‌کردند. مایرل کیو، عزیزدردانه‌ی دابلن، با استوار بنت،^{۴۳۸} قلچماق پورتوبلو، برای صله‌ی پنجاه ساورین دیدار دارد.^{۴۳۹} لعنتی، یک مسابقه‌ی باحالی می‌شود برای تماشا. مایرل کیو، آن یارویی است که با جا خالی دادن و پرتاب ضربه‌ای به طرف او محکمش می‌زند، با کمر بند سبز. ورودی دو شیلینگ،^{۴۴۰} سربازها نصف قیمت. راحت می‌توانم بی‌خبر ماما جیم بشوم. آقازاده دیگنم همین‌طور که چرخید به چپ چرخید. این منم با لباس عزا. چه روزی است؟ بیست‌ودو مه. آره، کوفتی همه‌چیز تمام است. به راست چرخید و در سمت راستش چرخید، کلاهش کج، یقه‌اش بیرون‌زده. با دگمه‌یقه‌ی بسته، چانه‌اش بالا گرفته، تصویر مری‌کندال،^{۴۴۱} هنرپیشه‌ی جذاب، را در کنار دو مشت‌زن دید. یکی از آن زن‌های لش روی پاکت سیگارهایی که استوئر می‌کشد و باباش کتک مفصلی به‌اش زد، آن دفعه که مچش را گرفت.^{۴۴۲}

آقازاده دیگنم یقه‌اش را پایین کشید و همان‌طور وقت تلف کرد. بهترین مشت‌زنی که دنبال استقامت رفت، فیتزسایمنز بود. پسر، یک مشت از آن یارو توی شکمت تا وسط هفته‌ی بعد می‌اندازدت. اما بهترین مشت‌زن از نظر دانش جِم کوربت بود، قبل از آن‌که فیتزسایمنز حسابی ناکارش کند، جا خالی دادن و این‌ها.^{۴۴۳}

در خیابان گرفتن، آقازاده دیگنم گل سرخی را در دهان بچه‌اعیانی دید با یک جفت کفش شیک به پا و به حرف‌هایی گوش می‌داد که آن مست برایش می‌گفت، و یکسره نیشش باز بود.^{۴۴۴}

تراموای سندی مونت نیست.^{۴۴۵}

آقازاده دیگنم در امتداد خیابان نسا پیش رفت، استیک خوک را به دست دیگرش داد. یقه‌اش دوباره بالا جست و او پایین کشید. دکمه‌ی کوفتی برای سوراخ‌دکمه‌ی پیراهن زیادی کوچک بود، کوفتی نبود بشود. پسر مدرسه‌ای‌ها را با کیفِ رودوشی دید. فردا هم نمی‌روم، تا دوشنبه حاضر نمی‌شوم. پسر مدرسه‌ای‌های دیگر را دید. متوجه می‌شوند که من لباس عزا پوشیده‌ام؟ دای بیارنی گفت، داده است توی روزنامه‌ی امشب بگذارند. بعد همه توی روزنامه می‌بینند و اسم چاپی من و پا^{۴۴۶} را هم می‌بینند.

صورتش سراسر به جای قرمزِ همیشگی‌اش خاکستری شد و مگسی تا چشمش روی آن راه رفت. آن خرچ‌خرچ موقعی که آن‌ها پیچ‌ها را به تابوت پیچ می‌کردند: و صدای تلب‌تلب‌ها موقعی که از پله‌ها پایین می‌آوردند.

پا داخلش بود و ما در سالن پذیرایی گریه می‌کرد و دای بیارنی به مردها می‌گفت که چطوری از پیچ ردش کنند. تابوت بزرگی بود و بلند و به‌نظر سنگین. چطور شد؟ شب پیش پا سیاه‌مست بود و روی پاگرد ایستاده بود برای کفش‌هایش نعره می‌زد تا برود بیرون به میخانه‌ی تونی تا بیشتر بنوشد و به‌نظر بدقلق و در آن پیراهنش کوتاه می‌آمد.^{۴۴۷} دیگر هرگز او را نمی‌بینم. مرگ همین است. پا مرده. پدرم مرده. به‌ام گفت پسر خوبی باش برای ما. نتوانستم چیزهای دیگری را که گفت بشنوم، اما زبانش را می‌دیدم و دندان‌هایش را که سعی می‌کرد آن را بهتر بگوید. پای بیچاره. آن آقای دیگنم بود، پدر من. امیدوارم در برزخ باشد، چون شنبه‌شب رفت پیش پدر کونروی برای اعتراف.^{۴۴۸}

* * *

ویلیام هامبل، ارلِ دادلی، و لیدی دادلی با مشایعت هزلتین، سرهنگ ناویان یکم، بعد از ضیافت نهار از عمارت نایب‌السلطنه بیرون آمدند.^{۴۴۹} در کالسکه‌ی بعدی سرکار خانم پِجت، دوشیزه دی کورسی^{۴۵۰} و جراللد وارد ای دی سی محترم حضور داشتند.^{۴۵۱}

صف اسب‌سواران که از در پایینی فینکس پارک بیرون آمدند، پلیس‌های متملق برای‌شان ادای احترام کردند و در امتداد باراندازهای شمالی از کینگزبریج گذشتند.^{۴۵۲} نایب‌السلطنه در راهش به‌سمت مرکز شهر با گرمی تمام مورد استقبال قرار گرفت. روی پل بلادی،^{۴۵۳} آقای تامس کرن آن سوی رودخانه، از دور برایش ادای احترامی بی‌فایده کرد. کالسکه‌های نایب‌السلطنه‌ی لرد دادلی از میان پل‌های کوئین و ویت‌ورث گذشتند،^{۴۵۴} بدون احترام از جانب آقای دادلی وایت،

کارشناس حقوق و کارشناس ارشد علوم انسانی، که بر بارانداز ارن^{۴۵۵} بیرون مغازه‌ی گروبرداری ام ای وایت،^{۴۵۶} سر نبش خیابان ارن غربی ایستاده بود و با انگشت اشاره‌اش به دماغش ضربه می‌زد، مردد میان این‌که با عوض کردن سه خط تراموا سریع‌تر به فییزبرو برسد،^{۴۵۷} یا کالسکه‌ای را صدا کند و یا از مسیر اسمیت‌فیلد، خیابان کانستیتوشن هیل و ترمینوس برادستون پیاده برود.^{۴۵۸} در ورودی سرپوشیده‌ی فور کورترز، ریچی گلدینگ با کیف حسابداری گلدینگ، کالیس و ورد او را دید و غافلگیر شد.^{۴۵۹} پس از پل ریچموند، در آستانه‌ی در اداره‌ی روبن جی داد،^{۴۶۰} مشاور حقوقی، کارگزار شرکت بیمه‌ی پیتریاک، پیرزنی در شرف ورود تصمیمش را عوض کرد و از همان مسیری که آمده بود، از کنار ویتترین‌های خیابان کینگ برگشت^{۴۶۱} و به نماینده‌ی اعلیحضرت ساده‌لوحانه لبخند زد. از درپچه‌ی آب‌بند دیوار بارانداز وود، زیر اداره‌ی تام دۆن، رودخانه‌ی پادُل زبانه‌ای از آب فاضلاب را وفادارانه به نمایش می‌گذاشت.^{۴۶۲} بالای کرکه‌های عرضی هتل اُرموند، طلایی کنار برنزی، کله‌ی دوشیزه‌ی کناری کله‌ی دوشیزه دوس تماشا و تحسین کردند. روی بارانداز اُرموند، آقای سایمن ددلس، مسیروش را از آبریزگاه به سمت دفتر معاون کلانتر دنبال می‌کرد، وسط خیابان خیردار ایستاد و کلاهش را برداشت. عالی جناب ادای احترام آقای ددلس را بزرگوارانه پاسخ داد.^{۴۶۳} از نبش کهیل،^{۴۶۴} پدر روحانی هیو سی لَو، کارشناس ارشد علوم انسانی، در فکر عالی جناب قائم‌مقام‌هایی که دستان رئوف‌شان حق‌گزینش کشیش‌های ارزشمند دوران گذشته را داشتند،^{۴۶۵} تعظیم و تکریم مشاهده‌نشده‌ای کرد. روی پل گرتن،^{۴۶۶} لهنن و مکوی، در حال خداحافظی با یکدیگر، کالسکه‌ها را که می‌گذشتند، تماشا کردند. گرتی مک‌داول که نامه‌های فروشگاه لینولنوم چوب‌پنبه‌ای کتسی را برای پدرش که در بستر بود می‌برد، در حال عبور از جلوی دفتر راجر گرین و چاپخانه‌ی بزرگ و قرمز دالرد،^{۴۶۷} از روی کَر و فَر آن‌ها فهمید که لرد و بانو نایب‌السلطنه هستند، اما نتوانست ببیند علیاحضرت چه پوشیده، زیرا تراموا و ون بزرگ زردرنگ حمل مبلمان اسپرینگ به‌خاطر حضور عالی جناب نایب‌السلطنه مجبور شدند جلوی گرتی توقف کنند.^{۴۶۸} آن طرف فروشگاه لاندی فوت،^{۴۶۹} از درگاه سایه‌دار شراب‌فروشی کاوانا،^{۴۷۰} جان وایز نولن با سردی دیده‌نشده به سمت سرهنگ ناوبان یکم و نماینده‌ی ملکه در ایرلند لبخند زد. عالی جناب مستطاب ویلیام هامبل، ارلِ دادلی، جی سی وی اُ،^{۴۷۱} از جلوی ساعت‌های همیشه‌تیک‌تاکی مایکی اندرسن و مانکن‌های خوش لباس و گونه‌شاداب هنری و جیمز رد شد، هنری نجیب‌زاده، درنیه کری جیمز.^{۴۷۲} آن سوی دروازه‌ی دیم،^{۴۷۳} تام راج‌فورد و نوزی فلین نزدیک شدن صف سواران را تماشا کردند. تام راج‌فورد که متوجه نگاه خیره‌ی لیدی دادلی به خود شد، انگشتان شستش را سریع از جیب‌های جلیقه‌ی قرمز شرابی‌اش درآورد و کلاهش را برای او از سر برداشت. بازیگر جذاب نقش لاس‌زنی، مری کندال بزرگ،^{۴۷۴} با گونه‌های بزرگ‌شده و دامن بالازده از روی پوسترش به ویلیام هامبل، ارلِ دادلی و به سرهنگ ناوبان یکم، اچ جی هزلتین، و هم‌چنین به عالی جناب جرالِد وارد ای دی سی لبخندی بزرگ‌شده زد. از پشت شیشه‌ی دی بی سی، باک مالکن مسرورانه، و هینز موقرانه، از روی شانه‌ی مشتری‌های مشتاقی که توده‌ی هیکل‌هایشان صفحه‌ی شطرنج زیر نگاه دقیق جان هوارد پارنل را تاریک کرده بود، به خدم و حشم نایب‌السلطنه خیره شدند. در خیابان فونز،^{۴۷۵} دلی ددلس چشم‌هایش را از روی کتاب آموزش مقدماتی فرانسه‌ی شاردنال^{۴۷۶} به سمت بالا تیز کرد و سایبان‌ها را دید که کشیده شده بودند و پره‌ی چرخ‌ها را که زیر نور خیره‌کننده می‌چرخیدند. جان

هنری منتن، که درگاه ساختمان‌های تجاری را پر کرده،^{۴۷۷} با چشم‌های صدفی و گنده از شراب زل زده، ساعت طلای شکاری - جیبی بزرگی را نگه داشته بود و نه نگاه می‌کرد در دست چپ تپلش نه احساسش. جایی که پای جلوی اسب شاه بیلی به هوا سم می‌کشید،^{۴۷۸} خانم برین شوهر عجولش را از زیر سم‌های اسکورت‌کنندگان گرفت و عقب کشید. خبر را در گوشش فریاد زد. دستگیرش شده، کتاب‌های قطورش را به روی سینه‌ی چپش جابه‌جا کرد و به دومین کالسکه سلام نظامی داد. عالی جناب جرالد وارد، ای دی سی، با خوشایندی غافلگیر شد و با عجله پاسخ داد. سر نیش پانسانی، پرچم سفید خسته‌ی اچ ایستاد^{۴۷۹} و چهار پرچم سفید بلندکلاه به سر ای ال وای آپاستروف اس پشت سر او ایستادند و اسکورت‌کنندگان و کالسکه‌ها به تاخت رد شدند. روبه‌روی فروشگاه آلات موسیقی پیگت،^{۴۸۰} آقای دنیس جی مگینی، استاد رقص و نظایر آن، ملبس به جامه‌های رنگارنگ شاد، موقرانه راه می‌رفت که از کنارش نایب‌السلطنه‌ای دیده‌نشده رد شد. از کنار دیوار رئیس دانشکده،^{۴۸۱} بلیزس بویلن شادوشنگول می‌آمد، با کفش‌های برنزه و جوراب‌هایی با ساعت‌های آبی آسمانی،^{۴۸۲} با ملودی دخترک من دخترکی است از یورکشر.^{۴۸۳} بلیزس بویلن کراوات آبی آسمانی، کلاه حصیری لبه‌پهن با زاویه‌ای کج و کت و شلوار سرژهای نیلگون را به پیشانی‌بند آبی آسمانی و گام‌های پرطمطراق اسب‌های جلویی نشان داد. دست‌هایش داخل جیب‌های کتش فراموش کردند ادای احترام کنند، اما تحسین جسورانه‌ی نگاهش و گل قرمز میان لب‌هایش را به سه بانو تقدیم کرد. هنگامی که در امتداد خیابان نسا پیش می‌راندند، عالی جناب توجه همسر در حال کرنش را به برنامه‌ی موسیقی‌ای جلب کرد که در کالج پارک^{۴۸۴} اجرا می‌شد. جوان‌های برنزه‌ی کوهستانی، دور از دید، به دنبال مشایعت‌کنندگان قیل و قال می‌کردند و ترومپت و طبل می‌زدند:

گرچه او دختری ست کارخانه‌ای

و نمی‌پوشد جامه‌های فانتزی

بارابوم.

اما من هنوز

مشتاقی یورکشری‌ام

برای رُز کوچک یورکشری‌ام

بارابوم.^{۴۸۵}

آن جانب دیوار، معلولان مسابقه‌ی یک‌چهارم مایل هموار، ام سی گرین، اچ تریفت، تی ام پی‌تی، سی اسکیف، جی بی جفز، جی ان مورفی، اف استیونسن، سی ادردلی و دبلیو سی هاگرد، یکی پس از دیگری، شروع کردند.^{۴۸۶} کِشِل بویل اُکانر فیتز‌موریس تیزدال فرول شلنگ‌انداز در گذر از جلوی هتل فین،^{۴۸۷} با عینک پنسی خشن به آن سوی کالسکه‌ها و سر آقای ام ای سولومونز در پشت پنجره‌ی نایب‌کنسولگری اتریش - مجارستان زل زد.^{۴۸۸} در اعماق خیابان لینستر، نزدیک در پستی ترینیتی،^{۴۸۹} مرد وفادار به شاه، هورن بلوئر، به کلاه شکارش دست زد.^{۴۹۰} وقتی اسب‌های

پرزرق و برق در میدان مری بن جست و خیزکنان می رفتند،^{۴۹۱} آقازاده پتربیک الویشس دیگنم، منتظر، ادای احترام‌هایی را دید که نثار جناب کلاه سیلندر بر سر می شد، او هم کلاه نو سیاهش را با انگشتان چرب شده از کاغذ استیک خوک از سر برداشت. یقه اش هم بالا جست. نایب السلطنه، در مسیرش به سوی گشایش بازار مایرس، برای کمک به بودجه‌ی بیمارستان مرسر،^{۴۹۲} با همراهانش به سمت خیابان مونت جنوبی راند.^{۴۹۳} از کنار جوانک نایب‌نای روبه‌روی مغازه‌ی برادبنت رد شد.^{۴۹۴} در خیابان مونت جنوبی، عابر پیاده‌ای با مک اینتاش قهوه‌ای که نان خشک می خورد، مثل باد و آسیب‌ندیده از جلوی مسیر نایب‌السلطنه رد شد. روی پل رویال کانال،^{۴۹۵} آقای یوجین استرتن^{۴۹۶} از تابلوی آگهی اش، لب‌های کلفتش نیشخند زنان،^{۴۹۷} به هم می‌آوردشوندگان به ناحیه‌ی پمبروک خوش آمد می‌گفت.^{۴۹۸} در نبش خیابان هدینگتن، دوزن پوشیده از ماسه خودشان را متوقف کردند، یک چتر و کیفی با یازده صدف ماهی چرخیدند تا جناب شهردار بدون زنجیر طلایش و خانم شهردار را با تعجب تماشا کنند.^{۴۹۹} در خیابان‌های نورث‌آمبرلند و لنزدون،^{۵۰۰} عالی جناب ادای احترام عابران مذکر پراکنده را به موقع پاسخ داد و نیز ادای احترام دو پسر بچه‌ی کوچک را در ورودی باغچه‌ی خانه‌ای که گفته می‌شد ملکه‌ی قبلی، در سال ۱۸۴۹، هنگام دیدارش از پایتخت ایرلند به همراه شوهرش، همسر ملکه، تحسین کرده بود،^{۵۰۱} و هم چنین ادای احترام شلوار محکم آلمیدانو آرتیفونی را که در حال بسته شدن قورتش داد.

پی‌نوشت فصل ده (صخره‌های سرگردان)

در پی‌نوشت‌های این اثر حرف «ح» قبل از سال‌های تولد و مرگ به معنای «حدود» و حرف «م» به معنای «مرگ» است. (م)

«اودیسیوس در سرود دوازدهم اودیسه تصمیم گرفت که از آبراه میان اسکلا و کریبیدس بگذرد و از صخره‌های سرگردان اجتناب کند؛ صخره‌هایی که سرسی آن‌ها را «سرگردان» با «امواج جوشان به دست بادهای سوزان» وصف کرده است. در این میان، فقط کشتی آرگو موفق می‌شود از این راه به خانه برسد، البته به یاری هرا، «معشوقه‌ی جیسن، کاپیتان کشتی». بدین ترتیب، این اپیزود در اودیسه وجود ندارد. «صخره‌های سرگردان» گاهی با نام Symplegades شناخته می‌شوند؛ دو صخره‌ی موجود در ورودی دریای سیاه که مرتب به هم می‌خوردند، ولی وقتی آرگو در سفرش به کولکسی از میان آن‌ها عبور کرد، سر جایشان ثابت ماندند.» (کاپبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۰)

«صخره‌ها از این جهت «سرگردان» نامیده شدند که نمی‌توانستند خود را در جایی ثابت نگه دارند. تلاطم آب‌ها باعث می‌شد که صخره‌ها متحرک بنمایند، طوری که گویی دائم جا عوض می‌کنند.» (همان‌جا)

«در این فصل موتور دوگانه‌ی کلیسا و حکومت در دابلن به حرکت درمی‌آید، همان اربابان انگلیسی و کلیسای کاتولیک رومی که در فصل یک، استیون خود را با بی‌میلی خدمتکار آن‌ها معرفی می‌کند.» (همان‌جا) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۵ از همان فصل را بخوانید.

«زمان این فصل سه‌ی بعد از ظهر است و صحنه‌ی آن خیابان‌های دابلن. Symplegades را هم گروه‌هایی از شهروندان فرض می‌کنند. این فصل از نوزده پاره (قسمت کوچک) تشکیل شده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

«این پاره‌ها از نظر زمانی با عمل محوری مقارنند، ولی از نظر مکانی از آن دورند.» (همان‌جا)

پاره‌ی یکم:

۱. درباره‌ی «جان کانمی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۷ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

«اس جی (S. J.) سرواژه‌های the Society of Jesus است. جان کانمی اس جی با نام واقعی خودش در دوران چهره... و یولسيز حضور دارد. جامعه‌ی يسوعی از اعتبار و شهرت روشنفکری و دانش‌آموختگی برخوردار است و این شهرت را از کارهای تحقیقاتی و آموزشی اعضایش کسب کرده است. جیمز جويس هم یکی از دانش‌آموختگان کالج کلانگوز وود (۱۸۸۸-۱۸۹۱) و کالج بلویدر (۱۸۹۳-۱۸۹۸)، مدارس يسوعی است. از آن‌جا که ثروت خانواده‌ی جويس بر باد می‌رود، جويس از تحصیل در کلانگوز وود محروم می‌شود، ولی با استفاده از بورسیه‌ای که پدر کانمی برایش فراهم می‌سازد موفق می‌شود در کالج بلویدر به تحصیل ادامه دهد. همان کاری که در رمان چهره... برای استیون انجام داد و در این فصل از یولسيز برای پتریک دیگنم (پسر يتيم پدی دیگنم متوفی) انجام می‌دهد.» (هانت، ۲۰۲۱) پی‌نوشت ۲۱۳ از همین فصل را بخوانید.

۲. منظور از کشیش‌سرا (presbytery)، «خانه‌ی پدر کانمی است که مجاور کلیسای يسوعی سینت فرانسیس اکسپویر در خیابان گاردینر شمالی در شمال مرکزی دابلن واقع است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۴۹)

۳. «آرتین در شمال شرقی حاشیه‌ی دابلن در فاصله‌ی تقریباً دوونیم مایلی کلیسای پدر کانمی واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۴. *Vere dignum et iustum est* «جمله‌ای لاتین است به معنای "به یقین درست و مناسب است" و عبارت آغازین مقدمه‌ی مراسم عشاء ربانی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۵. «پدر روحانی ویلیام ای سوان مدیر مرکز اُبراین بود. این مؤسسه را که مخصوص نگاهداری از کودکان تهیدست بود و در فیوریو، در شمال شرقی دابلن، قرار داشت، برادران مسیحی کاتولیک اداره می‌کردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۶. «درباره‌ی کاتولیک راستین بودنِ مارتین کایننگهم، داستان Grace از مجموعه‌داستان دابلنی‌ها را بخوانید. "موقع مأموریت" اشاره به دوره‌های سالانه‌ای است که کاتولیک‌ها خود را وقف کلیسای محل و جمع‌آوری پول برای حمایت از آن می‌کنند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۷. «صومعه‌ی خواهران خیریه (The convent of the sisters of charity) در خیابان گاردینر شمالی واقع است. پدران يسوعی کلیسای پدر کانمی کشیش‌های عبادی این کلیسا بودند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۸. «سکه‌ای از ضرب‌افتاده که ارزشش معادل پنج شیلینگ و یک‌چهارم پوند استرلینگ بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰) سکه‌ی بریتانیایی سنگینی که در قرن نوزدهم رایج بود با تصویر ملکه ویکتوریای تاج‌دار روی آن. (م)

«در این‌جا کلیسا را به استعمارگر پیوند می‌زند؛ و امتناع کانمی در بخشیدن سکه به آن مرد فقیر را با روحیه‌ی بخشنده‌ی مالی در پاره‌ی بعدی این فصل مقایسه می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۴)

۹. «خیابان مونت‌جوی ناحیه‌ای نسبتاً شیک در ربع شمال شرقی دابلن بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰) این خیابان در سه طرف شمال، شرق و جنوب پارک مربع‌شکل مونت‌جوی اسکوتر امتداد دارد. (م)

۱۰. «تامس کاردینال ولزی (۱۴۷۵-۱۵۳۰)، کشیش و سیاست‌مدار انگلیسی، وزیر انگلستان و یکی از بانفوذترین و مکارترین مشاوران هنری هشتم بود. مخالفش با اولین طلاق هنری سرانجام به سقوطش انجامید. او هنگام انتقال او به لندن برای حضور در دادگاه (به اتهام خیانت) از دنیا رفت. آخرین کلامش به سر ویلیام کینگستن، سرفرمانده‌ی گارد، شبیه همین جمله از شکسپیر بود: "اگر با این سعی و مداومت که به پادشاهم خدمت کردم، به خدایم خدمت کرده‌ام، او مرا در این روزهای سپیدمویی‌ام تنها نمی‌گذاشت." (هنری هشتم، پرده‌ی سوم، صحنه‌ی دوم)» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۱۱. منظور، «پسی شیپی است که همسرش، دیوید (۱۸۴۴-۱۹۳۲)، نماینده‌ی (ملی‌گرای) ناحیه‌ی گالوی جنوبی و میث جنوبی در پارلمان بود. خانواده‌ی شیپی در شماره‌ی ۲ بن‌بست بلوِدر، خیابانی که از خیابان مونت‌جوی اسکوتر شرقی به سوی شمال غربی می‌رود، زندگی می‌کردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰) در این لحظه، پدر کانی در خیابان مونت‌جوی اسکوتر شرقی راه می‌رود. (م)

۱۲. «شهری در دربی شر انگلستان با آب‌هایی معروف برای درمان سوء‌هاضمه، نقرس، رماتیسم و بیماری‌های عصبی و پوستی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۰)

۱۳. «ریچارد و یوجین شیپی [پسران دیوید شیپی] دوست و هم‌دوره‌ای جویس در کالج بلوِدر بودند. ریچارد و جویس در سال ۱۸۹۸ فارغ‌التحصیل شدند و یوجین یک سال بعد. کالج بلوِدر مدرسه‌ی پسرانه‌ی روزانه‌ی یسوعی واقع در خیابان دانمارک در شمال مرکزی دابلن بود. این کالج بنایی زیبا بود که در قرن هجدهم ساخته بودند. یسوعی‌ها آن را در سال ۱۸۴۱ گرفتند و در سال ۱۸۹۰ توسعه دادند، گرچه مواد درسی کاملاً مطابق با دروس یسوعی بود، به‌اندازه‌ی کالج کلانگوز وود (کالج شبانه‌روزی که جویس قبلاً در آن درس می‌خواند) شیک نبود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۱۴. درباره‌ی «دیوید شیپی و عضویتش در پارلمان بریتانیا» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۵. «پدر برنارد وان (۱۸۴۷-۱۹۲۲)، یسوعی انگلیسی، به‌خاطر وعظ و خطابه‌هایش معروف بود. جویس در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۰۶، این‌گونه نوشته است: "پدر بی‌وی سرگرم‌کننده‌ترین شخصیت معروف در انگلستان کنونی است. هرگز نامش را نمی‌بینم، اما انتظار دارم شناخته‌شده باشد." جویس گفته است که وان الگوی پدر پاردن در داستان Grace در مجموعه‌داستان دابلنی‌ها بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۱۶. «نخل آرکا میوه‌ی مغزدار می‌دهد که در آن زمان، مردم شرق در برگ پتل می‌پیچیدند و می‌جویدند. اعتقاد بر این بود که به حفظ دندان‌ها و سفید شدن‌شان کمک می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۱۷. «خانواده‌ی وان خانواده‌ای خوب و معروفی از ولز بودند، اما گویی با پدر وان متولد لندن صرفاً تشابه اسمی دارند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۱۸. «کانمی لهجه‌ی عامیانه‌ی کاکنی پدر وان را به یاد می‌آورد. پیلاتس فرمانده‌ی نظامی یهودیه در زمان به صلیب کشیدن عیسی بود. در انجیل مرقس و یوحنا آمده که پیلاتس در پاسخ به درخواست جنون‌آمیز مردم دستور به صلیب کشیدن او را صادر کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

استفاده از زبان شکسته و محاوره‌ای غلط (مثل عواموناس به جای عوام‌الناس) متناسب با متن اصلی است. (م)

۱۹. «کشیش یسوعی، گماشته‌ی ایالت رم در ایرلند، مقامی بود که پدر کانمی به او گزارش کار ارائه می‌داد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۰. «منظور از "خانه‌ی کوچک"، طبقات پایین بلودر بود که به پسر بچه‌های هفت تا ده ساله اختصاص داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۱. «جان سوهن مالک دکان گرو برداری در شماره‌ی ۳۸ خیابان تون‌سند دابلن بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۲. «جر گلاهر یا جرالند گلاهر، برادر کوچک برندن گلاهر، دوست دوران کودکی جويس بود. پدرشان، فرد گلاهر، الگویی برای شخصیت ایگنیشس گلاهر بوده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۴۹)

۲۳. منظور از «برونی لینم، احتمالاً، برنارد ام لینم باشد، هم کلاس جويس در یونیورسیتی کالج.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۴۹)

۲۴. «خیابان فیتزگین از تقاطع شمال شرقی خیابان مونت‌جوی اسکوتر به سمت شمال شرقی امتداد دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۵. در «کتابچه‌راهنمای تام ۱۹۰۴، نام دنيس جی مگینی به‌عنوان پروفیسور رقص و نظایر آن در شماره‌ی ۳۲ خیابان گریت جُرج شمالی ثبت شده است. لباس‌ها و رفتار جلف پروفیسور مگینی او را به یک علامت شاخص متحرک دابلن تبدیل کرده بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۶. «یادآور آقای تورووی دراپ، مردی بسیار شریف، در خانه‌ی غم‌زده‌ی چارلز دیکنز است که به‌خاطر رفتارش ستوده می‌شود. پسرش، پرینس تورووی دراپ، استاد رقص است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۷. در «کتابچه‌راهنمای تام ۱۹۰۴، نام لیدی مکسول، ساکن شماره‌ی ۳۸ خیابان گریت جُرج شمالی، ثبت شده است. این خیابان را انتهای شرقی خیابان گریت بریتانیا (پارنل کنونی) قطع می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۲۸. «خانم الن مگینس، در شماره‌ی ۳۹ خیابان گاردینر شمالی دکان گرو برداری داشت و در خانه‌ی مجاور، شماره‌ی ۳۸، زندگی می‌کرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۲۹. «مری استوارت (۱۵۴۲-۱۵۸۷)، دختر شاه جیمز پنجم، شاه اسکاتلند بود. کاتولیک بودنش باعث ایجاد کشمکش میان او و الیزابت اول و نیروهای پروتستان در اسکاتلند شد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

«برخلاف الیزابت بد اخلاق که دستور داد سر مری را ببرند، در وصف مری کاتولیک آمده است که زنی بود با گیرایی و وقار بی‌مانند و ظاهراً بلندپروازی خارق‌العاده.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۳۰. «خیابان گریت چارلز از جنوب شرقی میدان مونت‌جوی به سمت شمال شرقی امتداد دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۱)

۳۱. «کلیسای آزاد یکی از کلیساهای محلی ایرلند (پروتستان) است، واقع در شماره‌ی ۴۵ خیابان گریت چارلز. کلیسا "خاموش" است، زیرا برخلاف کلیساهای کاتولیک، برای عبادت باز نیست. "دی وی" سرواژه‌های Deo volente است، به معنای "به خواست خدا."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲) کلیساهای آزاد در انگلستان، ایرلند و اسکاتلند خارج از محدوده‌های کلیساهای معمول مسیحیان قرار دارند. (م)

۳۲. «نادانی شکست‌ناپذیر» اصطلاحی است حاصل «ارزیابی کلیسای کاتولیک از مذهب پروتستان... به این معنا که وقتی شخصی نمی‌تواند خودش را از ارتداد خلاص کند، به‌رغم سعی صادقانه و اخلاقی‌اش، شکست‌ناپذیر می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲) «این نادانی که قابل شکستن نیست، همیشه دستاویزی معتبر است و گناه شمرده نمی‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۳۳. «کلمه‌ی lights به معنای "ظرفیت و توانایی برای پروردن اندیشه" است. این کلمه یعنی بخش‌هایی از اطلاعات یا تعالیم.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۳۴. «جاده‌ی سرکولار شمالی جاده‌ای است که در سال ۱۹۰۴ مرز شمالی بزرگ‌شهر دابلن را مشخص می‌کرد و از فینکس پارک در غرب شهر به شمال شرقی شهر وصل می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۳۵. «خیابان ریچموند بن‌بستی بود در امتداد جاده‌ی سرکولار شمالی که از میدان‌واره‌ی ریچموند منشعب می‌شد. نام آن در داستان "عربی" در مجموعه‌داستان دابلنی‌ها آمده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۳۶. «در خیابان ریچموند مدرسه‌ای پسرانه بود به نام مدرسه‌ی برادران مسیحی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲) برای شرح بیشتر درباره‌ی این مدارس و آموزش آن بی‌نوشت شماره‌ی سه از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۷. «پدر کانمی که در امتداد خیابان پورتلند به سمت شرق و کمی جنوب می‌رود، از کنار کلیسای کاتولیک سینت جوزف و سپس آسایشگاه پیرزنان پارسای سینت جوزف می‌گذرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۳۸. «لرد اُلدبرا مالک خانه‌هایی شهری در دابلن و لندن و خانه‌هایی ویلایی در انگلستان و ایرلند بود. در محلی که در دهه‌ی ۱۷۹۰ حومه‌ی دابلن بود، برای زنش خانه‌ای ساخت (همان خانه‌ای که کانمی از نزدیک آن می‌گذرد) به بهای چهل هزار پوند. ولخرجی او در ساخت خانه و امتناع ورزیدن زنش از زندگی در آن، به دلیل عدم علاقه‌اش به مکان، این خانه را به بنای یادبود تبدیل کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۳۹. «در سال ۱۹۰۴، خانه‌ی اُلدبرا با ویلاهای کوچک احاطه شده بود. خود خانه هم به شعبه‌ی پست مرکزی و اداره‌ی نقشه‌برداری تبدیل شد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۴۰. در این لحظه «پدر کانمی از خیابان پورتلند به سمت شمال شرقی پیچیده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۴۱. «آقای ویلیام گلاهر عرضه‌کننده، بقال و تاجر زغال و غله در شماره ۴ خیابان استرند شمالی بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۴۲. در این جمله، «کلمه‌ی cool به معنای "تغار کره" است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۴۳. «آرگروگن سیگارفروشی در شماره ۱۶ خیابان استرند شمالی بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۴۴. همان فاجعه‌ای است که بلم در روزنامه‌ی فریمن ژورنال خوانده است. برای خواندن شرح این فاجعه پی‌نوشت شماره ۶۵۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۴۵. «بدون آمادگی» یعنی بدون داشتن امکان تدهین و روغن‌مالي کامل پیش از مرگ. اما در مواردی استثنایی "عمل توبه‌ی بی‌نقص" از طرف خود فرد (بدون حضور پدر روحانی و نیایش‌کنندگان کلیسا) می‌تواند "تأثیر گناهان را دور کند" و فرد را برای مرگ آماده سازد. دیدگاه آزادمنش پدر کانمی با این واقعیت که "مردم بداقبال" همه پروتستان‌های "نادان شکست‌ناپذیرند" تضعیف می‌شود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

«از نقطه‌نظر کاتولیک‌ها، قربانیان این فاجعه برای مرگ آماده نشده بودند، زیرا بدون تدهین و روغن‌مالي مرده‌اند. پدر کانمی فکر می‌کند این آمادگی از طریق "عمل توبه‌ی بی‌نقص" انجام‌پذیر است، اما عمل توبه‌ی بی‌نقص از مدت‌ها قبل موضوع مورد اختلاف در کلیسا بود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۴۶. «توبه‌ی بی‌نقص» به‌گفته‌ی هانت، «دریچه‌ی اطمینانی است که عالمان دل‌رحم الهیات در مذهب کاتولیک به آن اعتقاد دارند. این توبه برای نجات ارواح آن‌هایی مد نظر گرفته شد که ناگهان و بدون داشتن فرصت تدهین کامل (که اجرایش ضروری است) از دنیا می‌روند. البته عدم توبه‌ی خالصانه‌ی گناهکار در درگاه خدا و حضور کشیش ممکن است در برخی موارد استثنایی بخشوده شود، ولی نه برای آن‌هایی که ایمان واقعی ندارند.» (۲۰۱۸)

پی‌نوشت قبلی (شماره ۴۵ از همین فصل) را بخوانید.

۴۷. «دنیل ال برگن بقال و تاجر چای و شراب و دیگر نوشیدنی‌ها در شماره ۱۷ خیابان استرند شمالی بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۴۸. «مؤسسه‌ی هری جی انیل، متصدی کفن‌و‌دفن و مالک کالسکه‌های تشییع‌جنازه، در شماره ۱۶۴ خیابان نورث استرند، روبه‌روی بقالی برگن، واقع بود. مؤسسه‌ی انیل (فصل شش - هی‌دیز) مسئولیت تشییع و تدفین جنازه‌ی پدی دیگنم را به عهده داشت.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۴۹. «ویلیام یوکسٲتر، قصاب و فروشنده‌ی گوشت خوک، در شماره ۲۱ خیابان نورث استرند مغازه داشت.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۵۰. «مال شارلویل در بخش جنوبی رویال کانال است (که پدر کانمی به آن نزدیک می‌شود). رویال کانال حاشیه‌ی شمالی کلان‌شهر دابلن را دور می‌زند و نزدیک دهانه‌ی لیفی تمام می‌شود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

۵۱. «پل نیوکامن در ادامه‌ی خیابان نورث استرند از روی رویال کانال می‌گذرد.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲)

«کلیسای سینت فرانسیس اکسویور در سال‌های ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۱ ساخته شد. این کلیسا در انتهای شمالی خیابان گاردینر شمالی واقع است. در سال ۱۹۰۴، پدر کانمی کشیش مقیم این کلیسا شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۵۲. «نام کشیش جی دی دادلی در کتابچه‌راهنمای تام (۱۹۰۴) به‌عنوان کشیش کلیسای کاتولیک سینت آگاتا در خیابان ویلیام، شمال خیابان نورث استرند، ثبت شده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۲-۲۶۳) ک ک (C. C.) سرواژه‌های عبارت «کشیش کلیسا» (Curate of Church) است. (م)

۵۳. «زمین‌های باتلاقی ماد آیلند در حاشیه‌ی شمال شرقی دابلن واقع است که امروزه به فیروویو بارک معروف است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۵۴. منظور از کلیسای پیچک‌پوش، «کلیسای اسقفی خیابان استرند شمالی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۵۵. be on the edge of one's seat اصطلاحی است به‌معنای «شش‌دانگ حواس خود را جمع کردن یا هیجان‌زده بودن»، اما در این‌جا با کمی تفاوت آمده است: «Sitting on the edge of the seat».

از این‌رو، در کتاب فرهنگ اصطلاحات یولسینز، نوشته‌ی دنت، به‌عنوان اصطلاح ضبط نشده، در نتیجه، در ترجمه نیز با معنای واقعی آن آمده است، گرچه «نشستن روی لبه‌ی صندلی» خود نشانی از «هیجان» و «بی‌قراری» دارد. (م)

۵۶. «پل انزلی در امتداد خیابان نورث استرند از روی رودخانه‌ی تولکا می‌گذرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۵۷. «این جمله‌ها را کشیش در پایان اعتراف و توبه‌ی مراجعه‌کنندگان به زبان می‌آورد تا توبه‌کنندگان را از پذیرفته شدن توبه‌شان خاطر جمع کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۵۸. به‌گفته‌ی هانت (۲۰۰۹)، «یوجین استرتن، بازیگر سفیدپوست آمریکایی بود که صورتش را سیاه می‌کرد و در نقش سیاه‌پوست می‌رقصید و آواز می‌خواند.» برای خواندن شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۵۹. «سینت پیتر کلی‌ور یسوعی، موسیونر مذهبی اسپانیایی بود که ۴۴ سال از عمرش را در کلمبیا گذراند و سرپرست و کشیش برده‌های آفریقایی‌ای بود که به آن‌جا می‌بردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۹۱) در متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۸ از فصل پنج (لوتس خواران) به نوشته‌ای روی در کلیسا، موعظه پدر کانمی برای سینت پیتر کلی‌ور، اشاره شده است.

«اس‌جی سرواژه‌های The Society of Jesus است، به این معنا که فرد مذکور عضو این انجمن است.» (هانت، ۲۰۲۱) پی‌نوشت شماره‌ی یک از همین فصل را بخوانید.

۶۰. «برداشتی از شرح سینت پال درباره‌ی بازگشت دوباره‌ی عیسی به زمین است: "زیرا خودتان خوب می‌دانید که لرد [عیسی] در روز بازگشت چنان می‌آید که دزدی در شب."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۰)

۶۱. «پدر ای کستلین، اس‌جی، نویسنده‌ی این اثر بود: لِ رگور یسم، لِ نامبر د الیو (سخت‌گیری،

شمار برگزیدگان و تعالیم رستگاری، چاپ بروکسل (۱۸۹۹). در کتاب مذکور آمده است که اکثریت بزرگی از ارواح مردگان رستگار خواهند شد؛ بی‌درنگ بسیاری از افراد متعصب و خشکه‌مقدس (که معتقد بودند هرکس مثل کاتولیک‌ها غسل تعمید نگیرد به لعنت ابدی گرفتار می‌شود) به این اثر تاختند، و آن را بیش از اندازه سهل‌انگارانه خواندند. بحث و مجادله بر سر عقاید او فقط در کلیسای کاتولیک نبود، زیرا پروتستان‌های لیبرال پایان قرن نوزدهم نیز به شریعت انعطاف‌ناپذیر لعنت ابدی اعتراض می‌کردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۶۲. «انسان در جانش مثل خدا آفریده شد.» (*Manooth Catechism*) «اسلُت، ۲۰۱۷:

(۶۵۱)

درباره‌ی «دی‌وی» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱ از همین فصل را بخوانید.

۶۳. خیابان هوث «در بخش شمالی جزیره‌ی ماد به سمت هوث امتداد دارد. پدر کانمی از این جا به طرف شمال می‌پیچد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۶۴. خیابان مالاهاید «به سمت شمال از شمال غربی انستیتو اُبرایان و ورای آردین امتداد دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۶۵. «مطلع شعری است با نام *The Bridal of Malahide*» («عروسی مالاهاید») سروده‌ی شاعر ایرلندی، جرالِد گریفِن (۱۸۰۳-۱۸۴۰). این شعر به داستان غم‌انگیز عروسی ماد پلانکت گره خورده است. در آن داستان «زنگ‌های شادی» به «زنگ‌های غم... در مالاهاید اندوه‌زده» تبدیل شده است. آخرین بند بدین‌گونه است: «گریه‌ای که سرگردان است/ در دره‌ی متروکه/ هم‌چنان آه می‌کشد وقتی به فکر فرو می‌رود/ درباره‌ی آن قصه‌ی غم‌انگیز/ پس، از هر لذتی می‌گذرد/ که زمین برایش فراهم می‌کند/ این است که لذت اندازه‌ای دارد/ ما زندگی می‌کنیم، اما برای مردن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۶۶ از همین فصل) را بخوانید.

۶۶. «هنری دوم (۱۱۵۴-۱۱۸۹)، پادشاه انگلستان، منطقه‌ی مالاهاید (در ساحل شمالی دابلن) را به ریچارد تالبوت، نخستین لرد تالبوت در مالاهاید، بخشید. در سال ۱۴۷۶، تالبوت‌ها به فرمان ادوارد چهارم عنوان موروثی «دریاسالاری مالاهاید و دریاهای مجاور» را خلق کردند. اما بازیگر اصلی داستانی که پدر کانمی به یاد می‌آورد، از خانواده‌ی تالبوت‌ها نیست. داستان درباره‌ی زندگی آقای هوسی، پسر لرد گلتریم و نامزدش، ماد، دختر لرد پلانکت است. در لحظه‌ی عقد این دو، داماد را از محراب کلیسا فراخواندند و برای رهبری لشکری علیه حزبی غارتگر به منطقه‌ای اعزام کردند. داماد در این نبرد کشته شد و به همین دلیل عروسیش «در یک روز دوشیزه، زن و بیوه بود.» اما پس از آن دو بار ازدواج کرد. سومین شوهرش سِر ریچارد تالبوت مالاهایدی بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۶۷. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۶۶ از همین فصل) را بخوانید.

۶۸. Townlands «در تقسیم شهری ایرلند به کار می‌رود و معادل شهرک است.» (اسلُت،

۲۰۱۷: ۶۵۱)

درباره‌ی «چگونگی تقسیمات زمین‌های شهرهای کوچک در نواحی ایرلند» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳

از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۶۹. «نام کتابی است نوشته‌ی پدر کانمی (دابلن، تاریخ انتشار نامعلوم). در اثری با عنوان جویس در میان یسوعی‌ها، نوشته‌ی کون سولیوان، به این کتاب و جمله‌ی مذکور اشاره شده است: "یادآوری نوستالژیک اما غیراحساساتی شیوه‌ی قدیمی‌تر زندگی در نواحی حاشیه‌ای و خلوت لوین‌فورد." (نیویورک، ۱۹۵۸: ۱۷)» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۷۰. «مری راج‌فورت (۱۷۲۰-۱۷۹۰) در سال ۱۷۳۶ با کلنل رابرت راج‌فورت (۱۷۰۸-۱۷۷۴)، بنیان‌گذار منصب ارل در بلوِدر، ازدواج کرد. مری راج‌فورت در سال ۱۷۴۳ به داشتن رابطه‌ی نامشروع با برادرشهرش، آرتور راج‌فورت، متهم شد، گرچه گویی بی‌گناه بود. شوهر بی‌وجدانش او را با تهدید و قول طلاق به اعتراف به این گناه وادار کرد. اما با توجه به این‌که دادگاه به نفع شوهر رأی داد و برادرش در تبعید بود، نه تنها زن را طلاق نداد، بلکه او را در ملک راج‌فورت، نزدیک لاک انل، در منطقه‌ی وست‌میث، زندانی کرد. مری در سال ۱۷۷۴، وقتی شوهرش مرد، از بازداشت خانگی آزاد شد، اما به زندگی در انزوا ادامه داد. هیچ‌گونه شواهدی وجود ندارد که نشان دهد او خانه‌ی بلوِدر (خانه‌ای که ارل دوم در سال ۱۷۸۶ ساخت) را دیده یا به آن پا گذاشته باشد، اما پدر کانمی با یادآوری "خانه‌ی یسوعی" به یاد این زن می‌افتد، به این دلیل که او را معمولاً به این خانه مربوط می‌دانند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۳)

۷۱. «عبارت "نه اعتراف‌شنو او" با واقعیت بیرونی متناقض است، زیرا راج‌فورت‌ها پروتستان بودند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴) و مثل کاتولیک‌ها مجبور نبودند که پیش کشیش کلیسا به گناهان‌شان اعتراف کنند.

۷۲. *ejaculatio seminis inter vas natllrale mulieris* «عبارتی لاتین است به معنای "انزال منی در دهانه‌ی زهدان زن" که تعریفی حقوقی است از رابطه‌ی جنسی کامل. مفهومش این است که اگر رابطه کامل نبود، خانم راج‌فورت گناهش را کم‌تر از زنا قلمداد می‌کرد، اما اگر کاتولیک بود، مذهبش و اعتراف‌شنو او کاملاً روشن می‌کردند که حتا فکر زنا (یا رابطه‌ی ناکامل) به اندازه‌ی خود زنا جدی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۷۳. «پدر کانمی از پاسخ دادن به این پرسش پیچیده شانه خالی می‌کند: اگر خوشی جنسی چه برای نامحرم‌ان و چه حتا برای زن و شوهرها به منظور تولید مثل نباشد گناه‌آلود است، پس چرا به انسان چنین میل و وسوسه‌ی جنسی قوی‌ای داده شده است؟» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

این جمله در انجیل اشعیا (۵۵:۸۹) آمده است: «و به روش‌های خدا که روش‌های ما نیست: او ابدی است و ما نیستیم؛ او پایان را از همان آغاز می‌داند و ما فقط آن‌چه در حال است می‌دانیم...» (م)

۷۴. «دان یا دُن لقبی کاملاً محترمانه برای خطاب قرار دادن عضوی از اعضای کلیساست یا لقبی است برای رئیس کالجی آموزشی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۱)

«منظور دُن ژوان است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴) درباره‌ی داستان «دُن ژوان» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۰ و ۱۲۳ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.

۷۵. «پیش از تولید جلا‌دهنده‌های نفتی و پارافین، برای جلا دادن به چوب کف، تخته‌های دیوار و

مبلمان از موم کندوی عسل استفاده می‌کردند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

«در قرن هجدهم، دیوار و سقف خانه‌های ایرلند را با گچ‌بری‌ها و روکارهایی مزین به مثلاً "خوشه‌های میوه‌های مختلف" درست می‌کردند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۱)

۷۶. «در ورودی مخصوص عبور جنازه‌ها آستانه‌ی مسقفی بود که به حیاط کلیسا باز می‌شد، جایی که جنازه را پیش از رسیدن به گورش متوقف می‌کردند. برای جنازه کلمه‌ی lich، متعلق به انگلیسی میانه، را آورده است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۷۷. «زیر این برگ‌ها همان جایی است که وقتی کودکی می‌پرسید، "از کجا آمده‌ام؟" به او جواب می‌دادند که "زیر برگ کلم پیدایت کردیم."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۴)

۷۸. *Moutonner* «واژه‌ای فرانسوی است به معنای "ابراهای کرکی" یا "ابراهای پشم‌مانند."» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۱)

۷۹. «منظور، دعای مراسم ربانی است که عبادت‌کنندگان در ساعت‌های شرعی مختلف روز به نام کلیسا و برای همه‌ی کلیساها می‌خوانند؛ راهبان و راهبه‌ها این دعا را با هم‌سرایی روزانه اجرا می‌کنند و کشیش‌ها هر روز از روی کتاب‌دعایشان قرائت می‌کنند. در هر بخش از هشت بخش روز ادعیه‌ای قرائت می‌کنند: چهار نیایش بزرگ (نیایش بامداد، نزدیک نیمه‌شب؛ نیایش سپیده‌دم؛ هنگام طلوع؛ نیایش شامگاه؛ هنگام غروب آفتاب؛ دعای شب؛ به وقت خواب) و چهار نیایش کوتاه (اولین ساعت صبح یا ساعت ۶؛ سومین ساعت صبح یا وسط صبح، ششمین ساعت روز یا سر ظهر؛ و نهمین ساعت روز یا سه بعد از ظهر.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

«رتنکافی اسم دهکده‌ای است کوچک، از املاک کاخ رتنکافی (منطقه‌ی کیلدیر)، واقع در سه‌ونیم کیلومتری مدرسه‌ی کلانگوز.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۱)

۸۰. «دانش‌آموزان کلانگوز را به سه گروه سنی تقسیم می‌کردند: زیر سیزده‌سال در گروه سوم بودند؛ از سیزده تا پانزده، گروه پایین، و پانزده تا هجده، گروه بالا.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۸۱. در این لحظه «پدر کانمی دوره‌ی فرمانروایی‌اش به‌عنوان مدیر مدرسه‌ی کلانگوز وود را به یاد می‌آورد.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۸۲. «کتاب‌دعای روزانه دربرگیرنده‌ی دعا‌های هشت‌گانه‌ی روز است. خواندن این دعاها بر همه‌ی افراد ارشد دینی و اعضای هم‌سرایان واجب است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۸۳. «روی این چوب الف، که لای کتاب‌دعا می‌گذاشتند، آغاز و انجام ادعیه‌ی هشت‌گانه نوشته شده بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۸۴. کلمه‌ی *Nones* «یکی از چهار بخش شرعی کوچک روز برای عبادت است: نهمین ساعت که همان ساعت سه عصر یا زودتر است.» (اسلٲ، ۲۰۲۷: ۶۵۱)

پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ از همین فصل را بخوانید.

۸۵. درباره‌ی «لیدی مکسول» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷ از همین فصل را بخوانید.

۸۶. «پیترو و آوه» (*Pater and Ave*) عبارتی «لاتین است به معنای "پدر و سلام بر، مثل سلام بر

مریم مقدس“). (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۱)

«پدر کانمی دعای لرد، پدر، و دعای نیایش “سلام بر مریم” را می‌خواند که سرآغاز نیایش نهم است: سلام بر مریم...» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

«*Deus in adiutorium*» عبارتی «لاتین است به معنای: “بارالها، به یاری ما بیا”؛ سرآغاز مزامیر ۷۰ داوود و شروع نیایش نهمین ساعت روز.» (همان‌جا)

۸۷.

Res in Beati immaculate: Principium verborum tuorum veritas: in eternum omnia iudicia iustitiae tuae.

کلماتی از زبان «لاتین است. ریز از حروف عبری است که در بالای بیستین بخش مزامیر ۱۱۹ آمده است. عبارت اول یعنی “آمرزیده‌ها پاکان و منزهان‌اند: کلام تو از آغاز حقیقت بود: و هرکدام از مشیت‌های بحق تو تا ابد جاودانه‌اند.” پدر کانمی سه بخش را تا این موقع روز خوانده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۸۸. «منظور از مرد جوان، لُنچ، دوست استیون است که در فصل چهاردهم (گاوهای خورشید) وارد داستان می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۴)

۸۹. *Principes persecuti sunt me gratis: eta verbis luis formidavit cor meum*

«سین از حروف الفبای عبری است که در آغاز بخش بیست‌ویک مزامیر ۱۱۹ آمده است. بقیه از زبان لاتین است به معنای: “امیران مرا بی‌دلیل مورد ایذا و آزار قرار دادند: اما قلبم به ابهت کلام تو احساس بیم و احترام می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

پاره‌ی دوم

۹۰. در پاره‌ی یکم این فصل، پدر کانمی از نقطه‌ای حرکت می‌کند و در این‌جا به پل نیوکامن می‌رسد. درباره‌ی «پل نیوکامن» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۱ از همین فصل را بخوانید. «دالی مونت دهکده‌ای است حاشیه‌ای در سه‌ونیم مایلی شمال شرقی مرکز دابلن که حدوداً سه مایل از پل نیوکامن فاصله دارد. در آن زمان، هر پنج دقیقه یک تراموا از کنار ستون نلسن به سمت دالی مونت حرکت می‌کرده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۹۱. «از پلیس منطقه‌ی سی دابلن بزرگ است. دفتر مرکزی پلیس در خیابان استور بود، در شمال لیفی و ۸۵۰ یاردی جنوب شرقی مرکز کفن و دفن اُنیل.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۹۲. «منظور از “دست سفید بخشنده” دست مالی بلوم است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۹۳. «تکیه‌کلامی که بنتام لاینز به‌جای سلام و احوالپرسی استفاده می‌کند (متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۳ از فصل پنچ) و نیز سایمن ددلس.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

پاره‌ی سوم

۹۴. منظور، «اندرو مک‌کانل داروساز است که داروخانه‌اش در شماره‌ی ۱۱۲ خیابان دُرِیست جنوبی بود، نزدیک تقاطعی با خیابان اکلز.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۹۵. «انتونی رابیوتی، چرخ‌دستی‌ای داشت که روی آن بستنی و یخ می‌فروخت و مقر شبانه‌اش خیابان مدرّس بود. روزانه از آن‌جا حرکت می‌کرد و در خیابان‌های دابلن می‌چرخید.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

درباره‌ی «لری اُرورک» یا «لارنس اُرورک» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۹۶. «از ترانه‌ای است با نام “مرگ نلسن،” سروده‌ی اس جی آرنولد. موسیقی این ترانه از جان براهام است: “... برای انگلستان، وطن و زیبایی...”» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۹۷. پی‌نوشت شماره‌ی قبل، ۹۶ از همین فصل، را بخوانید.

۹۸. درباره‌ی «جی جی املوی» پی‌نوشت ۱۱۳ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۹۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۰۰. پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۰۱. در فصل هجده (پنه‌لویی) متوجه می‌شویم که «مالی» آیا این همان دختر دلربایی است که من عاشق اویم؟ از پرده‌ی اول نمایشنامه‌ی *The Lily of Killarney* را سوت می‌زند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۸۰۰)

۱۰۲. درباره‌ی «کارت آپارتمان‌های مبله‌نشده» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۸ از همین فصل را بخوانید. این دست همان دست مالی است. پی‌نوشت شماره‌ی ۹۲ از همین فصل را بخوانید.

پارم چهارم

۱۰۳. درباره‌ی «پدر کانمی از زمین‌های کلانگوز گذر کرد...» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ تا ۸۰ از همین فصل را بخوانید.

۱۰۴. در این‌جا از «اصطلاح هایبرنو-انگلیسی “bad cess” به معنای “بداقبالی و مرض” استفاده کرده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

۱۰۵. منظور، «خواهر مری پتریک، راهبه‌ای از مرکز راهبه‌های کاتولیک در خیابان گاردینر شمالی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۱۰۶. درباره‌ی جمله‌ی «شاگردمغازه زنگ دستی‌اش را به صدا درآورد» به پاره‌ی یازدهم از همین فصل مراجعه کنید.

۱۰۷. «برنگ» نام‌آوای صدای زنگ است. (م)

۱۰۸. «برداشتی از جمله‌ی آغازین دعای حضرت عیسی: “پدرمان، که در بهشت است، مقدس باد نام تو.”» (متی، ۶:۹) (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۱۰۹. «الیاس می‌آید» واژه‌های پایانی عهد عتیق است. برای شرح بیشتر و ماجرای برگه‌ی اعلان (throwaway) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل هشت (لستر بیگون‌ها) و شماره‌ی ۲۷۷ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۰. لوپ لاین یا لوپ‌لاین «نقطه‌ی اتصال راه‌آهن شهر دابلن است. لوپ‌لاین پلی است روی خیابان وست‌لند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

۱۱۱. «زمان مد بلند ساعت دوازده و چهل و پنج دقیقه بود و حالا که ساعت از سه‌ی بعد از ظهر گذشته است، مد برگشته و جریان آب در مصب رودخانه‌ی لیفی به سمت شرق جاری است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۵)

«اسکله روی ساحل شمالی لیفی است؛ بارانداز روی ساحل جنوبی، نزدیک به یک مایلی غرب نقطه‌ای که در آن زمان دهانه‌ی لیفی بود، واقع در سه‌چهارم مایلی شرق مرکز دابلن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

پاره‌ی پنجم

۱۱۲. در این جا اصطلاح bestow در معنای منسوخ آن (چیدن و جای دادن) آمده است. (م)

۱۱۳. منظور، «مردهای ساندویچ‌شده میان دو صفحه‌ی کارتتی تبلیغات نوشت‌افزارفروشی هیلی است. زمانی بلوم در نوشت‌افزار هیلی کار می‌کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

روی کارتن آویخته بر سینه و پشت هرکدام از پنج مرد، که برای نوشت‌افزار هیلی تبلیغ می‌کنند، یک حرف از حروف هیلی (HELY'S) نوشته شده: اچ ای ال وای آپاستروف اس مالکیت که منظور نوشت‌افزار هیلی است. پی‌نوشت شماره‌ی ۸۸ و ۸۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۱۴. «این کوچه را شماره‌ی ۶۱ خیابان گرفتن قطع می‌کند؛ مردان به سمت جنوب و سینت استیونز گرین می‌روند و از آن جا همان مسیر را برمی‌گردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۱۵. زیر تاق مرچنت، «گذری است سرپوشیده که از کوی تمپل بار تا بارانداز ولینگتن در جنوب رودخانه‌ی لیفی ادامه دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

«منظور از "شخصی پشت‌سیاه،" بلوم است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۶)

۱۱۶. در این جا بویلن از اصطلاح عامیانه‌ی What is the damage استفاده می‌کند که با اصطلاح عامیانه‌ی «چقدر باید بسُلفیم» جایگزین شد. (م)

۱۱۷. کلمه‌ی pullet «در معنای دختر جوان آمده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

پاره‌ی ششم

۱۱۸. «این بخش نقیضه‌ای است از کتاب دوزخ دانته، جایی که برانو لئینی پیش از بازگشت به جهنم با دانته حرف می‌زند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۶)

«نام آلمیدانو آرتیفونی را از روی نام مالک مدرسه‌ی زبان برلینتز در تریسته و پولا برداشته است، مدرسه‌ای که جویس در آن تدریس می‌کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۱۹. «Ma» کلمه‌ای «ایتالیایی است به معنای "اما."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۲۰. «منظور، مجسمه‌ی آلپور گلداسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴)، دانشمندی ایرلندی است که جان هنری فولی (۱۸۷۴-۱۸۱۸)، مجسمه‌ساز ایرلندی، آن را ساخته است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

در این جا کلمه‌ی poll یعنی «سر یا کله‌ی آدم.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

۱۲۱. «منظور از ”چهره‌های رنگ‌پریده،“ گردشگران سفید انگلیسی‌اند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

«۷۵۰ سال، یا براساس آلستر ۸۵۰ سال، اشغال ایرلند توسط انگلیسی‌ها به انتخاب و تولید چندین نام تحقیرآمیز برای انگلستان اشغالگر انجامید. چهار نام از آن‌ها در یولسيز آمده است: ”ساکسون، ”سسناخ، ”چهره‌های رنگ‌پریده“ و ”بیگانه.“» (هانت، ۲۰۰۹)

درواقع «برای مردمی به‌لحاظ زبان‌شناسی مبتکر، هیچ جایگزینی ضرورت ندارد تا نفرت‌شان را نشان دهد. از نام‌های معمولی هم استفاده‌های خلاقانه می‌شود: مثلاً مالگن در فصل یک (تلماکس) می‌گوید: ”خدا، این انگلیسی‌های لعنتی! دارند از پول و سوء‌هاضمه می‌ترکند.“ یا وصف انتقام‌جویانه، هوشمندانه و مضحکی که در فصل پانزده (سرسی) با کمی اغراق در دهان سیتیزن گذاشته می‌شود: ... از سگ‌های انگلیسی/ که رهبران ایرلندی ما را به دار آویختند.» (همان‌جا)

۱۲۲. دو ساختمان «ترینیتی کالج و بانک ایرلند، در دو سوی خیابان کالج گرین، روبه‌روی هم قرار دارند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

کلمه‌ی blind یعنی ”پوشیده در تاریکی“ یا ”پنهان و تیره.“» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

۱۲۳. *Anch'io ho avutodi queste idee, quand'ero giovine come Lei. Eppoi mi sono convinto che il mondo è una bestia. E peccato. Perché la sua voce... sarebbe un cespite di rendita, via. Invece, Lie si sacrifica* «ایتالیایی است به‌معنای ”من هم که مثل تو جوان بودم همین عقاید را داشتم. آن موقع متقاعد شدم که دنیا خوک‌دانی است. این خیلی بد است. چون صدای تو... می‌توانست منبع درآمدی باشد، ای بابا. اما به‌جای آن داری خودت را قربانی می‌کنی.“» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۲۴. *Sacrofizio incruento* «ایتالیایی است به‌معنای ”قربانی‌ای بدون خون.“» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۲۵. *Speriamo, the round mustachioed face said pleasantly. Ma, dia retta a me. Ci rifletta* «ایتالیایی است به‌معنای ”بیا امیدوار باشیم... اما به من گوش کن. به این موضوع فکر کن.“» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۲۶. «مجسمه‌ی برنزی (نه سنگی) هنری‌گرتن، ساخته‌ی فولی، جلوی بانک ایرلند است؛ ساختمانی که ابتدا پارلمان ایرلند بود. در همین ساختمان گرتن به‌عنوان سخنور و سیاست‌مدار شناخته شد. دست راست مجسمه‌ی گرتن به علامت مناظره بالاست.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۰ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۲۷. منظور از تراموای اینچی‌کور، «سربازانی هستند که از پادگان ریچموند در اینچی‌کور، واقع در جنوب فینکس پارک و لیفی و حاشیه‌ی غربی دابلن آمده‌اند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۲۸. *Ci rifletterò* «ایتالیایی است به‌معنای ”به‌اش فکر می‌کنم.“» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۲۹. *Ma, sul serio, eh?* «ایتالیایی است به‌معنای ”اما جدی می‌گویی؟“» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

۱۳۰. «در فصل یک (تلماکس) وقتی مالگن بازوی استیون را می‌گیرد و می‌گوید: ”من تنها آدمی‌ام که می‌دانم تو کی هستی. چرا بیشتر به من اعتماد نمی‌کنی؟“ استیون به یاد بازوی کَرَنلی در رمان چهره... می‌افتد. در فصل هفت (ایولس) مایلز کرافورد دست عصبی‌اش را روی شانه‌ی استیون می‌گذارد؛ عصبی به این دلیل که می‌خواهد استیون برای روزنامه‌اش مطلبی بنویسد. او هم مثل مالگن گمان می‌کند که نویسنده‌ی جوان را درک می‌کند. نفر سوم، معلم ایتالیایی استیون، آلمیدانو آرتیفونی است که او هم خیال می‌کند استیون را درک می‌کند و به‌نظرش استیون استعداد موسیقایی‌اش را هدر می‌دهد، درحالی‌که می‌تواند از این راه پولی در بیاورد. استیون با ابراز موافقت به پند او گوش می‌سپارد و او هم، در عوض، دست استیون را محکم می‌فشارد.» (هانت، ۲۰۰۹)

۱۳۱. نمونه‌ای دیگر از تک‌گویی درونی استیون در میان حرف راوی است: «چشمان آدمیزاد.» (م)

۱۳۲. «دالکی شهر کوچکی است در جنوب شرقی در دماغه‌ی خلیج دابلن؛ مدرسه‌ی آقای دیسی در دالکی بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۳۳. *Eccolo, Venga a trovarmi e ci pensi. Addio, caro.* «ایتالیایی است به معنای آمد، (ترامایی که آلمیدانو آرتیفونی می‌خواهد سوار شود). بیا پیش من و به‌اش فکر کن. خداحافظ، دوست عزیز.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۳۴. *Arrivederla, maestro... E grazie.* «ایتالیایی است به معنای ”خداحافظ، رئیس... و مرسی.“» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۳۵. *Di che? Scusi, Eh? Tante belle cose!* «ایتالیایی است به معنای ”برای چی؟... ببخشید، هوم؟ با بهترین آرزوها!“» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۶)

۱۳۶. جویس برای اسکاتلندی‌ها از کلمه‌ی *gilies* استفاده کرده است که به‌گفته‌ی گیفرد، «ابتدا نامی بود که ساکنان بخش جنوبی اسکاتلند برای پیروان رؤسای قبیله‌ی بخش شمالی آن به‌کار می‌بردند. در این‌جا منظور از ”جمعیت اسکاتلندی‌های زانو‌برهنه،“ اعضای گروه موسیقی نیروی دریایی ارتش اسکاتلند است که به‌ترینیتی کالج پارک می‌روند تا حین مسابقه‌ی دوچرخه‌سواری بنوازند.» (۱۹۸۹: ۲۶۷-۲۶۶)

«از آن‌جا که این آلات موسیقی را در جلدها و زیر شنل نوازندگان ارتش به‌ترینیتی می‌بردند، می‌گوید: ”از درهای ترینیتی قاچاقی رد می‌کردند.“» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

پاره‌ی هفتم

۱۳۷. «دوشیزه دان منشی بلیزس بویلن است که فقط در این پاره از فصل حضور دارد. در فصل شانزده (یومی‌یس) فقط گُری به او اشاره‌ای می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۳۸. «زن سفیدپوش، رمانی با روابط عاشقانه و احساسی، را ویلکی کالینز (۱۸۲۴-۱۸۸۹)، یکی از معاشران چارلز دیکنز، در سال ۱۸۶۰ نوشته است. در طرح پیچیده‌ی داستان عناصری چون دیوانگی، قتل، هویت‌های مغشوش و تأخیر در آشکارسازی داریم.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۳۹. درباره‌ی «کتابخانه‌ی خیابان کیپل» به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۳ از فصل چهار (کلیپسو) مراجعه کنید.

۱۴۰. «منظور از مری‌بن (Marion) [که با همان دیکته‌ی اسم دوم مالی نوشته شده،] مری‌بن هَلکوم (Marian Halcombe) است، نه مالی، بلکه قوی‌ترین و مؤثرترین شخصیت مؤنث داستان زن سفیدپوش.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۲ از همین فصل را بخوانید.

۱۴۱. «مری سسیل هُی (۱۸۴۰-۱۸۸۶) یکی از معروف‌ترین نویسنده‌های رمان‌های سانتی‌مانتال زمانش بود. علاقه‌ی بیشتر دوشیزه‌دان به سانتی‌مانتالی محترمانه در برابر بافت خشن ترسانتی‌مانتالیسم کالینز، به سلیقه‌ی ادبی‌گرتی مک‌داول در فصل سیزده از همین رمان شباهت دارد.» (گِیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۴۲. آشکار است که «این پاره از فصل با دوشیزه‌دان شروع می‌شود. دان داستانی عاشقانه را در ته کشوی میز پنهان می‌کند و از خود می‌پرسد که آیا او عاشق شخصی به نام مری‌بن است؟ این "او" مجهول است. همین‌که کاغذش را دور لوله‌ی ماشین تحریر می‌چرخاند، صحنه با جمله‌ای قطع می‌شود که به‌نظر هیچ ربطی به کار او ندارد: "دیسک به داخل شیار پرتاب شد، مدتی تکان خورد، توقف کرد و به آن‌ها با نگاهی هیز خیره شد: شش." این جمله بعداً در پاره‌ی نهم از همین فصل، تقریباً کلمه به کلمه می‌آید و در آن‌جا تام راج‌فورد دستگاهی را به نمایش می‌گذارد که خود او با استفاده از دیسک‌های شماره‌دار اختراع کرده تا در هر زمانی، به کسانی که دیرتر به سالن تئاتر وارد می‌شوند نشان دهد که اکنون کدام نمایشنامه یا چه پرده‌ای روی صحنه اجرا می‌شود. در پاره‌ی نهم از این فصل این‌گونه می‌آید: "برای آن‌ها به داخل شکاف چپ سُر داد. دیسک به داخل شیار پرتاب شد، مدتی تکان خورد، توقف کرد و به آن‌ها با نگاهی هیز خیره شد: شش." در این پاره، پس از این جمله، دوباره قسمت مربوط به دوشیزه‌دان شروع می‌شود، اما باز جمله‌ی نامربوط دیگری آن را قطع می‌کند: "پنج مردساندویچ... این جمله نه‌تنها بار دیگر مردانی را توصیف می‌کند که در فصل هشت (لستریگون‌ها) برای نوشتن افزایش هیلی تبلیغ می‌کردند، بلکه ظهور دیگرباره‌ی آن‌ها از پاره‌ی پنجم همین فصل را نشان می‌دهد که از جلوی میوه‌فروشی می‌گذرند و در همان لحظه رئیس دوشیزه‌دان، بلیزس بویلن، میوه‌ها را انتخاب می‌کند تا برای مالی بلوم بفروشد. پاره‌ی مربوط به دوشیزه‌دان برای سومین بار با زنگ تلفن قطع می‌شود. تلفن‌کننده رئیس اوست که از میوه‌فروشی زنگ می‌زند و برای این کار از دختر موبور میوه‌فروش می‌پرسد: "می‌توانم یک کلمه به تلفنت بگویم، خانم کوچولو؟" بویلن از آن‌جا به دفتر کارش زنگ می‌زند تا از دوشیزه‌دان پیامی را بگیرد: آقای لنهن خواسته بویلن را سر ساعت ۴ در هتل اُرموند ببیند. قراری که لنهن برای رسیدن به آن، صحنه‌ی معرفی و نمایش دستگاه تام راج‌فورد در پاره‌ی نهم را ترک می‌کند و هنگام خروجش از آن‌جا، راج‌فورد به لنهن تأکید می‌کند که موضوع اختراع او را به بلیزس بویلن بگوید. از فصل چهار (کلیپسو) به یاد داریم که بویلن مسئول کنسرت‌های موسیقی است [و می‌تواند برای اختراع تام راج‌فورد تبلیغ کند]. در واقع، این قطع شدن‌ها هم‌زمانی حوادث را نشان می‌دهد. حوادثی که با حوادث دیگر در نقطه‌های مختلف فصل در یک زمان رخ می‌دهند. این تکنیک متنی نوعی کوبیسم در کلمات است و خواننده را در موقعیتی قرار می‌دهد که بخش‌های مختلف فصل را هم‌زمان می‌بیند. نیز این قطع شدن‌ها فرمی غیرخطی از خواندن متن را ایجاب می‌کند.» (ماهون، ۲۰۰۹: ۹۰-۹۱)

۱۴۳. «آر دبلیو مانی پنی، طراح هنر سوزن‌دوزی و بافندگی در شماره‌ی ۵۲-۵۳ خیابان گرفتن، در یکی از تقاطع‌های روبه‌روی پارک سینت استیونز گرین مغازه داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۴۴. «در سال ۱۸۹۸، در گوشه‌ی شمال غربی پارک سینت استیونز گرین، رو به خیابان گرفتن، پایه‌ای سنگی ساختند تا روی آن مجسمه‌ی تنوبالد وُلَف تُن (۱۷۶۳-۱۷۹۸) را بگذارند. اما این مجسمه هرگز کامل نشد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

«وُلَف تُن یکی از میهن‌پرستان بزرگ ایرلندی و بنیان‌گذار جامعه‌ی ایرلندی‌های متحد در سال ۱۷۹۱ بود. در آغاز، هدف این جامعه اتحاد پروتستان‌ها و کاتولیک‌های ایرلند در جهت ایجاد استقلال مشروطه و دولتی جمهوری مثل دولت آمریکا و فرانسه‌ی انقلابی بود. اما در سال ۱۷۹۵، از مشروطه به انقلابی تغییر جهت داد و با دیپلماسی و رهبری تُن درصدد کمک گرفتن از فرانسه برای حمایت از شورشیان ایرلندی برآمد. تلاش فرانسه برای فرستادن کمک چندین بار بی‌نتیجه ماند، به‌ویژه در حمایت از شورشیان ۱۷۹۸. وُلَف تن حین یکی از این تلاش‌ها در کشتی‌ای دستگیر و با حکم "خیانت بزرگ" به اعدام محکوم شد. اما پیش از اجرای حکم، در زندان دابلن خودکشی کرد. افکار تُن از سنت انقلابی عامه‌ی ایرلندی‌ها فاصله داشت، زیرا جمهوری خواهی او برای کاتولیک‌ها و تاندازه‌ای برای پروتستان‌ها بی‌خدایی تلقی می‌شد. در آغاز دهه‌ی ۱۹۲۰، سنگ پایه‌ی مجسمه‌ی مذکور را برای گسترش خیابان خراب کردند که هیچ اعتراضی به آن نشد، اما وقتی مجسمه‌ی کنونی وُلَف تُن را در گوشه‌ی شمال شرقی بنا کردند، تظاهرات تندی علیه آن برپا شد.» (همان‌جا)

۱۴۵. درباره‌ی «مبلغ‌های نوشت‌افزار هیلی، اچ ای ال وای آپاستروف اس» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۳ از همین فصل و ۸۸ و ۸۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۴۶. «مری کندال (۱۸۷۴-۱۹۶۴) خواننده و بازیگر کمدی انگلیسی، به‌خاطر اجراهای پانتومیمی‌اش مشهور بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۴۷. این عمل دوشیزه دان، «نشانه‌ای است از فعالیت نوشتاری زنانه.» (موشنبرگ، ۱۹۸۸: ۳۴۳)

۱۴۸. منظور، «دسته‌ی نوازندگانی است که در اسکله‌ی شرقی کینگزتون» حضور دارند. (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۴۹. شخصیت شنن «جدا از متن، هویت و اهمیتش ناشناخته است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۵۰. «در سال ۱۹۰۴، دست‌کم سه باشگاه کشتی‌رانی مد روز در کینگزتون وجود داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۵۱. «یک، هفت، شش» برابر است با «یک پوند و هفت شیلینگ و شش پنی یا بیست‌وهفت شیلینگ و شش پنی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۷)

۱۵۲. درباره‌ی «ویژه‌ی ورزشی» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۲ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۵۳. «منظور، همان هتل ارموند است با مالکیت خانم مَسی، تاجر شراب و نوشیدنی‌های دیگر، واقع در شماره‌ی ۸ خیابان بارانداز ارموند شمالی، شمال ساحل رودخانه‌ی لینفی در مرکز شهر دابلن. مکان رویدادهای فصل یازده (سایرن‌ها) همین هتل است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۸-۲۶۷)

پاره‌ی هشتم

۱۵۴. «صحنه‌ی این پاره، بخش قدیمی سینت مری آبی یا صومعه‌ی سینت مری است. بنای این صومعه باقیمانده از قرن دهم، در ساحل شمالی رودخانه‌ی لیفی، درست در غرب مرکز شهر مدرن، قدیمی‌ترین بنای مذهبی شهر بود. در قرن دوازدهم به دیر سیسترشن [که از قوانین بندیکتن پیروی می‌کردند] تبدیل شد، اما در سال ۱۵۳۷ در آتش سوخت و نابود شد. بخشی از سنگ‌هایش را برای ساختن پل اسکس (گرتن امروزی) بر لیفی استفاده کردند. در پایان قرن نوزدهم، الکساندر و شرکا، تاجران بزرگ، مالک آن شدند. براساس داستان دابلن (لندن، ۱۹۰۷) «کلیسا صومعه به دو بخش تقسیم شده است. حجره‌ی بالایی انبار ذخیره است که تاق ضربی سنگی زیبایی آن دست‌نخورده باقی مانده و با بخش‌های پیرامونش هماهنگ نیست.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۵۵. درباره‌ی «ند لمبرت» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۵۶. «کروتی» که شخصی غیرداستانی بود، «بنا به اثری با نام حالا درست بگو این او کیست: کتاب راهنمای جیمز جوئیس، نوشته‌ی شری بن‌ستاک و برنارد بن‌ستاک، خواننده‌ای در مرکز تئاتر گیتی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۵۷. «رینگابلا خلیجی کوچک و کراس هیون دهکده‌ای است نزدیک ورودی لنگرگاه گُرك، در ساحل جنوبی ایرلند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۵۸. «منظور، جی‌جی آملوی است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۳)

۱۵۹. منظور از «کلمه‌ی وستا (vesta) کبریت کوتاه است، برگرفته از نام وستای رومی، الهه‌ی اجاق و آتش.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۰. «سیلکن تامس در همایشی، در صومعه‌ی سینت مری، از بیعتش با هنری سوم علناً صرف‌نظر کرد و در میان اشراف انگلیسی شمشیر تشریفاتی‌اش را به زمین انداخت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۱. درباره‌ی «آمدن برک» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۶۲. «براساس اطلاعات موجود در کتابچه‌راهنمای قرن نوزدهم، بانک ایرلند ابتدا در بخش بسیار بد ساختمان صومعه‌ی سینت مری بود، درست یک خیابان بالای رودخانه‌ی لیفی در مرکز دابلن. دو سال پس از آن که پارلمان ایرلند براساس تصویب لایحه‌ی اتحاد (۱۸۰۰) منحل شد، ساختمان پارلمان با این شرط به بانک ایرلند فروخته شد که بخش مجلس عوام طوری تغییر کند که برای نشست‌ها و گفت‌وگوهای عمومی قابل استفاده نباشد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۳. «نخستین کنیسه‌ی دابلن در حدود ۱۶۵۰، از بقایای صومعه، در کوچی کریئن، درست آن سوی لیفی، بنا شد. در سال ۱۷۴۵، همایش اعضای کلیسا را به ماربرو گرین، در شمال لیفی، منتقل کردند و سرانجام، در سال ۱۸۳۵، در جای کلیسا صومعه‌ی سینت مری کنیسه‌ای ساختند. در سال ۱۸۹۲، مرکز همایش را به کنیسه‌ی جدید، در خیابان ادلید (جنوب شرقی دابلن) منتقل کردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۴. «تامس کورت خیابانی اصلی در دابلن دیوارکشی‌شده در قرون وسطا بود. امروزه به چندین خیابان تقسیم شده که یکی از آن‌ها خیابان تامس است. هیچ مدرکی دال بر وجود عمارت بزرگ

کیلدیر در کوی تامس در دسترس نیست، اما اگر مدرکی بود و اگر سیلکن تامس در آن عمارت بوده، باید برای ورود به صومعه از مسیر گذر دیم رفته باشد (مگر پلی که آن ورود را ممکن می‌سازد تا سال‌های پایانی قرن هفدهم ساخته نشده باشد). اما این واقعیت تاریخی وجود دارد که سیلکن تامس و ملازمانش از قلعه‌ی می‌نو، دژ فیتزجرالد در پانزده مایلی غرب دابلن، وارد صومعه شدند. او با ملازمانی بسیار آمد و بلافاصله پس از انصراف از تعهدش به هنری سوم دور شهر دابلن را محاصره کرد، البته محاصره‌ای کاملاً ناموفق.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۵. «در این جا عبارت "موقعیت‌های مناسب" تداعی‌گر بازی شطرنجی است که شطرنج‌باز، همان فرد با صورت دراز و ریش و نگاه، بازی می‌کند، گرچه هویت او در این لحظه مشخص نمی‌شود. در پاره‌ی پانزدهم از همین فصل می‌خوانیم که به غیاب او اعتراض می‌شود (بی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۶) و در پاره‌ی شانزدهم متوجه می‌شویم که جان هوارد پارنل است و در پوست و گوشش ظاهر می‌شود.» (رایت، ۱۹۹۲: ۴۸)

۱۶۶. «منظور از صورت دراز، صورت جان هوارد پارنل است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۷. این جمله معمولاً برای ملک شخصی افراد استفاده می‌شود. «به ملک شخصی شما تجاوز نخواهم کرد یا آن را مورد سوءاستفاده قرار نخواهم داد. یا به عبارتی می‌دانم که نباید بیش از این مزاحم وقت شما بشوم.» (دنت، ۱۹۹۴: ۲۷۹ و ۲۸۱)

۱۶۸. «کلیسای صومعه‌ی مری» در این جا «اسم خیابان است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۶۹. «خرنوب محصولی از مدیترانه است و خوراک میوه‌ی نخل (فراورده‌ی جنبی در تولید روغن نارگیل) برای تغذیه‌ی چارپایان که در بریتانیای پایان قرن نوزدهم متقاضی بسیار داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۷۰. «وکس فورد» در واقع، «اسم شرکت حمل‌ونقل است و اسم مالک ارابه‌ها. وکس فورد شهرستانی است در شرق ساحل ایرلند، هفتادودو مایلی جنوب دابلن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹)

۱۷۱. «رثکافی روستای کوچکی است در شصت مایلی غرب دابلن؛ سلینز شهرکی در هجده مایلی جنوب غربی دابلن است. سینت مایکل نام اقامتگاه معاون اسقف اعظم کلیسای انگلیکان بود. کشیش لاو اساساً شخصیتی داستانی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹)

«ند از روی کارت ویزیت می‌خواند... و بعد فلاش‌بکی داریم به زن جوانی که چپله‌ی چوبی را از دامنش جدا می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۷۸)

۱۷۲. «فیتزجرالد‌ها یا جرالدین‌ها خانواده‌ی انگلو-ایرلندی قدرتمندی بودند که تاریخچه‌ی خانوادگی آن‌ها به آغاز قرن دوازدهم می‌رسد. در آغاز قرن شانزدهم، از دو خانواده تشکیل می‌شدند: خانواده‌ی ارل‌های کیلدیر و ارل‌های دزمووند. در قرن هجدهم دوک‌های لینستر شدند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹)

۱۷۳. «منظور از زن جوان، دوست‌دختر لینچ است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۸)

۱۷۴. «وقتی شاه جیمز اول، قانون رواداری نسبت به کاتولیک‌ها را لغو کرد، کاتولیک‌های انگلستان توطئه‌ی کارگذاری بیست بشکه باروت در زیر ساختمان پارلمان را طراحی کردند تا در ۵

نوامبر ۱۶۰۵، وقتی شاه و خانوادۀ سلطنتی برای گشایش مجلس به آن جا می‌روند، منفجر شود. اما این طرح افشا شد و توطئه‌گران کشته شدند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۳)

این نقشه شکست خورد و به Gunpowder plot (توطئه‌ی باروت) معروف شد. (م)

۱۷۵. «جرالد فیتزجرالد (۱۴۵۶-۱۵۱۳)، هشتمین ارل کیلدیر، قدرتمندترین لرد انگلو-ایرلندی زمانش بود. حکمرانی او به دلیل ستیز با قدرتمندان حسود هم‌عصرش توفانی بود. در سال ۱۴۹۵، کلیسای جامع (کاتدرال) کشل را به دلیل اختلافی با اسقف کرئ آتش زد. وقتی به دادگاه خوانده شد، قسم خورد که اگر از عدم حضور اسقف در کلیسای جامع آگاه بود، هرگز آن را آتش نمی‌زد. ارل آزاد شد و به‌عنوان قائم‌مقام هنری هفتم به ایرلند برگشت.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹)

«مور» (Mor) کلمه‌ای «ایرلندی است به معنای ”بزرگ“.» (همان‌جا)

در پی نوشت شماره‌ی ۲۴۲ از فصل سه (پروتیوس) شرحی مفصل درباره‌ی «تامس فیتزجرالد و ارل بزرگ» آمده است.

۱۷۶. «ارل بزرگ وزنه‌ای بود که نباید دست‌کم گرفته می‌شد. برخلاف مشارکتش در توطئه یا ”دسیسه‌ی لمبرت سیمنل“ در سال ۱۴۸۷ (مشروح آن در پی نوشت شماره‌ی ۲۴۲ از فصل سه)، هنری هفتم او را به‌عنوان قائم‌مقام نگه داشت تا این‌که سرانجام (در سال ۱۴۹۴) دستگیر و زندانی اش کرد. اما در دادگاه (۱۴۹۶)، فیتزجرالد شاه را متقاعد کرد که هر گزینه‌ی دیگری به جای او بسیار بدتر است. گویی هنری گفته است: ”تمام ایرلند نمی‌تواند بر ارل حاکم شود، پس بگذار ارل بر ایرلند حاکم شود.“» (هانت، ۲۰۱۵)

«جرالدین جایگزینی برای فیتزجرالد است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۳)

پاره‌ی نهم

۱۷۷. درباره‌ی «تام راجفورد» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۷۸. «پرده‌های کوچکی از تئاتر است که در انواع نمایشنامه‌ها یا وادویل‌ها (نمایش‌های چندگانه) نمایش داده می‌شوند. از آن جا که این نمایشنامه‌ها از ساعت‌های پایانی عصر شروع می‌شد و ادامه‌دار بود، بینندگان می‌آمدند و می‌رفتند و در مواقعی از اعلان کنار صحنه نمی‌فهمیدند که چه برنامه یا پرده‌ای از نمایشنامه روی صحنه است. این برای آن‌هایی که دیر می‌رسیدند مفید بود، چون اغلب ردیف نمایش‌ها با آن‌چه در برنامه فهرست شده بود، فرق داشت. دستگاه راجفورد برای رفع این مشکل طراحی شده است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۱۷۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۲ از همین فصل را بخوانید.

۱۸۰. «منظور از ”وکلا‌ی گذشته“ مجسمه‌های وکلا و قضات ایرلندی در ساختمان دادگاه است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹)

در همین پاراگراف کوتاه هم شاهد نوعی «کوبیسم متنی» هستیم که شرح آن در پی نوشت شماره‌ی ۱۴۲ از همین فصل رفت، اما این بار نه از زبان راوی، بلکه از چشم و گوش مجسمه‌های «وکلا‌ی بزرگ»: ابتدا «ریچی گلدینگ» و «کیفش» را می‌بینند، بعد صدای «خش‌خش» دامن پیرزن را

می‌شنوند و سپس «لبخند ناباورانه‌ی» او را می‌بینند و در پایان، خود «دامن ابریشم سیاه بسیار فراخ» او را. (م)

۱۸۱. «این صحنه در فور کورتز (چهار دادگاه)، ساختمان بزرگی به‌جامانده از قرن هجدهم در ساحل شمالی لیفی، نزدیک مرکز شهر دابلن رخ می‌دهد. هال بزرگ این ساختمان پر بود از مجسمه‌های وکلا و قضات ایرلندی. در آن‌جا، علاوه بر اتاق‌های دادگاه‌ها و اداره‌ها، اداره‌ی مالیات تلفیقی برای دادگاه عالی، حوزه‌ی قضایی دریاسالاری، دادگاه فرجام ایرلند، دادگاه نیسی پریوس تلفیقی (یا دادگاه جنایی) که در سال ۱۹۰۴ دفتر محاکمه‌ی قاضی ایرلند بود، نیز وجود دارد. فضای داخلی فور کورتز در جنگ‌های داخلی سوخت و در سال ۱۹۲۲ بازسازی و به دادگاه قضایی ایرلند تبدیل شد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹) وقتی می‌گوید «وکلا‌ی گذشته دیدند...» منظور همین مجسمه‌ها هستند.

«در این‌جا عبارت لاتین "Nisi Prius" با معنای لغوی "مگر اول"، در معنای قانونی "دادگاه مدنی" در قرن نوزدهم و "دادگاه جنایی" در نیمه‌ی اول قرن بیستم آمده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۱۸۲. جویس «شخصیت داستانی گلدینگ را به شرکای مشاوران حقوقی کالیس و ورد حقیقی افزوده است. دفتر حقوقی آن‌ها در شماره‌ی ۳۱ خیابان دیم بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹) درباره‌ی «کالیس و ورد» بی‌نوشت شماره‌ی ۲۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۸۳. «داستان پر است از نشانه‌های مخفی و آشکارسازی‌های به‌تأخیرافتاده. بلوم که صبح اول وقت از قصابی برمی‌گردد، نامه‌ای به خانم مری‌پین بلوم را جلوی در خانه می‌بیند و آن‌قدر ناراحت می‌شود که تند شدن ضربان قلب خودش را احساس می‌کند. او می‌داند نویسنده‌ی نامه کیست [بلیزس بویلن] و زنش از او می‌خواهد با عجله برود پایین (تا بتواند نامه را بخواند) و بلوم او را خاطر جمع می‌کند که کتری در حال جوشیدن (boiling کلمه‌ای هم‌آوا با اسم بویلن) است. دیری نمی‌پاید که می‌بیند کتری در حال جوش (بویل یا boil) است. در واقع، بویلن اسمی است که بلوم تمام روز از آن می‌گریزد، اما بخش‌هایی از آن در جاهای مختلف متن در ذهنش واگو می‌شود. در این‌جا نیز راج‌فورد اعلام می‌کند که "من بویلن‌ام (می‌جوشم) با بی‌صبری."» (سن، ۲۰۱۷: ۴۶)

۱۸۴. درباره‌ی «نوزی فلین» بی‌نوشت شماره‌ی ۴۷۱ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۸۵. درباره‌ی «تورولو» یا «تورولوم» بی‌نوشت شماره‌ی ۹ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۱۸۶. «کوی کرمتن در مرکز دابلن، درست در جنوب پل گرتن واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۶۹)

۱۸۷. درباره‌ی «قه‌رمانی» و «فاضلاب» بی‌نوشت شماره‌ی ۵۹۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۸۸. «اشاره به ماجرابی است که هنگام ساختن شبکه‌ی فاضلاب اصلی شهر دابلن رخ داد و راج‌فورد هم در آن حضور داشت. در ۶ ماه مه ۱۹۰۵، او و یازده نفر دیگر سعی کردند کاری را که به‌دلیل استشمام گازهای بد در لوله‌ی فاضلاب خیابان هاکینز غش کرده بود، نجات دهند. اما هر دوازده نفرشان از حال رفتند و کمی بعد، دو نفر از آن‌ها مردند. راج‌فورد یکی از نجات‌یافته‌ها بود، گرچه چشم‌هایش موقع نجات آسیب دیدند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۲۳)

۱۸۹. «دن لوری (Dan Lowry) که چوپس با املاي اشتباه آورده و درستش Dan Lowrey است، مالک مرکز تئاتر امپایر است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۴)
۱۹۰. درباره‌ی «مری کندال» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از همین فصل را بخوانید.
۱۹۱. «خیابان سیکامور، موازی کوی کرمتن، از خیابان دیم تا خیابان شرقی اسکس است. لهن و مکوی از کوی کرمتن، در امتداد خیابان دیم، به سمت شرق می‌روند، سپس از خیابان سیکامور به سمت شمال.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۷۰-۲۶۹)
- «مرکز تئاتر امپایر در شماره‌ی ۷۲ خیابان دیم و ۱-۸ خیابان سیکامور واقع شده است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۴)
۱۹۲. «این نوع جلیقه چندین جیب بزرگ برای جا دادن پوشه‌ها و کاغذهای شرط‌بندی دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۱۹۳. «هتل و رستوران دلفین در تقاطع خیابان سیکامور و خیابان اسکس شرقی است. لهن و مکوی به شرق می‌پیچند و از خیابان اسکس به سمت کوی تمپل بار می‌روند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۱۹۴. «منظور از "برای خیابان جرویس"، برای بیمارستان است، درمانگاهی خیریه.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۱۹۵. «در کتابچه‌راهنمای تام ۱۹۰۴، در این حوالی، لاینم وجود ندارد، اما فحوای کلامش این است که مرکز شرط‌بندی در کوی تمپل بار بوده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۱۹۶. «سپتر کره‌مادیان بود نه کره‌قاطر، و شانس پایه‌ی بُرد او در مسابقه‌ی اسب‌دوانی هفت به چهار بوده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
- درباره‌ی «سپتر» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۳ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.
۱۹۷. «مارکوس ترشس موزس، تاجری که عمده‌فروشی‌اش در شماره‌ی ۳۰ خیابان اسکس شرقی، سر خیابان پوستس قرار داشت. از سیاست‌مداران دابلنی بود و عضو اصلی چندین انجمن خیریه‌ی شهر.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۱۹۸. «جی جی اُنیل، تاجر چای و شراب در شماره‌ی ۲۹ خیابان اسکس شرقی، روبه‌روی دفتر موزس.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۱۹۹. «مسابقه‌ی جام طلایی، در همان ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴، از ساعت ۳:۰۸ دقیقه‌ی بعد از ظهر به وقت گرینویچ شروع می‌شد. اگر در دابلن از ساعت ۳ بعد از ظهر گذشته، به وقت گرینویچ ۳:۲۵ است. پس مسابقه شروع شده است، ولی خبر آن که باید از طریق تلگراف برسد، ساعت ۴ می‌رسد. بنابراین، شرط‌بندهای دابلن هنوز می‌توانستند به شرط‌بندی ادامه دهند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
۲۰۰. درباره‌ی «ا. مدین» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۳ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.
۲۰۱. درباره‌ی «کره‌مادیان سپتر» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۹ از همین فصل را بخوانید.
۲۰۲. «خیابان اسکس شرقی که به سمت شرق ادامه می‌یابد، به کوی تمپل بار تبدیل می‌شود. نام این کوی را از روی اسم ویلیام تمپل (۱۵۵۵-۱۶۲۷)، استاد کینگ کالج و رئیس دانشگاه ترینیتی

کالج گذاشته‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۲۰۳. «در مجموعه داستان دابلنی‌ها، داستان Grace با پایین افتادن کرنن مست از پله‌های میخانه شروع می‌شود. در این حادثه، نوک زبانش را از دست می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۲۰۴. «اقامتگاه نایب‌السطنه در فینکس پارک در حاشیه‌ی غربی دابلن و شمال رودخانه‌ی لیفی بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

نایب‌السطنه مقامی انتصابی است از طرف پادشاهی بریتانیا در کشورهای مشترک‌المنافع. (م)
۲۰۵. «از این‌جا از راهی که از کوی تمپل بار به جنوب رودخانه‌ی لیفی می‌رود، به سمت شمال پیچیدند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

۲۰۶. «منظور، بلوم است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۸)

۲۰۷. «جمله‌ی *the Bloom is on the Rye* برگرفته از آهنگی است با نام "وقتی شکوفه (بلوم) بر مزرعه‌ی چاودار است" یا "جین زیبای من"، ترانه از ادوارد فیتزبال، موسیقی از سر هنری بیشاپ (۱۷۸۶-۱۸۵۵). "جین زیبای من، جین زیبای من/ آه! هرگز، هرگز چنین خجول نباش/ و امشب بیا به دیدارم/ وقتی شکوفه (بلوم) هست، هست بر چاودار است..."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)
می‌بینیم که کلمه‌ی Bloom در این‌جا هم به معنای «شکوفه» است و هم اسم بلوم است، اما به دلیل اهمیت معنایش در این جمله چاره‌ای جز ترجمه‌ی آن نبود. (م)

۲۰۸. «Old one هاینو - انگلیسی است به معنای "پیرزن"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

«خیابان لیفی، درست از آن سوی رودخانه‌ی لیفی، جایی که لهنن و مکوی راه می‌روند، از پل فلزی به سمت شمال امتداد دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

«لهنن و مکوی از روی پل عبور نمی‌کنند، بلکه به آن نزدیک می‌شوند و از آن‌جا به سمت غرب می‌پیچند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۲۰۹. «پل فلزی یا پل لیفی، پل عابر پیاده‌ای است بر رودخانه‌ی لیفی، در مرکز دابلن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

«نام درست‌تر آن، پل ولینگتن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۲۱۰. «بارانداز ولینگتن، در جنوب رودخانه‌ی لیفی، میان پل فلزی و پل گرتن، به سمت غرب امتداد دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۲۱۱. «منگن قصاب و فروشنده‌ی گوشت خوک بود که در شماره‌های ۱ و ۲ خیابان ویلیام جنوبی قصابی داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

«برنارد فرن‌باک (که جوئیس اسمش را به اشتباه Feehrnback نوشته است) در شماره‌ی ۶۸ خیابان ویلیام جنوبی قصابی گوشت خوک داشت. اما مغازه‌ی مذکور در سال ۱۹۰۳ بسته شد و طبق کتابچه‌راهنمای تام در زمان رویدادهای این داستان خالی بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۴)

۲۱۲. «سینت کون، مرکز اصلاح و تربیت کاتولیک، کنار سرچشمه‌ی رودخانه‌ی گلن کری، در ده مایلی جنوب مرکز دابلن بود. شام سالانه را با حمایت خیره‌ها تهیه می‌کردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

(۲۷۰)

۲۱۳. «پيراهن جوشانده» همان «پيراهن سفيد است و منظور از مراسم پيراهن جوشانده، مراسمی رسمی است با پيراهن‌های تميز و آراسته» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۴) که برگزارکننده‌های شام سالانه می‌پوشيدند. اصطلاحی مشابه «پيراهن پلوخوری» است. در گذشته و همان‌طور که در همین فصل هم آمده، پيراهن‌های کهنه را با رنگی مخصوص در ديگی می‌جوشاندند تا نونوار شوند. (م)

«لنهن با دیدن استاد پتريک الوویشس ديگنم و یک‌ونیم پوند گوشت خوک در دستش، به یاد مراسم شامی می‌افتد که سالانه در مرکز اصلاح و تربیت عرضه می‌شود و آن را «مراسم پيراهن جوشانده» می‌خواند که طعنه‌ای است به پيراهنی که خواهران استيون ددلس در ديگ می‌جوشاند، و پیش‌تر در همین فصل خوانديم. این اشاره کنایه‌ی ديگری نیز در خود دارد. در فصل شش (هی‌دیز) خوانديم که قرار است پسرک تازه‌یتيم‌شده‌ی پتريک ديگنم را به مؤسسه‌ای بفرستند که مشابه این مرکز تعلیم و تربیت است.» (رایت، ۱۹۹۲: ۴۸)

۲۱۴. «وَل ديلن در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵ شهردار بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

۲۱۵. «سِر چارلز کمرون (۱۸۴۱-۱۹۲۴)، متولد ایرلند، مالک روزنامه‌ای در دابلن و گلاسکو و نماینده‌ی لیبرال مجلس گلاسکو بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

۲۱۶. درباره‌ی «دَن داسن» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۲ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۱۷. درباره‌ی «بارتل داری» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. درباره‌ی «بنجامین دالرد (بن دالرد)» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۰ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۱۸. «در این جازنی بی‌نام‌ونشان کرکری پنجره را کنار می‌زند و «کارت آپارتمان‌های میله‌نشده از پنجره‌ی بالارو شماره‌ی ۷ خیابان اکلز ظاهر» می‌شود. این قسمت نشانی خانه را می‌دهد، ولی به نام ساکنان آن اشاره نمی‌کند. بعدتر روشن می‌شود که زن بی‌نام، مالی، زن بلوم است.» (هانت، ۲۰۱۴)

این حادثه و بسیاری حوادث ديگر این فصل، مثل پول انداختن مالی برای ملوان یک‌پا، را از ذهن و نگاه چند رهگذر می‌خوانيم، بسته به این‌که راوی کدام شخصیت را در آن پاره از فصل دنبال می‌کند و در آن لحظه‌ی به‌خصوص به زیر پنجره‌ی مالی می‌رسد. (م)

۲۱۹. «جوزف و سیلورستر دلهانت، تاجران چای، شراب و مشروبات الکلی بودند که مرکز فروش آن‌ها در شماره‌ی ۴۲ و ۹۲ خیابان کمدن جنوبی بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۱)

۲۲۰. «مکوی حوصله‌اش سر رفته، چون قبلاً داستان را شنیده است.» (کاپیرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۸)

۲۲۱. «blue o'clock عبارتی عامیانه، هم‌قافیه با two o'clock و منظور، همان ساعت دو صبح است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۲۲. «گردنه‌ی فِدرِید از دل کوه‌های ویکلو در جنوب دابلن می‌گذرد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

درباره‌ی «کرس کالینن» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۴ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۲۲۳. «نوعی کالسکه‌ی ایرلندی با دو ردیف صندلی که پشت به پشت گذاشته شده‌اند و نگاه مسافران نه به جلو و نه به عقب، بلکه به طرفین خیابان است، و از این رو، مسافران یک‌طرف مسافران

سمت مقابل را نمی‌بینند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۲۴. «این بخش از اپرا دونفره نیست، بلکه کوآرتت (چهارنفره) است. نام اپرا محاصره‌ی روشل (The Siege of Rochelle) (۱۸۳۵) است با موسیقی مایکل ویلیام بالف و متن اپرا از ادوارد فیتزبال. کلارا، قهرمان زن اپرا، به اشتباه، به کشتن کودکی متهم می‌شود و باید از روشل فرار کند. بخش کوآرتت آن در پایان پرده‌ی اول و موقعی است که به او کمک می‌کنند فرار کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۱)

۲۲۵. در این‌جا از «اصطلاح عامیانه‌ی bellyband به معنای "کرست کمر" یا "شکم‌بند" استفاده کرده است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۳)

۲۲۶. منظور از «یک جفت خوب» همان «پستان است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۳)

۲۲۷. لهن با این ژست اندازه‌ی پستان‌های مالی را نشان می‌دهد. (م)

۲۲۸. منظور «لهن از "باری این جوان به حالت خبردار ایستاد"، شق شدگی آلت تناسلی خودش است.» (بنجام، ۲۰۱۱: ۸۵)

«این جمله‌ی مصطلح در هیچ‌جای دیگر با این معنای رکیک به کار نرفته است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۳)

۲۲۹. «هرکول» در این‌جا «یکی از اجرام آسمانی در نیم‌کره‌ی شمالی است. "هرکول" شبیه مردی است که بر پای راستش زانو زده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵) «انتخاب بجایی است، زیرا هرکول یکی از قهرمان‌هایی است که از "صخره‌های سرگردان" با موفقیت عبور می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۱)

«اژدها یکی دیگر از اجرام آسمانی در نیم‌کره‌ی شمالی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۳۰. منظور از «راه شیری»، «پستان‌های زنانه است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۳)

۲۳۱. «لهن احساس می‌کند که مکوی از داستانش خوشش نمی‌آید، چون وضعیت رابطه‌ی زناشویی او هم مشابه وضعیت بلوم است. از این رو، به طرز اسفناکی روال را عوض می‌کند. این اولین بار از دو باری است که در فصل رخ می‌دهد و قرار است وضعیت آبروی بلوم را در معرض خطر قرار دهد، اما، در واقع، به خلافش تبدیل می‌شود و به تأیید جانانه‌ی او نسبت به بلوم می‌انجامد: "یکی از آن معمولی‌ها نیست..."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۸)

پاره‌ی دهم

۲۳۲. «ماریا مانک در این اثر که در سال ۱۸۳۶ منتشر شد، تصویری از رفتار تکان‌دهنده‌ی راهبه‌های کلیسایی با نام هتل دیو در مونترال عرضه می‌کند، اما پس از آن‌که دو‌یست‌هزار نسخه از آن به فروش می‌رسد، جعلی بودن داستان برملا می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۳۳. «اثری با عنوان کامل آثار ارسطو، فیلسوف مشهور، شامل شاهکار کامل او و نمایانگر اسرار طبیعت در تولید مثل. این اثر که در قرن هفدهم منتشر شد، کار ارسطو نبود و به مضامین پزشکی درباره‌ی تولید مثل انسان می‌پرداخت و کمی هم جنبه‌های پورنوگرافی داشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۲۰۱۷)

(۶۵۵)

۲۳۴. درباره‌ی «خانم پیورفوی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۲۳۵. «اثری از لیوپولد فون زاخر مازوخ (۱۸۳۵-۱۸۹۵)، رمان‌نویس اتریشی، که اصطلاح مازوخسیم از اسم او گرفته شده است. این مجموعه‌داستان (۱۸۸۵) در زبان انگلیسی به افسانه‌های یهودیان ترجمه شده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۱)
۲۳۶. «پل آکانل روی رودخانه‌ی لیفی و در بخش مرکزی-شرقی دابلن واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۱)

۲۳۷. درباره‌ی «پروفیسور دنیس جی مگینی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵ از همین فصل را بخوانید.
۲۳۸. «به‌نظر کتابی با این عنوان از جیمز لاورچ وجود ندارد، ولی لاورچ چند اثر با عنوان‌های مشابه نوشته است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)
۲۳۹. «ظاهراً عنوان و محتوای اثری با نام لذایذ گناه (*The Sweets of Sin*) را خود جویس ساخته است. در انجیل، عبارت «لذایذ گناه» برای محکوم کردن فسادهای دنیوی به‌کار می‌رود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۴۰. «واژه‌ی *deshabile* به‌معنای «جامه‌ای است که موقع تعویض لباس استفاده می‌کنند» یا «لباس‌های سردستی.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)
۲۴۱. «زن میان‌سال یادآور دوشیزه فلایت در خانه‌ای در باد نوشته‌ی چارلز دیکنز است. فلایت «پیرزنی ریزه‌میزه و کنجکاو و دیوانه» است که مرتب به دادگاه عالی انگلستان سر می‌زند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۲)

«نام صحیح آن چهار دادگاه است، مقر دادگاه عالی ایرلند واقع در خیابان اینز کی، در ساحل شمالی لیفی.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)
۲۴۲. «فریمن ژورنال در تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۰۴، زیر ستون «یادداشت‌های دادگاهی امروز» درباره‌ی موارد نامبرده در این پاراگراف، شرحی به همین صورت و با ثبت زمان دادگاه آورده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

پاره‌ی یازدهم

۲۴۳. درباره‌ی «مزایده‌گری دیلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

در این جا کلمه‌ی «lacquey» به‌معنای «شاگردمغازه» است.» (کاپیرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۹)

۲۴۴. در برخی از نسخه‌های یولسيز، به‌جای فعل «شنیدن» فعل «گوش دادن» آمده است. (م) دلی ددلس از کنار حراجی می‌گذرد و صدای فروشنده را می‌شنود که پرده‌ای با ارزش دو گینس را به پنج شیلینگ می‌فروشد.

۲۴۵. «بخش ورزشی ایوبینینگ تلگرام در روز ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴، زیر ستون دوچرخه‌سواری و ورزشکاران، مسابقه‌ی دوچرخه‌سواری میان دو تیم ترینیٹی کالج و باشگاه هریر را گزارش کرده است.

این مسابقات با گروه دوچرخه‌سواری نیم مایل معلولان شروع شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)
۲۴۶. «خیابان ویلیامز در امتداد رودخانه‌ی لیفی، از بچلرز واک شروع و به بخش میانی خیابان
آبی متصل می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

درباره‌ی بارانداز «بچلرز واک» که مرکز حراجی‌هاست، بی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۲ از فصل هفت
(ایولس) را بخوانید.

۲۴۷. منظور از «دایی جان‌ات»، «جان گلدینگ برادر ریچی گلدینگ و می گلدینگ (زن سایمن
ددلس) است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۲) درباره‌ی «خانواده‌ی گلدینگ» بی‌نوشت شماره‌ی ۵۶ از فصل
سه (پروتیوس) را بخوانید.

۲۴۸. «خیابان جیمز در بخش غربی دابلن، جنوب لیفی و نزدیک کارخانه‌ی آبجوسازی گینس
واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۲)

۲۴۹. درباره‌ی «میخانه‌ی اسکاچ» بی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۰ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را
بخوانید.

۲۵۰. در این‌جا اصطلاح «short shrift»، یعنی فرجه‌ی کوتاه که به فرد متهم داده می‌شود و
به‌نوعی تهدیدآمیز است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۴) سایمن ددلس دخترش را تهدید می‌کند.

۲۵۱. «به‌گفته‌ی المن، این جمله منسوب به پدر جویس است و احتمالاً منظور او از «مرد طبقه‌ی
بالا» خودش است. البته در ایرلند، مقصود از «مرد طبقه‌ی بالا» اغلب خداست.» (دنت، ۱۹۹۴:
۱۰۴)

«این جمله‌ی خاص سایمن به غم‌انگیزی دعای دختران ددلس اضافه می‌کند آن‌جا که می‌گویند،
”پدر ما او که در بهشت نیست“ [بی‌نوشت ۱۰۸ از همین فصل] و هم‌زمان اشاره‌ای است به بحث
روز زمانه درباره‌ی این‌که “خدا مرده است.”» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۳۹)

۲۵۲. «blatant در این‌جا به‌معنای “وقیحانه پرسروصدا” یا “ولوله.”» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۵۳. به‌گفته‌ی استنیسلاس جویس، برادر جیمز جویس، «پدر (جان جویس) وقتی می‌خواست
بچه‌ها را بترساند این جمله را به زبان می‌آورد.» (۲۰۰۳: ۲۳۵)

۲۵۴. درباره‌ی «جک پاور» بی‌نوشت شماره‌ی ۲ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۵۵. «آکانل خیابانی اصلی و شمالی - جنوبی است در تقاطع با بچلرز واک، جایی که دلی و
پدرش ایستاده‌اند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۵۶. «ورودی جنوب شرقی فینکس پارک.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۲)

۲۵۷. «اشاره‌ای است به خانه‌ی المز سینت مونیکا ویدو در شماره‌ی ۳۵-۳۸ خیابان بلودر
(شمال شرقی دابلن) که با نظارت خواهران خیریه اداره می‌شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

پاره‌ی دوازدهم

۲۵۸. آن «کرنن که در خیابان جیمز به‌سمت شرق می‌رود، به ساعت آفتابی واقع در تقاطع کوی
بو و خیابان جیمز برخورد می‌کند. سینت جیمز گیت کوچه‌ای است در انتهای شرقی خیابان جیمز،

جایی که به خیابان تامس غربی وصل می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

«جیمز گیت که تام کرنن در آغاز این قسمت به طرفش می‌رود، دروازه‌ای بوده است در دیواری دور دابلن که در قرن سیزدهم بنا شده است. این دروازه‌ی قرون وسطایی در سال ۱۷۳۴ خراب می‌شود، اما نامش را برای نقطه‌ای در انتهای شرقی خیابان جیمز حفظ می‌کنند.» (هانت، ۲۰۱۹)

«اسم جیمز گیت از قرن هفدهم تا امروز به آبجوسازی گینس پیوند خورده است. در سال ۱۷۵۹، آرتر گینس قطعه زمینی معادل چهار جریب فرنگی را به مدت نه هزار سال اجاره و در آن، کارخانه‌ی آبجوسازی سینت جیمز گیت را تأسیس کرد. سپس این زمین‌ها را به اضافه‌ی ۵۰ جریب فرنگی دیگر خرید.» (همان‌جا)

۲۵۹. «شرکت فروش چای پولبروک رابرتسن در شماره‌ی ۵ خیابان دیم. کرنن در این شرکت کار می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۶۰. «دفتر جُرج شکلتن و پسران، آسیابان و تاجر ذرت در شماره‌ی ۳۵ خیابان جیمز.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

۲۶۱. «ویلیام سی کریمنز، تاجر چای، شراب و مشروبات الکلی بود و دکان‌هایش در شماره‌ی ۲۷ - ۲۸ خیابان جیمز و ۶۱ پیملیکو (در مرکز دابلن، جنوب لیفی) قرار داشت. کریمنز فارغ‌التحصیل ترینیتی کالج و محافظ و مجری قانون حمایت از تهیدستان (۱۸۳۸) بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۵)

۲۶۲. درباره‌ی «پیملیکو» پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۶۱) از همین فصل را بخوانید.

۲۶۳. درباره‌ی «انفجار کشتی جنرال اسلوکوم در نیویورک» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۵۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۶۴. «به گزارش منچستر گاردین، "به خدمه تمرینات آتش‌نشانی داده نشده، تجهیزات اطفاء حریق کار نمی‌کند و برای پایین آوردن قایق‌های نجات هیچ تلاشی نمی‌شود. البته همه‌ی تجهیزات بازمینی شده ولی... بازبین هم مثل خدمه‌ی آموزش‌دهنده سمبل کار بوده است.» (۱ ژوئیه‌ی ۱۹۰۴)» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

«اگرچه حدس و گمان کرنن درباره‌ی رشوه‌دهی در جایی ثبت نشده است، در آن زمان، علت فاجعه‌ی کشتی اسلوکوم نه تنها نقص فنی و ضعف عملکرد خدمه تلقی می‌شد، بلکه فساد مالی هم مطرح بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

۲۶۵. talking straight «یعنی "صریح و بی‌پرده حرف زدن."» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۴)

۲۶۶. bowl over «اصطلاحی عامیانه است به معنای "متحیر و گیج کردن."» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۴)

«کرنن برای طبقه و شغلش زیاد شیک کرده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

«در داستان "مردگان" در مجموعه داستان دابلنی‌ها هم رغبت شدید کرنن به لباس شیک مطرح می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۶۷. «دکان سلمانی پیتز کندی در شماره‌ی ۴۸ خیابان جیمز بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

۲۶۸. «ویلیام اسکات و شرکا، آرایشگاه ارتش و تجار در شماره‌ی ۲ خیابان سک‌ویل جنوبی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۶۹. «ادوارد نیبری خیاط اونیفورم سربازان و دریانوردان در شماره‌ی ۱۵ خیابان آن جنوبی بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶) کرنن این لباس دست دوم را از ادوارد نیبری خریده است. (م)

۲۷۰. «اصطلاح عامیانه‌ی down to the ground، یعنی "دقیقاً، کاملاً."» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۴)

۲۷۱. «باشگاه خیابان کیلدیر شیک‌ترین و مد روزترین باشگاه انگلو - ایرلندی مردانه در دابلن بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

۲۷۲. «بانک هایرنیان در شماره‌های ۲۳-۲۷ کالج گرین بود و مدیر آن جان مالگن.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۷۳. «کارلایل نام قدیمی پل اُکانل است. این پل در سال ۱۷۹۰ ساخته شد و به نام فردریک هوارد (۱۷۴۸-۱۸۲۵)، پنجمین ارل کارلایل، نام‌گذاری شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

کرنن از «نگاه خریدارانه» یا تیزبین جان مالگن احساس می‌کند که او را شناخته است. «مالگن شاید کت‌وشلواری را که روزی از تنش درآورده و دور انداخته، اکنون با دیدنش بر تن یکی دیگر به یاد بیاورد، اما فرد پوشنده‌ی آن را به یاد نمی‌آورد. کرنن تفرعش را نه تنها در کت فراکش بروز می‌دهد که در گفتن اسم سابق و بریتانیایی پل اُکانل (کارلایل) نیز.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۹)

۲۷۴. این جمله را در فصل یک (تلماکس) در تک‌گویی درونی استیون هم داشتیم. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۷ از همان فصل را بخوانید.

۲۷۵. The Knight of the road «اصطلاحی است به معنای "تاجر سیار."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

«کرنن آن را به معنای "تاجر سیار" به کار می‌برد، اما در واقع یعنی "دزد سر گردنه."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

هم‌چنین به‌گفته‌ی فریتز سن در جیمز جویس کورتولی (۱۳، شماره‌ی ۲)، «این عبارت نام‌آپرایی کم‌دی است از پرسی فرنچ که صحنه‌ی آن ایرلند پس از ۱۷۹۸ است و رایین هود قهرمان اصلی است که در لباس‌های مبدل گوناگون ظاهر می‌شود و طعمه‌هایش را گمراه می‌کند.» (۱۸۷۶: ۲۴۴)

۲۷۶. «این عبارت نقل‌قولی از بیشاب برکلی است در ستایش ترکیب آب و شهد درخت کاج "با طبعی بسیار ملایم و سودمند برای انسان که بدون گرمادهی گرم می‌کند، شنگول می‌کند، اما نه مست."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۳)

کایبرد معتقد است که این مایع «چای است.» (۲۰۱۱: ۱۰۳۹)

۲۷۷. در این جا دوباره به کلمه‌ی ثرواوی (به معنای "برگه‌ی اعلان") اشاره می‌کند که نام اسب مسابقه هم هست. برای مرور ماجرای اسب ثرواوی (throwaway) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۸ از فصل پنج (لوتس‌خواران) و برای داستان الیاس پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

در آغاز فصل هشت (لستریگون‌ها) درباره‌ی برگه‌ی اعلانی می‌خوانیم که یکی به دست بلوم می‌دهد و بلوم بخش‌هایی از آن را برای ما می‌خواند، مثل جمله‌ی «الیاس دارد می‌آید.» کمی بعد در همان فصل می‌خوانیم که بلوم برگه‌ی اعلان را به‌صورت توپ کوچک مچاله‌شده‌ای به داخل آب پرتاب می‌کند. (م)

«در این فصل سه بار به این برگه و آن جمله اشاره می‌شود. ساعت ۱۲:۴۲ همان روز جزری داریم که از آن ساعت در حال فروکش کردن است. اگر هر سه مورد به همان برگه‌ی اعلان مچاله‌شده ارتباط داشته باشد، پس ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه طول کشیده که فاصله‌ی میان پل اکانل و پل لوپ‌لاین را طی کند. برخی معتقدند که برگه‌ی اعلان این فصل همان برگه‌ای نیست که بلوم در فصل هشت (لستریگون‌ها) در آب انداخته است، زیرا زمانی که این فاصله را طی کرده طولانی است. پس احتمالاً این برگه را یکی دیگر به داخل آب پرتاب کرده است.» (هرالد بک، ۲۰۱۲)

در این جا «کلمه‌ی sail به‌معنای "هجوم بردن" است. برگه‌ی اعلان به‌سمت غرب سفر می‌کند، درحالی‌که رودخانه‌ی لینی به‌سمت شرق و دریا پیش می‌رود، اما به‌دلیل هجوم قایق به آن، تکانه‌اش عوض شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۷۸. «افسران بریتانیایی که در هندوستان خدمت می‌کردند پوست‌شان آفتاب‌سوخته و سرخ بود، اما رنگ صورت کرنن نه از خدمت نظامی در هندوستان، که از نوشیدن الکل سرخ و گلگون است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۷۹. درباره‌ی «ند لمبرت» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۸۰. اصطلاح (as like it as damn it) یعنی «بسیار شبیه به او»: مثل سببی که از وسط نصف کرده‌اند.» (دنت، ۱۹۹۴: ۹۲)

۲۸۱. درباره‌ی «رابرت امت» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۰ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

«رابرت امت، رهبر میهن‌پرست ایرلندی را جلوی کلیسای سینت کترین در خیابان تامس به دار آویختند. سپس سرش را جدا کردند، اما نه دل‌وروده‌اش را درآوردند و نه قطعه‌قطعه‌اش کردند. کرنن به‌سمت خیابان تامس غربی می‌رود که در جهت شرق، ادامه‌ی خیابان جیمز است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۸۲. «یک ساعت پس از اعدام امت، زنی دیده بود که سگ‌ها خونس را می‌لیسند. کرنن به داستان شاخ‌ویرگ می‌دهد و می‌گوید، آن زن الیزابت یورک، زن فیلیپ یورک، نایب‌السلطنه بوده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

noddy «کالسکه‌ی دوچرخه‌ای که هنگام حرکت به جلو و عقب سر خم می‌کند (nod).» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۳۹)

۲۸۳. این دو خط از برخی نسخه‌های یولسیز حذف شده است. (م)

«کرنن رابرت امت را احتمالاً با برخی از نجیب‌زادگان عیاش قرن هجدهم اشتباه گرفته است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۴)

اصطلاح «مرد چهاربطری» در رمان فینگنز ویک هم آمده است و به فردی اطلاق می‌شود که

می‌تواند در یک نشست چهار بطری شراب بنوشد. (م)

۲۸۴. «محل دفن امت نامعلوم است. در سال ۱۹۰۳، گورستان گل‌س نوین و گورستان‌های دیگر را برای یافتن بقایای جسد او بررسی کردند، اما پیدایش نکردند. همان‌طور که می‌دانید در گل‌س نوین، جسد پدی دیگم و در کلیسای مایکن، جسد برخی از قهرمان‌های ایرلندی دفن شده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۸۵. «اتاق انتظار دیدارکنندگان کارخانه‌ی گینس در شماره‌های ۲۱-۳۲ خیابان واتلینگ قرار داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۴)

۲۸۶. در اینجا «اصطلاح عامیانه‌ی bosthood به معنای "سست بی‌حوصله‌ی بی‌مصرف" است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۵)

«Tipperary bosthoo» اصطلاحی هایبرنو - انگلیسی است به معنای "تپیرری بی‌مغز، بی‌مصرف، احمق." (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

«تپیرری منطقه‌ای است در جنوب غربی دابلن.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۲۸۷. «جان هنری منتن، وکیل حقوقی در شماره‌ی ۲۷ پچلرز واک، در شمال لیفی، غرب پل اُکانل.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۴)

۲۸۸. «مسرز کالیس و ورد، وکلای حقوقی در شماره‌ی ۳۱ خیابان دیم، جنوب لیفی در دابلن مرکزی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۴)

۲۸۹. «خیابان آیلند موازی رودخانه‌ی لیفی، در صد متری آن به سمت جنوب، واقع شده است و از خیابان واتلینگ به شرق می‌رود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۴)

۲۹۰. «دورانی که کرنن روی آن تعجب می‌کند، زمان شورش‌های ۱۷۹۸ است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۹۱. «سر جونای برینگتن (۱۷۶۰-۱۸۳۴)، میهن‌پرستی ایرلندی، قاضی و به‌روایتی تاریخ‌نگار، در مقام عضو پارلمان ایرلند در مخالفت با قانون اتحاد ایرلند و انگلستان ثابت‌قدم ایستاد و دو اثر در قالب خاطره‌نگاری نوشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۴)

۲۹۲. بی‌نوشت شماره‌ی ۶۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۹۳. «باشگاه دلی در محلی بود که امروز کالج گرین نامیده می‌شود، درست در جنوب شرقی مرکز دابلن مدرن. در ۱۷۹۰ بنا شد و در ۱۸۲۳ در رقابت با باشگاه خیابان کیلدیر شکست خورد و بسته شد. این باشگاه از راهی مخفی به پارلمان راه داشت و پاتوق معروفی بود برای تاس‌بازی، دونل و نوشیدن‌های وحشیانه.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۶)

۲۹۴. «داستانی است رایج درباره‌ی ورق‌بازی‌های افراد تندخو.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۵)

۲۹۵. «لرد ادوارد فیتزجرالد (۱۷۶۳-۱۷۹۸) عضو پارلمان ایرلند بود که بعد رهبر گروه یونایتد آیریش من با هدف سرنگونی حاکمیت بریتانیا بر ایرلند شد. این گروه برای ۲۳ ماه مه ۱۷۹۸ طرح یک شورش را چیدند. اما هنری چارلز سر (۱۷۶۴-۱۸۴۱)، افسر اجرائیات شهر دابلن، در روز ۱۷

مه برای دستگیری فیتزجرالد در خیابان واتلینگ (جای کنونی کرنن) برنامه‌ریزی کرد. البته فیتزجرالد از دام او گریخت. با این حال، روز بعد دستگیر شد و در اول ژوئن از زخمی که چارلز سر بر بدن او وارده کرده بود، جان سپرد. خانه‌ی مویرا، واقع در آشر کی، از املاک فرانسیس رودن، ارل مویرا بود. رودن در زمان فرار فیتزجرالد به زن او، پملا، پناه داد. (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۶-۷)

۲۹۶. «بسیاری از شخصیت‌های کلیدی شورش ۱۷۹۸، مانند ادوارد فیتزجرالد، وُلف تَن و رابرت امت از پروتستان‌های طبقه‌بالا بودند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۲۹۷. «منظور از آن "نجیب‌زاده‌ی قلابی" فرانسیس هگنز بود که محل پنهان شدن فیتزجرالد را به هنری چارلز سر اطلاع داد و ۱۰۰۰ پوند دریافت کرد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۷) درباره‌ی «هگنز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۲۹۸. «اگرچه کرنن طرفدار اتحاد ایرلند و انگلستان است، کار هگنز را خیانت نفرت‌انگیز می‌داند.» (هانت، ۲۰۱۸) کرنن معتقد است که فیتزجرالد و دیگر افراد این گروه «در مسیری اشتباه بودند»، با این‌همه عملکرد هگنز را رد می‌کند. (م)

۲۹۹. «بیتی از شعر "به یاد مردگان" از جان کلز اینگرم (۱۸۲۳-۱۹۰۷) درباره‌ی شورشیان ۱۷۹۸: "در روزهای تیره و شر برخاستند/ تا سرزمین مادری‌شان را سامان دهند."» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۰۰. «کرنن اهل بریتون غربی است و این جمله مخصوص آن‌هاست در وصف انقلابیون پروتستان انگلو-ایرلندی، مانند وُلف، امت، تَن و حتا پارنل.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۵)

۳۰۱. «بیتی از شعر "پسر کراپی" و اشاره‌ای است به درگیری نظامی رخ‌داده در ۵ ژوئن ۱۷۹۸ که ده‌هزار نفر از شورشیان وکس‌فورد (که به‌تازگی ناحیه‌ی وکس‌فورد را تصرف کرده بودند) به شهر نیو راس حمله کردند و با سپاه دوهزارنفری بریتانیایی جنگیدند. به‌دلیل تجهیزات نامناسب و سلاح اندک، به‌رغم جمعیت بیشتر، سرانجام از سپاه بسیار مجهز بریتانیا شکست خوردند و در طول نبرد و پس از آن یک‌چهارم تا یک‌سوم از مردان‌شان را از دست دادند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

«کرنن بیت شعری درباره‌ی نبرد راس را به‌اشتباه به آهنگ دیگری درباره‌ی شورشیان نسبت می‌دهد، اما اجرای هنرمندانه‌ی بن دالرد از تصنیف "پسر کراپی" را به یاد می‌آورد.» (هانت، ۲۰۲۰)

۳۰۲. «بارانداز پمبروک در شمال لیفی، روبه‌روی خیابان واتلینگ، جای کنونی میخانه‌ی کرنن است. امروز به بارانداز الیز معروف است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

پاره‌ی سیزدهم

۳۰۳. «جواهرتراشی تامس راسل در شماره‌ی ۵۷ خیابان فلیت، یک خیابان پایین‌تر از لیفی و موازی با آن است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۵)

۳۰۴. «برداشتی از صفات هومریک است: "دریای شرابی تیره."» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۷) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۳۰۵. اشاره به ماجرای آموزش ممونا (خدای آز) به ملکان مطرود در بهشت گمشده‌ی میلتن

است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۵)

۳۰۶. «نورها در تاریکی می‌درخشند» به گفته‌ی گیفرد، «اشاره به یوحنا (۱:۵) است، جایی که جان دربارهی عیسی می‌گوید: "در او زندگی بود و زندگی نور بشر بود. و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را درک نمی‌کرد."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۵)

۳۰۷. «یادآور کتاب مکاشفات (۱۲:۴) است: و دم او [ازدها] بخش سوم ستارگان آسمان را کشید و به زمین پرتاب کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۵)

استیون فکر می‌کند «این سنگ‌ها ستارگانی‌اند که از پیشانی ملکان مطرود به اعماق خاک پرتاب شده‌اند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۱)

۳۰۸. «در رمان یولسیز، به نظر هر چیزی که فرو می‌رود، باید بالا بیاید و هرچه به زور به داخل کشیده، درز و سوراخ‌هایش گرفته می‌شود، چرکی و عفونی شده تا حدی که دوباره به درون دنیای ضمیر خودآگاه فوران می‌کند، مثل آن مرد غرق‌شده‌ای که استیون در فصل پروتیوس به او فکر می‌کند: او که جنازه‌اش از "موج پس خیز سفیدنمکی بالا می‌آید" و از ماندن در "گور سبزش" سرباز می‌زند. در این فصل نیز وضعیتی مشابه داریم: استیون به "جواهرات پولکی و شرابی تیره" فکر می‌کند که "همه در خاکِ پر از کرم تاریک به دنیا آمده‌اند... پوزه‌ی گل‌آلود خوک‌ها، دستان، می‌کاوند و می‌کاوند، آن‌ها را به چنگ می‌آورند و بیرون می‌کشند." استیون خود را کسی می‌بیند که در آرزوی "بیرون کشیدن تصاویر قدیمی از گورستان است"، که احتمالاً به آرزویش برای هنرمند شدن اشاره می‌کند، اما کلامش همان‌قدر که به نیازهای شخصی و روانی او مربوط است، به رسالت هنری‌اش هم ربط دارد. در این اثر هر چیزی که سرکوب می‌شود، ارزشمند، تیره، قدرتمند یا اهریمنی، دوباره راه خود را به درون دستان و اذهان انسان‌ها بازمی‌یابد.» (ریکارد، ۱۹۹۹: ۵۷)

«یولسیز مملو از حیوانات حفار است، حیواناتی که مرده‌ها را از زیر خاک بیرون می‌کشند یا آن‌ها را می‌جویند، و یادآور این است که مرده‌ها در آرامش نمی‌مانند.» (همان‌جا)

۳۰۹. «استیون دختر برهنه‌ای را به یاد می‌آورد که در اتاقی کم‌نور جلوی دریانوردی مست می‌رقصید.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۱)

در برخی از نسخه‌ها به جای «می‌سوزد» یا burn، کلمه‌ی bum آمده، به معنای "برون دمیدن": «بخار صمغ با سیر برون می‌دمد.» (م)

۳۱۰. «منظور، همان تامس راسلِ گوهرتراش است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۱۱. «اشاره به بخش "خورندگان سنگ‌های قیمتی" در اثری با نام گرگ‌ومیش سلتی (۱۸۹۳) که سروده‌ی بیتس است: "روزی گودال بزرگ سیاهی دیدم، که دور آن دیواره‌ی گردی بود، و بر این دیواره میمون‌های بی‌شماری نشسته بودند و سنگ‌های قیمتی را از کف دست‌شان برمی‌داشتند و می‌خوردند."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۱۲. درباره‌ی «آنتیس تنیس» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۰ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۳۱۳. درباره‌ی «تابناک و نامیرا» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۳۱۴. درباره‌ی «پیروزن ماما» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ و ۱۳۳ و درباره‌ی «پیروزن دیگر (فلورنس

مک کيب)) پی نوشت شماره‌ی ۲۶ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«آیریش تون در ساحل خلیج دابلن، جنوب دهانه‌ی لیفی و شمال سندی مونت واقع است. این محل همان جایی است که استیون در فصل سه (پروتیوس) قدم می‌زند. دوزنی که از پلکان تراس لیهی پایین می‌آیند به‌نظر در ساحل به‌سمت شمال آمده‌اند و الان به‌سمت غرب و پل لندن (بر رودخانه‌ی دادر) پیش می‌روند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۶)

۳۱۵. «ایستگاه کارخانه‌ی برق دابلن، ۴۹-۵۶ خیابان فلیت، در شرق جواهرتراشی راسل است. استیون در طول خیابان فلیت به‌سمت غرب می‌رود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۶)

۳۱۶. «اشاره به بخشی از *The Mettle of the Pasture* نوشته‌ی جیمز لین الن (۱۸۴۰-۱۹۰۳) است. جیمز جوینس این قسمت را از نقدی که بر این اثر نوشته و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۰۳ در دبلی اکسپرس منتشر شده است، نقل قول می‌کند: "خواسته‌های ما شاید به طول بازوهای ما برسد یا تا آن نقطه که صدایمان بتواند در فضا نفوذ کند؛ اما بدون ما و در درون یک کیهان پیش می‌رود و فقط برای اهداف خود یا ما را نجات می‌دهد یا نابود می‌کند." ص ۱۲۵» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۱۷. «یادآور ابیات معروف متیو آرنولد در *stanzas from the Grand Chartreuse* است، جایی که گوینده خود را این‌گونه وصف می‌کند: "سرگردان میان دو دنیا، یکی مرده،/ دیگری ناتوان از تولد" (۸۵-۸۶).» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۶)

«اشاره‌ای است به دو مانع دریایی برای اودیسیوس، اسکلا و کرییدس، گرچه فقط یکی از آن‌ها گرداب است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۱۸. «منظور از این دو کلمه خداست.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۶)

۳۱۹. اندرو گیسن معتقد است که «این فصل در نقش آناتومی استعمار، فرهنگ دابلن... کلیسا و حکومت عمل می‌کند.» (۲۰۱۳: ۸۱) او پدر کانمی و نایب‌السلطنه را که یکی در بخش آغازین و دیگری در بخش پایانی این فصل حضور فعال دارند، نمایندگان این دو می‌داند. پی نوشت شماره‌ی ۳۹۲ از همین فصل را بخوانید. (م)

«این قسمت معرف تعمق استیون بر شکاف میان هنر مورد تصور او و دنیای واقعی است که "همیشه بدون او" آن‌جاست... او خود را میان تپش دنیای واقعی و عشق درونی خود نسبت به وضعیت ایده‌آل/ گمراه، "جاکش و قصاب" می‌یابد: کارمن ایده‌آل و هنرمندی که هنرمند واقعی را می‌کشد؛ و در خطر بی‌هوش کردن خودش هنگامی که دنیای واقعی را در درون هنرش متلاشی می‌کند.» (فرولا، ۱۹۹۶: ۱۱۹)

«او فکر می‌کند که این روز قیامت تا فصل پانزده (سرسی) رخ نخواهد داد: "هنوز تا مدتی نه."» (همان‌جا)

«استیون خود را "میان دو دنیای غرآن" جبر درونی و بیرونی گیرافتاده می‌یابد. وسوسه می‌شود که به هر دو حمله کند، به "خدای درون و خدای بدون [تو]"، خدایی که هنگام خطابه‌اش درباره‌ی نمایشنامه‌ی هملت، او را "جاکش و قصاب" می‌خواند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۲)

در این باره پی نوشت شماره‌ی ۷۱۶ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

«اما زمان آن هنوز نرسیده. وحشت زده است. از کفر خود عقب‌نشینی می‌کند و از خدا می‌خواهد کمی بیشتر به او فرصت بدهد. درضمن، خلقت همچو ساعتِ منظم خدا را تحسین می‌کند: ”دقیق کار می‌کند.“ سپس از قول هملت می‌گوید: ”درست می‌گویی، آقا...“ بدین ترتیب، استیون خود را از کلام خشن دور می‌کند، همان‌طور که هملت در رویارویی با پولونیوس وانمود می‌کند که ذهنش با افکار پیش‌پافتاده‌ی رایج مشغول است.» (همان‌جا)

به‌گفته‌ی کلایو هارت، «تلاش استیون این است که برای رفع تنش میان دنیای درون و دنیای بیرون تجربی راهی بیابد. از این جنبه، بارها به خود یادآور می‌شود که از این آزادی برخوردار نیست تا بتواند مشکلات معنوی‌اش را در خلأ حل کند، زیرا تپش بدون او و تپش درون او هم‌اورد یکدیگرند.» (۱۹۷۷: ۱۸۳)

۳۲۰. «استیون از کنار ساعت‌سازی ویلیام والش در شماره‌ی ۱ خیابان بدفورد رد می‌شود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۲۱. «هملت با ژزنکراتز و گیلدنسترن حرف می‌زند و پولونیوس را مسخره می‌کند: ”درست می‌گویی، آقا. یک دوشنبه صبح. این‌طور بود، واقعاً.“ (پرده‌ی ۲، صحنه‌ی ۲)» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۶)

۳۲۲. «بدفورد خیابانی شمالی - جنوبی است میان بارانداز آستن در جنوب لیفی و خیابان فلیت در غرب پل اُکانل.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۲۳. «ملیکی کلایسی در شماره‌ی ۱۰-۱۱ خیابان بدفورد کتاب‌فروشی داشت.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

«در ۷ آوریل ۱۸۶۰، مسابقه‌ی جهانی مشت‌زنی در فرنبوروی انگلستان، میان تام سیرز، قهرمان انگلیسی و جی سی هینن، قهرمان آمریکایی، برگزار شد. مسابقه بیش از دو ساعت طول کشید و سرانجام متوقف شد و آن‌قدر خشن و بی‌رحمانه بود که مسابقه‌ی مشت‌زنی به سبک قدیمی (بدون دستکش و حفاظ) در انگلستان ممنوع شد. عنوان پوستر در معرض نمایش ”مسابقه‌ی جهانی مشت‌زنی میان سیرز و هینن“ است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۲۴. «آیریش بی کیپرز ژورنال (*Irish Beekeepers*) یا زنبورداران ایرلندی، مجله‌ای علمی بود که اتحادیه‌ی پرورش‌دهندگان زنبور ایرلند ماهانه منتشر می‌کردند. مرکز آن در شماره‌ی ۱۵ خیابان کرو (دابلن) بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۷)

۳۲۵. «از کتابی با نام زندگی کشیش آرس (*Cure d Ars*) نوشته‌ی ابه الفرد مونا. عبارت ”زندگی و معجزه‌ها“ معمولاً منحصر به زندگی قدیسین است و کشیش آرس، ژان مری بابتیست وینه (۱۷۸۶-۱۸۵۹) ۳ تا مه ۱۹۲۵ رسماً مقدس به‌شمار نمی‌رفت. به‌نظر استیون عنوان ساده‌ی کتاب مونا را مزین می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۲۶. «کیلارنی تفریحگاه معروفی است و چندین کتابچه‌راهنمای گردشگری برایش چاپ کرده‌اند، اما چیزی با این نام پیدا نشده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۲۷. *Stephano Dedalo, alumno optimo, palmam ferenti.* «واژه‌هایی لاتین است به‌معنای ”به استیون ددلس، یکی از بهترین دانش‌آموختگان، برنده‌ی جایزه.“» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۷)

۳۲۸. «دانی کارنی قصبه‌ای است در جاده‌ی مالا‌هاید.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۷)

۳۲۹. «اسفار پنج‌گانه یا پنج کتاب اول انجیل را "پنج کتاب موسی" می‌نامیدند. کتابی که استیون به آن اشاره می‌کند، اثری آلمانی است که در میانه‌ی قرن نوزدهم در درسدن آلمان چاپ شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۷-۵۸)

۳۳۰. مهر شاه داوود یا ستاره‌ی داوود و یا سپر داوود از دو مثلث متساوی‌الاضلاع تشکیل شده است که یکی رو به بالا و دیگری رو به پایین است. «این مثلث که به ستاره‌ای با شش زاویه شباهت دارد، نماد یهودیت است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۳۱. *Se el yilo nebrakada femininum! Amor me solo. Sanktus! Amen.* «بخشی از چهارمین دعا (از نه دعا) در فصل ایگناسیوس مقدس در کتاب هشت و نه موسی. این جمله به‌عنوان وردی برای تسخیر قلب زنی تجویز می‌شود و ترجمه‌ی تقریبی اش این است: خدای کوچک زنانگی رستگار، فقط بر من عشق بورز، خدایا! آمین!» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۳۲. «از عنوان کامل دعاهای ایگناسیوس مقدس در کتاب هشت و نه موسی با این ترجمه: "وردهای معجزه‌آسای ایگناسیوس مقدس... این‌ها توسط پدر (نه پیتِر) سلانکا، پیر دیر معروف اسپانیایی، کشف شد و برای استفاده و عبرت در دسترس عموم مردم قرار گرفت. جويس "پدر سلانکا" را به اشتباه "پیتِر سلانکا" نوشته است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۳۳. «از میان پرسش‌هایی که کتاب سلانکا مطرح می‌کند، مورد "چطور دل زنی را براباید،" بیشتر برای استیون جذاب است: "این برای من."» (بلا‌مایرز، ۱۹۹۶: ۸۲)

ترجمه‌ی آزادی از «بیا پایین مرد کچل تا از این کچل تر نشوی» *Descende, calve, ut ne nimium decalveris* است که در فصل سه (پروتیوس) آمده است. پی‌نوشت شماره‌ی ۹۱ از همان فصل را بخوانید.

۳۳۴. استیون با خود می‌گوید، «کتاب را سریع ببند. نگذار ببیند، زیرا نگران است که «مبادا خواندن متن مذهبی اعتبار بی‌مذهب بودن او را لکه‌دار کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۰)

۳۳۵. منظور، «صورت چارلز اول (۱۶۰۰-۱۶۴۹) است که از بیست‌وپنج سالگی تا پایان عمر شاه بود و دومین پادشاه استوارت انگلستان.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

«صورت کشیده و حلقه‌های گیسوی لخت و بی‌حالت دلی، استیون را به یاد چارلز استوارت می‌اندازد.» (بلا‌مایرز، ۱۹۹۶: ۸۲)

۳۳۶. «در دنیای بیرون از این رمان هویت او ناشناخته است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

۳۳۷. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۱ از همین فصل را بخوانید.

۳۳۸. «آموزش مقدماتی استاندارد فرانسوی اثر سی‌ای شاردنال.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

۳۳۹. درباره‌ی «اگن‌بایت اینویت (عذاب وجدان)» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۳۴۰. «درگیری استیون با خودش همیشه با رویارویی تحمیل‌شده از جانب دنیای فیزیکی در

تضاد است. دیدن دلی در این جا یکی از آن رویارویی‌هاست.» (هارت، ۱۹۷۷: ۱۸۴)

«وجدان استیون او را فرامی‌خواند تا به خواهرش کمک کند، اما احساس می‌کند که همه‌چیز بر ضد آن‌هاست و اگر قرار باشد به خانه برگردد، با او غرق می‌شود. عذاب ندامت ناشی از ناتوانی‌اش در انجام کاری برای کاستن از رنج خانواده با عزم جزم او برای فرار از نابودی خودش در کشمکش است و این کشمکش حل‌ناشده می‌ماند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۲)

«استیون که کنار چرخ‌دستی کتاب‌ها خواهرش را می‌بیند، نیاز او را تشخیص می‌دهد، نیاز خودش را، و به تصویر مادرش هنگام مرگ، که از اولین صفحه‌های این اثر با اوست، برمی‌گردد: "او من را هم غرق خواهد کرد با خود، چشم‌ها و موها."» (هارت، ۱۹۷۴: ۲۳۶) در فصل یک (تلماکس) تصویر مادر در حال مرگش را این‌گونه به یاد می‌آورد: «چشم‌هایش بر من، تا با ضربه‌ای مرا به زمین بیندازد.» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۹ از همان فصل را بخوانید.

پاره‌ی چهاردهم

۳۴۱. «ریچارد ردی (بدون دختر) فروشنده‌ی عتیقه‌جات در شماره‌ی ۱۹ خیابان بارانداز اُرموند جنوبی مغازه داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

۳۴۲. «اگر پدر کاولی یک کشیش واقعی بود، سبیل نمی‌گذاشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

«پدر» برای کاولی «یک لقب است و به این معنا نیست که کشیش است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۰)

۳۴۳. «سبک رایج احوالپرسی است که می‌پرسند: What is the best news? «اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۸»

۳۴۴. «gombeen» اصطلاحی «هایبرنو-انگلیسی است به معنای "رباخوار"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۳۸)

۳۴۵. «منظور، روبین جی داد است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۳)

درباره‌ی «روبین جی داد» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸ و ۱۲۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۴۶. «لانگ جان (جانِ دراز)، جان فنینگ (شخصیت داستانی)، معاون کلانتر در دابلن بود. مقام کلانتر [نماینده‌ی پادشاه] مقامی تشریفاتی بود و نماینده‌اش مسئولیت‌ها را به عهده داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

می‌دانیم که «پدر کاولی به دردسر افتاده است. روبین جی دادِ رباخوار که پدر کاولی به او بدهکار است، با گماشتن دو مأمور در خانه‌ی کاولی بر او سد معبر کرده‌اند. در این لحظه، پدر کاولی منتظر بن دالرد است. بن دالرد رفته تا از جانب خود کاولی، لانگ جان فنینگ، معاون کلانتر، را ببیند و از او بخواهد که روبین داد را وادار کند مردانش را از آن‌جا ببرد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۳)

۳۴۷. «bockedy» اصطلاحی «هایبرنو-انگلیسی است به معنای "چلاق"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۴۸. «پل عابر پیاده بر لیفی که از جای کنونی این دو مرد دور نیست.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

«پل فلزی در سمت شرق، جایی است که ددلس و کاولی ایستاده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۴۹. «مرد جهود» که ترجمه‌ی jewman است «لفظی توهین‌آمیز است که ظاهراً برای ایرلندی‌های بیگانه به کار می‌رفته است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)
پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۷ و ۴۲۸ از فصل نه (اسکلا و کربیدس) را بخوانید.

اما سم اسلت معتقد است که این واژه‌ی مرکب، یعنی «خیاط و از واژه‌ی jewing به معنای «خیاطی» گرفته شده است. در آن زمان حرفه‌ی خیاطی را به یهودیان نسبت می‌دادند.» (۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۵۰. «عبارتی ایتالیایی است به معنای «صدای بسیار بم.»» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۸)

۳۵۱. درباره‌ی «کَشیل بویل اَکائر فیتز موريس تیزدال فرول» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۱ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۵۲. درباره‌ی «باشگاه خیابان کیلدیر» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۳ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۳۵۳. منظور، «جرالدین‌ها یا خانواده‌ی فیتز جرالده است. لائو کتابی می‌نویسد درباره‌ی سرگذشت خانواده‌ی فیتز جرالده.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۸) و «در عالم خیال اعضای خانواده‌ی جرالدين او را همراهی می‌کنند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۳)

درباره‌ی «خانواده‌ی فیتز جرالده» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۲ از همین فصل را بخوانید.

درباره‌ی «صومعه‌ی سینت مری» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۴ از همین فصل را بخوانید.

۳۵۴. فروشگاه «جیمز و چارلز کندی، عمده‌فروش و تاجر شراب و دیگر مشروبات الکلی، واقع در شماره‌ی ۳۱-۳۲ خیابان مری ابی و ۱۵۰-۱۵۱ خیابان کپل. تقطیر مشروب، یعنی تصفیه‌ی مشروب با عرق‌کشی مکرر به منظور افزایش اثر آن به سطح لازم و نیز افزایش رایحه و مزه‌ی آن.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۵۵. «تولسل (Tholsel) واژه‌ای ایرلندی به معنای «باجه‌ی وصول» یا «اخذ عوارض» است. تولسل در سال ۱۳۱۱ در خیابان اسکینر، روبه‌روی کلیسای کرایست و در جنوب لیفی ساخته شد. این ساختمان در سال ۱۷۹۱ منهدم شد. فوردهاردل ترجمه‌ی عبارت ایرلندی Ath Cliath است و نام باستانی و ایرلندی دابلن (Baile Atha Claithe) به معنای «شهر فوردهاردل». این نام مربوط به قبل از زمانی است که دانمارکی‌ها منطقه را اشغال کنند و دابلن را بنا بگذارند. در گذشته از تخته‌های حصیری (Hurdles) یک گُدار (ford) بر رودخانه‌ی لیفی ساخته بودند، اما در سال ۱۹۰۴ اثری از آن نمانده بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

دو کلمه‌ی «تولسل» و «هاردلز» را با حروف بزرگ آورده است و به همین دلیل ترجمه نکردم. اما در فصل دوازده (سایکلوپس) «تولسل» را با حروف کوچک آورده است و بالتبع به باجه‌ی اخذ عوارض ترجمه کردم. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۵ از همان فصل را بخوانید.

۳۵۶. «دفتر معاون کلانتر شهر دابلن، جی کلنسی، در شماره‌ی ۳۰ بارانداز ارموند شمالی، در غرب و چهارصد متری محل کنونی کاولی، ددلس و دالرد واقع است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۵۷. درباره‌ی «راک» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۵۸. «لابنگولا (۱۸۳۳-۱۸۹۴) پادشاه زولو از ماتابل بود که در نبردی علیه تاخت‌وتاز استعمار انگلستان کشته شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

منظور، «جیمز لینچهان (۱۸۵۸-۱۹۳۷) است. در سال ۱۸۹۴ در آکیل آیلند، جیمز سعی کرد خانم اگنس مک‌دانلد متولد انگلیس را که جیمز برایش کار می‌کرد، بکشد. خرده‌کشاورزان محلی به او کمک کردند که بگریزد، ولی سرانجام در سال ۱۸۹۵ دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. اما به آمریکا گریخت و مقامات آمریکا از استرداد او خودداری کردند. در سال ۱۹۰۷، جان میلینگتن سینگ از روی او شخصیت کریستی داستان *Playboy of the Western World* را ساخت.» (همان‌جا)

۳۵۹. «شرکت بودگا متعلق به تاجران تولید و صادرات شراب و مشروبات الکلی واقع در ساختمانی تجاری در شماره‌ی ۴۱a در خیابان دیم است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۶۰. خانواده‌ی جوپس در سال‌های ۱۸۹۹-۱۸۹۸ در این منزل (محل فیروپو، در شمال شرقی دابلن) زندگی می‌کردند. جان جوپس (پدر جوپس) فقط یک چهارم اجاره را پرداخت، اما او هم مثل کاولی، از کاستی قانون اجاره سود برد و تا پایان مراتب پیگیری بیرون کردن آن‌ها از خانه‌ی اجاره‌ای، توانست در آن‌جا بماند. مالک خانه مادر هیو سی لاو بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۸)

۳۶۱. به گفته‌ی بارب نلسن در وب‌سایت جان هانت، «پدر کاولی علاوه بر بدهی‌اش به روبن جی داد، به صاحبخانه‌اش، پدر روحانی هیو سی لاو، هم بابت چند ماه به تعویق افتادن کرایه‌خانه بدهکار است و لاو سعی می‌کند او را از خانه‌اش بیرون بیندازد.» (۲۰۱۱)

«بن دالرد جان منتن، وکیل دادگستری، را دیده و مشکل قانونی پدر کاولی را به‌گونه‌ای رضایت‌بخش برای او توضیح داده، اما، از سوی دیگر، صاحبخانه‌اش کرایه‌خانه‌ی معوقه را به اجرا گذاشته است. حکم اجرایی او برای مایملک پدر کاولی مقدم است، به این معنا که اظهارنامه‌ی روبن جی داد رباخوار ارزش کاغذی را که روی آن نوشته، ندارد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۳)

۳۶۲. درباره‌ی «باراباس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۲ و ۱۹۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید. باراباس دزدی است که همراه با حضرت عیسی دستگیر شد، ولی به جای باراباس مجرم، حضرت عیسی را به صلیب کشیدند. (م)

«منظورش از جمله‌ی مورد نظر این است که برود به جهنم.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

پاره‌ی پانزدهم

۳۶۳. کاخ دابلن مجتمعی است شامل مرکز دولت ایرلند و سالن‌های کنفرانس. در این‌جا منظور، «ورودی ساختمان کاخ دابلن است از جانب خیابان گُرک هیل، جایی که مارتین کائینگهم، آقای پاور و جان وایز نولن کار می‌کنند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

شرح بیشتر درباره‌ی «کاخ دابلن» را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۰ از فصل هشت (لستریگون‌ها) بخوانید.

۳۶۴. درباره‌ی «مارتین کائینگهم» پی‌نوشت شماره‌ی ۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۶۵. «خیابان لرد ادوارد درست در طرف شمال ورودی کاخ دابلن است. سه مرد مذکور هنگام رفتن به میخانه‌ی کاوانا، شماره‌ی ۲۷ خیابان پارلمان، از جلوی این خیابان رد می‌شوند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۶۶. درباره‌ی «دوشیزه کندی و دوشیزه دوس، ساقی‌های میخانه‌ی هتل اُرموند» پی‌نوشت شماره‌ی ۱ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

درباره‌ی «هتل اُرموند» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۳ از همین فصل را بخوانید.

۳۶۷. درباره‌ی «آقای پاور» پی‌نوشت شماره‌ی ۲ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۶۸. منظور از «بوید، احتمالاً ویلیام ای بوید، دبیر کل سازمان وای ام سی ای است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

درباره‌ی «وای ام سی ای» پی‌نوشت شماره‌ی ۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۶۹. در این‌جا از اصطلاح «touch me not» استفاده کرده است. «touch me»، یعنی «تقاضای پول کردن». درضمن، این عبارت با معنایی متفاوت در انجیل هم آمده است. جواب عیسی به مری مگدالن در زمان رستاخیز: «به من دست نزن. زیرا هنوز به‌سوی خدایم صعود نکرده‌ام.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۷۰. درباره‌ی «جان وایز نولن» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۷۱. کرک هیل «خیابانی کوتاه است که از خیابان دیم تا خیابان لرد ادوارد امتداد دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۷۲. درباره‌ی «نتتی» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

«شهرداری دابلن در خیابان کُرک هیل و مجاور کاخ دابلن است. زمانی که نتتی ظاهر می‌شود، کانیگهم و همراهانش از جلوی ساختمان شهرداری رد می‌شوند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۹)

۳۷۳. «کسی به نام والی کاولی در هیچ‌کدام از فهرست‌های اسامی دابلن وجود ندارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۹)

«آبراهام لیون نماینده‌ی منطقه‌ی کلون‌تارف وست ورد بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۹)

۳۷۴. منظور، «تراموایی است که از مسیر کاخ دابلن عبور می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

«خیابان اکسپنچ شمالی از کُرک هیل تا خیابان اسکس امتداد دارد و از آن‌جا به خیابان اکسپنچ جنوبی تبدیل می‌شود.» (همان‌جا)

۳۷۵. دفاتر روزنامه‌های ایونینگ میل (*Evening Mail*)، دیلی اکسپرس (*Daily Express*) و ویکلی وردر (*Weekly Warder*) در شماره‌ی ۳۷-۳۸ خیابان پارلمان واقع است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۷۶. «جمله‌ای از انتونیو به شایلاک در نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی (نوشته‌ی شکسپیر) است. شایلاک به انتونیو مبلغی پول قرض می‌دهد و قرار می‌گذارند که در صورت عدم پرداخت، انتونیو به

همان مبلغ گوشت تن خود را از آن قسمت که شایلاک بخواد ببرد و به او بدهد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۹)

۳۷۷. جیمی هنری یا «جیمز جی هنری، دستیار دفتردار شهرداری بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۹) «جیمز کاوانا، امین صلح و تاجر چای، شراب و دیگر مشروبات الکلی، در شماره‌ی ۲۷ خیابان پارلمان بود.» (همان‌جا)

۳۷۸. در این‌جا کانیگهم به زبان شکسته و عامیانه جواب می‌دهد. (م)
۳۷۹. درباره‌ی «آل مزون کلیئر» بی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. برادرزن جک مونی، باب دُرُن است که شخصیتی «از داستان کوتاه "پانسیون" در مجموعه‌داستان دابلنی هاست.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۵۴۸)

۳۸۰. درباره‌ی «محلّه‌ی لیبرتیز» بی‌نوشت شماره‌ی ۲۵ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.
۳۸۱. «ساعت‌سازی مایکل اندرسن در شماره‌ی ۳۰ خیابان پارلمان، درست پیش از میخانه‌ی کاوانا.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۸۲. «نام سیگار معروفی بود که از روی اسم هنری کلی، سیاست‌مدار و سخنور آمریکایی، نام‌گذاری شده بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۰)

۳۸۳. در این‌جا برای اعضای شورای شهر از عبارت *conscript fathers* استفاده کرده است، «نامی که در سال ۵۱۰ پیش از میلاد به سناتورهای رومی دادند و پس از آن به هر مجمع قانونگذار دیگر، مانند این‌جا که منظور اعضای شورای شهر دابلن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۸۴. «در سال ۱۶۸۸، جیوانی پیتر و پینامونتی (۱۶۳۲-۱۷۰۳)، راهب یسوعی ایتالیایی، رساله‌ای نوشت که در سال ۱۸۶۸ با عنوان "جهنم به روی مسیحیان باز شد؛ تا برای ورود به آن اخطارشان دهد" ترجمه شد. خطابه‌ای که در فصل سوم رمان چهره... استیون را به وحشت می‌اندازد، از این رساله گرفته شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۸۵. در آن دوران، «جنبش احیای زبان و فرهنگ ایرلندی را با سعی و مجاهدت زنده نگه می‌داشتند تا زبان ایرلندی را به زبان رسمی دابلن تبدیل کنند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۰)

۳۸۶. «متصدی ارشد یا جان هوارد پارنل که یکی از وظایفش حفظ نظم جلسات در سازمان اجرایی دولت محلی (شورای شهر دابلن) بود، در این لحظه در دفتر شرکت نان دابلن، صدمتر آن سوتر، در حال بازی شطرنج است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۰)

۳۸۷. «جان برلو، عصادار مراسم رسمی بود و عصایی را به‌نشانه‌ی اقتدار جلوی شهردار یا جانشین او حمل می‌کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۰)

۳۸۸. «جوزف هاچینسن شهردار دابلن بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۸۹. منظور، «تفریحگاه ساحلی واقع در ولز شمالی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۹۰. «رئیس دفتر و در اصل جانشین شهردار دابلن.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۹۱. «*locum tenes* عبارتی لاتین است به‌معنای "جانشین" یا "کسی که در غیاب مقامی

وظایف او را انجام می‌دهد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۰)

۳۹۲. همان موکب نایب‌السلطنه و ملازمانش است که آقای کرنن در پایان پاره‌ی دوازدهم این فصل با فاصله‌ی «یک مو» از دست‌شان می‌دهد. (م)

این فصل با حرکت و قدم زدن پدر کانمی در خیابان‌های دابلن شروع می‌شود و با حرکت و رفتن گروه سواران نایب‌السلطنه به مقصد گشایش بازاری ادامه و پایان می‌یابد. هم‌زمان با این دو، علاوه بر کسان دیگر، ملوان یک‌پا هم در خیابان‌های دابلن در حرکت است و مشغول گدایی است و کتیل بویل آکانر فیتز‌موریس تیزدال فرول، جوانک نابینا و آلمیدانو آرتیفونی هم، و نیز «برگه‌ی اعلان الیاس می‌آید» در رودخانه‌ی لیفی به سمت شرق در حرکت است. در همین فصل، پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۸ درباره‌ی «ملوان یک‌پا» و شماره‌ی ۱۰۹ درباره‌ی «الیاس می‌آید» را بخوانید.

پاره‌ی شانزدهم

۳۹۳. درباره‌ی «برادر پارنل» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۶ از همین فصل را بخوانید. منظور از پارنل، چارلز استوارت پارنل بزرگ است. (م)

۳۹۴. «جی اف بایرن با جان هوارد پارنل در دفتر شرکت نان دابلن (دی بی سی) معمولاً شطرنج بازی می‌کردند و جوئیس که هیچ‌چیز درباره‌ی شطرنج نمی‌دانست، بازی آن‌ها را تماشا می‌کرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۹۵. در این‌جا فعل translate «به‌معنای "جابه‌جا کردن" است و to translate a white bishop, یعنی جابه‌جا کردن یکی از فیل‌ها [در بازی شطرنج] و گذاشتنش در نقطه‌ای دیگر.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۹۶. «میلانژ (melange) فرانسوی است به‌معنای "مخلوط". میلانژ قهوه مخلوطی است از شیر، قهوه، آب، شکر شیرینی‌پزی و خامه.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)

۳۹۷. مالگن و هینز به کافه‌ی شرکت نان دابلن (دی بی سی) در شماره‌ی ۳۳ خیابان دیم رفته‌اند. مالگن موقع سفارش کیک با سرواژه‌های سه کلمه‌ی شرکت نان دابلن (Dublin Bread Company یا Bakery Company Dublin) بازی می‌کند و کیفیت کیک‌هایش را بد می‌داند و می‌گوید: Damn Bad Cakes. در این‌جا برای نمایش بازی کلامی او به زبان فارسی (با حفظ همان سرواژه‌های دی بی سی) به‌جای کیک از دسر استفاده کردم: دسرهای بد سفت. (م)

۳۹۸. «کتاب تازه‌خریده‌شده‌ی هینز، ترانه‌های عاشقانه‌ی کوناخت از داگلاس هاید است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۵۹) پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۳۹۹. «a happy hunting ground» یعنی «جای ایده‌آل»، اما برای حفظ دقت در کلام، ترجمه‌ی لفظی‌اش را آوردم: «شکارگاهی مناسب.» (م)

«اظهار نظر هینز واکنشی است به موج خارق‌العاده‌ی گمانه‌زنی‌ها درباره‌ی شکسپیر در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم. دالیا بیکن که واقعاً تعادل ذهنی‌اش را از دست داده بود، یکی از آن‌ها بود. بیکن مدعی بود که نویسنده‌ی نمایشنامه‌های شکسپیر کس دیگری بوده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۱)

- شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۱ و ۶۰۴ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) بخوانید.
۴۰۰. شماره‌ی ۱۴ خیابان نلسون «هتلی خصوصی بود با مالکیت مری مک‌مناس.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
- درباره‌ی «ملوان یک‌پا» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۲ از همین فصل را بخوانید.
۴۰۱. «انگلستان انتظار دارد بخشی از ترانه‌ای است با نام ”مرگ نلسن“.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶ از همین فصل را بخوانید.
۴۰۲. درباره‌ی «اِینگسِ سرگردان» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۳۸ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.
۴۰۳. «*Idee fixe*» عبارتی فرانسوی است به‌معنای ”ایده‌ای وسواسی“ یا ”نوعی وسواس.“ (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
۴۰۴. در فصل سوم رمان چهره...، در مراسمی شامگاهی در مدرسه، برای استیون خطابه‌ای بلند و ترسناک درباره‌ی جهنم ایراد می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۴ از همین فصل را بخوانید.
- «مالگن خیلی جدی به هینز می‌گوید که یسوعی‌ها ترس از جهنم را به استیون القا کرده‌اند: ”از عقل و درایتش منحرفش کرده‌اند“ (مثل هملت). از این‌رو نمی‌تواند به لذت خلق دست یابد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۴)
۴۰۵. «یادداشت آنتی» یا آتیکایی (Attic note) «یادداشتی درباره‌ی فرهنگ آتن در قرن پنجم پیش از میلاد است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
۴۰۶. «سوپن‌برن در اشعاری مانند ”Hymn of Proserpine“ (۱۸۶۶) برای مرگ خدایان یونان نوحه می‌سراید. سوپن‌برن خدایان یونان را زنده و پراحساس می‌بیند و جایگزین آن‌ها را که عقاید و ارزش‌های مسیحیت است، ملال‌آور و سرکوبگر.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
- «عجیب است که مالگن پیوسته از دیگر جنبه‌ی برجسته بودن سوپن‌برن اجتناب می‌کند: زیرا هیچ خدایی قوی‌تر از مرگ نیست؛ و مرگ یک خواب است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۱)
۴۰۷. «سطر ۳۴ از شعر ”Genesis“ (۱۸۷۱) نوشته‌ی سوپن‌برن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
۴۰۸. در فصل سه (پروتیوس) در جایی می‌خوانیم که پسردایی استیون به او می‌گوید: «تو هرگز سینت نخواهی شد» که «برداشتی است از عبارتی قدیمی. جان درآیدن در قرن هجدهم به جاناتان سویفت گفت: ”پسرعمه سویفت، تو هرگز شاعر نخواهی شد.“» (هانت، ۲۰۱۶) پی‌نوشت شماره‌ی ۹۹ از همان فصل را بخوانید.
۴۰۹. «جولیوس پی پوکورنی (۱۸۸۷-۱۹۷۰) مدرس متون‌شناسی سلتی در وین از سال ۱۹۱۴ و پروفیسور دانشگاه برلین از سال ۱۹۲۱ بود. در سال ۱۹۰۴، پوکورنی نوجوانی هفده‌ساله بود و هنوز عالم و فاضل نشده بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۵۹)
۴۱۰. «پوکورنی در سال ۱۹۱۷ مقاله‌ای منتشر کرد و در پاورقی آن مدعی شد که ”کیش بی‌دینی

ايرلندی جهنم را قبول ندارد. در این کیش دنیای دیگری هست، ولی مردمانش روح مردگان نیستند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰-۶۵۹)

۴۱۱. «هینز از گفت‌وگوی امروز صبحش با استیون درباره‌ی ایمان درمی‌یابد که ذهن او به چیزی مشغول است. از آن‌جا که اعتقاد به جهنم در اسطوره‌های ايرلند غایب است، [از نظر او] عجیب است که «عقوبت ابدی» مشغله‌ی ذهنی استیون شده است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۴)

۴۱۲. «جويس نوشتن یولسيز را ده سال بعد از این زمان (۱۹۰۴) آغاز کرد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

«وقتی گوگرتهی جويس را به ترنج (الگوی بیرونی هینز) معرفی کرد، به او گفت که جويس می‌خواهد تا پانزده سال دیگر یک رمان بنویسد.» (المن، ۱۹۸۲: ۱۷۲)

۴۱۳. درباره‌ی «برگه‌ی اعلان» و «الیاس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۹ و ۲۷۷ از همین فصل را بخوانید.

۴۱۴. «نیو واپینگ خیابانی شمالی - جنوبی است و از بستر شمالی لیفی، نزدیک دهانه‌ی رودخانه شروع می‌شود. در کتابچه‌راهنمای تام گذرگاهی آبی با نام بنسن نداریم، ولی خیابانی به این نام وجود دارد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۱۵. درباره‌ی «کشتی سه‌دکله‌ی ژزوین (Rosevean)» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«فریمین ژورنال در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴، در ستون «اخبار کشتی‌رانی» ورود این کشتی در روز ۱۵ ژوئن با محموله‌ی آجر از بریج‌واتر را گزارش داده است. این آجر نوعی آجر آهکی بود که فقط در شهر بریج‌واتر در ۲۴۰ کیلومتری شمال لندن تولید می‌شد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

پاره‌ی هفدهم

۴۱۶. خیابان هولز از گوشه‌ی شمال شرقی میدان مری‌ین در بخش جنوب شرقی دابلن به سمت شمال امتداد دارد. آرتیفونی در شمال میدان به طرف خیابان مونت جنوبی می‌رود. فرول و جوانک نابینا هم به همین جهت می‌روند، گرچه فرول به جهت مخالف تغییر مسیر می‌دهد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۵۹-۶۶۰)

۴۱۷. «جیمز والتر سوول و پسر و جیمز سیمسن در شماره‌ی ۶۰ خیابان مونت جنوبی مرکزی برای نگه‌داری و خوراک‌دهی اسب‌های گاری تأسیس کرده بودند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۱۸. «دکتر فیلیپ اچ لا اسمیت، وکیل مدافعی بود که دفتر حقوقی‌اش در شماره‌ی ۱۴ خیابان کلیر قرار داشت.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۱۹. میدان مری‌ین که میدانی است به شکل مستطیلی نسبتاً بزرگ، «یکی از زیباترین میدان‌های دابلن به سبک دوره‌ی دودمان پادشاهی جُرج‌هاست با پارکی در مرکز آن. این میدان محل زندگی مشاهیر زیادی از جمله اسکار وایلد، دنیل اُکانل، دبلیو بی بیتس و جُرج راسل بوده است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۰. «کالج پارک یا کالج گرین بخش شرقی ترینیتی کالج و محل زمین‌های بازی دانشگاه را در برمی‌گیرد. زاویه‌ی جنوب شرقی آن در فاصله‌ی کوتاهی از میدان مری‌ین واقع شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۱. «لوئیس ورنر جراح چشم‌پزشک بیمارستان میتر میزوری کوردیا و مرکز تخصصی چشم و گوش رویال ویکتوریا بود. منظور از «پنجره‌های دلباز» پنجره‌های خانه‌ی ورنر در شماره‌ی ۳۱ میدان مری‌ین شمالی است. او با ورنری که در فصل شش (هی‌دیز) آمده فرق دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۲. «اسکار وایلد و والدینش، سر ویلیام وایلد و لیدی وایلد، در سال ۱۸۵۵ به عمارت بزرگی در شماره‌ی ۱ ضلع شمالی میدان مری‌ین نقل مکان کردند. اما در سال ۱۹۰۴ خانواده‌ی دیگری در این خانه زندگی می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۳. «داستان الیاس» را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل هشت (لسترینگون‌ها) بخوانید.

«تصویری چاپی است درباره‌ی جان الکساندر دَوی. [پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ و ۱۷ فصل هشت (لسترینگون‌ها)] سالن متروپولیتن در خیابان ابی جنوبی است، درحالی‌که پوستر در سالن مری‌ین، کلیسای انجیلی، در تقاطع خیابان مری‌ین جنوبی و خیابان دنزل، نزدیک میدان مری‌ین است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۴. «خانه‌ی لینستر در سال ۱۷۴۵ برای جیمز فیتزجرالد، بیستمین ارل کیلدیر و اولین دوک لینستر، ساخته شد. حیات پشتی این خانه مشرف به میدان مری‌ین است. از سال ۱۹۰۴، از ساختمان مذکور به‌عنوان مرکز جامعه‌ی رویال دابلن و از سال ۱۹۲۴ به‌عنوان مقر پارلمان ایرلند استفاده می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۵. *Coactus volui* عبارتی «لاتین است به‌معنای "تحت فشار راغب بودم [یا] وادار می‌شدم." جمله‌ای از قوانین جاستینیان در عصر فلاویوس جاستینیان، امپراتور روم شرقی (۴۸۳-۵۶۵). ترجمه‌ی کل جمله از این قرار است: "اگر زیر فشار و ترس به پذیرش [چنین] ماترکی وادار می‌شدم، گرچه اگر آزاد بودم، میل و رغبتی به آن نداشتم، تحت فشار راغب می‌شدم."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۶. «خیابان کلیر خیابان لینستر را به میدان مری‌ین وصل می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۲۷. «مارکوس جی بلوم، جراح دندانپزشک مینوث کالج و استادیار سابق بیمارستان سینت وینسنت بود. مطبش در شماره‌ی ۲ خیابان کلیر بود. پدرش در اصل یهودی بود، اما هنگام ازدواج به مذهب کاتولیک گرویده بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰) با لیوپولد بلوم هیچ نسبتی ندارد. (م)

۴۲۸. «براساس فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد، "Nor" به‌معنای "از" است و نایبنا به او می‌گوید، "تو کورتز از منی." این جمله برداشتی از کتاب سفر تثنیه (۲۷:۱۸) است: "لعنت بر کسی که باعث شد نایبنا از مسیر خارج و سرگردان شود."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

پاره‌ی هجدهم

۴۲۹. منظور، «ام اَداناهوست، مالک میخانه‌ی اینترنت‌شال در شماره‌ی ۲۳ خیابان ویکلو. راگی احتمالاً اسم مستعار او بوده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۰)

۴۳۰. درباره‌ی «منگن» و «فرن‌باک» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۱ از همین فصل را بخوانید.
۴۳۱. «خیابان ویکلو از زاویه‌ی راست و غرب با خیابان گرفتن تقاطع دارد. دیگنم [پسر پدی دیگنم متوفی] در خیابان نسا به سمت شرق-جنوب-شرق می‌پیچد و از آن‌جا به خانه‌شان در سندی‌مونت می‌رود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)
۴۳۲. «در کتابچه‌راهنمای تام دو خانواده به نام استوئر موجود است که در سندی‌مونت زندگی می‌کنند، اما کسی با نام کویگلی در این منطقه وجود ندارد. چند خانواده با نام مک‌داول هم داریم که احتمالاً گرتی مک‌داول، شخصیت اصلی فصل سیزده (ناسیکا)، دختر یکی از آن خانواده‌هاست.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)
۴۳۳. «دایی بارنی برادرزن پدی دیگنم است با نام واقعی برنارد کریگن.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)
۴۳۴. «ویلیام جی تونی، فروشنده‌ی جای و مشروبات الکلی، واقع در شماره‌ی ۸ خیابان بریج در رینگ‌سند و شماره‌ی ۱۰ ه‌دینگتن.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)
۴۳۵. در این‌جا پسر نوجوان دیگنم، «مثل بسیاری از نوجوانان دیگر»، از کلمه‌ی «blooming» استفاده می‌کند «که نوعی دشنام خفیف است و به‌جای bloody به‌کار می‌رود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۲)
۴۳۶. «کوی ویکلو کوجه‌ای است واقع در بخش جنوبی خیابان ویکلو.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۳) «فروشگاه لباس‌های مخصوص دادگاه و اونیفورم نظامی در شماره‌ی ۳۳ خیابان ویکلو.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۳)
۴۳۷. عبارت «putting up their props» یعنی «آماده شدن برای جنگیدن.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰)
۴۳۸. «در روز ۲۹ آوریل، مسابقه‌ای میان مایلر آل کیو، مشت‌زنی ایرلندی، با فردی با نام گری، استواری از ارتش بریتانیا، برگزار شده است. مایلر کیو در دور سوم، استوار گری را از پا در می‌آورد. جویس اسم گری را با اسم پرسی بنت، سرکنسول وقت زوربخ، جایگزین می‌کند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۰) شرح مفصل این مسابقه در فصل دوازده (سایکلو‌پس)، متن مربوط به پی‌نوشت‌های ۳۸۲ تا ۳۸۹، آمده است.
۴۳۹. درباره‌ی «پادگان پورتوبلو» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
- در این‌جا برای «جایزه» کلمه‌ی کم‌تر رایج purse را آورده است، از این رو به «صله» ترجمه شد. (م)
۴۴۰. در این‌جا واژه‌ی «بار» (bar) «اصطلاح عامیانه‌ی ایرلندی است به‌معنای "شیلینگ"». (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)
۴۴۱. درباره‌ی «مری کندال» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از همین فصل را بخوانید.
۴۴۲. «عکسی که آقازاده دیگنم به آن فکر می‌کند عکس مری کندال است. از عکس‌های

وسوسه‌انگیزی که روی سیگارهای ارزان قیمت می‌زدند. Mot [زن لش] اصطلاح هایبرنو- انگلیسی است به معنای "زن یا دختر بی‌بندوبار و بی‌عفت." (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

در آن دوره «گذاشتن تصاویر زنان جذاب روی پاکت‌های سیگار رسمی رایج بود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۲)

درباره‌ی «استور» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۲ از همین فصل را بخوانید.

۴۴۳. منظور از «دانش، اطلاعاتی است که از طریق خواندن یا تحصیل کسب می‌شود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

«جم کوربت، یا جیمز جان کوربت، مشت‌زنی آمریکایی که به خاطر مهارت‌هایش معروف بود. در سال ۱۸۹۲ قهرمان جهان شد، ولی در سال ۱۸۹۷ به فیتزسایمنز باخت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۳)

«رابرت فیتزجرالد مشت‌زن سنگین‌وزن انگلیسی بود که در سال ۱۸۹۷ با ضربه زدن به شبکه‌ی عصبی پشت معده‌ی جی جی کوربت او را شکست داد و قهرمان جهان شد، اما در سال ۱۸۹۹ به جیمز جی جفریز آمریکایی باخت.» (همان‌جا)

۴۴۴. «منظور از "بچه‌اعیان" بلیزس بویلن است و منظور از "آن مست" باب دُرِن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۳)

A pair of kicks یعنی «یک جفت کفش.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

درباره‌ی «باب دُرِن» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۹ از همین فصل را بخوانید.

در این جا پتریک دیگنم با تک‌گویی درونی، کلام راوی را بعد از «...در دهان بچه‌اعیانی دید» قطع می‌کند و به وصف صحنه می‌پردازد. (م)

۴۴۵. «تراموها هر ده دقیقه از ستون نلسن در خیابان سک‌ویل به سمت برج و ساحل سندی‌مونت می‌رفتند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۴۶. منظور از «پا» و «پا» در چند خط بعد، «مامان» است. (م)

۴۴۷. در این جا واژه‌ی butty «به معنای "بدقلق و عجیب" است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۴۸. «پدی دیگنم که پیش کشیش اعتراف کرده و پس از آن گناهی نکرده است، پس نتیجه‌ی داوری برای او این خواهد بود که روحش به برزخ برود تا در آن جا توبه‌اش را کامل کند و بعد به بهشت برود. به دو دلیل باید به برزخ برود، نخست این‌که مست از دنیا رفته و دیگر این‌که احتمالاً مرگش ناگهانی بوده و تدهین نشده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۳)

«به بچه‌های کاتولیک یاد می‌دادند که گذراندن یک دوره در برزخ برای بخشیده شدن گناهان صغیره (مثل نوشیدن بیش از حد) شاید پیش درآمدی باشد برای ورود به بهشت؛ اما کسی که با گناهان کبیره بمیرد، به جهنم می‌رود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۲)

«پدر کُتروی کشیش کلیسایی در تراس لیهی، محل زندگی دیگنم در سندی‌مونت، بود و منزلش در شماره‌ی ۵ همین خیابان.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

پاره‌ی نوزدهم

۴۴۹. ارل دادلی برای گشایش بازار مایرس از خانه بیرون آمده است. درباره‌ی «ارل دادلی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۷ از فصل هفت (ایولس) و درباره‌ی «گشایش بازار مایرس» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. «در این بازار که در روز ۳۱ ماه مه ۱۹۰۴ (نه ۱۶ ژوئن) دایر شد، لیدی دادلی که در ماه‌های پایانی بارداری‌اش بود، حضور نیافت و در خانه ماند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

«کریستوفر هزلتین [سرهنګ ناوبان یکم] نایب‌السلطنه را برای گشایش بازار مشایعت نمی‌کند، بلکه در ۱۶ ژوئن در سفری به ناحیه‌ی کلیر همراه او می‌رود.» (همان‌جا)

۴۵۰. «هیچ‌کدام از این دو زن در گشایش بازار مایرس شرکت نداشتند. اسامی‌شان یادآور نام سر جان دِ کورسی، قهرمانی نورمانی در تجاوز نظامی به ایرلند در قرن بیستم، و هنری ویلیام پجت، ارل انگلسی [جزیره‌ای در ساحل شمال غربی ویلز] و نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (دو دوره در قرن نوزدهم) است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۵۱. «جرالد ارنست فرانسیس واژد برادر کوچک‌تر نایب‌السلطنه و آجودان ویژه یا ای دی سی (Aide-de-camp) او بود. جرالد هم در مراسم گشایش بازار شرکت نداشت.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۵۲. «کینگزبریج (نام کنونی آن پل شان هیوستن) پلی در شرق پارک گیت است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۵۳. «پل چوبی بلادی نزدیک پل کینگزبریج بر رودخانه‌ی لیفی است. این پل در سال ۱۶۷۰ ساخته شد. در سال ۱۹۰۴ پل باراک نام داشت و نام کنونی‌اش روری اُمور است. پس از ساخت این پل، شرکت کشتی‌رانی دابلن متوجه کاهش سود تجاری‌اش شد و کارگزارانش را فرستاد که آن را خراب کنند. خرابکارها را دستگیر و بازداشت کردند. اما یک بار هنگام فرار، چهار نفر از آن‌ها کشته شدند. از این جهت به پل بلادی (Bloody) یا خونین معروف شد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۴)

۴۵۴. «پل‌های کوئین (کوئین میو کنونی) و ویت‌ورث (فادر متیوی کنونی) به ترتیب در دو انتهای غربی و شرقی بارانداز ارن واقعند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۵۵. «دادلی وایت وکیل مدافع بود و دفتر حقوقی‌اش در شماره‌ی ۲۹ خیابان کیلدری.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

«بارانداز ارن در بستر شمالی رودخانه‌ی لیفی میان دو پل کوئین (کوئین مَو کنونی) و ویت‌ورث (فادر متیوی کنونی) است.» (همان‌جا)

۴۵۶. «مغازه‌ی گروفروشی خانم ام ای وایت در شماره‌ی ۳۲ خیابان ارن غربی واقع بود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۵۷. فییزبرو از حومه‌های دابلن، در شمال جاده‌ی سرکولار شمالی و جنوب گلس‌نوین واقع است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۵۸. خیابان «اسمیت‌فیلد از بارانداز ارن به سمت شمال تا خیابان کینگ امتداد دارد. خیابان

کینگ به سمت شرق به خیابان چرچ شمالی و تپه‌ی کانستیتوشن می‌رسد. خیابان کانستیتوشن هیل به سمت شمال و تا فیزبرو امتداد دارد. ترمینوس برادستون در حدود ۴۰۰ متر در جهت شمال خیابان کانستیتوشن هیل واقع است. بعد از ترمینوس، آن را خیابان فیزبرو می‌نامند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱) **۴۵۹.** «فور کورتز (Four Courts) در بارانداز اینز و در شرق ویت‌ورث واقع بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۴)

درباره‌ی «گلدینگ، کالیس و ورد» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید. **۴۶۰.** «پل ریچموند (پل دونون روسای کنونی) خیابان واین‌تورن کنونی (در جنوب لیفی) را به خیابان چنسری (شمال لیفی) وصل می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

درباره‌ی «روبن جی داد» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸ و ۱۲۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید. **۴۶۱.** «ویلیام کینگ نوشت افزارفروش و چاپخانه‌داری است که چاپخانه‌اش در شماره‌ی ۳۶ بارانداز ارموند شمالی واقع است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۶۲. «بارانداز وود در بستر جنوبی لیفی، روبه‌روی نیمه‌ی غربی بارانداز ارموند شمالی واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۴)

«تام دون در دنیای واقعی دوست جان جوئیس، پدر جوئیس، بود و در دنیای داستانی جوئیس، مدلی برای جان پاور است. تام یکی از مقامات شهرداری دابلن بود، اما پس از اختلافی که پیش آمد، به‌عنوان مسئول بخش پاکسازی شهر در شماره‌ی ۱۵ و ۱۶ بارانداز وود منصوب شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

«رودخانه‌ی پادل نه از بارانداز وود، بلکه از زیر بارانداز ولینگتن به داخل لیفی می‌ریزد. این دو بارانداز ۳۵۰ متر از هم فاصله دارند.» (همان‌جا)

۴۶۳. در این‌جا و قبلاً نیز در فصل هشت (لستریگون‌ها)، به این آبریزگاه‌ها، که به خانه‌ی سبز (greenhouse) معروف بودند، اشاره شده است. «خانه‌های سبز» توالت‌هایی عمومی بودند در نقاط پرتدد خیابان‌های دابلن. نام این آبریزگاه‌ها، که امروزه فراموش شده، از رنگ سبز دیوارشان گرفته شده است. گرچه آبریزگاه‌های عمومی فقط برای مصارف مردان بنا شده، بر سر در آن‌ها هم با حروف درشت عبارت «فقط آقایان» نوشته شده بود، یک بار مالی در موقعی اضطراری، از آن استفاده می‌کند. به‌نظر، هدفش از مطرح کردن آن در این‌جا تحقیر و تمسخر امپریالیسم است، آن‌هم درست دو خط پس از توضیح فاضلاب.» (هانت، ۲۰۲۰)

۴۶۴. «چاپخانه و صحافی کهیل و شرکا در شماره‌ی ۳۵-۳۷ خیابان گریت استرند، نزدیک تقاطع این خیابان با خیابان کئیل بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۶۵. «عالی جناب قائم‌مقام نامی منسوخ برای نایب‌السلطنه‌ی ایرلند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۶۶. «این پل، اولین پل در شرق پل ریچموند، از روی نام هنری گرتن، وکیل، سخنور و مقام سیاسی ایرلندی، نام‌گذاری شده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۱)

۴۶۷. گرتی مک‌داول از شخصیت‌های فصل سیزده (ناسیکا) است. (م)

«لینولتوم چوب‌پنبه‌ای را کتسبی و پسران در گلاسکو تولید می‌کردند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۴)

«راجر گرین وکیل دعاوی در شماری ۱۱ بارانداز ولینگتن بود.» (همان جا)
مرکز «چاپخانه و تولیدی دفاتر صورت حساب دالرد در شماری ۲-۵ خیابان بارانداز ولینگتن واقع بود.» (همان جا)

۴۶۸. «اسپرینگ و پسران دلال زغال سنگ و عمده فروش مبلمان در شماری ۱۱ خیابان گرینی شمالی و ۱۲-۱۸ خیابان دورست شمالی بودند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۶۹. «لاندى، فوت و شرکا عمده فروشی تنباکو و تولیدکننده‌ی انفيه در شماری ۲۶ خیابان پارلمان واقع بود. کالسه‌ها از این خیابان به سمت پایین می‌روند و وارد خیابان دیم می‌شوند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۷۰. «مشروب فروشی کاوانا در بخش شمالی چهارراه اسکس گیت و خیابان پارلمان بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۷۱. «G.C.V.O. یا Grand Cross of Royal Victorian Order اعطای درجه‌ی شوالیه توسط ملکه‌ی انگلیس است. ارل دادلی (نایب‌السلطنه) این درجه را در سال ۱۹۰۳ دریافت کرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۷۲. درباره‌ی «مایکی (مایکل) اندرسن» پی‌نوشت شماری ۳۸۱ از همین فصل را بخوانید.
«لباس فروشی هنری و جیمز در شماری ۱-۳ خیابان پارلمان و ۸۲ خیابان دیم واقع بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

«درنیه کری (*Dernier Cri*) اصطلاحی فرانسوی به معنای «آخرین کلمه» و اشاره‌ای است به هنری جیمز (۱۸۴۳-۱۹۱۶)، رمان‌نویس آمریکایی، که معضل استفاده‌ی بی‌رویه‌ی عبارات فرانسوی را مورد مطالعه قرار داد.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۷۳. «در قرون وسطا، وقتی دابلن با دیوارهای دفاعی احاطه شده بود، دروازه‌ی دیم نزدیک خیابان دیم کنونی بود، در سمت شرق تقاطع خیابان دیم با خیابان پارلمان. این دروازه دیگر وجود ندارد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۷۴. درباره‌ی «مری کندال» پی‌نوشت شماری ۱۴۶ از همین فصل را بخوانید.
«پوستر کندال بالای مرکز تئاتر امپایر پالاس در شماری ۷۲ خیابان دیم نصب شده است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۷۵. «خیابان فونز از طرف شمال، خیابان دیم را قطع می‌کند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۷۶. درباره‌ی «کتاب آموزش مقدماتی فرانسه‌ی شاردنال» پی‌نوشت شماری ۳۳۸ از همین فصل را بخوانید.

۴۷۷. «ساختمان‌های تجاری بعد از خیابان دیم در شماری ۴۱A واقع است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۷۸. منظور از «اسب شاه بیلی، مجسمه‌ی شاه ویلیام سوم (۱۶۵۰-۱۷۰۲) است که سوار بر اسب و روبه‌روی ترینیتی کالج است. شاه ویلیام ایرلندی‌ها را در نبرد بوین (۱۶۹۰) شکست داد. این

مجمسه را در یازدهمین سالگرد نبرد بوین، که ویلیام پروتستان بر جیمز دوم کاتولیک غلبه کرد، در آن نقطه گذاشتند. به همین دلیل، این مجسمه مورد اهانت و حمله‌های بسیار قرار می‌گرفت، تا این‌که در سال ۱۹۲۹ از آن‌جا برداشته شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۷۹. «ادوارد پانسانبی فروشنده‌ی کتاب‌های حقوق و آثار دیگر، مأمور دولت و مقاطعه‌کاری در شماره‌ی ۱۱۶ خیابان گرفتن، نزدیک تقاطع آن با کالج گرین بود. در این‌جا کالسکه‌ها به سمت جنوب (خیابان گرفتن) و شرق (خیابان نسا) می‌پیچند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۶)

در این‌جا از کلمه‌ی «هایرنو - انگلیسی flagon به معنای ”پرچم“ استفاده کرده است... شاید جوپس این معنای پرچم را برای معرفی حروف روی کلاه‌های مردان ساندویچی هیلی به کار می‌برد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۸۰. «پیگت و شرکا، تاجر و فروشنده‌ی پیانو و دیگر آلات موسیقی و نیز ناشر، در شماره‌ی ۱۱۲ خیابان گرفتن بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۸۱. «خانه‌ی رئیس دانشگاه در ترینیتی کالج، پشت دیواری است که از شرق کالج تا شمال خیابان نسا امتداد دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۸۲. «دو بیت از ترانه‌ی ”آن دختران کنار دریا“ را با هم ترکیب کرده است: ”پسرها چیزها را با نگاه کردن به جوراب‌ها مشاهده می‌کنند/ زمان را با نگاه کردن به ساعت.“ ساعت‌های در ورودی ترینیتی کالج صفحه‌ی آبی دارند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

«ساعت‌ها ظاهراً طرح روی جوراب بلیزس بویلن است و با ساعت واقعی ارتباطی ندارد.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹)

درباره‌ی «دختران کنار دریا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۹ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۴۸۳. «ترانه‌ای است از سی دبلوی مورفی (۱۸۷۵-۱۹۱۳) و دن لینتن (۱۸۷۳-۱۹۳۵).» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

«دخترک من دخترکی است یورکشیری» آهنگی است «فکاهی درباره‌ی زنی که دو عاشق دارد و یک شوهر.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۲)

۴۸۴. «کالج پارک در ترینیتی کالج و شمال خیابان نسا واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۵)

۴۸۵. «ادامه‌ی ترانه‌ی دخترک من دخترکی است یورکشیری.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۸۶. درباره‌ی «مسابقه‌ی یک‌چهارم مایل (یا نیم مایل) معلولان» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۵ از همین فصل را بخوانید.

نام‌هایی که در این‌جا آمده «مربوط به شرکت‌کنندگان در مسابقه‌ی دوچرخه‌سواری است. قبلاً هم در همین فصل یک سری اسامی دیگر در مسابقه‌ای دیگر را فهرست‌وار بیان کرده است. جوپس این اسامی را از ایونینگ تلگراف روز ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ بیرون کشیده است. ناگفته نماند که برخی از اسامی را اشتباه ثبت کرده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۸۷. هتل فین «هتل و رستورانی خصوصی است در شماره‌ی ۱-۲ خیابان لینستر.» (گیفرد، ۱۹۸۹:

۴۸۸. «موريس الیس سولومونز (۱۸۳۲-۱۹۲۲)، یکی از اعضای برجسته‌ی جامعه‌ی یهودی دابلیو و معاون کنسول اتریش - مجارستان بود. نام او به‌عنوان عینک‌ساز و تولیدکننده‌ی هرگونه عینک و سمعک در شماره‌ی ۱۹ خیابان نسان نیز ثبت شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۸۹. «دروازه‌ی پشتی ترینیتی کالج در خیابان لینکلن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)
درباره‌ی «هورن بلونر» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۸ از فصل پنچ (لوتس خواران) را بخوانید.

۴۹۰. «یکی از تکه‌های اونیفورم دربان‌های ترینیتی کالج، کلاه سیاهی بود که مانند کلاه شکارچیان روباه، در قسمت جلو و بالا پیش‌آمدگی داشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲) از این‌رو به «کلاه شکار» ترجمه شد. (م)

۴۹۱. درباره‌ی «میدان مری‌بن» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱۹ از همین فصل را بخوانید.

۴۹۲. درباره‌ی «بازار مایرس» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۶ و درباره‌ی «بیمارستان مرسر» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۷ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۴۹۳. «خیابان مونت جنوبی از کنج شمال شرقی میدان مری‌بن به‌سمت شرق امتداد می‌یابد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۹۴. «جی اس برادبنت، میوه‌فروشی بود در شماره‌ی ۲ خیابان مونت جنوبی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۹۵. «خیابان مونت جنوبی به‌گرنده کانال منتهی می‌شود، نه رویال کانال.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۲)

۴۹۶. درباره‌ی «یوجین استرتن» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۴۹۷. «blub lips» یعنی «لب‌های کلفت که برای بازی در نقش یک سیاه‌پوست مناسب است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۲) متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۵۸ از همین فصل را بخوانید.

۴۹۸. «ناحیه‌ی پمبروک در جنوب شرقی دابلیو، پس از گرنده کانال واقع شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۴۹۹. «کالسکه‌ران‌ها در امتداد خیابان نورث‌آمبرلند به‌سمت جنوب شرقی می‌رانند. خیابان هدینگتن این خیابان را قطع می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۶)

«دو پیرزن اپیزود پروتیسوس، هنگام دیدن کالسکه‌ران‌ها، نایب‌السلطنه را با شهردار اشتباه می‌گیرند. جناب شهردار، نه جناب نایب‌السلطنه، هنگام حضور در مراسم رسمی زنجیری طلایی به‌گردنش آویزان می‌کند. در این روز، شهردار در شهر دابلیو حضور ندارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۵۰۰. «خیابان لنزدون پس از تقاطعش با نورث‌آمبرلند به‌سمت شمال شرقی امتداد می‌یابد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۸۶)

۵۰۱. «ملکه ویکتوریا و شاهزاده آلبرت در تاریخ ۶ تا ۱۰ اوت ۱۸۴۹ از دابلیو دیدار کردند. این زوج از جنوب شرقی وارد دابلیو شدند. اما فریمن ژورنال ۷ اوت، برخلاف شرح مفصل از ورود و حضور ملکه در شهر، هیچ اشاره‌ای به تحسین او از باغچه‌ی خانه‌ای نکرده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

«این فصل از پدر کانمی شروع و به ارل دادلی منتهی می‌شود و هرکدام جهت مخالف دیگری در دابلن پیش می‌روند. این دو نفر نماینده‌ی نهادهایی هستند که استیون ددلس هر دو را رد می‌کند. باجن می‌گوید، شهر دابلن شخصیت اصلی این فصل است.» (هانت، ۲۰۲۱)

«گرچه فصل ده یولسبز نشان می‌دهد که پدر کانمی درگیر کار خیر دیگری است و می‌خواهد به بچه‌ی تازه‌یتیم شده‌ای کمک کند، چهره‌ی خوشایندی از او به تصویر نمی‌کشد: او نیک‌رفتار، مهربان و خیرخواه است، اما در دریای آسودگی خیال ربانی شناور است، از اقتدار روحانیت خود متکبر است و به همان اندازه شیفته‌ی اشراف‌سالاری حاکم است و به نظر نسبت به رنج بشر ناشنوا... به عبارت دیگر، در این فصل، جوینس مخالفتش را با اقتدار سلسله‌مراتبی کلیسای کاتولیک ابراز می‌دارد.» (همان‌جا)

e-book

- برنزی کنار طلایی سُم‌های آهنی را شنید، جرینگ جرینگ فولادین.^۱
- گستخ‌تخ‌تخ‌تخ.^۲
- پوسته‌پوسته‌ها، از ناخن شست سفتش پوسته‌پوسته‌ها را می‌کند، پوسته‌پوسته‌ها.^۳
- هولناک! و طلایی بیشتر سرخ شد.^۴
- نت فلوتی زنگ‌دار بلعید.^۵
- بلعید. بلوم ملول هست روی.^۶
- موی قله‌شده‌ی طلایی.
- رُزی جهنده روی ساتن پستان ساتنی، رُز کاستیل.^۷
- چه‌چه‌زنان، چه‌چه‌زنان: آی دلورس.^۸
- کوکو! کی هست در... کوکوطلایی؟^۹
- دنگ برای برنزی با دلسوزی بانگ زد.^{۱۰}
- و صدایی، ناب، دیر و لرزان. صدای دیرمیرا.^{۱۱}
- مرغ دام. کلمه‌ای خوشایند. اما ببین: ستاره‌های روشن ناپدید می‌شوند. نت‌ها جیک‌جیک‌کنان پاسخ می‌دهند.^{۱۲}
- آه رُز! کاستیل. صبح می‌دمد.^{۱۳}
- جلنگ جلنگ جولان داد جلنگی.^{۱۴}
- سکه جرنگید. ساعت دنگ‌دنگید.^{۱۵}
- اعتراف. سونه. نمی‌توانستم. برگشتن کش جوراب. تو را ترک کنم. تَرَق. لَ کلوش! تَرَق روی ران.
- اعتراف. گرم. دلبرم، بدرود!^{۱۶}

جلنگ. بلو.^{۱۷}

غريدند آكوردهاى فروپاشنده. وقتى عشق جذب مى كند. جنگ! جنگ!^{۱۸} پردهى گوش.^{۱۹}

يك ناو! يك پوشش در پيچ و تاب بر امواج آب.^{۲۰}

از دست رفته. تو كا فلوت زد. حالا همه از دست رفته است.^{۲۱}

شاخ، شاشاخ.^{۲۲}

وقتى نخست بار اوديد. افسوس!^{۲۳}

جماع كامل. لرزش كامل.^{۲۴}

چهيچه مى زند. آه، وسوسه كردن! وسوسه انگيز.^{۲۵}

مارتا! بيا!

تپ تپ. تپ تپ. تپ تپ.

خدای خوب در كل هر گز نشنیده.^{۲۶}

پَتِ كر كچل دسته‌ى كاغذ و چاقو آورد برداشت.^{۲۷}

شب صدایی در مهتاب: دور، دور.^{۲۸}

احساس مى كنم بسيار غمگينم. پ. ن. بس تنها در شكفتن.^{۲۹}

گوش كن!^{۳۰}

شاخ دريایی سرد پر پيچ و تاب و نوک تيز. آيا تو؟ هر كدام، و براى ديگرى، خروش شتكي و خاموش.^{۳۱}

مرواريدها: وقتى او. راپسودى هاى ليست.^{۳۲} هيس س س.

تو نكر؟^{۳۳}

نكرد: نه، نه: باور: ليدلید. با يك كاك با يك كر را.^{۳۴}

سياه. با صدای بم. بيا، بن، بيا.^{۳۵}

منتظر باش وقتى تو منتظر خدمتى. او او او. منتظر باش وقتى تو او او.^{۳۶}

اما منتظر باش!^{۳۷}

پايين در تاريخى وسط زمين. طلای كار گذاشته شده.^{۳۸}

نومينى دومينى. موعظه گر است او.^{۳۹}

همه رفته، همه شهيد.^{۴۰}

نازك، موهاى دخترانه‌ى چون برگ هاى سرخس لرزان.^{۴۱}

آمين! با غيظ دندان به هم سايد.^{۴۲}

عقب. جلو، عقب. باتوم سرد بيرون زده.^{۴۳}

برنزى ليديا كنار ميناطلايى.^{۴۴}

كنار برنزى، كنار طلايى، در سبز اقيانوسى سايه. بلوم. بلوم پير.^{۴۵}

یکی دق زد، یکی تق زد، با یک کررا، با یک کاک. ^{۴۶}—

برایش دعا کنید، دعا، مردمان خوب! ^{۴۷}—

انگشتان نقرسی اش بشکن می‌زنند. ^{۴۸}—

بیگ بنابن. بیگ بن بن. ^{۴۹}—

آخرین رز کاستیل تابستان رها شد در شکفتن احساس می‌کنم خیلی غمگینم تنها. ^{۵۰}—

پفس س! باد کوچکی نی لبکی زد ففس س. ^{۵۱}—

مردان وفادار. لید کر کو دد و دال. ای، ای. مثل شما مردان. بلند می‌کنند به سلامتی تسچینک با تسچونک. ^{۵۲}—

پوف ف! اوو! ^{۵۳}—

کجا برنزی از نزدیک؟ کجا طلایی از دور؟ کجا سم‌ها؟ ^{۵۴}—

ررررر. کراا. کرااندل. ^{۵۵}—

آن زمان، نه تا آن زمان. سنگ رقب پررر من. پفررنوشته. ^{۵۶}—

انجام داده‌ام. ^{۵۷}—

شروع!

برنزی کنار طلایی، سر دوشیزه دوس کنار سر دوشیزه کندی، ^{۵۸} آن طرف کرکره‌های عرضی میخانه‌ی ارموند، صدای سم اسب‌های در گذر نایب السلطنه را شنیدند، فولاد جرینگ جرینگی.

دوشیزه کندی پرسید:

— آن زنش است؟

دوشیزه دوس گفت آره، نشسته کنار عالیج، خاکستری مرواریدی و او ^{۵۹} نیل.

دوشیزه کندی گفت:

چه تقابل عالی‌ای!

وقتی همه مشتاق شدند، دوشیزه دوس با اشتیاق گفت:

— به آن آقای که ابریشم بلند پوشیده نگاه کن.

طلایی با اشتیاق بیشتر پرسید:

— کی؟ کجا؟

لب‌های تر دوشیزه دوس گفت:

— توی کالسکه‌ی دومی. زیر آفتاب می‌خندد. دارد نگاه می‌کند. بگذار ببینم. ^{۶۰}—

مثل تیر دوید، برنزی، به عقب‌ترین گوشه، صورتش را به شیشه بر هاله‌ی نفس هول‌هولکی چسباند.

لب‌های ترش هرهر خندیدند.

– خودش را کشت به عقب نگاه کند.

خندید:

– مرده‌شور! مردها عجب احمق‌های وحشتناکی اند، نیستند؟^{۶۱}

با غم.

دوشیزه کندی خرامید غمان از دل نور تابان، تاب داد به پشت گوش طره‌ی رهای موش، غمان و خرامان، طلا نه بیش، تابید و تاب داد طره‌ی موش.

غمان تاب داد خرامان طره‌طلای موش به قوس گوش.^{۶۲}

سپس غمناک گفت:

– این آن‌هاست که اوقات خوشی دارند.^{۶۳}

یک مرد.

بلوکی لذاذ گناه را روی سینه‌اش نگه داشته از جلوی پپ‌های مولنگ رد شد،^{۶۴} از جلوی عتیقه‌فروشی و این،^{۶۵} در خاطر کلمه‌های گناه‌آلود لذت‌بخش را دارد، از جلوی بشقاب فرسوده‌ی تیره‌رنگ کرول، برای رائلول.^{۶۶}

واکسی به‌سوی آن‌ها، آن‌ها در بار، آن ساقی‌ها آمد.^{۶۷} برای آن‌هایی که به او توجه نمی‌کردند سینی چینی‌های تلق‌تلقی را به پیشخان کوبید و گفت:

– این هم چای‌های شما.

دوشیزه کندی سینی چای را با نزاکت منتقل کرد به پایین و روی صندوق وارونه‌ی بطری‌های آب‌معدنی،^{۶۸} پنهان از چشم‌ها، پایین.

بچه‌واکسی پرسروصدا به‌دور از نزاکت پرسید:

– چی شده؟

دوشیزه دوس حین ترک محل دید زدنش با تشر گفت:

– حدس بزن.

– خاطرخواهت، آره؟

برنزی متکبر جواب داد:

– اگر یک بار دیگر این بی‌شرمی گستاخانه را ازت ببینم، از تو به خانم دِ مسی^{۶۹} شکایت می‌کنم.

دماغ واکسی بی‌ادبانه فین‌فین می‌کرد، همین‌طور که خودش عقب‌نشینی می‌کرد، همین‌طور که برنزی او را تهدید می‌کرد، همین‌طور که آمده بود:

– گستخ‌تخ‌تخ‌تخ.^{۷۰}

بلوم.^{۷۱}

دوشیزه دوس با شکوفه‌ی سگرمه‌هایش گفت:

– اعصاب خردکننده‌ترین آدم است این کزه‌ی جوان. اگر مواظب رفتار خودش نباشد، گوشش را

یک یارد می‌پیچانم.

بانووار در تقابلی عالی.

دوشیزه کندی در جواب گفت:

— اهمیت نده.

در یک استکان چای خوری چای ریخت و بعد چای را به قوری چای برگرداند. زیر آب‌سنگ مرجانی پیش‌خان‌شان کز کردند،^{۷۲} منتظر روی چارپایه‌ها، صندوق‌های وارونه، منتظرند که چای‌شان دم بکشد. به بلوزهایشان پنجه کشیدند، هردو ساتن مشکی، یاردی دووئه،^{۷۳} منتظر که چای‌شان دم بکشد، و دو و هفت.

بله، برنزی از نزدیک، کنار طلایی از دور، صدای فولاد را از نزدیک، فولاد را از دور شنیدند و فولادی‌سُم‌ها جرینگ‌جرینگ‌سُم جرینگ‌جرینگ‌فولاد را شنیدند.^{۷۴}

— بدجور آفتاب‌سوخته شدم؟

دوشیزه برنزی گردنش را بی‌بلوز کرد.

دوشیزه کندی گفت:

— نه. بعداً قهوه‌ای می‌شود. بوره با عرق برگ بوی گیلاسی را امتحان کردی؟^{۷۵}

دوشیزه دوس نیم‌خیز شد تا از گوشه‌ی چشم پوستش را در آینه‌ی میخانه‌ی مزین به حروف طلایی ببیند، جایی که گیلاس‌های شراب سفید راینی و شراب بوردو برق می‌زدند و در میان‌شان صدفی^{۷۶} گفت:

— و به داستان من بسپرش.^{۷۷}

دوشیزه کندی توصیه کرد:

— با گلیسیرین امتحانش کن.

هنگام وداع گفتن با دست و گردنش دوشیزه دوس

جواب داد، دوباره نشست:^{۷۸}

— این چیزها فقط باعث می‌شوند جوش بزنی. از آن پیر اقل داروسازی بویید یک چیزی برای پوستم خواستم.^{۷۹}

دوشیزه کندی حالا چای کاملاً دم‌کشیده را ریخت، قیافه‌اش را درهم کشید و ملتسانه گفت:

— آه، تو را خدا من را یاد او نینداز.

دوشیزه دوس خواهش کرد:

— اما صبر کن تا به‌ات بگویم.

چای شیرین را که دوشیزه کندی با شیر ریخت، هردوی دو گوشش را با انگشتان کوچک گرفت^{۸۰} و داد زد:

— نه، نکن.^{۸۱}

داد زد:

- گوش نمی‌کنم.

اما بلوم؟^{۸۲}

دوشیزه دوس با تُن صدای انفیهای امل خرخر کرد:^{۸۳}

- می‌گوید، برای چی‌ات؟

دوشیزه کندی گوش‌هایش را باز کرد تا بشنود، تا حرف بزند: اما گفت، اما دوباره التماس کرد:

- نگذار به او فکر کنم وگرنه غش می‌کنم. آن مفلوک پیر زشت! آن شب در تالار کنسرت باستانی.^{۸۴}

چای دم‌کشیده‌ی داغش را با نفرت جرعه‌جرعه نوشید، یک جرعه، جرعه‌جرعه نوشید، چای شیرین.

دوشیزه دوس کله‌ی برنزی‌اش را تا سه‌چهارم برافراشت، به پره‌های دماغش موج انداخت و گفت:

- این طوری کرد. اوف! اوف!

جیغ‌خنده‌ی گوش‌خراشی از گلوی دوشیزه کندی بیرون جست. دوشیزه دوس پوف کرد و خرخری از پره‌های دماغش پایین داد، طوری که گس‌تخ‌تخانه لرزید مثل دماغ حیوانی در تعقیب شکار.^{۸۵}

دوشیزه کندی با جیغ‌خنده‌ای داد زد:

- آه! هیچ‌وقت چشم ورقلمبیده‌اش از یاد آدم نمی‌رود.

دوشیزه دوس با خنده‌ی برنزی عمیق وسط حرف او پرید و داد زد:

- و آن چشم دیگرت!^{۸۶}

بلوکه چشم‌های سیاهش اسم ارن فیگتنر را می‌خواند.^{۸۷} چرا همیشه فکر می‌کنم فیگدر است؟ فی سلاح جنگی، فکر می‌کنم^{۸۸} و نام پروتستان فرانسوی پراسپر لوره^{۸۹} از کنار باکره‌های مقدس بسی، چشم‌های سیاه بلوم گذشت.^{۹۰} ربدو شامبر آبی، سفید در زیر،^{۹۱} بیا به نزد من.^{۹۲} معتقدند که اله: یا الهه است.^{۹۳} آن‌ها امروز. نتوانستم ببینم. آن یارو حرف زد. یک دانشجو. همراه پسر دلس. باید مالگن باشد. همه‌ی باکره‌های ملیح. این مردهای هرزه را به این جا می‌کشاند: سفید او.^{۹۴}

از کنار رد شد چشم‌هایش. لذا یذ گناه. لذا یذ لذت می‌بخشند.

گناه.

در غش‌غش کرکری طلایی‌برنزی جوان، صداها در هم آمیخت، دوس با کندی چشم دیگرت. سرهای جوان را به پشت پرتاب کردند، طلایی‌کرکر برنزی، تا خنده‌ها، جیغ‌ها، آن دیگرت، علامت‌های به یکدیگر، نت‌های نافذ بلندشان را آزادانه پرواز دهند.

آه، نفس‌نفس زنان، آه‌کشان، آه‌کشان، آه، از حال رفته، شادی‌شان فروکش کرد.

دوشیزه کندی دوباره به فنجانش لب زد، بلند کرد، یک جرعه نوشید و کرکرکرکر کرد. دوشیزه دوس، خم‌شده روی سینی چای، دوباره در دماغش موج انداخت و چشم‌های پف‌دار مضحکش را دور چرخاند. دوباره کرکری کندی، دولا شده، قله‌های موی روشنش، دولا شده، تاجک پشت گردن

لاکپشتی اش پیدا شد، جای را از دهانش به بیرون هوف هوف کرد، جای و خنده داشت خفه اش می کرد، در حال خفگی سرفه می کرد، داد زد:

- آه، چشم های چرب و چیلی! فکر کن با همچو مردی ازدواج کنی! با ریش تُنکش!
دوس راه دررو کاملی به فریاد معرکه اش داد، فریاد کامل از زن کامل، لذت، خوشی، برآسفتگی.
فریاد زد:

- با دماغ چرب و چیلی ازدواج کنی!^{۹۵}

گوش خراش، با خنده ای عمیق، بعد از، طلایی بعد از برنزی، هرکدام دیگری را واداشت به غش غش بعد از غش غش، جرینگ جرینگ نوبتی،^{۹۶} برنزی طلایی، طلایی برنزی، گوش خراش عمیق، به خندیدن پشت خندیدن. و بعد بیشتر خندیدند. چرب و چیلی من می داند. از حال رفته، نفس بریده، سرهای جنبان شان را خوابانند، گیسو بافته و قله وار جمع شده با شانه ای براق، بر لب پیشخان. تماماً سرخ شده (آه!)، نفس نفس زنان، عرق کرده (آه!)، تماماً نفس بریده.

با بلوم ازدواج کردن، با چرب و چیلی بلوم.

دوشیزه دوس بالای رُز جست و خیز کنانش آه کشید و گفت:

- آی مقدسان آن بالا! ای کاش این قدر نخندیده بودم. احساس می کنم خیس خیسم.
دوشیزه کندی اعتراض کرد:

- اُ، دوشیزه دوس! تو موجود افتضاح!

و بیشتر سرخ شد (تو افتضاح!)، بیشتر طلایی وار.

جلوی دفاتر کنت ول،^{۹۷} چرب و چیلی بلوم جلوی باکره های چپی،^{۹۸} براق از چربی هایشان، سرگردان بود. پدر ننتی با دوره گردی آن چیزها را فروخته،^{۹۹} از دری به دری و با چرب زبانی، مثل من. مذهب می پردازد. باید برای آن پاراگراف ببینمش. اول بخورم. می خواهم. هنوز نه. مالی گفت، ساعت چهار.^{۱۰۰} زمان به سرعت می گذرد. عقربه های ساعت می چرخند. به پیش. کجا بخورم؟ کلارنس، دلفین^{۱۰۱} به پیش. برای رانول: بخورم. اگر با آن آگهی ها پنج گینس بسازم. زیردامنی های ابریشمی بنفش^{۱۰۲} هنوز نه. لذا یذ گناه.

سرخ می کم شد، باز کم تر، طلاوار رنگش پرید.

به داخل میخانه ای آن ها سلانه سلانه وارد شد آقای ددلس. پوسته پوسته، پوسته پوسته ها را از روی ناخن های شست سختش می کند. پوسته پوسته ها. سلانه سلانه راه می رفت.

- آه، رسیدن به خیر، دوشیزه دوس.

دست دوشیزه دوس را نگه داشت. تعطیلاتش خوش گذشته؟

- معرکه.

آقای ددلس امیدوار بود که هوا در رُست رُور خوب بوده.^{۱۰۳}

- عالی. ببین چه قیافه ای مسخره ای برای خودم ساخته ام.^{۱۰۴} تمام روز روی ساحل دراز کشیدم.

سفیدی برنزی.

آقای ددلس دستش را با مهربانی بسیار فشار داد و گفت:

– خیلی بدجنسی. نرهای ساده‌ی بیچاره را وسوسه کردی.

دوشیزه دوس ساتنی دستش را دوستانه عقب کشید و گفت:

– اُ، دست بردار. شما و خیلی ساده بودن، من که فکر نمی‌کنم. او بود.

متفکرانه گفت:

– خب، حالا هستم. آن قدر توی گهواره ساده بودم که اسم مسیحی‌ام را گذاشتند سایمن ساده.^{۱۰۵}
دوشیزه دوس در جواب گفت:

– باید بچه‌ی نازی بوده باشی. و امروز دکتر چه دستوری داده؟

در بحر تفکر گفت:

– خب، راستش، هرچی خودت بگویی. فکر کنم به شما زحمت کمی آب تازه و نصف گیلایس و یسکی بدهم.

جلنگ.^{۱۰۶}

دوشیزه دوس به موافقت گفت:

– با کمال میل.

با عنایتِ میل به سمت آینه‌ی آب‌طلا داده‌ی کنترل و کاکرن خودش را برگرداند.^{۱۰۷} از چلیک کریستالش یک پیمانۀ یسکی طلایی را با وقار بیرون کشید. از دامن پالتویش آقای ددلس کیسه‌ی تنباکو و پیپ را درآورد.^{۱۰۸} کمال میل دوشیزه دوس پذیرایی کرد. آقای ددلس در لوله دو نُت فلوتی زنگ‌دار دمید.^{۱۰۹}

در بحر تفکر گفت:

– ای خدا، بارها دلم خواسته کوه‌های مورن را ببینم. باید در هوای آن‌جا یک عامل نیروبخش فوق‌العاده باشد.^{۱۱۰} اما می‌گویند آن تهدید طولانی بالاخره می‌رسد.^{۱۱۱} بله. بله.

بله. رشته‌موها، موی دخترانه‌ی او، تنباکوی مرمی‌دش^{۱۱۲} را با انگشت به داخل کاسه‌ی پیپ فرو کرد. پوسته‌پوسته‌ها، خرده‌ها. در بحر تفکر، در بحر سکوت.

هیچ‌کس هیچ نگفت. بله.

دوشیزه دوس شوخ‌وشنگ لیوانی را جلا داد و چهچه زد:

– آه، آی دلورس، ملکه‌ی دریاها‌ی شرقی!^{۱۱۳}

– آقای لیدول امروز این‌جا بوده؟^{۱۱۴}

وارد شد لنهن. به دوروبرش زُل‌زُل نگاه کرد لنهن. آقای بلوم به پل اسکس رسید.^{۱۱۵} بله، آقای بلوم از پل یسکس عبور کرد. برای مارتا باید بنویسم. کاغذ بخرم. فروشگاه دیلی.^{۱۱۶} دختر آن‌جا مؤدب.

بلوم. بلوم عزیز. بلوم ملول بر چاودار است.^{۱۱۷}

دوشیزه دوس گفت:

- وقت ناهار این جا بود.

لنهن جلو آمد.

- آقای بویلن دنبال من نمی گشت؟

لنهن پرسید. دوشیزه دوس جواب داد:

- دوشیزه کندی، وقتی من بالا بودم، آقای بویلن آمد این جا؟^{۱۱۸}

او پرسید. دوشیزه صدای کندی جواب داد، فنجان چای دوم بی حرکت ماند، نگاهش روی کاغذی:

- نه، نیامد.

دوشیزه نگاه کندی، شنید، نادیده، به خواندن ادامه داد. لنهن گردی بدن گردش را گرد زنگ ساندویچ

چرخاند.^{۱۱۹}

- کوکو! کی در آن گوشه است؟^{۱۲۰}

هیچ نیم‌نگاهی از کندی به او پاداش نداد، با این همه او پیشنهاداتی داد. که به نقطه‌ها توجه کند.^{۱۲۱}

که فقط سیاه‌ها را بخواند: ای گرد و اس کج و معوج.^{۱۲۲}

جلنگ جلفی جلنگ.

دختر طلایی خواند و نیم‌نگاهی نکرد. اهمیت نده.^{۱۲۳} اهمیتی نداد وقتی او طوطی وار حکایت

سول‌فا^{۱۲۴} را برایش می خواند، یکسره ملج ملوچ^{۱۲۵} می کرد:

- یه روباه یه لک لک را دید. روباهه به لک لکه گفت: نوکت را می گذاری ته گلوم و یه استخوان

دریاری؟^{۱۲۶}

بیهوده وزوز کرد. دوشیزه دوس به سمت چای اش در یک کنار برگشت.

او آه کشید به یک کنار.

- آه من! وای من!

به آقای ددلس سلام کرد و یک تکان سر تحویل گرفت.

- سلامی از پسری معروف به پدری معروف.

آقای ددلس پرسید:

- او کی می تواند باشد؟

لنهن دست هایش را به صمیمانه ترین شکل باز کرد. کی؟

پرسید:

- او کی می تواند باشد؟ می توانی بررسی؟ استیون، چکامه سرای جوان.

تشنه.^{۱۲۷}

آقای ددلس، پدر معروف، پپ تشنه‌ی پُرش را کنار گذاشت و گفت:

– آهان. برای یک لحظه نفهمیدم کی است. می‌شنوم یک آدم خیلی نخبه را همراهی می‌کند. تازه دیدی اش؟

دیده بود.

لنهن گفت:

– همین امروز با او جام شهد خدایان را لاجرعه سر کشیدم. در مونی ان ویل و در مونی سور مر. ^{۱۲۸} به خاطر کار ذوق هنری اش اسکن ^{۱۲۹} دریافت کرده بود.

لنهن به لب‌های غرق شده در چای برنزی لبخند زد، به لب‌ها و چشم‌های شنوا:

– الیت ارن به لب‌هایش توجه کامل داشتند. حکیم حجیم، هیو مک‌هیو، ^{۱۳۰} باهوش‌ترین کاتب و ویراستار دابلن ^{۱۳۱} و آن پسر مینسترل، ^{۱۳۲} از غرب غیراهلی غرق آب که به لقب خوش‌آهنگ آمدن برک معروف است. ^{۱۳۳}

پس از فاصله‌ای، آقای ددلس مشروب با آبش را بلند کرد و

– باید حسابی مفرح بوده باشد.

او گفت:

– این طور که می‌فهمم.

او می‌فهم. ^{۱۳۴} او نوشید. با نگاه مات کوه سوگوار. ^{۱۳۵} گیلانش را گذاشت.

به سمت در سالن نگاه کرد.

– می‌بینم پیانو را جابه‌جا کرده‌اید.

دوشیزه دوس جواب داد:

– امروز کوک‌کننده این‌جا بود تا برای کنسرت سیگار کشیدن کوکش کند ^{۱۳۶} و من هرگز چنین نوازنده‌ی عالی‌ای ندیده بودم. ^{۱۳۷}

– واقعا؟

– این‌طور نبود، دوشیزه کندی؟ می‌دانی، کلاسیک واقعی. و نایینا هم، جوان بیچاره. بیست هم مطمئنم نداشت.

آقای ددلس گفت:

– واقعا؟

نوشید و دور شد.

دوشیزه دوس با همدردی گفت:

– نگاه کردن به صورتش خیلی ناراحت‌کننده.

لعت خدا بر حرامزاده‌ی مادرسلیطه. ^{۱۳۸}

دنگ زنگ یک مشتری به دلسوزی او به صدا درآمد. ^{۱۳۹} به سمت در میخانه و ناهارخوری، پت کچل

آمد، پت کر آمد،^{۱۴۰} پت آمد، منتظر خدمتِ اُرموند. آبجولاگر برای مشتری. آبجولاگر را بدون کمال میل دوشیزه سرو کرد.

لنهن با صبر منتظر ماند برای بویلن بی صبر، برای جلنگی جلفی بلیزس بچه.

در را بالا نگه داشته او (کی؟) به داخل تابوت (تابوت؟) به سیم‌های سه‌تایی مورب (پیانوا) خیره شد. فشار داد (همان کسی که با مهربانی دست زن را فشار داد)، فشار نرم روی پدال، یک دسته‌ی سه‌تایی از کلیدها را تا ضخامت نمد در حال جلورفتن را ببیند، تا صدای خفه‌ی افتادن چکش هنگام عمل را بشنود.^{۱۴۱}

دو ورق کاغذ پوستی کرم‌رنگ یکی ذخیره دوپاکت وقتی در ویزدام هیلی بودم بلوم وزین از فروشگاه دیلی هنری فلاور خرید.^{۱۴۲} توی خانه‌ات شاد نیستی؟^{۱۴۳} گلی برای دلداری من و یک سوزن می‌برد عش را^{۱۴۴} معنایی دارد، زبان گُ. آن گل مینا نبود؟ این بی‌گناه است.^{۱۴۵} دختر محترم بعد از مراسم دعا همدیگر را ببینیم.^{۱۴۶} خیلی خیلی زیاد ممنونم. بلوم وزین به آگهی روی در نگاه کرد، یک پری دریایی در حال نوسان میان امواج زیبا سیگار می‌کشد.^{۱۴۷} مرمید می‌کشد، دلنشین‌ترین بود در میان همه. مو جاری، گرفتار غم فراق. برای یک مردی. برای رائل. نگاه کرد و در دوردست روی پل اسکس کلاه سنگولی را دید که بر درشکه‌ای دوچرخ می‌راند. همین است. دوباره. برای بار سوم. تصادف.

جلنگ جلنگ کنان بر چرخ‌های لاستیکی از روی پل به‌سوی بارانداز اُرموند جولان می‌داد. تعقیب کن. خطر کن. تند برو. رأس چهار. الان نزدیک. بیرون.^{۱۴۸}

فروشنده‌ی زن جرئت کرد و گفت:

- دوپنس، آقا.

- آخ ... داشت یادم می‌رفت ... ببخشید.

- و چهار.^{۱۴۹}

رأس چهار مالی. زن با برخوردی گیرا به بلواوکی لبخند زد. بلو لبخن تن بُر. د از ظهر.^{۱۵۰} فکر می‌کنی فقط تو از چاک آسمان افتاده‌ای؟ با همه این کار را می‌کنند. برای مردان.

در سکوت خواب‌آور، طلایی روی صفحه‌اش خم شد.

صدایی از سالن آمد، دیرمیرا. دپاپازونی بود که کوک‌کننده داشت که فراموش کرده بود که حالا او به صدا درآورد. یک صدای دیگر. که حالا او به حالت تعادل نگه داشت که حالا آن به لرزش درآمد. تو می‌شنوی؟ به لرزش درآمد، خالص، خالص‌تر، با ملایمت و با ملایمت بیشتر، شاخه‌های صدادارش. صدایی دیرمیرا.

پت پرداخت پول بطری پُرکف مشتری را: و از بالای لیوان، سینی و بطری پُرکف، قبل رفتن پیچ‌کرد، کچل و کر، با دوشیزه دوس.^{۱۵۱}

- ستارگان درخشان خاموش می‌شوند...^{۱۵۲}

آوازی بی‌صدا از داخل خوانده شد، می‌خواند:

... سپیده می‌دمد.

دوچینی^{۱۵۳} از نت پرندگان پاسخی را با صدای سوپرانوی زنده‌ای زیر دستان حساس چهچه زد. کلیدها شادمانه، همه برق‌زنان، ملحق شدند، همه هارپسی‌کورد، صدایی را طلبیدند تا بخواند قطعه‌ی صبح ژاله‌پوش، جوانی، بدرود عشق، زندگی، صبح عشق.

- مروراید قطره‌های شبنم...^{۱۵۴}

لب‌های لهنن بالای پیشخان مرغ دام را تُک‌زبانی با صدای زیر سوت زد. و بعد گفت:

اما به این طرف نگاه کن، رُز کاستیل.^{۱۵۵}

جلنگ‌جلنگ جولان داد کنار جدول و ایستاد.

دوشیزه خیزید و آن‌چه را می‌خواند بست، رُز کاستیل: بی‌قرار، بی‌کس، خیال‌بافانه رُزی خیزید.^{۱۵۶} لهنن از او پرسید:

- آیا آن زن افتاد یا هلس دادند؟

دوشیزه تحقیرآمیز جواب داد:

- چیزی نپرس تا دروغ نشوی.^{۱۵۷}

مثل بانو، بانوار.

کفش‌های برنزه‌ی شیک بلیزس بویلن هنگام شلنگ انداختن بر کف میخانه جیرجیر می‌کرد. بله، طلایی از نزدیک کنار برنزی از دور. لهنن شنید و شناخت و به او خوشامد گفت:

- ببین که قهرمان فاتح می‌آید.^{۱۵۸}

میان درشکه و پنجره، بلوم، قهرمان نافاتح، با مشی محتاط می‌رفت. من را می‌بیند احتمالاً. سندلی‌ای که او بر آن نشست: گرم. سیاه محتاط اوگر به قدم زد به طرف کیف وکالت ریچی گلدینگ،^{۱۵۹} بلند کرده در هوا، سلام کرد.

- و من از تو...^{۱۶۰}

بلیزس بویلن گفت:

- شنیدم دوروبر بودی.

برای دوشیزه کندی بور به حاشیه‌ی حصیری یک‌واری اش دست زد.^{۱۶۱} دوشیزه به او لبخند زد. اما خواهر برنزی در لبخند از او پیشی گرفت، برای بویلن موهای پرپشت‌تر، پستان و گل رُزش را درست کرد.

بویلن شیک معجونش را سفارش داد.

- چی می‌خواهی؟ گیلای از تلخی؟^{۱۶۲} گیلای از تلخی، لطفاً جین آلو برای من. تلگرام رسیده؟^{۱۶۳}

نه هنوز. رأس چهار او. کی گفت چهار؟

گوش‌های سرخ کاولی و سیبک برجسته‌اش در آستانه‌ی در اداره‌ی پلیس.^{۱۶۴} رو برگردان. گلدینگ

یک فرصت. او در اُرموند چه کار می‌کند؟ درشکه در انتظار. منتظر.

سلام. کجا می‌روی؟ یک چیزی بخوری؟ من هم داشتم. این‌جا. چای، اُرموند؟ مرغوب‌ترین در دابلن. واقعاً؟ سالن غذاخوری. توی دید نیا.^{۱۶۵} ببین، اما دیده نشو. فکر می‌کنم به شما ملحق می‌شوم. بیا برویم. ریچی جلو افتاد. بلوم کیف را دنبال کرد. غذایی درخور شاهزاده.

دوشیزه دوس دستش را بلند کرد تا تنگی را بردارد، بازوی ساتش را دراز کرد، سینه‌اش را، که نزدیک منفجر شدن، آن‌قدر بالا.

لنهن تکان‌تکان خورد، در هر بار بالا کشیدن نفس نفس‌زنان گفت:

— اُه! اُه! اُه!

اما دوشیزه به آسانی شکارش را تصرف کرد و پیروزمندانه به پایین هدایتش کرد.

بلیزس بویلن پرسید:

— چرا قد نمی‌کشی؟

او برنزی از تنگ مَوریش مایع غلیظ شربتی را برای لب‌های او می‌ریخت، در حال گسیل (گل روی کتش: کی به‌اش داده؟) نگاه می‌کرد و با صدایش شربتی‌اش می‌کرد:^{۱۶۶}

— فلفل نبین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه.^{۱۶۷}

منظور خود اوست. آرام‌شربتی آلوپی را تمیز ریخت.

بلیزس گفت:

— به سلامتی.

سکه‌ی بزرگی را انداخت. سکه جرینگ صدا داد.

لنهن گفت:

— دست‌نگهدار تا من ...

آبجوی کف‌کرده‌اش را بلند کرد و آرزو کرد:

— به سلامتی.

و بعد گفت:

— سپتر چهارنعل می‌برد.^{۱۶۸}

بویلن چشمک‌زنان و نوشان گفت:

— من کمی بی‌محابا قمار کردم. نه به‌تنهایی، البته. تفنن یک دوستی.

لنهن هم‌چنان نوشید و به آبجوی یک‌وری‌اش نیش‌خند زد و به لب‌های دوشیزه دوس که تقریباً زمزمه می‌کرد، نه بسته، لب‌هایش آهنگ اقیانوس را تحریر دادند. آی‌دلورس. دریا‌های شرقی.^{۱۶۹}

ساعت ورور کرد. دوشیزه‌کندی از کنارشان رد شد (گل، مانده‌ام کی داده)، سینی چای را با خود می‌برد. ساعت تلق‌تلق کرد.

دوشیزه دوس سکه‌ی بویلن را برداشت، جسورانه به صندوق ضربه زد. دنگ صدا داد. ساعت

تلق تلق کرد. زیبای مصری سربه سر می گذاشت و داخل دخل را مرتب می کرد و زمزمه می کرد و پول خرد را تحویل می داد. به غرب نگاه کن. یک تلق. برای من. ۱۷۰

بلیزس بویلن پرسید:

– چه ساعتی است؟ چهار؟

رأس.

چشم‌های کوچک لنه‌ن پرتما بر زمزمه‌ی او، سینه‌ی زمزمه‌گر، آستین روی آرنج بلیزس بویلن را کشید و گفت:

– بیا به ساعت گوش کنیم.

کیف گلدینگ، کاليس، ورد^{۱۷۱} جلوی بلوم از کنار میزهای باشکوفه‌ی چاودار بلوم حرکت می کرد. ۱۷۲
بی هدف با هدف مضطرب انتخاب کرد، پت کچل در رکاب، میزی نزدیک در. نزدیک باش. رأس
چهار. آیا او فراموش کرده؟ شاید یک کلک. نمی رود: دهنش را آب بیندازد. من نمی توانستم بکنم.
منتظر باش، منتظر باش. پت، منتظر خدمت، منتظر ماند.

برنزی شاد نیلگون چشم دوخت به ادای احترام و چشم‌های آبی آسمانی بلیزآبی.

لنه‌ن فشار آورد:

– ادامه بده. هیچ کی نیست. او هیچ وقت نشیده.

– ... به سوی لب‌های فلورا شتاب کرد. ۱۷۳

بلند، نتى بلند در سوپرانوی واضح به صدا درآمد.

برنزی دوس در گفت‌وگوی صمیمانه با رُز خود که خیز برمی داشت و فروکش می کرد، گل و چشم‌های بلیزس بویلن را جست‌وجو می کرد.

– استدعا می کنم. استدعا می کنم.

با عبارات تکراری اعتراف استدعا کرد.

– نتوانستم تو را ترک کنم... ۱۷۴

دوشیزه دوس خجولانه قول داد:

– بعداً دریافت. ۱۷۵

لنه‌ن اصرار کرد:

– نه، همین الان. سونه لَ کلوش! ۱۷۶ آه، بکن! هیچ کس این جا نیست.

دوشیزه دوس نگاه کرد. سریع. دوشیزه کن دور از گوش رس. ناگهان خم شد. دو صورت گر گرفته خم شدن او را تماشا کردند. ۱۷۷

آکورد‌های مرتعش در هوا سرگردان شدند، دوباره پیدایشان کرد، آکورد فراموش شده، ۱۷۸ و گم و پیدایش کرد، لرزان.

– بیا! بکن! سونه! ۱۷۹

دوشیزه دوس خم شد و قله‌ی دامنش را در بالای زانو نیشگون گرفت. معطل کرد. هم چنان مچل‌شان کرد، خم شده، به تعویق انداخته، با چشم‌های لجاج.

— سونه!

تَرَق. ناگهان کش لاستیکی نیشگون گرفته‌ی جوراب را به حالت برگشت رها کرد، تَرَقِ گرم روی ران تَرَقِ خور و جوراب‌شلواری گرم کشیده‌شده‌ی زن.^{۱۸۰}

لنهن با خوشحالی داد زد:

— لَ کلوش! تعلیم دیده به دست صاحبش. خاک‌اره آن‌جا نیست.^{۱۸۱}

دوشیزه دوس با تفرعن لبخندپوزخند زد (مرده‌شور! مرده‌ها عجب!)، اما، به سمت نور خرامید، با تفضل به بویلن تبسم کرد.

دوشیزه دوس در حال خرامیدن گفت:

— تو عصاره‌ی بددهنی‌ای.

بویلن، نگریسته، نگریسته. جام باده‌اش را به سمت لب چرب بالا انداخت، تا ته جام کوچکش را نوشید و آخرین قطره‌های شربتی چرب بنفش را مکید.^{۱۸۲} چشم‌های افسون‌شده‌اش دنبال کرد، دنبال کرد سر خرامنده‌ی او را که از کنار پیشخان و آینه‌ها گذشت، از کنار تاق جلاداده‌ی مخصوص لیموناد زنجبیلی،^{۱۸۳} گیل‌اس‌های شراب راین و شراب کلارت براق، از کنار صدفی نوک‌تیز، جایی که هماهنگ شد، تصویر آینه‌ای شد برنزی با برنزی آفتابی‌تر.

بله، برنزی از نزدیک.

— ... دلبرم، بدرود!

بویلن بی‌صبرانه گفت:

— دارم می‌روم.

جامش را فرزند داد و پول خرده‌هایش را چنگ زد.

لنهن تند نوشید و خواهش کرد:

— یک آن صبر کن. می‌خواهم به‌ات بگویم. تام راج‌فورد ...

بلیزس بویلن در حال رفتن گفت:

— بیا پیش بلیس.^{۱۸۴}

لنهن قورت داد که برود. بعد گفت:

— شاخ شده یا چی؟^{۱۸۵} صبر کن، دارم می‌آیم.

کفش‌های شتابان جیرجیری را دنبال کرد، اما در آستانه‌ی در با چابکی ایستاد، برای هیکل‌هایی تعظیم کرد، یک گنده با یک لندوک.

— حال شما چطور است، آقای دالرد؟

صدای بم سرسری بن دالرد جواب داد:

– اوم؟ حال شما؟ حال شما؟

لحظه‌ای از گرفتاری پدر کاوولی رو گرداند و گفت:

– برایت هیچ دردسری درست نمی‌کند، باب. الف برگن با یارو درازه^{۱۸۶} حرف می‌زند. این دفعه به آن یهودای اسخریوطی گوشمالی خوبی می‌دهیم.^{۱۸۷}

آقای ددلس آه‌کشان از راه سالن آمد، انگشتی پلکش را تسکین می‌داد.

بن دالرد شادوشنگ دلی‌دلی کرد:

– هاهاها، انجام می‌دهیم. بیا، سایمن. یک تصنیف بخوان. بیانورا شنیدیم.

پت کچل، منتظر خدمت کر، منتظر گرفتن سفارش نوشیدنی بود. پاور برای ریچی^{۱۸۸} و بلوم؟ بگذار ببینم. مجبورش نکن دو بار برود.^{۱۸۹} میخچه‌هایش. الان چهار. چقدر این سیاه گرم است. البته کمی عصبی. گرما را منکسر می‌کند (درست است؟)^{۱۹۰} بگذار ببینم. سایدر سیب. بله، بطری سایدر سیب.

آقای ددلس گفت:

– این چی بود؟ من فقط فی البداهه زدم، آقا.

بن دالرد گفت:

– بیا، بیا. دور شو افکار غم‌انگیز^{۱۹۱} بیا، باب.

او دالرد، شلوار گشاد بزرگ (آن آقا را نگه دار با آن، الان نگاهش می‌دارم)^{۱۹۲} از جلوی آن‌ها، سلانه سلانه به داخل سالن رفت. او خود را دالرد را تلپی روی چارپایه انداخت. پنجه‌های نقرسی‌اش روی تارها تلپی افتاد. تلپی افتاد، ناگهان ایستاد.^{۱۹۳}

پت کچل، در آستانه‌ی در، طلایی بی‌چای را دید که برمی‌گردد. کر، پت پاور و سایدر سیب خواست. برنزی کنار پنجره، دیده شد، برنزی از دور.^{۱۹۴} جلنگ یک دلنگ جولان داد.

بلوم جینگی شنید، صدای کوچکی. دارد می‌رود. هق سبکی از نفس، بلوم روی گل‌های آبی فام آه کشید. جلنگ جلنگ می‌کند. رفت. جلنگ جلنگ. بشنو.

آقای ددلس گفت:

– عشق و جنگ،^{۱۹۵} بن. خدا بیامرزد روزگار قدیم را.

چشم‌های متهور دوشیزه دوس، دیده‌نشده، از سمت کرکره‌های عرضی ذله‌شده از آفتاب چرخید. غرق در فکر (کی می‌داند؟)، ذله‌شده (نور ذله‌کننده)، دوشیزه دوس کرکره‌ها را با طناب ریل‌دار پایین کشید. دوشیزه دوس غرق در فکر (چرا این قدر تند رفت وقتی من؟) درباره‌ی برنزش، آن طرف بار، جایی که کچل کنار خواهر طلایی ایستاده بود، تقابل ناعالی، غیرعالی ناعالی تقابل، پایین کشید، نور ضعیف بی‌روح سرد سبز دریایی جاری‌کننده‌ی عمق سایه، او د نیل.^{۱۹۶}

پدر کاوولی یادشان آورد:

- آن شب گودوین طفلک بیچاره پیانونواز بود. یک اختلاف نظر کوچک میان او و کالرد گراند^{۱۹۷} بود.

واقعاً بود.

آقای ددلس گفت:

- یک همایش خودش به تنهایی. شیطان هم نمی‌تواند متوقفش کند. در نخستین مرحله‌ی نوشیدن پیر مرد بدخلقی بود.

بن بزرگ دالرد از کیبورد تنبیه‌کننده برگشت و گفت:

- وای خدا، یادت می‌آید؟ و جان خودم من لباس پلوخوری نداشتم.

هر سه خندیدند. او پلو نداشت. گروه سه‌نفری خندیدند. بدون لباس پلوخوری.

آقای ددلس گفت:

- دوست‌مان بلوم آن شب به یاری آمد. راستی پییم کو؟

خرامان به سمت پیشخان و پیپ آکوردفراش شده^{۱۹۸} برگشت. پت کچل مشروب‌های دو مهمان، ریچی و پالدی، را برد. و پدر کاولی دوباره خندید.

- فکر کنم من به داد آن وضع رسیدم، بن.

بن دالرد تصدیق کرد:

- آره، تو رسیدی. آن شلوار تنگ را هم یادم است. فکر درخشانی بود، باب.

پدر کاولی تا لاله‌های گوش درخشان بنفش فامش سرخ شد. او رسیده بود به داد و وض. شلوار تن. فکر درخ^{۱۹۹}.

گفت:

- می‌دانستم گرفتار است. خانم شنبه‌ها در کافه پالاس^{۲۰۰} برای اجرت خیلی ناقابلی پیانو می‌زد و کی بود که این سرنخ را به من داد که او کار دیگری هم می‌کند؟^{۲۰۱} یادت می‌آید؟ مجبور شدیم همه‌ی خیابان هولز^{۲۰۲} را بگردیم تا پیداایشان کنیم تا این که آن یارو در مغازه‌ی کیو^{۲۰۳} شماره را به ما داد. یادته؟ بن یادش بود، چهره‌ی پهنش حیران.

- وای خدا، زن چند دست شنل شیک اپرا و این چیزها داشت.

آقای ددلس خرامان برگشت، پیپ در دست.

- سبک میدان مری‌ین^{۲۰۴} لباس‌های مجلس رقص، وای خدا، و لباس‌های درباری. مرد هم هیچ پولی نمی‌گرفت. هان؟ خداتا کلاه سه‌گوشه‌ی لبه‌برگشته و نیم‌ته‌ی بی‌دگمه و دامن شلواری پف‌دار. هان؟

آقای ددلس سر تکان داد.

- اوهوم، اوهوم. خانم مری‌ین بلوم هر قسم لباس دست‌دوم دارد.

جلنگ جلنگ جولان داد در جنب بارانداها. بلیزس روی تایرهای جست‌وخیزکن گل‌وگشاد

نشست .

جگر و ژامبون. استیک و پای قلوه. درست است، آقا. درست است، پت.
خانم مری بن. مت هم پایک هوزس.^{۲۰۵} بوی سوختن. از پُل دِ کاک. او اسم قشنگی.^{۲۰۶}
- چیز، چی بود اسمش؟ دختر تپل. مری بن...؟

- تو ییدی.

- آره. زنده است؟

- و سُر و مَر.

- او دختر یک...؟

- دختر هنگ.^{۲۰۷}

بله. به خدا قسم. یادم است آن رهبر پیر دسته‌ی موزیک را.^{۲۰۸}
آقای دلدس کبریت کشید، ویزویز کرد، روشن کرد و با لذت پک زد، پکی بعد از^{۲۰۹}
- ایرلندی است؟ نمی دانم، به خدا. آره، سایمن؟

پکی بعد از پکی، سفت، محکم، دلچسب، تَرَق تَرَق.^{۲۱۰}

- عضله‌ی شیپوری^{۲۱۱}... چیه؟ ... کمی زنگ زده ... اُ، بله، مالی ایرلندی من، اُ.^{۲۱۲}
پک پَرمانندِ توفانی تند زد.

- از صخره‌ی جبل الطارق ... همه‌ی راه.

در اعماق سایه‌ی اقیانوس تحلیل رفتند، طلایی کنار پمپ آبجو، برنزی کنار ماراسکینو،^{۲۱۳} هر دو در اندیشه. مینا کندی، ۴ خیابان لیسمور، درام کوندر^{۲۱۴} با آی دلورس، یک ملکه، دلورس،^{۲۱۵} سکوت.
پت سرو کرد، درپوش بشقاب‌ها را برداشت. لیو پولد تکه‌های جگر را برید. همان طور که قبلاً گفته شد امعاء و احشاء درونی، سنگدان‌های مغزجات مانند و تخم ماهی کاد سرخ شده را با اشتها می خورد،^{۲۱۶} وقتی ریچی گلدینگ، کالیس، ورد استیک و قلوه را می خورد، استیک بعد قلوه، لقمه به لقمه‌ی پای را خورد بلوم خورد آن‌ها خوردند.

بلوم با گلدینگ، در سکوت مزدوج شدند، خوردند. غذاها درخور شاهزادگان.

در امتداد بچلرز واک،^{۲۱۷} بلیزس بویلن، عزب، زیر آفتاب، در گرما، جلد جلفی جلنگید، سرین براق قاطر در حال یورتمه، با ضربه‌ی ملایم تازیانه، بر تایرهای جست و خیزکن: گل و گشاد نشست، بر صندلی گرم، بویلن بی صبر، بی باک پر حرارت. شاخ. شاخ شده؟ شاخ. شده؟ شا شا شاخ.
دالرد روی صداهاى آن‌ها با صدایی باسونی بی درنگ و دقیق شروع کرد و به آکوردهای بمباران کننده غرید:

- وقتی عشق روح سوزان مرا جذب می کند...^{۲۱۸}

پیچ و تابِ بن روح بنیامین پیچ و تاب خورد به سوی تخته‌های سقف لرزان عشق لغزان.^{۲۱۹}
پدر کاولی داد زد:

- جنگ! جنگ! تویی آن جنگجو.^{۲۲۰}

بن جنگجو خندید:

- بله، منم. داشتم به صاحبخانه‌ات فکر می‌کردم. عشق یا پول.^{۲۲۱}

ساکت شد. ریش بزرگ را، صورت بزرگش را روی گاف بزرگش جنباند.

آقای ددلس در میان رایحه‌ی دود گفت:

- واقعاً، تو پرده‌ی گوش زن را پاره می‌کنی، مرد،^{۲۲۲} با اندامی مثل مال تو.

دالرد با خنده‌ی ریش دار وافر روی کیبورد تکان داد. واقعاً.

پدر کاولی اضافه کرد:

- علاوه بر آن غشای دیگر. آنتراکت، بن. اموروسوم نون تو پوپ.^{۲۲۳} حالا به من اجازه بده.

دوشیزه کندی برای آن دو آقا لیوان‌های آبجوی سیاه خنک سرو کرد. نظری داد. اولین آقا گفت،

واقعاً همین طور است، هوای قشنگی است. آبجوی سیاه خنک را نوشیدند. دوشیزه کندی می‌دانست

عالی جناب نایب‌السلطنه کجا می‌رود؟ و شنیدند فولادی‌سُم‌ها جرینگ‌جرینگی سَم جرینگ‌جرینگ

می‌کند. نه، او نمی‌دانست. اما باید در روزنامه باشد. آه، نباید دوشیزه خودش را به زحمت بیندازد. چه

زحمتی. ایندیندند^{۲۲۴} باز شده‌اش را تکان داد، جست‌وجو کرد، عالی جناب نایب‌السلطنه، قله‌های

مویش آهسته تکان می‌خورد، عالی جناب نایبال. اولین آقا گفت، زحمت زیادی. نه، به هیچ وجه.

طوری نگاه می‌کرد که. عالی جناب نایب‌السلطنه. طلایی کنار برنزی آهن فولاد را شنید.

- روح سوزان من

به غم فرردا نمی‌اندیشم من.^{۲۲۵}

بلوم پوره‌ی سیب‌زمینی را در آب جگر پوره کرد. یکی دارد عشق و جنگ.^{۲۲۶}... مشهور بن دالرد.

شبی که دوید آمد پیش ما که یک دست کت و شلوار برای آن کنسرت قرض کند. شلوار مثل طبل به

تتش تنگ بود. فربه‌های موزیکال.^{۲۲۷} وقتی رفت بیرون، مالی زد زیر خنده. خودش را به آن طرف

تخت‌خواب پرتاب کرد، جیغ می‌زد، لگد پرت می‌کرد. همه‌ی دارایی‌اش در معرض نمایش.^{۲۲۸} آه،

مقدسان آن بالا، من خیسیم! آه، آن زن‌ها در ردیف جلو! هیچ‌وقت این همه نخندیدم! خب، البته همین

به او صدای بشکه‌ای بم داده است.^{۲۲۹} مثلاً اخته‌ها. نمی‌دانم کی دارد می‌نوازد؟ قشنگ می‌زند. باید

کاولی باشد. موزیکال. هر نتی که بزنی می‌شناسد. دهنش بوی بد می‌دهد، مرد بیچاره. قطع کرد.

دوشیزه دوس، گیرا، لیدیا دوس، برای وکیل دادگستری مؤدب، جُرج لیدول نجیب‌زاده، که وارد

می‌شد، خم شد. عصر به‌خیر. دست مرطوبش (یک دست زنانه) را در چنگ محکم او گذاشت.

به‌خیر. بله، دوشیزه برگشته بود. دوباره به دینگ‌دانگ قبلی.^{۲۳۰}

دوستانت داخل هستند، آقای لیدول.

جُرج لیدول، مؤدب، تمنا کرد، دست لیدیا را نگه داشته بود.

جلینگ.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، بلوم جگ خورد. دست‌کم این‌جا تمیز. آن یارو در برتُن،^{۲۳۱} لُته با

غضروف. هیچ‌کس این‌جا: من و گل‌دینگ. میزهای تمیز، گل‌ها، دستمال‌سفره‌های تاجی. پت در رفت و آمد. پت کچل. هیچ‌کاری برای انجام دادن. بهترین قیمت در داب.^{۲۳۲}

دوباره پیانو. کاولی است. طوری‌که او پشتش می‌نشیند، مثل یکی شدن، درک دوسویه.^{۲۳۳} این فرم‌دهندگان آزارنده سازهای زهی را می‌خراشند، چشم روی ته آرشه، ویولون‌سل را اره می‌کنند، آدم را یاد دندان‌درد می‌اندازند.^{۲۳۴} خروپف بلند و طولانی‌اش. شبی که در لُژ بودیم. آن زیر، ترومبون مثل نهنگ سیاه می‌غرد، در میان پرده‌ها، یک یاروی نوازنده‌ی ساز برنجی دیگر باز می‌کند و تُف‌ها را خالی می‌کند. پاهای رهبر ارکستر هم، شلوار گشاد، جیگدی جیگدی. درست انجام بده تا قایم‌ش کنی.^{۲۳۵}

جیگدی جلنگ جلفی جلفی.

فقط چنگ. زیبا. نور طلایی غضبناک. دختر آن را زد. عرشه‌ی پاشنه‌ی یک زیبا. آب گوشت بیشتر مناسب یک. کشتی طلایی. ارین.^{۲۳۶} چنگی که یک یا دوبار. دستان سرد.^{۲۳۷} بن هوث، آزالیاها. ما چنگ‌های آن‌ها ایم. من. او. پیر. جوان.^{۲۳۸}

آقای ددلس کم‌رو، بی‌حوصله، گفت:

– آه، نتوانستم، مَرَد.

با قدرت.

بن دالرد غریب:

– ادامه بده، لعنتی! ذره‌ذره بریزش بیرون.

پدر کاولی گفت:

– مپاری، سایمن.

چند قدمی از صحنه پایین آمد، جدی، دراز در مصیبت، بازوهای بلندش باز. سیبک گل‌ویش با خُرْخُرِی ملایم خُرْخُر کرد. برای منظره‌ی غبارآلود دریا ملایم خواند: یک آخرین بدرود. یک دماغه، یک کشتی، یک ناو بر امواج بزرگ. بدرود. یک دختر زیبا، پوشش او پیچ‌و‌تاب‌خوران در باد بر دماغه، باد دور او.^{۲۳۹}

کاولی خواند:

– مپاری توت‌امور:

ایل میو اسگواردو لینکونتر...^{۲۴۰}

او دست تکان داد، بدون آن‌که صدای کاولی را بشنود، پوشش او، برای او که رهسپار بود، یک عزیز، برای باد، عشق، ناو تندرو، بازگشت.^{۲۴۱}

– بیا، سایمن.

– آه، بی‌تردید، روزگار رقصیدن ما به سر آمده، بن ... خب...^{۲۴۲}

آقای ددلس پیش را گذاشت تا کنار دیپازون استراحت کند و درحالی‌که می‌نشست به کلیدهای فرمان‌بردار دست زد.^{۲۴۳}

پدر کاولی برگشت و گفت:

- نه، سایمن. نسخه‌ی اصلی را بزن. یک بمل. ^{۲۴۴}

کلیدها، فرمان‌بردار، بالاتر آمدند، گفتند، لرزیدند، معترف، متحیر. ^{۲۴۵}

پدر کاولی به بالای صحنه رفت و گفت:

- بیا، سایمن، من همراهی‌ات می‌کنم. بلند شو.

جلوی آب‌نبات چوبی گراهام لمن، ^{۲۴۶} جلوی فیل الوری، ^{۲۴۷} جلنگی جنبان جلو رفت.

استیک، قلو، جگر، پوره‌شده، جلوی غذایی درخور شاهزادگان، شاهزادگان بلوم و گلدینگ نشسته بودند. شاهزادگان جلوی غذا بلند کردند و نوشیدند، پاور و سایدر سیب.

ریچی گفت، زیباترین آهنگ تنوری که تا الان نوشته شده: سون امبول. ^{۲۴۸} در آن شب آواز جو مس را شنیده. ^{۲۴۹} آه، چی م‌گوکین! ^{۲۵۰} آره. به راه خودش. سبک خواننده‌ی گُر. مس آن پسر بود. پسر مس. ^{۲۵۱} یک تنور پراحساس، اگر دوست داشته باشی. هرگز فراموش نمی‌کنم. هرگز.

بلوم مهربان روی ژامبون بی جگر اجزاء منقبض چهره‌ای را دید که به خود فشار می‌آوردند. ^{۲۵۲} او کم‌درد. چشم روشن از مرض برایت. ^{۲۵۳} مورد بعدی در برنامه. دست‌مزد نی‌انبان‌زن را پرداختن. ^{۲۵۴} قرص‌ها، نان خردشده، هر جعبه‌اش ارزش یک گینی را دارد. ^{۲۵۵} یک مدتی به تعویقش می‌اندازد. آواز هم می‌خواند: افتاده میان مردان مرده. ^{۲۵۶} درخور. پای قلو. شیرینی‌ها برای. ^{۲۵۷} چندان برایش فایده ندارد. ^{۲۵۸} بهترین قیمت در. خصلتش این است. پاور. سر نوع نوشیدنی‌اش سخت‌گیر. خدشه‌ای روی گیلاس، آب تازه‌ی وارتری. ^{۲۵۹} کش رفتن کبریت‌هایی از پیشخان برای ذخیره. بعد اسراف کردن یک ساورین برای خرده‌ریزه‌ها. و وقتی نیاز دارد، حتا نه یک پول سیاه. سیاه‌مست از زیر پرداختن سهم خودش هم درمی‌رود. تیپ‌های عجیب‌وغریب. ^{۲۶۰}

هرگز ریچی فراموش نمی‌کند آن شب را. تا مادامی که زنده است: هرگز. در بخش خدایان رویال قدیمی با پیک کوچولو. ^{۲۶۱} و وقتی اولین نت.

سخن روی لب‌های ریچی مکث کرد.

حالا با یک دروغ شاخ‌دار بیرون می‌آید. لعنتی برای همه‌اش شور و هیجان. دروغ‌های خودش را هم باور می‌کند. واقعاً باور می‌کند. دروغ‌گوی عالی. اما به حافظه‌ی خوبی نیاز است. ^{۲۶۲}

لیوپولد بلوم پرسید:

- این چه آهنگی است؟

- حالا همه از دست رفته. ^{۲۶۳}

ریچی لب‌هایش را خروسی غنچه کرد. نت پایینی از مرحله‌ی شروع بنشی عزیز را نجوا کرد: همه را. ^{۲۶۴} یک توکا. یک باسترک خواننده. ^{۲۶۵} نفسش، مثل پرنده دلنشین، دندان‌های خوب که به‌شان می‌بالد، با اندوهی حزن‌آمیز فلوت زد. از دست رفته. صدای توانمند. این جا دو نت در یکی. در دره‌ی هاوتورن صدای توکای سیاه شنیدم. موتیف‌های من را گرفت، پیچی داد و تابی. ^{۲۶۶} بیشتر صدای زیادی نو در کل از دست رفته است. پژواک. چه دلنشین است پاسخ. ^{۲۶۷} چطور این اتفاق افتاد؟ حالا

همه از دست رفته. سوگوارانه سوت زد. سقوط. تسلیم، از دست رفته. ^{۲۶۸}

بلوم حاشیه‌ی دستمال کوچک را که زیر گلدان تا می‌زد، گوش لیوپولد را تیز کرد. نظم. بله. یادم است. ^{۲۶۹} آهنگ زیبا. در خواب رفت پیش آن پسر. بی‌گناه زیر ماه. شجاع. از خطرش ناآگاه. با این‌همه نگاه‌اش دار. اسم را صدا بزنی. به آب دست بزنی. ^{۲۷۰} جلنگی جولان. خیلی دیر است. مایل بود برود. ^{۲۷۱} به همین دلیل. زن. توقف دریا آسان‌تر. ^{۲۷۲} بله، همه از دست رفته.

بلوم لیوپولد از دست رفته گفت:

- یک آهنگ زیبا. من خیلی خوب این آهنگ را می‌شناسم.

هرگز در تمام عمرش ریچی گلدینگ نداشته.

او هم آن را خوب می‌شناسد. یا احساس می‌کند. هنوز درباره‌ی دخترش حرف می‌زند. ^{۲۷۳} ددلس گفت، بچه‌ی عاقلی که می‌داند پدرش کیست. من. ^{۲۷۴}

نگاه یک‌و‌ری بلوم بر بی‌جگر دید. چهره‌ی همه از دست رفته. زمانی ریچی شادوشنگول. شوخی‌ها حالا کهنه و بیات. گوشش را تکان می‌دهد. حلقه‌ی دستمال‌سفره توی چشمش. حالا نامه‌های دربیوزگی را از طریق پسرش می‌فرستد. والتر لوچ قربان انجام شد قربان. ^{۲۷۵} مزاحم نمی‌شوم فقط منتظر دریافت پول هستم. با عرض معذرت. ^{۲۷۶}

دوباره پیانو. صدایش بهتر از دفعه‌ی قبل است که شنیدم. احتمالاً کوک شده. دوباره متوقف شد.

دالرد و کاولی هم‌چنان به خواننده‌ی در تعلل اصرار کردند که با آن یک دهن بیاید.

با آن بیا، سایمن.

- بیا، سایمن.

- خانم‌ها و آقایان، با درخواست‌های محبت‌آمیزتان عمیقاً بر من منت می‌گذارید.

- بیا، سایمن.

- من پول ندارم، اما اگر توجه‌تان را به من بدهید، تلاش خواهم کرد برایتان از قلبی اندوه‌بار بخوانم. ^{۲۷۷}

کنار زنگ ساندویچ در سایه‌ی حفاظ، لیدیا، برنزی و رُزش، زیبایی یک بانو، داد و دریغ کرد: همان‌طور که در سرد سبز دریایی او د نیل مینا به پارچه‌های آبجوخوری دو‌قله‌ی طلایی موهایش را. ^{۲۷۸}

آکوردهای نوازنده‌ی پیش‌درآمد بسته شد. یک آکورد، طولانی کشیده شده، در انتظار، صدایی را دور کرد. ^{۲۷۹}

- وقتی اولین بار آن قیافه‌ی عزیز را دیدم... ^{۲۸۰}

ریچی برگشت و گفت:

- صدای سای ددلس.

آن‌ها با ذهن قلقلک‌داده‌شده، ^{۲۸۱} گونه‌ای که شعله لمسش کرده، گوش دادند آن جریان را، احساس کردند جریان عزیز را روی پوست اعضا قلب آدمی جان تیره‌ی پشت. بلوم اشاره کرد به پت، پت کچل

منتظر خدمتی که سخت می شنود، که در میخانه را نیمه باز کند. در میخانه. این طور. حالا خوب است. پت، منتظر خدمت، منتظر ماند، منتظر شنیدن، چون کنار در سخت می شنید.
- اندوه از من گویی رخت بر بسته.

در دل سکوت فضا صدایی برای آن‌ها خواند، آهسته، نه باران، نه برگ‌ها در زمزمه، مثل هیچ صدایی از سازهای زهی یا قمیش‌ها یا اسمش چه بود، دولسیمیر، گوش‌های بی حرکت‌شان را با کلمه‌ها لمس نمی کرد، قلب‌های ساکن آن‌ها از زندگی‌های به یادمانده‌ی هرکدام.^{۲۸۲} چه خوب، خوب برای شنیدن: وقتی اولین بار شنیدند، اندوه از آن‌ها هرکدام گویی از هردو رخت بر بست. وقتی اولین بار دیدند، ریچی از دست رفته، پولدی، بخشندگی زیبایی، از کسی که ذره‌ای انتظارش را نداشتند، شنیدند، اولین کلمه‌ی بخشنده‌ی عشق آرام همیشه عاشق زن.

عشقی که آواز می خواند: شیرین آهنگ دیرین عشق.^{۲۸۳} بلوم کش پاکتش را آهسته واپیچاند. دیرین شیرین عشق سونه ل.^{۲۸۴} طلایی. بلوم نخ‌ری را دور چهار انگشت چنگالی پیچید، کشیدش، رهایش کرد، و پیچید دور نگرانی دوگانه‌اش، چهارلا، هشتلا، تند آن‌ها را به غل وزنچیر کشید.^{۲۸۵}
- آکنده از امید و همه سنگول...^{۲۸۶}

خوانندگان تنور زن‌ها را بیست تا بیست تا جذب می کنند.^{۲۸۷} هیجان‌شان را زیاد می کنند.^{۲۸۸} گل می ریزند به پای او. کی ببینیم همدیگر رو؟ سرم سرم به سادگی.^{۲۸۹} جلنگ جلنگ همه سنگول. نمی تواند برای کله‌گنده‌ها بخواند. سرت سرت به سادگی می چرخد.^{۲۹۰} برای او عطر زد. زنت چه عطری؟^{۲۹۱} می خواهم بدانم. جلنگ. توقف. دقه‌ای به در. آخرین نگاه در آینه همیشه پیش از این که جواب در را بدهد. راهرو. آن‌جا؟ حال شما؟ خیلی خوب. آن‌جا؟ چی؟ یا؟ قرص بادام هندی خوش بو، آب نبات بوسه در کیف بنددارش.^{۲۹۲} آره؟ دستان در جست و جوی انبوه.^{۲۹۳}

افسوس صدا بلند شد، آه‌کشان، عوض شد: بلند، قوی، درخشان، مفتخر.

- اما افسوس، رویای بیهوده بود...^{۲۹۴}

صدای باشکوهی دارد هنوز. هوای گُرک ملایم تر است، هم چنین لهجه‌شان.^{۲۹۵} مرد احمق! می توانست اقیانوسی از پول در آورده باشد. کلمه‌ها را اشتباه می خواند.^{۲۹۶} زنش را از پا در آورد: حالا آواز می خواند. اما نمی شود فهمید. فقط خودشان دو نفر.^{۲۹۷} اگر مرد نشکند. خود را سر پا نگه دار.^{۲۹۸} دست‌ها و پاهایش هم می خوانند. نوشیدن. اعصاب تحریک پذیر. باید میانه‌رو بود در آواز خوانی. سوپ جنی لیند: آب گوشت، مریم‌گلی، تخم مرغ‌های خام، نیم پاینت خامه. برای خیال خامه‌دار.^{۲۹۹} عطوفت جوشید: آهسته، آماسید، کامل تپید. این است چیز واقعی.^{۳۰۰} دار، بده! بردار! تپش، یک تپش، ضربانی مغرور شق می شود.^{۳۰۱}

ترانه؟ موسیقی؟ نه: آن چیزی است که در پس و پشت است.

بلوم لولاند، والولاند، گر هاند، واگر هاند.^{۳۰۲}

بلوم. سیل مایع لزوج گرم لیسش بزن سَرّی جاری شد تا جاری شود به درون موسیقی به بیرون، به درون هوس، تاریک برای لیسیدن جریان هجوم می آورد. با او جور می شود، جفت می شود، بر او جا می گیرد، با او جماع می کند. جماع، منفذها در حال انبساط منبسط می شوند. جماع. آن لذت آن

احساس آن گرما آن. جماع. برای جاری ساختن بر منافذ جاری می شود غلیانها. سیلان، غلیان، جریان، فوران خوشی، تپش جماع. الان! زبان عشق.^{۳۰۳}
 -... پرتوی از امید است...

می تابد.^{۳۰۴} لیدیا برای لیدول جیر جیر به سختی می شنوی بس بانووار آن الهه واجیر جیرید پرتوی از امیپ.^{۳۰۵}

مارتاست. چه تصادفی. الان آمدم بنویسم. ترانه‌ی لایونل. اسم قشنگی داری. نمی توانم بنویسم. هد کوچک من را بپذیر. با ریسمان‌های قلبش بازی کن، ریسمان‌های کیف هم. او یک. من اسمت را پسر بدجنس گذاشته‌ام. هنوز آن اسم: مارتا. چه عجیب! امروز.^{۳۰۶}

صدای لایونل برگشت، ضعیف‌تر اما نه خسته. دوباره برای ریچی پولدی لیدیا لیدول خواند، همین‌طور برای پت دهان باز گوش منتظر در انتظار.^{۳۰۷} در ابتدا آن تصویر دوست‌داشتنی را چطور دید، چه اندوهناک است جدایی، چطور ظاهر، شکل، کلام او را جذب کرد گلد لیدول، قلب پت بلوم را تسخیر کرد.

اما ای کاش می توانستم صورتش را ببینم. بهتر می فهماند. چرا آرایشگر سلمانی دریگو^{۳۰۸} همیشه به صورتم نگاه می کرد وقتی من با صورتش در آینه حرف می زدم. با این همه هم این‌جا بهتر می شنوم تا در خود بار اگرچه دورتر است.

- هر قیافه‌ی دلربا...^{۳۰۹}

اولین شب وقتی اولین بار در خانه‌ی مت دیلن دیدمش.^{۳۱۰} زرد، توری سیاه پوشیده بود. بازی موسیقی و صندلی. ما دو نفر آخرین. سرنوشت. بعد از او. سرنوشت. چرخ چرخ آهسته. چرخ تند. ما دو نفر. همه نگاه می کردند. مکث. او نشست. تمام از بازی بیرون‌شده‌ها نگاه می کردند.^{۳۱۱} لب‌ها می خندیدند. زانوهای زرد.

- چشم‌هایم را ربود...^{۳۱۲}

می خواند. انتظار را او خواند.^{۳۱۳} من نت‌هایش را ورق زدم. صدای قوی از عطر چه عطری درختان یاس تو. پستان را دیدم. هردو پر، گلو چه‌چه‌زن. اولین بار دیدم. از من تشکر کرد. چرا او من را؟ سرنوشت. چشم‌های اسپانیایی. زیر درختی گلابی تنها ایوان این ساعت در مادرید قدیم^{۳۱۴} یک طرف در سایه دلورس اودلورس.^{۳۱۵} به من. اغواکنندگی. آه. اغواگری.^{۳۱۶}

- مارتا! آه، مارتا!^{۳۱۷}

لایونل با رها کردن تمام رخوت، در سوگ فریاد زد، فریادی از شور غالب بر عشق بر بازگشت با هم کردن اما با بالا بردن آکوردهای هارمونی. در فریاد لایونل تنهایی‌ای که زن باید بشناسد، مارتا باید احساس کند. زیرا فقط برای او صبر کرده. کجا؟ این‌جا آن‌جا امتحان کن آن‌جا این‌جا همه را امتحان کن جایی. یک جایی.^{۳۱۸}

- بی - یا، توی از دست رفته!^{۳۱۹}

- بی - یا، توی عزیز!

تنها. یک عشق. یک امید. یکی آرام کند. مارتا، صدای سینه‌ای، برگرد! ^{۳۲۱}

— بیا... ^{۳۲۱}

اوج گرفت، یک پرنده، پروازش را حفظ کرد، یک آوای ناب پرستووار، گوی نقره‌ای در اوج، آرام پرید، ^{۳۲۲} شتاب گرفت، حفظ کرد، برای آمدن، چنین طولانی کش نده، نفس طولانی، او نفس عمر طولانی، اوج می‌گیرد بلند، خیره‌کننده بلند، شعله‌ور، تاج‌دار، بلند در نمادگرایانگی درخشندگی، بلند، از آن سینه‌ی آسمانی، بلند، از پرتوافشانی بلند گسترده در هر جا، همه اوج می‌گیرند همه دوروبر همه، آن بی‌پایانی‌نی... ^{۳۲۳}

— نزد من ^{۳۲۴}

سایوپولدا! ^{۳۲۵}

مصرف شد. ^{۳۲۶}

بیا. عالی خواند. همه کف زدند. آن زن باید. بیا. نزد من. نزد مرد. نزد زن، تو هم، من، ما. ^{۳۲۷}

براوو! درق درق. آدم خوب. سایمن. درقی درق درق. دوباره، دوباره! درق دارق درق. درق. صدا مثل یک زنگ. براوو، سایمن! درق دورق درق. دوباره. دودرُق، گفت، گریست، همه کف زدند، بن دالرد، لیدیا دوس، جُرج لیدول، پت، مینا کندی، دو نجیب‌زاده با دو پارچ آبجو، کاولی، اولین نجیب با پار و برنزی دوشیزه دوس و طلائی دوشیزه مینا. ^{۳۲۸}

قبلاً گفته شد که کفش‌های شیک و بزازه‌ی بلیزس بویلن بر کف میخانه جرق جرق کرد. جلینگ کنار معجمه‌ی سر جان گری، هوراشیو یک‌دسته نلسون، ^{۳۲۹} پدر روحانی تئوبالد متیو، ^{۳۳۰} جولان داد، همان‌طور که قبلاً همین الان گفته شد. در حال یورتمه رفتن، در گرما، نشسته بر صندلی داغ. کلوش. سونه ل. کلوش. سونه ل. ^{۳۳۱} قاطر از تپه‌ی کنار روتاندا، میدان راتلند آهسته‌تر بالا رفت. ^{۳۳۲} زیادی آهسته برای بویلن، بلیزس بویلن، بویلن ناشکیبا، قاطر را جنباند.

پس‌اندک آکوردهای کاولی خاموش شد، مُرد در هوا غنی‌تر شد. ^{۳۳۳}

و ریچی گلدینگ نوشید پورش را و لیوپولد بلوم سایدر سیب را نوشید، لیدول آبجو سیاهش، آقای دوم گفت در دو پارچ دیگر شرکت می‌جویند اگر برای پیش خدمت زحمتی نباشد. دوشیزه کندی پوزخند زد، در حال واسرو کردن، لب‌های مرجانی، به اولی، به دومی. ^{۳۳۴} برایش هیچ زحمتی نبود.

بن دالرد گفت:

— هفت روز در زندان با نان و آب. بعد مثل توکای باغ خواهی خواند، سایمن. ^{۳۳۵}

لایونل سایمن، خواننده، خندید. پدر باب کاولی نواخت. مینا کندی سرو کرد. آقای دوم پرداخت. تام کرن شق‌ورق وارد شد. لیدیا، پسندیده، پسندیده. اما بلوم صامت خواند. پسندکنان.

ریچی، پسندکنان، درباره‌ی صدای باشکوه آن مرد آوای شرح و بسط سر داد. یک شب از خیلی وقت پیش را به یاد می‌آورد. هرگز آن شب را فراموش نمی‌کنم. سای این طبقه و شهرت بود ^{۳۳۶} را خواند: خانه‌ی ند لمبرت بود. خدای بزرگ هرگز در همه‌ی عمرش یک نت مثل آن را نشنیده بود

هرگز نشنیده بود پس بی وفا بهتر است جدا شویم چنان رسا چنان خدا او هرگز نشینده زیرا عشق زنده نمی ماند یک صدای جرنگ زنده نمی ماند از لمبرت پیرس او هم می تواند به تو بگوید.^{۳۳۷}

گلدینگ، با گل انداختگی ای که در تضاد بود با رنگ پریدگی، به آقای بلوم گفت، صورتش از آن شب که سای در خانه‌ی، ددلس لمبرت این طبقه و شهرت بود را خواند.^{۳۳۸}

او، آقای بلوم، گوش داد وقتی او، ریچی گلدینگ، به او، آقای بلوم، از شبی گفت که او، ریچی، گوش داده بود به آواز او، سای ددلس، که در خانه‌ی او، ند لمبرت، این طبقه و شهرت بود را می خواند.^{۳۳۹}

برادرزن و شوهرخواهر: قوم و خویش.^{۳۴۰} هرگز حرف نمی‌زنیم وقتی به هم برخورد می‌کنیم.^{۳۴۱} فکر کنم شکافی بر بربط.^{۳۴۲} با این تحقیر آمیز رفتار می‌کند. بین. این حتا بیشتر تحسینش می‌کند. آن شب سای آواز خواند. صدای انسان، دو تار صوتی کوچولوی ابریشمی، شگفت آور، بیش از همه‌ی دیگران.^{۳۴۳}

آن صدا یک سوگواری بود. حالا آرام‌تر. در سکوت بعدی است که احساس می‌کنی می‌شنوی. ارتعاشات. حالا قطعه‌ی سکوت.

بلوم دستان ضربدری‌اش را رها کنید و با انگشتان شل آن تسمه‌ی زهی نازک را به صدا درآورد. بیرون کشید و به صدا درآورد. فرفر کرد، درینگ کرد.^{۳۴۴} درحالی‌که گلدینگ درباره‌ی خروجی صدای باراکلاف صحبت می‌کرد،^{۳۴۵} درحالی‌که تام کرنن با رجوع به نوعی ترتیب بازنگرانه^{۳۴۶} حرف می‌زد برای پدر کاوولی شنونده که بداهه‌نوازی می‌کرد، که سر تکان می‌داد همین‌طور که می‌نواخت. درحالی‌که بیگ بن دالرد^{۳۴۷} حرف می‌زد با سایمن ددلس، که فنک را روشن می‌کرد، که در حال سیگار کشیدن سر تکان می‌داد، که سیگار می‌کشید.

توی از دست رفته.^{۳۴۸} همه‌ی آهنگ‌ها با این تم. بلوم نخش را حتا بیشتر کشید. به‌نظر بی‌رحمانه می‌آید. بگذار آدم‌ها عاشق هم بشوند: اغوایشان کنند. بعد از هم پاشیده شوند. مرگ. انفج. ضربه به سر. توجه‌نم بیرون از این جا.^{۳۴۹} زندگی آدمیزاد. دیگنم. آه، دم آن موش وول می‌خورد! پنج شیلینگ دادم. کورپوس پارادیسوم.^{۳۵۰} یلوهی حنایی غورغورکن: شکم مثل توله‌سگ زهرخورده.^{۳۵۱} رفت. این‌ها آواز می‌خوانند. فراموش شده. من هم. و یک روز او با. زن را ترک می‌کند: خسته می‌شود. آن وقت اذیت می‌شود. گریه‌زاری می‌کند. چشم‌های اسپانیایی از حدقه بیرون زده زل می‌زند به هیچ. موی پرچین‌بین‌سنگین‌بین‌ین شا نه نا: شده.^{۳۵۲}

با این همه، شادی زیادی هم ملال آور است.^{۳۵۳} او بیش و بیشتر کشید. شاد نیستی توی؟ ترنگ. پاره شد.

جلنگ جلنگ وارد خیابان دورست.^{۳۵۴}

دوشیزه دوس بازوی ساتنی‌اش را پس کشید، نکوهش آمیز، خشنود. گفت:

– به اندازه‌ی نصف این هم آزادانه عمل نکن تا وقتی با هم بهتر آشنا بشویم.

جُرج لیدول به او گفت، واقعاً و حقیقتاً: اما دوشیزه دوس باور نکرد.

جناب اولی به مینا گفت همین‌طور است. مینا از او پرسید همین‌طور است. و پارچ دوم به مینا همین

را گفت. که همین طور است.

دوشیزه دوس، دوشیزه لیدیا باور نکرد: دوشیزه کندی، مینا، باور نکرد: جُرج لیدول، نه: دوشیزه دو نکرد: اولی، اولی، آن جنا با پار: باور، نه، نه: نکرد، دوشیزه کن: لیدلیدیول: آن پار.^{۳۵۵}

بهتر است همین جا بنویسمش. قلم پر اداری پست جویده شده و کج و معوج.

پت کچل با اشاره‌ای نزدیک آمد. یک قلم و جوهر. پت رفت. یک کاغذ خشک کن. پت رفت. یک کاغذ برای خشک کردن جوهر. شنید، پت کر.

آقای بلوم در حال باز کردن تسمه‌ی زهی فرفری گفت:

– بله. مطمئناً هست. چند خط بس است. هدیه‌ام.^{۳۵۶} همه‌ی آن موسیقی متصنع ایتالیایی هست. کی نوشت این را؟ اسم را بدونی بهتر می‌فهمی.^{۳۵۷} برگه‌ی یادداشت را در بیاور، پاکت: بی‌اعتنا. خیلی خاص است.

گلدینگ گفت:

– بزرگ‌ترین عدد در تمام اپرا.^{۳۵۸}

بلوم گفت:

– درست است.

اعداد است این. وقتی به‌اش فکر می‌کنی همه‌ی موسیقی. دو ضربدر دو تقسیم بر نیم می‌شود دو برابر یک.^{۳۵۹} ارتعاشات: آن‌ها آکوردها هستند. یک به‌علاوه‌ی دو به‌علاوه‌ی شش می‌شود هفت. هر کاری دوست داری با دست‌کاری اعداد بکن. همیشه پی می‌بری که این مساوی با آن است. قریستان زیر دیوار گورستان. نمی‌بیند که سوگوارم. سنگدل:^{۳۶۰} همه‌چیز برای شکم خودش. میوزریاضی. و تو فکر می‌کنی به چیزی آسمانی گوش می‌کنی. اما فرض کن مثلاً می‌گویی: مارتا، هفت ضربدر نه منهای ایکس می‌شود سی و پنج هزار. کاملاً باخت است. حساب حساب صداهاست.^{۳۶۱}

مثلاً الان دارد می‌نوازد. بداهه‌نوازی. شاید چیزی باشد که تو دوست داری، تا این‌که کلام را می‌شنوی. باید تیز گوش کنی. سخت.^{۳۶۲} در شروع همه‌چیز خوب است: بعد می‌شنوی که آکوردها کمی از گام خارج می‌شوند: احساس می‌کنی یک‌کم گم شدی. داخل و بیرون کیسه‌ها، روی بشکه‌ها، از راه پرچین‌های سیمی، مسابقه‌ی دو با مانع. زمان آهنگ را می‌سازد.^{۳۶۳} بستگی دارد به روحیه‌ای که تو در آن به سر می‌بری. باز هم همیشه خوب است که گوش کنی. به جز گام‌های بالا و پایین، دختران موقع آموختن. هر دو نفر همسایه‌های مجاور با هم. باید برای این‌ها پیانوهای قلبی اختراع کنند. ملی ذوق ندارد. عجیب چون ما هر دو. منظورم. بلومنلید.^{۳۶۴} برایش خریدم. آن اسم. آهسته می‌نواخت، یک دختری، شبی که آمدم خانه، آن دختر. در اسطبل‌های نزدیک خیابان سیسیلیا.^{۳۶۵}

پت کر کچل کاغذ خشک‌کن کاملاً تخت دوات آورد. پت در کنار دوات قلم کاغذ خشک‌کن کاملاً تخت را گذاشت. پت بشقاب دیس چاقو چنگال را برداشت. پت رفت.

آقای دلدس به بن گفت که این تنها زبان بود.^{۳۶۶} این‌ها را موقع بچگی در رینگابلا، کراس هیون، رینگابلا شنیده بود وقتی بارکارول‌شان را می‌خواندند.^{۳۶۷} بندرگاه کویینز تون^{۳۶۸} پر از کشتی‌های ایتالیایی. قدم‌زنان، می‌دانی، بن، زیر مهتاب با آن کلاه‌های زلزله‌ای.^{۳۶۹} صداهایشان را در هم

می‌آمیختند. خدا، چه موسیقی‌ای، بن. موقع بچگی شنیدم. کراس رینگابلا هیون ماه‌کرو. ^{۳۷۰}
 با درآوردن پیپ تُرش، دستش را چون سپری در کنار لب‌هایی نگه داشت که شب‌صدایی مهتابی را
 زمزمه می‌کرد، واضح از نزدیک، آوایی از دور، پاسخ می‌داد. ^{۳۷۱}

بر لبه‌ی پایین باتوم فریمن‌اش، چشم بلوم، چشم دیگرت، ^{۳۷۲} در حال کاویدن کجا آن را دیدم
 بود. ^{۳۷۳} کلان، کلمن، دیگنم پتريک. ^{۳۷۴} دینگ‌دانگ! دینگ‌دانگ! ^{۳۷۵} فاوست. آهان! فقط داشتم نگاه
 می‌کردم. ^{۳۷۶}

امیدوارم که نگاه نکنند، بامزه مثل موش. فریمن‌اش را پهن کرد. حالا دیگر نمی‌تواند ببیند. یادت
 باشد ای‌های یونانی بنویسی. ^{۳۷۷} بلوم فرو کرد، بلو نجو: جناب... عزیز. هنری عزیز نوشت: مدی
 عزیز. نا و گ را دریافت کردم. لعنتی آیا آن را گذاشتم؟ توی این جی یا آن. مطل محا. خط بکش زیر
 محا. ^{۳۷۸} برای نوشتن امروز.

چه کسالت‌بار. بلوم کسل ملایم داریه زد با دارم فکر می‌کنم انگشتان روی کاغذ تخت پت آورد. ^{۳۷۹}
 ادامه. می‌دانی منظورم چیست. نه، آن ای را عوض کن. هد کوچولوی ضمیمه‌ی من را بپد. ^{۳۸۰}
 ازش بخواه جوانده. صبر کن. پنج دیگن. حدود دو این‌جا. پنی کاکای ها. الیاس دارد می‌آی. ^{۳۸۱} هفت
 رستوران دیوی برن. می‌شود هشت حدوداً. بگو نیم‌کراون. هد کوچولوی من: ح ب دو و شش. ^{۳۸۲} برابم
 یک نامه‌ی طولانی. آیا متنفری؟ جلینگ‌جلینگ، شا شده؟ ^{۳۸۳} بسیار هیجان‌زده. چرا به من می‌گویی
 بدجن؟ تو هم بدجنس؟ مری بند چیزش را گم کرد. ^{۳۸۴} فعلاً خداحافظ. بله، بله، به تو خواهم گفت.
 می‌خواهم که، تا بالا نگهش دارد. ^{۳۸۵} اسمم را آن چیز دیگر بگذار. نوشته بود دنیای دیگر. صبرم تمام
 شوند. تا بالا نگهش دارد. باید باور کنی. باور کن. آن پار. بله. این. است. درست. ^{۳۸۶}

آیا احمقم که می‌نویسم؟ شوهرها نمی‌کنند. این ازدواج است که باعث می‌شود، زنان‌شان. چون
 من دورم از. فکر کنم. اما چطور؟ او باید. جوان بماند. اگر بفهمد. کارت در کلا فرد اعلامیم. نه، همه
 را نگو. دردرس بی‌فایده. اگر آن‌ها نبینند. زن. آن چه به خود نمی‌پسندی. ^{۳۸۷}

درشکه‌ی کرایه‌ای، شماره‌ی سیصدویست و چهار، راننده بارتن جیمز در شماره‌ی یک خیابان
 هارمونی، دانی بروک، که آقای جوان بوری سوارش شد، با کت و شلوار خوش‌پوش نیلی سرزه دوخت
 جُرج رابرت مسیاس، خیاط و برش‌گر، در شماره‌ی پنج خیابان بارانداز ایدن، ^{۳۸۸} با کلاه حصیری
 خیلی شبک، که از جان پلستو، کلاه‌دوز مستقر در شماره‌ی یک خیابان گریت برانزویک خریده. ^{۳۸۹}
 هوم؟ این جلنگ‌جلنگ است که جنباند و جلنگ‌جلنگ کرد. از کنار قصابی گوشت خوک دلوگکز،
 لوله‌های روشن آگنداث، قاطری با کپل‌های شکوهمند یورتمه رفت. ^{۳۹۰}

چشم‌های کنجکاو ریچی از بلوم پرسید:

- به یک آگهی جواب می‌دهی؟

آقای بلوم گفت:

- بله. دست‌فروش دوره‌گرد. فکر کنم هیچ اتفاقی نیفتد.

بلوم نجو: بهترین معرف‌ها. ^{۳۹۱} اما هنری نوشت: هیجانی‌ام خواهد کرد. تو می‌دانی چطور. با عجله.
 هنری. ای یونانی. بهتر است پی‌نوشت اضافه کنم. حالا دارد چی می‌نوازد؟ بداهه‌نوازی. میان‌پرده.

پ ن. رام تام تام. چطور تنبی خواهی کرد؟ من را تنبیه می کنی؟ دامن کج وکوله تاب می خورد، ضربه پشت.^{۳۹۲} به من بگو می خواهم. بدانم. ال. بته اگر نمی دمی پرسیدم. لا لا لا ری. کم کم محو می شود تا غمگین در مینور. چرا مینور غمگین؟ امضا کن اچ. دنباله‌ی غمگین در پایان را دوست دارند. پ پ ن. لا لا لا ری. امروز خیلی غمگینم. لا ری. خیلی تنها. ن.ن.^{۳۹۳}

با کاغذ پت تندتند خشک کرد. پاک.^{۳۹۴} آدرس. از روی روزنامه کپی کن. نجوا کرد: مسرز کلان، کلمن و شرکا، با مسئولیت محدود. هنری نوشت:

دوشیزه مارتا کلیفرد
از طرف صندوق پستی
کوچه‌ی دلفینز بارن
دابلن.^{۳۹۵}

روی آن یکی را خشک کن تا او نتواند بخواند.^{۳۹۶} آهان. درست. ایده برای جایزه‌ی تبت. چیزی که کارآگاه از روی جوهر خشک کن بخواند.^{۳۹۷} دستمزد یک گینی برای هر ستو. مچام اغلب به جادوگر خندان فکر می کند.^{۳۹۸} خانم پیورفوی بیچاره. آخ: آخ.^{۳۹۹}

آن قسمت غمگین زیادی شاعرانه. موسیقی باعث شد. موسیقی سحر دارد. شکسپیر گفته.^{۴۰۰} نقل قول‌هایی هر روز سال. بودن یا نبودن. خرد درحالی که منتظری.^{۴۰۱}

در باغ رُز جرارد در کوی قدم می زند، خرمایی سفیدشده. یک زندگی همه چیز است. یک تن. بکن. اما بکن.^{۴۰۲}

در هر صورت کردم. حواله‌ی بانکی، تمبر. اداره‌ی پست کمی پایین تر.^{۴۰۳} الان پیاده بروم. بسه. دفتر بارنی کی یرن،^{۴۰۴} قول دادم که بروم بینم شان. آن کار را دوست ندارم. خانه‌ی عزا.^{۴۰۵} راه بیفت. پت! نمی شنود. سوسکِ کر است.^{۴۰۶}

الان کالسکه نزدیک آن جاست. حرف. حرف.^{۴۰۷} پت! نمی. دستمال‌ها را مرتب می کند. در روز کیلومترها باید راه برود. صورتی روی پشت سرش کشیده پس باید دو نفر باشد.^{۴۰۸} کاشکی بیشتر آواز می خواندند. ذهنم را دور کند.

پت کچل که کر است، از دستمال‌ها تاج درست می کرد. پت منتظر خدمتی است که سخت می شنود. پت منتظر خدمتی است که در خدمت است، وقتی تو منتظری. او او او او او. او منتظر خدمت است، وقتی تو منتظری. او او او. یک منتظر خدمت است او. او او او او او. او منتظر خدمت است وقتی تو منتظری. وقتی تو منتظری اگر منتظر خدمتی او منتظر خدمت خواهد بود برای توی منتظر خدمت. او او او او او. هوه. منتظر خدمت، وقتی تو منتظری.

حالا دوس. دوس لیدیا. برنزی و سرخ.

دوس تعطیلات عالی، واقعاً عالی داشته. و به صدف زیبایی که آورده نگاه کن.

به انتهای بار، به سمت او، دوس آرام برد شاخ دریایی سرد پرپیچ و تاب و نوک تیز را تا او، جُرج لیدول، وکیل، بشنود.^{۴۰۹}

از او استدعا کرد:

- گوش کن!

نوازنده‌ی همراه زیر حرف‌های داغ‌شده با جین تام کرنن موسیقی می‌بافت آهسته. خبر موثق. این‌که چطور والتر بی‌تی صدایش را از دست داد. خب، آقا، شوهر حلقومش را گرفت. او گفت، پست عوضی، دیگر ترانه‌ی عاشقانه نخواهی خواند.^{۴۱۰} به‌خدا، همین کار را کرد، آقای تام. باب کاولی بافت. خوانندگان با صدای زیر جذب می‌کنند زن.^{۴۱۱} کاولی رو به عقب نشست.

آه، حالا شنید، زن نزدیک گوش او نگه داشته. بشنو! شنید. عالی. نزدیک گوش خودش نگه داشت. و از وسط نور غربال‌شده، طلایی رنگ‌پریده در تقابل خرامید.^{۴۱۲} که بشنود.

تق.^{۴۱۳}

بلوم از لای در میخانه صدفی را دید که نزدیک گوش‌شان نگه داشته‌اند. مرد آن‌چه شنید ضعیف‌تر بود از آن‌چه دیگران شنیدند، هرکدام از دخترها به‌تنهایی برای خودش، بعد، هرکدام برای دیگری، شتک امواج را می‌شنید، بلند، خروشی خاموش.

برنزی کنار یک طلایی خسته، از نزدیک، از دور، گوش دادند.^{۴۱۴}

گوش خودش هم صدف است، لاله‌ای آن‌جا دزد می‌زند.^{۴۱۵} رفته کنار ساحل. دختران زیبای کنار دریا.^{۴۱۶} پوست برنزی زخم.^{۴۱۷} باید اول کرم خنک بمالد قهوه‌ای اش کند. نان برشته‌ی کره مالیده. اُ، آن کرم آرایشی را نباید فراموش کنم.^{۴۱۸} تبخال نزدیک دهنش. سرت به‌آسانی. موها گیس‌بافته روی: دریاگوش با جلبک دریایی. چرا گوش‌هایشان را با موهای جلبک دریایی می‌پوشاند؟^{۴۱۹} و دهان تُرک‌ها، چرا؟ چشم‌هایش بالای ملافه. نقاب. راه ورود را پیدا کن. یک غار. ورود ممنوع به‌جز برای تجارت.^{۴۲۰}

دریا، فکر می‌کنند می‌شنوند. آواز می‌خواند. یک خروش. این خون است. بعضی وقت‌ها خیس خوردگی توی گوش. خب، این یک دریاست. جزایر گویچه‌ها.^{۴۲۱} واقعاً عالی. چقدر واضح. دوباره. جُرج لیدول همه‌هاش را نگه داشت، می‌شنید: بعد کنار گذاشت، با ملایمت.

با تبسم از او پرسید:

- امواج وحشی چه چیزی می‌گویند؟^{۴۲۲}

لیدیای دلریا، دریاتبسم‌وار و بی‌جواب به لیدول تبسم زد.

تق.

جلوی لری اُرورک،^{۴۲۳} جلوی لری، لری اُکچل، بویلن تکان‌تکان خورد و بویلن پیچید.

دوشیزه مینا از کنار صدف ره‌اشده به‌سمت پارچ‌های منتظر خرامید. نه، او چندان تنها نبود سر شیطنت‌بار دوشیزه دوس به آقای لیدول فهماند. زیر مهتاب کنار دریا قدم می‌زند. نه، تنها نه. با کی؟ هوشمندانه جواب داد: با دوستی، آقای نجیب‌زاده.

انگشتان فرزند باب کاولی دوباره با صدای زیر نواخت. صاحبخانه تقدم دارد. کمی وقت. لانگ جان.

بیگ بن. برای بانوان رقصنده، شیطان و متبسم، و برای آقایان زن نواز، دوستان نجیب‌زاده، یک میزان ملایم شادمانه را ملایم نواخت. یک: یک، یک، یک، یک، یک، یک، دو، یک، سه، چهار. ^{۴۲۴}

دریا، باد، برگ‌ها، تندر، آب‌ها، گاوها ماغ‌کش، بازار چارپایان، خروس‌ها، مرغ‌ها فوقولی قوقو نمی‌کنند، فش‌فش‌فش‌ش مارها. موسیقی همه‌جا هست. در دفتر راتلج: ای غیژ می‌کند. ^{۴۲۵} نه، آن سروصداست. حالا نمونه‌ی دُن جوانی را دارد می‌زند. ^{۴۲۶} پیراهن‌های درباری از همه نوع در تالارهای پذیرایی کاخ می‌رقصند. بدبختی. دهقان‌ها بیرون. ^{۴۲۷} صورت‌های قحطی‌زده‌ی سبزه‌ای که ترشک می‌خورند. ^{۴۲۸} این قشنگ است. نگاه کن: نگاه کن، نگاه کن، نگاه کن، نگاه کن، نگاه کن: تو به ما نگاه کن. ^{۴۲۹}

فکر می‌کنم لذت‌بخش است. ^{۴۳۰} هرگز ننوشته‌ام آن را. ^{۴۳۱} چرا؟ لذت لذت دیگری است. اما هر دو لذت است. بله، لذت، باید همین باشد. واقعیت محض موسیقی نشان می‌دهد تویی. اغلب فکر می‌کردم دلش گرفته است تا این‌که شروع می‌کرد با لحن شاد خواندن. بعد می‌فهمیدم. ^{۴۳۲}

چمدان مکوی. ^{۴۳۳} زن من وزن تو. ^{۴۳۴} گریه‌ی جیغ جیغو. مثل جر دادن ابریشم. زبانش وقتی حرف می‌زند مثل چکش دم است. نمی‌توانند از پس فاصله‌های مردان بر بیایند. ^{۴۳۵} در صدایشان هم شکاف. پُرم کن. من گرمم، تاریک. باز کن. مالی در کویس است هومو: مرکاندانته. ^{۴۳۶} گوشم چسبیده به دیوار تابش‌نوم. زنی می‌خواهم که خوب کار کند. ^{۴۳۷}

جلنگ‌جلنگ جنبان جلو رفت ایستاد. کفش برنزه‌ی جلف از بویلن جلف ^{۴۳۸} با جوراب‌هایی با ساعت‌های آبی آسمانی آرام به زمین آمد. ^{۴۳۹}

آه، ببین ما چقدر! موسیقی مجلسی. ^{۴۴۰} می‌توان نوعی جناس با آن ساخت. ^{۴۴۱} این نوعی موسیقی است که اغلب فکر می‌کردم وقتی او. ^{۴۴۲} آکوستیک است این. دیلینگ‌دیلینگ. ^{۴۴۳} لوله‌های خالی بیشترین صدا را تولید می‌کنند. به دلیل آکوستیک، رزونانس تغییر می‌کند به نسبتی که وزن آب مساوی است با قانون سقوط آب. ^{۴۴۴} مثل آن راپسودی‌های لیست، مجاری، چشم‌های کولی. ^{۴۴۵} مروارید. قطره‌ها. باران. دیدل ایدل ادل. اوودل اوودل فش‌فش‌ش. حالا. شاید حالا. قبلاً. ^{۴۴۶}

یکی تفه زد به در، یکی دق الباب کرد با چکاچاک، او تق در زد ^{۴۴۷} چکاچاک پال دی کاک با دقه‌ی بلند مغرور با کاک کرراکرراکررا کاک. کاک کاک. ^{۴۴۸}

تق.

پدر کاولی گفت:

— کویی اسدنیو، ^{۴۴۹} بن.

تام کرنن مداخله کرد:

— نه، بن. پسر کرای. ^{۴۵۰} دوریک بومی مان. ^{۴۵۱}

آقای ددلس گفت:

— آه بیا، بن. مردان خوب و صادق. ^{۴۵۲}

همه یک‌صدا التماس کردند:

- بيا، بيا.

من می‌روم. این‌جا، پت، برگرد. بيا. او آمد، او آمد، او نماند. نزد من. چند؟

کدام نت؟ شش دیز؟^{۴۵۳}

بن دالرد گفت:

- نیم‌پرده فادیز مازور.^{۴۵۴}

باب کاولی پنجه‌ها را گشوده، آکوردهای سیاه صدای بم را در پنجه نگه داشت.^{۴۵۵}

بلوم شاهزاده به شاهزاده ریچی گفت که باید برود. ریچی گفت، نه. آره، باید. یک‌جایی پولی داشتم. او در شرف زیاده‌روی کم‌درد ناشی از مستی لگام‌گسیخته است.^{۴۵۶} چند؟ او لُب‌سخن را می‌بیند می‌شنود. یک و نه. پنی برای خودت. بيا. به‌اش دوپنس انعام بده. ناشنوا، کر. اما شاید او زن و خانواده‌ای دارد منتظر، منتظر پتی به‌خانه بيايد. او او او او او. پت منتظر خدمت است، وقتی آن‌ها منتظر خدمتند.^{۴۵۷}

اما منتظر باش. اما بشنو. آکوردها دلگیر. غمگی‌گی‌گین. زیر. در غار تاریک وسط زمین. طلای کارگذاشته‌شده.^{۴۵۸} موسیقی خام.

صدای روزگار تار، غیرعشق، خستگی زمین جدی و دردناک نزدیک می‌شد، از دور می‌آید، از کوهستان‌های کهن، مردان خوب و صادق را فرا می‌خواند.^{۴۵۹} کشیش را او در جست‌وجویش بود. با او کلمه‌ای حرف بزند.^{۴۶۰} تق.

صدای بن دالرد. بشکه‌ای بم.^{۴۶۱} تمام تلاشش را می‌کند که آن را بگوید. غورغور گسترده‌ی باتلاق بی‌مرد بی‌ماه بی‌ماه بانو. سقوط دیگر. یک وقت در کار تجارت فروش ذخایر کشتی بزرگ بود. به یاد می‌آورد: طناب‌های رزینی، فانوس‌های کشتی. به مبلغ ده‌هزار پوند ورشکست شد.^{۴۶۲} حالا در خانه‌ی آبی.^{۴۶۳} اتاقک شماره‌ی فلان و فلان. بس شماره‌ی یک این کار را با او کرد.^{۴۶۴} کشیش در خانه است.^{۴۶۵} خدمتکار یک کشیش قلابی به او خوشامد گفت.^{۴۶۶} بيا تو. پدر مقدس. خدمتکار خائن با کرنش. پیچ‌وتاب آکوردها.

ویران‌شان می‌کنند. زندگی‌شان را نابود می‌کنند. بعد برای‌شان اتاقک می‌سازند تا روزهایشان را در آن به‌سر آورند.^{۴۶۷} هیس. لالایی. بمیر، هاپو. هاپو کوچولو، بمیر.^{۴۶۸}

صدای هشدار، هشدار جدی، به آن‌ها گفت که جوانک وارد شد به یک سالن خالی، به آن‌ها گفت که تا چه اندازه صدای پایش جدی می‌خورد به آن‌جا، به آن‌ها گفت که در اتاقک نیمه‌تاریک، کشیش ملبس نشسته برای گوش دادن به اعترافات.^{۴۶۹}

آدم نجیب. حالا کمی گیج. فکر می‌کند که در پاسخ‌ها،^{۴۷۰} معمای مصور شاعران، برنده خواهد شد. اسکناس پنج‌پوندی نوی تانخورده به شما می‌دهیم. پرنده در لانه‌ای روی تخم‌ها نشسته. فکر کرد که آن چامه‌ی آخرین خنیاگر باشد.^{۴۷۱} پی‌جاخالی‌ی، کدام حیوان خانگی؟ ناخط‌فاصله‌ی دلیرترین ملوان.^{۴۷۲} صدای خوبی دارد هنوز. هنوز اخته نیست با همه‌ی دارایی‌اش.^{۴۷۳}

گوش کن. بلوم گوش می‌کرد. ریچی گلدینگ گوش می‌کرد. و کنار در، پت کر، پت کچل، پت انعام گرفته، گوش می‌کرد.
آکوردها آهسته‌تر نواختند.

صدای توبه و صدای سوگواری آهسته آمد، زینت بخشید، لرزان. ریش توبه‌کار بن اعتراف کرد. این نومیچی دومینی،^{۴۷۴} به نام خدا زانو زد. دستش را بر سینه‌اش کوبید، در حال اعتراف، می‌کولپا.^{۴۷۵} دوباره لاتین.^{۴۷۶} همین آن‌ها را مثل سریش نگه می‌دارد. کشیش با جسم عشای ربانی برای آن زنان. آن یارو در مراسم خاکسپاری، کفن یا کُفی،^{۴۷۷} کورپوس نومیچی.^{۴۷۸} یعنی الان آن موش کجاست. می‌خراشد.
تق.

آن‌ها گوش کردند. پارچی‌ها و دوشیزه‌کندی. جُرج لیدول، پلک بس گویا، سینه‌ی تمام‌ساتن. کرنن. سای.

صدای حسرت بار اندوهگین خواند. گناهاش. از عید پاک سه بار کفر گفته است. تو حرامزاده‌ی مادرسل.^{۴۷۹} و یک بار موقع مراسم عشای ربانی رفته بود به بازی. یک بار از کنار مزار کلیسا رد شده و برای آرامش روح مادرش دعا نکرده بود.^{۴۸۰} یک پسر. یک پسر کراپی.

برنزی، در حال گوش دادن، کنار پمپ آبجو به دوردست خیره شده بود. پرشوروشوق. پنجاه درصد هم نمی‌فهمند که من دارم.^{۴۸۱} مالی مهارت عالی در دیدن هرکسی که نگاه می‌کند.^{۴۸۲} برنزی یک‌وری به دور خیره شده بود. آینه آن‌جا. یعنی این بهترین طرف صورتش است؟ همیشه می‌دانند. ضربه به در. آخرین دست کشیدن برای مرتب کردن سرووضع.^{۴۸۳} کاک‌کرراکرا.

به چی فکر می‌کنند، وقتی به موسیقی گوش می‌دهند؟ روشی که مار زنگی را می‌گیرند.^{۴۸۴} شبی که مایکل گان به ما آن لُژ را داد.^{۴۸۵} کوک می‌کردند. شاه ایران آن را بیشتر دوست داشت.^{۴۸۶} برایش یادآور خانه، خانه‌ی عزیز بود.^{۴۸۷} دماغش را هم با پرده پاک کرد. رسم کشورش لابد.^{۴۸۸} آن هم موسیقی است. آن قدر هم که به نظر می‌آید بد نیست. خوش خوشک زدن. سازهای برنجی خراهای عرعرای از راه خرطوم‌ها. گیتارهای باس دوبله در مانده، چاک در پهلوها. سازهای وودویند^{۴۸۹} گاوهای ماغ‌کش. تمساح نیم‌دم باز موسیقی آرواره دارد.^{۴۹۰} وودویند مثل اسم گودوین.^{۴۹۱}

مالی به نظر زیبا بود. لباس زعفرانی پوشیده بود یقه باز، دارایی‌ها در معرض نمایش. گل میخک بوی همیشگی دهانش در تئاتر وقتی خم می‌شد که چیزی پرسد. به او گفتم که اسپینوزا در آن کتاب پایای بیچاره چه می‌گوید.^{۴۹۲} هیپنوتیزم‌شده گوش می‌داد. چشم‌ها آن طوری بود.^{۴۹۳} خم شد. یارو در لُژ درجه یک با دوربین پرابایی‌اش با تمام وجودش به پایین و توی مالی زل زده بود.^{۴۹۴} زیبایی موسیقی باید دو بار بشنوی. طبیعت زن نیم‌نگاه. خدا کشور را ساخت، آدم ملودی را.^{۴۹۵} مت هم پایک هوزیس. فلسفه. وای، خدای من!

همه رفتند. همه مردند.^{۴۹۶} در محاصره‌ی راس، پدرش، در گُری، همه‌ی برادرانش مردند. به وکس‌فورد، ما پسران وکس‌فورد، او خواهد. آخرین نام و نژادش.^{۴۹۷}

من هم. آخرين نفر نژادم. ^{۴۹۸} ملی دانشجوى جوان. ^{۴۹۹} خب، احتمالاً تقصير من. هيچ پسرى. رودى. حالا ديگر خيلى دير است. يا اگر نه؟ اگر نه؟ اگر هنوز؟
او هيچ نفرتى ندارد. ^{۵۰۰}

نفرت. عشق. اينها اسمند. رودى. بهزودى پيرم.
بيگ بن ^{۵۰۱} صدائش آشكار شد. ^{۵۰۲} صدای عالی، ريچى گلدینگ گفت، سرخى اى در رنگ پريدهاش جان مى کند، به بلوم بهزودى پير. ^{۵۰۳} اما كى جوان بود؟
حالا نوبت ايرلند است. كشورم بالاتر از شاه. ^{۵۰۴} ليديا گوش مى کند. چه كسى مى ترسد از نوزده چهار حرف بزند؟ ^{۵۰۵} وقت راهى شدن. بهقدر كافي ديدم.
دالرد كراپى فرياد زد:

بيخشای من را، پدر. من را ببخشای و بگذار بروم. ^{۵۰۶}
تق.

بلوم نگاه كرد، نابخشوده در حال رفتن. برخاست تا بگشود: با هجده شيلینگ در هفته. ^{۵۰۷} مردها پول هيشان را خرج كنند. ^{۵۰۸} بايد چشمان مراقبت را باز كنى. آن دختران، آن دختران زيبا. ^{۵۰۹} كنار امواج غمگين دريا. ^{۵۱۰} رمانس دختر رقصنده. نامه ها براى شكست عهد با صدای بلند خوانده مى شوند. به جوجو از طرف مامانى اش. خنده در دادگاه. ^{۵۱۱} هنرى. من هرگز امضايش نكردم. ^{۵۱۲} اسم قشنگ تو. ^{۵۱۳}
موسيقى پايين كشيده شد، آهنگ و كلام. بعد شتاب كرد. كشيى قلابى لباس نظامى اش را در زير جامه خش خش به صدا درآورد. ^{۵۱۴} يك كاپيتان محافظ. ^{۵۱۵} اينها همه اش را از برند. لرزشى كه همه برايش بى تابند. كاپى محافظ.

تق. تق.

زن لرزان گوش داد، با همدردى خم شد كه بشنود.

صورت بى احساس. بايد گفت باكره: يا فقط دستمالى شده. روى آن چيزى بنويس: صفحه. ^{۵۱۶}
اگر نه، بر سرشان چه مى آيد؟ زوال، نوميدي. آنها را جوان نگه مى دارد. حتا خودشان را تحسین مى کنند. بين. روى او بنواز. فوت لب. بدن زن سفيد، فلوتى زنده. ملايم فوت كن. بلند. سه سوراخ، همه ي زن ها. الهه را نديدم. ^{۵۱۷} آنها اين را مى خواهند. نه چندان مؤدب. به همين دليل اين مرد جذب شان مى کند. طلا در جيبت، برنج در صورتت. ^{۵۱۸} چيزى بگو. وادارش كن بشنود. با نگاه در نگاه. آهنگ هاى بى كلام. ^{۵۱۹} مالى، آن پسر با ارگ دستى. ^{۵۲۰} مالى مى دانست كه منظور او اين است كه ميمون مريض است. يا به اين دليل كه خيلى شبیه اسپانيائى ها. حيوانات را هم به همان روش درك مى کند. سليمان هم درك شان مى كرد. ^{۵۲۱} هديه ي طبيعت.

كلام بطنى. لب هايم بسته اند. در دل مى گويم. چى؟

آيا؟ تو؟ من. مى خواهم. تو. به. ^{۵۲۲}

مرد محافظ با صدای كلفت خشن و بى ادبانه فحش داد، طغيان كرده در حرامزاده ي مادرسلطه آتشی مزاج. يك فكر خوب، كه پسر بيايد. يك ساعت فرصت توست براى زيستن، آخرين تو. ^{۵۲۳}

آن‌ها آهسته زمزمه کردند:

- آقای دالرد.

پارچی زمزمه کرد:

- دالرد.

پارِ اولی فکر می‌کرد: دوشیزه کن، وقتی او: که او دال بود: او دال: آن پار.^{۵۴۴}

مرد نجوا کرد که آن اسم را می‌شناسد. به عبارت دقیق‌تر، اسم برایش آشناست. به عبارت دقیق‌تر، شنیده بود اسم. دالرد، درست است؟ دالرد، بله.

لب‌های دوشیزه بلندتر گفتند، بله، آقای دالرد. مینا زمزمه کرد، آن آهنگ را دوست داشتی خواند. آقای دالرد. و آخرین رُز تابستان آهنگی دوست داشتی بود. مینا خیلی دوست داشت آن آهنگ را. پارچی خیلی دوست داشت آن آهنگی را که مینا.

این آخرین رُز تابستان بود دالرد رها شد در شکفتن احساس کرد باد داخل چرخید.^{۵۴۵}

چیز بادداری است این سایدر سیب:^{۵۴۶} ییوست آور هم. صبر کن. اداره‌ی پست نزدیک دفتر روبن جی یک و هشت پنس هم.^{۵۴۷} از شرش خلاص شوم. دورش بزنم از راه خیابان گریک.^{۵۴۸} ای کاش قول ملاقات نداده بودم. آزادتر در هوای باز.^{۵۴۹} موسیقی. اعصاب را خرد می‌کند. پمپ آبجو. دستش که گهواره را می‌جنباند، فرمانروایی می‌کند بر. بن هوث. فرمانروایی می‌کند بر جهان.^{۵۵۰}

دور. دور. دور. دور.

تق. تق. تق.

لایونل لیوپولد^{۵۵۱} رفت روی بارانداز، هنری بدجنس با نامه‌ای برای مَدی، با لداژد گناه با تور برای راتول با مت هم پایک هوزیس پولدی پیش رفت.

تق نابینا تق تق کنان می‌رفت با تق به جدول خیابان تق می‌زد، تق بعد از تق.

کاولی خودش را با آن مبهوت می‌کند: یک جور مستی. بهتر است فقط تا نیمه‌ی راه راه بدهی مثل راه و روش مردی با یک باکره.^{۵۵۲} مثال هواخواهان. سراسر گوش.^{۵۵۳} یک نت سی ثانیه‌ای را از دست نمی‌دهند. چشم‌ها بسته. سر به موقع تکان می‌خورد. عجیب و غریب. جرئت نداری از جای خود حرکت کنی. فکر کردن مطلقاً ممنوع. همیشه وراجی و حرف زدن درباره‌ی کار و سرگرمی. مزخرفاتی درباره‌ی نت‌ها.

همه نوعی تلاش برای حرف زدن. ناخوشایند است وقتی قطع می‌شود، چون نمی‌دانی دقیق. ارگ در خیابان گاردینر. گلن پیر سالی پنجاه چوق^{۵۵۴} غیرعادی آن بالا زیر اتاق شیروانی،^{۵۵۵} تنها، با کلیدها و قفل‌ها و بست‌ها. تمام روز نشسته پشت ارگ.^{۵۵۶} برای ساعت‌ها پرت و پلا می‌گوید،^{۵۵۷} با خود حرف زدن یا با یاروی دیگر که در دم ارگ می‌دمد. با خشم می‌غرد، بعد با جیغ فحش می‌دهد (گلوله‌ی پنبه یا هم‌چین چیزی می‌خواست که در چیزش زن داد زد، نه نکن)^{۵۵۸}، سپس در یک چشم ملایم به هم‌زدن یک خرده فس یک خرده فس باد سوتی.

پفس! فس کوچولو سوت کشید ایس س س. در فس کوچولوی بلوم.^{۵۵۹}

آقای ددلس با پيپی که برداشته بود و برمی گشت، گفت:

– آیا او؟ امروز صبح باهش بودم در چیز پدی دیگنم طفلک بیچاره.

– اوهوم، خدا رحمتش کند.

– راستی یک دیپازون آن جاست روی...

تق. تق. تق.

لیدول پرسید:

– زنش صدای بسیار خوبی دارد. یا داشت. کدام؟

– آهان، آن باید کوک کننده باشد، لیدیا گفت به سایمن لایونل اول دیدم،^{۵۶۰} یادم رفت وقتی این جا بود.

نابینا بود لیدیا گفت به جُرج لیدول دوم دیدم.^{۵۶۱} و خیلی عالی نواخت، لذتی برای شنیدن.^{۵۶۲} تقابل عالی: برنزی لید، میناطلابی.

بن دالرد درحالی که مشروب می ریخت، داد زد:

– داد بزنی بلند بخوان!

پدر کاولی داد زد:

– باشه!

رررررر.

احساس می کنم می خواهم...

تق. تق. تق.

آقای ددلس با نگاه به شدت خیره به ساردین بی کله ای گفت:

– خیلی.

زیر زنگ ساندویچ، روی میز تابوتی نان، آخرین، تنها، آخرین ساردین تابستان^{۵۶۳} دراز کشیده است. بلوم تنها.

ددلس با نگاه خیره گفت:

– خیلی. دانگ پایین تر، ترجیحاً.^{۵۶۴}

تق. تق. تق. تق. تق. تق.

بلوم از کنار مغازه ی بری رد شد.^{۵۶۵} ای کاش می توانستم. صبر کن. آن اعجازگر^{۵۶۶} را اگر داشتم. بیست و چهار مشاور حقوقی در این یک مکان.^{۵۶۷} شمردم شان. اقامه ی دعوا. عاشق یکدیگر. کپه هایی از کاغذ پوستی. مسرز پایک و پاکت وکالت دارند. گلدینگ، کاليس، ورد.

اما به عنوان مثال، آن یارو که به طبل بزرگ می کوبد. حرفه اش: گروه موسیقی میکی رونی.^{۵۶۸} نمی دانم چطور اولین بار به ذهنش زد. در خانه نشسته بعد از بناگوش خوک و کلم پیچ در صندلی دسته دار در ذهن می پروراند. بخش خودش را در گروه موسیقی تمرین می کند. پُم. پُمپدی. پُر از کیف

برای زن. پوست خر.^{۵۶۹} در سرتاسر زندگی کتک‌شان می‌زند، بعد کوبیدن بعد از مرگ. پم. کوبیدن. به‌نظر چیزی است که به‌اش می‌گویند نقاب یا منظورم کسمت است.^{۵۷۰} سرنوشت.

تق. تق. یک جوانک، نابینا، با عصایی تق‌تقی، تق‌تق‌کنان آمد از کنار و پتیرین دیلی،^{۵۷۱} جای که موی مرئید^{۵۷۲} جاری بود (اما او نمی‌توانست ببیند) بوی مرئید را دمید (نابینا نتوانست)، مرئید، بهترین بوی دنیا.

ابزار. تبغ‌ی علف، صدف دستانش، سپس دمیدن. حتا می‌توانی از شانه و دستمال‌کاغذی دریاوری نغمه‌ای. مالی در پیراهن گشادش در خیابان لامبرد غربی، موها پایین. به گمانم هر نوع کاری چیز خودش را ساخته، می‌بینی؟ شکارچی با یک شیپور شاخی. شا. شاخ شده؟^{۵۷۳} کلوش. سونه‌آ. چوپان پیش^{۵۷۴} پفس خرده‌باد. پلیس یک سوت. قفل‌ها و کلیدها! دودکش پاک‌کن! ساعت چهار و همه چیز روبه‌راه! خواب! همه چیز از دست رفته است حالا.^{۵۷۵} طبل؟ پمپدی.^{۵۷۶} صبر کن. فهمیدم. جارچی، مأمور کلانتری.^{۵۷۷} لانگ جان. مرده رازنده می‌کند.^{۵۷۸} پم. دیگنم. طفلک بیچاره‌ی نومینی دومینی.^{۵۷۹} پم. این موسیقی است. منظورم این است که البته همه‌اش پم پم است، درست همانی که به‌اش می‌گویند دا کپو.^{۵۸۰} هنوز می‌توانی بشنوی. همان‌طور که قدمرو می‌رویم، قدمرو به‌جلو، قدمرو به‌جلو. پم.

من واقعاً باید. فف^{۵۸۱} حالا اگر این کار را در یک ضیافت می‌کردم. فقط موضوع رسم است شاه ایران.^{۵۸۲} دعایی نجوا کنید، اشک بریزید.^{۵۸۳} با این همه، باید کمی کودن^{۵۸۴} باشد که نیند آن کاپیتان محافظ بوده. پوشاندن. در عجبم آن یارو در گورستان با مک‌این^{۵۸۵} قهوه‌ای کی بود. آه، روسپی این کوچه!

روسپی کثیفی با کلاه ملوانی حصیری سیاه یک‌وری با چشم شیشه‌ای در نور روز،^{۵۸۶} در امتداد بارانداز، به‌سمت آقای بلوم آمد. چه موقع اولین بار آن قیافه‌ی عزیز را دیده بود؟^{۵۸۷} بله. این‌طور است. خیلی احساس تنهایی می‌کنم. شب بارانی در آن کوچه. شاخ.^{۵۸۸} چه کسی آن؟ مردشاخ زن‌دید.^{۵۸۹} زن این‌جا از ریتمش بیرون است. چه کار می‌کند؟ امیدوارم او. پس‌س‌ت! ممکن است لباس چرک‌هایت.^{۵۹۰} مالی را می‌شناخت. مغلوبم کرد.^{۵۹۱} زن هیکل‌دار در لباس قهوه‌ای با تو می‌بود.^{۵۹۲} ذوق و شوق را ازت می‌گیرد، آن.^{۵۹۳} قرار می‌گذاریم وقتی می‌دانیم هرگز، خوب، تقریباً هرگز.^{۵۹۴} بیش از حد عزیز و بیش از حد نزدیک به خانه، خانه‌ی عزیز.^{۵۹۵} من را می‌بیند، آره؟ ترسناک است توی روز روشن. صورتش مثل دیفتری.^{۵۹۶} لعنت به‌اش. ولی خوب، او هم باید مثل بقیه زندگی کند. به این‌جا نگاه کن.

در و پتیرین عتیقه‌فروشی لایونل مارکز،^{۵۹۷} هنری پرنخوت لایونل لیوپولد هنری فلاور عزیز آقای لیوپولد بلوم با جدیت تماشا کرد جاشمعی‌های ملودئون داغانی را که از نی‌انبان‌شان کرم بیرون می‌زد.^{۵۹۸} حراج: شش شیلینگ. شاید یاد بگیرم بزنم. ارزان. بگذار این زن رد شود. البته هر چیزی را که به‌اش نیاز نداری گران است. این همان چیزی است که یک فروشنده‌ی خوب را می‌سازد. چیزی را که می‌خواهد بفروشد وادارت می‌کند بخری. آن یارو ریش‌تراش سوندی‌ای را که با آن صورت‌م را تراشید به من فروخت. می‌خواست برای تیز کردنش هم اجرت بگیرد. حالا او دارد رد می‌شود. شش شیلینگ.

باید سایدر سیب باشد یا بورگونند.^{۵۹۹}

نزدیک برنزی از نزدیک نزدیک طلایی از دور، گیلای های جرنگی شان را به هم زدند،^{۶۰۰} همگی، چشم روشن و زن نواز، جلوی آخرین رُز تابستان وسوسه گر لیدیا برنزی، رُز کاستیل.^{۶۰۱} اول لید، دد، کاو، کر، دال، یک پنجم:^{۶۰۲} لیدول، سای ددلس، باب کاولی، کرنن، و بیگ بن دالرد.

تق. جوانکی وارد سالن خالی و تنهای اُرموند شد.^{۶۰۳}

بلوم در ویتیرن لایونل مارکز به شجاع قهرمان تصویر شده نظر افکند. آخرین کلام رابرت امت.^{۶۰۴} آخرین هفت کلمه، از می پیری بر است آن.^{۶۰۵}

- مردان وفادار مثل شما مردان.^{۶۰۶}

- اوهوم، اوهوم، بن.

گیلاس تان را با ما بلند می کنید.

آن ها بلند کردند.

تسچینک. تسچونک.^{۶۰۷}

تپ. جوانک نابینایی جلوی در ایستاد. او نه برنزی را دید. نه طلایی را دید. نه بن نه باب نه تام نه سای نه جُرج نه پارها نه ریچی نه پت را. اوو اوو اوو اوو. او ندید.

لی بلوم، چرب و چیلی بلوم^{۶۰۸} به آخرین کلمات نظری افکند. با ملایمت. وقتی کشورم پیدا کند جایش را در میان.

ررپرر.

باید بور باشد.^{۶۰۹}

پوف! اوو. ررپرر.^{۶۱۰}

ملت های روی زمین. پشت سرم هیچ کی. زن رد شد. آن زمان و نه تا آن زمان. تراموا کَرَن کَرَن کَرَن. خوب فُرص.^{۶۱۱} دارد می آید. کَرَن دل کَرَن کَرَن. مطمئنم که بورگوندی است. بله. یک، دو. بگذارید سنگ قبرم. کراااااا. نوشته شود. من.

پپرر پپرر پپرر پپرر پپرر.

تمام کرده ام.

پی‌نوشت فصل یازده (سایرن‌ها)

«سرسی، در سرود دوازدهم از اودیسه‌ی هومر، هنگام پند دادن به اودیسیوس در مورد سفرش و خطرهای آن، او را از وجود دو سایرن (حوری دریایی) در جزیره‌ای به همین نام آگاه می‌کند و می‌گوید، آن‌ها بسیار زیبا می‌خوانند تا مردانی را که از این ساحل می‌گذرند، افسون کنند و آن‌ها را به سمت ساحل صخره‌ای جزیره بکشانند و مرگ‌شان را رقم بزنند. اما اگر اودیسیوس دلش می‌خواهد که این صداها را چنگ‌مانند شغف‌انگیز را بشنود، باید گوش‌های مردانش را با موم پر کند و از آن‌ها بخواهد که خود او را هم به دکل کشتی ببندند. از مردانش بخواهد که به هیچ‌وجه او را آزاد نکنند، حتی اگر وحشیانه اعتراض کند. اودیسیوس پند سرسی را عملی می‌کند و بدون پرداخت هیچ تاوانی، آواز سایرن‌ها را گوش می‌کند. در این آواز وعده می‌دهند که پس از پشت‌سر گذاشتن خطرهای نبرد، خوشی و شادی در انتظار آن‌هاست و به آن‌هایی که پا به صخره‌های سایرن‌ها بگذارند، توان آگاهی از آینده داده می‌شود؛ این وعده نیز کاذب بود. بعد از آن، اودیسیوس کشتی‌اش را به سوی کانال میان اسکلا و کریدس می‌راند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰)

«این فصل به‌گفته‌ی خود جویس "فوگی (موسیقی‌ای با دو یا چند تم که چند خواننده به‌نوبت اجرایش می‌کنند) است با تمام نشانه‌های موسیقایی، و البته پارودی‌ای از فرم موسیقی است...» جویس در یک اعتراف‌نامه‌ی صریح برای هریت شا وپور می‌نویسد:

«کلمه‌ی سوزاندن برای ذهن خرافی من اهمیت ویژه‌ای دارد، نه تنها به‌دلیل کیفیت ارزشمند موجود در خود نوشتن، بلکه بیشتر به‌دلیل این واقعیت که پیشرفت کتاب [یولسینز] مثل پیشرفت ریزش باران شنی است... هر ایزود، به حیطه‌ای از فرهنگ هنری می‌پردازد (زبان‌بازی یا موسیقی یا دیالکتیک) و دشتی سوخته را پشت سر خود به‌جا می‌گذارد.» (نامه‌ها، ۱، ۱۲۹)

و در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۸، به دوستش، بُراک، می‌گوید:

«در طول چند روز گذشته فصل سایرن‌ها را تمام کردم. کاری بزرگ. این فصل را با امکانات تکنیکی موسیقی نوشتم. فوگی است با تمام نشانه‌های موسیقایی: قطعه‌ای کوتاه‌آوا، قطعه‌ای بلندآوا، قطعه‌ای که به تدریج آهسته‌تر می‌شود، و الی آخر. یک آهنگ پنج‌آوازی هم در آن رخ می‌دهد، آن‌طور که در

اپرای محبوبم، واگنر، رخ می‌دهد. پیش خدمت‌ها بالاتنه‌ی زنانه دارند و پایین‌تنه‌ی ماهی. از روبه‌رو پستان‌ها و سر را می‌بینید. اما اگر پشت پیشخان میخانه بایستید، کثافت، بطری‌های خالی روی زمین، کفش‌های زشت زنانه و چیزهای دیگر، فقط چیزهای مشمئزکننده.» (بُراک، ۱۹۷۹: ۷۲)

«صحنه‌ی این فصل در سالن موسیقی رستوران بار هتل اُرموند، شماره‌ی ۸ اسکله‌ی اُرموند شمالی است، و زمان آن ساعت چهار بعد از ظهر. هتل اُرموند محل مورد علاقه‌ی آماتورهای موسیقی دابلن بود و اغلب، در سالن آن کنسرت‌های کوچک رایج آن زمان (شروع قرن نوزدهم) دابلن اجرا می‌شد و تمایز میان آماتورها و حرفه‌ای‌ها اهمیتی نداشت. در طرح لیناتی برای شخصیت‌های این فصل، علاوه بر اودیسیوس و منلاس، اینو، زن آتاماس، پادشاه بنوسی، نیز حضور دارد. وقتی شاه آتاماس دیوانه شد و یکی از پسران‌شان را کشت، اینو خود و پسر دیگر را به دریا انداخت تا آتاماس را از نوزادکشی برحذر دارد. خدایان اینورا به لیوکوتی، ایزد دریا، تبدیل کردند تا مردانی را که در دریا می‌جنگند، نجات دهد. در اودیسه، وقتی اودیسیوس کلیسوسا ترک می‌کند و پوسایدون او را گرفتار توفان می‌کند، دل اینو برای او می‌سوزد و کمکش می‌کند. شخصیت دیگر، پارتنویپی، سایرینی است که پس از ناتوانی در افسون کردن اودیسیوس و مردانش، خودش را به دریا می‌افکند. اُرفئوس و آرگونات دو شخصیت دیگرند: در افسانه‌های یونان، ارفئوس موسیقی‌دان-شاعری است که چنگ دستی‌اش می‌تواند حیوانات و حتا درختان و صخره‌ها را به رقص آورد.» (همان‌جا)

در این فصل، تعدادی پاراگراف یک‌کلمه‌ای، جملاتی که قطع می‌شوند و جملات بی‌نقطه و رهاشده داریم. (م)

کلمات محاوره و شکسته‌ی متن مطابق با متن اصلی است.

«شصت عبارت پی‌درپی آغازین را معمولاً به صداهایی تشبیه می‌کنند که در مرحله‌ی مقدماتی ارکستر، هنگام کوک کردن دستگاه‌ها، تولید می‌شوند. پیش‌درآمد این فصل قطعه‌ای موسیقی است و نیز می‌توان این عبارات پی‌درپی را صفحه‌کلیدی فرض کرد که با آن فوگ اجرا می‌شود.» (گینفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰) اما به‌قول بلامایرز «ظاهراً معقول‌تر است که بپذیریم این سبک پرتصنع اورتور یا پیش‌درآمد است، زیرا پنجاه‌وهفت درون‌مایه‌ی را، به شکلی دقیق، پیش روی ما می‌گذارد تا در متن این فصل، کامل و همه‌جانبه، کشف‌شان کنیم.» (۱۹۹۶: ۸۶)

به‌گفته‌ی دیوید پی‌یرس، خطوط آغازین فصل یازده (سایرن‌ها) «که مثالی دیگر از درک صداست، چالشی متفاوت برای کلمه‌هایی است با صداهای مشابه و املاهای متفاوت. در این‌جا دمید، گذشته‌ی فعل بلعیدن [یا دقیق‌تر بگویم، کام گرفتن]، به فاعل نیاز دارد، ولی بعدها در این فصل درمی‌یابیم که فاعل آن سایمن ددلس است که از پیش کام می‌گیرد [یا دود آن را می‌بلعد] و آن را به آلت موسیقی تبدیل می‌کند و صدای فلوت درمی‌آورد. فلوت هم یادآور طبل و ارتش و دوره‌ی کراپی‌ها (Croppy) است. (کراپی اسم شورشیان و کس‌فوردی یا ایرلندی‌ای بود که در سال ۱۷۹۸ برای استقلال کشورشان علیه بریتانیا می‌جنگیدند. سرود یا تصنیف "پسر کراپی" از ویلیام بی مک‌برنی است.) عبارت صدای خش‌دار یادآور صدای خش‌دار و دوره‌گی کاپیتان در تصنیف "پسر کراپی" است. "اغواگری" یا "به دام کشاندن" یکی از درون‌مایه‌های این فصل است، دیدگاهی که در ردیف کلمات "بلعید. بلوم ملول

(Blew. Blue bloom) “ نشانگر عجز و ناکامی است...» (۲۰۰۷: ۱۲۰) معنای دیگر بلو بلوم، غیر از بلوم ملول و غمگین، شکوفه‌ی آبی است و آبی رنگ چاودار است که قبلاً با بلوم آمده است. (م) به‌گفته‌ی جان لورز، پروفیسور انگلیسی دانشگاه برکلی، «از همان لحظه‌ی اول این فصل متوجه می‌شویم که با نحو رایج و معیار و زبان و روایت معمول سروکار نداریم. معمولاً آن را اورتوری (پیش‌درآمدی) می‌دانند که تک‌تک عبارات‌هایش به روایتی که در پیش است، اشاره می‌کند. درحالی‌که منتقدان درباره‌ی این واژه (اورتور) بسیار بحث کرده‌اند، من به شیوه‌ی ریسمانی و فهرست‌وار کلمه‌ها و سیلاب‌های فصل که این اورتور را ساخته است، علاقه‌ی بیشتری دارم. به‌قول درک اتریچ، جوین عمده‌ی بخش‌های یولسیز را از طریق انتقال نُت‌هایش (از مجموعه‌ی نا‌همگن یادداشت‌هایش) به متن ساخته است.» (۲۰۱۶: ۶۰) وقتی از ساختن حرف می‌زند، گویی قطعه‌ای موسیقی است و یادداشت‌هایش نت‌های موسیقی. (م)

۱. «دختران ساقی هتل اُرموند، دوشیزه دوس موبرنزی و دوشیزه‌کندی موطلابی، سُم‌های فولادی را می‌شنوند. برنز و طلا دو فلز اصلی در جهان حماسه‌های هومر است؛ فولاد هم فلز زمان خود هومر بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰)

این «جنگ‌جنگ‌ها حضور بلیزس بویلن را اعلام می‌کند، کسی که با کالسکه‌ی جنگ‌جنگی‌اش به نوش‌خانه‌ی هتل اُرموند می‌آید.» (کرن، ۲۰۰۳: ۷۸)

۲. گس‌تخ‌تخ‌تخ: «پسر پادوی هتل ادای دوشیزه دوس را درمی‌آورد و جمله‌ی تهدیدآمیزش را که می‌گوید: “بی‌شرمی گستاخانه‌ی او را گزارش خواهد داد، [با تمسخر] تکرار می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰)

۳. «سایمن دلدس وارد نوش‌خانه‌ی هتل اُرموند می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰)

۴. «دوشیزه‌کندی به جمله‌ی بی‌رحمانه‌ی دوشیزه دوس اعتراض می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰)

۵. «سایمن دلدس پیشش را برای کشیدن آماده می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۰-۲۹۱)

۶. «بلوم قصد دارد کاغذ یادداشت بخرد و برای مارتا کلیفرد نامه‌ای بنویسد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

عبارت «بلوم (در معنای شکوفه) و بلوم هست روی» از «ترانه‌ای است با عنوان “وقتی شکوفه هست روی چاودار” یا “جین زیبای من”، که شعر آن را ادوارد فیتزبال سروده و آهنگش را سر هنری بیشاپ (۱۷۸۶-۱۸۵۵) ساخته است. نخستین بند آن بدین‌گونه است: “جین زیبای من، جین زیبای من/ آه، هرگز هرگز چنین خجول‌نما/ بلکه با من دیدار کن، امشب با من دیدار کن/ وقتی شکوفه هست روی/ هست روی چاودار/ بهار به‌شتاب رنگ می‌بازد، عشق من،/ بلال خوشه کرده/ شب‌های تابستان در راهند، عشق من/ ماه می‌تابد درخشان و شفاف/ پس جین زیبا، جین عزیز من/ آه، هرگز هرگز چنین خجول‌نما/ بلکه با من دیدار کن، امشب با من دیدار کن/ وقتی شکوفه هست روی/ هست روی چاودار.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۷۰)

به‌گفته‌ی پی‌یرس، «یکی از ویژگی‌های این فصل حرکت از یک ضمیر به دیگری است از طریق

همان واژه یا واژه‌ای هم‌آوا با آن، و معمولاً به سمت بلوم تغییر جهت می‌دهد، گرچه مدتی پس از آغاز فصل به هتل ارموند [ستینگ اصلی فصل] می‌آید. در این قسمت خاص، ضمیر از سایمن ددلس و سپس که در آن می‌دمد [می‌بلعد] به بلوم ملول [اندوه‌زده] تغییر می‌کند. در این آهنگ روزهای پایانی بهار است و تابستان در راه و شکوفه (بلوم) روی چاودار. چاودار هنگام شکوفه دادن آبی (بلو) می‌شود. ناگفته نماند که می‌توان از جنبه‌ای دیگر به تغییر جهت از سایمن به بلوم پرداخت: از زندگی‌نامه به داستان، از صدا به رابطه، از گذشته به امروز، زیرا پدر جویس این آهنگ خاص را برای می‌جویس خوانده است. “جین زیبای من” آهنگی شاد و زنده است، ولی بلوم ملول و اندوهگین است. از آن‌جا که در دست‌نوشته‌ی جویس در موزه‌ی زُنباخ، در خط “بلوم ملول هست روی” حرف B بلوم با حرف بزگ نوشته شده، بی‌شک منظورش بلوم بوده است و نه فقط شکوفه. («۲۰۰۷: ۱۲۱)

در این‌جا برای حفظ آواهای مشابه و جناس عبارت، «blew» به معنای دمیدن (در پیپ) را به «بلعیدن» (دود را) و «blue» به معنای اندوهگین را «ملول» ترجمه کردم. (م)

۷. «رُزی جهنده... رُز کاستیل. نهن و معمایش با شرح مربوط به دختران ساقی درهم ادغام می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۸. «دوشیزه دوس خطی از اپرای کمدی فلورادورا (۱۸۹۹) را می‌خواند که موسیقی‌اش را لسللی استوارت نوشته، و متن اپرا را ای بوید-جونز و پال روبنز نوشته‌اند. مکان ماجرای اپرا جزیره‌ی دریاچه‌ی جنوبی است که در آن فلورادورا می‌روید، که عطری با شهرت جهانی دارد. آی دلورس، قهرمان زیبا و عشوه‌گری است که شمار زیادی از مردان، از جمله مردان فرومیایه، دنبالش بودند، اما سرانجام وقتی عاشق فرنک ابرکوید می‌شود، از شر همه نجات می‌یابد. در پایان پرده‌ی اول، با هم عهد می‌کنند که به عشق‌شان وفادار بمانند، گرچه مجبورند از هم جدا شوند و در این پرده، ابرکوید “سایه‌ی نخل” (“The Shade of the Palm”) را می‌خواند: “آه، آی دلورس، ملکه‌ی دریاها‌ی شرقی، خوب‌روی بهشت، به غرب بنگر برای من/ وقتی تو زیر نور مهتاب آرامی/ ستاره‌ام خواهد درخشید، عشق من،/ پس منتظرم بمان در کنار دریای شرقی/ در سایه‌ی جان‌پناه نخلی.” (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

خلاصه‌ای از نظر دیوید پی‌یرس درباره‌ی این جمله عبارت است از: «وجود کلمه‌ی مکرر “چهچه‌زنان” در این قسمت از پیش‌درآمد فصل‌سایرن‌ها مترجمان را وادار کرده که کلمه‌ی “Peep” را به “کوکو” (cuckoo) ترجمه کنند. احتمالاً هدف این بوده که این پرنده‌ی لانه‌دزد را با بویلن دزدِ تخت بلوم مقایسه کنند و او را به مردی دیوث (cuckold) بدل سازند. مترجم اسپانیایی معتقد است که “Peep” صرفاً صدای پرنده است، یک جیک‌جیک. اما مشکل تعبیر او در این است که نمی‌دانیم با کلمه‌ی مرکب بعدی، “peepofgold” چه کار کنیم. مترجمان ایتالیایی و فرانسوی با به کار بردن ابتکاری به “کوکوتلایی” ترجمه کرده‌اند، اما به نظر کمی تحریف شده است. جویس در جای دیگر این فصل به جای “کوکوتلایی” از کلمه‌ی “گوشه” استفاده کرده است که به اتفاق اعتراف تعبیر می‌شود: چه کسی در اتفاق اعتراف است؟ همین تعبیر من را به تعبیر دیگری هدایت می‌کند: من در پشت این عبارت، peep of day boys (پسران سپیده‌دم) از آهنگ “پسر کراپی” را می‌شنوم. کلمه‌ی “Peep” واگویه‌ای است از آن دوره که مرغان دام گوناگون [مخالفان ایرلند آزاد] ایرلندی‌ها را در گوشه‌ای به دام می‌انداختند و تاج‌داران به آن‌ها خیانت می‌کردند و شکست‌شان می‌دادند.» (۲۰۰۶:

درباره‌ی «کراپی و تصنیف "پسر کراپی"» پیش‌درآمد همین فصل و پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۹. «لنهن سعی می‌کند با دوشیزه کندی لاس بزند. "کوکو! کی هست در... کوکوتلایی؟" پرسشی است که هنگام بازی قایم‌باشک می‌پرسند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

۱۰. «مهمان‌های رستوران هتل اُرموند با به صدا درآوردن زنگ کوچکی پیش خدمت را فرامی‌خوانند. دلسوزی از جانب دوشیزه دوس است برای جوانک نابینا.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

۱۱. «صدای دیاپازونی است که جوانک نابینا (کوک‌کننده‌ی پیانو) در میخانه جا گذاشته است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱) می‌دانیم که صدای دیاپازون برای مدتی مدید ادامه دارد (دیرمیرا). این جوانک همان نابینایی است که بلوم نزدیک به پایان فصل هشت (لستریگون‌ها) به او کمک می‌کند تا از خیابان رد شود. پی‌نوشت شماره‌ی ۶۳۶ از همان فصل را بخوانید.

۱۲. «لنهن با ساقی‌ها گپ می‌زند. نیز اشاره‌ای است به آهنگ "بدرود، دلبرم، بدرود" سروده‌ی جین ویلیامز (۱۸۰۶-۱۸۸۵) با موسیقی از جان ال هاتن (۱۸۰۹-۱۸۸۶): ستاره‌های روشن ناپدید می‌شوند، بامداد می‌دمد/ قطره‌های شبنم هر غنچه و برگ را مثل مروارید می‌کنند...» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

«بلوم ملول هست روی» و «رُز کاستیل» و «آی دلورس» قطعه‌هایی از ترانه‌هایی معروفند... «صدای دیرمیرا» (نت غم‌انگیزی که هرگز کامل نمی‌میرد) صدای دیاپازونی است که مرد نابینا برای کوک کردن پیانو آورده و آن را کنار پیانوی هتل اُرموند جا گذاشته است و نیز نشانگر تهایی بلوم است و مویه‌اش برای مرگ احساساتش به مالی.» (کرن، ۲۰۰۳: ۷۸)

۱۳. «رُز کاستیل و ترانه‌ی "بدرود، دلبرم، بدرود" را باهم ترکیب می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱) درباره‌ی «رز کاستیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۴. «جلنگ‌جلنگ حضور بلیزس بویلن را اعلام می‌کند، کسی که قبل از رفتن نزد مالی با آن تختخواب جلنگ‌جلنگی، با کالسه‌ی جلنگ‌جلنگی‌اش به میخانه می‌آید.» (کرن، ۲۰۰۳: ۷۸) در این جا از کلمه‌ی jingle استفاده کرده است که به گفته‌ی گیفرد، نشان می‌دهد «بویلن به هتل اُرموند نزدیک می‌شود. jingle نوعی کالسه‌ی دوچرخ اسپ‌دار است و یادآور آهنگ jingle bells (از آهنگ‌های کریسمس) سروده‌ی جان پی‌پرپونت، به‌خصوص یادآور عبارت "در همه‌ی راه بخند" در بند اول و "امشب دختران را بردار" در بند سوم.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

۱۵. «وقتی بلوم پول نوشیدنی‌اش را می‌پردازد، ساعت چهار بار، دنگ‌دنگ، زنگ می‌زند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

۱۶. «دوشیزه دوس کش جورابش را برای لنهن و بویلن می‌کشد و ترق رها می‌کند. "سونه لُ کلوش" (*sonnez la cloche*) جمله‌ای فرانسوی است به معنای "زنگ را به صدا درآور."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱) شرح «دلبرم، بدرود» را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲ از همین فصل بخوانید. به گفته‌ی ورنر وُلف، این دو خط «می‌تواند به سه گفتمان - صدای متفاوت و توأم تقسیم شود: الف) صدای راوی که

بعداً، در نمونه‌ی بلند آن در این فصل، روشن می‌شود که او (بلیزس بویلن) کلمه‌ی اعتراف را تکرار می‌کند: «با عبارات تکراری اعتراف استدعا کرد.» راوی درباره‌ی میل شهوانی لنهن و بلیزس بویلن نظر می‌دهد و می‌گوید که آن‌ها می‌خواهند صدای ترق کش جوراب دوشیزه دوس را بشنوند. (ب لنهن به دوشیزه دوس فشار می‌آورد که این کار را انجام دهد. پ) دوشیزه دوس ترانه‌ی «بدرود، دلبرم، بدرود» را زیر لب زمزمه می‌کند.» (۱۹۹۹: ۱۳۵)

۱۷. «نت‌های بویلن و بلوم کنار هم گذاشته می‌شوند و این زمانی است که بویلن هتل اُرموند را به مقصد شماره‌ی ۷ خیابان اکلز [خانه‌ی بلوم] ترک می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۱)

«صداها‌ی بویلن/بلوم درهم می‌آمیزد و بویلن صدای بلوم را غصب می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶)

۱۸. «سایمن ددلس، بن دالرد و پدر کاولی در تالار موسیقی هتل اُرموند دور پیانو جمع شده‌اند. «وقتی عشق جان سوزانم را جذب می‌کند. جنگ! جنگ!» از یک کار دونفری است با صدای تنور و صدای زیر مردانه، اثر تی کوک با نام «عشق و جنگ» یا «وقتی عشق جان سوزانم را جذب کرد، به فردا فکر نخواهم کرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

به‌گفته‌ی زک بوئن، «بخش تنور را عاشق می‌خواند و بخش صدای زیر مردانه را سرباز جنگنده.» (۱۹۷۴: ۱۷۰)

«خط داستانی «عشق و جنگ» در این ساعت حساس چهار عصر روز بلوم پس‌زمینه‌ای را شکل می‌دهد که بقیه‌ی یولسيز براساس آن برنامه‌ریزی شده است. رابطه‌ی نامشروع مالی با بویلن، عشق خود بلوم، تاریخ سرکوب ایرلند، جنگ و فداکاری قهرمانان کرابی در ایرلند در ترانه‌ای مانند «عشق و جنگ» یکی می‌شوند. روی هم‌رفته، حدود بیست‌وهفت ملودی موتیف‌های اصلی هر هجده قسمت رمان در این اورتور (پیش‌درآمد) فشرده شده است، و هم‌چنین موسیقایی کردن صدای ساعت‌ها، نی‌لبک/فلوت/پپ، دست زدن‌ها، کفش‌های جیرجیری و سروصداها‌ی معمول میخانه.» (بوئن، ۲۰۰۴-۲۰۰۵: ۵۷-۷۰)

۱۹. درباره‌ی «پرده‌ی گوش» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۲ از همین فصل را بخوانید.

۲۰. «کاولی برای عکسی روی دیوار «آخرین بدرود» را می‌خواند. در این قسمت [در متن اصلی فصل] جمله‌ی «غریدند آکوردهای فروپاشنده» می‌آید که نیز اشاره‌ای است به صحنه‌ی آغازین اتللو جوژپ وردی. این ارکستر از توفانی بزرگ در دریا خبر می‌دهد، هم‌سرایان قبرسی از رویت ناو اتللو خبر می‌دهند «یک ناو، یک ناو،» درست پیش از ورود اتللو و اعلام پیروزی‌اش بر تُرک‌ها.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

۲۱. «ریچی گلدینگ (دایی استیون) یکی از آهنگ‌های تنور را سوت می‌زند: توتو | شالتو (Tutto è sciolto) عبارتی ایتالیایی است از اپرای ل سوئمبولا اثر وینچنسو بلینی (۱۸۰۱-۱۸۳۵) به‌معنای «همه از دست رفته» است. امینا، قهرمان زن داستان، خوابگرد است و نامزدش، الوینوی کشاورز، به‌اشتباه او را به خیانت متهم می‌کند، زیرا هنگام خوابگردی به محلی بدنام وارد می‌شود. در پرده‌ی دوم زاری می‌کند که: «همه از دست رفته/در کنار همه‌ی امید و لذت/من رها شده‌ام/دیگر هرگز عشق

نمی‌تواند بیدار شود؛/ افسونگری گذشته، دیگر نه هرگز. “امینا به او اطمینان می‌دهد و می‌گوید: ”تو به‌تنهایی همه‌ی قلب مرا داری“ و سپس نامزدش را به خیانتکاری محکوم می‌کند، زیرا حاضر نیست ”بزرگواری کند و به حرف او گوش کند.“ (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

۲۲. در چند صفحه بعد متوجه می‌شویم که «پرسش لهنن، شاخ شده یا چی؟ (به لحاظ جنسی تحریک شدی یا چی؟) را با عزم رفتن بویلن به خیابان اکلز [خانه‌ی بلوم و دیدار مالی] درهم می‌آمیزد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

۲۳. در این‌جا «سایمن ددلس را به خواندن قطعه‌ی ”ماپاری“ [بر من ظاهر شد] از اپرای مارتا نوشته‌ی فردریک فون فلوتو تشویق می‌کنند. آهنگ تنور آن این‌گونه شروع می‌شود: ”عشق پیش من عالی ظاهر شد، این رویارویی چشم‌هایم را پر کرد (بر من پیروز شد).“ سایمن ددلس ترجمه‌ی آزادی از آن را می‌خواند: ”وقتی نخست‌بار آن شکل محبوبت را دیدم/ اندوه از من گویی دور شد: هر نگاه دلپذیر، هر کلمه دلشادگر/ چشمم را طلسم کرد و بر دلم پیروز شد... مارتا، مارتا، هنوز آه می‌کشم/ هنوز اشک می‌ریزم، برای تو/ بیا تو ای گمشده/ بیا تو ای عزیز/ تو به‌تنهایی می‌توانی آرامم کنی/ آه، مارتا برگرد! برگرد نزد من.“ (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

۲۴. «بلوم به قطعه‌ی ”ماپاری“ (به‌معنای بر من ظاهر شد) اپرای مارتا پاسخ می‌دهد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳ از همین فصل را بخوانید.

به‌گفته‌ی فریتز سن، «منظور از Full tup چیست؟ امروزه کلمه‌ی tup به‌معنای ”قوچ“ دیگر کارایی ندارد و فعل این کلمه در معنای ”جفت‌گیری کردن قوچ“ هم با این متن مبهم هیچ‌سختی ندارد. معنای این کلمه در میانه‌ی بخش روشن می‌شود، وقتی بلوم به ”تپش، یک تپش، ضربانی مغرور شق می‌شود“ فکر می‌کند و از خود می‌پرسد، ”ترانه؟ موسیقی؟“ و جواب می‌دهد، ”نه: آن چیزی است که در پس و پشت است.“ و دو سطر پایین‌تر می‌گوید، ”با او جور می‌شود، جفت می‌شود، بر او جا می‌گیرد، با او جماع می‌کند. جماع.“ دو عبارت ”جماع کامل. تپش کامل“ در معنای اولیه‌اش درک می‌شود: محکم گرفتن یا همه‌ی بخش‌های مربوط به هم را کنار هم جفت کردن.» (۲۰۰۲: ۱۰) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۳ از همین فصل را بخوانید.

۲۵. «بلوم به یاد می‌آورد که مالی ترانه‌ای می‌خواند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲) و در سطر بعد «دوباره کلماتی از ”ماپاری“ را داریم.» (همانجا)

۲۶. در این‌جا مطابق با نت موسیقی کلمه‌ها را به هم می‌چسبانند و یا از وسط قطع می‌کند و به کلمه‌ی بعدی می‌چسبانند. (م)

۲۷. «بلوم از گارسون قلم و جوهر و کاغذ خشک‌کن درخواست می‌کند و دریافت می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

۲۸. «سایمن ددلس آهنگ ”قایقران ونیزی“ را، که یک بار در ساحل کُرک شنیده است، می‌خواند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲)

۲۹. «بلوم به نامه‌ای، که برای مارتا کلیفرد می‌نویسد، پی‌نوشت اضافه می‌کند و این پی‌نوشت واگویی‌ی ترانه‌ای از تامس مور است: ”آخرین رُز تابستان.“ در اپرای مارتا از این آهنگ بسیار استفاده

می‌شود. نخستین بند: "این آخرین رز تابستان/ بس تنها در شکفتن [بلوم]// همه‌ی همراهان زیبایش/ پژمرده و از بین رفته‌اند/ نه گلی از خویشانش،/ نه غنچه‌ی رزی در نزدیکی/ تا سرخی‌اش را بازتاباند/ یا آهی بکشد برای آهش." (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲-۹۳)

۳۰. «دوشیزه دوس صدفی را دم گوش جُرج لیدول نگه می‌دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۳)

۳۱. در این‌جا برای صدف از کلمه‌ی seahorn استفاده می‌کند که واژه‌ی شاخ (horn) را در خود دارد. «این صدف چندین صدا دارد، از جمله انعکاسی از پرسش لهن: آیا شاخ شده یا چی؟» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۳) اما در این‌جا فقط کلمه‌ی پرسشی‌اش را می‌گوید. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲ از همین فصل را بخوانید.

ساقی‌ها و مشتری‌ها صدفی را نزدیک گوش‌شان نگه می‌دارند و صدای «خروش شتکی» اقیانوس را گوش می‌کنند، اما چون دور از دریاست «خاموش» است. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱۴ از همین فصل را بخوانید.

۳۲. «بلوم به مالی و موسیقی مجلسی فکر می‌کند. فرانتس لیست (۱۸۱۱-۱۸۸۶)، پیانونواز و آهنگساز مجاری، مجموعه‌ی مشهوری از قطعه‌های هنرمندانه به نام "راپسودی‌های مجاری" ساخت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۳)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۵ از همین فصل را بخوانید.

۳۳. «دوشیزه دوس دستش را از جُرج لیدول دور می‌کند و هم‌زمان با او درباره‌ی باور کردن و باور نکردن شوخی می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۳) «تو نکر» بریده‌ای از «تو باور نکردی» است. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۵ از همین فصل را بخوانید.

۳۴. «مکالمات فرعی میان لیدول و لیدیا دوس (لیدلید) در تقابل با گفت‌وگوی بویلن در شماره‌ی ۷ خیابان اکلز تنظیم شده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۳)

«در سطر ۴۷ این فصل، دوشیزه دوس به تلمبه‌ی آبجو دست می‌کشد. بعد در همین فصل تلمبه به تصویر آلت تناسلی تشبیه می‌شود. «با یک کاک با یک کررا» «صدای کوک کردن پیانوست. کلمه‌ی "کاک" هم نام‌آوایی برای کوک کردن پیانوست و هم معنای آلت تناسلی مردانه می‌دهد. در این‌جا دو سوژه از دو معنای بسیار متفاوت را با هم تلفیق می‌کند.» (موريسن، ۲۰۱۸: ۱-۷۰)

۳۵. «همین‌طور که کاولی می‌نوازد، مردان دیگر بن دالرد را تشویق می‌کنند که بندهای آغاز "پسر کراپی" را بخواند. این تصنیف درباره‌ی شورشیان سال ۱۷۹۸، سروده‌ی ویلیام بی مک‌برنی (۱۸۴۴-۱۸۹۲) با نام مستعار کرول ملون است. کراپی‌ها نام شورشیان وکس‌فورد یا ایرلند در سال ۱۷۹۸ است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۳) درباره‌ی «کراپی و تصنیف "پسر کراپی"» پیش‌درآمد همین فصل و پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۶. «بلوم برای گارسون، پَت کچل، بداهه‌گویی می‌کند، اتفاقاً واگویی‌ای است از اغفال تمسخرآمیز از خط هفتم تصنیف "پسر کراپی".» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴) با کلمه‌های waiter, waiting و wait بازی می‌کند که به «منتظر خدمت» و «در خدمت» و «منتظر باش» ترجمه کردم. (م)

۳۷. «بلوم قصد دارد تا وقتی آهنگ "پسر کراپی" را نخوانده‌اند، هتل اُر موند را ترک نکنند.» (گیفرد،

۱۹۸۹: ۲۹۴) به خود می‌گوید: «منتظر بمان.»

۳۸. «بلوم نت‌های آغازین تصنیف “پسر کراپی” را می‌شنود. عبارت‌های یادآور تعمق استیون در فصل ده (صخره‌های سرگردان) درباره‌ی “همه در خاکِ تاریک پر از کرم به دنیا آمده‌اند” است؛ نیز یادآور طلای راین، بخش اول اپرای حلقه‌ی نیبلونگ اثر واگنر است. در این صحنه، وتان، شاه بیم‌داده‌ی خدایان، به نیپلهایم، غار محل سکونت نیبلونگ‌های کوتوله، نزول می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

درباره‌ی «طلای راین» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۸ از همین فصل را بخوانید. برای خواندن شرح بیشتر درباره‌ی «اپرای حلقه‌ی نیبلونگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۱ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۳۹. Naminedamine «کلمه‌ای لاتین است به معنای “به نام خدا”. در واقع، پسر کراپی توبه می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴) پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۴۰ از همین فصل) را بخوانید.

۴۰. «پسر کراپی نابودی خانواده‌اش را حکایت می‌کند: بند ۴ و ۵.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴) درباره‌ی «آخرین رُز تابستان» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹ از همین فصل را بخوانید.

۴۱. «خواندن تصنیف “پسر کراپی” روی دوشیزه دوس اثر می‌گذارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۴۲. «آهنگ به نقطه‌ی اوجش می‌رسد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۴۳. «دوشیزه دوس به تلمبه‌ی آبجو دست می‌کشد و به آهنگ گوش می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴) تلمبه یا شیری که بی‌شبهت به اندام تناسلی مردانه نیست و به‌طور ضمنی به آن اشاره دارد. (م)

۴۴. «دوشیزه دوس و دوشیزه کندی پهلوی هم هستند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۴۵. «بلوم هتل را ترک می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

«در جاهایی از فصل، تکرار رنگ‌های مشخصه‌ی دخترهای ساقی به ملودی و نغمه‌ی شاعرانه کمک می‌کند: بله برنزی از نزدیک، کنار طلایی از دور... با تکرار بیش از بیست یا سی بار رنگ موی آن‌ها و دوبار هم در فصل ده خواننده یاد می‌گیرد که برنزی و طلایی را به موبرنزی و مولطایی ترجمه کند. در جایی دیگر پشت پیشخان بار، رنگ رز روی سینه‌ی دوشیزه دوس از سبز اقیانوسی به سبز دریایی تبدیل می‌شود.» (هانت، ۲۰۲۰)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۶ از همین فصل را بخوانید.

۴۶. «صدای عصای پیانو کوک‌کن نابینا (تق) با پژواک صدای به در کوبیدن (دق) بلیزس بویلن با کررا و کاک تلفیق می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۴۷. «بن دالرد آخرین سطر تصنیف “پسر کراپی” را به آواز می‌خواند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۴۸. «بن دالرد در پایان آوازخوانی‌اش، با رقص کاجوچا (اسپانیایی) به سمت پیشخان می‌رود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۴۹. منظور، «اسم خودمانی بن دالرد است، که از اسم زنگ ساعت معروف در برج ساعت پارلمان لندن برداشت شده است. زنگی سیزده‌تنی که در سال ۱۸۵۹ نصب شد و بخش اول نام بنجامین هال، رئیس اصلی این پروژه، را روی آن گذاشتند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۱۲)

۵۰. «رُز کاستیل را با "آخرین رُز تابستان" ترکیب می‌کند، همان‌طور که برخورد بلوم با "روسی توی کوچه" با صحنه‌ی ادامه‌دار داخل هتل هم‌پوشانی دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

«آخرین رُز تابستان» اثر «تامس مور است: "آخرین رُز تابستان رها شد در شکفتن تنها."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶) واژه‌ی «تنها» به پایان جمله منتقل شده و بلوم احساس خودش را میان دو بخش جمله گنجانده است. (م)

۵۱. «بلوم که هتل ارموند را ترک می‌کند، دستگاه گوارشش شروع به حرکت و کار کردن می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۵۲. «لیدول، کران، کاولی، ددلس و دالرد جام‌ها را به هم می‌زنند و صدای "تسچینک با تسچونک" درمی‌آورند. قطعه‌ی اولش از "یادبود مردگان" سروده‌ی جان کلز اینگرم [شاعر ایرلندی (۱۸۲۳-۱۹۰۷)] است: "اما یک مرد وفادار، مثل تو، مرد،/ جامت را پر می‌کنی به یاد ما." نیز واگویی‌ای از "آن سی‌ودو ناحیه" سروده‌ی تیموتی دنیل سولیوان (۱۸۲۷-۱۹۱۴) است: ترانه‌ای برای نوشیدن که همه‌ی نواحی ایرلند را نام می‌برد. قطعه‌ی هم‌سرایی‌اش بدین ترتیب است: "سپس جیرینگ، جام‌ها، جیرینگ، ما همه باید به سلامتی بلند کنیم/ و بگذاریم هر صدایی به هم‌سرایی وارد شود/ زیرا ایرلند خانه‌ی ماست، در هر جا که پرسه بزنیم/ وفادار می‌مانیم به این سرزمین عزیز که ما را زاده است."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴) اینگرم شعر «یادبود مردگان» را به یاد جان‌باختگان شورش ۱۷۹۸ سروده است. (م)

۵۳. «بلوم باد معده‌اش را رها می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۴)

۵۴. «صدای سایرین‌ها و گروه مشایعت‌کنندگان نایب‌السلطنه محو می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۵۵. «صدای گوز بلوم با صدای عبور تراموا پوشیده می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۵۶. «بلوم آخرین جمله‌ی رابرت اِمت را روی شیشه‌ی یک عتیقه‌فروشی می‌خواند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

بلوم در حال خواندن آخرین کلام رابرت اِمت باد روده‌هایش را خالی می‌کند. آخرین جمله‌ی اِمت در دادگاهی که او را محکوم به مرگ کرد بدین‌گونه است: «فقط آن زمان سنگ قبر مرا بنویسد که کشورم در میان کشورهای دنیا جایگاهش را بیابد، نه پیش از آن. آن زمان است که من کارم را انجام داده‌ام.» وقتی بلوم به عبارت «سنگ قبر» می‌رسد، هم‌زمان باد معده‌اش را هم خالی می‌کند: «سنگ‌قرب‌پرر» و دوباره بر سر کلمه‌ی ناکامل «بنویسد» باد دیگری رها می‌کند: «پرربنویس.» و بنویسد را کامل نمی‌گوید. جویس برای همه‌ی صداها نام‌آوایی می‌گذارد که با گوش خودش می‌شنود. در فصل چهار (کلیپسو) بلوم صدای گربه را «مرگناوو» می‌شنود و در این فصل صدای باد معده را «رررپر» یا «پفرر» و صدای به هم خوردن جام‌ها را «تسچونک» و «تسچینک.» (م)

به‌گفته‌ی هری لوین، «هرچه در این اثر جلوتر می‌رویم، بیشتر به استعداد جویس در داشتن توجه، دریافت و ضبط شنودی پی می‌بریم. گوش همه‌جا حاضرش در همه‌جا کار می‌کند و ادا درآوردنش شامل حال همه می‌شود.» (۱۹۶۰: ۱۰۵)

درباره‌ی «رابرت اِمت و ماجرای مبارزه و دادگاه او» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۰ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۵۷. «آخرین کلمه‌ی سخنان پایانی رابرت اِمت (انجام داده‌ام) پایان مقدمه‌ی این فصل را خیر می‌دهد و نیز آغاز و پایان فوگ را.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۵۸. «لیدیا دوس و مینا کندی، دو دختر ساقی هتل اُرموند، ظاهراً شخصیت‌های داستانی‌اند، ولی کندی آدرسی واقعی دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۵۹. منظور از کلمه‌ی کوتاه‌شده‌ی عالیج «عالی جناب است: عالی جناب نایب‌السلطنه.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

Eau de Nil «واژه‌های فرانسوی است به معنای واقعی آب نیل، ولی در این جا یعنی "پارچه‌ی آبی نیلی".» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

«ظاهراً رنگ آن لباس به رنگ سبز یا آبی نیلی است، رنگ آب رودخانه‌ی نیل.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۶۰. «منظور، عالی جناب جرالد وارد است؛ تنها فردی که در کالسه‌ی دوم نشسته است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۶۱. «دوس با بروز نفرتش نسبت به این که مردان تا این اندازه راحت با دلربایی زنان فریب می‌خورند، این پرسش را مطرح می‌کند که در روابط میان زن و مرد آیا بیشتر زنان مسئولند؛ اما نتیجه می‌گیرد که هنوز میل جنسی مردان دخالت دارد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶)

۶۲. «تکنیک موسیقایی به جویس این امکان را می‌دهد که در شروع جملات واریاسیون‌های مختلف را امتحان کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶)

در این چند جمله، علاوه بر آوردن ریتم، از همگونی مصوت‌ها، تکرار عبارات و تنوع در ساختار جمله (صنعت طرد و عکس) و نیز قافیه و جناس در کلام استفاده کرده است. (م)

۶۳. «در زبان ایرلندی، فاعل معمولاً در جای مفعول جمله‌ی انگلیسی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، جویس گرامر ایرلندی را بر انگلیسی تحمیل می‌کند. همچنین با وام‌گیری از قواعد زبان ایرلندی فعل مفرد را برای فاعل جمع به کار می‌برد.» (جویس، ۱۹۸۸: ۳۴-۳۵)

۶۴. بلوکی (Bloowho): به یاد دارید که در آغاز فصل هشت (لستریگون‌ها)، مبلّغی جوان برگه‌ی اعلانی به دست بلوم می‌دهد و او را به اشتباه می‌اندازد، زیرا چند حرف اول کلمه‌ی روی برگه مشابه حروف اول اسم خود اوست: Bloom (Bloom) بی‌درنگ از خود می‌پرسد: «بلو... من؟» اما دمی بعد متوجه می‌شود که آن کلمه خون (Blood) است و منظور، قربانی دادن است. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۸ از همان فصل را بخوانید.

«لذا یذ گناه رمانی است که بلوم برای مالی انتخاب کرده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

«دنیل مولنگ، جواهرفروش و واردکننده‌ی پیپ بود که جواهرفروشی‌اش در شماره‌ی ۳۱ بارانداز ولینگتن، در جنوب رودخانه‌ی لیفی و شرق پل گرّین قرار داشت. بلوم به سمت شرق و پل گرّین می‌رود، از آن جا عبور می‌کند و دوباره به سمت غرب می‌پیچد و در امتداد بارانداز اُرموند شمالی به

مقصد هتل اُرموند به راهش ادامه می‌دهد.» (همان‌جا)

۶۵. منظور، «برنارد واین، دلال عمده‌ی جواهرات و عتیقه‌جات است که در شماره‌ی ۳۵ بارانداز ولینگتن (شرق مولنگ) مغازه داشت.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۶۶. «وقتی بلوم در آن کتاب‌فروشی این اثر را می‌بیند، صفحه‌ای را که انگشتش لای آن بود باز می‌کند و این جمله را می‌خواند: «همه‌ی اسکناس‌هایی را که شوهرش به او داد صرف خرید لباس خواب و زلم‌زیمبوه‌های گران کرد، برای او، برای راثول.» پس از این‌که بلوم، همان‌جا، این اثر را مرور می‌کند، تا پایان، هفت بار عبارت «برای راثول» به ذهنش می‌زند و سیزده بار «لذایذ گناه.» (هامفري، ۱۹۵۴: ۵۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۹ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

فروشگاه «جان کرول، ساعت‌ساز، جواهرفروش و دلال بشقاب‌های قدیمی، در شماره‌ی ۲۹ بارانداز ولینگتن (در سمت غرب مولنگ) واقع بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۶۷. «پسری که شب‌ها کفش مهمان‌های هتل را واکس می‌زند و در طول روز کارهای متفرقه انجام می‌دهد و پادوی رستوران است.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۶۸. Lithia «نوعی آب معدنی بود که در بطری می‌فروختند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۶۹. «خانم نورا دِ مسی مالک هتل اُرموند در شماره‌ی ۸ جاده‌ی بارانداز اُرموند شمالی زندگی می‌کرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۷۰. «پسر واکسی هتل ادای تُک‌زبانی حرف زدن دوشیزه دوس را درمی‌آورد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶)

۷۱. درباره‌ی «نگرانی خواننده برای ناپدید شدن بلوم» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۲ از همین فصل را بخوانید.

۷۲. منظور از آب‌سنگ پیشخان، زیر پیشخانی است که این زن‌ها خودشان را آن‌جا پنهان کرده‌اند تا چای بنوشند، «مثل سایرین‌ها در اودیسه که زیر صخره‌آبی یا آب‌سنگ‌شان کز کرده‌اند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶)

۷۳. «یاردی دووَنه» به این مفهوم است که «جنسی نسبتاً گران‌بهاست.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۷۴. «آیا این دو دوشیزه هنوز صدای پای اسب‌سواران را می‌شنوند؟ یا آیا در سکوتی که منتظر دم کشیدن چای هستند، در ذهن‌شان طنین می‌اندازد؟ یا آرایه‌ی فلاش‌بک را داریم، حرکتی در زمان، همان‌طور که بلوم حرکتی در مکان است؟ آن‌چه مسلم است راوی جمع‌بندی و خلاصه می‌کند.» (موريسن، ۲۰۱۸: ۱۱۲-۱۳۰)

۷۵. «بوره با عرق برگ بوی گیلاسی (گاهی با افزودن گلیسیرین) کرم زیبایی معروفی برای درمان جوش و لک‌های صورت از جمله آفتاب‌سوختگی بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

۷۶. «این صدف دریایی که وجود خارجی دارد و بعداً در همین فصل، نزدیک گوش‌شان نگه می‌دارند تا صدای اقیانوس را بشنوند، با سایرین‌های اودیسه ارتباط دارد و نیز اشاره‌ای است به تصویر

تولد ونوس بوتیچلی که میان صدفی ایستاده است.» (موریسن، ۲۰۱۸: ۱۱۲-۱۳۰)

۷۷. «دوشیزه دوس که به تازگی از سفر ساحلی برگشته است، از دوشیزه کندی می‌پرسد که آیا پوستش آفتاب‌سوخته شده. گفت‌وگوی آن‌ها علاوه بر معنای ظاهری، به‌طور تلویحی به مفاهیم جنسی نیز ربط دارد.» (هانت، ۲۰۲۰)

«دستی که از بدن خود او مراقبت می‌کند، از بدن مرد هم مراقبت می‌کند. مثل جمله‌ای که خود جویس در پاسخ به هوادار جوانی [اف اسکات فیتزجرالد] در زوریخ می‌دهد. وقتی جوان به او می‌گوید، «اجازه می‌دهید دستی را ببوسم که یولسبز را نوشته؟» جویس جواب می‌دهد: «نه، این بسیاری چیزهای دیگر هم انجام داده است.»» (همان‌جا)

۷۸. نبود نقطه در پایان سطر قبل مطابق با متن اصلی است. «گویی دست دوشیزه دوس در گردش بوده است، اما کلمه‌ی «وداع» یادآور آهنگی است که نامش مشخص نیست.» (موریسن، ۲۰۱۸: ۱۱۲-۱۳۰)

«اما آیا منظور از «دوباره نشست»، دوشیزه دوس است یا این عبارت پایان یک موومان است؟» (همان‌جا)

۷۹. منظور از بوید، «احتمالاً شرکت بویلو و بوید، داروسازی شماره‌ی ۴۶ خیابان مری، نزدیک هتل آرموند باشد، اما از آن‌جا که دوشیزه کندی در حومه‌ی شمالی درام‌کوندرا زندگی می‌کند، می‌تواند جیمز بوید، داروساز داروخانه‌ی بوید در شماره‌ی ۲۱ خیابان گرتن درام‌کوندرا باشد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۸۰. «اودیسیوس برای گذشتن از کنار سایرین‌ها، بدون آن‌که خود و خدمه‌هایش آسیبی ببینند، به آن‌ها دستور داد که هر دو گوش‌شان را با موم ببندند تا آواز اغواگرانه را نشنوند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

«علت تکرار کلمه‌ی دو («هردوی دو گوشش») مبهم است.» (موریسن، ۲۰۱۸: ۱۱۲-۱۳۰)

۸۱. «نه، نکن» «عبارتی است که به صورت‌های گوناگون در سرتاسر رمانی پورنوگرافیک با نام *The Way of a Man with a Maid* به‌منظور جلوگیری از شهوت‌رانی مرد تکرار می‌شود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۸۲. «جویس نگرانی خواننده را برای ناپدید شدن ظاهری بلوم در داستان مسخره می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

۸۳. «انفیه‌ای» (snuffy) «یعنی عصبانی، اما ارتباطش با استفاده از انفیه که منجر به ضعف در ارائه‌ی خدمات به مشتری می‌شود و فین‌فین کردن را باید مد نظر داشت.» (موریسن، ۲۰۱۸: ۱۵۱-۱۳۱)

۸۴. «در شماره‌ی ۴۲ خیابان گریت برانزویک (پیرز کنونی) تالاری بود که برای برگزاری کنسرت، نمایشنامه یا گردهمایی‌های عمومی اجاره می‌دادند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۵)

در فصل شش (هی‌دیز) کالسکه‌های مشایعت‌کننده‌ی جنازه‌ی دیگنم از جلوی این تالار رد می‌شوند و بلوم با خود فکر می‌کند که «آن‌جا هیچ خبری نیست.» (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ از همان فصل

را بخوانيد.

۸۵. «مثل سگ شکاری که رد پای شکار را بو می‌کشد.» (اسلٔ، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۸۶. «از آهنگ "با آن چشم ديگرت چشمک بزن" از ژرژ ل بران با اجرای مری لويده که آن را در آستانه‌ی قرن بیستم معروف کرد. اصطلاح "چشم ديگرت" نشانه‌ی شک و تردید و ناباوری است.» (اسلٔ، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۸۷. «بلوکه» مرکب از بلو (بloom) و که است. (م)

فيگتير «جواهر فروش و الماس کاری بود که در شماره‌ی ۲۶ بارانداز ولينگتن مغازه داشت.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

۸۸. در این جا بلوم فيگتير را فيگدر (figather) می‌خواند و فکر می‌کند که کارش گردآوری و جمع کردن انجیر (gathering fig) بوده است. فيگدر در فارسی مرکب از دو کلمه‌ی فی (قیمت) و گدر (سلاح جنگی) است. (م)

۸۹. «پراسپر لوره توليدکننده و عمده‌فروش کلاه بود و فروشگاهش در شماره‌ی ۲۲ بارانداز ولينگتن قرار داشت.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

درباره‌ی «پروتستان‌های فرانسوی مقیم دابلن» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۴ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانيد.

۹۰. «اورلیو بَسی سازنده‌ی مجسمه و قاب عکس بود و مغازه‌اش در شماره‌ی ۱۴ بارانداز ولينگتن قرار داشت.» (اسلٔ، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

«این جا از مجسمه‌های ديگر حرف می‌زند که با آن‌هایی که چند ساعت پیش، بلوم در موزه‌ی ملی دابلن دیده بود، قابل مقایسه‌اند؛ و یک نوع والاتر سايرن هستند.» (کايبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

۹۱. «هنگام نگاره‌گری مريم باکره، او را با لباس‌های آبی و سفید به تصوير می‌کشند.» (اسلٔ، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

«موتيف دامن بالازده» (کايبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷) که در فصل یک (تلماکس) هم داشتيم.

۹۲. جمله‌ی «بیا به نزد من» «هم نشانگر توجه مريم باکره به گناهکاران است و نقش او به‌عنوان میانجی، و هم در این متن مريم باکره را یکی از سايرن‌های اغواگر جلوه می‌دهد.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

۹۳. «اشتباهی است که غيرکاتولیک‌ها مرتکب می‌شوند. مريم نه اله و نه الهه است. مريم بدون ارتکاب هيچ گناهی (که بقیه‌ی اینای بشر مرتکب می‌شوند) باردار می‌شود.» (اسلٔ، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۹۴. «واژه‌ی "rake" به‌معنای "هرزه" است و احتمالاً هايبرنو - انگلیسی.» (کايبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷) «منظور از "سفید او" پيراهن سفیدی است که زیر ريدوشامبر به تن مجسمه کرده‌اند.» (همان‌جا)

۹۵. «اشاره به دماغ "يهودی" بلوم است. براساس خنده‌ی نزدیک به ارگاسم دخترها ("احساس می‌کنم خيس خيسم")، به‌نظر می‌آید که هم شيفته‌اش شده‌اند و هم پس رانده می‌شوند.» (کايبرد،

(۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۸ از همین فصل را بخوانید.

۹۶. «به معنای تکرار یک ایده به شکل‌های مختلف... به‌طور تحت‌اللفظی، یعنی از سر گذراندن انواع محتمل دگرگونی‌ها هنگام زدن یک سری از زنگ‌هایی که دیاتونیک‌ی کوک شده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۹۷. «دفاتر گنت‌ول و مک‌دانلد، عمده‌فروش شراب و تاجر ویسکی و مالک کارخانه‌های مشروب‌سازی، در شماره‌ی ۱۲ بارانداز ولینگتن واقع بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

۹۸. «بیتر چپی و پسران، مالک کارخانه‌ی قاب عکس و آینه و مجسمه‌سازی، در شماره‌ی ۸-۹ بارانداز ولینگتن مغازه داشتند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۹۹. «طبق کتابچه‌راهنمای تام، در بخش بیوگرافی جوزف پتریک ننتی، پدر او، جوزف ننتی ارشد، پیکرتراش و ماکت‌ساز بوده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۳)

۱۰۰. در این‌جا «بلوم عکس‌های مریم باکره را پشت و پیرترین فروشگاه قاب‌سازی سپی می‌بیند و به یاد می‌آورد که پدر ننتی فروشنده‌ی دوره‌گرد عکس‌های مذهبی بوده است. با این فکر به‌خاطر می‌آورد که باید برود و برای آگهی الکساندر کیز دوباره ننتی را ببیند، اما اول باید چیزی بخورد. قرار دیدار مالی با بویلن سر ساعت چهار هم‌چنان مشغله‌ی ذهنی بلوم است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۷)

۱۰۱. «هتل کومرشال کلارنس در شماره‌ی ۶-۷ بارانداز ولینگتن و ۲ خیابان اسکس واقع بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

درباره‌ی «هتل و رستوران دلفین» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۳ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۱۰۲. بلوم فکر می‌کند اگر بتواند دستمزدی برابر با پنج گینی بابت آگهی کیز بگیرد، برای مالی زیردانی بنفش می‌خرد. «تصمیم او در خرید زیردانی برای مالی طرحی نو و جالب است، بدین معنا که خرید لباس زیر زنانه پاداش او برای گناه مالی است (استفاده از بویلن به‌عنوان یک هرزه‌تا برایش بچه‌ای بکارد؟)» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۶)

۱۰۳. «تفریحگاه ساحلی در منطقه‌ی دُون.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

۱۰۴. «holy show یعنی "قیافه‌ی مسخره."» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۰۹)

۱۰۵. «از شعری کودکانه با نام "سایمن ساده" (Simple Simon).» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۰۶. «صدایی شبیه به صدای زنگی کوچک و هم‌چنین صدای چرخ‌های کالسکه‌ای دوچرخه که در جنوب ایرلند و استرالیا کاربرد داشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۰۷. راوی با عبارت دوشیزه دوس بازی می‌کند و «کمال میل» را به «عنایت میل» تبدیل می‌کند. درباره‌ی «کارخانه‌ی تولیدی نوشابه‌ی کنترل و کاکرن» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۰ از فصل پنج (لوتس‌خواران) را بخوانید.

۱۰۸. «این یکی مثال مردانه‌ی بالا زدن دامن است و دختری که دید می‌زند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۲۰۱۱)

(۱۰۴۷)

۱۰۹. «منظور از لوله (فلوت کوچک)، پیپ سایمن ددلس است که در آن فوت می‌کند (می‌دمد) تا پیش از پر کردن تمیز شود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۱۰. «کوه‌های مورن که دوشیزه دوس تازه از آن‌جا آمده است، در تفریحگاه ساحلی رُست رُور در شمال ایرلند واقع است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

«کوه‌های مورن» هم‌چنین «اشاره‌ای است به شعر پرسی فرنچ (۱۸۵۴-۱۹۲۰)». (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

«آب تونیک بخش عمده‌ی نوشیدنی کنترل و کاکرن بوده است [...] اما فراموش نکنیم که تونیک و هوا (air) هر دو اصطلاحات موسیقایی‌اند: تونیک علاوه بر نیروبخشی، به معنای نت اول نیز هست و air غیر از هوا معنای آهنگ و ملودی و نغمه دارد.» (موریسن، ۲۰۱۱: ۲۱۹-۲۴۱)

۱۱۱. «اگر جمله‌ی "اما می‌گویند آن تهدید طولانی بالآخره می‌رسد" در گذشته ضرب‌المثلی بوده، امروزه از رواج افتاده است، اما گویی به این معناست: "ممکن است به نظر بیاید که من مدتی طولانی است که این را می‌گویم، اما به این معنا نیست که عاقبت اتفاق نخواهد افتاد. و پس از آن، بله‌هایی را داریم که سایمن دو بار می‌گوید و راوی یک بار.» (موریسن، ۲۰۱۱: ۲۱۹-۲۴۱)

۱۱۲. «مرمید» به معنای پری دریایی، «نوع مشهور توتون ریز و مرغوب بود. از سوی دیگر، نامش یادآور سایرین‌های هومریک است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

بنا به منبع مکتوب سمینار چارلز پیک، «شاید هنوز هم پسی پیدا کنیم با تنباکوی مرمید، دست‌کم به شکل مجسمه‌ای بر سینه‌ی کشتی [...] در فصل پروتیوس نیز، استیون موقع فکر کردن به کون ایگن، خرده‌ها یا رشته‌های توتون [احتمالاً در آن زمان، برگ‌های توتون رشته‌کشی نمی‌شد] او را مجسم می‌کند که "خرده‌های رهای توتونش آتش می‌گیرند." کلمه‌ی Maidenhair [که با mermaid تشابه دارد] قبلاً اسم سرخس‌های گوناگون بوده است، اما فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد، برگرفته از لیدی چترلی، نوشته‌ی دی اچ لارنس، آن را به‌عنوان موی زهار ثبت کرده است. در روایت این قسمت مشخصاً چیزی شهوانی وجود دارد، حتا اگر ارجاعی به موی دوشیزه دوس باشد که بعدتر در این فصل داریم.» (موریسن، ۲۰۱۱: ۲۱۹-۲۴۱)

۱۱۳. پی‌نوشت شماره‌ی ۸ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۴. «جی جُرج لیدول وکیلی بود که دفتر وکالتش در شماره‌ی ۴ خیابان کیپل قرار داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

۱۱۵. «پل اسکس اسم اولیه‌ی پل گرتن است که پیش از ۱۸۸۸ رسماً به پل گرتن تغییر نام داد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

۱۱۶. «فروشگاه دخانیاتی ترزا دیلی در شماره‌ی ۱ بارانداز ارموند شمالی، در پای پل گرتن و شرق هتل ارموند بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۶)

۱۱۷. بلو بلوم (blue Bloom)، یعنی بلوم ملول و غمگین. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) و پیش‌درآمد و شماره‌ی ۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۱۸. «دو جمله‌ی "آقای لیدول امروز این‌جا بوده؟" و "آقای بویلن آمده بود دنبال من؟" تقلیدی از دونوازی است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

۱۱۹. «ظرفی شیشه‌ای زنگ‌مانند در گوشه‌ی رستوران‌بار که ساندویچ‌ها را در آن نگه می‌داشتند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۲۰. پی‌نوشت شماره‌ی ۹ از همین فصل را بخوانید.

۱۲۱. نقطه که ترجمه‌ی stop است، «نشانه‌ای از علائم سجاوندی است و هم‌چنین به معنای بستن سوراخ‌انگشتی در سازه‌های بادی برای تغییر زیربوم صدا.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۲۲. «یعنی فقط به نقطه‌ها (O) و علائم پرسشی (؟) توجه کردن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۷)

به‌گفته‌ی کایبرد، دوشیزه «کندی سواد خواندن و نوشتنش کم است.» (۲۰۱۱: ۱۰۴۷)

۱۲۳. با خودش می‌گوید: «این مرد مشکل‌ساز را تحویل نگیر.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۸)

۱۲۴. «سری سیلاب‌ها (دور می‌فاسو لا...) که طبق گام دیاتونیک خوانده می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۷)

۱۲۵. «بال‌ها سروصدا تولید کردن.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۲۶. «لنهن دو شخصیت از حکایات اسوپ را ترکیب می‌کند. در قصه‌ی "گرگ و درنا"، گرگ به درنا می‌گوید، اگر استخوانی را از ته گلویش در بیاورد، دست‌مزدش را می‌پردازد. وقتی درنا استخوان را درمی‌آورد، به او می‌گوید، دست‌مزدش این است که او را نمی‌خورد. در قصه‌ی "روبه و لکلک"، روبه و لکلک را به ناهار دعوت می‌کند و برایش در یک بشقاب تخت سوپ می‌ریزد. آشکار است که لکلک نمی‌تواند بخورد. بعد وقتی لکلک روبه را به ناهار دعوت می‌کند، برایش گوشت قیمه درست می‌کند، اما غذای او را در کوزه‌ای گردن‌باریک می‌ریزد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۷)

کلمه‌ی «در بیاری» مطابق با اصل شکسته آمده است.

۱۲۷. «لنهن سعی می‌کند نوشیدنی مجانی بگیرد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۷) قبلاً هم او را دیده‌ایم که سیگار مجانی می‌گیرد. (م)

۱۲۸. ان ویل (*en ville*) عبارتی فرانسوی است به معنای "در شهر". سور مر (*sur mer*) باز هم عبارتی فرانسوی است به معنای "کنار دریا" که در بارانداز شمالی لیفی، در فاصله‌ی کوتاهی از آن مونی دیگر واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۷)

درباره‌ی «میخانه‌ی مونی در شهر» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۵ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۲۹. در این‌جا از اصطلاح عامیانه‌ی rhino استفاده می‌کند به معنای «پول.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴) از آن جهت به «اسکین»، شکل عامیانه‌ی «اسکناس» ترجمه شد. (م)

۱۳۰. درباره‌ی «پروفیسور مک‌هیو (هیو مک‌هیو)» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۵ و درباره‌ی «حکیم حجیم» و «شوخی‌های بی‌مزه» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۴ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۳۱. «این فرد (با قدری کنایه) همان مایلز کرافورد، سردبیر ایونینگ تلگراف است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

- اطلاعات بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۱ از فصل هفت (ایولس) بخوانید.
۱۳۲. «پسر مینسترل» به‌گفته‌ی اسلُت، «ترانه‌ای است از تامس مور. غرب ایرلند باران‌زا حتا از ساحل شرقی پرباران‌تر است.» (۲۰۱۷: ۶۶۴)
۱۳۳. درباره‌ی «آملین برک» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.
- در این‌جا از سه کلمه‌ی wild wet west استفاده کرده که به «غرب غیراهلی غرق آب» ترجمه شد. (م)
۱۳۴. در این جمله راوی جمله‌اش را کامل نمی‌کند. (م)
۱۳۵. «کوه سوگوار (mourning mountain)» «نام ترانه‌ای است از پرس‌ی فرنچ.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴) mourning با حرف کوچک شروع می‌شود، از این رو، به «سوگوار» ترجمه شد. قبلاً هم در این فصل به کوه‌های مورن (Mourne Mountains) اشاره شد. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از همین فصل را بخوانید.
۱۳۶. «کنسرت سیگار کشیدن» به‌گفته‌ی اسلُت، «برنامه‌ای همگانی بود که سیگار کشیدن در آن آزاد بود.» (۲۰۱۷: ۶۶۴)
۱۳۷. «عالی» (exquisite) «کلمه‌ی مورد علاقه‌ی امروز دوشیزه دوس است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۸)
۱۳۸. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۸ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۱۳۹. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰ از همین فصل را بخوانید.
۱۴۰. در این‌جا برای کلمه‌ی «کر» از «اصطلاح هایبرنو - انگلیسی bothered استفاده کرده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)
۱۴۱. «مردان مثل روح‌هایی (عکسی از گذشته‌ی خودشان) دور پیانو (نوعی تابوت) جمع شده‌اند تا قهرمانی‌های گذشته را جشن بگیرند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۸)
- «توصیف داخل پراتنز اول ثابت می‌کند که «او» سایمن ددلس است که قبلاً دست دوشیزه دوس را فشار داده است. چیزی که اکنون فشار می‌دهد یک دسته‌ی سه‌تایی کلید است. او این عمل را با عمل فشار نرم روی پدال پیانو ترکیب می‌کند تا محتاطانه صدا را خفه کند و هم‌زمان داخل پیانو را نگاه می‌کند تا ضخامت نم‌د در حال پیشروی را ببیند و صدای خفه‌ی افتادن چکش در حرکت را بشنود. در این فصل موزیکال، اولین بار است که کسی چیزی می‌نوازد.» (مورسین، ۲۰۱۹: ۲۷۱-۲۹۸)
۱۴۲. درباره‌ی «فروشگاه دیلی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۶ از همین فصل را بخوانید.
- در این‌جا پس از ویزدم هیلی (Wisdom Hely)، بلوم عاقل (wise Bloom) را آورده است که برای رعایت بازی زبانی، wise را به «وزین» به‌معنای «سنجیده» یا «عاقل» ترجمه کردم. (م)
- باری دیگر، بلوم حرف راوی را که می‌گوید: «دو ورق کاغذ پوستی کرم‌رنگ یکی ذخیره دو پاکت» قطع می‌کند: «وقتی در ویزدم هیلی بودم» و راوی ادامه می‌دهد: «بلوم وزین از فروشگاه دیلی» بلوم می‌گوید: «هنری فلاور» راوی: «خرید.» (م)

۱۴۳. در این جا بلوم حرف راوی را قطع می‌کند و وقتی راوی از خرید کاغذ و پاکت می‌گوید، به یاد زمانی می‌افتد که در فروشگاه هیللی کار می‌کرد. (م)

۱۴۴. درباره‌ی «سوزن و بریدن عشق» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۴۵. «گل مینا در زبان مخصوص گل‌ها به گل بی‌گناه معروف است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴) منظور، همان گلی است که مارتا به همراه نامه‌اش برای بلوم فرستاد. (م)

۱۴۶. جمله‌ای از نامه‌ی مارتا به بلوم: «کی قرار است همدیگر را ببینیم؟» چند خط بعد بلوم محتویات نامه را در ذهنش مرور می‌کند: «بعد از مراسم دعای مریم مقدس می‌توانیم همدیگر را ببینیم.» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱ و ۱۱۴ از فصل پنج (لوتس‌خواران) را بخوانید.

۱۴۷. «آگهی‌ای درباره‌ی سیگار مرئید.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)

۱۴۸. آنچه مسلم است کلمه‌ی «لاستیک منسوب به چرخ‌هاست و ما را به یاد منشأ ایرلندی چرخ‌های دانلوپ می‌اندازد. اما از سوی دیگر، نمی‌توان اشاره‌اش به لاستیک مربوط به کاندوم پیشگیری از بارداری را در این جا نادیده گرفت، به‌خصوص وقتی می‌دانیم چرخ‌ها زیر کالسکه‌ای است که بویلن را به مالی می‌رساند.» (موریسن، ۲۰۱۹: ۲۹۹-۳۲۸)

۱۴۹. «کنش و واکنش بلوم با دختر فروشنده کوتاه اما پربار است. در این لحظه، جوئیس از ما انتظار دارد که تند و تیز تشخیص بدهیم، و «چهار» مقدار پول خردی است که دختر فروشنده به دست بلوم می‌دهد.» (موریسن، ۲۰۱۹: ۲۹۹-۳۲۸)

۱۵۰. باری دیگر تک‌گویی درونی بلوم سخن راوی را قطع می‌کند: بلوم لبخند زد (راوی)، تند برو. بعد از ظهر (بلوم). (م)

۱۵۱. شاعرانگی در جای‌جای این اثر حضور دارد، ولی در این فصل نمود بیشتری دارد. این پاساژ نیز از ریتم، همگونی واکه‌ای و همگونی آوایی برخوردار است. (م)

۱۵۲. «سایمن دلدس آهنگ "بدرود، دلبرم، بدرود" ("goodbye, Sweetheart, goodbye") را بر پیانو می‌نوازد. ترانه‌ی آن را جین و یلیامز (۱۸۰۶-۱۸۸۵) سروده و آهنگش را جان ال. هاتن (۱۸۰۹-۱۸۸۶) ساخته است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴) در ادامه قطعه‌هایی از این آهنگ (به‌صورت ایتالیک) می‌آید.

۱۵۳. دوچین (duodene) «گروهی از نت‌های دوازده تایی‌اند که به‌لحاظ زیرویم بودن بین‌شان رابطه‌ی خاصی وجود دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۵۴. «آغاز دومین خط ترانه‌ی "بدرود، دلبرم، بدرود" است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۵۵. درباره‌ی «رُز کاستیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۵۶. برای رعایت جناس جمله از فعل خیزیدن (Rose) در معنای برخاستن استفاده شد. (م)

۱۵۷. «جمله‌ای است از پرده‌ی سوم تعظیم می‌کند تا تسخیر کند یا اشتباهات یک شب (۱۷۷۳) نمایشنامه‌ای از آلیور گلدسمیت (۱۷۲۸-۱۷۷۴).» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)

۱۵۸. «آغاز شعری از تامس مورل (۱۷۰۳-۱۷۸۴) که جُرج فردریک هندل در اوراتوریوی یهودای مکابی از آن استفاده کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۵۹. درباره‌ی کیف ریچی گلدینگ پی نوشت شماره‌ی ۲۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

«مفهوم بلوم به‌عنوان "اوگره" نوعی حس رقابت‌جویی را بر ملا می‌کند... این کلمه، هم یادآور گربه‌ی بلوم است و هم یادآور الگویی از بلوم به‌عنوان گربه: در فصل اسکلا و کربیدس، استیون بلوم را که می‌بیند جلوی خود او راه می‌رود، متوجه "پشت تیره" و سیاه و "گام پلنگی" او می‌شود. [پی‌نوشت ۸۰۸] در این جا، بلوم ناخودآگاه به‌طرف کیف مدارک حقوقی ریچی گلدینگ می‌رود. همان‌طور که کفش بویلن که سینکدوکی (بخشی از چیزی به‌عنوان کل آن) است از خود او، کیف ریچی هم بخشی نمایانگر کل گلدینگ است و بلوم به آن کیف سلام می‌کند.» (مورسین، ۲۰۱۹: ۳۲۹-۳۵۱)

۱۶۰. «عبارت آغازین خط سوم "بدرود، دلبرم، بدرود" است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۶۱. «منظور، کلاه حصیری بلیزس بویلن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴) همگونی آغازین و جناس کلمه‌ها مطابق با متن اصلی است. (م)

۱۶۲. «نوعی آبیجوی انگلیسی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)

۱۶۳. «جین آلو» نوعی مشروب شیرین و سرخ‌فام که عمدتاً با عصاره‌ی آلوجه‌ی جنگلی ساخته می‌شود.

«تلگرامی است که سر ساعت چهار نتیجه‌ی جام طلایی اسکات را مخابره می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)

۱۶۴. «اداره‌ی پلیس در شماره‌ی ۳۰ بارانداز ارموند شمالی بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)

۱۶۵. «sit tight» به‌گفته‌ی دنت، «اصطلاحی عامیانه است به‌معنای "خود را پنهان کردن" یا "توی دید نیامدن."» (۱۹۹۴: ۱۱۱)

۱۶۶. دوشیزه دوس موقع ریختن (گسیل) جین برای بویلن، «گل» روی سینه‌اش را می‌بیند. گسیل در معنای ریختن برای رعایت جناسش با گل آمده است. (م)

۱۶۷. Fine goods in small parcels «ضرب‌المثلی ایرلندی است که برای ستودن زنی ریزه‌میزه یا مردی با جثه‌ی کوچک به‌کار می‌رود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۴)

۱۶۸. درباره‌ی «اسب سپتر» پی نوشت شماره‌ی ۱۵۳ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۶۹. «آی‌دلورس. دریا‌های شرقی» «از قطعه‌ی "سایه‌ی نخل" ("The Shade of the Palm") است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۸ از همین فصل را بخوانید.

۱۷۰. «زیبای مصری... به غرب نگاه کن... برای من» «از قطعه‌ی "سایه‌ی نخل" است که می‌گوید، "زیبای باغ عدن، به غرب نگاه کن برای من!"» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۱۷۱. درباره‌ی «کیف گلدینگ، کالیس، ورد» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۷۲. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) و ۶ از همین فصل را بخوانید.

در این جا «به‌نظر، گلدینگ و بلوم از خیابانی دیگر وارد سالن غذاخوری اُرموند می‌شوند (خوشبختانه از رویارویی با بلیزس بویلن اجتناب می‌کنند)، زیرا از کنار میزهای چیده با گل‌هایی روی آن‌ها می‌گذرند، نه از بخش میخانه‌ی رستوران که با دیواری از سالن غذاخوری جدا شده است. میزی که بلوم با اضطراب انتخاب می‌کند و وانمود می‌کند که این انتخاب بی‌هدف است، نزدیک در ورودی میخانه است و از آن جا می‌تواند به بخش میخانه‌ی هتل اشراف داشته باشد و سر ساعت چهارم او را ببیند که به دیدار مالی می‌رود. وقتی سایمن ددلس شروع به خواندن می‌کند، بلوم با «اشاره» از پت می‌خواهد «که در میخانه را نیمه‌باز کند.» (هانت، ۲۰۲۰)

«نکته‌ی مهم دیگر این است که نقشه‌ای که جویس برای هتل اُرموند در نظر می‌گیرد، در سال ۱۹۰۴ وجود نداشت و در پایان ۱۹۰۵ یا آغاز ۱۹۰۶ این نقشه را ساختند.» (همان‌جا) هتل از سه قسمت تشکیل شده است، سالن موسیقی، بخش میخانه‌ی هتل و قسمت رستوران هتل، و دوراه ورودی دارد، یکی راهرویی که از سمت راست به میخانه وارد می‌شود و دیگری در ورودی رستوران. این دو قسمت با دیواری از هم جدا شده‌اند. (م)

۱۷۳. «از دومین بند «بدرود، دلبرم، بدرود» است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۱۷۴. بیت دیگری «از دومین بند «بدرود، دلبرم، بدرود» است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۱۷۵. دوشیزه دوس از واژه‌ی منسوخ «afterwit» استفاده می‌کند، به‌معنای «درک و دریافتی که بعد از زمان مورد نیاز به دست می‌آید، وقتی که دیگر دیر است» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۲۵۳) که همان «ادراک ماوقع» یا «بعداندريافت» است. (م)

«خواهش چاپلوسانه‌ی لهنن و دو بار استدعا کردن او برای دریافت جواب مثبت، با عبارات مکرر اعتراف از دومین بند «بدرود، دلبرم، بدرود» پاسخ داده می‌شود و نیز با کلمه‌ی «بعداندريافت» دوشیزه دوس. گرچه این کلمه بحث‌هایی برانگیخته، براساس معنای آن نمی‌توان به نتیجه‌ی درستی رسید. وقتی استیون آن را استفاده می‌کند، در مفهوم دقیق آن می‌آید و آن رسیدن به دریافتی است پس از زمان رخداد حادثه که دیگر دیر است، اما آن معنا مناسب این جا نیست. آیا دوشیزه دوس با کلمه‌ی «بعداندريافت» بازی می‌کند تا از شدت ضربه‌ی ناشی از امتناع بی‌درنگ خود در انجام آن کار بکاهد؟» (موریسن، ۲۰۲۱: ۳۹۸-۴۲۳)

ادراک ماوقع را یک بار بلوم در فصل هشت (لستریگون‌ها، پی‌نوشت شماره‌ی ۷۰) از سر می‌گذراند و یک بار هم استیون در فصل نه (اسکلا و کرییدس، پی‌نوشت شماره‌ی ۷۶۶). اما در این جا گویی وانمود می‌شود که منظور دوشیزه دوس موکول کردن کاری است به زمان آینده، که لهنن مخالفت می‌کند و با اصرار وادارش می‌کند «همین الان» انجام دهد. برای حفظ شباهت ظاهری با کلمه‌ی اصلی و نزدیک‌تر شدن به منظور گوینده، واژه‌ی ترکیبی و نوساخته‌ی «بعداندريافت» را معادل آن گذاشتم. (م)

۱۷۶. «دوشیزه دوس که دستش را بلند می‌کند تا تنگ مشروب را بردارد، بویلن از ساتن تنگ کشیده روی سینه‌ی او بهترین استفاده را می‌برد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۸)

درباره‌ی «*Sonnez la clochel*» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۷۷. «جمله‌ی “ناگهان خم شد” معنای دوگانه دارد: یکی خم شدن فیزیکی دوشیزه دوس و دیگری تسلیم شدن او در برابر میل خودش. نیز عبارت “صورت‌های گرگرفته” اشاره‌ای است به تحریک و اشتیاق آن‌ها. در این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که آیا دوشیزه دوس برای کشیدن و رها کردن کش جورابش روی ران گرم نیازی به خم شدن دارد. به‌نظر پشت پیشخان میخانه خم می‌شود تا خود را از دیده‌ها پنهان کند.» (موریسن، ۲۰۱۹: ۳۹۴-۴۲۳)

۱۷۸. «آکورد فراموش‌شده» اسم «ترانه‌ای از ادلید ای پراکتر (۱۸۲۵-۱۸۶۴) است که آهنگش را آرتور سولیوان ساخته است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

در این ترانه، نوازنده پشت پیانویش می‌نشیند. حالش خوب نیست و انگشتانش بی‌هدف روی کلیدها به حرکت درمی‌آیند. بعد خودش نمی‌داند چه نواخته، ولی آن‌چه نواخته روحش را تسخیر کرده و او را به آرامشی عالی رسانده است. حالا هرچه تلاش می‌کند آن آکورد را به یاد نمی‌آورد: «آکورد فراموش‌شده.» (م)

۱۷۹. درباره‌ی «سونه» (*Sonnez*) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶ و ۱۷۶ از همین فصل را بخوانید.

۱۸۰. «لنهن به دوشیزه دوس فشار می‌آورد که حرکتی شیطنت‌آمیز انجام دهد، اما او “خجولانه” تردید می‌کند. سپس وقتی دوشیزه کندی را دور از گوش رس می‌بیند، با عشوگری با لنهن همکاری می‌کند: “کش لاستیکی جورابش” را می‌کشد و با صدای “ترق گرم روی رانش” رهاش می‌کند. لنهن از خوشی فریاد می‌زند، اما نگاه دوشیزه دوس به بویلن است، نه به او. بویلن مشروبش را می‌نوشد و با نگاهش حرکات دوشیزه دوس را دنبال می‌کند، سپس می‌رود.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۸۸) ولی دوس با مهربانی («تفضل») به او «تبسم» می‌کند. (م)

۱۸۱. «آیا لنهن واقعاً خود را در چگونگی تعلیم و تربیت دوشیزه دوس مؤثر و صاحب او می‌داند؟ بی‌شک او را به اسب مسابقه تشبیه می‌کند که البته بی‌ادبی است. “خاک‌اره” که برای جای خواب اسبان به‌مراتب ارزان‌تر از کاه است، نشانه‌ی این تشبیه است.» (موریسن، ۲۰۱۹: ۳۹۴-۴۲۳)

۱۸۲. «روش نوشیدن بویلن شیوه‌ی کاذب مراسم عشای ربانی سیاهی است که مالگن در آغاز رمان [در قالبی هجو] اجرا می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۹)

۱۸۳. «در این اثر، زیر “تاق‌ها” مکان‌هایی هستند برای اغواگری جنسی، مثلاً بلوم زیر تاق مرچنت برای مالی دنبال کتابی با مضامین جنسی می‌گردد یا زیر تاق راه‌آهن نامه‌ی اغواگرانه‌ی مارتا را پاره می‌کند. استیون فکر می‌کند که کارگران جنسی زیر تاق گذرها دنبال مشتری می‌گردند و در این‌جا نگاه بویلن دوشیزه دوس را که “اغواگرانه از کنار تاق جلاداده‌ی مخصوص لیموناد زنجبیلی” می‌گذرد، دنبال می‌کند.» (اوستین، ۱۹۹۵: ۱۸۰)

۱۸۴. در این‌جا «بلیزس» با حروف کوچک نوشته شده است و یکی از منظوره‌ای جوپس همان blazes به‌معنای «شعله‌های آتش» است که در کنار *come to* یا *go to* یعنی «برو به جهنم.» در واقع، ضمن بازی با اسم بلیزس، به‌گونه‌ای به او ناسزا می‌گوید. پس، برای حفظ مفهوم مورد نظر و بازی کلامی، به «بیا پیش بلیس» مخفف ابلیس (شیطان) ترجمه شد. (م)

۱۸۵. درباره‌ی «شاخ شده یا چی؟» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲ از همین فصل را بخوانید.
۱۸۶. منظور از «یارو درازه»، همان «لانگ جان فینینگ است که در این داستان معاون رئیس پلیس است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۸)
۱۸۷. «منظور، روبن جی داد است که در این اثر یهودی است (نه در دنیای واقعی) و این‌جا به حواری خائنی به عیسی (یهودای اسخریوطی) نسبت داده می‌شود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)
- برای گوشمالی دادن از اصطلاح barleystraw استفاده کرده است که از ضرب‌المثلی است با این مفهوم: «برای گاوی که فقط می‌شاشد، گاه جو هم خوراک خوبی است.» (همان‌جا)
۱۸۸. «منظور، یک گیلاس از ویسکی جان پاور و پسران است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)
۱۸۹. «بلوم مثل همیشه دلسوز دیگران است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۹) و با خود می‌گوید، تو هم سفارشت را بده تا پت پیش خدمت مجبور نباشد با آن میخچه‌های کف پایش دو بار بیاید و برود. پس نوعی نوشیدنی سفارش می‌دهد به نام apple cider که آب سیب صافی نشده‌ی تخمیر شده است با درصد کمی الکل. (م)
۱۹۰. درباره‌ی رنگ «سیاه» و «منکسر کردن گرما» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.
۱۹۱. «آهنگی از هنرمندی ناشناخته‌ی قرن هفدهم است درباره‌ی نوشیدن مشروب.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)
۱۹۲. این دو جمله را از فصل ده (صخره‌های سرگردان) نقل قول می‌کند، وقتی سایمن ددلس در پاره‌ی چهاردهم به شلوار و لباس او ایراد می‌گیرد. (م)
۱۹۳. واژه‌ها، ساختار جمله و جناس‌های این قسمت کلام را موسیقایی می‌کند. (م)
۱۹۴. «دوشیزه دوس دوباره به پشت پنجره برمی‌گردد تا شاید رفتن بویلن را تماشا کند. فعل " دیده شدن" که میان دو ویرگول می‌آید، دوکاره است و این پرسش را مطرح می‌کند که چه کسی دارد او را می‌بیند، بلیزس بویلن هنگام رفتن؟ یا انعکاس تصویر خودش در شیشه؟» (موریسن، ۲۰۱۹: ۴۵۳-۴۸۹)
۱۹۵. «عشق و جنگ» به‌گفته‌ی اسلت، «یک دونوازی برای سوپرانو و باس از تی کوک است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)
- (به‌نظر درباره‌ی سربازی است از روزگار قدیم و معشوقه‌اش.) (موریسن، ۲۰۱۹: ۴۵۳-۴۸۹)
۱۹۶. «دوشیزه دوس کرکره‌ها را که پایین می‌کشد "نور ذله‌کننده" جایش را به "نور ضعیف بی‌روح سرد سبز دریایی جاری‌کننده‌ی عمق سایه" می‌دهد. این می‌تواند به صحنه‌ای در پروتیوس برگردد، حس غرق شدن و ارتباطش با پارتوتوپ (سایرن شکست‌خورده) که خود را غرق می‌کند و "سبز دریایی" به دریای "سبز مُف" در تلماکس. ارجاعات دیگری هم در این‌جا هست، خواهر طلایی با خواهر برنزی، تقابل کامل رنگی که دوشیزه‌کندی متوجه آن می‌شود به تقابل ناکامل پت و دوشیزه‌کندی تبدیل می‌شود، کله‌ای پراز مو با کله‌ای کچل. همه‌ی این رنگ‌ها و رنگ نیل نامربوط نیز ممکن است به چشم ذله‌شده از آفتاب دوشیزه دوس برگردد که خود را با این تغییر دریا به تدریج سازگار

می‌کند.» (موريسن، ۲۰۱۹: ۴۵۳-۴۸۹)

درباره‌ی «او د نیل» یا «رنگ آبی رودخانه‌ی نیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹ از همین فصل را بخوانید. در این جمله اجزای مرکب از روایت راوی، فکر دوشیزه دوس، تک‌گویی درونی او و وصف صحنه از نگاه او را داریم که همدیگر را قطع می‌کنند. (م)

۱۹۷. «کالرد اند کالرد (Collard and Collard) اسم کارخانه‌ی انگلیسی تولید پیانوی گراند است که در آن زمان تولیداتش چندان گران نبود.» (اسلٲت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۱۹۸. درباره‌ی «آکورد فراموش شده» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۸ از همین فصل را بخوانید.

۱۹۹. «کاولی در این صحنه سرحال می‌آید. نکته‌ی قابل توجه این است که راوی برای نشان دادن "تأیید" کاولی از کلمه‌ی "averred" استفاده می‌کند، کلمه‌ای که در این مقطع، برای راوی از سطح بالایی برخوردار است و حتا از واژه‌های حقوقی است.» (موريسن، ۲۰۱۹: ۴۵۳-۴۸۹) آیا درگیری حقوقی کاولی مد نظر است؟ (م)

«البته این بلوم است که کاری درخشان می‌کند و او و مالی هستند که به داد این وضع می‌رسند.» (همان‌جا)

«خنده باعث می‌شود کلمه‌ها را بریده بریده ادا کنند.» (همان‌جا)

۲۰۰. «ساختمان اصلی هتل و رستوران کافی پالاس دابلن در شماره‌ی ۶ خیابان تون‌سند، درست در جنوب لیفی، در بخش شرقی دابلن واقع بود و شعبه‌ای از آن در شماره‌ی ۳۵ بارانداز نورث‌وال، در اسکله‌های شمالی لیفی. هردو را انجمن امساک دابلن (Dublin Total Abstinence) اداره می‌کرد.» (اسلٲت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۰۱. این‌جا درباره‌ی مالی بلوم حرف می‌زنند. «اگرچه جمله‌ی "او کار دیگری هم می‌کند" به‌نظر مشکوک می‌آید، هر دو مرد می‌دانند که این "کار دیگر" اجاره دادن جامه‌های تاتاری است.» (موريسن، ۲۰۲۰: ۴۵۳-۴۸۹)

۲۰۲. درباره‌ی «خیابان هولز» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۴ از همین فصل را بخوانید.

۲۰۳. «احتمالاً منظور، جیمز کیو در خیابان ارن شمالی است و با این حساب، همسایه‌ی بلوم بوده است.» (اسلٲت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۰۴. «خانه‌های دور میدان مری‌ین [میدانی مستطیل‌شکل] شیک و زیبا بودند و متعلق به طبقه‌ی مرفه دابلن. در سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۶، خانواده‌ی بلوم در خیابان هولز زندگی می‌کردند که گرچه در فاصله‌ی کمی از این میدان قرار داشت، محل اقامت طبقه‌ی فقیرنشین شهر بود.» (اسلٲت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۰۵. درباره‌ی «مت هم پایک هوزس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۵ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید. «بوی سوختن» در همان قسمت از فصل چهار مطرح می‌شود و مربوط به بوی سوخته‌ی قلوهای است که بلوم سرخ می‌کند. (م)

۲۰۶. این خط تک‌گویی درونی بلوم است. درباره‌ی «پُل دو کاک» یا «پِل دو کُک» و «او اسم قشنگی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۲ و متن مربوط به آن از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۲۰۷. «مالی در پادگان نظامی بریتانیایی در جبل الطارق بزرگ شده است. این عبارت برگرفته از اپرای کم‌دی فرانسوی دختر هنگ نوشته‌ی گایتانو دونیزتی (۱۷۹۷-۱۸۴۸) است. روزنامه‌ی فریمن ژورنال ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ اعلام می‌کند که این اپرا قرار است در مرکز تئاتر کوپینز رویال اجرا شود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

کایبرد معتقد است که «این تصنیفی نو بود از نیویورک آغاز قرن بیستم.» (۲۰۱۱: ۱۰۴۹)

۲۰۸. «براین تویدی، پدر مالی، رهبر دسته‌ی موزیک هنگ پیاده‌ی رویال دابلن بود که بالاترین مقام نوازندگی در ارتش است. شاید هم اشاره‌ای باشد به دختر رهبر دسته‌ی موزیک، اقتباسی از اپرای *La fille du regiment* از دونیزتی توسط جک آفن‌باخ (۱۸۱۸-۱۸۸۰).» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۰۹. در این‌جا روایت راوی را شخصیت داستان (کاولی) با پرسیدن درباره‌ی ملیت تویدی قطع می‌کند و جمله ناقص و بدون علائم سجاوندی رها می‌شود. «آقای ددلس گویی روی پک زدن به پیش تمرکز کرده است.» (موريسن، ۲۰۲۰: ۴۹۰-۵۱۳)

۲۱۰. «سفت» هم «می‌تواند صفتی برای پک زدن به پیپ باشد و هم برای توده‌ی توتون داخل پیپ.» (موريسن، ۲۰۲۰: ۴۹۰-۵۱۳)

۲۱۱. «عضله‌ی شیپوری» «عضله‌ی نازکی است روی استخوان گونه.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

«آیا آقای ددلس هم چنان برای عدم موفقیتش در خواندن نق می‌زند: “کمی زنگ‌زده،” یا اشاره‌ای است به خاطره‌ای در گذشته، زیرا در رمان چهره... استیون می‌گوید که سایمن زمانی دانشجوی پزشکی بوده است.» (موريسن، ۲۰۱۹: ۴۹۰-۵۱۳)

۲۱۲. «عنوان تصنیفی از سراینده‌ی گمنام ایرلندی است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۱۳. «ماراسکینو» (*maraschino*) مشروبی است که از عرق کشی آلبالوی ترش تهیه می‌شود. (م)

۲۱۴. «در سال ۱۹۰۴، ویلیام مولونی ساکن این خانه بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۹)

۲۱۵. «از قطعه‌ی “سایه‌ی نخل” است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۹)

۲۱۶. پی‌نوشت شماره‌ی ۱ از فصل چهار (کلپسو) را بخوانید.

به‌گفته‌ی زک بوئن، «سایمن ددلس، بن دالرد و پدر کاولی روی سن پشت دیوار میخانه‌ی هتل آرموند در حال اجرا، خواندن و نواختن پیانو، هستند. هم‌زمان، بلوم در سالن مجاور جگر و ژامبون می‌خورد.» (۱۹۷۴: ۱۳۸)

۲۱۷. «بچلرز واک خیابانی است در اسکله‌ی شمالی لیفی، در سمت شرق اسکله‌های شمالی و جنوبی آرموند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۹)

۲۱۸. «مطلع “عشق و جنگ” است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۵) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸ از همین فصل را بخوانید.

۲۱۹. منظور از «لرزان» در این‌جا «تحریر و لرزه‌ی صداست. سالن موسیقی سقفی شیشه‌ای دارد و شیشه در پیچش صدا و موسیقی اثر شناخته‌شده‌ای دارد.» (موريسن، ۲۰۲۰: ۵۱۴-۵۳۱)

۲۲۰. «مطلع دونوازی "عشق و جنگ" که توسط عاشق در صدای تنور خوانده می‌شود، ولی دالرد با صدای بیس (base) و در دامنه‌ی جنگجو می‌خواند.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۱۳۸)

«در نگاه اول به نظر می‌آید که دالرد هر آوازی را با شور و لذت می‌خواند، اما هنگام اجرای تصنیف "پسر کراپی"، وقتی صدای اندوه‌زده‌اش حضار را به گریه می‌اندازد، متوجه می‌شویم که برداشت اولیه اشتباه بوده است. در این جا جوئیس به ما نمی‌گوید که آهنگی که او می‌خواند برای صدای بم مردانه (تنور) و دونوازی است. "وقتی عشق روح سوزان مرا جذب می‌کند" از قرینه‌اش، یعنی "وقتی جنگ روح سوزان مرا جذب می‌کند،" که با صدای بم مردانه خوانده می‌شود، چهار مرتبه بلندتر است. پدر کاولی بن را اصلاح می‌کند و می‌گوید، "جنگ،" نه عشق، و بعد می‌گوید، "تویی آن جنگجو." اما همین هم مشخص نمی‌کند چرا دالرد با صدای بلند می‌خواند.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۱۳۸)

۲۲۱. «صاحبخانه‌ی پدر کاولی همان آقای هیوسی لاو است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

«وقتی حرف از "عشق و جنگ" می‌شود، بن دالرد می‌گوید، "به صاحبخانه‌ات فکر می‌کردم. عشق یا پول."» (مورینسن، ۲۰۲۰: ۵۱۴-۵۳۱)

«اشاره‌ای است به اصطلاحی مربوط به بازار سهام برای رد کامل: نه برای عشق یا پول.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۹)

۲۲۲. «در نقاشی‌های قرون وسطا، مریم باکره را این‌گونه ترسیم کرده‌اند که از طریق گوش و از جانب روح القدس باردار می‌شود. در این جا قیاس و تشابهی با بلوم و زنش مطرح می‌شود و بویلن روح القدس است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۹)

۲۲۳. Amoroſo, ma non troppo «عبارتی ایتالیایی است به معنای با ملایمت، اما نه بیش از حد ملایم. دستوری است به نوازنده در آغاز نواختن که چگونه قطعه‌ای را بنوازد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۲۴. «هفته‌نامه‌ی آپریش ایندپندنت و نیشن، که پنجشنبه‌ها منتشر می‌شد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۹)

۲۲۵. «مطلع "عشق و جنگ": "وقتی عشق روح سوزان مرا جذب می‌کند،/ به فردا نمی‌اندیشم من."» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۵)

۲۲۶. بلوم با خود فکر می‌کند: «یکی دارد عشق و جنگ» را می‌نوازد. (م)

۲۲۷. «عبارت "فربه‌های موزیکال" اشاره‌ای است به چاقی خوانندگان اپرا و نیز به پای چاق دالرد در فصل هشت (لستریگون‌ها، پی‌نوشت ۸۴)، مالی می‌گوید: "پاهایی مثل بشکه دارد."» (مورینسن، ۲۰۲۰: ۵۳۲-۵۶۳)

۲۲۸. «داستان لباس دست‌دومی را که پدر کاولی، بن دالرد و سایمن ددلس در بالا تعریف کردند، این بار از زبان بلوم می‌شنویم.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۰)

«با توجه به صدای پیانو و آواز خوانی، به نظر نمی‌آید که بلوم حرف‌هایی را که در سالن موسیقی رویدل می‌شود، بشنود.» (مورینسن، ۲۰۲۰: ۵۳۲-۵۶۳)

۲۲۹. درباره‌ی عبارت مالی «base barreltone» به معنای «صدای بشکه‌ای بم» پی‌نوشت

شماره‌ی ۸۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۳۰. «یعنی بازگشت به روزمرگی و کار دوباره.» (مورین، ۲۰۲۰: ۵۳۲-۵۶۳)

۲۳۱. درباره‌ی «هتل برتن» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۰ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۳۲. «براساس فهرستی که برای بهای اقلام موجود در این اثر تنظیم شده، یک وعده غذا در رستوران ارموند یک شیلینگ و نه‌پنی بوده است که از نظر بلوم و با توجه به کیفیت و تمیزی رستوران "بهترین قیمت در داب" یا دابلن است.» (جیمز جویس آنالین نت، هراللد بک)

۲۳۳. «طوری که پشتش می‌نشیند» اشاره‌ای است به «طریقه‌ی نشستن پشت پیانو هنگام نواختن آن. "یکی شدن، درک دوسویه" یعنی یکی شدن نوازنده با وسیله‌ای که می‌نوازد.» (مورین، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

۲۳۴. «کلمه‌ی shapers (فرم‌دهندگان) را قبلاً نشینده‌ایم. آیا به این معناست که نوازندگان برای نواختن بیش از حد تلاش می‌کنند؟ در هر صورت نتیجه‌ی نواختن‌شان به بدی "اره کردن ویولون سل" است که صدای دلنشینی ندارد یا با گفتن "آدم را یاد دندان‌درد می‌اندازد" موسیقی را به چیزی دردناک تشبیه می‌کند. درضمن، برای بلوم یادآور "خروپف‌های بلند و طولانی" زنش است.» (مورین، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

۲۳۵. «طبیعی است که در فصل صوت (یا سروصداهایی) هستیم که به موسیقی تشبیه می‌شوند، اما آیا واقعاً مالی در سالن اپرا خوابش برده، "شبی که در لژ" نشسته بودند؟ یا خروپف به یک اتفاق کاملاً معجزاً مربوط است که به صوت اپرایی تشبیه می‌شود؛ احتمالاً شامل صدای "ترومبون" در آن زیر (منظور، زیر جایگاه لژی که نشسته بودند) نیز می‌شود که "مثل نهنگ سیاه می‌گردد." گرچه این نهنگ صدای موزون و خوش‌نواپی ندارد، خود کمک می‌کند که به میان تصاویر اقیانوس برگردیم. یکی دیگر از نوازندگان را داریم که در فاصله‌ی میان دو پرده، "ساز برنجی‌اش را باز می‌کند." به نظر رهبر ارکستر زیادی هیجانی شده که پاهایش را حرکت می‌دهد: جیگلدی جیگلدی. "انگار این شلوار باید آن‌قدر گشاد باشد که آن چیزها را قایم کند.» (مورین، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

۲۳۶. «در این عبارت، دومین صفت (glowering) ظاهراً به معنای گداختگی (glowing) است، اما در ترکیب با کلمه‌ی lowering (پایین رفتن خورشید و آسمان طلایی شفق) معنای نگاه غضبناک یا چشم‌غره گرفته است.» (مورین، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

«آن چنگی را که تنها صدای زیبای تولیدشده‌ی آن شب بوده است، دختری می‌نوازد، و ظاهراً بلوم آن چنگ را شبیه "کشتی طلایی" می‌بیند.» (همان‌جا)

«لحظه‌ای مزه‌ی آب گوشت فکرش را قطع می‌کند و درضمن، تأییدی بر قضاوتش برای غذاهای شاهانه‌ی این رستوران است.» (همان‌جا)

درباره‌ی «ارین» به معنای «ایرلند» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۶ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۲۳۷. عبارت "چنگی که یک یا دو بار" دلالت ضمنی ملی [نماد ملی ایرلند] دارد. علاوه بر دستکاری زیبا و ناخودآگاه شعر تامس مور: "چنگی که یک بار در سالن موسیقی تارا." (مورین، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

«به نظر "دستان" دختری است که در کنسرت مذکور می‌نواخته است، اما گویی به دستان مالی تبدیل می‌شوند، زیرا افکار بلوم به قله‌ی "بن هوث، گل‌های صدتومانی" می‌رود. نقطه‌ی پیوند این فکر این جمله است: "ما چنگ‌های آن‌ها ایم." منظور بلوم از "ما"، ما مردان است که زنان نتهایشان را بر ما می‌نوازند: "من. او. پیر. جوان." (همان‌جا)

کایبرد معتقد است که بلوم با فکر کردن به «من. او. پیر. جوان» خود را با بویلن مقایسه می‌کند و احساس می‌کند که بویلن از نظر روحی از خود او جوان‌تر است.» (۲۰۱۱: ۱۰۵۰)

۲۳۸. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۳۷ از همین فصل) را بخوانید.

۲۳۹. «منظور از یک آخرین بدرود، نقاشی روی دیوار میخانه‌ی بارنی کی‌یرن است که بر آن شعری از جان ویلیز با همین نام به تصویر کشیده شده است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۰)

«اما کلمه‌ی "امواج" ما را به این باور نزدیک می‌کند که به احتمال قوی‌تر، نقاشی متعلق به شعر امرسون با همین عنوان است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

«دختر هم‌چنان "پوشش" یا روسری‌اش را در "باد پیچ‌وتاب" می‌دهد و صدای کاولی را نمی‌شنود [زیرا او در نقاشی روی دیوار است]. دوباره صحنه‌ی اقیانوس را داریم و شاید بتوان گفت که زن آن نقاشی روسری‌اش را برای مهاجری که ایرلند را با ناو یا کشتی ترک می‌کند، در هوا تکان می‌دهد: صحنه‌ای رایج در ایرلند. اما این‌که امید به "بازگشت" او یک امید واقع‌گرایانه است یا نه، مشخص نیست.» (همان‌جا)

۲۴۰. «این بخشی از "ماپاری" است: M'appari tutt' amor: Il mio sguardo l'incontre... یعنی "عشق نزد من عالی ظاهر شد، این رویارویی چشم‌هایم را پر کرد (بر من پیروز شد).» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۲۹۲) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳ از همین فصل را بخوانید.

۲۴۱. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۹ از همین فصل را بخوانید.

۲۴۲. «سایمن ددلس به مخالفتش ادامه می‌دهد: "روزگار رقصیدن ما به سر آمده،" که خود سومین مصرع آهنگ "جانی، من تو را نمی‌شناسم" است: "آن پاهایی که بر آن‌ها می‌دویدی کجا رفتند/ وقتی رفتی که تفنگ بیابوری/ آری، روزگار رقصیدن تو به سر آمده!" ددلس پیش را (نه آلت موسیقی‌اش، بلکه مترادف با آن را، که نقش بالقوه‌ی یک آلت موسیقی دارد) کنار "چنگال کوک" گذاشته است تا "استراحت کند" و خودش به سمت کلیدهای فرمان‌بردار پیانو می‌رود. آیا به این دلیل که او پیانونوازی بزرگ است؟ نه: کاولی پیانونواز بهتری است. شاید به این دلیل که کلیدها منتظر یک نوازنده‌ی واقعی‌اند که به‌شان بگوید چه کار کنند تا به‌دقت اجرا کنند، چون دقایقی پیش کوک شده‌اند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۵۶۳-۶۰۱)

۲۴۳. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۴۲ از همین فصل) را بخوانید.

۲۴۴. یک بمل (one flat) نیم‌پرده پایین‌تر از نت است. «قطعه‌ی "ماپاری" یک بمل (flat) دارد. سایمن سعی می‌کند با صدای زیرتر بخواند تا بتواند آسان‌تر اجرایش کند.» (بوئن، ۱۹۷۰: ۱۷۴)

«کاولی سایمن را وامی‌دارد که با کلیدهای پایین‌تر نزند، بلکه مطابق با اصل، یعنی بمل، بزند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۲۹-۶۰۲)

۲۴۵ در این جا «موومان تحسین برانگیز صوت‌ها را داریم و ابهام میان فعل و صفت: “معترف” یا “اعتراف کرد” و “متحیر” یا “متحیر شد.” آیا سایمن به‌عمد در نواختن کلیدها گیج و متحیر عمل می‌کند تا پدر کاولی را به روی صحنه بیاورد؟ “همراهی” در سطر بعدی یادآور ویرژیل و داتته است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

۲۴۶ «بلیزس بویلن مسیرش را به سمت شمال تغییر می‌دهد و از کنار آب‌نبات و شیرینی فروشی گراهام لمن در خیابان سکویل می‌گذرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶) پی‌نوشت شماره‌ی ۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۴۷ درباره‌ی «فیل الوری» یا «الوری الفنت» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۴۸ «سون‌امبول (Sonnambula) به معنای “خوابگرد”، ایتالیایی است و عنوان اپرایی از ونسنزو بلینی (۱۸۰۱-۱۸۳۵) است که در سال ۱۸۳۱ نوشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۴۹ «جو‌مس (۱۸۴۷-۱۸۸۶) تنور ترانه‌خوان معروف انگلیسی که کار خوانندگی را از راجستر کاتدرال شروع کرد و با تور شرکت کرول روسا بارها به دابلن سفر کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۵۰ «بارتون مک‌گوکین (م‌گوکین) (۱۸۵۲-۱۹۱۳) خواننده‌ی ایرلندی که تنور گروه کر در کلیسای جامع آرمگ بود. بارتون خواننده‌ی اصلی تنور شرکت کرول روسا بود و طبق برنامه‌های این شرکت به نقاط مختلف سفر می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۵۱ «جو‌مس (Maas) انگلیسی بود و بارتون مک‌گوکین ایرلندی. هر دو پسران سرودخوان بودند و تنور. مس تنور محبوب گلدینگ و مک‌گوکین تنور محبوب بلوم است و نظر گلدینگ نسبت به خوبی گزینه‌ی بلوم این است که “آره، به راه خودش.”» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

۲۵۲ «بلوم جگر را قبل از ژامبون می‌خورد (ژامبون بی‌جگر).» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

۲۵۳ «مرض برایت اسمی است کلی برای چند بیماری کلوی که با وجود آلبومین در ادرار شناخته می‌شوند؛ با علائم بسیار شدیدی مثل کمردرد، استفراغ و تب همراه است. نوشیدن الکل بیماری را تشدید می‌کند. این بیماری را نخست دکتر ریچارد برایت (۱۷۸۹-۱۸۵۸) معرفی کرد و به نام خود او ثبت شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶) بلوم کمردرد و چشم روشن (bright eyes) را به بیماری برایت ربط می‌دهد. (م)

«بلوم قیافه‌ی گلدینگ را دقیق و ارسی می‌کند: قیافه‌ای تقریباً داغان، بی‌اشتها، بی‌بندوبار و خیال‌بافی که خاطره‌هایی را به هم می‌بافد و باورش‌ان می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۰)

۲۵۴ «مورد بعدی» که بلوم به آن فکر می‌کند «عواقب بیماری و تحلیل رفتن بیشتر اوست.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۲۹-۶۰۲)

«دستمزد نی‌انبارزن را پرداختن» «از ضرب‌المثلی است با این مفهوم که اگر با آهنگ برقصی باید دستمزد نی‌انبارزن یا ویولون‌زن را بپردازی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۱)

۲۵۵ «اشاره‌ای است به بدبینی مردم نسبت به قرص‌ها که بیشترشان خیلی کم دارو دارند [در فرهنگ ما مصطلح است که از گچ ساخته شده‌اند]. در سال ۱۹۰۴، داروهای بیماری برایت را

غیر مؤثر، و تغییر آب‌وهوا، ترک مشروبات الکلی و رژیم غذایی درست را مؤثر می‌دانستند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۱)

جمله‌ی «ارزش یک گینی را دارد»، «شعار تبلیغاتی نوعی قرص ملین است. اما منظور آن این است که داروی گلدینگ چنین تأثیری ندارد و بیماری‌اش به این آسانی قابل درمان نیست.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

۲۵۶. «افتاده میان مردان مرده (*Down among the dead men*)» به‌گفته‌ی اسلت، «عنوان و ترجیع‌بندی از آهنگی درباره‌ی شراب‌خواری، اثر جان دایر است.» (۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۵۷. «کاربرد طنزآمیز رایج از جمله‌ی گرت‌رود در هملت است. وقتی گرت‌رود روی قبر اوفلیا گل می‌گذارد، می‌گوید: «شیرینی‌ها برای شیرین، بدرود!» و همان‌طور که «شیرینی‌ها برای شیرین،» قلمه هم برای کسی که بیماری کلیوی دارد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۱)

«بلوم آواز نمی‌خواند- یک فرد بیرونی و مشاهده‌گر است- و «درخور» گفتن او بیشتر شوخی است، همین‌طور که «پای قلمه. شیرینی است برای» آن‌چه در پی می‌آید. عملاً گلدینگ این مکان را انتخاب کرد.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

۲۵۸. «Not making much hand of it» اصطلاحی است به‌معنای «چندان برایش سود و فایده ندارد.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۱۳)

۲۵۹. «گویی بلوم روی لیوان مشروبِ پاور گلدینگ خدشه‌ای می‌بیند یا شاید دوباره و غیر مستقیم به خدشه‌ای در چشم او اشاره می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

«منابع آب بهداشتی دابلن در سال ۱۸۶۰ تأسیس شد، زمانی که روی رودخانه‌ی وارتری سد زدند و لوله‌کشی کردند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۶۰. «پسر کو ندارد نشان از پدر: استیون هم از کتابخانه کاغذ کش می‌رود، اما شیلینگ شیلینگ خرج مشروب دیگران می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۲۲: ۱۰۵۰)

۲۶۱. «دوباره گلدینگ آن اجرای فراموش‌نشده‌ی را، که با پیک کوچولو دیده است، به یاد می‌آورد.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۰۲-۶۲۹)

«ساختمان تئاتر رویال دابلن در سال ۱۸۸۰ طعمه‌ی آتش شد. بلوم در آن زمان چهارده‌ساله بوده است. بعد مرکز تئاتر جدیدی در همان‌جا ساختند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۱)

«منظور از بخش خدایان مرکز تئاتر رویال، بالکن بالایی است. بلوم مرکز تئاتر را خداگونه می‌بیند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۰)

«از این شخصیت در یک جمله از مجموعه‌داستان دابلنی‌ها یاد می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۱۰۷)

درباره‌ی «پیک» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۶۲. درباره‌ی «دروغ» و لاف‌زنی ریچی متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۱ از همین فصل را بخوانید، وقتی درباره‌ی حضورش در کنسرت جو مس لاف می‌زند. «از مثلی است که می‌گوید دروغگو کم‌حافظه است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۱)

۲۶۳. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ از همین فصل را بخوانید.

«ریچی گلدینگ قطعه‌ی تنور الوینو (همه از دست رفته) از آهنگ خوابگرد را سوت می‌زند. الوینو این را با این فرض نادرست می‌خواند که نامزدش به او خیانت کرده، زیرا او را دیده که در خواب به اتاق خواب مردی دیگر رفته است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۶۴. «بنشی (banshee) انگلیسی شده‌ی ترکیب ایرلندی bean-sidhe است: بنشی پری‌ای است که زیر پنجره‌ی خانه‌ای برای فرد در حال احتضار مویه و زاری می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

در این جا «آشکار نیست که آیا "پایین" (low) به زیر و بمی صدا مربوط است یا به بلندی و پایی‌ی آن.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

۲۶۵. «در این پاراگراف حس زمان کند می‌شود. در مورد این دو پرنده، در واقع، هردو یک پرنده‌اند، گرچه در آکسفورد throstle توکای سیاه ترجمه شده است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۶۶. «بلوم که تسلیم زیبایی اغواکننده‌ی آهنگ می‌شود، احساس می‌کند پرنده موتیف‌های او را گرفته و به آن‌ها "پیچی داده و تابی." در این ساعت (۴ بعد از ظهر) منطقی است که فکر کنیم حسودی بلوم گل کرده باشد و میل به انتقام‌جویی‌اش نیز. اما آن موسیقی این احساسات را به چیزی دیگر بدل می‌کند، به احساسات درهم‌وبرهم و آشفته. جمله‌ی بعدی نشان می‌دهد که وضوح و نظم افکارش را از دست داده است: "بیشتر صدای زیادی نو در کل از دست رفته است." بعد در حیرت است که چطور پاسخ به این صدای از دست رفته‌ی غم‌انگیز "دلنشین" و شیرین است: "چطور این اتفاق افتاد؟" بلوم در شرف تسلیم شدن در برابر آهنگ است: "سقوط. تسلیم، از دست رفته." (سیکاری، ۲۰۰۱: ۱۰۳)

«در پاراگراف بعدی، با غور کردن در اپرا خود را از منجلا ب شیرین فراموشی بیرون می‌کشد و می‌گوید: "نظم، بله، یادم است." بلوم نظم منطقی و افکار را پاس می‌دارد و همین به او کمک می‌کند که به خاطر بیاورد. در این مورد به‌خصوص، پلات اپرایی را به‌خاطر می‌آورد که این آهنگ در آن خوانده شده است، ولی این را هم می‌بینیم که حافظه به نظم منتهی می‌شود؛ با به‌خاطر آوردن می‌توانیم الگویی را تحمیل کنیم. به ما کمک می‌کند که پلاتی را بسازیم و نوعی "آرایش گذشته‌نگرانه‌ای" را به دست آوریم. قدرت حافظه مانع او می‌شود که به پلات برگردد، در عوض به سمت جذبه‌ی موسیقی کشیده می‌شود، همان چیزی که خواننده‌ی "سایرن‌ها" باید با خود این فصل انجام دهد. به جای فراموش کردن وضعیت خودش، آن را به پلات اپرا می‌بافد: "جلنگ جلنگ جولان" صدای کالسکه‌ی بویلن است [به‌سوی مالی] و عبارت "بله، همه از دست رفته" به‌نظر حکمی قطعی است که همه چیز میان او و مالی از دست رفته است. بی‌شک این آهنگ را می‌شناسد، چون خود او هم چیزی مشابه از دست داده است و درد و رنجش شبیه است.» (همان جا)

«موتیف عبارت است از یک قطعه‌ی موسیقایی کوتاه، ملودی، هارمونی، ریتم یا هر نوع ترکیبی از این سه.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

«آواز توکای سیاه قوی و توانمند است، اما برخلاف آواز باسترک یکنواخت است.» (همان جا) «آیا

توکای سیاه صداها را تقلید می‌کند تا نغمه‌ی بلوم را هم تقلید کند؟ به نظر نه، ولی بلوم منطق خودش را درباره‌ی طبیعت دارد، مثلاً در جایی دیگر گل گندم آبی به مرد نیش می‌زند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

«دره‌ی هاتورن همان بخش جنوب غربی فینکس پارک است.» (همان‌جا)

۲۶۷. «از آهنگ اکو (Echo) اثر تامس مور. یکی از ملودی‌های ایرلندی (*Irish Melodies*) او: «کو چه پاسخ دلنشینی تولید می‌کند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۶۸. درباره‌ی «تسلیم، از دست رفته» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ و ۲۶۶ از همین فصل را بخوانید.

۲۶۹. «گوش عضو دیگری است که این‌جا خم می‌شود تا بشنود، گرچه به معنای «حواس را به چیز دیگر دادن» هم است؛ بلوم مثل همیشه دوست دارد که حواسش را از حادثه‌ای که قرار است در خانه‌اش رخ دهد، پرت کند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

«با تازدن حاشیه‌ی دستمال زیر گلدان به نظم می‌اندیشد. این حرکت، درضمن، یادآور جارو کردن چیزها به زیر فرش نیز هست.» (همان‌جا)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۶ از همین فصل بخوانید.

۲۷۰. «بلوم آهنگ و اپرای خوابگرد را به یاد می‌آورد که در آن امینای بی‌گناه در خواب راه می‌افتد، به اتاق رُذالفو می‌رود و نامزدش او را در آن‌جا در خواب پیدا می‌کند: او اشتباه می‌کند: امینا «شجاع» است. حالا در سطحی کلی درباره‌ی خوابگردها نظر می‌دهد: «خطرناک» است که خوابگرد را بیدار کنیم. اگر هیچ راهی نیست، بهتر است «نگه‌اش داری» یا «اسمش را صدا بزنی» یا بگذاری «به آب دست بزند»، که در این صورت به‌خود می‌آید و به تختخوابش برمی‌گردد.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

۲۷۱. از نظر گیرفرد، «بلوم معتقد است امینا را که در خواب به اتاق رُذالفو می‌رود، نمی‌توان بی‌گناه شمرد، بلکه با میل و رغبت رفته است.» (۱۹۸۹: ۳۰۱) اما نظر گروه استیون موریسن متفاوت است: «منظورش این است که مالی خیلی دلش می‌خواست به تور آوازخوانی بویلن برود.» (۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

۲۷۲. «یعنی دریا را آسان‌تر می‌توان متوقف کرد.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۳۰-۶۴۱)

۲۷۳. «از نمایشنامه‌ی هملت: شاهزاده هملت پلونیوس را به بازی می‌گیرد و او فلیا را نانجیب می‌خواند و پیرمرد را وادار می‌کند که با خودش بگوید: «هنوز درباره‌ی دخترم صحبت می‌کند، اما اول من را شناخت.»» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

«گلدینگ درباره‌ی دخترش، کریسی، حرف می‌زند، اما در این‌جا اطلاعات کافی به ما نمی‌دهد. در نگاه نخست، به نظر غیرمنتظره می‌آید، اما قبلاً از دختر او یاد شده است: یک بار در پروتیوس («دردانه‌ی کوچولوی پاپا. سوگلی») و یک بار هم در هی‌دیز (پدر استیون به کریسی اشاره می‌کند و می‌گوید: «تیاله‌ی کوچولوی پاپا. بچه‌ی عاقلی که می‌داند پدرش کیست.») این شناخت که به سوژه‌ی استیون در اسکلا و کریبیدس نیز برمی‌گردد: «من؟» به شکل‌های مختلف قابل تفسیر است. یکی از آن‌ها این است که بلوم آن را به خودش و ملی ربط می‌دهد، آیا او هم درباره‌ی دخترش حرف

می‌زند؟ و نیز این پرسش که ملی از او چه می‌داند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۴۲-۶۷۲)

۲۷۴. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

«لیوپولد بلوم به یاد آن اصطلاحی می‌افتد که سایمن ددلس در فصل شش به زبان می‌آورد. بعد بلوم از خودش می‌پرسد، “من؟” یعنی آیا من پدر ملی بلوم هستم؟» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۰) پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۷۳ از همین فصل) را بخوانید.

۲۷۵. «بلوم در آینده‌ی روی دیوار نگاهش به صورت محزون خود می‌افتد. شوخی‌های بیات و شخصیت ازهم‌گسیخته‌ی ریچی مکمل این تصویر است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۰)

نظر موریسن با نظر بلامایرز فرق دارد. موریسن معتقد است که بلوم به صورت ریچی که بشقابش جگر ندارد، «یک‌وری» نگاه می‌کند: «بی‌جگر.» «تا کنون فکر می‌کردیم این دو نفر روبه‌روی هم نشسته‌اند، اما با این کلمه‌ی “یک‌وری” می‌فهمیم که برعکس است.» (۲۰۲: ۶۴۲-۶۷۲)

«منظور، والتر، پسر ریچی گلدینگ است که به پدرش “قربان” می‌گوید و مسئول گرفتن پول‌های پرداخت‌نشده از مشتری‌هاست.» (همان‌جا) پی‌نوشت شماره‌ی ۶۲ و متن مربوط به آن در فصل سه پروتیوس) را بخوانید.

۲۷۶. «عبارات “مزاحم نمی‌شوم” و “با عرض معذرت” از نامه‌ای است که گلدینگ جهت دریافت بدهی برای مشتری‌ها فرستاده است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۴۲-۶۷۲)

۲۷۷. این جمله برگرفته «از پرده‌ی دوم اپرای دختر بوهمیایی (۱۸۴۳) نوشته‌ی آلفرد بان با موسیقی مایکل ویلیام بالف ایرلندی است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۶)

۲۷۸. «در این‌جا “زیبایی یک بانو” در “موهای برنزی و گل رز” روی سینه‌اش است و این بی‌درنگ همان چیزی است که به شوخی به مردان حاضر در بار، دو مرد و پارچه‌های آبجوخوری‌شان، داده و از آن‌ها دریغ می‌شود. “دادن و دریغ کردن” درضمن، پاسخ به توجهی است که سایمن ددلس از حضار درخواست می‌کند: معنای دوگانه‌ی خوشایند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۴۲-۶۷۲)

درباره‌ی «او د نیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۰ و ۱۹۶ از همین فصل را بخوانید.

۲۷۹. «در این‌جا پیانو “در انتظار” صدایی است که شروع کند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۴۲-۶۷۲)

«در دو‌آهنگ اپرای “ماپاری” و تصنیف “پسر کراپی”، صدای خواننده فریدیت‌زدایی شده و با عنوان “صدا” از آن‌ها یاد می‌شود و می‌گوید: “یک آکورد، طولانی کشیده شده، در انتظار، صدایی را دور کرد.” گرچه ریچی گلدینگ و بلوم صدای ددلس و دالرد را به ترتیب تشخیص می‌دهند، خود عمل آواز خواندن در این روایت با مفهوم “صدا” وصف می‌شود.» (ویتن، ۲۰۱۹: ۱۹۸)

۲۸۰. «بخش‌های ایتالیایی یا ایرانیک این صفحه‌ها متعلق به قطعه‌ی “ماپاری” در مارتا است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)

۲۸۱. در مورد واژه‌ی braintipped که در این‌جا بلوم به آن فکر می‌کند و گیفرد «قلقلک ذهن به‌دنبال هیجان‌های لذت‌بخش» (۱۹۸۹: ۳۰۱) معنا می‌کند، هرال‌د بک در جیمز جوپس آنلاین نت می‌نویسد: «تفسیر گیفرد از این کلمه به‌نظر بیشتر حدس است تا تفسیری از منظر بررسی معنایی این واژه در موسیقی...» کمی بعد، بلوم نشان می‌دهد که این واژه‌ی مرکب «وضعیتی است که در آن ذهن

از واقعیت به سمت توهم می‌رود: "کاولی، خودش را با آن مبهوت می‌کند: یک جور مستی [...] مثل هواخواهان. سراسر گوش. حتا یک‌سی‌ام یک نت را از دست نمی‌دهند. چشم‌ها بسته. سر به‌موقع تکان می‌خورد."»

موريسن می‌نویسد، «این واژه به ما یک عضو از اعضای بدن را می‌دهد که با بخش‌ها و اعضای دیگر بدن که تا کنون در این فصل آمده و پس از این خواهد آمد (از جمله آن‌هایی که توی بشقاب‌ها هستند) همراه می‌شود. نیز نوعی تفسیر پوست سرهایی است که از هیجان گُر می‌گیرند، موها بر سر سیخ می‌شوند و گونه‌ها از تأثیر نوشیدن و موسیقی بر نوشندگان سرخ.» (۲۰۲۰: ۶۴۲-۶۷۲)

۲۸۲. «این جمله که با قرار دادن یک جمله در جمله دیگر ساخته شده، به‌گفته‌ی هیو کتر، «از بلوم نیست، بلکه تقلیدی از تک‌گویی درونی اوست... و با تپق زدن روی "اسمش چه بود،" (جمله‌ی بلوم موقع رویارویی‌اش با دولسیمِر) بهتش را تعدیل می‌کند. در این جا بی‌شک ما این جمله را از تک‌گویی درونی یا خودآگاه بلوم نمی‌خوانیم. آن چیزی که هرگز از خودآگاه بلوم فاصله نمی‌گیرد، راهروی ورودی شماره‌ی ۷ خیابان اکلز است که تخیل می‌کند و با این تصویر ساختگی ذهن، خودش را شکنجه می‌کند: "قبل از این که مالی جواب در را بدهد، همیشه آخرین نگاه را به آینه می‌اندازد."» (۱۹۸۷: ۴۵-۴۴)

«اگرچه سازهای زهی و بادی مثل قمیش و یا دولسیمِر یا سنتور کوچک (که در فصل کلیسو دخترک شرقی می‌نوازد) صداهای زیبا تولید می‌کنند یا صداهای طبیعت موسیقی زیبایی دارند، این صدا به هیچ‌کدام شباهت ندارد. در واقع، این بخش نشانی از سبک بیِتس را در خود دارد.» (موريسن، ۲۰۲۰: ۶۷۳-۶۹۰)

۲۸۳. به قول زک بوئن، «این آهنگ تصویر خلوت بویلن - مالی را روشن می‌کند. از سوی دیگر، قرار است که از این به بعد، بارها تکرار شود، هر بار با مفهومی از بی‌بندوباری مالی.» (۱۹۷۴: ۸۷) درباره‌ی «شیرین آهنگ دیرین عشق» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳ و ۱۲۰ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.

۲۸۴. درباره سونه لَ پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶ از همین فصل را بخوانید.

۲۸۵. بلوم کش دور پاکت خریده‌شده از نوشت‌افزارفروشی را با طرح‌های دوگانه و چندگانه دور انگشتانش می‌پیچد، همان بازی بچه‌گانه با نخ و انگشتان. «این بازی کردن عصبی بلوم با کش پاکت تقلیدی است از بستن اودیسیوس به دیرک کشتی.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۰)

اودیسیوس می‌خواهد او را به دیرک کشتی ببندند تا خود را از وسوسه‌ی گوش دادن به صدای زیبای سایرین‌ها و عواقب بدش محافظت کند. در این لحظه، بلوم هم با وررفتن با کش ذهنش را از اندیشیدن به رابطه‌ی جنسی مالی و بویلن، که فکر می‌کند احتمالاً در همین لحظه دارد رخ می‌دهد، برحذر می‌دارد و یا دست‌کم حواس خود را از این فکر پرت می‌کند. (م)

۲۸۶. «سטר پنجم "مایاری" است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۲۸۷. در این جا منظور از اصطلاح «by the score» به‌گفته‌ی کرشنر، «نه تنها بیست تا بیست تاست، بلکه مطابق با بن‌مایه‌ی فصل به فرم نوشتاری یک قطعه‌ی موسیقی هم اشاره‌ی تلویحی

دارد.» (۲۰۰۳: ۱۶۶)

۲۸۸. «بخشی از باور همگانی بود که فعالیت جنسی شدید توانایی صوتی خواننده را افزایش می‌دهد و خواندن بیشتر توانایی جنسی را.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)

۲۸۹. «گل می‌ریزند به پای او. کی ببینیم همدیگر رو؟» مطابق با متن اصلی وزن‌دار شده است. (م)

«سرم سرم به‌سادگی / سرت سرت به‌سادگی می‌چرخد» از ترانه‌ی بویلن است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲) «نیز اشاره‌ای است به سردرد مارتا.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۷۳-۶۹۰)

درباره‌ی این شعر پی‌نوشت شماره‌ی ۱۰۹ از فصل چهار (کلیسو) را بخوانید.

۲۹۰. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۸۹ از همین فصل) را بخوانید.

«همان‌طور که این آهنگ بلوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد با کمی احساس نوستالژی، انگشتانش [انگشتان چنگالی یا چهار انگشت کنار هم] کشی را به دور خود می‌پیچند و وامی‌پیچند و هم‌زمان افکارش از جذبه‌ی سکسی خواننده‌های تنور می‌رسد به ترانه‌های شش و هشتی بویلن که “نمی‌تواند برای کله‌گنده‌ها بخواند.” سپس صحنه‌ی ورود بویلن به خانه‌اش را تجسم می‌کند و آخرین نگاه مالی در آینه و نیز به لحظه‌ی حساس رمان لذایذ گناه، وقتی دست انحناهای انبوه را لمس می‌کرد، فکر می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۰)

«عبارت tall hats اصطلاحی است برای افراد طبقه‌ی بالای جامعه [کله‌گنده‌ها].» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷) و بویلن «به‌دلیل نداشتن توانایی یا ظرافت کافی نمی‌تواند برای آن‌ها بخواند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)

۲۹۱. از نامه‌ی مارتا کلیفرد به بلوم در فصل پنج (لوتس خواران) وقتی مارتا از بلوم می‌پرسد: «راستی زنت چه عطری استفاده می‌کند؟» بلوم با تجسم مالی که برای ورود بویلن عطر می‌زند به یاد این پرسش می‌افتد. (م)

۲۹۲. منظور از «آن‌جا» در این قسمت «می‌تواند پرسش “آیا تو آن‌جایی؟” باشد. اما این پرسش را کی و از چه کسی می‌پرسد: آیا بویلن آن‌جاست؟ (البته بعد می‌فهمیم که هنوز نرسیده است.) آیا مالی آن‌جاست؟ آیا بلوم صحنه را مجسم می‌کند؟ یا مالی تمرین می‌کند، یا بلوم صحنه‌ی تمرین کردن او را مجسم می‌کند که پشت در از بویلن این پرسش را می‌پرسد. در هر صورت، شکل دیگری از اجراست، یا پشت در خانه‌ی بلوم یا در ذهن او. و شاید “آره” هم مربوط به همین پرسش است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)

Kissing comfits «آب‌نبات‌های گوناگونی بودند برای خوش‌بو کردن دهان.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۲۹۳. «دستان در جست‌وجوی انبوه» «بخشی از رمان لذایذ گناه است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹۰ از همین فصل و ۲۳۹ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۲۹۴. «سطر دیگری از "مپاری" است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)
۲۹۵. «در این جا air دو معنا دارد: یکی هوا و دیگری آهنگ. آیا واقعاً لهجی منطقه‌ی کرک ملایم‌تر است؟» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)
۲۹۶. «سایمن ددلس قطعه‌ی معروف "مپاری" را می‌خواند؛ اما بلوم درست می‌گوید. ددلس نیمی از آن را به یاد می‌آورد و بعضی از سطرها را بداهه‌سرایبی می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)
۲۹۷. «منظور بلوم این است که به‌جز خود زوجی که با هم زندگی می‌کنند، هیچ‌کس نمی‌تواند درباره‌ی رابطه‌شان قضاوت کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۰)
۲۹۸. در این جا از اصطلاحی استفاده می‌کند با این منظور (که توانایی‌ات را حفظ کن تا برای مواقع لازم ظاهری خوب عرضه کنی، حتا اگر رو به زوالی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۲)
۲۹۹. «نوشیدن بیش از اندازه‌ی مشروبات الکلی برای اعصاب بد است. میان این عقیده که "باید میانه‌رو بود" و جذب "بیست‌تایی زن‌ها" برای صدایشان خوب است (پی‌نوشت ۲۸۷)، تضادی نهفته است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)
- «جنی لیند (۱۸۲۰-۱۸۸۷) سوپرانوی سوئدی بود. ایزابل بیتون کتابی داشت با نام *The book of Household Management* حاوی دستورات آشپزی و نیز سوپی که خوانندگان آن عصر از جمله جنی لیند برای تقویت صدا مصرف می‌کردند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)
۳۰۰. «That's the chat» (به‌معنای "این است چیز واقعی")، لحظه‌ای است که بقیه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و از سرشت قضییبی این پاساژ هیچ راه‌گریزی باقی نمی‌گذارد.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)
۳۰۱. «ha» در شروع این سطر می‌تواند شروع hath (دارد) باشد و تأثیرات "دادن و دریغ کردن." (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)
- «هر چقدر در این فصل جلوتر می‌رویم، میان موسیقی و تحریکات جنسی رابطه‌ای ساخته می‌شود، مثلاً در قسمت بعدی دیاپازون یا چنگال کوک به‌عنوان نماد آلت تناسلی مرد استفاده می‌شود تا رابطه‌ی موسیقی و میل جنسی نمایان‌تر شود. در این جا هم ترکیب الکل، موسیقی و میل جنسی بلوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در موجی از افکار، خاطره‌ها و تخیل و توهمی که فضا ایجاد کرده است، غرق می‌شود.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۸۹)
۳۰۲. «چیزی که بلوم لوله می‌کند و گره و باز می‌کند، همان کش است. رابطه‌ی گره با موسیقی هم روشن است و نیز طناب صوتی و گره.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)
۳۰۳. «این افکار را صدای قوی و جاری ددلس در بلوم برمی‌انگیزد و در ذهنش معنای ثانوی جنسی خلق می‌کند. جویس شهوانیت را با صدا و حرکت ترکیب می‌کند. حتا سیلان حرکت و صدا در تکرار کلمه‌های هم‌ریشه هم نشان داده می‌شود: "انبساط و منبسط."» (ویتن، ۲۰۱۹: ۱۸۳)
- «آیا منفذها از گرما، هیجان یا به‌دلیل ترشح [مایعات] منبسط می‌شوند؟ آیا منظور از منفذها، سوراخ‌های بدن هستند که منبسط می‌شوند، مثلاً مردمک چشم؟» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴)
- در این جا از افعالی با سرواژه و حرف پایانی یکسان استفاده کرده است: tip, tep, top tup «که»

همه معنای مشترک (مهبجور) دارند: جماع کردن و مثل حیوان نر بر حیوان ماده سوار شدن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۳)

«تکرار دو واژه‌ی «بیرون» و «درون» در آغاز این پاراگراف بی‌ارتباط به جماع نیست.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۶۹۰-۷۰۴) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴ از همین فصل را بخوانید.

۳۰۴. «خط یازدهم از قطعه‌ی «ماپاری» است که می‌گوید: نه حتی یک پرتو از امید می‌تابد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷) این بیت را راوی سوم شخص کامل می‌کند: «می‌تابد.» ناگفته نماند که راوی فعلی مترادف فعل لایونل به کار می‌برد. (م)

۳۰۵. «در این جا جوئیس زبان آزمایی می‌کند. سایمن ددلس قطعه‌ای از مارتا را می‌خواند و در همان زمان دوشیزه لیدیا چوپ‌پنبه‌ی بطری مشروب‌ی را باز می‌کند: عبارت «پرتوی از امید» اپرا با موسیقی و صدای «جیرجیر» چرخیدن در بازکن در چوب‌پنبه و سرانجام «پاپ» بیرون پریدن چوپ‌پنبه هم‌زمان می‌شود و بدین ترتیب، صدای «پاپ» بیرون پریدن چوپ‌پنبه از سر شیشه‌ی شراب با کلمه‌ی «امید» ترکیب شده، کلمه‌ی «امپ» را می‌سازد.» (ژاکه، ۱۹۹۰: ۲۶)

۳۰۶. بلوم جمله‌های نامه‌ای را که به مارتا کلیفرد می‌نویسد، مرور می‌کند. «هد» بخش اول کلمه‌ی «هدیه» است که در رشته افکارش کامل نمی‌شود. (م)

۳۰۷. در این جا «صدای لیونل صدای سایمن نیز هست و «ضعیف‌تر» شدنش جلوه‌ی نمایی از جانب خواننده است. سپس هویت برخی از آدم‌های حاضر در هتل در فهرستی از اسامی حل می‌شود. اما کلمه‌ی «همین‌طور» پت را که «منتظر در انتظار» است، از بقیه جدا می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۱۷-۷۳۴)

۳۰۸. «آدولف دریگو آرایشگر و کلاه‌گیس‌سازی بود که در شماره‌ی ۳۶ خیابان هنری و ۱۷ خیابان داسن مغازه داشت.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۳)

۳۰۹. «از پانزدهمین سطر «ماپاری»: «هر قیافه‌ی دلریا، هر کلمه‌ی بس مسرت‌بخش.»» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۱۰. «ترنیور اسم دیگر زوندتُون است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۳)

درباره‌ی «مت دلن و آن مهمانی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۱۱. در این بازیِ صندلی و موسیقی که تعداد صندلی‌ها همیشه یکی کم‌تر از تعداد بازیکنان است، با قطع شدن موسیقی، هر فرد باید روی نزدیک‌ترین صندلی بنشیند. فردی که بی‌صندلی بماند از بازی اخراج می‌شود. این بازی ادامه می‌یابد تا نفر آخر. گویی در آن مهمانی بلوم و مالی آخرین دو نفر بوده‌اند که احتمالاً بلوم صندلی را به مالی واگذار کرده تا او برنده شود و بعد هم، موقع آوازخوانی مالی، دفتر نت را برایش ورق زده است. (م)

۳۱۲. «از سطر شانزدهم «ماپاری.»» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۱۳. «انتظار (۱۸۶۷) ترانه‌ی عاشقانه‌ی معروف از الن اچ فلگ با موسیقی هریسن میلارد است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

در این فصل چندین پاراگراف داریم که با یک کلمه (عمدتاً در زمان حال) شروع می‌شوند و

رشته افکار یا خاطراتی را پیش می‌کشند. (م)

۳۱۴. بلوم ادامهی خاطره‌ی دیدارش با مالی در خانه‌ی مت دلن را مرور می‌کند و به یاد «ترانه‌ی "در مادرید قدیم" سروده‌ی جی کلیفتن بینگهم با موسیقی هنری تروتر می‌افتد. این ترانه هم مانند "مپاری" درباره‌ی عشق ازدست‌رفته است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

«هردو پُر» در این جا «می‌تواند اشاره به هردو پستان باشد یا پستان او و صدای پرطنینش و "اولین بار دیدم" نیز می‌تواند اشاره به اولین باری باشد که بدن او را دیده است. در جمله‌ی ناقص "چرا او من را" فعل "انتخاب کرد" حذف شده است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۱۷-۷۳۴)

۳۱۵. «سطری از ترانه‌ی "سایه‌ی نخل" که قبلاً دوشیزه دوس کمی از آن را خواند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷) پی‌نوشت شماره‌ی ۸ و ۱۶۹ از همین فصل را بخوانید.

۳۱۶. «بلوم پیرایه‌های افزوده به ترانه‌ای را که مالی خوانده است، به یاد می‌آورد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷) «پیرایه‌های افزوده بخش‌هایی‌اند که خواننده به‌عمد یا به‌منظور فراموش کردن به شعر اصلی اضافه می‌کند.» (همان‌جا)

۳۱۷. «سطر هفدهم قطعه‌ی "مپاری": "مارتا، آه، مارتا، دارم آه می‌کشم."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۱۸. «dominant (درجه‌ی نمایان یا دومینانت) اصطلاحی موسیقایی است که به دو احساس ارتباط دارد - شوری که بر سوگ غالب می‌شود - و از یک طرف عمق می‌گیرد و بم می‌شود، از طرف دیگر بالا می‌آید. درضمن، عشق در این جا یعنی مارتا؛ تفاوتی که صدا با پیانو دارد نیز سوخت دیگری برای این معنای دوگانه است. شناخت و احساس از هم تمییز داده می‌شوند، مثل شناخت و احساس بلوم و گل‌دینگ در چند پاراگراف بالاتر.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۳۵-۷۵۳)

پرسش‌های مربوط به پاراگراف پی‌نوشت ۲۹۳ «این لحظه را پیش‌بینی می‌کند: آن خطوط به مالی و بویلن مربوط است - اما مارتا "کجا"ست؟ جمله‌ی بعدی به‌نظر تأثیر احتمالی بر شنوندگان را نشان می‌دهد، که درگیر موسیقی شده‌اند و باید بی‌درنگ دنبال او بگردند، با آسیمگی برای یافتنش، که در ردیفی از کلمات تک‌هجایی، البته دارای ریتم و وارونه‌سازی عبارات می‌آید: "کجا؟ یک جایی، این‌جا، آن‌جا."» (همان‌جا)

«نوشتن مارتا و لایونل با حروف کوچک آن‌ها را از انسان به اصول تبدیل می‌کند.» (همان‌جا)

۳۱۹. «نوزدهمین و بیستمین سطور قطعه‌ی "مپاری"» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۲۰. «این دو خط از "مپاری" است: "فقط مارتا می‌تواند آرامم کند/ مارتا، برگرد!" مارتا کسی است که "یک عشق" است، "یک امید" و در مورد "صدای سینه‌ای،" به‌نظر دارد روش خواندن این سطر از ترانه را توصیه می‌کند: باید با "صدای سینه‌ای" خوانده شود.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۱۷-۷۳۴)

۳۲۱. «از بیست‌ودومین و آخرین سطر قطعه‌ی "مپاری": "آه مارتا، برگرد! بیانزد من."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۲۲. «وصفی از نت‌نویسی از B flat که سایمن می‌خواند: این نت (گوی) چند خط بالاتر از

خطوط حامل است.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۱۶۸)

۳۲۳. «این پاراگراف با شرح صدای قوی سایمن ددلس هنگام خواندن "مپاری" گیرایی موسیقی را وصف می‌کند؛ گیرایی وسوسه‌گری که ما را از واقعیت دور می‌کند.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۱۷۱)

«رابطه‌ی سینه و موسیقی و آواز قبلاً هم در این فصل مطرح شده است، وقتی بلوم ورق‌های نت موسیقی مالی را ورق می‌زند و پستان‌های او را برای اولین بار می‌بیند.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۱۷-۷۳۴)

«سایمن دیگر جوان نیست؛ آیا زیادی به صدایش کش می‌دهد؟» (همان‌جا)

«مفهوم "بلند" در این‌جا کیفیت نور را با خود می‌آورد، به‌ویژه روشنایی آسمانی: "پرتوافشانی، "شعله‌ور" و به‌دنبالش "درخشندگی، آسمانی و پرتوافشانی" می‌آید. کلمه‌ی "تاج‌دار" به آن "گوی" مربوط است و نمادی از پادشاهی است، اما نشانه‌ای در نت موسیقی نیز هست (علامت مکث) که مثل نقطه‌ی توپر کوچکی است زیر نیم‌دایره‌ای: (همان‌جا)

منظور از «همه دوروبر همه» شاید «بلوم دوباره به یاد بازی موسیقی و صندلی افتاده است.» (همان‌جا)

در «این بی‌پایانی‌نی» به نظر «نی می‌تواند تا آن‌جا که لازم است تکرار شود و هفت نقطه‌ی پس از آن، به همان صورت، ممکن است تا بی‌نهایت ادامه یابد. از سوی دیگر هفت عدد اول و عالی است.» (همان‌جا)

۳۲۴. «پایان قطعه‌ی "مپاری" لایونل.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۲۵. «شرکت موقت اما همه‌جانبه‌ی بلوم در تمنای عاطفی سایمن (و لایونل، شخصیت اپرا) به‌صورت یگانه شدن ناگهانی این سه نام بروز می‌کند: سایوپولد، سایمن، لایونل و لیوپولد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۰)

۳۲۶. «مصرف شد» در این‌جا «احساس مصرف و تمام شدن را ایجاد می‌کند و به آخرین کلام مسیح بر صلیب مربوط است. اما آیا بلوم در همین لحظه آخرین قاشق پوره‌ی سیب و آخرین قطره ساید رسیش را مصرف کرده است؟» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۱۷-۷۳۴)

۳۲۷. به‌گفته‌ی استیون کرن، «وقتی سایمن می‌خواند، "مارتا، مارتا" حس سوختن بلوم از حسادت چنان شدید است که هیچ کاری نمی‌تواند بکند، جز احساس آن. اما بعد حسادت را مشکلی جهانی می‌بیند و با عشقش به مالی پیوند می‌دهد. در این جمله، با خلق تک‌گویی مستقیم، آن حسادت را به خواننده (سایمن)، جمعیت حاضر، عاشق غمگین این آهنگ، اضطراب لیوپولد، لذت مالی و بویلن و این ایده که مالی "باید بیاید"، جهانی‌تر می‌کند. جویس با ادغام زیبایی آواز خوانی و لذت جنسی به‌عنوان موقعیتی برای اتحاد جمعیت در تشویق و کف زدن، حسادت را از وضعیت رقت‌انگیز و حقیر سنتی‌اش برمی‌کشد و برتر می‌کند.» (۱۹۹۴: ۲۷۸)

«به‌نظر تأکید می‌کند که فرد مورد خطاب خواننده باید نزد او بیاید. سپس، از زبان شنونده‌ای می‌شنویم که در قالب سوم شخص بازگویی‌اش می‌کند. اما با افزودن نزد زن و مرد... به این میل یا ضرورت متحد شدن عمومیت می‌بخشد: یکی باید نزد تک‌تک این‌ها بیاید. درواقع حس ذهن‌گرایی

باید ناپدید شود و در این لحظه از موسیقی، تبادل افکار و حس مشترک (گوش سپردن، نوشیدن) خلق شود.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۵۴-۷۷۶)

۳۲۸. «در این جا دو عمل تحسین کلامی و دست زدن به دنبال هم اتفاق نمی افتند، بلکه قرار است که به طور هم زمان تخیل شوند. این هم زمانی در گفته‌ی راوی و در کلمه‌ی نوساخته‌ی چندبخشی دودرق (enclap) هم جمع بندی می شود و عناصر هردو صدا را در خود دارد.» (وُلف، ۱۹۹۹: ۱۳۴) دودرق ترکیبی از حروف اول دوباره (encore) و نام آوای درق درق کف زدن (clap) است. (م) پی نوشت قبلی (شماره‌ی ۳۲۷ از همین فصل) را بخوانید.

۳۲۹. «در این جا روایت برای چند لحظه به سفر بویلن به سوی خانه‌ی مالی می پردازد. مجسمه‌هایی که مطرح می شوند در خیابان سک ویل (آکانل امروزی) واقعند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۳۰. درباره‌ی «کشیش تنوبالد متیو» پی نوشت شماره‌ی ۱۳۹ از فصل شش (هی دیز) را بخوانید.
۳۳۱. *Cloche. Sonnez la. Cloche. Sonnez la.* «واژه‌هایی فرانسوی هستند به معنای: ”زنگ را. به صدا درآور. زنگ را. به صدا درآور.“» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۳۲. «در بالای خیابان آکانل امروزی، روتاندا ساختمانی است که در قرن هجدهم بنا شده است. این ساختمان زایشگاهی بود با چند اتاق خالی برای برگزاری کنسرت و جلسه و نمایشگاه.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۳)

۳۳۳. «این جمله بیانگر آن است که هنوز آخرین آکورد پیانو همراه با صدای خواننده شنیده می شود. در این صورت احتمالاً کاولی هنوز انگشتش را روی کلیدها دارد. هوا را غنی تر کرد شبیه خاک که این جا با غذای موسیقی غنی می شود.» (ویتن، ۲۰۱۹: ۱۸۳)

«کلمه‌ی afterclang (پس‌ادنگ) مشابه کلمه‌ی efterklang دانمارکی است به معنای پژواک. گویی جوپس یک کلمه‌ی نوردیک را گرفته و به انگلیسی ترجمه کرده است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۵۴-۷۷۶)

۳۳۴. «”واسرو کردن“ یعنی برداشتن چیزهایی که برای سرو کردن روی میز گذاشته شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

«لب‌های مرجانی سایرن‌ها» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱) به مرد اول و بعد مرد دوم پوزخند می زنند.
«در این فصل تصاویر اقیانوسی کم نیست، مثل ”آب‌سنگ مرجانی“ در معنای پیشخان دختران ساقی.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۵۴-۷۷۶)

«به نظر کلمه‌های مؤدبانه‌ی ”شرکت جستن“ و ”اگر زحمتی نباشد“ باعث ”پوزخند“ دوشیزه کندی شده‌اند.» (همان جا)

۳۳۵. «اشاره‌ی ضمنی این است که سایمن ددلس با این سبک زندگی صدایش را خراب کرده است.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۷۵۴-۷۷۶)

۳۳۶. «بخشی از تک‌خوانی پرده‌ی سوم اپرای رُز کاستیل، نوشته‌ی مایکل ویلیام بالف، در قرن نوزدهم است. مانوئل، شاه کاستیل (بخشی از اسپانیا)، در لباس مبدل چاروادارها، برای الویرا

می‌خواند: «این طبقه (یا مرتبه) و شهرت بود که تو را وسوسه کرد...» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۱۳۶) برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۳ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۳۳۷. همه‌ی ایتالیک‌های این پاراگراف سطرهای بعدی اپرای رُز کاستیل است.

در این جاریچی خاطره‌ای را از شبی تعریف می‌کند که سایمن در خانه‌ی لمبرت آواز خوانده است. «به‌نظر شک بلم درباری ادعای ریچی تا اندازه‌ای درست است. وقتی به ترانه دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که ریچی اغراق می‌کند.» (بون، ۱۹۷۴: ۱۷۱)

۳۳۸. به‌گفته‌ی فریتز سن، «اگر لهن می‌تواند "صدای پا" را به "پدای صا" تبدیل کند، در این‌جا هم عناصر جمله می‌توانند از ترتیب نحوی خارج شوند: "گلدینگ، با گل انداختگی ای که در تضاد بود با رنگ‌پریدگی، به آقای بلم گفت، صورتش از آن شبی که سای در خانه‌ی، ددلس لمبرت این طبقه و شهرت بود را خواند." (عناصر جداافتاده برجسته شده‌اند.) جمله‌ی بعدی هم به شیوه‌ای دیگر از پیروی از ساختار نحوی سر باز می‌زند.» (۲۰۱۵)

درواقع جمله به این شکل است: «گلدینگ، با گل انداختگی ای که با رنگ‌پریدگی صورتش در تضاد بود، به آقای بلم از آن شبی گفت که سای ددلس در خانه‌ی لمبرت این طبقه و شهرت بود را خواند.» (م)

درباره‌ی تبدیل «صدای پا» به «پدای صا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۴ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۳۳۹. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۳۳۸ از همین فصل) را بخوانید.

۳۴۰. ریچی گلدینگ برادرزن سایمن ددلس است.

۳۴۱. «ترانه‌ای از فرانک ایگرتن است که در سال ۱۸۸۲ ساخته شد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۴۲. «از ترانه‌ای با همین نام سروده‌ی تینسن است و از همان زمان ضرب‌المثلی شده با معنای "شکرآب شدن رابطه‌ی میان افراد."» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

رابطه‌ی میان ریچی و سایمن مکدر است. «بربط یکی دیگر از ادوات موسیقی در این فصل است و منظور این است که یک اختلاف کوچک میان گلدینگ و ددلس به خلیجی تبدیل شده است که هیچ پلی بر آن توان زد.» (مورینسن، ۲۰۲۰: ۷۷۱-۷۸۱)

۳۴۳. «در این جا کلمه‌ی تار صوتی (cord) را chord نوشته است که از ترم‌های موسیقایی است. پس از بررسی ژنتیکی این اثر دریافتیم که جایی حرف اچ، توسط نویسنده یا کسی دیگر، به این کلمه افزوده شده است.» (مورینسن، ۲۰۲۰: ۷۷۱-۷۸۱)

۳۴۴. «به یاد داریم که چند پاراگراف قبل، بلم کشی را دور انگشتانش می‌پیچید، و هم‌چنین به شباهتش به طناب‌پیچی اودیسیوس به دیرک کشتی هنگام آوازخوانی سایرین‌ها هم اشاره شد. شاید بازی با این کش حواس بلم را از اجرای احساساتی سایمن ددلس پرت می‌کند. معلوم است که کش لای انگشتان او تسمه‌ی زهی نیست، اما بلم از آن به‌عنوان سازی زهی استفاده می‌کند.» (مورینسن، ۲۰۲۱: ۸۰۲-۸۰۹)

۳۴۵. «آرتز باراکلاف، استاد آواز، ساکن شماره‌ی ۲۴ خیابان پمبروک جنوبی بود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۴۶. درباره‌ی «ترتیب بازنگرانه» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۴۷. در «Big Ben Dollard» کلمه‌ی Big (کنده) ترجمه نشد تا مفهوم پنهان بیگ بن حفظ شود. (م)

۳۴۸. «"مپاری"». (گيفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۴)

«و همه‌ی آهنگ‌ها همان تم یا بن‌مایه‌ی عشق "از دست رفته" را دارند.» (موريسن، ۲۰۲۱: ۸۰۲-۸۰۹)

«بلوم فکر می‌کند همه‌ی این آهنگ‌ها درباره‌ی جدایی عشاق است و این‌که اتفاق جدایی بی‌رحمانه است. چه می‌شود: بگذار آدم‌ها عاشق هم شوند، اغوا کنند و بعد از هم بپاشند. اغوا کردن یادآور عملکرد سایرین هاست و از هم پاشیدن نتیجه‌ی آن.» (همان‌جا)

۳۴۹. «از دست رفته» «ارجاع دیگری به آهنگی است که بلوم همین حالا شنیده است. از نظر بلوم همه‌ی آهنگ‌ها درباره‌ی "عشق از دست رفته است. بعد از هم پاشیده می‌شوند. "اما چطور؟" مرگ، انفج ضربه به سر. "آیا تقسیم کردن کلمه‌ی انفجار (انفج) به دو بخش گویای نتیجه‌ی همین حادثه‌ی انفجار است؟" (موريسن، ۲۰۲۱: ۸۰۲-۸۰۹) سپس «شبه‌ی عزیمت به دنیای دیگر را داریم: "توجهم بیرون از این‌جا."» (همان‌جا)

۳۵۰. *Paradisum corpus* «عبارتی لاتین است که هر بخش آن از دو آیین مذهبی برداشت شده است: *corpus* به معنای "جنازه" است و کشیش در مراسم عشای ربانی به زبان می‌آورد. *Paradisum* به معنای "پردیس" است که پدر کُفی در مراسم خاکسپاری دیگنم می‌گوید.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۵۱. «صدای پدر کُفی را که در مراسم تدفین دیگنم می‌خواند، به غورغور "یلوه‌ی حنایی" تشبیه می‌کند. یلوه‌ی حنایی پرنده‌ای است که لابه‌لای ساقه‌های بلال پنهان می‌شود و از آن‌جا آواز گوش‌خراشی سر می‌دهد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۷) بلوم در فصل شش (هی‌دیز) هم شکم پدر کُفی را به شکم «توله‌سگ زهرخورده» یا «مسموم» تشبیه می‌کند. (م)

۳۵۲. بسیاری از کلمه‌های این فصل به تم موسیقی بدل می‌شوند، حتا اسم بلوم: «بلوم لولاند» یا «بلوواکدوم». (م) «به‌نظر، بلوم درباره‌ی ظاهر فرضی مالی پس از شکست از این عشق می‌گوید. گویی در آن حالت موهایش را شانه نمی‌کند و موی شانه‌نشده سنگین است.» (موريسن، ۲۰۲۱: ۸۰۲-۸۰۹)

«سنگینی در این‌جا به قلب او هم مربوط می‌شود. آیا مالی همان‌طور که از سنگینی بار غم خم می‌شود، از سنگینی موهایش هم خم می‌شود؟» (همان‌جا)

۳۵۳. «زندگی شاد بدون غم می‌تواند ملال‌آور باشد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

۳۵۴. «کالسکه‌ی بویلن به خیابان دورست رسیده و از آن‌جا به خیابان اکلز می‌رود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۵۵. «وقتی دوشیزه دوس دستش را از دست لیدول رها می‌کند، احساسش نسبت به حدس لیدول درباره‌ی خودش، "تکوهش‌آمیز" و نیز "خشنود"کننده است. به نظر چیزی که لیدول برای او گفته تحسین‌آمیز بوده است، اما لیدیا باور نمی‌کند. لیدول خودش "واقعاً و حقیقتاً" باور دارد؛ لیدیا یا باور نمی‌کند یا ترجیح می‌دهد باور نکند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۰۲-۸۰۹)

«جنا» کوتاه‌شده‌ی جناب، «پار» پارچ، و «لیدلیدیاول» ترکیب لیدیا و لیدول است. (م)

«منظورش، نامه به مارتا کلیفرد است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۲)

۳۵۶. «بلوم به نوشتن نامه به مارتا فکر می‌کند و هدیه‌اش پول است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۰۲-۸۰۹)

۳۵۷. «بلوم معتقد است که اگر اسم آهنگ‌ساز را بدانی، ارزش آن را بهتر می‌فهمی.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۰۹-۸۰۲)

۳۵۸. «منظور گلدینگ از "بزرگ‌ترین عدد" یا همان "قطعه"، اپرای "این طبقه و شهرت بود" است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۳۴-۸۴۶)

۳۵۹. «از منظر علم حساب غلط است، ولی از منظر علم موسیقی منطقی دارد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

۳۶۰. «بلوم که تا الان از اشاره‌ی دیگران به کت و شلوار سیاه سوگواری‌اش آزرده می‌شد، بی‌توجهی گلدینگ به آن را نوعی خودمحوری می‌داند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

۳۶۱. «منظور بلوم ترکیب میوزیک (Music) یا موسیقی و ریاضی است و از سوی دیگر، می‌تواند اشاره‌ای باشد به واژه‌ی muse به معنای غور کردن که پیش‌تر هم در این فصل آمده است و نیز اشاره‌ای هومری، الهه‌ی نهم (الهه‌ی هنر که ریاضی را در برنمی‌گیرد). گویی الهه‌ای مخصوص ریاضی طلب می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۳۴-۸۴۶)

«سپس می‌گوید، عملاً صداها موسیقی را می‌سازند نه اعداد، وگرنه باخت و شکستی کامل در پی دارد: quite flat را در جایی دیگر برای کاغذ خشک‌کن می‌آورد» (همان‌جا) که به «کاملاً تخت» برگردانده شد تا دست‌کم با «کاملاً باخت» جناس داشته باشد. (م)

۳۶۲. «بلوم به اشتباه از کلمه‌ی sharp استفاده می‌کند که معنای تیز دارد و صفتی است برای گوش، اما زود اشتباهش را تصحیح می‌کند و می‌گوید، سخت: "باید سخت گوش کنی." این کلمه در ضمن یکی از علائم تغییردهنده در موسیقی است [دیز] و قبل از نت‌ها گذاشته می‌شود.» (موریسن، ۲۰۲۰: ۸۳۴-۸۴۶)

۳۶۳. «جویس این جمله را در دفترچه یادداشتی نوشته و گویی از متنی برداشته است. جمله‌ای است که معلم موسیقی برای تأکید بر اهمیت زمان‌بندی و ریتم به شاگردانش می‌گوید.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۳۴-۸۴۶)

۳۶۴. «Blumenlied» به معنای «آهنگ گل» که اصطلاحی «آلمانی است و عنوان و ژانر انواع شعر و شاعری رمانس است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۷)

«ملی هیچ استعداد و ذوق موسیقی ندارد که "عجیب" است، زیرا بلوم و مالی هر دو دارند. بلوم از

گوستاو لنگ (۱۸۳۰-۱۸۸۹) برای ملی بلومنلید خریده است، چون احتمالاً فکر کرده که قطعه‌ی موسیقی مناسبی برای اوست یا شاید هم شباهت اسم آن با اسم خود بلوم ("آن اسم") مشوق او بوده است. به نظر ملی همان "یک دختر" است که این قطعه را در شب مورد نظر بلوم آهسته می‌نواخته است. اما در این جمله "آن دختر" کیست؟ براساس یادداشت‌های جويس، شبي که بلوم به خانه می‌آید و ملی را در حال نواختن این قطعه می‌بیند، از نزد دختری روسپی ("آن دختر") می‌آمده است، و در جمله‌ی بعد به ما می‌گوید که کجا با او معاشقه کرده است: جلوی در اسطبل‌های نزدیک خیابان سیسیلیا. (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۳۴-۸۴۶)

۳۶۵. «شماره‌های ۵ و ۶ خیابان سیسیلیا، در میان مرکز عمده‌فروشان در جنوب لیفی (دابلن مرکزی) متعلق به این اسطبل‌ها بود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۴)

۳۶۶. «منظور از تنها زبان همان زبان ایتالیایی است که قبلاً گلدینگ و بلوم به آن اشاره کردند. ناگفته پیداست که سایمن "مپاری" را به ایتالیایی نخواند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

۳۶۷. درباره‌ی «رینگابلا و کراس هئون» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«*barcaroles* سرودی که کرجی‌ران‌ها یا قایق‌ران‌های ونیزی هنگام پارو زدن می‌خواندند. Barcaroli واژه‌ای ایتالیایی است به معنای قایق‌ران‌ها.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۳۶۸. «بندرگاه کوئینزتون (کوف امروزی) بندر دریایی کُرک در ساحل جنوبی ایرلند است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۳۶۹. «نوعی نی در انگلستان بود به نام نی زلزله‌ای که قایق‌ران‌های ایتالیایی از آن کلاه حصیری درست می‌کردند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۳۷۰. «منظور از در هم‌آمیختن صداها، تلفیق ملودی‌ها در خواندن است. چهار کلمه‌ی آخر پاراگراف، با جابه‌جایی و آرایش تازه از آن‌چه قبلاً انجام شده، ملودی‌های تلفیقی نو می‌سازد.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

۳۷۱. «مسلماً در این‌جا تلفیقی از صداها و ملودی‌ها را نداریم و سایمن به‌تنهایی هردو نقش صدای دور و نزدیک را بازی می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

۳۷۲. درباره‌ی «آن چشم دیگرت» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۶ از همین فصل را بخوانید. کلمه‌ی «باتوم» در این‌جا «به بلوم نقش رهبر ارکستر را می‌دهد، اما اشاره به "چشم دیگرت"، شاه‌بیت کلام دوشیزه دوس در همین فصل، به روزنامه‌ی لوله‌شده مفهوم آلت تناسلی مرد را می‌دهد.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

۳۷۳. در پاساژ پایانی فصل هشت (لستریگون‌ها)، بلوم برای فرار از رویارویی با بویلن، ذهن و دستانش را به چیزی مشغول می‌کند و با خود می‌گوید، «همه‌ی جیب‌ها را بگرد. دستما. فریمن. کجا گذاش؟» در این‌جا دوباره «همان حقه را به کار می‌بندد تا نامه‌ای را که به مارتا می‌نویسد، پنهان کند.» (هانت، ۲۰۱۸) و سعی می‌کند نامه‌ی اروتیکش به مارتا را زیر فریمن ژورنال پنهان کند. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۸۱ از آن فصل و ۳۷۶ از همین فصل را بخوانید.

۳۷۴. «فهرست اسامی ستون آگهی‌های فوت و تسلیت آن روز فریمن ژورنال. البته اسامی این فهرست غیرواقعی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

«ستون مذکور در نخستین صفحه و ستون اول سمت چپ روزنامه بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۵۹۱) درباره‌ی «این اسامی و ستون تسلیت روزنامه‌ی فریمن» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۷۵. «بلوم به ستون آگهی تسلیت نگاهی گذرا می‌اندازد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

«این فهرست با یادآوری زنگ کلیسای سینت جُرج (دینگ‌دانگ! دینگ‌دانگ!) قطع می‌شود و دوباره ادامه پیدا می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۰ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۷۶. «بلوم برای مخفی کردن نامه‌اش به مارتا از چشم و نظر گلدینگ، وانمود می‌کند که دنبال چیزی می‌گردد و در پایان پاراگراف تظاهر می‌کند که آن را پیدا کرده: "آهان، فقط داشتم نگاه می‌کردم." در این جا صداهای تلفیقی (راوی و فکر بلوم) را داریم: "در حال کاویدن کجا آن را دیدم بود."» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۶۴-۸۴۷) کلمات برجسته از راوی است.

۳۷۷. «بلوم برای مخفی کردن هویتش در صورت افشا شدن نامه به جای حرف ای معمولی از ای یونانی (اپسیلون) استفاده می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۳۷۸. «نه‌تنها جمله‌های ناتمام داریم که کلمه‌های ناتمام هم در افکار بلوم ظاهر می‌شوند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱) منظور از «نجو» نجوا کرد، «نا» نامه، «گُ» گل، «جی» جیب، «مطل» مطلقاً، و «محا» محال است. (م)

۳۷۹. «بلوم که کسل شده است، پیش ریچی وانمود می‌کند که برای نوشتن نامه‌ای کاری «فکر می‌کند» و هم‌زمان "با انگشتانش روی کاغذ جوهرخشک‌کن تخت" که "پت آورد" داریه می‌زند. انگشتانش را که موج‌وار و به شکل داریه زدن روی کاغذ خشک‌کن می‌زند، کلام راوی را قطع می‌کند و می‌گوید: "دارم فکر می‌کنم."» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

«چهار کلمه‌ی آخر شبیه آغاز سمفونی شماره‌ی پنج بتهوون است» (همان‌جا) که تقریباً می‌شود، ددد داا ددد داا. (م)

کلمه‌ی «تخت» یا «flat» معنای دیگرش همان بمل است که از ترم‌های موسیقایی است. (م)

۳۸۰. بلوم در نامه‌اش به مارتا به هدیه‌ی کوچولویی (کوچوهد) که برایش می‌فرستد، اشاره می‌کند. (م)

۳۸۱. درباره‌ی «آلباس...» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۸۲. «بلوم پول‌هایی را که امروز خرج کرده است، جمع می‌زند: پنج شیلینگ به مارتین کاینگهم داده برای بچه‌های دیگنم، دو شیلینگ در همین رستوران‌بار، یک پنی برای کاک‌ها و هفت پنس برای نهارش در رستوران دیوی برن خرج کرده است که در جمع می‌شود حدود هشت شیلینگ.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸) با این حساب، فکر می‌کند می‌تواند «از اداره‌ی پست برای مارتا حواله‌ای بانکی [ح ب] معادل دو شیلینگ و شش پنس بگیرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱) این رقم حدود ۳۵ دلار امروز

است.

۳۸۳. مخفف «شاخ شده» است. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲ از همین فصل را بخوانید.

۳۸۴. بلوم ملانقطی به کرات نام‌های عاشقانه‌اش را قطع می‌کند و ایرادهای نام‌های مارتا را مطرح می‌کند. «او به یاد شعری می‌افتد که از وقتی سنجاق نام‌های مارتا را باز کرده، در ذهنش مانده است: "مری سنجاق زیردامنی‌اش را گم کرد، تا بالا نگهش دارد..."» (بونن، ۱۹۷۴: ۹۸) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۵ از فصل پنجم (لوتس خواران) را بخوانید.

۳۸۵. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۳۸۴ از همین فصل) را بخوانید.

۳۸۶. کلمات این خط «باور کن» و «پار» و «درست است» از چند پاراگراف بالاتر تکرار می‌شود. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۵ از همین فصل را بخوانید.

۳۸۷. بلوم مقصر اصلی رابطه‌اش با مارتا را ناکامی در زندگی زناشویی و تشنگی‌اش برای معاشرت می‌داند: «چون من دورم از» [مالی]. بعد «فکر می‌کند حتا اگر مالی کارت شناسایی جعلی‌ای را که در کلاهش پنهان کرده، پیدا کند، او همه‌چیز را به مالی نگوید، چون این کار "ارزش دردرسش" را ندارد. بعد می‌گوید، "اگر نبینند" (تا چشم نبیند دل نخواهد) و بعد "آن‌چه به خود نمی‌پسندی" (چیزی که شایسته‌ی شوهر است باید برای زن هم شایسته باشد). پس اگر مالی نپرسد، او هم به او نخواهد گفت و خودش هم نخواهد پرسید تا مالی مجبور نشود بگوید. اما هنوز دلش می‌خواهد بداند که در خانه چه اتفاقی افتاده است.» (کاج، ۲۰۱۷: ۱۴۳)

کایبرد در مورد «آن‌چه به خود نمی‌پسندی» معتقد است که «رابطه‌ی نامه‌نگاری بلوم با مارتا ممکن است شکلی از انتقام‌گیری بلوم از مالی باشد.» (۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

درباره‌ی «کلا فرد اعلا» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۸۸. «بلیزس بویلن کالسکه‌اش را در خیابانی می‌گذارد و بقیه‌ی راه را با کالسکه‌ای اجاره‌ای می‌رود.» (مورسین، ۲۰۲۱: ۸۴۷-۸۶۴)

«هیچ مدرکی گواه بر این‌که بارتن جیمز راننده‌ی کالسکه یا مالک مرکز کالسکه‌رانی باشد در دست نیست.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

درباره‌ی «جرج رابرت مسیاس» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۸۹. درباره‌ی «کلاه‌دوزی جان پلستو» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۹۰. درباره‌ی «قصایب دلوگگز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲ و درباره‌ی «اگن‌دات» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۳ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۹۱. باز هم بلوم چیزی را نجوا می‌کند و (هنری) چیز دیگری را برای مارتا می‌نویسد. «نجوا می‌کند که "بهترین معرف‌ها" برای شغل، ولی می‌نویسد: "هیجانی‌ام خواهد کرد."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

۳۹۲. بلوم موقع یادآوری جمله‌ها و عبارات نام‌های مارتا مثل تنبیه کردن که یک بار پایش را نمی‌گوید (تنبی) و گوش دادن به بداهه‌نوازی کاولی، به یاد ضربه زدن دختر همسایه‌شان به فرش

روی طناب و حرکت دامنش می‌افتد. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۶۵ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۹۳. «بلوم صد درصد معطوف نوشتن نامه‌ی عاشقانه‌اش به مارتا نیست. تمام این پاراگراف ترکیبی از موسیقی و کلمه‌های نامه است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

«مشخص نیست که بلوم واقعاً "غمگین" است یا وانمود می‌کند که غمگین است. ضمن نوشتن "پی‌نوشت" و پس‌پی‌نوشت ("پ پ ن") به علاقه‌ی مخاطبان به پایان غمگین آهنگ (یا علاقه‌ی زنان به پایان غمگین نامه) فکر می‌کند و حرف دی [که در متن به نون مکرر، حرف پایانی غمگین ترجمه شد، (م)] احتمالاً حرف پایانی کلمه‌ی "sad" است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

«آیا "لا لا لاری" طنین قطعه‌ای است که کاولی می‌نوازد یا آهنگی است که به دنبال تأثیر غم و تنهایی در ذهن بلوم نواخته می‌شود؟» (همان‌جا)

۳۹۴. «پاک» مخفف کلمه‌ی پاکت است. (م)

۳۹۵. بلوم به منظور رد گم کردن آدرس یک شرکت را نجوا می‌کند، اما روی کاغذ نشانی مارتا را می‌نویسد. (م)

«مارتا هم مثل بلوم نشانی صندوق پستی دارد و به منظور پنهان‌کاری و حفظ آبرو آدرس خانه‌اش را به بلوم نداده است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

۳۹۶. «منظور، از بین بردن ردّ آدرس روی پاکت نامه است که بر کاغذ خشک‌کن مانده است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

۳۹۷. «بلوم همواره دنبال پول درآوردن است. در این جا به این ایده فکر می‌کند که داستانی بنویسد و در آن، کارآگاه داستان از روی کاغذ خشک‌کن به اطلاعاتی دست یابد و از این راه جایزه‌ی تبت را از آن خود کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۱)

درباره‌ی «جایزه‌ی تبت» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۰ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۳۹۸. درباره‌ی «مچام» و «جادوگر خندان» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۰ و ۱۸۷ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

«ارتباط "مچام" با اسم فیلیپ بیوفوی، بلوم را به یاد خانم پیورفوی می‌اندازد و خانم پیورفوی به یاد خانم برین و حکایت "آخ: آخ."» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

۳۹۹. درباره‌ی «آخ: آخ» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۴۰۰. بلوم فکر می‌کند آن جمله‌ای که از غمگین بودنش برای مارتا نوشته، زیاده شاعرانه شده است و علنش را "سحر موسیقی" می‌داند و با قولی از شکسپیر آن را تأیید می‌کند. اما «این جمله که بسیاری از مردم به شکسپیر نسبت می‌دهند، از نمایشنامه‌ای است با نام عروس سوگوار نوشته‌ی ویلیام کانگریو (۱۶۷۰-۱۷۲۹).» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۴۰۱. «در قرن نوزدهم، سالنامه‌هایی که در هر صفحه و روزشان جمله‌ای از شکسپیر را می‌نوشتند، رایج و معروف بودند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸) بلوم چند نمونه از این جملات قصار را مثال می‌زند.

۴۰۲. این دو خط سیال ذهن استیون در فصل نه (پی‌نوشت شماره‌های ۴۶۳ تا ۴۶۹) است که در

این فصل تکرار می‌شود. «جمله‌ی اول تصویری از شکسپیر در لندن ارائه می‌دهد که حاصل تخیل استیون است. اما استیون هرگز آن را با صدای بلند نمی‌گوید، بلکه رمان این بخش تخیلی تک‌گویی درونی او را حفظ می‌کند و در این‌جا به شکلی متفاوت تکرارش می‌کند؛ البته کاملاً ورای دریافت بلوم.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

در آن‌جا «استیون به خودش توصیه می‌کند که دنیا را بیازماید و تجربه کسب کند» («بکن... فقط یک بار زندگی می‌کنیم») و بیشتر تجارب شخصی‌اش را در هنرش بازتولید کند، همان‌طور که شکسپیر کرد (براساس تئوری خود استیون). اما فکر بلوم ساده‌تر است و به نوشتن نامه به مارتا مربوط است. [از این رو در جواب می‌گوید]: «در هر صورت کردم» یعنی نامه را نوشتم.» (وی‌یر، ۲۰۱۵: ۱۵۰)

۴۰۳. «اداره‌ی پست یا شعبه‌ی بانک پس‌انداز و صدور حواله‌ی بانکی در شماره‌ی ۳۴ خیابان ارموند شمالی، در غرب هتل ارموند و شرق مسیری قرار دارد که بلوم برای دیدن بارنی کی‌یرن می‌رود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۵)

۴۰۴. «دیگر ماندن پیش گلدینگ در رستوران ارموند بسه.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

«برنارد کی‌یرن و شرکا، عمده‌فروش چای و تاجر مشروبات الکلی در شماره‌ی ۸-۱۰ خیابان لیتل بریتن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۵)

۴۰۵. منظور از «خانه‌ی عزا» همان «خانه‌ی دیگنم است و این عبارت از انجیل است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

«بلوم "کار" رفتن به خانه‌ی عزاداری دیگنم "را دوست ندارد."» (موریسن، ۲۰۲۱: ۸۹۵-۹۱۶)

۴۰۶. «اصطلاح "سوسک کر است"، یعنی شدیداً کُر است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۴۰۷. «به‌نظر کلمه‌ی "حرف" پژواک جمله‌ی بلوم است در فصل پنج (لوتس خواران) برای ترمیم رابطه‌اش با مالی: با مالی "حرف بز، گویی حرف زدن چیزها را ترمیم می‌بخشد." اما چرا در این‌جا تکرار می‌کند؟ آیا منظورش این است که مالی و بویلن در شروع دیدارشان با هم حرف می‌زنند و حرف می‌زنند؟ یا دومین حرف به نجوهای داخل ارموند مربوط است؟» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۱۶-۹۳۷)

۴۰۸. «همان‌طور که خود بلوم دو نفر است: هنری و لیوپولد. دوگانگی در این فصل فراوان است، دوس و کندی و یک گنده با یک لندوک.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۳)

۴۰۹. دوشیزه دوس از سفرش به ساحل، صدفی دریایی (شاخ دریایی) آورده است. در این‌جا آن را نزدیک گوش لیدول می‌گیرد تا او گوش کند. «اشاره‌ی دیگری به سایرین‌های هومری.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۳)

۴۱۰. «پروفیسور والتر بیتی (۱۸۵۰-۱۹۱۵) استاد آواز دابلن بود. هیچ شواهدی در دست نیست که داستان کرنن درباره‌ی او واقعیت داشته باشد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۴۱۱. تکرار ناقص همان جمله‌ای است که بلوم در چند پاراگراف بالاتر از ذهن گذراند: «خوانندگان تنور زنان را بیست‌تا بیست‌تا جذب می‌کنند.» (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۷ از همین فصل را بخوانید.

۴۱۲. درباره‌ی این «تقابل» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۶ از همین فصل را بخوانید.

۴۱۳. «صدای "تق" که تکرار می‌شود، از نزدیک شدن جوانک نابینا خبر می‌دهد. او برمی‌گردد تا دیاپازونی را که جا گذاشته است، بردارد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۲) صدای ضربه‌ی عصای او بر زمین است.

۴۱۴. «از دور» به نظر «اشاره‌ای است به دریا که دور است و آن‌ها از نزدیک صدایش را [در صدف] می‌شنوند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۱۶-۹۳۷)

۴۱۵. «بلوم گوش او را به صدف تشبیه می‌کند، اما منظورش آن شباهت معمول گوش با پیچ‌وتاب‌های داخلش به صدف نیست، بلکه گوش او واقعاً شبیه صدف است. پرسش این جاست، اگر او فقط لاله‌ی آن را می‌بیند که انگار یواشکی از لای در دید می‌زند، چطور چنین نتیجه‌ای می‌گیرد؟» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۳۸-۹۶۵)

۴۱۶. درباره‌ی «دختران زیبای کنار دریا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۸ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۴۱۷. «این‌جا ما از نگاه بلوم وصفی درباره‌ی پوست لیدیا دوس داریم، که از وصفی که قبلاً و در آغاز فصل داده شد، رک‌وراست‌تر است: "پوست برنزه‌ی زخم."» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۳۸-۹۶۵)

۴۱۸. منظور، همان کرم آرایشی است که بلوم برای مالی سفارش داده است. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۵ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۴۱۹. «گاهی بلوم وارد حوزه‌ی علم مردم‌شناسی می‌شود و از منظری نگاه می‌کند که گویی خود شاهد بی‌طرف و بی‌نظر خودش است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۳)

۴۲۰. «در سال ۱۸۹۷ کم‌دی موزیکالی بود با نام نقاب نوشته‌ی سسیل رالی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

«بلوم فکر می‌کند چرا زنان (غربی) گوش‌هایشان را با مو می‌پوشانند و همین‌ها او را به یاد دختران ترک می‌اندازد که صورت‌شان را با نقاب می‌پوشانند و فقط چشم‌شان پیداست و بدین ترتیب دهان‌شان هم پوشیده است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۳۸-۹۶۵)

«بلوم تصویر نقاب و پوشش ترکی را شبیه غار می‌داند. بعد این را با ملافه‌ای مقایسه می‌کند که صبح، مالی خودش را زیر آن پنهان کرده است. فقط چشم‌هایش بالای ملافه پیداست و هیچ‌کس حق ورود به آن را ندارد، مگر برای تجارتی آمده باشد. فراموش نکنیم که بویلن مدیر تجاری حرفه‌ی خوانندگی مالی است.» (بُنهایم، ۱۹۶۴: ۳۵)

۴۲۱. «خب، این دریاست. جزایر گویچه‌ها.» از «شعری است با نام جزیره‌ی بنفش سروده‌ی فینی‌یس فلچر (۱۵۸۲-۱۶۵۰) که در آن اعضای بدن را با واژه‌های تمثیلی شرح می‌دهد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۴۲۲. «عنوان ترانه‌ای (۱۸۵۰) از جی‌ای کارپنتر.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

۴۲۳. درباره‌ی «لری اُرورک» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۴۲۴. «باب کاولی نمونه‌ی دُن جوانی از موتزارت را می‌نوازد. بلوم ضرب و ریتم موسیقی او را نمی‌شمارد، بلکه ضربه‌های پای رقصندگان را می‌شمارد.» (بونن، ۱۹۷۴: ۱۹۳)

در این جا کلمه‌ی «tripping» «یعنی رقصنده و "Gallant" یادآور اسم داستان "دوزن نواز" در مجموعه داستان دابلنی هاست.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۳۸-۹۶۵)

۴۲۵. درباره‌ی «دفتر راتلج» و «درِ غیژی‌اش» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۴۲۶. «منوئه قطعه‌ی پایانی پرده‌ی اولِ اپرای دُن جووانی است. در این قسمت دُن سعی می‌کند زرلینا را که در سالن رقص کاخ اوست، اغوا کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸)

«منوئه» نوعی موسیقی است با ریتمی مناسب رقص دونفره‌ی آهسته و باوقار. (م)

۴۲۷. در پرده‌ی ۱، صحنه‌ی ۳ اپرای دُن جووانی، دن دهقانان را به باغ دهکده دعوت می‌کند و در قسمت‌های بعدی، از پیش خدمتش می‌خواهد که نامزد زرلینا (که یکی از دهقان‌هاست) را سرگرم کند تا خودش بتواند زرلینا را اغوا کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۸-۶۶۹)

۴۲۸. «برگ‌های جوان گیاه ترشک نوعی گیاه خوردنی است، ولی پس از مدتی غیرقابل هضم می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۲۹. «رقاصانی که در کاخ عیاشی دُن جووانی می‌رقصند از نظر بلوم توجه می‌طلبند: "نگاه کن: نگاه کن..." و این جملات تکراری نمونه‌ای از موسیقی بخش دیگری از اپرای دُن جووانی را بازسازی می‌کند: پرده‌ی ۱، صحنه‌ی ۵.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۱۹۳)

«اشاره‌ای است به موقعیت خود بلوم که از دنیای خوشی و مسرت مالی و بویلن بیرون رانده شده است.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۲)

«بی‌شک بلوم کلام خودش را روی آهنگ موتزارت می‌گذارد.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹)

۴۳۰. «موسیقی ماژور منوئه‌ی موتزارت حال بلوم را که به دلیل گوش دادن به موسیقی مینور و غم‌انگیز کاولی افسرده شده بود، به حالی خوش و "لذت‌بخش" تبدیل می‌کند.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۱۹۳)

۴۳۱. جی یوتل می‌نویسد، «آیا منظور بلوم از قبلاً "هرگز نوشته" همین "نامه" به مارتاست؟ گویی از آن جا که دوباره به سمت اتفاقات زمینه کشیده می‌شود، کلمه‌ی نامه را در پایان جمله‌اش جا می‌اندازد.» (۲۰۱۰: ۱۴۷)

یا «هرگز نتوانسته قطعه‌ای مثل منوئه‌ی اپرای دُن جووانی موتزارت بنویسد؟ چرا این را می‌گوید؟ بعد می‌گوید لذت من از جنس لذت دیگری است. بله، از جنس لذت شنیدن.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹)

۴۳۲. «واقعیت محض موسیقی نشان می‌دهد تویی» چه؟ «تویی سرشار از لذت؟ مثالش از زنش این را تأیید می‌کند که گاهی به‌نظر غمگین است، اما وقتی شروع می‌کند به خواندن، "با لحنی شاد" می‌خواند و بلوم می‌فهمد که او غمگین نبوده است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹)

۴۳۳. درباره‌ی «چمدان مکوی» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۸ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۴۳۴. درباره‌ی «زن من و زن تو» یا زن بلوم و زن مکوی، پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ از فصل پنج

(لوتس خواران) را بخوانید. در آن‌جا می‌گوید: «زن تو و زن من.» (م)

۴۳۵. «شکاف یا وقفه یعنی تفاوت میان دو دانگ از نت‌های موسیقی. بلوم گمان می‌کند که زنان نمی‌توانند به خوبی مردان از یک دانگ صدا به دانگ دیگر بروند. چنین چیزی درست نیست.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

«از نظر بلوم، صدای زنان از جنبه‌هایی نسبت به صدای مردان پایین‌تر است و زنان نمی‌توانند مثل مردان نت‌ها را دقیق درآورند. “شکاف” هم در صدایشان ظاهراً به وقفه‌های موسیقایی اشاره می‌کند، اما به سمت دیگری تغییر جهت می‌دهد: صدای زنان وسوسه‌انگیز است و مردان شنونده را به‌سوی شکافی اغوا می‌کند. این شکلی از مفهوم سایرن است که جنسی می‌شود: “پُرَم کن...”» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹)

۴۳۶. «*quis est homo* عبارتی لاتین است به معنای چه کسی است آن مرد و آغاز سومین بند از *Stabat Mater* است. اما مرکانداته (۱۷۹۵-۱۸۷۰) نسخه‌ای از سرود مذهبی استابتات مَتر را ننوشته است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۳۷. *Deliver the goods* دو معنا دارد: (۱) کار را خوب و مطابق انتظار انجام دادن؛ (۲) به وعده وفادار بودن. «بلوم دوباره زن خودش را با زن مکوی مقایسه می‌کند و مالی را زنی می‌داند که می‌تواند کار را خوب انجام دهد و زن مکوی نمی‌تواند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹) یا شاید هم منظورش زنی است که وفادار است. (م)

۴۳۸. «بخشی از یک شعر کودکانه است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۳۹. منظور، بلیزس بویلن است که از کالسکه پیاده می‌شود. درباره‌ی ساعت‌ها و طرح روی جوراب بلیزس بویلن پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۲ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۴۴۰. «عبارت “آه، ببین ما چقدر!» فکر بلوم است درباره‌ی مالی که آوازخوانی خودش را می‌ستاید. اگر بلوم گوشش را چسبانده به دیواری و گوش می‌کند، پس می‌توان آهنگ‌هایی را که مالی و همراهش می‌خوانند نوعی “موسیقی مجلسی” خواند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۶۵-۹۷۹)

«موسیقی مجلسی (*Chamber music*) قطعه‌ای که برای گروه کوچکی از نوازندگان ساخته می‌شود تا برای جمع‌های کوچک بنوازند. درضمن، *Chamber Music* اسم اولین اثر جیمز جویس است حاوی ۶۶ قطعه شعر، چاپ ۱۹۰۷.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۴۱. «این جناس نوعی اشاره‌ی تلویحی به جناسی است که *Chamber music* با اسم کتاب خود جویس دارد. برادرش، استنیسلاس، در اشعار جیمز متوجه نوعی شباهت با موسیقی مجلسی شده است و این عنوان استعاری را به جویس پیشنهاد داده است.» (هانت، ۲۰۱۹)

۴۴۲. «بلوم صدای تخلیه‌ی ادرار مالی در لگن ادرار را “نوعی موسیقی” تصور کرده است.» (هانت، ۲۰۱۹)

«و جناس موجود می‌تواند میان *chamber music* (موسیقی مجلسی) و *chamber pot* (لگن ادرار) باشد. بسته به میزان ادرار داخل لگن و تغییر آکوستیک آن رزونانسش هم تغییر می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۹۹-۹۷۹)

۴۴۳. «دیلینگ‌دیلینگ، برداشت بلوم از صدای ادرار مالی است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۷۹-۹۹۹)
۴۴۴. در این جا «بلوم سه قانون علمی را با هم ترکیب می‌کند: دانه صدایی که یک ظرف تولید می‌کند و با افزودن یا حذف مایع تغییر می‌کند؛ اصل ارشمیدس (نیروی شناور رو به بالای وارد بر جسمی که در یک مایع یا گاز فرو می‌رود، با وزن مقداری از مایع که بر اثر فرورفتن جسم جابه‌جا شده است برابر است)؛ و اصل سقوط آزاد اجسام گاليله (سرعت سقوط اجسام به وزن آن‌ها بستگی ندارد.)» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)
۴۴۵. «فرانتس لیست (۱۸۱۱-۱۸۸۶)، آهنگساز مجاری، نوزده راپسودی مجاری‌اش را برای پیانو نوشت. این آهنگ‌ها را با الهام از موسیقی کولی‌ها ساخت، نه موسیقی بومیان مجاری.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)
۴۴۶. «بلوم صدای قطره‌های ادرار مالی را به صداهای اجسامی مثل مرورید و باران و نت‌ها تشبیه می‌کند و صدای ادرار را به راپسودی‌های لیست، و اساس مقایسه‌اش دیدل‌ایدل... است. در پایان پاراگراف هم شاید فکر می‌کند که مالی همین حالا و پیش از رسیدن بویلن ادرار می‌کند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۷۹-۹۹۹)
۴۴۷. «تأثیر موسیقی است، اما در این جا با چنان اشتیاقی انجام می‌شود که انگار بلوم از تعمق در نظربازی جنسی بویلن و مالی بیشتر از خود آن‌ها لذت می‌برد.» (کایبرد، ۲۰۱۷: ۱۰۵۳)
۴۴۸. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۶ از همین فصل را بخوانید. درباره‌ی «پال دی کاک (یا پال دی گُک)» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۲ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.
- «مالی در فصل هجده خیال می‌کند که دی کاک نام مستعار برای یک شهوت‌ران است. در این فصل وقتی بویلن جلوی در خانه‌ی بلوم می‌ایستد و دق‌الباب می‌کند، نام شهوانی دی کاک با آلت تناسلی بویلن پیوند می‌خورد: "یکی تقه زد به در، یکی دق‌الباب کرد با چکاچاک، او تق زد چکاچاک پال دی کاک با دهی بلند مغرور با کاک کرراکرراکررا کاک. کاک‌کاک."» (هانت، ۲۰۱۷)
۴۴۹. «*Qui sdegnò* عبارتی ایتالیایی است به معنای "این جاست برآشفستگی" که آغاز قطعه‌ی باس در نسخه‌ی ایتالیایی اپرای فلوت جادویی. موتزارت (۱۷۹۱) است، قطعه‌ای از پرده‌ی ۲، صحنه‌ی ۳. این آهنگ صلح و دور کردن کشمکش است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)
۴۵۰. «پسر کراپی» «ترانه‌ای است میهن‌پرستانه از ویلیام بی مک‌برنی. کراپی (Croppy) لقب شورشیان کاتولیک وکس فورد است که به تقلید از انقلابیون فرانسه موهایشان را کوتاه کوتاه (crop) می‌کردند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)
- شرح بیشتر را در پیش‌درآمد، پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵ از همین فصل و ۶۱ از فصل شش (هی‌دیز) بخوانید.
۴۵۱. درباره‌ی «دوریک» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.
۴۵۲. «سطر آغازین تصنیف "پسر کراپی" است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)
- «واگوهای از آهنگی است که پیش‌تر سایمن ددلس خواند.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۷۹-۹۹۹)

۴۵۳. «نت‌های تصنیف "پسر کراپی" بر کلیدهای "سیاه" پیانو "فادینز ماژور" است، ولی چون یک تصنیف است، با هر کلیدی که خواننده بخواند می‌تواند بنوازد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۵۴. پی‌نوشت قبلی (۴۵۳) از همین فصل را بخوانید.

۴۵۵. «انگشتان باب باید حسابی گشوده شوند تا به کلیدها برسند و همین تصویری از پنجه "یا چنگال پرندگان می‌سازد. کلیدهای "سیاه" زیرا شش تا از آن‌ها سیاه‌اند و "صدای بم" تولید می‌کنند و نیز گویای اندوه نهفته در سیاهی دوران مربوط به شعر است.» (موریسن، ۲۰۲۱: ۹۷۹-۹۹۹)

۴۵۶. کم‌رود را که قبلاً در این فصل (پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۳) به زیاده‌روی در نوشیدن ربط داده بود، دوباره در این جمله می‌آورد. (م)

۴۵۷. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۶ از همین فصل را بخوانید.

۴۵۸. «اشاره‌ای است به آغاز اپرای طلای راین اثر ریچارد واگنر. در این بخش سه باک‌ره‌ی راینی از طلای قدرتمند راینی پاسداری می‌کنند. کسی که از عشق انصراف بدهد، می‌تواند از این طلا حلقه‌ای دارای قدرت نام‌بسازد. آلبریش کوتوله‌ی نیپلونگی که عشقش را باکره‌های راینی رد می‌کنند، از عشق صرف‌نظر می‌کند و طلای راینی را می‌دزدد. موسیقی "دلگیر" و "غمگین" در صحنه‌ی اول، آمدن آلبریش را پیش‌بینی می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۵۹. «اولین بند تصنیف "پسر کراپی" را به زبانی دیگر می‌گوید.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۶۰. «سطر دیگری از تصنیف "پسر کراپی" و کشیش قلابی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۶۱. درباره‌ی «صدای بشکه‌ای بم» بن دالرد پی‌نوشت شماره‌ی ۸۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۴۶۲. «مشخص نیست که آیا داستان بلوم درباره‌ی بن دالرد در دنیای واقعی اتفاق افتاده است یا نه. فقط ورشکستگی یک فروشنده‌ی ذخایر کشتی در دهه‌ی ۱۸۰۰ ثبت شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۶۳. «خانه‌ی آبوی مؤسسه‌ای خیریه در خیابان براید است. این مؤسسه را خانواده‌ی گینس [مالک کارخانه‌ی آبجوی گینس] برای کمک به طبقه‌ی فقیر دابلن تأسیس کرده بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۶۴. درباره‌ی «بَس شماره‌ی یک» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید. بلوم فکر می‌کند که زیاده‌روی در مصرف مشروب سبب شد که بن دالرد ورشکست شود و حالا در اتاقکی در مؤسسه‌ی خیریه زندگی کند. (م)

۴۶۵. «بیتی از بند دوم تصنیف "پسر کراپی"» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

۴۶۶. «بیتی از بند سوم تصنیف "پسر کراپی"» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۶۹)

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد «یکی از آهنگ‌های معروف این فصل تصنیف "پسر کراپی" است، تصنیف ملودرامی از دهه‌ی ۱۸۴۰ درباره‌ی شورشیان ۱۷۹۸. موضوع محوری آن پسر کاتولیک تهیدستی است که قصد دارد به شورشیان و مبارزان علیه استبداد ملحق شود، اما کاپیتانی از ارتش

بریتانیا به لباس مبدل کشیش درمی‌آید [کشیش قلابی] تا به ظاهر اعترافات پسر را بشنود، اما در عمل، جلوی او را می‌گیرد. کراپی‌ها شورشیانی بودند که به تقلید از انقلابیون فرانسه موهایشان را کوتاه می‌کردند تا خودشان را از اشراف کلاه‌گیس به‌سر متمایز سازند. در آن دروه، خیلی از ایرلندی‌های معمولی هم موهایشان را کوتاه می‌کردند.» (هانت، ۲۰۲۰)

۴۶۷. بلوم فکر می‌کند که مشروب عامل نابودی زندگی بن دالرد و دیگران است. زندگی‌شان را با مشروب «نابود می‌کنند» و بعد هم «برای‌شان اتاقک می‌سازند تا روزهایشان را در آن به‌سر آورند.» (م)

۴۶۸. «به‌نظر بخش پایانی ترانه‌ای کودکانه است. این ترانه را برای بچه‌ای می‌خوانند که نوبتش روی تاب بازی تمام شده است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۷)

۴۶۹. «بندی از تصنیف “پسر کراپی” است: جوانی وارد سالنی خالی می‌شود/ چه آهنگ غمگینی دارد گام‌های سبکش/ و سرد و برهنگی اتاقک دلگیر/ با کشیشی ملبس در صندلی‌ای تنها.» (هانت، ۲۰۲۰)

در این جا کلمه‌ی *shrive* «به‌معنای “گوش دادن به اعترافات” است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)
۴۷۰. «پاسخ‌ها (*Answers*) هفته‌نامه‌ی یک‌پنی معروف و موفق که آلفرد هارمزورث در سال ۱۸۸۸ تأسیس کرد. هر هفته معمای مصوری داشت که معنای عنوان شعر معروفی را می‌رساند. برنده‌ی هفته پنج پوند جایزه می‌گرفت.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۷۱. «عنوان شعری از سر والتر اسکات (۱۷۷۱-۱۸۳۲) است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۷)
 اسکات برای «چامه» از واژه‌ی «*lay*» استفاده کرده است که معنای دیگرش «تخم گذاشتن» است. (م)

۴۷۲. پاسخ معمای «پی جاخالی‌ی، کدام حیوان خانگی» می‌شود «پیشی». حرفی که در جای خالی می‌نشیند شین است و پاسخ معمای «نا خط‌فاصله‌ی دلیرترین ملوان» می‌شود «ناوی». (م)
۴۷۳. پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۸ از همین فصل را بخوانید.

۴۷۴. بند چهارم تصنیف “پسر کراپی” است. *In nomine Domini* عبارتی لاتین است به‌معنای “به نام خدا.” (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۷۵. «می‌کولپا (*mea culpa*) عبارتی لاتین است به‌معنای “من گناه کرده‌ام.”» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۷۶. در فصل پنج (لوتس خواران) و فصل شش (هی‌دیز) بلوم فکر می‌کند که کشیش‌ها با استفاده از زبان لاتین بهتر می‌توانند مردم را گیج کنند و خودشان را مهم‌تر جلوه دهند: «اگر با زبان لاتین برای‌شان دعا خوانده شود باعث می‌شود احساس کنند مهم‌ترند.» متن مربوط به پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۲ از فصل پنج و ۲۵۳ از فصل شش را بخوانید.

۴۷۷. «پدر کُفی همان کشیشی است که برای خاکسپاری پدی دیگنم در گورستان حضور دارد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۶ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۴۷۸. *nomine corpus* «عبارتی لاتین است به معنای "نام جسد" که از ترکیب *corpus* به معنای "جسد" و *nomine* به معنای "نام" تشکیل شده است و برگرفته از تصنیف "پسر کراپی" است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۷)

۴۷۹. پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۴۸۰ از همین فصل) و پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۸ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«بند ششم تصنیف "پسر کراپی" با فحش جوانک نابینا در وسط جمله‌ها: "تو حرامزاده‌ی مادرسل."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰) «سل» مخفف «سلیطه» است. (م)

۴۸۰. «مثل استیون که برای مادر محترمش زانو نزد و دعا نخواند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۴)

۴۸۱. بلوم به لیدیا نگاه می‌کند و به گمانش او خوب متوجه نیست که بلوم به او نگاه می‌کند. (م)

۴۸۲. «بلوم هم به اندازه‌ی خود مالی در پاییدن مالی موقع کشف نگاه او روی خودش مهارت دارد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۴)

۴۸۳. مالی پیش از باز کردن در برای بویلن جلوی آینه می‌ایستد و «آخرین دست را به سرومیش می‌کشد تا خود را جذاب‌تر کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۸۴. «روشی که هندی‌ها با نواختن موسیقی مار را از جعبه بیرون می‌کشند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۷)

۴۸۵. «مایکل گان دستیار مدیر مرکز تئاتر گیتی بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۸۶. هراللد بک در یادداشت‌های آنلاین جیمز جوویس می‌نویسد: «داستانی که بلوم از شاه ایران به یاد می‌آورد، درباره‌ی ناصرالدین شاه قاجار است. ناصرالدین شاه سه بار به انگلستان سفر کرده است. در این سفرها، او را به ارکستر سمفونی می‌بردند. می‌گویند در یکی از ارکستر سمفونی‌ها شاه می‌گوید، از سروصدای دستگاه‌های موسیقی هنگام کوک کردن آن‌ها [پیش از شروع ارکستر] بیشتر خوشش آمده، ولی موقعی که سمفونی شروع می‌شود، می‌گوید، در آن‌ها زیبایی‌ای نمی‌بیند و از آن‌جا بیرون می‌رود.» اما هراللد بک با تحقیقاتش این شایعه را رد می‌کند.

۴۸۷. «خانه‌ی عزیزی» «عنوان آهنگ معروفی است با موسیقی هنری رولی بیشاپ (۱۸۲۳) و شعر جان هاوارد پین.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۸۸. منظورش همان ناصرالدین شاه و رسوم ایران است. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۶ از همین فصل را بخوانید.

۴۸۹. وودویند (woodwind) ساز بادی چوبی است که من آن را برای حفظ هم‌آوایی با اسم گودوین به همین شکل آوردم. (م)

۴۹۰. «رابطه‌ی میان یک آلت موسیقی و یک موسیقی‌دان» قطار افکار بلوم را به‌سوی سازهای موسیقی و حیوانات گوناگون می‌کشاند: «"سازهای برنجی و خرهای عرعر، سازهای بادی چوبی (وودویند) گاوهای ماغ‌کش، تمساح" اشاره‌ای است به وجود موسیقی در همه‌جا و جمله‌ی "موسیقی

سحر دارد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰) پی نوشت شماره‌ی ۴۰۰ از همین فصل را بخوانید.

۴۹۱. پی نوشت شماره‌ی ۴۸۹ از همین فصل را بخوانید.

۴۹۲. «باروک اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷) فیلسوف یهودی هلندی بود. بلوم کتاب افکاری از اسپینوزا را دارد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۹۳. «بلوم گمان می‌کند که مالی از گوش دادن به داستان او هیپنوتیزم شده است، اما بعد از زبان خود مالی متوجه می‌شویم که واقعیت چیز دیگری بوده است.» (هانت، ۲۰۱۴)

۴۹۴. هانت در بررسی هایش بیست و پنج مرد از یولسيز را نام می‌برد که از خواستاران مالی بوده‌اند که با خواستاران پنه‌لویی قابل مقایسه‌اند. شماره‌ی پانزده «یک آقای ناشناسی است که به قول خود مالی، از جایگاه لژ مرکز تناثر گیتی، از پشت دوربین اپرایی‌اش به او زل زده است.» (هانت، ۲۰۱۴)

۴۹۵. «برداشتی است از ضرب‌المثلی که ویلیام کوپر (۱۷۳۱-۱۸۰۰) در کتاب وظیفه آورده است: خدا کشور را ساخت و انسان شهر را.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۴۹۶. «از بند پنجم تصنیف ”پسر کراپی“ است. در سال ۱۷۹۸، راس منطقه‌ای بود که جنگ میان پسران کراپی، گروهی بزرگ با سلاح جنگی اندک، و انگلیسی‌ها، گروهی کوچک، ولی تا بن دندان مسلح رخ داد و انگلیسی‌ها برنده‌ی میدان شدند. در این جمله به تصنیف ”پسران وکس‌فورد“ هم اشاره می‌شود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰) در این بیت می‌گوید: «من به وکس‌فورد خواهم رفت تا جای آن‌ها را بگیرم» در این جا بلوم فکر می‌کند: «به وکس‌فورد، ... او خواهد [رفت...].» (م)

پی نوشت شماره‌ی ۳۰۱ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) و پیش درآمد پی نوشت‌های همین فصل را بخوانید.

۴۹۷. پی نوشت قبلی (شماره‌ی ۴۹۶ از همین فصل) را بخوانید.

۴۹۸. «بلوم در فصل هشت (لستریگون‌ها) به رابطه‌ی جنسی‌اش با مالی فکر می‌کند و می‌گوید، مالی ”بعد از رودی دیگر هرگز نتوانست دوباره دوستش داشته باشد. زمان را نمی‌توانی به عقب برگردانی. مثل نگه‌داشتن آب در دست.“ این جا هم فکر می‌کند که احتمالاً زمان تولید مثلش گذشته و تنها فرزند پسرش را از دست داده است و خودش ”آخرین نفر نژادش“ (یهود) است.» (هانت، ۲۰۱۷)

۴۹۹. درباره‌ی «ملی و دانشجوی جوان» پی نوشت شماره‌ی ۱۴۳ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۵۰۰. «از بند هفتم تصنیف ”پسر کراپی“ است: ”من هیچ نفرتی نسبت به موجودات زنده ندارم.“» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۰۱. منظور از «بیگ بن» بن دالرد گنده است. (م)

۵۰۲. واگویه‌ای از اظهاریه‌ی روح پدر هملت به پسرش است: ”می‌توانم داستانی آشکار کنم.“

پرده‌ی اول، صحنه‌ی پنجم.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۰۳. راوی کلام خودش را قطع می‌کند تا رنگ صورت ریچی گلدینگ را وصف کند. اصل جمله

این‌گونه است: «ریچی گلدینگ گفت به بلوم به‌زودی پیر.» (م)

۵۰۴. «برداشتی از بند هفتم تصنیف ”پسر کراپی“ است: ”کشورم را بیش از شاه دوست دارم.“ (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۰۵. «واگویه‌ای از جمله‌ی جان کِلز اینگرم در شعر ”یادبود مردگان“ است که این‌گونه شروع می‌شود: ”چه کسی می‌ترسد که از نودوهشت حرف بزند؟“ سال شورش پسران کراپی که با سال جاری، نوزده چهار (۱۹۰۴)، جایگزین شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

«این دست‌کاری بلوم در تاریخ خواسته‌ی تازه‌ای را در این‌جا و حالا پیشنهاد می‌دهد، بازگرداندن رابطه‌ی جنسی‌اش با مالی.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

۵۰۶. «به پایان بند هفتم تصنیف ”پسر کراپی“ نزدیک می‌شود: ”حالا پدر، من را ببخشای و بگذار بروم.“ (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۰۷. «برخاست تا بکشد» به‌گفته‌ی سم اسلُت، «معادل ”ملبس شد تا بکشد“ است، یعنی لباسی بیش از حد شیک پوشید.» (۲۰۱۷: ۶۷۰)

«”هجده شیلینگ“، تخمین بلوم از درآمد هفتگی یک پیش‌خدمت میخانه است.» (همان‌جا)
«مثل کشیش قلابی در سرود ”پسر کراپی“، اما در این‌جا ”ملبس شد تا بکشد“ اشاره به پیش‌خدمت‌هاست که استخدام شده‌اند که با دریافت هجده شیلینگ در هفته مردان را به پول خرج کردن وادار کنند. ارتباطش با کارگر جنسی پایان فصل واضح است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

۵۰۸. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۰۷ از همین فصل) را بخوانید.

۵۰۹. «weathereyes یعنی ”چشمان مراقب.“» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

درباره‌ی «دختران زیبا» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۱۳ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۵۱۰. «بیتی از اپرای عروس ونیز (۱۸۴۳) اثر سر جولیوس بندیکت (۱۸۰۴-۱۸۸۵) است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۱۱. جان هانت در مطلبی با عنوان «زمان در رمان» می‌نویسد: «جزئیات روابط نامشروع را در دادگاه برملا می‌کردند؛ همین فکر باعث می‌شود که بلوم چنین منظره‌ی تحقیرآمیزی را برای خود تجسم کند: ”از جوجو به مامانی‌اش. خنده در دادگاه.“» (۲۰۲۰)

۵۱۲. «بلوم در شرف رفتن دوباره به لیدیا نگاه و به خطر دل بستن به سایرین‌هایی مانند او فکر می‌کند. این‌ها می‌توانند به‌خاطر [خیانت و] شکست عهد ازدواج پای یک مرد را به دادگاه بکشاند و نامه‌هایش را در آن‌جا بخوانند. خود بلوم برای پیشگیری از چنین اتفاقی در رابطه‌ی احساسی‌اش با مارتا از نام مستعار هنری استفاده می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۳)

۵۱۳. از نامه‌ی مارتا به بلوم. پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۱ از فصل پنچ (لوتس‌خواران) را بخوانید.

۵۱۴. «از بند هشتم تصنیف ”پسر کراپی“ است: ”کشیش گفت، نه‌خیر، ولی صدای خش‌خش جوانک را وادار کرد/ که در نهایت تعجب به بالا نگاه کند/ ردا را از تن درآورده بود و در لباسی سرخ ایستاده بود...“» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۰) همان کشیش قلابی که در واقع از محافظان شاه بوده است.

(م)

۵۱۵. عضو گروه محافظان شاه. (م)

۵۱۶. «تصویر دیگری از مریم باکره، و منظر دیگری از بدن زن به عنوان کاغذی که متنی بر آن نوشته شود، درست مثل ایده‌ی استیون در فصل سه.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

۵۱۷. منظورِ بلوم، الهه‌هایی است که در موزه‌ی ملی هستند و او در فصل هشت (لستریگون‌ها) تصمیم گرفته بود که آن‌ها را وارسی کند و ببیند مقعد دارند یا نه. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷۳ از همان فصل را بخوانید.

۵۱۸. «بلوم این جمله را در وصف موفقیت بویلن با زن‌ها به کار می‌برد، به‌ویژه با زن خودش که تحت تأثیر ساعت طلا و لباس گران‌بهایش قرار گرفته و احتمالاً در همین لحظه تسلیم صورت برنجی او شده است. این جمله از کتاب ماه غسل (۱۸۰۵) نوشته‌ی جان توبین است... عبارت صورت برنجی به‌نظر اصطلاحی است به‌معنای "صورت سخت بی‌احساس." در فصل پایانی، مالی چشم‌های او را خبیث وصف می‌کند.» (هرالد بک)

۵۱۹. «همین‌طور که خیانت پسر کراپی با موقعیت بلوم تصادم می‌کند، همه‌ی زنان یک تصویر جمعی یکسان به خود می‌گیرند و خیانت بویلن و مالی به بلوم قطره‌ی دیگری می‌شود در رودخانه‌ای از بی‌شمار تصاویر اغواگری و فریب‌خوردگی ناگفته، مانند "آهنگ‌های بی‌کلام" مندلسن.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۰۱)

۵۲۰. «پسری که مالی در جشن‌های خیابانی دیده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

«این پسر ایتالیایی که ارگ‌نوازی سیار بوده» چهاردهمین مردی است که هانت در فهرست خواستاران مالی گنجانده و ظاهراً «بلوم متوجه شده که میان آن‌ها نوعی رابطه برقرار شده است.» (هانت، ۲۰۱۴)

۵۲۱. «منظور قصه‌ی فولکلوری است که درباره‌ی حضرت سلیمان می‌گویند؛ این‌که دانش گسترده‌اش به قلمرو حیوانات هم می‌رسید و می‌توانست زبان‌شان را درک کند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۲۲. در این فصل خیلی از مطالب معمولی «با اصول، قواعد و پدیده‌های موسیقی هماهنگ می‌شود. مثل "خوانندگان با صدای زیر زنان را بیست‌تا بیست‌تا جذب می‌کنند." در این‌جا از پدیده‌ی استاکاتو، یعنی منقطع‌نوازی در کلام استفاده کرده است: "آیا؟ تو؟ من. می‌خواهم. تو. به." و یا آن‌جا که وقفه‌های پنج‌تایی را به‌شکل فشرده می‌آورد: "بلولنشد،" به‌جای بلوم بلند شد؛ و مکث طولانی یا فرماتا در نت پایانی مثل "بی‌پایانی‌نی‌نی."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۳)

۵۲۳. «فحش جوانک نابینا ("حرامزاده‌ی مادرسلیطه") از دهان کاپیتان محافظ در میان تصنیف "پسر کراپی" شنیده می‌شود. به‌عبارت دیگر، دوباره تکنیک همگانی کردن شخصیت را داریم و کاپیتان لحن جوانک نابینا را از آن خود می‌کند.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۰۱)

دومین بیت از بند نهم تصنیف «پسر کراپی» است: «یک فکر خوب که پسر/ به این‌جا بیاید برای اعتراف/ که یک ساعت کوتاه فرصت توست برای زیستن.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۰)

۵۲۴. در این جا «تداعی تق تق عصای جوانک نابینا در میان کلام راوی را داریم وقتی بند نهم تصنیف ”پسر کراپی“ را شرح می‌دهد.» (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۰۱)

۵۲۵. «اولین خط بند دهم تصنیف ”پسر کراپی“ است: بر رود آن‌جا سه کشتی سلاح‌رسان.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۲۶. «بالا آمدن فربه او» به‌گفته‌ی سم اسلت، «قطعه‌هایی از تصاویر کتاب لذاذذ گناه است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

«روش‌هایی بی‌شمار برای تقلید از نثر پرشور داریم. گیلبرت به کاربرد زبان شفاهی در آثار اسکار وایلد اشاره می‌کند که مشابه آن در یولسیز می‌آید... وقتی جویس در سال ۱۹۰۶ *The Picture of Dorian Gray* را خواند، بلافاصله متوجه شد که علت استفاده از بلاغت در کلام، طفره رفتن از گفتن مطلب است، نه بیانش. جویس در نامه‌ای به برادرش نوشته است که ”وایلد برای مطرح کردن خود کتابش را با دروغ و هجویه شلوغ کرده است. از بالا آوردن موتیف‌های واقعی پلات به سطح طفره می‌رود و تسلیم نثر رنگین‌کمانی می‌شود. اما خواندن خطوط میان متن چندان سخت نیست.“ پرشورترین نثرهای یولسیز مماس بر سوژه است با سطوحی از مسحورکنندگی یا انتزاعی که دابلن را به ابتذال می‌بندد: ”در هر آهسته بالا آمدن ساتنی موج پستان (بالا آمدن فربه او) گل گل سرخ آهسته پایین آمد گل سرخ...“ این دقیقاً نثر وایلد نیست، اما تکنیک‌های مشابه را به کار می‌گیرد. بلوم است که با کمک نقل قول، دختر ساقی را با کلامی پرشور و احساس وصف می‌کند.» (کنز، ۱۹۵۵: ۱۵۰)

۵۲۷. «ستارگان درخشان ناپدید می‌شوند» از «ترانه‌ی ”بدرود، دلبرم، بدرود“ است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲ از همین فصل را بخوانید.

۵۲۸. «بلوم گویی قادر به تشخیص امیال خودش نیست. به دوشیزه دوس نگاه می‌کند به امید برقرار کردن یک تماس چشم در چشم از طریق آهنگ‌های بی‌کلام: چیزی بگو. بگذار بشنود. با چشم در چشم. آهنگ‌های بی‌کلام. اما بلوم مثل یکی که گوشش را به صدف چسبانده، سرانجام متوجه می‌شود که این فقط انعکاس میل خودش است که احساس می‌کند دوشیزه دوس او را می‌بیند. در واقع دوس شیفته‌ی لیدول است.» (باکل، ۲۰۰۱: ۱۶۰)

۵۲۹. منظور، خروارهایی از بطری‌های خالی است. (م)

۵۳۰. پی‌نوشت شماره‌ی ۷۷ از همین فصل را بخوانید.

«مفهوم همه‌ی تشبیهات باتوم به آلت تناسلی مرد در این فصل، در این جا روشن می‌شود. کم‌دی این ماجرا در این واقعیت نهفته است که وقتی ”خائنان آویزان شوند،“ به‌طور طبیعی تحریک می‌شوند [فصل دوازده].» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۴۳) پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۵۳۱ از همین فصل) را بخوانید.

۵۳۱. «بقیه‌ی بند دهم تصنیف ”پسر کراپی“ است: ”ما این خانه را برای لرد، شاه‌مان، حفظ می‌کنیم/ و آمین می‌گوییم من/ باشد که خائنان آویزان شوند.“» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۳۲. «استفاده از واکبری (حذف حروف صدادار): بله، درست است، اول باید خداحافظی کنم: بلدرس لیدخدن. یا بلوم بلند شد: بلوبلنشد.» (دوپریز، ۱۹۹۱: ۴۴۵)

«این کلمات آن‌طور که به نظر می‌آیند مصنوعی نیستند، بلکه بیشتر به زبان گفتار نزدیکند.»

(همان جا)

پی نوشت شماره‌ی ۵۲۲ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۳. پی نوشت شماره‌ی ۲۰۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) و شماره‌ی ۶ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۴. «از نیمه‌ی اول بند یازدهم و پایانی تصنیف ”پسر کراپی“ است. سربازخانه‌ی جنیوا، در ساحل واترفورد در جنوب شرقی ایرلند، انبار اسلحه‌ی ارتش بود که در سال ۱۷۹۸ به زندان شورشیان تبدیل شد. پسیچ روستایی است کنار ساحل، و در شمال این سربازخانه. پسر کراپی تلاش کرد که از واترفورد به وکس فورد برود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۹)

۵۳۵. «دلور» (Dolor) «واژه‌ای لاتین است به معنای ”رنج بردن.“ ”دلورا! آه، او دلورس“ بیتی از ”سایه‌ی نخل“ است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۹)

پی نوشت شماره‌ی ۸ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۶. اشاره‌ای است به ابراز احساس تنهایی بلوم به مارتا در نامه‌اش. پی نوشت شماره‌ی ۲۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۳۷. «آخرین ابیات تصنیف ”پسر کراپی“ است: ”مردم خوبی که زندگی می‌کنید در صلح و شادی/ داعی نجوا کنید، اشکی بریزید برای پسر کراپی.“» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۳۸. «لویجی لبلش (۱۷۹۴-۱۸۵۸)، با پدری فرانسوی و مادری ایرلندی، متولد ایتالیا، معروف‌ترین آوازخوان باس (صدای بم مردانه) زمانه‌اش در سراسر اروپا بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۳۹. پی نوشت شماره‌ی ۴۸ از همین فصل را بخوانید.

«قاشقک» نوعی ابزار موسیقی است که از دو قطعه‌ی کوچک به شکل سر قاشق تشکیل شده و با به هم زدن این دو قطعه صدای بشکن تولید می‌شود. (م)

۵۴۰. پی نوشت شماره‌ی ۴۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۴۱. «machree ایرلندی است به معنای ”قلب من“ و Ben machree یعنی ”کوه قلب من.“» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۰۹)

۵۴۲. «بسیاری از مردان دارای دل‌شوره و پیش‌آگاهی‌ای [برای مُردن] هستند، مثل سایمن در فصل قبلی و بلوم در فصل شش.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

۵۴۳. درباره‌ی «شکافی بر بریط» پی نوشت شماره‌ی ۳۴۲ از همین فصل را بخوانید.

۵۴۴. آقای لیدول و دوشیزه کندی از بخش میخانه‌ی هتل ارموند صدای نوازندگان و خوانندگان سالن موسیقی (سالن مجاور میخانه) را می‌شنوند، زیر گوش هم زمزمه‌وار می‌گویند که خواننده‌ی تصنیف «پسر کراپی» آقای دالرد است، اما چون پیچ‌پیچ می‌کنند، فقط بخشی از اسم او (دال) و حرف‌های آن‌ها را می‌شنویم. (م)

۵۴۵. «آخرین رُز تابستان» عنوان سرودی از تامس مور است که مارتا برای لایونل می‌خواند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱) در این‌جا دالرد «آخرین رز تابستان» را که «در شکفتن تنها رها شده»

می‌خواند. بلوم که هتل را ترک می‌کند، باد در روده‌هایش می‌چرخد. این دو جمله با هم ترکیب می‌شوند. (م) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۹ و ۵۰ از همین فصل را بخوانید.

۵۴۶. «بادی که سایدر سیب در شکم بلوم تولید کرده است، او را اذیت می‌کند. در هر فرصت مناسبی بخشی از آن را تخلیه می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

۵۴۷. «دفتر روبین جی داد و اداره‌ی پستی که در آن کارهای بانکی هم انجام می‌شود، هردو، در شماره‌ی ۳۴ اُرموند هتل شمالی است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱) حواله‌ی بانکی «یک و هشت‌پنس» را برای مارتا می‌خواهد. (م)

۵۴۸. اگر بلوم اداره‌ی پست را دور بزند، «این خیابان مسیر غیرمستقیم او به میخانه‌ی بارنی کی‌یرن است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۰۹)

۵۴۹. بنا به تفسیر درج‌شده در شماره‌ی ۴ جلد ۳۶ جیمز جویس کورتزلی، در این لحظه، «بلوم در خیابان بارانداز اُرموند شمالی راه می‌رود و از بادی که در شکمش جمع شده است، احساس ناراحتی می‌کند، ولی خوشحال است که بیرون از هتل اُرموند (آزادتر در هوای باز) و دور از آن‌جاست. هنگام خروجش سروصداهای دیوانه‌وار تحسین‌کنندگان پدر کاولی و بن دالرد بالا گرفته است. با ابراز خوشحالی از این‌که از آن «خروش و غرش تحسین اجتناب کرده» است، سبک پدر کاولی، به‌عنوان یک پیانونواز، و شنوندگانش را نقد می‌کند: «او خودش را مبهوت می‌کند: یک جور مستی. بعد معتقد است که نباید این‌طور غرق شد، مثلاً هواخواهان او که «سراسر گوش» هستند. همین دو عبارت گویای آن است که جویس هنگام نوشتن این فصل یکی از نویسندگان محبوبش، جانانان سویفت و کتاب مورد علاقه‌اش از او، قصه‌ی لاوک را در ذهن داشته است.» (تی‌لر، ۱۹۹۹: ۹۶۹-۹۷۸)

۵۵۰. «اشاره به بیت "و دستی که گهواره را می‌جنباند/ بر جهان فرمانروایی می‌کند" از ویلیام راس والاس (۱۸۸۱-۱۸۱۹ است.)» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

«اما در این‌جا هر استعاره‌ی جنسی (مثل دست بر پمپ آبجو) جایگزینی است برای نخستین رویارویی بلوم با زنش در تپه‌ی هوث.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

۵۵۱. یکی‌انگاری لیوپولد بلوم با لایونل در اپرای مارتا. (م)

۵۵۲. «بهتر است فقط تا نیمه‌ی راه راه بدهی» به‌گفته‌ی کایبرد، یعنی «در برابر موسیقی نه چندان بی‌تفاوت باش و نه با خوشحالی تسلیم آن شو، زیرا قوه‌ی انتقادات را کند می‌کند، چیزی که برای بلوم بسیار گران‌بهاست.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵)

بخش دوم این جمله «از مثلی است که می‌گوید: سه چیز است که برای من بسیار عالی است، بله، چهارمی را نمی‌دانم: آن راه و روش عقابی است در هوا؛ راه و روش ماری بر صخره؛ راه و روش کشتی‌ای در دل دریا؛ و راه و روش مردی با یک باکره. نیز اشاره‌ای به اثری پورنوگرافیک (ح ۱۹۰۸) است با همین نام.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۵۳. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۵۴. «در دنیای بیرون از این داستان، هویت واقعی جوزف گلن نامعلوم است.» (گیفرد، ۱۹۹۸:

- «پنجاه پوند» مبلغ قابل توجهی است برای کار نیمه وقت ارگ نوازی. (گيفرد، ۱۹۹۸: ۹۵)
- درباره‌ی کلمه‌ی «چوق» پی نوشت شماره‌ی ۹۵ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.
۵۵۵. «منظور، کلیسای سینت فرنسیس اکسویور در خیابان گاردینر است.» (همان جا)
۵۵۶. «بیت‌های آغازین سرودی با نام «آکورد فراموش شده» از ادلید ای پراکتر.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۱) درباره‌ی «آکورد فراموش شده» پی نوشت شماره‌ی ۱۷۸ از همین فصل را بخوانید.
۵۵۷. «پرت ویلا» گفتن معادل کلمه‌ی «Maunder» است «به معنای "حرف‌های بی‌سروته گفتن". نیز اشاره‌ای است به جان هنری ماندر (۱۸۵۸-۱۹۲۰)، سازنده‌ی موسیقی کلیسا.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۱)
۵۵۸. «جمله‌ی "زن داد زد، نه نکن،" بارها در سراسر رمان پورنوگرافیکِ روش مردی با یک باکره برای جلوگیری از شهوت‌رانی تکرار می‌شود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۱)
۵۵۹. بلوم هم چنان باد معده‌اش را تخلیه می‌کند و راوی آن را در جمله‌های بریده وصف می‌کند. (م)
۵۶۰. «وقتی درباره‌ی صدای بسیار خوب مالی حرف می‌زنند، اگرچه گفت‌وگو حول محور بلوم و زنش می‌چرخد، غیاب بلوم را نشان می‌دهد. بعد وقتی ددلس به‌طور موقتی سایمن لایونل منهای لیوپولد می‌شود، غیاب بلوم روشن‌تر می‌شود. نکته‌ی قابل توجه دیگر این است که آوازخوانی ددلس از حوزه‌ی شنوایی به حوزه‌ی بینایی کشانده می‌شود و دوشیزه دوس "اول او را دیده" است. به عبارتی ترتیب ورود مردان به میخانه از نگاه دوشیزه دوس وصف می‌شود: "سایمن لایونل اول دیدم" و "لیدول دوم دیدم."» (ویتن، ۲۰۱۹: ۱۵۳)
۵۶۱. پی نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۶۰ از همین فصل) را بخوانید.
۵۶۲. «کوک‌کننده‌ی پیانو، گرچه مثل هومر نابیناست، قادر است چنان بنوازد که وراى کار هنرمند ادبی یا شاعر است.» (کاپبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۵-۵۶)
۵۶۳. درباره‌ی «آخرین ساردین تابستان» یا «آخرین رز تابستان» پی نوشت شماره‌ی ۵۰ از همین فصل را بخوانید.
۵۶۴. «گاهی تشخیص میان آواز و مهبل ناممکن می‌شود؛ سایمن ددلس با لیدول موافقت می‌کند که مالی "صدای بسیار خوبی" دارد و اضافه می‌کند: دانگ پایین، اگر اجازه‌ی انتخاب باشد... و با ارجاع به خیسی‌ای که قبلاً به آن اشاره شد، می‌توانیم به یک الگویی برسیم که در آن جریان آواز و صدا به درون جریان برانگیختن احساسات جنسی و آلت تناسلی جاری می‌شود.» (اتریچ، ۲۰۰۴: ۱۷۰)
۵۶۵. «جی ام بری و شرکا، مرکز دوخت و فروش لباس، در شماره‌ی ۱۲ بارانداز اُرموند شمالی، درست در غرب هتل اُرموند قرار داشت.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)
۵۶۶. «اعجازگر» که در فصل هفده نیز به آن اشاره می‌شود، «وسیله‌ی کوچک لوزی‌شکلی بود با تبلیغ تجاری در مان بواسیر.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۷۹۴)

۵۶۷ «کتابچه‌راهنمای تام ۱۹۰۴، نام بیست‌و‌چهار مشاور حقوقی را ثبت کرده است که همگی در دفتر حقوقی شماره‌ی ۱۲ خیابان بارانداز ارموند شمالی کار می‌کرده‌اند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۶۸ «آهنگ‌های ایرلندی و ایرلندی-آمریکایی مشابه وجود دارند، ولی منبع این یکی مشخص نیست.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)

۵۶۹ «از قدیم پوست خر را بهترین پوست برای روی طبل می‌دانستند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)

۵۷۰ «بلوم به‌جای کلمه‌ی کِسْمَت (*K smet*) از زبان ترکی و به‌معنای “قسمت و سرنوشت”، اول *yashmak* به‌معنای “نقاب” را به یاد می‌آورد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۷۱ درباره‌ی «دیلی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۶ از همین فصل را بخوانید.

۵۷۲ درباره‌ی «مرمید» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۲ از همین فصل را بخوانید. «Mermaid» به‌معنای “پری دریایی”، نام نوعی سیگار بوده است. گویی عکس پری دریایی، به‌عنوان تبلیغ، پشت ویتترین این دکان فروش دخانیات وجود داشته است، ولی پسرک نابینا «نمی‌توانست ببیند.» (م)

۵۷۳ پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲ از همین فصل را بخوانید.

۵۷۴ در این دو پاراگراف بلوم به صداهای معمولی، صدای کارهای مختلف و حتا صدای جار زدن (دودکش پاک‌کن) فکر می‌کند و معتقد است که همه به‌نوعی موسیقی تولید می‌کنند. (م)

۵۷۵ «ورژن انگلیسی *Tutto è sciolto* است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۷۶ صدای طبل است: پم، پمپدی، که قبلاً هم در همین فصل آمده است. (م)

۵۷۷ «مأموری که فرد را تعقیب می‌کند و از پشت سر دستگیرش می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)

۵۷۸ درباره‌ی «لانگ جان فیننگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۶ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«جمله‌ی “مرده رازنده می‌کند” اسم آهنگی از جان پیل است و ترانه از وودکاک گریوز.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۱)

۵۷۹ منظور، پدی دیگنم طفلک بیچاره است. درباره‌ی «نومینی دومینی» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۷۴ از همین فصل را بخوانید.

۵۸۰ معادل «*da capo*»، اصطلاح موسیقایی ایتالیایی است به‌معنای “از آغاز مسیری که باید یک پاساژ را تکرار کرد”. در این جا یعنی “دوباره و سه‌باره.” (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)

۵۸۱ بلوم هم‌چنان به دفع باد معده مشغول است. (م)

۵۸۲ درباره‌ی «شاه ایران» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۶ از همین فصل را بخوانید.

۵۸۳ درباره‌ی «دعایی نجوا کنید...» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳۷ از همین فصل را بخوانید.

۵۸۴ «*natural* یا کودن کسی است که مادرزادی چیزی یاد نمی‌گیرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

«منظور بلوم، پسر کراپی است که نفهمیده است با یک کاپیتان محافظ روبه‌روست، نه با پدر

روحاني اعتراف شنو. (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۹)

۵۸۵. منظور، همان مرد ناشناس مک اینتاش پوش در گورستان گلستان است که به مراسم کفن و دفن جنازه‌ی پدی دیگنم می‌آید و هیچ‌کس از شرکت‌کنندگان در تشییع جنازه او را نمی‌شناسد. (م) برای شرح مفصل درباره‌ی او پی‌نوشت شماره‌ی ۳۲۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

«وقتی بلوم باد معده‌اش را خالی می‌کند، موومان تغییر می‌کند، اما حتا همین هم با ”پسر کراپی“ ارتباط دارد (”دعایی زمزمه کنید، اشکی بریزید!“ از بند یازده). اعتبار این آهنگ برای بلوم زیر سؤال می‌رود و دنبال دلیلی است که حماقت پسر کراپی را در تشخیص ندادن کاپیتان محافظ ثابت کند.



این‌که کاپیتان هویتش را پشت لباسی پنهان کرده است، بلوم را به یاد مرد مک اینتاش پوش می‌اندازد. (بوئن، ۱۹۷۴: ۲۰۸) برای مطالعه‌ی مقاله‌ی «بارانی پوشی اسرارآمیز در یولسيز» به قلم مترجم، کد مقابل را اسکن کنید:

۵۸۶. «frowsy»، یعنی کثیف، بسیار بدبو. (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

«زن روسپی را به بویلن تشبیه می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۶)

۵۸۷. «از اولین خط قطعه‌ی ”مایاری“ در مارتا.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۰ از همین فصل را بخوانید.

در برخی از نسخه‌های یولسيز به‌جای کلمه‌ی پرسشی «چه موقع»، «چطور» آمده است. (م)

۵۸۸. «شاخ شده است» «اصطلاحی ایرلندی برای تحریک جنسی است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۶)

۵۸۹. «واگویه‌ی بی‌تی از شعری کودکانه است، اما بیانگر این‌که چگونه زن روسپی تحریک جنسی بلوم را تشخیص داده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۶) «مردشاخ زن‌دید» یعنی مرد شاخ (تحریک) شده و زن آن را دیده است. (م)

۵۹۰. «بلوم دو بار این زن را به یاد می‌آورد که می‌گوید: ”پس‌سرت! بر حسب اتفاق لباس چرک‌هایت.“ یک بار در این فصل و باری دیگر در فصل شانزده. در آن‌جا بلوم از خود می‌پرسد، چرا لباس چرک، که به‌نظر مبهم است. این را خود بلوم هم برای ما به حالت مبهم می‌گذارد و معلوم نیست که زن واقعاً رخت‌شویی است که دنبال لباس چرک آمده است یا این استعاره‌ای است برای پیشنهاد یک رابطه‌ی جنسی.» (نوریس، ۲۰۱۱: ۲۷۸)

۵۹۱. «deck»، یعنی یکی را مغلوب کردن یا وادار کردن به سکوت، به‌خصوص در جروبحث. (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۵۹۲. «زن روسپی با این صفتی که به مالی نسبت می‌دهد، او را کوچک می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۶)

بلوم به‌خاطر می‌آورد که این زن مالی را می‌شناخته و او را زنی هیکللی وصف کرده که زمانی او را با لباس قهوه‌ای در کنار بلوم دیده است. او هم از اصطلاح هایبرنو-انگلیسی does be استفاده می‌کند که به «می‌بود» ترجمه شد. (م)

۵۹۳. «put you off your stroke» یعنی “نقش برآب کردن، حال آدم را گرفتن یا ذوق و شوق

را گرفتن.“ (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۵۹۴. «آهنگ کم‌دی معروفی از HMS Pinafore (۱۸۷۸) نوشته‌ی گیلبرت و سولیوان: ”چی هرگز؟ نه هرگز؟ چی هرگز؟ خب تقریباً هرگز.“» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۶)

۵۹۵. «بلوم همیشه محتاط پیشنهاد زن روسپی را رد کرد، چون می‌دانست که دابلن کوچک‌تر از آن است که در آن‌جا چنین رازی برای مدتی طولانی مخفی بماند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۶)

درباره‌ی «خانه‌ی عزیز» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸۷ از همین فصل را بخوانید.

۵۹۶. در این‌جا از کلمه‌ی dip استفاده کرده است که گیفرد «آبگوشت برای نرم کردن سیب‌زمینی» (۳۱۰) معنا کرده و نشانه‌ی فقر این طبقه‌ی مردم می‌داند. کایبرد به «رنگ مایع ضد عفونی‌کننده‌ی گوسفند» (۱۰۵۶) تعبیر کرده است و سم اسلُت آن را «مخفف ديفتري» (۶۷۲) می‌داند.

۵۹۷. مغازه‌ی «لایونل مارکز، عتیقه‌فروش و جواهرفروش، در شماره‌ی ۱۶ خیابان بارانداز اُرموند شمالی قرار داشت.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۰)

۵۹۸. بلوم خودش را با وسایل پشت ویتترین عتیقه‌فروشی مشغول می‌کند تا زن روسپی رد شود. (م)

۵۹۹. منظورش باد تولیدشده در روده‌هایش است. (م)

«بورگوند» کوتاه‌شده‌ی «بورگوندی» است. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳ از همین فصل را بخوانید.

۶۰۰. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از همین فصل را بخوانید.

۶۰۱. درباره‌ی «آخرین رز تابستان» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰ از همین فصل و درباره‌ی «رز کاستیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۶۰۲. منظور از یک پنجم، یک نفر پنجم است «همان لیدول. معنای دیگرش نت پنجم در اکتاویا نت دومینات است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۶۰۳. «از بند سوم تصنیف ”پسر کرابی“ است: جوانک وارد سالن خالی و تنها شد. در این‌جا منظور، جوانک نابیناست.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲) پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۳ از همین فصل را بخوانید.

۶۰۴. «اشاره به سخنرانی رابرت امت در زندان و پیش از اجرای حکم اعدام او در ۱۹ سپتامبر ۱۸۰۳ است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

امت در پایان سخنرانی‌اش می‌گوید: «زمانی که کشورم در میان کشورهای دنیا جایگاهش را بیابد، سنگ قبر مرا بنویسید، نه پیش از آن. آن زمان است که کارم را تمام کرده‌ام.» (م) شرح مفصل زندگی و سخنرانی رابرت امت را در پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۰ از فصل شش (هی‌دیز) بخوانید.

۶۰۵. «چندین قطعه‌ی موسیقی با آخرین هفت کلمه‌ی سخنرانی او وجود دارد، اما هیچ‌کدام از جاکومو می‌ریبی‌یر نیست. بلوم به این سروده از جوزپه مرکاندانته فکر می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۶۰۶. «اشاره به شعر ”یادبود مردگان“ سروده‌ی جان کِلز اینگرم است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

شرح بیشتر را در پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از همین فصل بخوانید.
۶۰۷. «واگويه‌ای از "آن سی‌ودو ناحیه" سروده‌ی تیموتی دنیل سولیوان است.» (گیفرد، ۱۹۹۸:
 ۳۱۱)

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از همین فصل را بخوانید.
۶۰۸. درباره‌ی «بلوم چرب‌و‌چیلی» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۵ از همین فصل را بخوانید.
۶۰۹. بلوم نمی‌داند سایدنر سیب باعث تولید باد در معده و روده‌هایش شده است یا بورگوندی.
 این‌جا به نتیجه می‌رسد که باید بورگوندی (بور) باشد. (م)
۶۱۰. صداهای تخلیه‌ی باد معده. پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳ از همین فصل را بخوانید.
 «در این فصل به‌نظر سه‌گانه‌ی رابطه‌ی جنسی، کالسکه‌هایی که اسب‌ها را می‌کشند و تخت‌خواب
 جلنگ‌جلنگی مالی برای بلیزس بویلن چیده شده‌اند. تم موسیقایی فصل از جمله "جلنگ‌جلنگی
 جولان‌جلنگی" و گونه‌های مختلف این دو کلمه بارها تکرار می‌شود و گویای رفتن بویلن به خانه‌ی
 بلوم است.» (هانت، ۲۰۲۰)



برای مطالعه‌ی مقاله‌ای درباره‌ی «صدا و موسیقی در یولسيز» به قلم
 مترجم، کد مقابل را اسکن کنید.

۶۱۱. در این لحظه، بلوم پشت سرش را خالی می‌یابد و با نزدیک شدن تراموا و سروصدای کَرَن
 کَرَن آن تصور می‌کند اکنون خوب فرصتی (فرص) است که باد معده‌اش را خالی کند. هم‌زمان
 به آخرین کلام رابرت امت قهرمان هم می‌اندیشد و عمل نوشتن وصیت‌نامه‌ی او را با تخلیه‌ی باد
 معده‌اش ترکیب می‌کند. (م)

سر نبش آربر هیل،^۱ آن جا داشتم با تروی پیر از دی ام پی^۲ وقت کشی می‌کردم که لعنتی یک لوله‌پاک‌کن ملعون جلو آمد و نزدیک بود ابزارش را فرو کند توی چشمم^۳. برگشتم که هرچه از دهنم درمی‌آید بگویم که کی را دیدم که توی استونی بتر پرسه می‌زند، خود جو هاینز^۴.
بنده می‌گوید:^۵

- سام‌علیک، جو. چطور مطوری؟ آن لوله‌پاک‌کن ملعون را دیدی نزدیک بود با میله‌برشش چشمم را درآورد؟

جو می‌گوید:

- دوده شانس می‌آورد^۶. آن یارو پیر چلمن کی بود که باهاش حرف می‌زدی؟

بنده می‌گوید:

- تروی پیر. تو اداره پلیس بود. مانده‌ام از آن یارو که با لوله‌پاک‌کن‌ها و نردبانش مسئول راه‌بندان راه اصلی است شکایت کنم یا نه.

جو می‌گوید:

- تو آن حوالی تو چه کار می‌کنی؟

بنده می‌گوید:

- مرده‌شور، هیچی. یک دزد روباه‌صفت آن طرف کلیسای پادگان است، سر نبش کوی چیکن - تروی پیر همین حالا داشت درباره‌اش یک آمار به‌دردبخور^۷ به من می‌داد - خدامقدار چای و شکر بلند کرده با پرداخت سه شیلینگ تو هفته و گفت مزرعه‌ای دارد تو منطقه‌ی دُون^۸. یک آدم یک‌وجبی به اسم موزس هرترزاگ، آن جا نزدیک خیابان هیتزبری^۹.

جو می‌گوید:

- ختنه شده؟^{۱۰}

بنده می گوید:

- اوم. یک کم از نوکش رفته. یک لوله کش قدیمی به اسم گرتی.^{۱۱} حالا دو هفته است که دنبال یک فرصت گوشمالی ام.^{۱۲} و نمی توانم یک پنی ازش بیرون بکشم.

جو می گوید:

- کاروبارت این است حالا؟

بنده می گوید:

- اوم. چطور قدرتمندان سقوط می کنند!^{۱۳} وصول کننده ی بدهی های بد و مشکوک الوصول. اما این یکی بدنام ترین دزد ملعونی است که تو عمرت دیده ای، و صورتش پر از چاله و چوله ی آبله که یک رگبار آب را تو خودش نگه می دارد. می گوید، به اش بگو، نفس کش می خواهم اگر دوباره تو را بفرستد این جا، و می گوید، دو برابر نفس کش می خواهم اگر تو را دوباره برگرداند و می گوید، اگر این کار را بکند می دهم حکم احضار به دادگاه را برایش بفرستند، واقعاً می دهم، به خاطر تجارت بدون جواز کسب.^{۱۴} و بعد این قدر می تپاند که نزدیک است بترکد. خدا، فقط می توانستم به این جهود کوچولو که داشت پیرهنش را پاره می کرد بخندم. چای از من می خورد. شکر از من می خورد. آن وقت پول من نمی دهد؟

تاجر، که در ذیل فروشنده نامیده می شود، برای کالاهای فاسد نشدنی ای که از موزس هرتراگ، در شماره ی ۱۳ سینت کوین پرید در شهر دابلن، بخش بارانداز وود، خریداری کرده و به مایکل ای گرتی فروخته و ارسال کرده، جناب آقا، نجیب زاده ای در شماره ی ۲۹ آربر هیل در شهر دابلن، بخش بارانداز ارن، که در ذیل خریدار نامیده می شود، به عبارت دیگر، به وزن پنج پوند از چای اعلا به هر پوند سه شیلینگ و صفر پنس و به وزن سه سنگ شکر، قند ساییده، به بهای هر پوند وزن سه پنس، از خریدار مذکور مقروض به فروشنده ی مذکور یک پوند و پنج شیلینگ و شش پنس استرلینگ برای بهای مورد قبول مقدار مبلغی است که باید پرداخت شود توسط خریدار مذکور به فروشنده ی مذکور در اقساط هفتگی هفت روزه به سه شیلینگ و صفر پنس استرلینگ: و کالاهای فاسد نشدنی مذکور نباید توسط خریدار مذکور گرو یا وثیقه گذاشته شوند یا فروخته شوند یا جور دیگر واگذار شوند بلکه باید باشند و سر جایشان بمانند و حفظ شوند تا تنها و یگانه دارایی فروشنده باشند و او با اراده و میل باطنی خود ردشان کند تا این که مبلغ مذکور توسط خریدار مذکور طبق مقررات به فروشنده ی مذکور به روالی پرداخت شود که در این صفحه بیان شده و در این تاریخ بدین وسیله میان فروشنده ی مذکور، وراث، اخلاف، قیم ها و اوصیاء او از یک طرف و خریدار مذکور، وراث، اخلاف، قیم ها و اوصیاء او از طرف دیگر به توافق رسیده است.^{۱۵}

جو می گوید:

- تو یک ام ک جدی ای؟^{۱۶}

بنده می گوید:

- بین مشروبات هیچ چیز نمی نوشم.

جو می گوید:

- چطور است برویم و به دوست مان ادای احترامی بکنیم؟^{۱۷}

بنده می گوید:

- کی؟ حتماً، او متعلق به جان آو گاد^{۱۸} است، عقلش را اجاره داده، مرد بیچاره.

جو می گوید:

- تولید خودش را می نوشد؟^{۱۹}

بنده می گوید:

- او هوم، ویسکی و آب توی مغز.

جو می گوید:

- بیا برویم بار بارنی کی یرنن. می خواهم شهروند^{۲۰} را ببینم.

بنده می گوید:

- به خاطر بارنی موورنین^{۲۱} برویم. هیچ خبر عجیب یا جالبی، جو؟

جو می گوید:

- نه حتی یک کلمه. من توی آن جلسه‌ی سیتی آرمز بودم.^{۲۲}

بنده می گوید:

- چه جلسه‌ای بود این، جو؟

جو می گوید:

- تاجرهای دام، درباره‌ی بیماری پا و دهان.^{۲۳} می خواهم در این باره یک اطلاعات نیمچه محرمانه^{۲۴}

به شهروند بدهم.

در نتیجه، از مسیر پادگان لینن‌هال و از پشت ساختمان دادگستری رفتیم^{۲۵} و درباره‌ی این چیز و آن چیز حرف زدیم. جو آدم خوبی است وقتی دل و دماغ داشته باشد، ولی مطمئناً هرگز چنین دل و دماغی ندارد. خدا، نمی توانستم آن گرتی روباه‌صفت ملعون، دزد روز روشن، را فراموش کنم. می گوید، برای تجارت بدون جواز کسب.

در اینیش‌فیل^{۲۶} زیبا سرزمینی است، سرزمین مایکن مقدس^{۲۷}. آن جا برجی دیده‌بانی^{۲۸} سر برافراشته که مردمان از دوردست نظاره‌اش می‌کنند. آن جا مردگان پرضلابت خفته‌اند، آن گونه که در زندگی می‌خفتند،^{۲۹} جنگجویان و شاهزادگانی از بلندآوازان. سرزمینی است به‌راستی باصفا با آب‌های زمزمه‌گر، چشمه‌های مملو از ماهی، جایی که ماهی‌های بال‌ماهی مشغول بازی‌اند و ماهی پلیس، گُلْمه، هالیپوت، روغن خالدار بی‌دل وروده،^{۳۰} سالمون آزاد جوان،^{۳۱} لیماند،^{۳۲} باربو، سفره‌ماهی، پالاک و روی هم‌رفته، ترکیبی از انواع ماهی‌های آب شیرین و دیگر ساکنان قلمرو آیزی چنان بی‌شمار که نتوان شمرد. درختان رفیع، در نسیم‌های ملایم غرب و شرق، شاخ‌وبرگ

ممتازشان را در جهات مختلف پیچ و تاب می دهند، درخت افراي چناري مواج، سرو لبناني، چنار بلند مرتبه، درخت اوکالپیتوس به نژاد ساز و ديگر پيرايه های دنياي درختي که سرتاسر آن ناحیه آکنده از آنهاست.^{۳۲} دخترکان زيبا نشسته در مجاورت تنگاتنگ با ريشه های درختان زيبا، زيباترين آهنگ ها را می خوانند وقتی هم زمان با انواع اشیاء زيبا بازی می کنند، به عنوان مثال، شمش های طلا، ماهی های نقره ای، بشکه های شاه ماهی، گروه های مار ماهی، بچه های ماهی کاد، سبدهای ماهیگري ماهی های ريز، سنگ های گران بهای دريايي بنفش و حشرات بازیگوش. و سفر دريايي قهرمانان از دوردست برای خواستگاری از آنها، از ابلانا تا سلیمومارگی،^{۳۴} شاهزادگان بی همتا از مانستر آزاد^{۳۵} و از کوناخت منصف^{۳۶} و از لینستر آرام و شیک^{۳۷} و از سرزمین کروخن^{۳۸} و از آرماگ باشکوه^{۳۹} و از منطقه ی باعظمت بویل،^{۴۰} شاهزادگان، پسران شاهان.^{۴۱}

و آن جا قصر تابانی^{۴۲} سر برافراشته که سقف بلوری درخشانش در معرض دید دریانوردانی است سوار بر زورق های ساخته شده برای این هدف، که از دریاي گسترده عبور می کنند، و همه ی گله ها و گوساله های پرواری و میوه های نوبر آن سرزمین بدان جا می آیند، زیرا اکانل فیتزسایمن از آنها عوارض می گیرد، رئیس قبیله ای از نسل رئیس قبیله ها.^{۴۳} کالسکه های بسیار بزرگ محصولات فراوانی از کشتزارها را بدان جا حمل می کنند، زنبیل های گل کلم، تخته های پر از اسفناج، برش های بزرگ آناناس، حبوبات رنگون، بوشل های گوجه فرنگی،^{۴۴} سبدهای انجیر، شیارهای انواع شلغم های زرد، سیب زمینی های کروی، دسته های کلم برگ قرح سان، از یورک و سوئی، و سینی های پیاز، مروریده های زمین، و سبدهای کوچک قارچ و کدوی مسمایی حلوایی و ماشک های تپل و جو و تخم شلغم روغنی و سیب های رسیده ی شیرین بزرگ تلخ قرمز سبز زرد قهوه ای خرمایی و سبدهای توت فرنگی و آبکش های انگور فرنگی، گوشتی و کرک دار،^{۴۵} و توت فرنگی درخور شاهزادگان و توت سیاه از سرشاخه هایشان.

می گوید، به اش بگو، نفس کش می خواهم و دو برابر نفس کش می خواهم. بیا بیرون، گرتی، تو دزد کلاه بردار و بدنام ملعون!^{۴۶}

و از آن مسیر گله های بی شماری از گوسفندان زنگوله دار و میش های آماده شده برای فحل و قوچ های یک ساله و بره ها و غازهای تغذیه شده با ساقه ی گندم^{۴۷} و گاو پرواری متوسط و مادبان های نعره کش و گوساله های شاخ بریده و گوسفندان پشم بلند و گوسفندان بسته در آغل^{۴۸} و گاوهای آبستن مرغوب کاف و ماده خوک و خوک های پرواری مخصوص ژامبون و انواع گوناگون از خوک های بسیار ممتاز و ماده گوساله های انگوس و گاوهای جوان از اصل و نسب بی عیب همه با گاوهای شیرده برگزیده ی پاداش گرفته و رمه ها: و صدای بی وقفه ی پا کوبیدن، قدقد کردن، نعره زدن، ماغ کشیدن، بعبع کردن، مو کشیدن، غریدن، خُرخر کردن، لُف لُف خوردن و جویدن گوسفند و خوک و گاوهای سم سنگین از چراگاه های لاسک و راش و کریک ماینز^{۴۹} و از دره های پر جویبار توموند، از کوه های مک گیلیکادی،^{۵۰} رودخانه ی شِنِن^{۵۱} دسترس ناپذیر و باشکوه غیرقابل اندازه گیری، و از سرایشی های ملایم زیستگاه نژاد کی پر، پستان هایشان از شیر بسیار اوافر آماسیده، و بشکه های پر از کره و مایه های پنیر و دبه های کشاورزی و گردن و سینه ی بره ها و گونی های چند منی ذرت و تخم مرغ های مستطیل شکل، صدتا

صدتا، به اندازه‌های مختلف، عقیق قهوه‌ای‌رنگ مایل به خاکستری.

لذا ما وارد بار بارنی کی‌یرن شدیم و آن‌جا، به جان تو، شهروند توی گوشه‌ای بود و داشت با خودش کلی دل می‌داد و قلوه می‌گرفت و آن دورگه‌ی ملعون جَرَب گرفته، گری اون،^{۵۲} منتظر بود که چیزی تو مایه‌های مشروب از آسمان بیفتد.
بنده می‌گوید:

- ایناهاش، تو سوراخ باشکوهش، با تَنگ پر از ویسکی^{۵۳} و کپه‌ی روزنامه‌اش، برای آن هدف کار می‌کند.

دورگه‌ی ملعون صدای غرشی از خودش درآورد که باعث چندش آدم می‌شد. اگر یکی جان آن سگ ملعون را بگیرد، کار خداپسندانه‌ای کرده است. یکی به من گفت که یک بار در سنتری راستی راستی تکه‌ی خوبی از شلوار مأمور شهربانی را که با برگه‌ی احضاریه بابت یک جواز کار آمده بود، خورد.
بنده می‌گوید:

- دست‌ها بالا، هرچی داری رد کن بیاد.^{۵۴}

جو می‌گوید:

- نترس، خودی ایم، شهروند. از رفقا.

او می‌گوید:

- بیایید تو، رفقا.

بعد دستش را به چشمش می‌مالد و می‌گوید:

- نظرت درباره‌ی اوضاع چیه؟

نقش یاغی‌ها و زُری آو دِ هیل را بازی می‌کرد.^{۵۵} اما، لعنتی، جو هم از عهده‌اش برمی‌آمد.

دستش را به لای دو پایش سُر می‌دهد و می‌گوید:

- من فکر می‌کنم که کاسبی رو به ترقی است.

لذا شهروند لعنتی با پنجولش به زانویش تق می‌زند و می‌گوید:

- دلیلش جنگ‌های خارجی است.

و جو شستش را در جیبش می‌چپاند و می‌گوید:

- این روس‌ها هستند که می‌خواهند مستبدانه حکومت کنند.^{۵۶}

بنده می‌گوید:

- آره، بس کن این مزخرفات را، جو.^{۵۷} من یکی از آن عطش‌هایی را دارم که به نیم کراون^{۵۸} هم

نمی‌فروشم.

جو می‌گوید:

- با چی می‌روی،^{۵۹} شهروند؟

می گوید:

- شراب وطن: ۶۰.

جو می گوید:

- و تو چی؟

بنده می گوید:

- دیتو مک آنسپی: ۶۱.

جو می گوید:

- سه پاینت، تری. و قلب پیرت چطور است، شهروند؟

- هرگز بهتر از این نبوده، آخارا: ۶۲. چطور، گری؟ قرار است برنده بشویم؟ هان؟

و با گفتن این، سگ گنده‌ی پیر ملعون را از پس گردن گرفت و به خدا نزدیک بود خفه‌اش کند.

آن شمایل نشسته بر تخته‌سنگ بزرگ^{۶۳} پای برجی گرد^{۶۴} از آن قهرمان شانه‌پهن و سینه‌ستبر قوی اندام چشم‌زکِ موسرخ با بی‌شمار کک‌مک و پشمالوریش دهان‌گشادِ دماغ‌گنده‌ی کله‌دراز صدکلفت زانو‌برهنه‌ی عضلانی دست پشمالو پای سرخ‌چهره‌ی تهمتن بازو بود. از این شانه به آن شانه چندین وجب پهنایش بود و زانوهای صخره‌مانند کوه‌سانش^{۶۵} پوشیده بود، همین‌طور که بقیه‌ی بدنش هر جا که نمایان بود، از موی زمخت زردقهوه‌ای خارش‌آور که به لحاظ رنگ و ضخامت شبیه اولکس فرنگی کوهستانی (بولکس یوروپیوس)^{۶۶} بود. آن پره‌های پهن دماغ، که از آن موهای کوتاهی با همان مایه‌رنگ زردقهوه‌ای بیرون زده بود، چنان فراخ بود که درون تاریکی غارمانندش، چکاوک مرغزار می‌توانست لانه‌اش را به‌آسانی جا دهد. چشم‌هایی که در آن‌ها اشکی و لبخندی پیوسته در ستیز بودند^{۶۷} تا بر دیگری چیره شوند، به ابعاد یک گل‌کلم درشت بودند. از حفره‌ی عمیق دهانش جریان نیرومندی از هوای گرم با تناوب منظم بیرون می‌آمد، درحالی‌که طنین بلند تندرست و قوی قلب پرصلابتش، با پژواکی آهنگین، توفنده می‌کوبید و سبب می‌شد که زمین، قله‌ی رفیع برج و دیوارهای حتا رفیع‌تر غار به لرزه و ارتعاش درآیند.

او جامه‌ی بلند بی‌آستینی از پوست گاوی اخیراً پوست‌کنده‌شده پوشیده بود که به زانوها می‌رسید با دامن اسکاتلندی گشادی که در میانه‌ی کمر با کمربندی از حصیر و نی بافته بسته شده بود. زیر آن شلوار تنگ اسکاتلندی از پوست آهو به تن داشت که با نخ روده به‌طرزی زمخت دوخته شده بود. اندام تحتانی‌اش پوشیده با پاپوش بالبریکنِ بلندِ رنگ‌شده به رنگ بنفش گل‌سنگی و پاها پوشیده با چارق پوست‌گاو نمک‌خوابانده که بندهایش از نای همان چهارپا بود. از شال کمرش ردیفی از سنگ‌های دریایی آویزان بود که با هر حرکتِ هیکل خارق‌العاده‌اش جلینگ‌جلینگ می‌کردند و بر آن‌ها اثر هنری خام‌دستانه اما چشمگیر از تصاویر بسیاری از قهرمانان زن و مرد ایرلند باستان حک شده بود، کوهالن،^{۶۸} کان صدها جنگ،^{۶۹} نایل‌نُه اسیر،^{۷۰} برایان کینکورا،^{۷۱} آزدری ملکی،^{۷۲} آرت مک‌مورا،^{۷۳} شین اُنیل،^{۷۴} پدر جان مورفی،^{۷۵} اُون رو،^{۷۶} پتریک سارسفیلد،^{۷۷} رد هیو ادانل،^{۷۸} رد جیم مک‌درمات،^{۷۹} ساگارت اوجین اُگرونی،^{۸۰} مایکل دوایر،^{۸۱} فرنسی هگنز،^{۸۲} هنری جوی

مک کرکن،^{۸۳} جالوت،^{۸۴} هورس ویتلی،^{۸۵} تامس کانف،^{۸۶} پگ وُفینگتن،^{۸۷} ویلیج بلک سمیت،^{۸۸} کاپیتان مولایت،^{۸۹} کاپیتان بویکات،^{۹۰} دانته الیگری،^{۹۱} کریستف کلمب،^{۹۲} سینت فیورسا،^{۹۳} سینت برندن،^{۹۴} مارشال مک مهن،^{۹۵} شارلمان،^{۹۶} تنوبالد وُلف تُن،^{۹۷} مادر مکابی ها،^{۹۸} آخرین ماهیکن ها،^{۹۹} رُز کاستیل،^{۱۰۰} مردی برای گالوی،^{۱۰۱} مردی که بانک مونت کارلو را زد،^{۱۰۲} مردی در معبر،^{۱۰۳} زنی که نکرد،^{۱۰۴} بنجامین فرانکلین،^{۱۰۵} ناپلئون بناپارت،^{۱۰۶} جان ال سولیوان،^{۱۰۷} کلثوپترا،^{۱۰۸} سُرِنین دیلیش،^{۱۰۹} ژولیوس سزار،^{۱۱۰} پاراسلسوس،^{۱۱۱} سر تامس لیبتون،^{۱۱۲} ویلیام تل،^{۱۱۳} میکل آنژ هیز،^{۱۱۴} محمد،^{۱۱۵} عروس لامر مور،^{۱۱۶} پیتر گوشه نشین،^{۱۱۷} پیتر قطارکننده،^{۱۱۸} رزالین تیره و تار،^{۱۱۹} پتریک دلبیو شکسپیر،^{۱۲۰} برابان کنفوسوس،^{۱۲۱} مورتا گوتنبرگ،^{۱۲۲} پتریشیو و لاسکز،^{۱۲۳} کاپیتان نیمو،^{۱۲۴} تریستان و ایزولده،^{۱۲۵} اولین شاهزاده‌ی ولز،^{۱۲۶} تامس کوک و پسر،^{۱۲۷} بچه سرباز بی‌باک،^{۱۲۸} آرره نا پو،^{۱۲۹} دک تورپین،^{۱۳۰} لودویگ بتهوون،^{۱۳۱} کالین بون،^{۱۳۲} هیلی با گام‌های اردکی،^{۱۳۳} انگس کولدی،^{۱۳۴} دالی مونت،^{۱۳۵} سیدنی پریند،^{۱۳۶} بن هوث،^{۱۳۷} ولنتاین گریتریکز،^{۱۳۸} آدم و حوا،^{۱۳۹} آرتر ولزلی،^{۱۴۰} باس کروکر،^{۱۴۱} هرودوت،^{۱۴۲} جک گولکش،^{۱۴۳} گوتاما بودا،^{۱۴۴} لیدی گادیوا،^{۱۴۵} لی لی کیلارنی،^{۱۴۶} بلور بدچشم،^{۱۴۷} ملکه‌ی شیبیا،^{۱۴۸} آکی نیگل،^{۱۴۹} الساندرو ولتا،^{۱۵۰} جرمایا اَدانوان راسا،^{۱۵۱} دان فیلیپ اُسولیوان بیر.^{۱۵۲} در کنارش نیزه‌ای از سنگ گرانتیت تیز غنوده و پهلوی پایش حیوانی وحشی از تیره‌ی سگ‌سانان آرمیده بود و خرناس نفس‌های بریده‌اش خبر می‌داد که به خوابی مشوش فرو رفته است، حدس و گمانی که با خرخر دورگه و حرکات انقباضی‌اش تأیید می‌شد و گه‌گاهی صاحبش با ضربه‌های آرام‌بخش چماق نیرومندش، مصنوع ناشیانه‌ای از سنگ پارینه‌سنگی، مهارش می‌کرد.

لذا به هر حال،^{۱۵۳} تری سه پائنتی را که جو مهمان کرده بود، آورد و لعنتی نزدیک بود بینایی‌ام را از دست بدهم، وقتی دیدم یک چوق^{۱۵۴} گذاشت. آه، به همین روز روشن قسم راست می‌گویم. یک ساورین خوشگل.

او می‌گوید:

- و در آن جایی که ازش آمده بیش از این هست.

بنده می‌گوید:

- صندوق صدقات را زدی؟

جو می‌گوید:

- از عرق جبینم. یک آدم محتاط به‌ام سرنخ داد.^{۱۵۵}

بنده می‌گوید:

- پیش از این که تو را ببینم دیدمش. دوروبر کوچه‌ی پیل و خیابان گریک ول می‌چرخید^{۱۵۶} و با آن چشم‌های ماهی کادی‌اش^{۱۵۷} تمام دل‌وروده‌های ماهی‌ها را می‌شمرد.

کی از قلمرو مایکن می‌آید، آراسته در جوشن سیاه؟^{۱۵۸} اُبلوم، پسر رُری: خودش است. نفوذناپذیر در برابر ترس پسر رُری است:^{۱۵۹} او از روحی محتاط.

شهروند می‌گوید:

- برای پیرزن خیابان پرینس،^{۱۶۰} نهادی مشمول یارانه. حزب مفید به تعهد بر کف مجلس.^{۱۶۱} می‌گوید، و به این کاغذپاره‌ی آفت‌زده نگاهی بینداز. می‌گوید، به‌اش نگاهی بینداز. تو را به‌خدا ببین، آیریش ایندیندنت،^{۱۶۲} تأسیس شده به دست پارنل تا دوست طبقه‌ی کارگر باشد. گوش کن به تولد و مرگ‌ها در روزنامه‌ی ایرلندی‌ها همه برای ایرلند مستقل، و من سپاسگزارم از شما، و ازدواج‌ها. و او شروع کرد با صدای بلند خواندن:

- گوردون، خیابان بارنفیلد، اکستر؛ ردماین از ایفلی، کلیسای سینت ان کنار دریا: همسر ویلیام تی ردماین یک پسر.^{۱۶۳} نظرت چیه؟ هان؟ رایت و فلینت، وینسنت و گیلت با روتا مری‌ین^{۱۶۴} دختر رُزا و مرحوم جُرج آلفرد گیلت، ۱۷۹ خیابان کلپم، استاک‌ول، پلی‌وود و ریدزویل در کلیسای سینت جود، کنزینگتن توسط پدر روحانی عظمای دکتر فرست، سرکشیش وستر. هان؟ مرده‌ها. بریستو، در کوی وایت‌هال، لندن: استوک نوینگتن، از ورم معده و بیماری قلبی: کاکبرن، در ساختمان موت، چپستو...^{۱۶۵}

جو می‌گوید:

- من آن یارورا می‌شناسم، از یک تجربه‌ی تلخ.^{۱۶۶}

- کاکبرن. دیمزی، زن دیوید دیمزی، مرحوم دریاسالار: میلر، توتنهم، هشتادوپنج ساله: ولزی، ۱۲ ژوئن، در ۳۵ خیابان کینینگ، لیورپول، ایزابلا هلن. این برای یک رسانه‌ی ملی یعنی چه، هان، پسر قهوه‌ای من!^{۱۶۷} این برای مارتین مورفی، عمده‌فروش بنتری، یعنی چه؟^{۱۶۸}

جو مشروب را دور می‌گرداند و می‌گوید:

- آه، خب، خدا را شکر که زودتر از ما رفتند.^{۱۶۹} این را بنوش، شهروند.

او می‌گوید:

- می‌نوشم، مرد محترم.

بنده می‌گوید:

- سلامتی جو و هرکس که روی نیمکت نشسته.^{۱۷۰}

آه! او! در این باره حرف زن! من برای آن پاینت آبجو داشتم می‌مردم. به‌خدا قسم وقتی به زمین خشک معده‌ام می‌باشید صدای ریختنش را می‌شنیدم.

و بنگر، همین‌طور که جام لذت‌شان را لاجرعه سرکشیدند، یک پیامبر خداگونه به‌سرعت وارد شد، نورانی مثل ماه آسمان، جوانکی جذاب و پشت سرش پیری با گام و سیمایی والامنش، طومار مقدس قانون در دستش، و به‌همراه او همسر علیام‌مخدره‌اش، بانویی از تبار بی‌همتا، زیباترین فرد نژادش.

الف برگن^{۱۷۱} کوچولو از در تو آمد و مجاله از خنده، پشت اتاق عقبی بار بارنی قایم شد. و یارویی که آن‌جا در آن گوشه نشسته بود و من ندیده بودم و مست و لایعقل و بی‌اعتنا به دنیا خروپف می‌کرد کسی نبود جز باب دُرِن.^{۱۷۲} من نمی‌دانستم چه خبر است و الف یک‌ریز از لای در علامت می‌داد. و

مرده‌شور چیزی نبود جز آن ملعون پیر خرفت، دنیس برین، با دمپایی‌های دستشویی‌اش و دو کتاب گنده‌ی ملعون زیر بغلش و زنش مثل برق دنبالش، زن بدبخت فلک‌زده، مثل سگ پودل یورتمه می‌رفت. فکر کردم الان است که اَلْف غش کند. ^{۱۷۳}

می‌گوید:

- نگاهش کن. برین. دور دابلن را با یک کارت پستالی گز می‌کند که یکی برایش فرستاده با نوشته‌ی آخ: آخ روی آن تا اقامه ... ^{۱۷۴}

و دولتا شد.

بنده می‌گوید:

- اقامه‌ی چی؟

- اقامه‌ی دعوی برای ده‌هزار پوند.

بنده می‌گوید:

- اوه، مرده‌شور!

دورگه‌ی ملعون با دیدن اتفاقی که داشت می‌افتاد شروع کرد به چنان غرشی که از ترس قبض روح می‌شدی، ولی شهروند با لگد کوبید تو دنده‌هایش.

او می‌گوید:

- بی ای دو هوست. ^{۱۷۵}

جو می‌گوید:

- کی؟

اَلْف می‌گوید:

- برین. پیش جان هنری منتن بود، بعد هم رفت پیش کالیس و ورد ^{۱۷۶} و بعد هم تام راج فورددیدش و برای خوشمزگی فرستادش پیش معاون کلاتر. آه خدا، از خنده دلم درد گرفت. آخ: آخ. یارو درازه یک نگاه نفرت‌انگیزی بهش کرد و حالا پیر ملعون دیوانه رفته خیابان گرین، دنبال یک مأمور جی. ^{۱۷۷}

جو می‌گوید:

- کئی لانگ جان قرار است آن یاروی توی مونت‌جوی را دار بزند؟ ^{۱۷۸}

باب دُرِن می‌گوید:

- برگن.

بیدار می‌شود و می‌گوید:

این اَلْف برگن است؟

اَلْف می‌گوید:

- آره. دار بزند؟ صبر کن تا نشانت بدهم. بیا تری، یک نیم‌چتور ^{۱۷۹} به ما بده. آن پیر ملعون خرفت!

ده هزار پوند. بايد چشم لانگ جان را مي ديدی. آخ...

و شروع کرد به خندیدن.

باب دُرِن مي گوید:

- داری به کی می خندی؟ این برگن است؟

اَلْف مي گوید:

- بجنب، تری پسر.

ترنس اَرابین^{۱۸۰} صدای او را شنید و بی درنگ برایش جام بلورین پر از آبجوی سیاه کف داری آورد که برادران دوقلوی شریف، بانگ آيوی و بانگ آردیلان،^{۱۸۱} در خمه‌ی مقدس شان بی وقفه به عمل می آورند، دغل مثل پسران لِدای بی مرگ.^{۱۸۲} چون که آن‌ها میوه‌های اَبدار رازک را جمع آوری می کنند و کپه می کنند و غربال می کنند و له و تخمیر می کنند و به عمل می آورند و آب میوه‌های ترش را با آن ترکیب می کنند و آب انگور را نزد آتش مقدس می آورند و نه شب و نه روز از این کار طاقت فرسایشان دست نمی کشند، آن برادران دغل، اربابان خمه.

و سپس تو، ترنس رادمرد، به شیوه‌ای که گویی با آن زاده شده‌ای،^{۱۸۳} آن نوشابه‌ی بهشتی را عرضه کردی و جام بلورین را به او، آن تشنه لب، روح رادمردی، در زیبایی همانند نامیرایان، تقدیم کردی. اما او، رئیس جوان اُبرگن‌ها، نمی توانست پیش دستی در عمل بخشایش را تاب بیاورد، جز این که به‌ازایش، با رفتاری بزرگ‌منشانه، سکه‌ای تستون از ارزشمندترین برنز را بدهد.^{۱۸۴} روی آن تصویر قلمزنی شده، کار ماهرانه‌ی آهنگر دیده می شد، شمایل شکوهمند ملکه، از تبار خاندان برانزویک، نامش ویکتوریا، علیاحضرت شهبانو، به یاری خدای ممالک متحده‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند و قلمرو فرمانروایی بریتانیا در آن سوی آب‌ها،^{۱۸۵} ملکه، محافظ ایمان، امپراتوریس هندوستان، هم او، که اقتدار سلطنتی داشت، فاتح مردمان بسیار، محبوب قلب‌ها، زیرا آن‌ها او را می شناختند و عاشقش بودند از طلوع آفتاب تا فرورفتنش در همان نقطه، سفید، سیاه، سرخ و حبشی.^{۱۸۶}

شهروند می گوید:

- آن فراماسون ملعون چه کار می کند، این ور و آن ور پرسه می زند.^{۱۸۷}

جو می گوید:

- موضوع چیه؟

اَلْف فلوس را پرت می کند^{۱۸۸} و می گوید:

- بفرما. و درباره‌ی موضوع دار زدن، چیزی نشانت می دهم که هرگز ندیده‌ای. نامه‌های جلاخان. این جا را ببین.

و یک دسته از بسته‌های نامه و پاکت را از جیبش در می آورد.

بنده می گوید:

- شوخی می کنی؟

الف می گوید:

- شوخی بی شوخی.^{۱۸۹} بخوان شان.

بدین ترتیب، جو نامه‌ها را برمی دارد.

باب دُرِن می گوید:

- به کی می خندید؟

متوجه شدم که انگار دارد یک گردوخاکی به پا می شود، باب آدم عجیبی است وقتی آبجو سیاه خورش بالا می زند، پس برای این که فقط یک چیزی گفته شود، بنده می گوید:

- این روزها ویلی موری^{۱۹۰} چطور است، الف؟

- نمی دانم. همین الان تو خیابان کیپل^{۱۹۱} با پدی دیگنم دیدمش. ولی من داشتم می دویدم دنبال آن...

جو می گوید:

- تو چی؟

نامه‌ها را می اندازد و ادامه می دهد:

- با کی؟

- با دیگنم.

پدی را می گویی؟

الف می گوید:

- آره، چطور مگر؟

جو می گوید:

- نمی دانی پدی مرده؟

الف می گوید:

- پدی دیگنم مرده!

جو می گوید:

- اوهوم.

ولی من کم تر از پنج دقیقه پیش دیدمش^{۱۹۲} مثل روز برایم روشن است.

باب دُرِن می گوید:

- کی مرده؟

جو می گوید:

- پس روحش را دیده‌ای. خدا خودش حفظ مان کند.

الف می گوید:

- چي؟ خدای بزرگ! فقط پنج... چي؟ و ویلی موری با او، دوتایی نزدیک اسمش چي بود... چي؟
دیگنم مرده؟

باب دُرِن می گوید:

- دیگنم چي شده؟ کی حرف می زند درباره ی...؟

اَلْف می گوید:

- مرده! البته بیش از تو نمرده.

جو می گوید:

- شاید این طور باشد. در هر صورت امروز صبح به خودشان این اجازه را دادند که خاکش کنند.

اَلْف می گوید:

- پدی؟

جو می گوید:

- او هوم. عمرش را به شما داد، خدا رحمتش کند.

اَلْف می گوید:

- خدای بزرگ!

لعنتی طوری شده بود که شاید به اش بگویی انگشت به دهان.

در تاریکی احساس می شد که دستان روح بال بال می زنند و وقتی نیایش براساس تانتر^{۱۹۳} به جای مناسب هدایت شده بود، نوری یاقوتی و کم سو اما با درخششی رو به فزونی کم کم نمایان شد، شیخ همتای معنوی^{۱۹۴} به دلیل خروج پرتوهای جیوایی از نوک سر و صورت، به طور خاص زنده به نظر می رسید. ارتباط از طریق جسم هیپوفیز^{۱۹۵} و نیز به واسطه ی پرتوهای جیوایی نارنجی آتشین و قرمز روشن^{۱۹۶} ساطع شده از ناحیه ای مقدس و شبکه ای خورشیدی ایجاد می شد. وقتی با اسم زمینی اش از جایش در آن دنیا از او پرسیده شد، اظهار داشت که اکنون در راه پرالایست^{۱۹۷} یا در راه بازگشت، اما با این همه، به دست برخی موجودات تشنه به خون در سطوح علوی پایین تر به دادرسی سپرده شده.^{۱۹۸} در پاسخ به پرسشی درباره ی اولین احساساتش نسبت به آن سوی جدایی بزرگ اظهار کرد که قبلاً مثل رؤیت در آینه تار دیده بود، اما آن ها که چشم پوشیده بودند، احتمالات بی شماری از تکامل آتمنی به رویشان باز شده بود.^{۱۹۹} در پاسخ به این استفهام که آیا زندگی آن جا با تجربه ی ما در پوست و گوش شباهت دارد، اظهار داشت که از موجودات محبوب تر که اینک لاهوتی اند،^{۲۰۰} شنیده است که اقامتگاه شان مجهز به هر آسایشی در خانه ی مدرن است، مانند تلافانا، آسانسار، گار ماساردا، ماستاراحا^{۲۰۱} و کاردان ترین ها در ناب سرشت ترین امواج لذایذ شهوانی غرقند.^{۲۰۲} به دنبال درخواست یک چارک شیر بی چربی تقاضا اجرا شد و همانا موجبات تسکین را فراهم آورد. پرسیده شد که آیا او هیچ پیامی برای زنده ها دارد که او توصیه کرد به همه ی آن هایی که هنوز در طرف اشتباه مایا^{۲۰۳} بودند، تا راه درست را بپذیرند، زیرا در حلقه های ربانی گزارش شده که در زاویه ی شرقی، جایی که برج

حمل دارای قدرت است، مریخ و مشتری برای شر بیرون آمده‌اند. ^{۲۰۴} در این لحظه بود که استعلام شد آیا خواهش خاصی از جانب متوفی هست و پاسخ چنین بود: ما به شما درود می‌فرستیم، دوستان زمین که هنوز در جسم‌تانید. مواظب باشید که ک ک اغراق نکنند. ^{۲۰۵} محقق شد که ارجاعش به آقای کورنلیوس کلهر، مدیر مرکز کفن و دفن مسرز اچ جی انیل است، ^{۲۰۶} دوست نزدیک متوفی، که مسئول اجرای مقدمات تدفین بوده است. پیش از عزیمت تقاضا کرد که باید به پسر عزیزش، پتسی، گفته شود که آن چکمه‌هایی که او دنبال‌شان می‌گشت در حال حاضر زیر کمد اتاق میان اشکوب است ^{۲۰۷} و این‌که این جفت باید به مغازه‌ی کالن ^{۲۰۸} ارسال شود تا به آن کفی زده شود، زیرا پاشنه‌هایش هنوز خوبند. اظهار داشت که این موضوع راحتی خیال او را در آن دیار بی‌اندازه به هم زده است و صمیمانه تقاضا دارد که این خواسته‌اش به اطلاع رسانده شود. اطمینان داده شد که موضوع مورد توجه قرار خواهد گرفت و به‌طور ضمنی اعلام شد که اسباب رضایت فراهم شده است.

او از پاتوق دنیوی رفت: اُدینگم، خورشید صبح ما. تندپا بود بر سرخس‌های عقابی: پتربیک جبین تابان. مویه کن، بَنبا، با بادت: و مویه کن، ای اقیانوس، با گردبادت. ^{۲۰۹}

شهروند می‌گوید:

- دوباره او، زل زده.

بنده می‌گوید:

- کی؟

- بلوم. ده دقیقه است که آن‌جا سر پُستش مشغول بالا و پایین رفتن است. ^{۲۱۰}

و، لعنتی، ریختش را دیدم که قایمکی تو را دید می‌زد و بعد دوباره لخشید و رفت. ^{۲۱۱}

الف کوچولو انگار یک‌وری شد به خدا. ^{۲۱۲}

- خدای خوب! می‌توانم قسم بخورم که خودش بود.

و باب دُرِن با کلاه در پس سرش، رذل‌ترین آدمِ دابلن موقع مستی، می‌گوید:

- کی گفت خدا خوب است؟

الف می‌گوید:

- مرذرت می‌خوام! ^{۲۱۳} چی گفتی؟

باب دُرِن می‌گوید:

- این است خدای خوب که ویلی دیگنم طفلک بیچاره را می‌برد؟

الف می‌گوید:

- آه، خب.

سعی می‌کند فضا را آرام کند.

- از شر همه‌ی مشکلاتش خلاص شد.

اما باب دُرِن از ته سينه داد می زند.

بنده می گوید:

- یک سفاک ملعون است که ویلی دیگنم طفلک بیچاره را می برد.^{۲۱۴}

تری جلو آمد و به او ندا داد که ساکت باشد، و این که آن ها این جور حرف زدن در این مکان آبرومند داری جواز کسب را نمی پسندند. باب دُرِن شروع می کند به اشک ریختن برای پدی دیگنم، به روشنی این روز راست می گویم.

و با گریه فن فن می کند و می گوید:

- بهترین مرد. بهترین و پاک ترین شخص.

لعنتی اشکت دم مشکت است.^{۲۱۵} از روی معده اش حرف می زند. واسه اش مناسب تر است برود خانه پیش مونی، دختر مأمور اجرا، آن سلیطه ی خوابگردی که باهاش عروسی کرده، مادر در خیابان هاردویک روسپی خانه دارد، که عادت داشت دوروبر بارانداها بی هدف پرسه بزند، بنتام لاینز به ام گفت که ساعت دو صبح بدون یک تکه لباس بر تنش آن جا می ایستاد، تنش را در معرض دید می گذاشت، در معرض هر عابری، میدانی عادلانه بدون هیچ تبعیضی.^{۲۱۶}

او می گوید:

- شریف ترین، باوفاترین. و اورفته است، ویلی طفلک بیچاره، پدی دیگنم طفلک بیچاره.

و سوگوار با دلی گرفته برای خاموشی آن پرتو آسمانی گریست.^{۲۱۷}

گری اون پیر دوباره شروع کرد به غریدن به بلوم که یواشکی از لای در نگاه می کرد.

شهروند می گوید:

- بیا تو، بیا بابا. تو را نمی خورد.

و بلوم با چشم ماهی کادی اش^{۲۱۸} به سگ، یک وری به داخل می آید و از تری می پرسد که مارتین کانیگهم آمده است این جا.

جو یکی از نامه ها را که می خواند، می گوید:

- آه عیسای مک اون.^{۲۱۹} این یکی را گوش کن. گوش می کنی؟

و شروع می کند با صدای بلند می خواند:

- شماره ی ۷ خیابان هانتز،

لیورپول.

به معاون کلاتر در دابلن،

دابلن.

جناب محترم، استدعا دارم که خدماتم درباره ی مورد دردناک مذکور را بپذیرید که من جو گان^{۲۲۰}

را در زندان بوتل^{۲۲۱} به تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۰۰ به دار آویختم و نیز به دار آویختم...

بنده می گوید:

- نشان مان بده، جو.

- ... سرباز وظیفه آرتر چیس برای قتل هولناک جسی تیلست در زندان پنتون ویل^{۲۲۲} و من دستیار

بودم وقتی ...

بنده می گوید:

- یا عیسی.

... بلینگتن تود اسمیت جلادِ وحشتناک را اعدام کرد...^{۲۲۳}

شهروند سعی کرد که نامه را چنگ بزند.

جو می گوید:

- دست نگه دار. من در انداختن طناب دار تخصص دارم، همین که انداخته شد نمی تواند در برود امیدوارم مشمول الطاف شما شوم، قربان، مظنه‌ی من پنج گینی است.

اچ رامبولد،^{۲۲۴}

استادِ سلمانی.

شهروند می گوید:

- و هم چنین یک برابر بدطینت بی رحم هم هست.^{۲۲۵}

جو می گوید:

- و دستخط خرچنگ‌قورباغه‌ی کثیف این فلک‌زده.

بعد می گوید:

- بیا، از جلوی چشمم دورشان کن، الف. و می گوید، سلام، بلوم. تو چی می گیری؟

لذا شروع کردند به بحث درباره‌ی این موضوع با بلوم که گفت، نمی خواهد و نمی تواند و او را ببخشند و به شان برنخورد و همه‌ی این‌ها و سپس گفت که با این حساب فقط یک سیگار برگ برمی دارد. کوفتی، او واقعاً آدم محتاطی است، شکی در آن نیست.

جو می گوید:

- یکی از آن جنس‌های بنجل مرغوبت را به ما بده، تری.

و الف به ما می گوید که یک یارویی کارت تسلیت با حاشیه‌ای سیاه دورش فرستاده است.

او می گوید:

- همه‌شان سلمانی اند از کشور سیاه که پدر خودشان را هم برای پنج چوق و خرج سفر به دار

می‌زنند.^{۲۲۶}

و به ما می گفت که دو نفر پایین منتظر می‌مانند تا بعد از این که او تمامش می‌کند و درست خفه‌اش می‌کند از پاشنه پایینش بکشند، و بعد طناب را تکه‌تکه می‌کنند و قطعه‌هایش را هرکدام به دو - سه

شيلينگ مي فروشند.

در سرزمين تيره‌وتار منتظر مي مانند آن سلحشوران انتقام جوي ريش تراش. كلاف‌هاي كشنده‌شان را در دست مي گيرند: آري، و از آن جا به اربوس هدايت مي كنند هر بني بشري را كه در كار ريختن خون بوده، زيرا من ابدأ تحملش نخواهم كرد، چنان كه حضرت عيسي فرمود.^{۲۲۷}

لذا شروع كردند به حرف زدن درباره‌ي مجازات اعدام و مسلم است كه بلوم با چون و چرا كردن و همه‌ي اين چرنديات مغلقي^{۲۲۸} مربوطه به ميان مي آيد و در تمام اين مدت سگ پير او را بو مي كشد، شنيدهام كه از اين جهودها يك نوع بوي عجيبی برای سگ‌های دوروبر بيرون مي زند^{۲۲۹} و نمي دانم چه تأثير بازدارنده‌اي و فلان چيز و بهمان چيز.

الف مي گويد:

- يك چيز هست كه بر آن تأثير بازدارنده ندارد.

جو مي گويد:

- چي؟

الف مي گويد:

- آلت آن مردك بيچاره‌اي كه دارش زده‌اند.^{۲۳۰}

جو مي گويد:

- واقعا؟

الف مي گويد:

- به خدا راست است. اين را از سرنگهباني شنيدم كه در كيلماينهم بود، وقتي جو بردي، آن شكست‌ناپذير، را اعدام كردند.^{۲۳۱} به من گفت كه وقتي او را از دار پايين آوردند مثل يك ميله تو صورت‌شان شق شده بود.

جو مي گويد:

- طوري كه از يكي شنيدم، احساسات غالب قوي موقع مرگ.^{۲۳۲}

بلوم مي گويد:

- شايد علم بتواند دليلش را توضيح بدهد. فقط يك پديده‌ي طبيعي است، متوجه‌اي، چون به خاطر...

و بعد شروع مي كند با كلمه‌هاي قلبه‌سلنبه^{۲۳۳} به حرف زدن درباره‌ي پديده و علم و اين پديده و آن پديده.

دانشمند برجسته هر پروفيسور لويتپولد بلومنداقت^{۲۳۴} شواهدی پزشکی ارائه داد بدین مضمون كه شكست آني مهره‌هاي گردن و انقطاع متعاقب طناب نخاعي مي تواند، براساس برترين سنت تأييدشده‌ي علم پزشکی، دليل توليد ناگزير يك محرک شديد گانگليوني در مراكز عصبي دستگاہ تناسلي نوع بشر باشد، درنتيجه سبب مي شود كه روزه‌هاي قابل ارتجاع كورپورا كاورنوسا^{۲۳۵} به سرعت

گشاد شده به شیوه‌ای که به‌طور آنی جریان خون را به آن بخش از آناتومی بدن انسان معروف به کبیر یا اندام تناسلی مرد تسهیل کند و منجر شود به پدیده‌ای که اساتید نام‌گذاری‌اش کرده‌اند به شق‌شدگی وابسته به اولادپرستی هولناک عمودی یا افقی این آرتیکولو مورتیس پر دیمنیوسیونم کپیتیس.^{۲۳۶}

لذا شهروند مطمئناً فقط منتظر اشاره به این کلمه بود، پس شروع می‌کند به وراچی کردن درباره‌ی شکست‌ناپذیرها و نگهبان پیر و مردان شصت‌وهفت و او که می‌ترسد درباره‌ی نودوهشت حرف بزند،^{۲۳۷} و جو همراه با او درباره‌ی همه‌ی آدم‌هایی که به‌خاطر آرمان، توسط دادگاه نظامی صحرائی به دار آویخته شده،^{۲۳۸} دل‌وروده‌شان درآورده شده و منتقل شده بودند، و ایرلند نو و فلان نو و بهمان نو و این‌ها. حرف از ایرلند نو به میان آمد، او باید می‌رفت یک سگ نو می‌گرفت، بله، او باید. جَرَب‌گرفته‌ی زبان‌بسته‌ی گرسنه دورتادور آن نقطه را بو می‌کشد و عطسه می‌کند و زخم‌هایش را می‌خاراند. و می‌رود دوروبر باب دُرِن که الف را به نصف مهمان می‌کرد و لیسش می‌زند تا هر چیزی که بتواند از او بگیرد. اما البته باب دُرِن شروع می‌کند به کارهای احمقانه‌ی لعنتی و گفتن:

- پنجولت را بده ما! پنجول را بده، هاپو! هاپوی پیر خوب! پنجول را بده این جا! پنجول را بده ما!

آره، مرده‌شور دست بردار از این پنجول که او باید پنجول بدهد و اَلَف سعی می‌کند او را از پرت شدن از روی چارپایه‌ی لعنتی و افتادن روی سگ پیر حفظ دارد و او هم درباره‌ی تربیت حیوانات از طریق مهربانی و سگ خوش‌نژاد و سگ باهوش هر نوع یاه‌ای می‌بافد: لعنتی اعصاب آدم را خط‌خطی می‌کند.^{۲۳۹} سپس او شروع می‌کند به تراشیدن و درآوردن چند تکه بیسکویت کهنه از ته قوطی جیکابی^{۲۴۰} که از تری خواست بیاورد. سگ کوفتی مثل چکمه‌ی کهنه قورتش داد و زبانش از دهنش یک یارد بیرون و آویزان برای بیسکویت‌های بیشتر. تقریباً قوطی و همه‌اش را خورد، دورگه‌ی لعنتی گرسنه.

و شهروند و بلوم درباره‌ی آن موضوع بحث می‌کنند و درباره‌ی برادران شیرز^{۲۴۱} و وُلَف تُن بر آربر هیل^{۲۴۲} و رابرت اِمَت و مُردن برای کشورت، اشارات تامی مور درباره‌ی سارا کورن، و او دور از این سرزمین است.^{۲۴۳} و بلوم هم البته با آن سیگار من‌ازپادرآورش و آن صورت روغنی، باد به غیغب می‌اندازد.^{۲۴۴} پدیده! آن کپه‌ی چاقی که باهاش ازدواج کرده یک پدیده‌ی زیبای خوبی است با پشتی مثل زمین فوتبال. زمانی که در سیتی آرمز اتراق کرده بودند، پیسر برک^{۲۴۵} به‌ام گفت که یک پیری^{۲۴۶} آن‌جا بود با یک برادرزاده‌ی گنده‌ی تبیل^{۲۴۷} خل و بلوم سعی می‌کرد که با لی لی به لالای او گذاشتن و بازی ورق،^{۲۴۸} رگ خواب زن را به دست بیاورد تا چند صنار در وصیت‌نامه‌اش برایش بگذارد و با نخوردن گوشت در روز جمعه، زیرا آن پیری همیشه جانماز آب می‌کشید، و آن بچه‌ی لات را برای قدم زدن بیرون می‌برد. و یک بار بلوم پسر را به همه‌ی بارهای دابلن می‌برد، به سده‌ر مقدس قسم،^{۲۴۹} و این پسر حتی یک بار هم صدایش در نمی‌آید که بس است، تا او را سیاه‌مست به خانه می‌آورد و بلوم گفته که این کار را کرده تا به او درباره‌ی خطرات الکل درسی بدهد و به‌خرما قسم^{۲۵۰} نزدیک بود سه زن درسته کبابش کنند، داستان عجیبی است، پیری، زن بلوم و خانم اُدود که هتل دار بود.^{۲۵۱} خدا، روده‌بر شدم وقتی پیسر برک ادای گپ زدن‌شان را درمی‌آورد. و بلوم با اما متوجه‌اید؟ و اما به‌عبارت دیگر گفتنش. و راستی‌راستی، به‌طور قطع، شنیده‌ام که از آن روز به بعد، آن آدم لات به بار پاور، مشروب‌سازی خیابان

کوپ می‌رود، ^{۲۵۲} بعد از این‌که در آن مرکز لعنتی همه‌ی نمونه‌ها را سر می‌کشد، هفته‌ای پنج بار، مست و پاتیل با کالسکه به خانه می‌رود. پدیده!

شهروند گیلاس پاینتی‌اش را بالا می‌برد، به بلوم چشم‌غره می‌رود و می‌گوید:

- یادبود مردگان. ^{۲۵۳}

جو می‌گوید:

- اوهوم، اوهوم.

بلوم می‌گوید:

- تو نکته‌ی من را نگرفتی. منظور من این است...

شهروند می‌گوید:

- شین فین! شین فین! ^{۲۵۴} دوستانی که عاشق‌شانیم در کنار مايند و دشمنانی که ازشان بيزاريم در برابرمان. ^{۲۵۵}

آخرین وداع بی‌نهایت تأثر‌آور بود. ^{۲۵۶} از برج‌های ناقوس دور و نزدیک زنگ‌های حزن‌انگیز مرگ بی‌وقفه نواخته می‌شد، درحالی‌که دورتادور محوطه‌های محزون، هشدار شومی از صد طبل صداخفه می‌پیچید و با غرش پرنین توپ‌ها تأکید می‌شد. غرش کرکننده‌ی رعد و درخشش کورکننده‌ی برق که آن صحنه‌ی هولناک را روشن می‌کرد، گواهی می‌داد که توپخانه‌ی آسمان کزوف فوق‌طبیعی‌اش را به این منظره‌ی خودبه‌خود هولناک وام داده است. بارانی سیل‌آسا از دریچه‌های آب‌بند آسمان خشمگین بر سرهای برهنه‌ی جماعت گردآمده‌ای که تعدادشان به کم‌ترین تخمین پانصد هزار نفر بود، ^{۲۵۷} شُرُشُر می‌بارید. گروهی از پلیس‌های کلان‌شهر دابلن با نظارت شخص سرکلانتر، نظم را در میان انبوه عظیم جمعیتی حفظ کردند که دسته‌ی نوازندگان سازهای زبانه‌ای و بادی خیابان یورک ^{۲۵۸} بر آلات سیاه‌پوش خود، با نواختن تحسین‌برانگیز نغمه‌ی بی‌همتایی که ذوق حزن‌انگیز هنری اسپرانتزا، ^{۲۵۹} از همان گهواره محبوب قلب‌هایمان کرد، این مدت زمان را برای‌شان می‌گذراندند. قطارهای تفریحی سریع‌السير و دلیجان‌های تشک‌دوزی‌شده برای آسایش عموزاده‌های روستایی که گروه‌های بزرگی از آن‌ها شرکت داشتند، تدارک دیده شده بود. خوانندگان خیابانی محبوب دابلن ل-ن-ه-ن-م-ل-گ-ن-^{۲۶۰} که شب پیش از آن که لری دراز شد ^{۲۶۱} را به سبک شوخ‌وشنگ معمول‌شان خواندند، سرگرمی‌های قابل توجهی را پدید آوردند. دو دلفک تقلیدناپذیرمان با عرضه‌ی برگه‌های بزرگ تصنیف‌شان به عاشقان عنصر طنز، کاروبارشان سکه شد و هیچ فردی که در گوشه‌ی قلبش جایی برای تفریح واقعی و عاری از ابتذال ایرلند دارد، به آن‌ها بابت پنی‌هایی که به‌زحمت به دست می‌آورند غبطه نخواهد خورد. کودکان بیمارستان دختران و پسران سرراهی ^{۲۶۲} که پشت پنجره‌های مشرف به آن صحنه ازدحام کرده بودند، از این سرگرمی غیرمنتظره‌ی افزون بر تفریح روز مسرور شدند و چند کلمه تحسین‌مدیونیم به خواهران خوب تهیدستان ^{۲۶۳} به‌خاطر ایده‌ی عالی‌شان در فراهم کردن تعلیم به‌راستی آموزنده برای بچه‌های بیچاره‌ی بی‌پدرومادر. مهمانان جشن شبانه‌روزی نایب‌السلطنه شامل بسیاری از بانوان معروف در معیت علیامخدره‌ها به مطلوب‌ترین جایگاه سرپوشیده همراهی

شدند، در حالی که گروه سفیران عجیب و غریب خارجی، معروف به دوستان جزیره‌ی زمره،^{۲۶۴} بر سکوی خطابه، در نقطه‌ی مقابل جا داده شدند. گروه سفیران، که با صلابت تمام حضور داشتند، کومنداتوره بچی بچی بنینو بنونه^{۲۶۵} (ریش سفید نیمه‌فلج گروه که برای نشستن بر صندلی اش به کمک جرثقیل نیروی بخار قوی نیاز داشت)، موسیو پیرپل پتیت اپتن،^{۲۶۶} دلک اعظم ولادینمیر پاکت هنکرچیف،^{۲۶۷} آرچ دلکلیک لیوپولد رودالف فون شوانزن باد-هودنتالر،^{۲۶۸} کنتس مارها ویراگا کیساتزونی پوتراپستی،^{۲۶۹} هیرم وای بامبوست، کنت آناناتوس کاراملو پولوس،^{۲۷۰} علی بابا بخشیش راحت لکوم افندی،^{۲۷۱} سینور ایدالگو کابالرو دُن پکدیلو وای پلابراس وای پترنوستر د لا مالوراد لا مالاریا،^{۲۷۲} هوکو پوکو هاراکیری،^{۲۷۳} های هونگ چنگ،^{۲۷۴} اولاف کوبرکدلسن،^{۲۷۵} ماین هیر تریک ون ترومپس،^{۲۷۶} پَن پُل آکس پدی ریسکی،^{۲۷۷} گوس پاند پارکلستر کراتچینا برچی سیچ،^{۲۷۸} بوروس هاپینکف، هر هوروس دایرکتور پرزیدنت هانس چیوچلی - استیورلی،^{۲۷۹} استادپاره وقت باشگاه موزه‌گاه آسایشگاه ملی و بیضه بند کارسمبل کاردکتیر و فسور خصوصی متخصص تاریخ عمومی کریگفرید او بر آگمایین.^{۲۸۰} تمام سفیران بدون استثنا محکم‌ترین عبارات ممکن ناهمساز را در باره‌ی وحشیگری بی‌نام‌نشانی که از آن‌ها خواسته شده بود شاهدهش باشند، بیان کردند. سپس در میان د ج ز،^{۲۸۱} مشاجره‌ای پر شور و حرارت (که همگی در آن شرکت جستند) بر سر این درگرفت که آیا تاریخ تولد درست قدیس حامی ایرلند هشتم مارس بود یا نهم مارس.^{۲۸۲} در حین آن بحث به گلوله‌ی توپ، غداره، بومرنگ، شمخال، نارنجک گندزا، ساطور قصابی، چتر، منجنیق، پنجه‌بوکس، کیسه‌شن، تکه‌های چدن خام متوسل شدند و مشت‌هایی بود که بی‌محابا ردوبدل می‌شد. پلیس بچه، پاسبان مک‌فدن که از طریق پیک ویژه از بوت‌رزتون فراخوانده شد، سریع‌السیر نظم را برقرار کرد و با سرعت برق هفدهم ماه را به‌عنوان راه حلی آکنده از احترام برای هر دو طرف حریف پیشنهاد داد.^{۲۸۳} پیشنهاد پاسبان حاضر جواب نه‌فوتی بی‌درنگ مورد توجه همه واقع شد و به اتفاق آرا پذیرفته شد.^{۲۸۴} به پاسبان مک‌فدن از طرف همه‌ی د ج ز، که از بدن چند نفرشان به‌شدت خون می‌ریخت، از صمیم دل تبریک گفته شد. کومنداتوره بنینو بنونه که از زیر صندلی دسته‌دار ریاست جمهوری رهایی یافت، از جانب مشاور قانونی اش اووکتو پگامیمی شرح داده شد که مقاله‌های گوناگون پنهان‌شده در سی و دو جیش در طول درگیری توسط او از جیب‌های همکاران دون پایه‌اش ربوده شده بود با این امید که آن‌ها را سر عقل بیاورد.^{۲۸۵} اشیا (که شامل چند صد ساعت طلا و برنز خانم‌ها و آقایان بود) ناگهان به مالکان محق‌شان بازگردانده شد و توافق همگانی حکم فرما شد.

رامبولد آهسته و بی‌تکلف با لباس بی‌نقص صبحگاهی و گل محبوبش، گلا دیولوس کرونتوس،^{۲۸۶} بر سینه از چوبه‌ی دار بالا رفت. حضورش را با آن سرفه‌ی لطیف رامبولدی اعلام کرد، سرفه‌ای که بسیاری تلاش (بی‌هوده) کردند تقلید کنند - کوتاه، دقیق اما ضمناً بسیار خاص خود مرد. ورود دژخیم جهان‌شهر با غریو تحسین از جانب جمعیت عظیم مورد استقبال قرار گرفت، بانوان نایب‌السلطنه دستمال جیبی‌هایشان را با هیجان تکان دادند و سفیران خارجی با بانگ بلند آمیخته با فریاد، حتا هیجانی‌تر، هورا کشیدند، هوخ، بنزای، ای‌بن زیویو، چین‌چین، پولا، کرونیا، هپ‌هپ، ویو و الله گفتند و در میان‌شان طنین او یوای سفیر سرزمین آواز (اف دوبل زیر یادآور آن نتهای تیز زیبایی که

کاتالانی خواجه مادر بزرگ مادر بزرگ هایمان را با آن‌ها مسحور کرد) به آسانی قابل تمییز بود.^{۲۸۷} رأس ساعت هفده بود. ناگهان بانگ عبادت از بلندگو برخاست و در یک آن تمام کله‌ها برهنه شد، کلاه مکزیکی پدرسالارانه‌ی کومنداتوره، که از زمان انقلاب رینتزی^{۲۸۸} در تملک خانواده‌اش بود، توسط مشاور پزشکی در التزامش، دکتر پیپی،^{۲۸۹} برداشته شد. اسقف اعظم فاضل آخرین تسلی‌های دین مقدس را در لحظه‌ای به شهید قهرمان داد که برای مجازات اعدام در روحانی‌ترین حال مسیحیت در حوضچه‌ی آب باران زانو زده بود، بعد با قبای خود بالای سر سفیدش، رو به بالا به تاج و تخت نیایشگران استغاثه‌کننده‌ی مشتاقِ مرحمت دعا کرد. درست در کنار دسته‌ی ساطور، شخص عبوسِ جلاد ایستاد، سیمایش با دیگی ده‌گالنی پوشیده شده بود و چشم‌هایش از دو روزن گرد سوراخ‌شده غضبناک چشم‌غره می‌رفت. همان‌طور که منتظر علامت مرگبار بود، لبه‌ی سلاح هولناکش را با تیز کردن روی ساعد عضلانی‌اش امتحان کرد یا گله‌ای گوسفند را که از جانب تحسین‌کنندگان اداره‌ی درنده‌خو، اما ضروری‌اش تهیه شده بود، یکی پس از دیگری سر برید. روی میز چوب ماهونِ زیبای نزدیک او، چاقوی شقه‌کن، ابزار گوناگون خوب‌آبدیده‌ی مخصوص در آوردن دل‌وروده (به‌طور ویژه تأمین‌شده توسط کارخانه‌ی جهان‌نامی چاقوسازی، مسرز جان ژوند و پسران در شفیلد)،^{۲۹۰} قابلمه‌ای سفالی برای جا دادن اثنی عشر، روده‌ی بزرگ، روده‌ی کور و آپاندیس و غیره پس از استخراج موفقیت‌آمیز، و دو تنگ جادار شیر اختصاصی دریافت گران‌مایه‌ترین خون گران‌مایه‌ترین قربانی،^{۲۹۱} مرتب چیده شده بود. مباشر خانه‌ی ادغامی گربه‌ها و سگ‌ها^{۲۹۲} در رکاب او بود تا این ظروف را که تکمیل شد به آن سازمان خیریه منتقل کند. از سوی مقامات، طعامی کاملاً عالی، شامل ورقه‌های ژامبون و تخم‌مرغ، استیک سرخ‌شده و پیاز، به اعلادرجه پخته، نان‌های ساندویچی صبحانه‌ای داغ خوشمزه و چای نشاط‌آور با دقت تهیه شده بود مخصوص مصرف شخص محوری این تراژدی، کسی که هنگام آماده شدن برای مرگ روحیه‌ای عالی داشت و از آغاز تا انجام پرشورترین اشتیاق را به این اقدامات نشان می‌داد، اما او با از خودگذشتگی نایاب در این عصر ما، به‌گونه‌ای تحسین‌آمیز لیاقت خود را نشان داد و آخرین آرزوی دم مرگ را به زبان آورد (بی‌درنگ مورد توافق واقع شد) که این وعده‌ی غذایی باید به بخش‌های مساوی تقسیم شود میان اعضای انجمن مراقبت از مستمندان و بیماران^{۲۹۳} به‌عنوان نشانه‌ی احترام و ارزشی که برای‌شان قائل است. وقتی عروس منتخب خجالتی راهش را از میان صفوف فشرده‌ی تماشاچیان شکافت و خود را پرت کرد توی سینه‌ی عضلانی مرد که چیزی نمانده بود به خاطر او به ابدیت پرتاب شود،^{۲۹۴} احساسات به نک و نون پلاس آلتر^{۲۹۵} رسید. قهرمان هیکل باریک و بلند دختر را در آغوشی عاشقانه پیچید و با مهربانی در گوشش نجوا کرد شیلا، شیلائی من.^{۲۹۶} دختر از به کار بردن اسم کوچکش تشویق شد و با شور و حرارت جای‌جای مناسب بدن او را تا جایی که اصول لباس زندان به اشتیاقش اجازه‌ی دسترسی می‌داد، بوسید. همان‌طور که آن‌ها جویبارهای نمکی اشک‌هایشان را قاطی می‌کردند، زن نزد او سوگند خورد که خاطره‌های او را تا ابد گرامی خواهد داشت، این‌که هرگز مرد قهرمانش را فراموش نخواهد کرد، مردی که با ترانه‌ای بر لبانش به سوی مرگ می‌رفت، آن‌گونه که گویی به مسابقه‌ی هرلینگ در پارک کلاتارک می‌رود.^{۲۹۷} زن روزهای شاد لذت‌بخش با هم بودن بچگی‌شان در سواحل انا لیفی^{۲۹۸} را به یاد او آورد، وقتی که در خوشی‌های معصوم جوانی زیاده‌روی کرده بودند و، بی‌خبر از امروز هولناک، هردو از ته

دل خندیده بودند و همی تماشاچیان از جمله کشیش گرامی، به خنده و شادی فراگیرشان پیوسته بودند. آن جمع عظیم حاضران از خوشی واقعاً به جنش درآمدند.^{۲۹۹} اما عن قریب اندوه بر آن‌ها چیره شد و برای آخرین بار دست یکدیگر را محکم گرفتند. سیل تازه‌ی اشک از مجاری اشک‌زایشان طغیان کرد و انبوه بسیار بزرگ جمعیت، تا عمق وجود متأثر شدند و به هق‌هق دلخراش افتادند، اما او که هیچ اثری نپذیرفت، خود کشیش سالخورده بود. مردان گنده‌ی قوی، افسران صلح و غول‌های خوش‌مشرب نیروی پلیس سلطنتی ایرلند، آشکارا از دستمال‌جیبی‌هایشان استفاده می‌کردند^{۳۰۰} و می‌توان با اطمینان گفت که در آن گردهمایی بی‌سابقه حتی یک چشم خشک نماند. رمانتیک‌ترین حادثه وقتی رخ داد که یک جوان خوش‌قیافه‌ی دانش‌آموخته‌ی آکسفورد،^{۳۰۱} معروف به جوانمردی نسبت به جنس لطیف، قدم جلو گذاشت و کارت ویزیت، دفترچه‌بانکی و شجره‌نامه‌اش را نشان داد، دست بانوی جوان نگون‌بخت را خواست،^{۳۰۲} از او تقاضا کرد که یک روز را برگزیند، و درجا پذیرفته شد. به هر بانویی در میان مخاطبان هدیه‌ای به‌شکل گل‌سینه‌ای با علامت استخوان بازو و مجسمه به‌عنوان یادگاری زیبا از این مراسم اهدا شد، عمل به‌موقع و سخاوتمندانه‌ای که فوراً تازه‌ای از احساسات را برانگیخت: و وقتی جوان شجاع آکسفوردی (ضمناً دارنده‌ی یکی از کهن‌ترین نام‌های تاریخ آلبیون) حلقه‌ی نامزدی گران‌بهایی با زمردهایی طراحی‌شده به‌شکل شبدر چهاربرگ در انگشت نامزد خجالتی‌اش کرد، هیجان دیگر هیچ حدومرزی نداشت. خیر، حتا فرمانده‌ی عبوس دژبانی، سرهنگ دوم تُمکین-مکسول ففرنج‌مولن تاملینسن،^{۳۰۳} که ریاست این جلسه‌ی اندوه‌بار را به عهده داشت، کسی که شمار قابل‌توجهی از سپوی‌ها را بدون آن‌که به خود هیچ ترسی راه دهد از دم توپ گذرانده بود،^{۳۰۴} حالا نمی‌توانست احساسات طبیعی‌اش را مهار کند. با دستکش زرهی‌اش اشکی مخفی^{۳۰۵} را پاک کرد و از زبان ساکنان صاحب امتیازی که از قضا در التزام او بودند، شنیده شد که با لحن تردیدآمیز با خود زمزمه می‌کرد:

— خدا از سر تقصیراتم نگذرد، این زن معرکه نیس، یک جنده‌ی لعنتی. لعنت بر من که این کوفتی دارد من را به گریه می‌اندازد، پسر، واقعاً گریه‌ام می‌اندازد وقتی می‌بینمش، چون یاد لگن انگورکوبی قدیمی‌ای می‌افتم که چی، حوالی لایم‌هاوس منتظم بود.^{۳۰۶}

لذا، بعد شهروند شروع می‌کند به حرف زدن درباره‌ی زبان ایرلندی و جلسه‌ی شورای شهر و همه‌ی این‌ها و انگلیسی‌زده‌هایی که نمی‌توانند به زبان خودشان حرف بزنند و جُوسط حرف می‌پرد چون موفق شده از یکی یک چوق بگیرد و بلوم با چس‌نال‌ه‌ی قدیمی‌اش و ته‌دوینی‌ای که از جو بیرون کشیده بود به میان حرف می‌آید^{۳۰۷} و درباره‌ی انجمن گئی‌لیک و انجمن ضد نوشیدن دوره‌ای^{۳۰۸} و مشروب‌خواری، نفرین ایرلندی، حرف می‌زند. همه‌اش همین ضد نوشیدن دوره‌ای است.^{۳۰۹} کوفتی، می‌گذارد انواع و اقسام نوشیدنی‌ها را بریزی توی حلقش، اما پیش از آن‌که حتا کف آبجوی او را ببینی، آب شده فرو رفته تو زمین. و یک شب من با یک یارویی رفتم به یکی از آن شب‌های موسیقی‌شان، آواز و رقص و زن می‌توانست بالا برود از پشت‌ه‌ی کاه،^{۳۱۰} می‌توانست، مورین ماه،^{۳۱۱} و یک یارویی بود با یک آرم روبان آبی بلی‌هولی^{۳۱۲} و به زبان ایرلندی چسی می‌آمد و یک عالم کالین بون^{۳۱۳} که با نوشابه‌های غیرالکلی دور می‌زدند و مدال و پرتقال و لیمو و چند تا نان همبرگری کهنه‌ی خشک

می فروختند، کوفتی، مهمانی سخاوتمندانه،^{۳۱۴} نگذار حرف بز نم. ایرلند هوشیار ایرلند آزاد است.^{۳۱۵} و بعد پیر مردی بنا می کند فوت کردن توی نی انباش و همه ی شیاها پاهایشان را هماهنگ با آهنگی که گاو پیر از آن مُرد، می رقصانند.^{۳۱۶} و یکی دو روحانی چشم می چرخانند تا بلایی سر مؤنث‌ها نیاید، ضربه‌ای به زیر کمر.

لذا، به هر حال، همان‌طور که می‌گفتم، سگ پیر که قوطی را خالی می‌بیند، شروع می‌کند به گشتن دوروبر من و جو. من با مهربانی تربیتش می‌کردم، واقعاً می‌کردم، اگر سگ من بود. گاهی یک لگد خوبی که حالش را جا بیاورد به جایی‌اش می‌زدم که کورش نکند.

شهروند با ریشخند می‌گوید:

- می‌ترسی گازت بگیرد؟

بنده می‌گوید:

- نه. اما ممکن است پایم را جای تیر چراغ برق بگیرد.

لذا سگ پیر را صدا می‌زند و می‌گوید:

- چیات شده، گری؟

بعدش هم شروع می‌کند به کشیدن سگ و اذیت کردنش و به زبان ایرلندی با او حرف زدن و سگ گنده‌ی پیر خُرخر می‌کند، انگار جواب می‌دهد، مثل دونوازی در اپرا. چنان خُرخری بین‌شان ردوبدل می‌شود که هرگز نشنیده‌ای. یکی که هیچ کار بهتری ندارد بکند باید به روزنامه‌نامه‌ای بنویسد پرو و بنو پولیکو^{۳۱۷} درباره‌ی اجبار پوزه‌بند بستن به سگ‌هایی مثل این یکی. خرخر می‌کند و غرغر می‌کند و چشمش سرخ‌شده از خشکی‌ای که توش هست و هیدروفوبیایی که از فکش بیرون می‌ریزد.

همه‌ی کسانی که علاقه‌مندند به اشاعه‌ی فرهنگ انسانی در میان حیوانات پایین‌تر (و نام‌شان لژیون است)^{۳۱۸} نباید نمایش واقعاً حیرت‌انگیز خودسگ‌پنداری‌ای^{۳۱۹} را که توسط سگ‌گرگ سگ شکاری پیر مشهور ایرلندی، سابقاً شناخته‌شده با لقب گری‌اُون و اخیراً نام‌گذاری‌شده توسط حلقه‌ی بزرگ دوستان و آشنایانش به اُون گری عرضه می‌شود، فراموش کنند. این نمایش که حاصل سال‌ها تربیت از راه مهربانی و سیستم غذایی دقیقاً سنجیده است، علاوه بر دستاوردهای دیگر، دربرگیرنده‌ی قرائت شعر نیز هست.^{۳۲۰} بزرگ‌ترین متخصص آواشناسی زنده‌ی ما (که هیچ بنی‌بشری نمی‌تواند نامش را از زبان ما بیرون بکشد!) از هیچ کوششی فروگذار نکرده تا با توضیحاتی روشن کند و شعری را که قرائت شد، مقایسه کند و دریابد که شباهت چشمگیری (تأکیدها از ماست) با رباعیات خنیاگران سلتی باستانی دارد.^{۳۲۱} ما چندان حرف نمی‌زنیم درباره‌ی آن آهنگ‌های عاشقانه‌ی دلنشینی که سراینده، که با آن‌ها هویتش را زیر نام مستعار زیبای شاخه‌ی کوچک دوست‌داشتنی مخفی می‌کند،^{۳۲۲} دنیای عشق به کتاب را معرفی کرده است، بلکه بیشتر (همان‌طور که یک مقاله‌نویس دی‌اُسی^{۳۲۳} در خبر جالبی که در یک روزنامه‌ی جدید عصر منتشر شد، گوشزد می‌کند) درباره‌ی یادداشتی تندتر و شخصی‌تر حرف می‌زنیم، چیزی که در تراوشات طنزآمیزِ رافتِری معروف و دانلد مک‌کانسیداین یافت می‌شود،^{۳۲۴} حالا، ترانه‌سرای مدرن‌تر به کنار، که امروزه خیلی مورد توجه عموم مردم بوده است.^{۳۲۵}

در زیر نمونه‌ای را ضمیمه می‌کنیم که محققى برجسته به انگلیسی ترجمه کرده است و در حال حاضر مجاز به افشای نامش نیستیم، اما معتقدیم که خوانندگان مان اشاره به موضوع روز را بیش از یک سرنخ خواهند یافت. دستگاه شعر وزن دار اولیه‌ی سگی، که یادآور قواعد پیچیده‌ی تجانس آوایی و تشابه هجایی انگلیس ولزی است،^{۳۲۶} بی‌اندازه پیچیده‌تر است، اما ما معتقدیم که خوانندگان مان قبول خواهند کرد که جان کلام به‌خوبی دریافت شده است. شاید باید این را نیز افزود که اگر شعر اُون به‌گونه‌ای آهسته و نشمرده بالحنی دال بر کینه‌ی سرکوب‌شده خوانده شود، به‌مراتب به تأثیرش افزوده می‌شود.

نفرینِ نفرین‌هایم
هفت‌روز هر روز
و هفت پنج‌شنبه‌ی خشک
بر تو باد ای بارنی کی‌یرن،
بدون یک قطره آب
که شجاعتم را خنک کند
و دل‌وروده‌ام سرخ‌غرنده
به‌دلیل سالن موسیقی لوری^{۳۲۷}

لذا شهروند به تری گفت که مقداری آب برای سگ بیاورد و، لعنتی، می‌توانستی از یک مایلی بشنوی که شلپ‌شلپ می‌نوشد. و جو از او پرسید که یکی دیگر هم می‌نوشد.

می‌گوید:

- می‌نوشم، اخارا،^{۳۲۸} تا نشان دهم که کدورتی در میان نیست.

لعنتی، آن‌قدر هم که صورت کلمی‌اش نشان می‌دهد، احمق نیست. کونش را از این بار به آن بار می‌کشاند، افتخار میزبانی را به شما می‌سپارد، با سگ پیر گیلترپ^{۳۲۹} و توسط مالیات‌پردازان و دارندگان حق رأی به تنگ می‌آید. تفریح برای مرد و چهارپا. و جو می‌گوید:

- برای سوراخ کردن یک پاینت دیگر هم پایه هستی؟

بنده می‌گوید:

- پرسش و نیکی؟^{۳۳۰}

جو می‌گوید:

- دوباره همان، تری.

و می‌گوید:

- مطمئنی هیچی از خانواده‌ی خوراکی‌های مایع نمی‌خوری؟

بلوم می‌گوید:

- ممنونم، نه. راستش همين حالا می‌خواستم مارتین کانینگهم را ببینم، متوجه‌ای، درباره‌ی این بیمه‌ی دیگنم بیچاره. مارتین از من خواست به آن خانه بروم. می‌دانی، او، منظورم دیگنم، آن موقع درباره‌ی رهن‌گذاری هیچ گزارشی به آن شرکت نداده است و اسماً تحت مصوبه‌ی وام‌گیرنده نمی‌تواند از بیمه‌نامه چیزی وصول کند.^{۳۳۱}

جو با خنده می‌گوید:

- یا خدایا، این مورد خوبی است که شایلاک^{۳۳۲} پیر تو تله‌ی خودش بیفتد. پس حالا زنش دست بالا را دارد، هان؟

بلوم می‌گوید:

- خب، این یک نکته است برای معاشران زن.

جو می‌گوید:

- معاشران کی؟

بلوم می‌گوید:

- منظورم مشاوران زن است.^{۳۳۳}

بعد گیج و سردرگم شروع می‌کند به گند زدن درباره‌ی وام‌گیرنده‌ی تحت مصوبه، مثل وقتی رئیس دیوان عالی در مسند قضاوت اعلام نظر می‌کند، و به نفع زن و این‌که حساب امانی باز می‌شود، اما از سوی دیگر، دیگنم آن پول را به بریجمن^{۳۳۴} بدهکار بوده و اگر الان زنش یا بیوه‌اش به حق وام‌دهنده اعتراض کند، تا آن‌جا پیش رفت که ذهن من را با وام‌گیرنده‌ی تحت مصوبه تقریباً گیج‌وویج کرد.^{۳۳۵} خود لعنتی‌اش از خطر جست و آن زمان مصوبه شامل حال خودش، به‌عنوان یک بی‌شرف و ولگرد نشد، فقط به این خاطر که یک دوستی در دادگاه داشت. بلیت‌های خیریه را می‌فروخت یا چی به‌شان می‌گویند بلیت اعانه‌ی سرّی رویال مجارستان.^{۳۳۶} این عین واقعیت است، به این روز روشن. آه، من را بر یک عبری ارجح کن!^{۳۳۷} دزدی رویال و سرّی مجارستان.

لذا باب دُرِن سکندری خوران می‌آید و از بلوم می‌خواهد از قول او به خانم دیگنم بگوید که متأسف است برای این دردسر و خیلی متأسف است برای این ماتم و به او بگوید که او گفت و هرکس که دیگنم را می‌شناخت گفت که هرگز وفادارتر و بهتر از ویلی طفلک بیچاره که مرده ندیده است به او بگوید. با این چرت‌وپرت‌های جهنمی داشت خفه می‌شد. و وقتی با بلوم دست می‌داد این را که به او بگوید سوزناک‌تر می‌کرد. دست بده، برادر. تو یک بی‌شرفی و من یکی دیگر.^{۳۳۸}

بعد گفت:

- اجازه بده تا این‌جا روی آشنایی‌مان حساب کنم که اگر براساس معیار صرف زمان قضاوت کنیم، ممکن است به‌نظر کوتاه باشد، اما آن‌طور که من امیدوارم و معتقد، بر یک حس احترام متقابلی بنا گذاشته شده است، آن‌طور که این لطف از تو درخواست شود. اما، اگر پا را از محدوده‌ی معین فراتر گذاشته‌ام، لطفاً جسارت من را به پای خلوص نیتم بگذارید.

دیگری پاسخ داد:

- نه، بی نهایت قدردان انگیزه‌هایی هستیم که محرک رفتار توست و من وظیفه‌ای را که تو بر من محول کرده‌ای، به انجام می‌رسانم، تسلی‌یافته از این اندیشه که، گرچه کار محوله از زمره‌ی اندوه است، این سندِ اعتماد تو تلخی پیاله را تا اندازه‌ای شیرین می‌کند.
او گفت:

- پس رخصت بده که دستت را بگیرم. پاکی قلبت، بی گمان احساسش می‌کنم، عباراتی بهتر از کلمه‌های نابسنده‌ی من به تو دیکته خواهد کرد تا مناسب‌ترین باشند برای انتقال احساسی که حزنش، اگر احساساتم را بیرون بریزم، من را حتا از سخن گفتن محروم خواهد کرد.^{۳۳۹}

و بعد راه می‌افتد و سعی می‌کند که صاف راه برود. سیاه‌مست در ساعت پنج. شبی که نزدیک بود بازداشت شود، فقط پدی لرد آن بابی، ۱۴ ائی، را می‌شناخت.^{۳۴۰} بی‌خبر از همه‌جا در مشروب‌فروشی‌ای غیرمجاز در خیابان براید، بعد از ساعت بسته شدن، با دو لکاته زنا می‌کند و جاکشی در حال نگهداری، و با فنجان چای آبجوی پورتر می‌نوشد.^{۳۴۱} و پیش لکاته‌ها خودش را فرانسوی معرفی می‌کند، جوزف مانوآ، و علیه دین کاتولیک حرف می‌زند، و این‌که وقتی کم‌سن بوده در کلیسای آدم اند ایوز^{۳۴۲} در مراسم عشای ربانی خدمت می‌کرده، با چشم بسته، کسی که انجیل عهد جدید را نوشته و عهد عتیق را، و بغل می‌کند و دستمالی می‌کند. و دو لکاته از خنده می‌میرند، جیبش را می‌زنند، و او احمق خاک‌برسر آبجوی پورتر را بر سرتاسر تخت می‌ریزد و دو لکاته با صدای گوش‌خراش به همدیگر می‌خندند. انجیل^{۳۴۳} چطور است؟ یک انجیل عهد عتیق داری؟ فقط اگر پدی از آن‌جا رد نمی‌شد، به‌ات می‌گویم چه می‌شد. بعد او را در یک یکشنبه با آن زن صیغه‌ای‌اش می‌بینی، و زن در میان دو ردیف صندلی‌های کلیسای کاتولیک دم می‌جنباند، با چکمه‌های ورنی به پا، کم‌تر نه، و بنفشه‌هایش، خوشگل مثل گل، و مثل یک بانوی کوچولو رفتار می‌کند. خواهر جک مونی. و آن مادر روسپی پیر که برای زوج‌های خیابانی اتاق آماده می‌کند. خدا، جک وادارش کرد که اطاعت امر کند. به او گفت اگر سروته قضیه را هم نیاورد و او را نگیرد،^{۳۴۴} به‌خدا، طوری لگدش می‌زند که عن و گه‌اش قاطی شود.

لذا تری سه پاینت را آورد.

جو درحالی که میزبان می‌شود، می‌گوید:

- بفرما. بفرما، شهروند.

او می‌گوید:

- سلان لیت.^{۳۴۵}

بنده می‌گوید:

- کامیابی، جو. به‌سلامتی، شهروند.

لعنتی، هیچی نشده نصف پیاله را بالا داد. یک کوه کوچک از پول می‌خواهی تا او را سیراب کنی.

جو می‌گوید:

- آن یارو درازه^{۳۴۶} کیست که کاندیدای مقام شهرداری شده، اُلف؟

- ريفقت.

جو مي گويد:

- ننن؟ ^{۳۴۷}عضو شوراي شهر؟

الف مي گويد:

- من اسم هيچ کس را نمي گويم.

جو مي گويد:

- فکر مي کردم. الان توي آن جلسه با ويليام فيلد، ام پي، ديدمش، ^{۳۴۸}تجار رمه.

شهروند مي گويد:

- آيو پس پشمالو، آن آتشفشان منفجر شده، عزيز همه ي کشورها و بُت کشور خودش. ^{۳۴۹}

لذا جو براي شهروند درباره ي بيماري پا و دهان و تاجران رمه و اقدامات مربوط به اين مسئله حرف مي زند و شهروند همه را به نقطه ي مخالف جهت مي دهد و بلوم درباره ي ماده ي ضد عفوني کننده اش براي زخم گوسفندان و دواي بيماري ريوي براي گوساله هايي که سرفه مي کنند و درمان تضميني برفک زبان حرف مي زند. چون او يک بار در سلاخ خانه ي اسب بوده است. ^{۳۵۰} سر به زير و جلو و ماتحت از عقب ^{۳۵۱} با دفترچه و قلمش قدم مي زد تا اين که جو کاف ^{۳۵۲} با اردنگي انداختش بيرون، چون به يک دام پرور زبان درازي کرده بود. آقاي همه چيزدان. به مادر بزرگت ياد بده که اردک ها را بدوشد. ^{۳۵۳} پيسر برک به من مي گفت که چطور زنش يک دوره اي در هتل پيش خانم اُداد مثل سيل اشک مي ريخته و آن قدر گريه مي کرده تا چشمش از کاسه درمي آمده، با هشت اينچ چربي دور بدنش. نمي توانست بند کراستش را شل کند بدون اين که چشم ماهي کادي پير دورش والس برقصد و به او نشان دهد که چطور اين کار را بکند. امروز چه برنامه اي داري؟ اوم. شيوه هاي انساني. چون حيوانات بيچاره رنج مي برند و کارشناسان مي گويند و بهترين درمان شناخته شده که باعث درد حيوان نشود و ملايم ماليدن روي نقطه ي زخم. لعنتي، دست نرمي زير مرغ مي گذارد. ^{۳۵۴}

قد قد قدا. کوآک کوآک کوآک. اسم مرغ مان بلک ليز است. او براي مان تخم مي گذارد. وقتي او تخمش را مي گذارد، خيلي خوشحال است. قدا. کوآک کوآک کوآک. بعد عمو ليوي خوب مي آيد. دستش را زير بلک ليز مي گذارد و تخم مرغ تازه ي او را برمي دارد. قد قد قد قدا. کوآک کوآک کوآک. ^{۳۵۵}

جو مي گويد:

- در هر صورت، فيلد و ننني امشب مي روند لندن تا در خود مجلس عوام درباره اش پرس و جو کنند.

بلوم مي گويد:

- مطمئني که عضو شوراي شهر هم مي رود؟ اتفاقاً من مي خواستم بينمش.

جو مي گويد:

- خب، با کشتی نامه‌ها می‌رود، همین امشب.

بلوم می‌گوید:

- خیلی بد شد. من مخصوصاً می‌خواستم. شاید فقط آقای فیلد می‌رود. نتوانستم تلفن کنم. نه. مطمئنی؟^{۳۵۶}

جو می‌گوید:

- نن می‌رود. اتحادیه از او خواسته که فردا درباره‌ی این بپرسد که چرا مأمور عالی‌رتبه‌ی پلیس ورزش‌های ایرلندی را در پارک ممنوع کرده است. نظرت درباره‌اش چیست، شهروند؟ د اسلوه ن
ح - ارن.^{۳۵۷}

آقای کو سهیم‌آکر (مولتی‌فارنهم. نت.):^{۳۵۸} متعاقب پرسش دوست محترم، نماینده‌ی شیلیه،^{۳۵۹} می‌توانم از آن جناب بسیار محترم بپرسم که آیا دولت دستور کشتار این حیوانات را صادر کرده است، با آن‌که هیچ‌گونه شواهد پزشکی در تأیید وضعیت بیماری آن‌ها در دسترس نیست؟ آقای هرچهاردست‌وپا (تموشنت. کان.):^{۳۶۰} اعضای محترم از قبل، شواهدی را که در حضور کمیته‌ی تمام اعضای مجلس ارائه شد، در اختیار دارند. احساس می‌کنم نمی‌توانم چیزی مفید به آن اضافه کنم. پاسخ به پرسش نماینده‌ی محترم مثبت است.

آقای آرلی آرلی (مونت‌نوته. نت.):^{۳۶۱} آیا برای کشتار حیوانات انسانی‌ای که جسارت کنند و ورزش‌های ایرلندی را در فینکس پارک بازی کنند دستورات مشابهی صادر شده است؟

آقای هرچهاردست‌وپا: پاسخ منفی است.

آقای کو سهیم‌آکر: آیا تلگرام معروف عالی‌مقام، میچلزتون، القابخش سیاست جنابان در نیمکت خزانه‌داری بود؟^{۳۶۲} (اُه! اُه!)

آقای هرچهاردست‌وپا: باید پاسخ این پرسش به من اعلام شود.

آقای یاهوسرای توجه‌طلب (بانکومب. مُست.):^{۳۶۳} در شلیک کردن تردید نکنید.^{۳۶۴} (تشویق طنزآمیز جناح مخالف.)

سخنگو: نظم را رعایت کنید! (همه بلند می‌شوند. تشویق.)

جو می‌گوید:

- همین جاست آن مردی که ورزش گئی‌لیک را زنده کرد. بین این جا نشسته است. کسی که جیمز استیونز را فراری داد.^{۳۶۵} قهرمان کل ایرلند در پرتاب وزنه‌ی شانزده پوندی.^{۳۶۶} بهترین پرتاب‌چی بود، شهروند؟

شهروند می‌گوید:

- نا باکلیس - وانمود می‌کند که فروتن است. در هر حال، یک وقتی بود که من به خوبی نفر بعدی بودم.^{۳۶۷}

جو می‌گوید:

- بزَن قدش، شهروند. بودی و کوفتی یک عالمه هم بهتر.

اَلْف می گوید:

- واقعاً حقیقت دارد؟

بلوم می گوید:

- بله. معروف است. تو نمی دانستی؟

لذا از آن جا پرداختند به ورزش های ایرلندی و بازی های انگلیسی زده هایی^{۳۶۸} که نمی توانند به زبان خودشان حرف بزنند، مثل تنیس روی چمن و دربارهی هرلینگ و پرتاب سنگ^{۳۶۹} و خصوصیات مردم ایرلند و ساختن دوباره ی یک ملت باری دیگر^{۳۷۰} و همه ی چیزهای مربوط به آن. و البته بلوم هم باید حرف خودش را دربارهی این بگوید که اگر یکی سوفل قلبی داشته باشد، ورزش خشن بد است. و قسم به پارچه رومبلی ام که اگر یک پَر کاه را از روی زمین کوفتی برداری و اگر به بلوم بگویی: ببین، بلوم. این پَر کاه را می بینی؟ این یک پَر کاه است. به جان عمه ام قسم یک ساعت دربارهاش حرف خواهد زد و واقعاً و یکریز حرف خواهد زد.

در سالن باستانی بریان اُکرنان در سراید نا بریتین بهای،^{۳۷۱} تحت حمایت د اسلوه ن ح - ارن،^{۳۷۲} بحث جذاب تری دربارهی احیای ورزش های باستانی گئی لیک و اهمیت فرهنگ فیزیکی انجام شد، به آن معنا که در یونان و روم باستان و ایرلند باستان درک شده بود، برای رشد نژاد.^{۳۷۳} رئیس محترم سازمان نیک نام بر مسند بود و تعداد حاضران در مقیاسی بسیار بالا. پس از نطق آموزنده ی رئیس جلسه، خطابه ای باشکوه، به طرز ی بلیغ و صریح ایراد شد، متعاقب آن جذاب ترین و آموزنده ترین مذاکره با معیاری، طبق معمول والا و عالی، در خصوص مقبولیتِ احیاسازیِ بازی ها و ورزش های باستانی اجداد پانسلت ها برگزار شد.^{۳۷۴} کارمند معروف و بس محترم مربوط به آرمان زبان کهن مان، آقای جوزف مکارتی هاینز، درخواست فصیحی داد برای احیای ورزش ها و سرگرمی های سلتی باستانی، مورد تمرین صبحگاهی و شامگاهی فِن مک کول،^{۳۷۵} طراحی شده برای احیای بهترین سنت های مربوط به توان و تبحر مردانه که از اعصار باستانی به ما به ارث رسیده است. ال بلوم، که با ترکیبی از استقبال تشویق آمیز و هو کشیدن رویه رو شد، رئیس جلسه ی آوازخوان با حمایت از رأی منفی بحث را به پایان آورد؛ در پاسخ به درخواست های مکرر و تحسین های صمیمانه از تمام جوانب جلسه ی پرجمعیت، با بازخوانی بس درخور توجه ابیات همیشه سبز تامس آذربورن دیویس جاودانه (خوشبختانه آشنا تر از آن که در این جا نیازی به یادآوری باشد)، یک ملت باری دیگر،^{۳۷۶} اجرایی که با آن، بدون ترس از مخالفت می توان گفت، قهرمان میهن پرست قدیمی خود را کاملاً ممتاز کرد. کروسو - گاربیالدی^{۳۷۷} ایرلندی در هیئتی فوق العاده بود و صدای رسایش در نهایت برتری شنیده می شد وقتی سرود باستانی و مورد احترام را به گونه ای می خواند که فقط شهروند ما می تواند آن را بخواند. آوازخوانی درجه یک کم نظیرش، که کیفیت اعلایش باعث افزایش بی اندازه ی شهرت بین المللی قبلی اش شد، با بانگ بلند و از جانب بی شمار مخاطبانی تحسین شد که در میان شان بسیاری از اعضای برجسته ی روحانیون و از جمله نمایندگان رسانه ها و دادگاه و دیگر حرفه های فاضلانه به چشم می خورد. سپس جلسه خاتمه یافت.

در میان روحانیون حاضر، عالی مقام پدر روحانی ویلیام دلینتی، اس جی، ال ال دی؛ عالی جناب پدر روحانی جرالد مولوی، دی دی؛ پدر روحانی پی جی کاوانا، سی اس اس پی؛ پدر روحانی تی واترز، سی سی؛ پدر روحانی جان آیورز، پی پی؛ پدر روحانی پی جی کلیری، اُس اف؛ پدر روحانی ال جی هکی، اُپی؛ عالی مقام پدر روحانی اف آر نیکلس، اُس اف سی؛ عالی مقام پدر روحانی بی گورمن، اُدی سی؛ پدر روحانی تی مار، اس جی؛ عالی مقام پدر روحانی جیمز مورفی، اس جی؛ پدر روحانی جان لوری، وی اف؛ عالی مقام پدر روحانی ویلیام داهرتی، دی دی؛ پدر روحانی پیتر فیگن، اُم؛ پدر روحانی تی برنگن، اُس ای؛ پدر روحانی جی فلیون، سی سی؛ پدر روحانی ام ای هکت، سی سی؛ پدر روحانی دلبیو هرلی، سی سی؛ عالی مقام پدر روحانی مونسنیور مک منس، وی جی؛ پدر روحانی بی آر اسلتری، اُم آی؛ عالی مقام پدر روحانی ام دی اسکلی، پی پی؛ پدر روحانی اف تی پارسل، اُپی؛ فقیه عالی مقام پدر روحانی تیموتی گورمن، پی پی؛ پدر روحانی جی فلنگن، سی سی. غیرروحانیون شامل پی فی، تی کوئک، و غیره و غیره.^{۳۷۸}

الف می گوید:

- حرف از ورزش های خشن شد، آیا تو در مسابقه ی کیو - بنت بودی؟^{۳۷۹}

جو می گوید:

- نه.

الف می گوید:

- شنیده ام فلانی صد چوق مک روی آن برده.

جو می گوید:

- کی؟ بلیزس؟

و بلوم می گوید:

- چیزی که مورد نظر من درباره ی تنیس بود، مثلاً، چابکی و تربیت چشم بود.

الف می گوید:

- اوم، بلیزس. فاش کرده بود که مایلر می گساری کرده^{۳۸۰} تا احتمال بُرد را بالا ببرد و آن یکی دائم تمرین کرده.

شهروند می گوید:

- می شناسیمش. پسر آن خانن.^{۳۸۱} می دانیم چه چیزی طلای انگلیسی توی جیبش گذاشت.

جو می گوید:

- درست می گویی.

و بلوم دوباره توی حرف می پرد و درباره ی تنیس روی چمن و جریان خون حرف می زند و از الف می پرسد:

- موافقی، برگن؟

الف می گوید:

- مایلر طرف را ضربه‌فنی کرد. هینن و سپرز^{۳۸۲} نسبت به آن فقط یک دلک‌بازی مسخره بود. مشت‌های پدر و مادر دار به او می‌زد. ^{۳۸۳} دیدی، نیم‌وجبی تا ناف او هم نبود و آن یاروی گنده سخت ضربه می‌زد. خدا، آخرین مشت را به شکمش کوبید، قوانین مشت‌زنی و این‌ها، هر چه را نخورده بود بالا آورد. ^{۳۸۴}

وقتی برنامه این شد که مایلر و پرسبی دستکش بپوشند و پنجاه ساورین ببرند، نبرد تاریخی و سنگینی برپا شد. ^{۳۸۵} نقص او نداشتن وزن سنگین بود، بره‌ی عزیزدانه‌ی دابلن که البته با مهارت عالی و تاکتیک‌های رینگ جبران کرد. آخرین هنرنمایی^{۳۸۶} این مسابقه برای هر دو قهرمان طاقت‌فرسا بود. در دور بزبزن قبلی، که در طول آن کیو دریافت‌کننده‌ی اصلی چپ و راست بود، از دماغ استوار ۶۷ کیلوگرمی خون شرابی روشن راه افتاد؛ توپخانه‌چی روی دماغ عزیزدانه تمیز کار کرد، و مایلر به‌نظر بی‌حال شد. سرباز وارد عمل شد و نبرد را با ضربه‌های قدرتمند چپ شروع کرد و در پاسخ به آن، گلا دیاتور ایرلندی با پرتاب سریع مشت‌ی محکم درست به چانه‌ی بنت تلافی کرد. کت‌قرمزی جاخالی داد، اما دابلنی او را با هوک چپ کوبید، بعد از ضربه‌ی کاری به پهلو. هردو دست به کار شدند. مایلر با سرعت مشغول شد و رقیبش را به زیر کشید، دور مسابقه این‌طور تمام شد که مرد گنده‌تر روی طناب بود و مایلر تنبیهش می‌کرد. مرد انگلیسی که چشم راستش تقریباً بسته بود، به گوشه‌اش رفت، خیس آب بود و وقتی زنگ به‌صدا درآمد، سرحال و سرشار از شهامت به میان آمد، مطمئن از ضربه‌فنی کردن ناگهانی مشت‌زن ابلانایتی. ^{۳۸۷} تا آخرین لحظه یک نبرد واقعی بود و بهترین هم‌اورد برای آن. هردو مثل ببر جنگیدند و هیجان به بالاترین حد رسید. داور به پرسبی ضربه‌زن به‌خاطر نگاه داشتن دوبار هشدار داد، اما عزیزدانه ناقلا بود و حرکات پاهایش نمایشی برای تماشا. پس از تبدالات سریع احترام که در طول آن ضربه‌ی رو به بالای زیبایی از طرف ارتشی خون‌دهان حریفش را شرشر بیرون ریخت، ناگهان بره به سر تا پای هم‌اوردش حمله کرد و ضربه‌ی چپ هولناکی به شکم بنت نبردکننده فرود آورد و او را نقش بر زمین کرد. یک ناک‌اوت تمیز و هوشمندانه بود. در بحبوحه‌ی انتظار نگران‌کننده، برای مشت‌زن پورتوبلو شمارش می‌شد که آل پفوتز و تستین، ^{۳۸۸} بانی بنت، لنگ را انداخت و پیروزی پسر سنتری ^{۳۸۹} در برابر فریاد و هلهله‌ی جنون‌آمیز مردمی اعلام شد که از لای طناب‌های رینگ رد می‌شدند، و غرق لذت، او را کاملاً احاطه می‌کردند.

الف می گوید:

- این آقا خوب می‌داند چطور نان را به نرخ روز بخورد. شنیده‌ام این روزها در شمال تور کنسرت برگزار می‌کند.

جو می گوید:

- درست است، نه؟

بلوم می گوید:

- کی؟ آهان، بله. کاملاً درست است. بله، یک نوع تور تابستانی، متوجه‌ای. فقط یک تعطیلات.

جو می گوید:

- ستاره‌ی باهوش و ویژه خانم بی است،^{۳۹۰} نیست؟

بلوم می‌گوید:

- زن من؟ بله، او آواز می‌خواند. فکر کنم موفقیت‌آمیز هم باشد. مردی عالی است برای ترتیب دادن برنامه‌ها. عالی.^{۳۹۱}

بنده می‌گوید، بنده به خود می‌گوید،^{۳۹۲} او هو لعنتی. همین معما را حل می‌کند و عدم حضور مو روی سینه‌ی حیوان را.^{۳۹۳} بلیزس با فلوت سوت‌سوتک می‌زند.^{۳۹۴} تور کنسرت. پسر دن کثیف حيله‌گر از پُل ایلند که موقع جنگ با بوئرها هر اسبی را دو بار به دولت می‌فروخت.^{۳۹۵} آن چی چی پیر. برای مالیات فقرا و آب سراغ تو آمدم، آقای بویلن.^{۳۹۶} تو چی؟ مالیات آب، آقای بویلن. تو چی چی؟ این همان یارویی است که ترتیب زن را خواهد داد، پندم را به گوش بگیر. بین من و تو کداریش.^{۳۹۷}

دختر موکلاخی تویدی، مایه‌ی افتخار کوه صخره‌ای کالپ.^{۳۹۸} در آن جایی که ازگیل ژاپنی و بادام هوا را معطر می‌کند،^{۳۹۹} تا رسیدن به زیبایی بی‌همتا رشد کرد. باغ‌های آلامیدا^{۴۰۰} گام‌های او را می‌شناختند: باغ‌های زیتون می‌شناختند و تعظیم می‌کردند. همسر عفیف لیوپولد است او: مری بن با پستان‌های بخشنده.

و بنگر، یکی از خاندان اُمَلوی وارد شد،^{۴۰۱} قهرمانی شایسته با صورتی سفید اما ضمناً گلگون، مشاور عالی جناب دانش‌آموخته‌ی وکالت، و با او شاهزاده و وارث تبار بزرگوار لمبرت.

- سلام، ند.

- سلام، الف.

- سلام، جک.

- سلام، جو.

شهروند می‌گوید:

- خدا نگه‌دار شما باشد.

جی جی می‌گوید:

- حافظ و نگه‌دار شما. چی می‌زنی، ند؟

ند می‌گوید:

- یک نصف.

لذا جی جی مشروب‌ها را سفارش داد.

جو می‌گوید:

- رفته بودی آن‌جا توی دادگاه؟

جی جی می‌گوید:

- آره. جو می‌گوید، او ترتیب کار را می‌دهد، ند.

ند می گوید:

- امیدوارم.

خب، این دو نفر چه کار می کردند؟ جی جی او را از فهرست هیئت منصفه‌ی عالی در می آورد^{۴۰۲} و دیگری سر مشکلی دست جی جی را می گیرد.^{۴۰۳} با اسمش در هفته‌نامه‌ی استابز.^{۴۰۴} با بازی ورق، نشست و برخاست با بچه‌اعیان‌های خودنما با عینک شیک و پیک به چشم و مشروبات گازدار نوشیدن‌شان، و این که حکم‌ها و اخطاریه‌های توقیف‌کننده‌ی اموال تاحدودی عرصه را بر او تنگ کرده است. ساعت طلایش را گرو می گذارد در کامینز واقع در خیابان فرانسیس،^{۴۰۵} جایی که هیچ کس نتواند او را در دفتر خصوصی به جا آورد، ولی من آن جا بودم با پیسر که چکمه‌هایش را از گرو آزاد می کرد. اسمت چیست، آقا؟ او می گوید، دان. و بنده می گوید، اوم، انجام شد. لعنتی، فکر می کنم یکی از همین روزهاست که پشیمان برگردد خانه.^{۴۰۶}

الف می گوید:

- آن دیوانه‌ی ملعون، برین را آن دوروبر دیدی؟ آخ: آخ.^{۴۰۷}

جی جی می گوید:

- آره. دنبال یک کارآگاه خصوصی می گشت.

ند می گوید:

- اوم. و می خواست هر طور شده^{۴۰۸} به دادگاه برود که کُرنی کلهر با این حرف متقاعدش کرد که اول دستخط را بدهد بررسی کنند.

الف با خنده می گوید:

- ده‌هزار پوند. خدا، حاضرم همه چیزم را بدهم و او را جلوی قاضی و هیئت منصفه بینم.

جو می گوید:

- تو بودی که این کار را کردی، الف؟ حقیقت، تمام حقیقت و هیچ چیز به جز حقیقت، باشد که جیمی جانسن کمکت کند.^{۴۰۹}

الف می گوید:

- من؟ افرای خودت را به من نزن.^{۴۱۰}

جو می گوید:

- هر ادعایی از جانب تو به عنوان سندی علیه خودت نوشته می شود.

جی جی می گوید:

- البته یک اقدام حقوقی باید محکمه پسند باشد. این به این معناست که او کامپوز منتیس^{۴۱۱} نیست.

آخ: آخ.

الف می گوید:

- کامپوز دیگری توست! ^{۴۱۲}

و می‌خندند و می‌گویند:

- می‌دانی که او یک خُل است؟ به کله‌اش نگاه کن. می‌دانی بعضی از صبح‌ها مجبور است کلاهش را با پاشنه‌کش کفشش روی سرش بگذارد.

جی جی می‌گوید:

- آره، اما درست بودنِ یک افترا مجوزی نیست که یک اتهام را بتوانی در برابر چشم‌های قانون منتشر کنی.

جو می‌گوید:

- ها ها، الف.

بلوم می‌گوید:

- با این حال، به‌خاطر آن زن بیچاره، منظوم زنش است.

شهروند می‌گوید:

- برای آن زن متأسفم. یا هر زن دیگری که با یک نصف و نصف ازدواج کند. ^{۴۱۳}

بلوم می‌گوید:

- یعنی چی نصف و نصف؟ منظورت این است که برین...

شهروند می‌گوید:

- منظوم نصف و نصف است. یک مردی که نه مرغ است و نه شتر. ^{۴۱۴}

جو می‌گوید:

- نه ماهی سرخ هرینگ خوب.

شهروند می‌گوید:

- منظوم همین است. یک پیشاگ، ^{۴۱۵} اگر معنی‌اش را بدانی.

لعتنی، فهمیدم که در دسر در پیش است. و بلوم توضیح می‌داد که منظورش این است که بی‌رحمی است به این زن که باید دنبال این پیر بی‌ثبات احمق برود. مثل بی‌رحمی به حیوانات است که بگذاری آن برین ملعون فقرزده ول باشد با ریشی که باعث سکندری خوردنش می‌شود، اشک آسمان را درمی‌آورد. و زن با آن دماغ بالا گرفتن و لاف‌زنی‌های بعد از ازدواجش با او، ^{۴۱۶} چون پسرعموی پدر شوهرش راهنمای پاپ برای نشستن روی نیمکت کلیسا بود. عکس آن یارو روی دیوار با سیبل چخماقی سوینی، سینیور برینی از سامرهیل، ^{۴۱۷} آن آیتالیانو، زوو پاپی پدر مقدس، بارانداز را ترک کرد و به خیابان ماس رفت. ^{۴۱۸} و او کی بود، به ما بگو؟ یک هیچ‌کاره، اتاق عقبی در طبقه‌ی دوم که به حیاط کوچکی باز می‌شود، ^{۴۱۹} به هفت شیلینگ در هفته، و خودش با انواع پلاک‌های سینه پوشیده شده بود و به تمام دنیا اعلام جنگ می‌کرد.

جی جی می‌گوید:

و به‌علاوه، یک کارت پستال از چیزهای عمومی است. در دعوی حقوقی سادگرووی هُل،^{۴۲۰} به‌عنوان شواهد کافی برای غرض‌ورزی به‌شمار آمد. به‌نظر من یک اقدام حقوقی باید محکمه‌پسند باشد.

شش و هشت‌پنس، لطفاً.^{۴۲۱} کی نظر تو را خواست؟ بگذار پاینت‌مان را در آرامش بنوشیم. لعنتی، حتا به ما اجازه داده نمی‌شود که ما همین کار را هم بکنیم.^{۴۲۲}

ند می‌گوید:

– خب، به‌سلامتی، جک.

– به‌سلامتی، ند.

جو می‌گوید:

– اینهاش دوباره.

الف می‌گوید:

– کجا؟

و لعنتی برین داشت از جلوی در می‌گذشت با کتاب‌ها زیر بغلش و زن در کنارش، و همین‌طور که رد می‌شدند، کرنی کلهر با چشم لوچش به داخل نگاه می‌کرد و با او مثل یک پدر حرف می‌زد و سعی می‌کرد که به او یک تابوت دست‌دوم^{۴۲۳} بفروشد.

جو می‌گوید:

– آن مورد کلاهبرداری در کانادا به کجا کشید؟^{۴۲۴}

جی جی می‌گوید:

– به بازداشتگاه برگردانده شد.

یکی از انجمن اخوتی‌های دماغ‌بطری‌دار بود که با اسم جیمز وات^{۴۲۵} با نام جعلی اسپایرو با نام جعلی اسپارک و اسپایرو، در روزنامه یک آگهی منتشر کرد که می‌گفت برگه‌ی عبور به کانادا را به بیست شیلینگ می‌دهد. چی؟ تو سفیدی چشمم هیچ سبز می‌بینی؟^{۴۲۶} معلومه که لعنتی دوز و کلک خالی بود. چی؟ گوش همه را برید، کلفت‌ها و روستایی‌های دست‌وپاچلفتی از منطقه‌ی میث،^{۴۲۷} اوهم، و از نوع خودش هم.^{۴۲۸} جی جی داشت به ما می‌گفت که یک عبری قدیمی زارتسکی‌نام یا هم‌چین چیزی بود که در جایگاه شهود کلاه بر سر گریه می‌کرد، به موسای مقدس قسم می‌خورد که با کلاهبرداری دو چوق ازش گرفته‌اند.

جو می‌گوید:

– قاضی این مورد کی بود؟

ند می‌گوید:

– قاضی اعظم.^{۴۲۹}

الف می‌گوید:

- سِر فردریک طفلک نازنین، می توانی تا دلت بخواهد گولش بزنی.

ند می گوید:

- دلش به نازکی دل گنجشک است. یک قصه‌ی فلاکت‌بار دربار‌ی وجوه عقب‌افتاده‌ی اجاره و یک زن مریض و یک لشکر بچه برایش بگو، به خدا قسم، در همان مسند قضاوت می‌زند زیر گریه. الف می‌گوید:

- اوهوم. روبن جی^{۴۳۰} لعنتی آن دفعه شانس آورد که فردریک او را توی هلفدوننی نینداخت به خاطر شکایت علیه گاملی طفلک بیچاره‌ای که سنگ‌های کارخانه‌ی نزدیک پل بات را می‌پاید.^{۴۳۱}

و شروع می‌کند به ادای قاضی اعظم را در آوردن و دروغ‌گی گریه کردن:

- شرم‌آورترین چیز ممکن! این مرد سخت‌کوش بیچاره! چند تا بچه؟ گفتی ده؟

- بله، عالی جناب. و زخم حصبه دارد.

- و زن با تب حصبه! شرم‌آور است! فوراً دادگاه را ترک کن، آقا. نه، آقا، هیچ حکمی برای پرداخت صادر نمی‌کنم. چطور به خودت اجازه می‌دهی، آقا، که بیایی جلوی من و بخواهی حکم صادر کنم! مرد سخت‌کوش پرکار بیچاره! شکایت را مردود اعلام می‌کنم.

و نظر به این‌که در شانزدهمین روز ماه الهه‌ی گاوچشم^{۴۳۲} و در سومین هفته‌ی بعد از روز عید پاک و تثلیث کامل،^{۴۳۳} زمانی که دختر آسمان‌ها، ماه نو، در اولین ربعش بود،^{۴۳۴} چنین شد که آن قضات عالم به مقر قانون بازگشتند. رئیس کورتنی،^{۴۳۵} نشسته در حجره‌ی خود، پند و اندرز را ارائه داد و رئیس اندروز،^{۴۳۶} بدون هیئت منصفه، با حضور در دادگاه انحصار وراثت، شکایت اولین مدعی ملک مطرح‌شده در وصیت‌نامه و آخرین حکم رسیدگی قیمومت ماترک در باب ملک شخصی و حقیقی مرحوم متوفی جیکاب هالییدی،^{۴۳۷} تاجر شراب، متوفی، را علیه لیونگستن نوزاد، مختل المشاعر، و یکی دیگر، به‌خوبی بررسی و ارزیابی کرد. و سِر فردریک جناب فالکینر به دادگاه رسمی خیابان گرین وارد شد.^{۴۳۸} و او حدود ساعت پنج بر جایگاهش جلوس کرد تا قانون برهونز^{۴۳۹} را در کمیسیون برای تمام آن بخش‌هایی که باید حمایت شوند و برای منطقه‌ی شهر دابلن اجرا کند. و با او ساینهدریم اعظم از دوازده قبیله‌ی ایار،^{۴۴۰} برای هر قبیله یک نفر، از قبیله‌ی پتربیک و از قبیله‌ی هیو و از قبیله‌ی اون و از قبیله‌ی کان و از قبیله‌ی اُسکار و از قبیله‌ی فرگوس و از قبیله‌ی فن و از قبیله‌ی درمات و از قبیله‌ی کورمک و از قبیله‌ی کون و از قبیله‌ی کونلته و از قبیله‌ی اُسین،^{۴۴۱} آن‌جا حضور داشتند، همه‌ی دوازده مرد خوب و وفادار.^{۴۴۲} و او آن‌ها را به عیسای جان‌سپرده برچلیپا سوگند داد که با درستی و صداقت قضاوت کنند و موضوع مورد بحث میان ارباب و پادشاهی خودمختارشان و زندانی پشت میله را صادقانه منتقل نمایند، و مطابق با شواهد، حکم راستین بدهند، باشد که خدا یاری‌شان کند، و کتاب مقدس را ببوسند. و آن‌ها از صندلی‌هایشان برخاستند، همه‌ی آن دوازده نفر از ایار، و به نام او، خدایی که ابدی است، سوگند خوردند که بنا بر عدالت او عمل خواهند کرد. و بی‌درنگ عمده‌های قانون، از برج دفاعی‌شان هدایت شدند تا آن کسی را که سگ‌های شکاری عدالت متعاقب اطلاعات دریافته توقیف کرده بودند، نگه دارند. و آن‌ها به دست‌وپای او غل‌وزنجیر بستند، و نه وثیقه و ضامنی برای او

پذيرفتند،^{۴۴۳} اما عليه‌اش اعلام جرم کردند، زيرا جنایتکار بود.

شهروند می‌گوید:

- این‌ها چیزهای خوبی است که به ایرلند می‌آید و کشور را پر از انگل می‌کند.^{۴۴۴}

لذا بلوم وانمود می‌کند که هیچ چیز نشنیده است و شروع می‌کند به حرف زدن با جو و به او می‌گوید که لازم نیست تا اول برج خودش را برای آن موضوع کوچک اذیت کند، اما اگر بشود یک کلمه به آقای کرافورد بگوید. و لذا جو به این خدا و آن پیغمبر قسم می‌خورد که هر غلطی می‌کند تا این کار انجام شود.

بلوم می‌گوید:

- متوجه‌ای، برای یک آگهی است که باید تکرار شود. همه‌ی رازش در همین است.

جو می‌گوید:

- رو من حساب کن.

شهروند می‌گوید:

- کلاه رعیت و بیچاره‌های ایرلند را برداشتن. بیش از این اجنبی در خانه‌مان لازم نداریم.^{۴۴۵}

بلوم می‌گوید:

- آه، مطمئنم که درست می‌شود، هاینز. فقط آن کیز، متوجه‌ای.

جو می‌گوید:

- انجام‌شده حسابش کن.

بلوم می‌گوید:

خیلی لطف می‌کنی.

- شهروند می‌گوید:

- اجنبی‌ها، تقصیر خودمان است. ما به‌شان اجازه‌ی ورود دادیم. ما آن‌ها را آوردیم این‌جا. زانیه و

معشوقش دزدهای ساکسونی را به این‌جا آوردند.^{۴۴۶}

جی جی می‌گوید:

- حکم موقت.^{۴۴۷}

و بلوم وانمود می‌کند که مطلقاً و عمیقاً به هیچی علاقه ندارد، تار عنکبوتی در گوشه‌ای پشت یک بشکه، و شهروند به او اخم می‌کند و سگ پیر کنار پایش به بالا نگاه می‌کند تا سر در بیاورد که چه کسی را و کی گاز بگیرد.

شهروند می‌گوید:

- یک زن بدنام، این همان چیزی است که علت همه‌ی بدبختی‌های ماست.^{۴۴۸}

الف می‌گوید:

- و اینهاش، زنی که با همه‌ی لباس‌های شیکش داشت با تری پشت پیشخان روی برگه‌های پلیس گزت^{۴۴۹} کرکر می‌خندید.

بنده می‌گوید:

- بگذار یک نگاهی به او بیندازیم.

و آن چه چیزی بود، فقط یکی از آن مصوره‌های یانکی‌های هرزه که تری از کُرنی کلهر قرض می‌گیرد. رموزی برای بزرگ کردن اندام محرمانه‌تان. فسق زیباروی جامعه. نورمن دلبلیو تاپر، پیمانکار ثروتمند شیکاگویی، زن زیبا ولی بی‌وفایش را روی پای سروان تیلر پیدا می‌کند.^{۴۵۰} زیبا با شورت کوتاه خود را به فسق می‌کشانند و معشوقش او را نازونوازش می‌کند و می‌مالد و نورمن دلبلیو تاپر با لوله‌ی نخودافکنش می‌پرد تو، درست به‌موقع برای دیر رسیدن، بعد از این‌که زن حقه‌بازی‌اش را با سروان تیلر تمام کرده است.^{۴۵۱}

جو می‌گوید:

- یا عیسی، چقدر پیراهنت کوتاه است!

بنده می‌گوید:

- مو هم دارد،^{۴۵۲} جو، یک شقه‌ی خوب از این بره به‌مان می‌رسد، هان؟

لذا در هر حال، جان وایز نولن^{۴۵۳} وارد می‌شود و لنه‌ن به‌همراهش با صورتی به‌درازی چاشت دیرشده.

شهروند می‌گوید:

- خب، آخرین خبرها از صحنه‌ی بازی چیست؟ آن دوره‌گردهای شهرداری در نشست انتخاباتی‌شان برای زبان ایرلندی چه تصمیمی گرفتند؟

آنولن، ملبس به جوشن تابان، برای رئیس مقتدر والامقام و قدرتمند سرتاسر ارین تا کمر خم شده، کرنش و تعظیم کرد و مطلع ساخت او را از آن‌چه رخ داده، این‌که چگونه ریش سفیدان اعظم فرمان‌بردارترین شهر، دومین در قلمرو پادشاهی،^{۴۵۴} در باجه‌ی اخذ عوارض^{۴۵۵} با آن‌ها ملاقات کرده بودند، و آن‌جا پس از نیایش سزاوار خدایان مقیم فضای علوی، شورایی جدی برگزار کردند که با استناد به آن ممکن است، اگر چنین بشود ممکن است یک بار دیگر جاه‌وجلال را آن کلام الهام‌بخش گیل دریا جدا کرده را به میان انسان‌های میرا بازگرداند.^{۴۵۶}

شهروند می‌گوید:

- در حال پیشرفت است. مرده‌شور برد سسناخ‌های ملعون بی‌رحم و پتوای آن‌ها را.^{۴۵۷}

لذا جی جی به میان آمده، فرهیخته‌وار اظهار می‌دارد که یک داستان تازمانی خوب است که بعدی را نشنیده‌ای^{۴۵۸} و حقایق انکارشده و قانون نلسن، چشم نابینا را روی تلسکوپ گذاشتن^{۴۵۹} و تدوین قانون مصادره‌ی اموال و محرومیت از حقوق مدنی برای استیضاح یک کشور،^{۴۶۰} و بلوم سعی می‌کند تا از او حمایت کند، میان‌واری و خودآزاری و مستعمره‌هایشان و تمدن و شهرآیینی‌شان.^{۴۶۱}

شهروند می گوید:

- منظورت بیماری شهوت آیینی شان است. مرده شورشان ببرد! ^{۴۶۲} لعنت هیچ خدا یک وری بتابد بر این تخم و ترکه‌ی حرامزاده‌ی روسپیان ملعون کثافت! نه موسیقی و نه هنر و نه ادبیات که ارزش نامش را داشته باشد. هر تمدنی هم که دارند، از ما دزدیده‌اند. ^{۴۶۳} ارواح حرامزاده‌ی زبان‌بند آمده.

جی جی می گوید:

- خانواده‌ی اروپایی...

شهروند می گوید:

- آن‌ها اروپایی نیستند. من با کون ایگن پارسی در اروپا بودم. ^{۴۶۴} تو حتا یک نشان از آن‌ها یا از زبان‌شان در هیچ‌جای اروپا پیدا نمی‌کنی، به‌جز در کیننه دژانس. ^{۴۶۵}

و جان وایز می گوید:

- چه تعداد گل‌هایی که به دنیا می‌آیند بدون آن‌که دیده شوند. ^{۴۶۶}

لنهن که کمی از آن زبان خارجی را می‌داند، می گوید:

- کانسکویی لز آنگویه! پرفید البیون! ^{۴۶۷}

این را گفت و جام چوبی ^{۴۶۸} آبجوی سیاه قوی کف کرده را با دستان زیر و زمخت و گنده‌ی عضلانی قدرتمندش بلند کرد، و با بر زبان آوردن شعار قبیله‌اش لا درگ‌ابو، ^{۴۶۹} برای نابودی دشمنانش نوشید، نژادی از قهرمانان دلاور تهمتن، فرمانروایان امواج، ^{۴۷۰} که مانند خدایگان ابدی بر سریر مرمیرین خاموش نشسته‌اند.

بنده به لنهن می گوید:

- چه بلایی سرت آمده. مثل آن یارویی هستی که یک شیلینگ گم کرده و شش پنس پیدا کرده.

او می گوید:

- جام طلایی.

تری می گوید:

- کی برنده شد، آقای لنهن؟

می گوید:

- ثرواوی، ^{۴۷۱} بیست به یک. یک بازنده‌ی مسلم. و بقیه هیچ امتیازی به دست نیاوردند.

تری می گوید:

- و مادیان بس؟ ^{۴۷۲}

لنهن می گوید:

- هنوز می‌دود. همه‌مان همدردیم. ^{۴۷۳} بویلن به توصیه‌ی من دو چوق برای خودش و یک خانمی از دوستانش روی سپتر بی‌محابا شرط بست.

تری می‌گوید:

— من خودم نیم سکه‌ی تاجدار گذاشتم روی زین‌فندل که آقای فلین به‌ام توصیه کرد. به لرد هوارد دی والدن قسم. ^{۴۷۴}

لنهن می‌گوید:

— بیست به یک. هم چین زندگی گُهی‌ای. و می‌گوید، ثروای. درجه یک است، ^{۴۷۵} و حرف قوز شست پا شد. ^{۴۷۶} اسم تو ضعف است، ^{۴۷۷} سپتر.

لذا به‌طرف قوطی بیسکویتی رفت که باب دُرِن جا گذاشته بود تا ببیند چیزی هست که با اجازه‌ی درجاصادره‌شده بلند کند، و سگ پیر با پوزه‌ی جَرَب گرفته‌اش رو به بالا دنبال او شانسس را امتحان می‌کرد. مادر هابرد پیر رفته توی گنج‌ه. ^{۴۷۸}

لنهن می‌گوید:

— چیزی توش نیست، حیوان.

جو می‌گوید:

— خودت را نیاز. زن می‌بُرد پول را، اگر آن اسب ضعیف نبود.

و جی جی و شهروند درباره‌ی قانون و تاریخ بحث می‌کردند و بلوم هم گاهی یک کلمه فرو می‌کرد. ^{۴۷۹}

بلوم می‌گوید:

— بعضی از مردم یک ذره را توی چشم دیگران می‌بینند، ولی تیر ساختمان را توی چشم خودشان نمی‌بینند. ^{۴۸۰}

شهروند می‌گوید:

— رنمیز. ^{۴۸۱} هیچ آدمی به‌اندازه‌ی کسی که نخواهد ببیند کور نیست، اگر منظورم را بفهمی. آن بیست میلیون ایرلندی گمشده‌ی ما کجا هستند، ^{۴۸۲} آن‌ها که امروز باید این‌جا باشند، به‌جای چهار، قبیله‌های گمشده‌ی ما؟ ^{۴۸۳} و ظروف سفالی و منسوجات ما، بهترین در تمام جهان! ^{۴۸۴} و پشم ما که در دوره‌ی جونوال در رم به فروش می‌رسید ^{۴۸۵} و کتان و پارچه‌های موج‌دار ما از دستگاه‌های بافندگی انتریم و پارچه‌های تور لیمریک ما، ^{۴۸۶} دباغی‌ها و بلورجات سفید ما در بالیو و پوپلین هیوگنات ما که از زمان جکاراد دی لیون تولید می‌کردیم ^{۴۸۷} و ابریشم دست‌باف و فاستونی فاکسفورد ما و سوزن‌دوزی نقش‌برجسته‌ی ما از صومعه‌ی کارملایت در نیو راس، هیچ چیز مثل آن در سرتاسر جهان پهناور نیست. ^{۴۸۸} کجایند تاجران یونانی که آمدند از راه ستون‌های هرکول، جبل الطارقی که امروز دشمن بشر آن را ربوده، با طلا و رنگ ارغوانی برای فروش در بازار کارمین و کس‌فورد؟ ^{۴۸۹} تاکیتوس و بطلمیوس را بخوان، حتا جیرالدوس کامبرنسیس را. ^{۴۹۰} شراب، پوست خَز، مرمر کائمارا، ^{۴۹۱} نقره‌ی تیپیری، که دومی ندارد، ^{۴۹۲} اسب‌های کوچک و متوسط پرآوازه‌مان، حتا امروز، ^{۴۹۳} سرگرمی‌های ایرلندی‌ها، که شاه فیلیپ از اسپانیا پیشنهاد داد تا برای اجازه‌ی ماهیگیری در آب‌های ما عوارض گمرکی بپردازد. ^{۴۹۴}

جان‌های زرد انگلیسی^{۴۹۵} تا چه میزان برای تجارت نابودشده و قلب‌های نابودشده‌مان به ما مدیونند؟ و آن بستر برو و شنن، که قرار نیست عمیق‌شان کنند، با میلیون‌ها جریب فرنگی از مرداب و باتلاق، تا همه‌ی ما را از سل بکشند؟^{۴۹۶}

جان وایز می‌گوید:

- به‌زودی به بی‌درختی پرتغال می‌شویم یا هلیگولند با تک درختش،^{۴۹۷} اگر کاری برای درخت‌کاری دوباره‌ی این سرزمین نکنند. سیاه‌کاج‌ها، صنوبرها، همه‌ی درختان خانواده‌ی مخروطیان به‌سرعت نابود می‌شوند. یک گزارشی می‌خواندم از لرد کسل‌تون...

شهروند می‌گوید:

- نجات‌شان بدهید، زبان‌گنجشک‌های غول‌پیکر گالوی و نارون‌های خان‌سالار کیلدر با تنه‌های چهل‌پایی و شاخ‌وبرگی به وسعت یک جریب فرنگی.^{۴۹۸} نجات دهید درختان ایرلند را برای مردمان آینده‌ی ایرلند بر تپه‌های زیبای اری، آه.^{۴۹۹}

لنهن می‌گوید:

- اروپا شما را تحت نظر دارد.

امروز بعد از ظهر،^{۵۰۰} نخبگان جامعه‌ی جهانی، آن مس، در جشن عروسی شوالیه‌ژان وایز دِ نولان، رئیس‌کل عالی‌مقام جنگل‌بانی جنگل‌های ملی ایرلند، با دوشیزه صنوبر مخروطی از دره‌ی کاج حضور به هم رساندند.^{۵۰۱} بانو سیلویستر نارون‌سایه، خانم باربارا عشق‌غان، خانم پل زبان‌گنجشک، خانم هلی چشم‌فندق، دوشیزه دافنه خلیج‌ها، دوشیزه دوروثی نیستان، خانم کلاید دوازده‌درخت، خانم ژوان سبز، خانم هلن فضول‌رز، دوشیزه ویرجینیا موجسب، دوشیزه گلا دیس راش، دوشیزه آلیو باغ، دوشیزه بلنج افرا، خانم ماد ماهون، خانم میرا موزد، دوشیزه پریسلا سالخورده‌گل، دوشیزه بی پیچک، دوشیزه گریس سپیدار، دوشیزه اُمیموزا سن، دوشیزه ریچل سدر سرخس‌برگ، دوشیزگان لیلیان و ویولا یاس، دوشیزه تیمدتی لِرزان صنوبری، خانم کیتی شبنمی - خزهای، دوشیزه می و لیک، خانم گلوریا نخل، خانم لیانا جنگل، خانم آرابلا آفایا و خانم نورما مقدس‌بلوط از بلوط‌همیشه‌بهار ریجس با حضورشان به مراسم زینت بخشیدند.^{۵۰۲} عروس که پدرش دستش را به دست داماد داد، مک مخروطی از بلوط‌ها،^{۵۰۳} به‌گونه‌ای عالی گیرا بود در آن دستاورد تولیدشده از لباس ابریشم مرسریزه‌ی سبز، به قالب زیردامنی خاکستری سحرگامی، و پوشیده با شال زمردی پهن و مزین به حاشیه‌دوزی سه‌پلیسه‌ای تیره‌فام، طرحی که از بالا با بند پیراهن حمایت‌شده و از باسن با لاگذاری‌های برنزی بلوطی. ساقدوشان عروس، دوشیزه کاج‌فرنگی مخروطی و دوشیزه صنوبر مخروطی، خواهران عروس، لباس‌هایی بسیار برازنده و در یک مایه‌رنگ پوشیده بودند. موتیفی زیبا از پَر زینتی صورتی، با طرحی راه‌راه لای چین‌های کلاه‌های سبز یشمی گذاشته شده و به شکل پَر حواصیل به رنگ مرجانی مات، بولهبوسانه تکرار شده بود. سینیور انریک فلور^{۵۰۴} نواختن ارگ را به عهده گرفت و با مهارت شناخته‌شده‌اش، علاوه بر قطعه‌های مربوط به مراسم عروسی، در بخش پایانی جشن،^{۵۰۵} آهنگ نو و جذاب چوب‌بُر، از آن درخت درگذر را نواخت. موقع ترک کلیسای سینت فیاکر این هورتو،^{۵۰۶} بعد از دعای خیر مخصوص پاپ،^{۵۰۷} آتش بازیگوشانه‌ی متقاطعی از فندق،^{۵۰۸}

میوه‌ی بلوط، برگ بو، گل آذین دم‌گره‌ای بید،^{۵۱۹} شاخ‌وبرگ پیچک، توت‌های مقدس، نوشاخه‌های داروآش و جوانه‌های سریع‌الرشد برای زوج خوشبخت برپا کردند.^{۵۱۰} آقا و خانم وایز مخروطی نیولن ماه غسل آرامی را در بلک فورست خواهند گذراند.

شهروند می‌گوید:

- و چشم‌هایمان بر اروپاست. ما با اسپانیا و فرانسه تجارت می‌کردیم^{۵۱۱} و با فلاندری‌ها، پیش از آن‌که آن توله‌سگ‌های دورگه^{۵۱۲} از مادر زاییده بشوند، آبجوی اسپانیایی در گالوی، قایق شراب در آبراه شرابی تیره.^{۵۱۳}

جو می‌گوید:

- و دوباره خواهیم کرد.

شهروند با کف دست به رانش می‌زند و می‌گوید:

- و با یاری مادر مقدس عیسی دوباره خواهیم کرد. بندرگاه‌هایمان که خالی‌اند دوباره پر خواهند شد، کوئینزتون، کینسیل، گالوی، خلیج بلکساید، ونتری در قلمرو کری، کیلی بگز،^{۵۱۴} سومین بندرگاه بزرگ در سرتاسر دنیا با ناوگان‌های دکل‌دار گالوی لینچز^{۵۱۵} و کون اریلی‌ها^{۵۱۶} و آکندی‌های دابلن^{۵۱۷} زمانی که ارل دزموند توانست معاهده‌ای با خود امپراتور چارلز پنجم امضا کند.^{۵۱۸} و می‌گوید، دوباره خواهیم کرد، وقتی اولین کشتی جنگی ایرلند را ببینیم که سینه‌ی امواج را می‌شکافد با پرچم خودمان بر سینه‌اش، نه هیچ‌کدام از چنگ‌های هنری تودور شما،^{۵۱۹} نه، بلکه قدیمی‌ترین پرچم شناور بر امواج، پرچم استان دزموند و توموند، سه تاج بر زمینه‌ی آبی، سه پسر میلیشس.^{۵۲۰}

و قُلُبِ آخر از آبجویش را نوشید. این‌طور که گفته شده.^{۵۲۱} همه‌اش پز و چسی مثل گربه‌ی دباغ‌خانه.^{۵۲۲} گاوهای کوناخت شاخ‌های بلند دارند.^{۵۲۳} همین‌قدر که زندگی گندزده‌اش بیش از این‌ها برایش ارزش دارد که برود آن‌جا و برای مردم جمع‌شده در شناگلدن گزافه‌گویی‌هایش را ارائه دهد، جایی که جرئت ندارد پایش را بگذارد با آن مالی مگوارها که به‌خاطر بالا کشیدن دارایی مستأجرِ اخراج‌شده دنبالش می‌گردند تا آبکشش کنند.^{۵۲۴}

جان وایز می‌گوید:

- گوش کن، به این گوش کن. چی گیر تو می‌آید؟

لنهن می‌گوید:

- یک گارد سواره‌نظام سلطنتی تا این اتفاق را جشن بگیرند.^{۵۲۵}

جان وایز می‌گوید:

- یک نصف، تری، و یک دست بالا.^{۵۲۶} تری! خوابی؟

تری می‌گوید:

- بله، آقا. ویسکی کوچک و بطری آل‌سُپ.^{۵۲۷} درست است، آقا.

به‌جای رسیدگی به مشتری‌ها، برای دیدن قطعه‌های جالب، او با آلف روی روزنامه‌ی لعنتی خم

شده بود. عكسى از يك مسابقه‌ى كله‌زنى، سعى مى‌كنند جمجمه‌ى لعنتى‌شان را بشكنند، يكى‌شان با سرش رو به پايين به سمت ديگرى مى‌رود، مثل گاونر به طرف در آغل. و ديگرى: جانور سياه سوخته در اُماها، جورجيا.^{۵۲۸} يك عالمه دودودك‌هاى^{۵۲۹} با كلاه‌شاپوى لبه‌پهن كه به سامبوي حلق‌آويز از درخت، با زبان درآمده و آتشى شعله‌ور زير پايش، شليك مى‌كنند.^{۵۳۰} لعنتى، بايد بعدش هم او را در دريا غرق مى‌كردند و با صندلى الكتريكى اعدام مى‌كردند و به صليب مى‌كشيدند تا از كارشان خاطر جمع شوند.

ند مى‌گويد:

- جنگنده‌هاى نيروى دريائى چى كه دشمنان مان را در خليج ننگه مى‌دارند؟^{۵۳۱}

شهروند مى‌گويد:

- الان دربارەى آن هم به‌ات مى‌گويم. اين جهنم روى زمين است. افشاگرى‌ها دربارەى شلاق زدن توى كشتى‌هاى تعليماتى در پورتزموث را كه در روزنامه مى‌آيد، بخوان. يك نويسنده‌اى كه اسم خودش را گذاشته منزجر.^{۵۳۲}

لذا شروع مى‌كند به حرف زدن دربارەى تشبيه بدنى و دربارەى گروه ملوانان و افسران و درياداران به‌صاف با كلاه‌هاى سه‌گوش، كشيلى با انجيل پروتستانى‌اش به‌عنوان شاهد تشبيه، و جوانكى را كه آورده‌اند، عربده مى‌كشد براى مامانش، و آن‌ها او را به پايه‌ى توپ مى‌بنند.

شهروند مى‌گويد:

- كپل و دوازده شلاق، اسمى بود كه جان برسفورد سفاك رويش گذاشت، اما انگليسى مدرن خدا به‌اش مى‌گويد چوب زدن به سرين.^{۵۳۳}

و جان وايز مى‌گويد:

- اين رسمى است كه نقص آن بيش از رعايتش مورد احترام است.^{۵۳۴}

بعد او براى مان گفت كه پليس كشتى با تركه‌اى بلند مى‌آيد و بيرون مى‌كشد و بر پشت لعنتى جوانك بدبخت شلاق مى‌زند تا او فرياد مى‌زند، هزار قتل.^{۵۳۵}

شهروند مى‌گويد:

- اين است نيروى هوايى پرشكوه بريتانياى شما كه بر زمين رياست مى‌كند. آدم‌هاى كه هرگز برده نخواهند شد،^{۵۳۶} با تنها مجلس اعيان موروثى روى زمين خدا و سرزمين‌شان در دستان دوازده خوك و بارون‌هاى پهلوان‌پنبه. اين است امپراتور بزرگى كه به آن مى‌بالند، تشكيل شده از رنجبران و سرف‌هاى شلاق‌خورده.^{۵۳۷}

جو مى‌گويد:

- كه در آن خورشيد هرگز طلوع نمى‌كند.^{۵۳۸}

شهروند مى‌گويد:

- و تراژدى‌اش اين است كه خودشان به‌اش ايمان دارند. اين ياهو‌هاى^{۵۳۹} بدبخت به‌اش ايمان

دارند.

آن‌ها به تَرکه ایمان دارند،^{۵۴۰} تازیانه‌زن‌های قادر متعال، خالق جهنم روی زمین، و به جکی تار،^{۵۴۱} پسر توپ‌وتفنگ، که از خودستایی نامقدس بارور شده، متولد ناوگان جنگی، زجر کشیده از کپل و دوازده شلاق، ترسانده، پوست‌کننده و دباغی شده، بدجور نعره زد و روز سوم دوباره از تخت برخاست، به بندرگاه راهنمایی شد، تا زمان دستور بعدی یک‌وری بر کپلش نشست، موقعی که بیاید تا برای امرار معاش و دستمزد زحمت بکشد.

بلوم می‌گوید:

– اما این مقررات در همه‌جا مثل هم نیست. منظورم این است که این‌جا هم همین‌طوری نخواهد بود اگر زور را در برابر زور بگذاری؟^{۵۴۲}

به‌ات نگفتم؟ همان‌قدر که این آبجوی پورتری که می‌نوشم حقیقت دارد، این هم حقیقت دارد که اگر نفس آخرش را می‌کشید سعی می‌کرد با پررویی روی ادعایش پافشاری کند که مرده زنده است.^{۵۴۳}

شهروند می‌گوید:

– زور را با زور جواب خواهیم داد.^{۵۴۴} ما ایرلند بزرگ‌ترمان را آن سوی آب‌ها داریم.^{۵۴۵} در سال سیاه ۴۷، آن‌ها از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند.^{۵۴۶} کلبه‌های خشت‌وگلی‌شان و آلونک‌هایشان کنار جاده با دژکوب‌ها فروریخته شد^{۵۴۷} و تایمز دست‌هایش را به هم مالید و به ساکسون‌های بی‌جگر گفت که به‌زودی تعداد ایرلندی‌ها در ایرلند به کمی سرخ‌پوست‌های آمریکا خواهد بود.^{۵۴۸} حتا تُرک بزرگ برای ما پیاستر فرستاد.^{۵۴۹} اما سسناخ‌ها سعی کردند که این ملت را در خانه‌شان از گرسنگی بکشند، درحالی‌که زمین‌ها پر از محصولی بود که گفتارهای بریتانیایی خریدند و در ریو دو ژانیرو فروختند.^{۵۵۰} اوهم، رعیت‌ها را گله‌ای بیرون کردند. بیست‌هزار نفر از آن‌ها در کشتی‌های تابوتی مردند.^{۵۵۱} اما آن‌هایی که به سرزمین آزاد رسیدند، سرزمین بندگی را به‌یاد می‌آورند.^{۵۵۲} و آن‌ها دوباره خواهند آمد با انتقام‌جویی، بزدل نیستند پسران گرانوول، قهرمانان کتلین نی هولیهان.^{۵۵۳}

بلوم می‌گوید:

– کاملاً درست، اما نکته‌ی من این...

ند می‌گوید:

– مدت طولانی است که منتظر آن روزیم، شهروند. از زمانی که پیرزن بی‌نوا به ما گفت که فرانسوی‌ها در دریا هستند و در کیلالا لنگر گرفته‌اند.^{۵۵۴}

جان وایز می‌گوید:

– اوهم. ما برای خاندان سلطنتی استوارت جنگیدیم که در نبرد با ویلیام سوم پیمان‌شان را با ما شکستند و به ما خیانت کردند.^{۵۵۵} لیمریک و نقض عهدنامه‌ی استون را به‌یاد بیاور.^{۵۵۶} ما بهترین خون‌هایمان را به فرانسه و اسپانیا دادیم، غازهای وحشی. نبرد فوتتوی، هوم؟^{۵۵۷} و سارسفیلد و اُداند،

دوک تتوان در اسپانيا، و یولسيز براون از کامو که ارتشبد بود تا ماریا ترزا.^{۵۵۸} اما ما تا حالا به‌آزایش چی گرفتیم؟

شهروند می‌گوید:

– فرانسوی‌ها! یک دسته استاد رقص! می‌فهمی چی می‌گویم؟ آن‌ها هرگز ارزش یک گوز برشته برای ایرلند نداشتند. همین حالا در مهمانی شامِ تی پی سعی نمی‌کنند با انگلیس خانن به تفاهم دوستانه برسند؟^{۵۵۹} جنگ‌افروزان اروپا، و همیشه بوده‌اند.

لنهن با دوز و کلک آبجویش را به چنگ می‌آورد و می‌گوید:

– کونسپی ل فرانسه.^{۵۶۰}

جو می‌گوید:

– و اما در مورد پروسی‌ها و هانووری‌ها،^{۵۶۱} آیا ما از دست آن حرامزاده‌های سوسیس‌خور نشسته بر تخت سلطنت، از جُرج الکتور گرفته تا آن جوانک آلمانی و پیرزن باددار پتیاره‌ای که مرده، به‌اندازه‌ی کافی نکشیده‌ایم؟^{۵۶۲}

لاکردار، خنده‌ام نگرفت به آن شکلی که او در باره‌ی آن یاروی پیر با پلک بلند حرف زد،^{۵۶۳} و یک پیر، هر شبِ خدا توی آن قصر سلطنتی اش سیاه‌مست با قدح و یسکی اسکاتلندی اش و درشکه‌چی اش که تن و استخوانش را می‌کشد و می‌غلتاند روی تخت، و زن او را از سیپالش می‌کشد و برایش قطعه‌هایی از آهنگ‌های قدیمی درباره‌ی ارن کنار راین و بیا جایی که مشروب ارزان‌تر است را می‌خواند.^{۵۶۴}

جی جی می‌گوید:

– خب، حالا ما ادوارد میانجی سازش را داریم.^{۵۶۵}

شهروند می‌گوید:

– این را برو به یک احمق بگو. لعنتی آن پسرک بیشتر میانجی سوزاک است تا میانجی سازش.^{۵۶۶} ادوارد گونلف – وتین.^{۵۶۷}

جو می‌گوید:

– نظرت درباره‌ی آن پسران مقدس چیست، کشیش‌ها و اسقف‌های ایرلند که اتاقش را در می‌نوٹ به رنگ‌های مسابقات اسب‌دوانی اعلی‌حضرت شیطانی اش رنگ می‌کنند و عکس تمام اسب‌هایی را به دیوار می‌چسبانند که سوارکارهایش سوار شده‌اند.^{۵۶۸} ارل دابلن،^{۵۶۹} نه کم‌تر.

اُف کوچولو می‌گوید:

– باید تمام زن‌هایی را می‌چسبانند که خودش سوار شده.^{۵۷۰}

و جی جی می‌گوید:

– رعایت فضا بر تصمیمات عالی‌جنابان اثر داشت.^{۵۷۱}

جو می‌گوید:

- یکی دیگر هم می‌زنی، شهروند؟

شهروند می‌گویند:

- بله، آقا. می‌زنم.

جو می‌گوید:

- تو؟

بنده می‌گوید:

- مدیونت هستم، جو. باشد که سایه‌ات هرگز کم نشود. ^{۵۷۲}

جو می‌گوید:

- همان را تکرار می‌کنیم.

بلوم با جان وایز حرف می‌زد و حرف می‌زد و به نظر حساسی هیجان‌زده بود با صورت تیره‌رنگ ^{۵۷۳} و چشم‌های آلویی پیرش که به دوروبر می‌چرخید.

او می‌گوید:

- شکنجه، تمام تاریخ بشر پر است از آن. ابدی کردن نفرت ملی در میان ملت‌ها.

جان وایز می‌گوید:

- اما تو می‌دانی یک ملت یعنی چه؟

بلوم می‌گوید:

- آره.

جان وایز می‌گوید:

- یعنی چی؟

بلوم می‌گوید:

- یک ملت؟ یک ملت همان مردمی‌اند که در یک‌جا زندگی می‌کنند.

ند می‌گوید:

- وای خدا - می‌زند زیر خنده - پس اگر این‌طور است من یک ملت، چون برای پنج سال گذشته در یک‌جا زندگی کرده‌ام.

لذا و البته همه به بلوم می‌خندند و او سعی می‌کند که درستش کند:

- یا هم چنین در جاهای مختلف زندگی می‌کنند.

جو می‌گوید:

- این یکی در مورد من صدق می‌کند.

شهروند می‌گوید:

- ملیت تو چیست؟

بلوم می گوید:

- ایرلندی. من این جا به دنیا آمده‌ام. ایرلند. ^{۵۷۴}

شهروند هیچ حرفی نزد، فقط خلطی از گلویش بالا آورد و لعنتی، یک صدف رد بانک را از دهانش به گوشه‌ای پرتاب کرد. ^{۵۷۵}

او می گوید:

- من با همه می‌روم، جو. ^{۵۷۶}

دستمالش را درآورد تا دهانش را پاک و خشک کند.

جو می گوید:

- بفرما، شهروند. آن را در دست راست بگیر و بعد از من کلمه‌هایی را که ذکر می‌شود تکرار کن. حوله‌ی شست‌وشوی بسیار نفیس و استادانه‌گلدوزی‌شده‌ای از ایرلند باستان ^{۵۷۷} منسوب به سالمون از دروما و منس تومالتا اگ مک‌دونا، نویسندگان کتاب بالیموت، ^{۵۷۸} که در آن دوره به‌دقت تولید شده و تحسینی طولانی را جلب کرده بود. نیازی نیست به شرح‌وسبط زیبایی افسانه‌ای ستون‌ها، قلعه‌ی هنر، که در آن می‌توان هرکدام از چهار انجیل‌نویس را به‌وضوح تشخیص داد که به‌ترتیب هرکدام از نمادهای پروتستان انجیلی‌اش را به هریک از چهار استاد عرضه می‌کنند، ^{۵۷۹} چوپان شاهی از چوب بلوط، پومای آمریکای شمالی (پادشاه چارپایان، فقط در حد یک اشاره بگویم که به‌مراتب شکوهمندتر از نوع بریتانیایی‌اش)، گوساله‌ی کری و عقاب طلایی از کارانتوهیل. ^{۵۸۰} صحنه‌های تصویرشده بر میدان اندام دافع ترشحات ^{۵۸۱} نشانه‌ی دژهای تپه‌ای و برج‌و بارو و دُلمن و اتاق آفتابگیر و صومعه‌ها و سنگ‌های لعن باستانی ما ^{۵۸۲} به‌لحاظ زیبایی شگفت‌انگیز و به‌لحاظ رنگ‌مایه‌ها به ظرافت زمانی است که شارحان اسلیگو ^{۵۸۳} عنان تخیل هنری‌شان را رها می‌کردند، مدت‌های مدید قبل، در عصر برمکیان. ^{۵۸۴} گَندلاگ، دریاچه‌های زیبای کیلارنی، ویرانه‌های کلان‌مک‌نویز، کانگ ابی، گلن آینا و دوازده قلعه، چشم ایرلند، تپه‌های سبز تالات، کرؤ پتريک، آبجوسازی مسرز آرتر گینس، پسران و شرکت (انحصاری)، سواحل لاک نی، دره‌ی اووکا، برج ایزالد، ستون هرمی یادبود میاس، بیمارستان سر پتريک دان، دماغه‌ی کلیپر، دره‌ی عمیق آهرلو، قلعه‌ی لینچ، میخانه‌ی اسکاچ، نوانخانه‌ی اتحادیه‌ی رتدئون در لاکلینزتئون، زندان تالامور، تندآب کسل کانل، کیل‌بلی مک‌شاناکیل، آن صلیب در موناستر بویس، هتل جوری، برزخ سینت پتريک، آبشار سالمون، سالن غذاخوری می‌نوٹ کالج، استخر طبیعی کرلی، سه محل تولد اولین دوک ولینگتن، صخره‌ی کشل، مرداب آلن، عمده‌فروشی خیابان هنری، غار فینگال، همه‌ی این جلوه‌گاه‌های تأثیرگذار که هم‌چنان تا امروز برای ما هستند، با آب‌های اندوه که از روی‌شان گذشته و با لایه‌های غنی زمان زیباتر هم شده‌اند. ^{۵۸۵}

بنده می گوید:

- مشروب‌مان را رد کن بیاید، ^{۵۸۶} چی به چی است؟

جو می گوید:

- این مال من است، همان طور که ابلیس به پلیس مرده گفت. ^{۵۸۷}

بلوم می گوید:

- من هم به یک نژادی تعلق دارم که مورد نفرت و اذیت و آزار است. حتا حالا. در همین لحظه. در همین آن.

لعنتی، نزدیک بود انگشتانش را با ته سیگار برگ کهنه اش بسوزاند.

و می گوید:

- لخت شده. غارت شده. توهین شده، اذیت و آزار دیده. چیزی که به حق مال ماست از ما برداشته می شود. مشتش را بالا می گیرد و می گوید، در همین لحظه در مراکش در حراجی فروخته می شوند، مثل برده ها یا گاو و گوسفند. ^{۵۸۸}

شهروند می گوید:

- داری درباره ی اورشلیم نو حرف می زنی؟ ^{۵۸۹}

بلوم می گوید:

- دارم درباره ی بی عدالتی حرف می زنم.

جان وایز می گوید:

- درست. پس مثل یک مرد، با زور و قدرت در برابرش بایست.

این هم یک عکس تقویمی است برای شما. ^{۵۹۰} هدفی برای گلوله ی نوک نرم. ^{۵۹۱} صورت دنبه ای پیر رو به لوله ی تفنگ ایستاده. لعنتی، او جاروی خاکروبه را تزئین می کرد، این کار را می کرد، فقط اگر پیش بند پرستاری پوشیده بود. بعد یک باره سقوط می کند، در جهت مخالف می پیچد، به شلی کهنه ی خیس.

او می گوید:

- اما چه فایده دارد. زور، نفرت، تاریخ، همه ی این ها. این برای مردان و زنان زندگی نیست، اهانت و نفرت. و هرکسی می داند که درست نقطه مقابل آن چیزی است که واقعاً زندگی است. ^{۵۹۲}

الف می گوید:

- چی؟

بلوم می گوید:

- عشق. منظورم نقطه مقابل نفرت. به جان وایز می گوید، الان باید بروم. یک سر می روم دادگستری ^{۵۹۳} تا ببینم مارتین آن جاست. اگر آمد، فقط بگو من یک لحظه ی دیگر برمی گردم. کی جلوی ت را گرفته؟ و فلنگ را بست و مثل برق رفت.

شهروند می گوید:

- یک حواری نو برای غیر یهودیان. عشق همگانی. ^{۵۹۴}

جان و ايز مي گويد:

- خب، اين همان چيزي نيست كه به ما گفته اند. به همسايه ات عشق بورز. ^{۵۹۵}
شهروند مي گويد:

- آن يارو؟ چايدن همسايه ام شعارش است. ^{۵۹۶} عشق، اين طور كه گفته مي شود! ^{۵۹۷} او يك نمونه ي قشنگ رومئو و ژوليت است.

عشق عشق مي ورزد به اين كه عشق بورزد به عشق. ^{۵۹۸} پرستار به داروساز جديد عشق مي ورزد. پاسبان ۱۴ اي به مري كلي عشق مي ورزد. ^{۵۹۹} گرتي مك داوول به پسري عشق مي ورزد كه دو چرخه دارد. ^{۶۰۰} ام بي به يك آقاي بلوند عشق مي ورزد. ^{۶۰۱} لي چي هان به بوسي چا پو چاو عشق مي ورزيد. ^{۶۰۲} جامو فيل، به آليس فيل عشق مي ورزد. ^{۶۰۳} آقاي ورسكويل پير با گوش ترومپتي به خانم ورسكويل با چشم لوچ عشق مي ورزد. ^{۶۰۴} آن مرد با مك اينتاش قهوه اي به خانمي عشق مي ورزد كه مرده. ^{۶۰۵} اعليحضرت شاه به علياحضرت شهبانو عشق مي ورزد. خانم نورمن دبليو تاپر به سروان تيلر عشق مي ورزد. ^{۶۰۶} تو به يك آدم به خصوصي عشق مي ورزي. و اين شخص به آن شخص ديگر عشق مي ورزد، زيرا هر كسي به يكي عشق مي ورزد به جز خدا كه به هر كسي عشق مي ورزد.
بنده مي گويد:

- خب، جو، به سلامتي و خوشي ات. توانت بيستر، شهروند.

جو مي گويد:

- هورا، به سلامتي.

شهروند مي گويد:

- دعاي خير عيسي و مريم و پتريك همراهت.

و پاينتش را بالا برد تا گلويش را تر كند.

او مي گويد:

- و ما آن ولگردهاي جنايتكار را مي شناسيم، موعظه مي كنند و جيبت را مي زنند. كرامول جانماز آبكش چطور، و آن دارودسته اش كه زن و بچه هاي دراهادا را از دم شمشير گذراند با چسباندن كلام انجيل، خدا عشق است، به دهانه ي توپش؟ ^{۶۰۷} انجيل! امروز آن قطعه ي طنز آميز را در يوناييد آيريش من درباري رئيس زولو كه از انگلستان ديدار مي كند خواندي؟ ^{۶۰۸}

جو مي گويد:

- موضوعش چي بود؟

لذا شهروند يكي از آن روزنامه هاي توي بساطش را برمي دارد و شروع مي كند به خواندن:

ديروز محافظ عصاطلايي، لرد رونده ي محتاط رونده، ^{۶۰۹} هيئت نمايندگي غول هاي عمده ي تجارت پنبه ي منچستر را به حضور اعليحضرت آلاكي از ايباكو تا معرفي كرد ^{۶۱۰} تا به اعليحضرت تشكرات صميمانه ي تجار بریتانيا را بابت تسهيلات عرضه شده به آن ها در سرزمينش ابلاغ نمايد.

در پایان، هیئت مذکور در ضیافت ناهاری شرکت جست که در آن فرمانروای مطلق سیه‌چرده در سخنرانی مسرت‌باری، که پدر روحانی بریتانیایی، کشیش حنابیا، حمدخدا بی‌رین،^{۶۱۱} آزادانه ترجمه می‌کرد، نهایت سیاست‌گزاری‌اش را به رئیس رونده ابلاغ کرد و با تأکید بر روابط دوستانه‌ی موجود میان ابیاکوتا و امپراتور بریتانیا اظهار داشت که انجیل تذهیب‌کاری‌شده، مجلدی از کلام خدا و راز عظمت انگلستان را، که بانوی زعیم سفیدپوست، زوجه‌ی اعظم، ویکتوریا، با تقدیم‌نامه‌ی خصوصی به دست معزز ملوکانه‌اش بزرگوارانه تقدیم کرده است،^{۶۱۲} به‌عنوان یکی از گرامی‌ترین دارایی‌ها عزیز می‌دارد. سپس آلاکی جام بهترین ویسکی، سیاه و سفید،^{۶۱۳} را در استخوان سر سلف بی‌واسطه‌اش از دودمان کاکاچاکاچاک،^{۶۱۴} با نام خانوادگی چهل زگیل به سلامتی نوشید و پس از آن، از کارخانه‌ی اصلی کاتن‌پلس^{۶۱۵} دیدار نمود و نشان امضایش را در کتاب بازدیدکنندگان ثبت کرد و متعاقباً رقص جنگ قدیمی جذابی اجرا کرد که در طول آن در حین تشویق پرسروصدا از جانب دستان آن دختر،^{۶۱۶} چندین چاقو و چنگال قورت داد.

ند می‌گوید:

– زن بیوه. من به او شک ندارم. مانده‌ام که او هم انجیل را به همان کاری می‌زند که من.^{۶۱۷}

لنهن می‌گوید:

– همان کار، فقط بیشتر. و از آن موقع در آن سرزمین پرثمر، انبه‌ی برگ‌پهن بی‌اندازه شکوفه می‌کند.

جان وایز می‌گوید:

– از گریفث است؟

شهروند می‌گوید:

– نه. امضای شانگانا را ندارد. فقط پاراف شده است: پی.^{۶۱۸}

جو می‌گوید:

– و پاراف خیلی خوبی هم.

شهروند می‌گوید:

– به همین شکل بوده است. تجارت پرچم را دنبال می‌کند.^{۶۱۹}

جی جی می‌گوید:

– خب، اگر آن‌ها ذره‌ای از بلژیکی‌ها در کشور آزاد کنگو بدتر باشند، باید بد باشند. خواننده‌ای آن

گزارش را از آن آقا، اسمش چی بود؟^{۶۲۰}

شهروند می‌گوید:

– کیسمنت. ایرلندی است.^{۶۲۱}

جی جی می‌گوید:

– بله، خودش است. تجاوز به زنان و دختران و شلاق زدن به شکم بومیان تا آن‌جا که بتوانند همه‌ی

کائوچوی سرخ را به‌زور ازشان بیرون بکشند.

لنهن انگستانش را می شکنند و می گوید:

- من می دانم که او کجا رفت.

بنده می گوید:

- کی؟

او می گوید:

- بلوم. دادگستری بهانه است. ^{۶۲۲} چند شیلینگ روی ثرواوی شرط بسته و رفته تا سکه‌ها را جمع کند. ^{۶۲۳}

شهروند می گوید:

- آن سیاه‌برزنگی چشم سفید را می گویی ^{۶۲۴} که هرگز توی زندگی اش روی هیچ اسبی شرط نبسته؟
لنهن می گوید:

- این همان جایی است که او رفته. بتنام لاینز را دیدم که می رفت روی آن اسب شرط ببندد، ولی من منصرفش کردم و او به من گفت که بلوم به او این سرنخ را داده است. سر هر چی دلت بخواهد شرط می بندم که او صد شیلینگ به ازای پنج شیلینگ دارد. این تنها آدمی است که توی دابلن برده. یک اسب ناشناخته‌ی برنده. ^{۶۲۵}

جو می گوید:

- او خودش یک اسب ناشناخته‌ی نکبتی برنده است. ^{۶۲۶}

بنده می گوید:

- لطفاً، راه ورود به بیرون را به ما نشان بده. ^{۶۲۷}

تری می گوید:

- بفر مایید.

بدرود ایرلند، دارم به گرت می روم. ^{۶۲۸} لذا دوری زدم و از پشت حیاط رفتم تا قضای حاجت کنم و لعنتی (صد شیلینگ برای پنج) وقتی داشتم خالی می کردم (ثرواوی بیست به) داشتم بارم را خالی می کردم، لعنتی بنده به خودم می گوید، فهمیدم که فکرش ناآرام بود (دو پاینت توسط جو و یکی در میخانه‌ی اسلتری ^{۶۲۹}) ناآرام بود تا بزند و جیم شود (صد شیلینگ پنج چوق است) و وقتی آن‌ها در چیز بودند (اسب ناشناخته‌ی برنده) پیسر برک به من می گفت از مهمانی کارت بازی و وانمود کردن به این که بچه مریض است (لعنتی باید یک گالن شده باشد) کون شل و آویخته‌ی زنش توی لوله حرف می زند ^{۶۳۰} او بهتر است یا او (آخ!) همه اش نقشه بود تا بتواند فلنگ را ببندد با مبلغ شرط بندی که اگر برده باشد یا (ای خدا، تا خرخره پُر بودم) تجارت بدون جواز کسب (آخ!) می گوید ایرلند ملیت من (او هوک! فوهوک!) هرگز نمی توانی با این بی پدر مادرها همراه بشوی (این هم آخرش است) دیوانه‌های (آه!) اورشلیم. ^{۶۳۱}

لذا به هر حال، وقتی برگشتم، آن‌ها خوب یکی به دو می کردند و جان وایز می گفت، این بلوم بود که

ایده‌ی شین فین را به گریفت داد تا انواع تقلب‌های انتخاباتی را در روزنامه‌اش بگذارد،^{۶۳۲} انتخاب مهندسی‌شده‌ی هیئت ژوری و کلاهبرداری در پرداخت مالیات دولتی و گماشتن کنسول‌ها در سراسر جهان، تا دور بگردند و صنایع ایرلند را بفروشند. از پیتر می‌چاپد به پال می‌پردازد. لعنتی، اگر آن یارو با آن چشم‌های نالانش کار را خراب کند، همه‌چیز به گه کشیده می‌شود.^{۶۳۳} به‌مان یک فرصت نکبتی بده. خدا ایرلند را از دست آب‌زیرکاه‌هایی مثل او نجات بدهد.^{۶۳۴} آقای بلوم با آن آسمان و ریسمان به‌هم‌بافتن‌هایش.^{۶۳۵} و قبل از او، باباش مرتکب کلاهبرداری می‌شد، متوزلم بلوم پیر، پیل‌ور دزد، که بعد از پر کردن کشور با زلم‌زیموها و سنگ‌های تزیینی مصنوعی‌اش، خودش را با اسید پروسیک مسموم کرد.^{۶۳۶} از طریق پست امانت می‌دهد با بهره‌ی کم. هر مقدار پول با پیش‌پرداخت سفته. فاصله مشکلی نیست. بدون ضامن. لعنتی، مثل بز لنتی مک‌هیئل^{۶۳۷} است که دنبال هرکسی یک تکه از جاده را می‌رود.

جان وایز نولن می‌گوید:

– خب، این یک واقعیت است. و یک آقایی هست که همه‌ی این ماجرا را برای‌تان خواهد گفت، مارتین کانینگهم.

درواقع کالسکه‌ی کاخ به این سمت می‌آمد با مارتین که سوارش بود و جک پاور و یک آقایی به‌نام کرافتر یا کرافتن، مستمری‌گیر اداره‌ی کل مالیات، یک اُرانژی که بلک‌برن او را توی دفتر ثبت سر کار وامی‌دارد و او حقوقش را می‌گیرد یا کرافورد که دور کشور ول می‌گردد و عیاشی می‌کند به خرج شاه.^{۶۳۸}

مسافران ما به میکده‌ی ساده و روستایی رسیدند و از اسب راهوارشان فرود آمدند.^{۶۳۹}
او که قیافه‌اش نشان می‌داد رهبر گروه باشد، داد زد:

– هوی، نوچه! پست فطرت وقیح! بیا این‌جا!

لذا این را که می‌گفت با قبضه‌ی شمشیرش به پنجره‌ی باز محکم ضربه می‌زد.

میزبان ما بنا به فرمان احضار پیش آمد، شنل روی زرهش را دور خود بست. با چاپلوسی تعظیم کرد و گفت:

– ایوار بخیر، قربان!^{۶۴۰}

او که ضربه زد، فریاد برآورد:

– به خودت تکان بده، مردکه! به سمندهایمان رسیدگی کن. و برای خودمان بهترین چیزی که داری بیاور، چون که به‌راستی احتیاج داریم.

میزبان گفت:

– شرم بر این روز،^{۶۴۱} اربابان عزیز، منزلگاه فقیرانه‌ی ما تنها چیزی که دارد یک گنجه‌ی خالی است. بنده نمی‌دانم به جنابعالی چه چیزی عرضه کنم.

دومین نفر گروه، مردی با سیمای دوست‌داشتنی، فریاد زد:

- چطور ممکن است، آقا؟ پس این گونه از قاصدان شاه پذیرایی می کنی، اوستا بشکه ساقی؟
یک تغییر آتی بر سرتاسر رخسار صاحبخانه گسترده شد. متواضعانه گفت:

- بر ما ببخشایید. ار^{۶۴۲} شما قاصدان شاهدید (خدا نگه دار اعلیحضرت باد!) از هیچ چیز بر شما دریغ نخواهد شد. دوستان شاه (خدا اعلیحضرت را حفظ بفرماید) از منزلگاه من ناشتا نخواهند رفت، ضمانتش با من.

مسافری که حرف نزده بود، مردی بنا به ظاهرش قوی بنیه و خوش اشتها، داد زد:

- پس بجنب! چیزی موجود است که به ما بدهی؟

میزبان ما دوباره تعظیم کرد و پاسخ داد:

- آنچه امر شما باشد، اربابان عزیز، پیراشکی گوشت بچه کفترِ پردرناورده، چند تکه گوشت گوزن، گوشت مازوی گوساله، اردک وحشی با ژامبون خوک پرواری برشته، کله‌ی گراز با پسته، لگنی از کاسترد دلپذیر، پودینگ ازگیل با طعم کاسنی و یک تنگ شراب کهنه‌ی راینی؟^{۶۴۳}

آخرین گوینده داد زد:

- خدای من! این با من خوب جور است. پسته!

او که چهره‌ای دلنشین داشت، داد زد:

- آهان! منزلگاهی فقیرانه و گنجه‌ای خالی، به راستی! این است یک تخم جن سنگول.

- لذا مارتین می‌آید و می‌پرسد که بلوم کجاست.

لنهن می‌گوید:

- کجاست؟ کلاه سر بیوه‌ها و یتیم‌ها می‌گذارد.^{۶۴۴}

جان وایز می‌گوید:

- آیا واقعیت ندارد این موضوعی که درباره‌ی بلوم و شین فین داشتم به شهروند می‌گفتم؟^{۶۴۵}

مارتین می‌گوید:

- همین طور است. یا این طور که ادعا می‌کنند.

الف می‌گوید:

- مدعی‌ها کی اند؟

جو می‌گوید:

- من، ببعی منم.^{۶۴۶}

جان وایز می‌گوید:

- و بعد از همه‌ی این‌ها، چرا یک یهودی نمی‌تواند به کشورش عشق بورزد، مثل نفر بعدی؟

جی جی می‌گوید:

- چرا نه؟ وقتی کاملاً مطمئن است که کشورش کدام کشور است.

ند می گوید:

- او یهودی است یا غیر یهودی یا کاتولیک مقدس یا متدیست یا چه مرده شوری است او؟ اصلاً کی هست او؟ باعث دلخوری نشود، کرافتن. ^{۶۴۷}

جی جی می گوید:

- جونیوس کیه؟ ^{۶۴۸}

کرافتر اُرانژ یا پرزبیتاری می گوید:

- ما نمی خواهیمش.

مارتین می گوید:

- یک یهودی گمراه ^{۶۴۹} از یک جایی در مجارستان است، و او بود که همه‌ی نقشه‌ها را مطابق با سیستم مجارستان کشید. ^{۶۵۰} ما این را در کاخ می دانیم.

جک پاور می گوید:

- او پسرعموی بلوم دندانپزشک نیست؟ ^{۶۵۱}

مارتین می گوید:

- نه، به هیچ وجه. فقط هم نامند. اسم او ویراگ بود، ^{۶۵۲} اسم پدرش، که خودش را مسموم کرد. با درخواست محضری عوضش کرد، پدر این کار را کرد.

شهروند می گوید:

- او مسیح نوست برای ایرلند! جزیره‌ی قدیسان و فرزندگان! ^{۶۵۳}

مارتین می گوید:

- خب، آن‌ها هنوز منتظر منجی‌شان هستند. از این لحاظ ما هم هستیم. ^{۶۵۴}

جی جی می گوید:

- بله، و هر مذکری که به دنیا می آید، آن‌ها فکر می کنند که ممکن است منجی‌شان باشد. به نظر من هر یهودی‌ای که می فهمد پدر یا مادر شده، به حالت والایی از هیجان می رسد. ^{۶۵۵}

لنهن می گوید:

- هر لحظه در انتظار است که بعدی او باشد.

ند می گوید:

- آه، به خدا باید بلوم را پیش از آن‌که آن پسرش، که مُرد، به دنیا آمد می دیدی. یک روز در بازارهای جنوب شهر دیدمش ^{۶۵۶} که یک قوطی از غذای نیو می خرید، ^{۶۵۷} شش هفته پیش از آن‌که زنش بزاید.

جی جی می گوید:

- آن وانتِ سِ مِیر. ^{۶۵۸}

شهروند می گوید:

- تو او را مرد می دانی؟

جو می گوید:

- مانده ام که هیچ وقت از جلوی دید دورش کرده. ^{۶۵۹}

جک پاور می گوید:

- خوب، به هر حال دو تا بچه به دنیا آمده اند.

شهروند می گوید:

- و خودش به کی شک دارد؟ ^{۶۶۰}

لعنتی، کلی حرف های راست به شوخی گفته شد. یکی از آن بینابین های مختلط است این آقا. ^{۶۶۱}
زن در هتل توی تختش می ماند، پیسر بهم گفت، ماهی یک بار با سردرد مثل دختری که خاله اش آمده. ^{۶۶۲} می دانی دارم به ات چی می گویم؟ یک معجزه ی خدایی باید آدمی مثل این را بلند کند و لعنتی بیندازدش توی دریا. قتل موجه هم خواهد بود. بعد با پنج چوقش جیم می شود بدون این که برای یک پاینت از این ها پول بدهد، مثل یک مرد. یک بخششی به ما بکن. با این یک ذره گدا نمی شوی. ^{۶۶۳}
مارتین می گوید:

- احسان نسبت به همسایه. ولی حالا کجا هست؟ ما نمی توانیم صبر کنیم.

شهروند می گوید:

- گرگی در لباس میش. این همان چیزی است که این آقا هست. ویراگ از معجارسنان! من اسمش را گذاشته ام آهاشوروش. ملعون خدا. ^{۶۶۴}

ند می گوید:

- برای یک کوچولو شراب افشانی بر خاک وقت داری، مارتین؟

مارتین می گوید:

- فقط یکی. باید عجله کنیم. جی جی و اس. ^{۶۶۵}

شهروند می گوید:

- تو چی، جک؟ کرافتن؟ سه تا نصفه، تری.

شهروند می گوید:

- شاید سینت پتریک بخوهد دوباره در بالی کینلار فرود بیاید ^{۶۶۶} و مذهب ما را عوض کند، بعد از این که اجازه دادیم این چیزها سواحل ما را آلوده کنند.

مارتین برای مشروبش ضرب می گیرد و می گوید:

- خوب، خدا همه را ببخشد، این هم دعای من.

شهروند می گوید:

- آمین!

جو می گوید:

- و مطمئنم که خواهد بخشید.

و با صدای زنگ تقدیس نان و شراب،^{۶۶۷} به راهبری صلیب‌دار و معاونانش، حامل بخورسوز، حامل عود تقدیس نشده، خوانندگان، دربان‌ها، خادمان کلیسا و دستیاران‌شان، دسته‌ی مقدسان راهبان بزرگ با کلاه مطرانی و پیران دیر و سرراهبان و تارکان و راهبان نزدیک می‌شوند: راهبان بندیکت از اسپولتو، کارتوزیان و کمادولیسای، سیسترشن‌ها و معتکفان اولیوتانی، اعضای انجمن اوراتوریان، ریاضت‌کشان والومبروزایی، و مبلغان آگوستین، بریجیتز، پریمانستراتزریان‌ها، خادمان مریم، پیروان تثلیث، و قوم پیتر نولاسکو: و در این میان از کوه کارمل، قوم الیاس پیامبر به‌رهبری اسقف آلبرت و ترزا از آیولا، کفش پوشیده و این‌ها: و مبلغان، قهوه‌ای و خاکستری، پسران فرانسیس بیچاره، راهبان کاپوچین، راهبان کوردولیه، فرقه‌ی مینیم و مراقبه‌کنندگان و دختران کلارا: و پسران دومینیک مقدس، مبلغان راهب، و پسران وینسنت: و راهبان سینت ولستن: و قوم ایگنیئوس: و انجمن اخوت برادران مسیحی به‌رهبری پدر روحانی برادر ادmond ایگنیئوس رایس.^{۶۶۸} و پس از آن همه‌ی قدیسان و شهدا، باکره‌ها و کشیش‌های اعتراف‌شده می‌آیند: سینت سی‌پر و سینت ایسادر آراتور و سینت جیمز کهنتر و سینت فوکاس اهل سینوپ و سینت جولوس هاسیپتیتور و سینت فلیکس دی کنتالپچه و سینت سایمن استایلاتیز و سینت استیون پروتومارتیر و سینت جان آو گاد و سینت فرول و سینت لیوگارد و سینت تیودوتوس و سینت اولمار و سینت ریچارد و سینت وینست دی پال و سینت مارتین اهل تودی و سینت مارتین اهل تورز و سینت آلفرد و سینت جوزف و سینت دنیس و سینت کورنلیوس و سینت لیوپولد و سینت برنارد و سینت ترنس و سینت ادوارد و سینت اون کنیکولوس و سینت ناشناس و سینت نام‌دهنده و سینت نام مستعاردار و سینت هم‌نام و سینت هم‌ریشه و سینت هم‌معنا و سینت لورنس اُتول و سینت جیمز اهل دینگل و کامپوستلا و سینت کالم‌کیل و سینت کلومبا و سینت سلسنتین و سینت کلمن و سینت کون و سینت برندن و سینت فریجیدین و سینت سنن و سینت فاکتا و سینت کلومبانوس و سینت گال و سینت فیورسی و سینت فینتان و سینت فیاکر و سینت جان نپوماک و سینت تامس آکویناس و سینت آیوز اهل بریتانی و سینت مایکن و سینت هرمن - جوزف و سه حامی نوجوان مقدس سینت آلیشس گانزاگا و سینت استیسلاس کاستکا و سینت جان برکمنز و سینت‌های جرویشس، سرویشس و بونیفیشس و سینت براید و سینت کی‌یرن و سینت کنیس از کیلکنی و سینت جاراتل اهل توئم و سینت فینبار و سینت پاپین اهل بالی‌مان و برادر آلیشس پسیفیکوس و برادر لویی بلیکوزس و سینت رُز اهل لیما و سینت رُز اهل ویترو و سینت مارتا از بتانی و سینت مری از مصر و سینت لوسی و سینت بریجید و سینت اترکتا و سینت دیمپنا و سینت آیتا و سینت مری‌بن کالپنیس و خواهر مقدس ترزا از کلیسای عیسای صغیر و سینت باربارا و سینت اسکولاستیکا و سینت اورسولا با یازده‌هزار باکره.^{۶۶۹} و همه با هاله و حلقه و قرص نور آمدند،^{۶۷۰} نخل و چنگ و شمشیر و تاج‌های زیتون حمل می‌کردند با ردهایی که بر آن‌ها نمادهای مقدس از اثربخشی‌شان بافته شده بود: دوات‌ها، پیکان‌ها، گردهای نان، سبوها، غل‌وزنجیرها، تبراها، درختان، پل‌ها، بچه‌ها در وان حمام، صدف‌ها، کیف‌های بغلی، قیچی‌های باغبانی، کلیدها، اژدهاها، سوسن‌ها، تنگن‌های چارپاره، داس‌ها، خوک‌های پروراری، چراغ‌ها، دم‌های آهنگری، کندوها، ملاقه‌های سوپ،

ستاره‌ها، مارها، سندان‌ها، قوطی‌های وازلین، زنگ‌ها، چوب‌های زیربغل، انبرک‌ها، شاخ‌های گوزن، نر، چکمه‌های ضدآب، شاهین‌ها، سنگ آسیا، چشمی روی بشقابی، شمع‌های مومی، آبپاش‌ها، اسب‌های تک‌شاخ. و از کنار ستون نلسن، در امتداد خیابان هنری، خیابان مری، خیابان کیبل، خیابان لیتل بریتن، راه‌شان را با طمانینه می‌رفتند،^{۶۷۱} سرود آغازین این اپیفانیا دومینی را که با سورجی، ایلمیناری شروع می‌شود، و پس از آن،^{۶۷۲} جذاب‌ترین سرود مکرر آمنس که می‌گوید، دی سبا ونینت را خواندند و، در همان حال، چندین اعجاز را به انجام رساندند،^{۶۷۳} مثل دور کردن شیاطین، زنده کردن مرده‌ها، چند برابر کردن ماهی‌ها، شفا دادن فلج‌ها و کورها، پیدا کردن اشیای گوناگونی که گم‌وگور شده بودند، تفسیر و به پایان رساندن متون مذهبی، دعا و تبرک و پیشگویی کردن.^{۶۷۴} در پایان، زیر سایبان پارچه‌ای طلایی^{۶۷۵} پدر روحانی کشیش اُفلین با همراهی ملکی و پتریک آمدند.^{۶۷۶} وقتی پدران نیک به مکان مقرر رسیدند، میخانه‌ی برنارد کی‌یرن و شرکا، با مسئولیت محدود، در شماره‌ی ۸، ۹ و ۱۰ خیابان لیتل بریتن، عمده‌فروش خواربار، ارسال‌کننده‌ی شراب و برندی، با مجوز فروش آبجو، شراب و دیگر مشروبات الکلی قوی برای صرف در همان ساختمان، اجراکننده‌ی مراسم مذهبی میخانه را تبرک کرد و پنجره‌های دارای وادار و حفاظ‌ها و تاق‌های ضربی و نش‌ها و سرستون‌ها و سنتوری‌ها و قرنیزها و تاق‌های قوسی کنگره‌دار و مناره‌ها و گنبد‌ها را بخورد داد و از آن‌جا آب متبرک را بر نعل درگاه‌ها پاشید^{۶۷۷} و دعا کرد که با‌دا خدا آن خانه را حفظ نماید، آن‌گونه که خانه‌ی ابراهیم و اسحاق و یعقوب را حفظ نمود و فرشتگان تابناک از پرتو خود را در آن‌جا ساکن کند.^{۶۷۸} و هنگام ورود، اطمعه و اشربه را تبرک کرد و همه‌ی جمع تبرک‌شده به دعای او پاسخ دادند.

- ادیتوریوم نوستریوم این نومینی دومینی.

- کویی فچیت کویلوم ات ترام.

- دومینوس وُییسکوم.

- ات کام اسپیری‌تو توو.^{۶۷۹}

و دستش را روی آن گذاشت و تبرک داد و شکر گزارد و دعا خواند و همه با او دعا خواندند:

- دیوس، کویوس وربو سنکتی فیکتور اومنیا، بندیکتیونم توأم افونده سوپر کریاتوراس ایستاس: ات پرستا اوت کویسکویس ایس سیکوندوم لجم ات ولونتاتم توأم کوم گرتیاروم اکتیونه اوس اوس فیوریت پر اینوکیستیونم سنکتی سیمی نومینیس نوی کورپوریس سنکتی‌اتم ات انیمی توتلام تِ اکتور پرچییات پر کریستوم دومینوم ناستروم.^{۶۸۰}

جک می‌گوید:

- و به عبارتی همه‌ی ما.

کرافتن و کرافورد می‌گوید:

- هزار سال سلامتی و مکتت،^{۶۸۱} لمبرت.

ند جان جمیسن خود را بلند می‌کند^{۶۸۲} و می‌گوید:

- درست، و سفره‌ات پربرکت.^{۶۸۳}

درست لحظه‌ای که به دوروبر نگاه می‌کردم تا بینم کی با یک فکر خوشحال‌کننده می‌رسد، این بر پدرش لعنت، دوباره آمد، وانمود هم می‌کرد که حسابی عجله دارد.^{۶۸۴}

او می‌گوید:

- من الان یک‌سر رفته بودم دادگستری، دنبال شما می‌گشتم. امیدوارم که من...

مارتین می‌گوید:

- نه، ما آماده‌ایم.

دادگستری، چشم من و جیب‌های تو از سنگینی طلا و نقره آویزان است. دُم‌کُل خسیس ملعون.^{۶۸۵}
اقلکن یک مشروب دعوت‌مان کن.^{۶۸۶} لعنتی چه ترسی! یک یهودی به تمام معنا! فقط به فکر یکی خودش. زرنگ مثل موش مستراح صحرائی. صد به پنج.^{۶۸۷}

شهروند می‌گوید:

- به هیچ‌کس نگو.

او می‌گوید:

- ببخشید، چی؟

مارتین که می‌بیند انگار قمر در عقرب است،^{۶۸۸} می‌گوید:

- بیایید، بچه‌ها. دیگر بجنید.

شهروند یک نعره‌ای از گلویش بیرون می‌دهد و می‌گوید:

- به هیچ‌کس نگو. این یک راز است.

و سگ نکبتی بیدار شد و خُرخری سر داد.

مارتین می‌گوید:

- خداحافظ همگی.

و همه را با سرعتی که می‌توانست بیرون برد، جک پاور و کرافتن یا هرچی که اسمش هست و او، که در میان‌شان وانمود می‌کرد به کل هاج‌وواج است، با آن‌ها سوار درشکه‌ی دوچرخه‌ی لعنتی شد.

مارتین به درشکه‌چی می‌گوید:

- راه بیفت.

دلفین شیری رنگ باله‌ی پشتی‌اش را تکان داد، و سکان‌دار عقبه‌ی طلایی کشتی را بلند کرد، بادبان شکم‌داده را در برابر باد برافراشت و با همه‌ی بادبان‌های برافراشته، بادبان جلو تا سمت چپ کشتی، به جلو حرکت کرد. بسیاری از حوری‌های ملیح به‌سمت راست و سمت چپ نزدیک شدند، به دو سوی کشتی باشکوه چسبیدند و پیکرهای درخشان‌شان را به هم وصل کردند، همان‌طور که چرخ‌ساز مکار چنین می‌کند هنگامی که دور مرکز چرخ خود پره‌های هم‌فاصله می‌سازد، آن‌گونه که هرکدام خواهری است برای دیگری و همه را با حلقه‌ای بیرونی به هم وصل می‌کند، و همو که به پای مردان سرعت می‌بخشد آن زمان که آن‌ها برای اعزام به نظام می‌رانند یا برای لبخند بانوان زیبا نزاع می‌کنند.

با این همه، آمدند و خود را نشانند، آن حوری‌های مشتاق، خواهران نامیرا. و آن‌ها خندیدند، شوخی‌کنان دور دایره‌ی حباب و کف خود: و کشتی امواج را شکافت.^{۶۸۹}

اما لعنتی درست لحظه‌ای که داشتم ته پایتم را درمی‌آوردم، شهروند را دیدم که بلند می‌شود و مثل اردک به سمت در می‌رود، به خاطر آب‌آوردگی نفس نفس می‌زند و فوت‌فوت می‌کند و با نفرین کرامول به او نفرین می‌کند،^{۶۹۰} زنگ، کتاب و شمع به ایرلندی،^{۶۹۱} تف می‌اندازد و مشاجره می‌کند و جو و آلف کوچولو دور او مثل جن‌های کوچولو و لپرکان سعی می‌کنند آرامش کنند.

او می‌گوید:

- ولم کنید.

و لعنتی تادم در رسید و آن‌ها نگاهش داشتند و او از خودش عربده‌ای بیرون می‌دهد:

- سه بار هورا برای اسرائیل!

آره،^{۶۹۲} به خاطر خدا کون مبارکت را زمین بگذار و مجلسی بنشین^{۶۹۳} و خودت را مضحکه‌ی مردم نکن. ای خدا، همیشه، همه‌جا یک دل‌تک نکبتی هست که یک آدم‌کشی نکبتی راه بیندازد برای هیچ‌و‌پوچ نکبتی. لعنتی، با این کار آبجوی پورتر را توی معده‌ی آدم ترش می‌کند، واقعاً می‌کند.

و همه‌ی بچه‌گداها و لکاته‌های کشور جلوی در، و مارتین به درشکه‌چی می‌گوید که راه بیفتد و شهروند نعره می‌زند و آلف و جو کنارش که ساکتش کنند و آن یکی با غرور و خودنمایی درباره‌ی یهودیان و یک مشت علاف و بیکاره هم تقاضای سخنرانی می‌کنند و جک پاور سعی می‌کند که او را روی صندلی درشکه بنشانند و دهن کوفتی یهودی‌اش را ببندد و یک بیکاره با چشم‌پندی روی چشمش شروع می‌کند به خواندن اگر مرد توی ماه یهودی بود یهودی، یهودی، یهودی^{۶۹۴} و یک هرجایی داد می‌زند:

- هی، میستر! زیپت باز است، میستر!

و او می‌گوید:

- مندلسون یک یهودی بود^{۶۹۵} و کارل مارکس^{۶۹۶} و مرکاندانته^{۶۹۷} و اسپینوزا.^{۶۹۸} و منجی هم یک یهودی بود و پدرش یک یهودی بود. خدای شما.

مارتین می‌گوید:

- او پدر نداشت. دیگر بس است. درشکه‌چی راه بیفت.

شهروند می‌گوید:

- خدای کی؟

او می‌گوید:

- خب، عمویش یهودی بود. خدای شما یهودی بود. عیسی یهودی بود، مثل من.^{۶۹۹}

لعنتی، شهروند شیرجه زد به داخل میخانه.

او می‌گوید:

- به عیسی قسم، مغز آن کثافت جهود را می‌کوبم، برای این‌که اسم مقدس را به کار می‌برد. به عیسی قسم به صلیبش می‌کشم،^{۷۰۰} من این کار را می‌کنم. آن قوطی بیسکویت را رد کن بیاید این‌جا. جو می‌گوید:

- ول کن! ول کن!

جمعی بزرگ از دوستان و آشنایان قدردان از کلان‌شهر دابلن و حومه در گروه‌های هزارنفری گرد آمدند تا بدرود بگویند به نجیاسگوس اورام لیوپوتی و یراگ،^{۷۰۱} کارمند سابق مسرز الکساندر تام،^{۷۰۲} چاپچی و ناشر اعلیحضرت، هنگام رخداد عزیمت او به اقلیم دور سزازهار مینوکزبر و جوگولیس - دوگولاس (مرتع آب‌های زمزمه‌گر). تشریفات که با اکل^{۷۰۳} چشمگیری شروع شد، با تأثرانگیزترین تعارفات وصف شد. طومار تذهیب‌شده‌ای از کاغذ پوستی ایرلندی، کارهای هنرمندان ایرلندی، از طرف بخش بزرگی از جامعه به پدیدارشناسان برجسته ارائه شد،^{۷۰۴} به‌همراه هدیه‌ای از جعبه‌ی نقره، که باسلیقه و به سبک زیورآلات سلتی باستانی ساخته شده بود، کاری که به سازنده‌هایش، مسرز جیکاب آگوس جیکاب،^{۷۰۵} اعتبار بالایی می‌بخشد. مهمان عازم آن فرد دریافت‌کننده‌ی ابراز احساسات صمیمانه بود و وقتی ازکستر خاص نی‌لبک‌های ایرلندی شروع کرد به نواختن آهنگ معروف برگرد به ارین و بی‌درنگ پس از آن، مارش رکوتزی،^{۷۰۶} بسیاری از آن‌ها که حاضر بودند آشکارا تحت تأثیر قرار گرفتند. در امتداد خط ساحلی چهار دریا^{۷۰۷} روی قله‌های تپه‌ی هوث، کوه سه صخره‌ای، شوگرلوف، بری‌هد، کوه‌های مورن، رشته‌کوه گالتیز، قله‌های آکس و دانینگال و اسپرین، رشته‌کوه‌های نیگل و باگراگ، تپه‌های کانمارا، م‌گیلیکادی ریکز، اشلیو آتی، اشلیو پرنای و اشلیو بلوم بشکه‌های قیر و آتش‌های بزرگ برپا شد.^{۷۰۸} در میان به‌سلامتی گفتن‌هایی که گنبد مینا را می‌شکافت و با به‌سلامتی گفتن‌های اجتماع هوادار در تپه‌های دور کمبریایی و کلدونیایی پاسخ داده می‌شد،^{۷۰۹} کشتی تفریحی ماستودونی آهسته حرکت کرد و با آخرین تاج گل از جانب نمایندگان جنس لطیف که در شمار بزرگی حضور داشتند، ادای احترام دید، و وقتی به‌سوی پایین رود پیش می‌رفت، ناگروه قایق‌های باری آن را مشایعت کردند، پرچم‌های اداره‌ی بلست و اداره‌ی گمرک^{۷۱۰} برای ادای احترام پایین آمدند و نیز پرچم‌های اداره‌ی برق در پیجن‌هاوس^{۷۱۱} و چراغ دریایی پولبگ. ویسزوتلاتسرا، کدویز براتوم! ویسزوتلاتسرا!^{۷۱۲} رفته اما فراموش نشده.

لعنتی، دیو هم نمی‌توانست جلوی او را بگیرد، تا این‌که آن قوطی صاحب‌مرده را یک‌جوری پیدا کرد و بیرون رفت و الف کوچولو هم با او و آویزان از آنجش، و او مثل خوک گیرافتاده فریاد می‌زد، به‌خوبی هرکدام از آن نمایشنامه‌های نکبتی مرکز تئاتر کویین رویال:^{۷۱۳}

- کجاست که بکشمش؟

و ند و جی جی از خنده روده‌بر شده بودند.

بنده می‌گوید:

- جنگ‌های لعنتی، من هم برای مراسم پایانی عشای ربانی آن‌جا خواهم بود.

ولی شانس با ما بود که درشکه‌چی سر اسب کوچک سواری‌اش را به‌طرف دیگر چرخاند و دور شد.

جو می گوید:

- دست نگه دار، شهروند. ایسا!

لعنتی شهروند دستش را کشید و چرخى به آن داد و پروازش داد. به لطف خدا خورشید توی چشم هایش بود، وگرنه شهروند او را زنده نمی گذاشت. لعنتی، تقریباً تا منطقه‌ی لانگ‌فورد فرستادش.^{۷۱۴} اسب کوچک صاحب مرده وحشت کرد و دورگه‌ی پیر لعنتی مثل تیر دنبال درشکه بود و همه‌ی ملت داد می زدند و می خندیدند و قوطی حلبی کوفتی در طول خیابان تلق تولوق می کرد.

فاجعه هولناک بود و به لحاظ تأثیر، آنی. رصدخانه‌ی دانسینک^{۷۱۵} همه‌ی یازده لرزه را ثبت کرد، همه‌ی پنج درجه‌ی مقیاس مرکالی را،^{۷۱۶} و از زلزله‌ی سال ۱۳۳۴،^{۷۱۷} سال شورشیان سیلکن تامس،^{۷۱۸} هیچ گزارشی از چنین اختلال زمین لرزه‌ای در جزیره‌ی ما موجود نیست. مرکز زمین لرزه ظاهراً آن بخشی از کلان شهر بوده است که متشکل است از ناحیه‌ی بارانداز این و محله‌ی کلیسای سینت مایکن که دربرگیرنده‌ی سطحی برابر با چهل و یک جریب فرنگی، دو ربع جریب فرنگی و یک پرچ مربع است.^{۷۱۹} همه‌ی خانه‌های اشرافی در مجاورت کاخ دادگستری ویران شدند و حتا خود آن عمارت ممتاز،^{۷۲۰} که در زمان فاجعه، در آن بحث‌های حقوقی مهم جریان داشت، به معنای واقعی کلمه، پشته‌ای از مخروبه شد و زیر آن احتمالاً همه‌ی ساکنان زنده دفن شدند. بنا به گزارش شاهدان عینی روشن شده است که امواج لرزه‌ای با الگویی چرخه‌ای از نابسامانی جوی شدید همراه بوده است. یک فقره سرافزار که بعد محقق شد متعلق به افسر بسیار محترم عدالت و صلح سلطنتی، آقای جُرج فاترل است^{۷۲۱} و چتری ابریشمی با دسته‌ای از طلا که سرنام، آرم، نشان اشرافی و شماره‌ی منزلش روی آن حک شده بود، از بحرالعلوم رئیس محترم دادگاه فصلی، سر فردریک فالکینر،^{۷۲۲} قاضی دابلن، توسط گروه‌های کاوشگر در بخش‌های دور جزیره کشف شد؛ به ترتیب، اولی در سومین ستون غول‌پیکر کازوی^{۷۲۳} و دومی به اندازه‌ی یک فوت و سه اینچ در ساحل شنی خلیج هول‌اُپن نزدیک دماغه‌ی باستانی کینسیل دفن شده بود.^{۷۲۴} شاهدان دیگری گواهی دادند که شیئی گداخته به ابعاد عظیم مشاهده کرده‌اند که با سرعتی وحشتناک در مسیری به سمت غرب از جنوب غربی، در جو تیز می‌رود. پیام‌های تسلیت و همدردی در هر ساعت و از هر بخشی از قاره‌های مختلف دریافت می‌شد و عالی مقام پاپ اعظم از سر مهر و بزرگواری و خرسندی دستور اجرای میسا پرو دیفونکتیس^{۷۲۵} ویژه را صادر کرد تا پیرو حکم روحانی مقام پاپ برای شفاعت روح آن درگذشتگان مؤمن که چنین غیرمنتظره‌ای میان ما فراخوانده شدند، هم‌زمان توسط اسقف‌ها در هر یک از کلیساهای جامع واقع در قلمرو آن اسقف برگزار شود. عملیات نجات، برداشتن تکه پاره‌ها، بقایای انسانی و مانند آن به عهده‌ی شرکت مسرز مایکل مید و پسر، در شماره‌ی ۱۵۹ خیابان گریٹ برانزویک^{۷۲۶} و مسرز تی و سی مارتین،^{۷۲۷} در شماره‌های ۷۷، ۷۸، ۷۹ و ۸۰ نورث وال، با کمک افراد و افسران پیاده‌نظام دوک کورن‌وال^{۷۲۸} تحت نظارت جامع والا حضرت، در یادار، عالی مقام سر هرکولیز هانیبال هی بیس کورپوس اندرسن،^{۷۲۹} ش گ، ش س پ، ش ت، ر س، ف ش ح، ن م، ق د ب، ک پ، دن ر م، ل ک، اش ر، ن آس ا، ک و، دم، ق ق ف، ب ت ک د، ع د س ا، ع د پ س ا، ع ک ج گذاشته شد.^{۷۳۰}

هرگز چیزی مثل این در تمام دوران عمرت ندیده‌ای.^{۷۳۱} لعنتی، اگر او بلیت اعانه‌ی ملی را در جایی

از پس سرش داشت، جام طلایی یادش بود، حتماً بود، اما کوفتی شهروند دستگیر می شد برای حمله و ضرب و جرح و جو برای کمک و همدستی. درشکه چی با راندن با آن سرعت سرسام آور جانش را نجات داد، با همان خاطر جمعی ای که خدا موسی را خلق کرد. چی؟ آه، عیسی، بله، عیسی. و شهروند رگباری از کفر و ناسزا را نثار او می کند.

و می گوید:

- کشتمش یا نه؟

و بر سر سگ ملعونش داد می زند:

- بدو دنبالش، گری! بدو دنبالش، پسر!

و آخرین چیزی که دیدیم درشکه ی صاحب مرده بود که سر نبش می پیچید و آن صورت میشی پیر سوار بر آن با سر و دست اشاره می کرد و دورگه ی صاحب مرده دنبالش با گوش های رو به عقب^{۷۳۲} تمام زورش را می زد که او را عضو به عضو تکه و پاره کند. صد به پنج! یا خدا، او را از این بردن پشیمان کرد، به ات قول می دهم.

حالا بنگر، در پیرامون آن ها شکوه و جلال روشنایی پخش می شد^{۷۳۳} و آن ها ارابه ای را نظاره می کردند که او ایستاده بر آن به آسمان ها صعود می کرد. و آن ها او را نظاره کردند که در ارابه، پوشیده در شکوه و جلال روشنایی، تن پوشی بر تن مانند تن پوش خورشید،^{۷۳۴} زیبا مثل ماه و چنان مخوف^{۷۳۵} که به خاطر هیبتش شهامتش را نداشتند که به او نگاه کنند. و در آن لحظه، صدایی از آسمان ها آمد، می خواند: الیاس! الیاس! و او با فریادی نیرومند پاسخ داد: ابا! ادونای!^{۷۳۷} و آن ها او را نظاره کردند، حتا او، بن بلوم الیاس، که در میان ابرهایی از فرشتگان در زاویه ی چهل و پنج درجه روی دونوهو در خیابان لیتل گرین به سوی شکوه و جلال روشنایی صعود می کرد، مثل تیری از بیل.^{۷۳۸}

پی‌نوشت فصل دوازده (سایکلوپس)

«در سرود نهم اودیسه، اودیسیوس از ماجراجویی‌اش در سرزمین سایکلوپس‌های یک چشم که «غول پیکر، احمق و بدون قانونی برای بخشودن آن‌ها هستند،» می‌گوید. آن‌ها در زمین‌های حاصلخیز زندگی می‌کردند، اما از کشاورزی چیزی نمی‌دانستند... اودیسیوس و گروهی اکتشافی در غار پولیفم یا پولیفموس، غول یک چشم، گرفتار می‌شوند. غول یک چشم در حضور آن‌ها، زنوس و قوانین مهمان‌نوازی حاکم بر دنیای متمدن را به باد تمسخر می‌گیرد و با بلعیدن دو نفر از مردان اودیسیوس خشم خود را خالی می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۱۴)

«غول یک چشم اودیسیوس و بقیه‌ی همراهانش را با این قصد زندانی می‌کند که روزی دو نفر از آن‌ها را بخورد. شب دوم هم دوباره سورچرانی می‌کند، بعد اودیسیوس به او شراب می‌دهد و هنگام نوشیدن به او می‌گوید که اسمش «هیچ کس» است. وقتی پولیفموس از شدت مستی به خواب می‌رود، اودیسیوس چشم دیگر او را با چوب زیتون شعله‌ور کور می‌کند و پولیفموس با درد فریاد می‌زند و از دیگر افراد جزیره کمک می‌طلبد. وقتی سایکلوپس‌ها از او می‌پرسند چه کسی می‌خواهد تو را بکشد، پاسخ می‌دهد، «هیچ کس» و آن‌ها مسخره‌اش می‌کنند و هیچ کدام به نجاتش نمی‌آیند. صبح فردا اودیسیوس و بقیه‌ی مردانش فرار می‌کنند و میان گله‌ی گوسفندان پولیفموس پنهان می‌شوند. اما بعد، وقتی به کشتی‌شان می‌روند، خودش نامش را برملا می‌کند و پولیفموس صخره‌ای را به داخل آب پرتاب می‌کند و کشتی اودیسیوس را به خطر می‌اندازد. اما او با استفاده از چوب بسیار بلندی کشتی‌اش را نجات می‌دهد. پولیفموس از پدرش، پوسایدون (پوزوئیدون)، می‌خواهد که جلوی بازگشت اودیسیوس به خانه را بگیرد و کاری کند که او همراهانش را از دست بدهد و موقع بازگشت به خانه با روزگاری تیره‌تر روبه‌رو شود. چون تقدیر این است که به خانه برگردد، پوسایدون فقط می‌تواند بخش دوم خواسته‌ی پسرش را برآورده کند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

«زمان این فصل، ساعت پنج بعد از ظهر است و صحنه، میخانه یا آبجوفروشی و رستوران بارنی کی‌یرن، شماره‌ی ۸-۱۰ خیابان بریتن. عضو این فصل ماهیچه است، هنر یا علم آن، سیاست. نماد فصل، فنیان، و شیوه‌ی بیان، مبالغه است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

«راوی فصل فردی است بی نام (یک هیچ کس دیگر) که برخی گمان می کنند جوئیس پدر خودش را به تصویر کشیده است که بی شک برخی تکیه کلامها و جملات خاص او را از زبان این راوی می شنویم. در میان قسمت های توصیفی راوی، سی و سه بند داریم که به صورت پارودی یا نقیضه ای از سبک های ادبی پرطمطراق و احساساتی آمده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۵۹)

در آغاز پی نوشت هر بند، به نوع سبکی که راوی هجو کرده، اشاره شده است. (م)

«ریچارد المن می گوید که جوئیس به طور محرمانه راوی ناشناس این فصل را به جای ترسیستس در ایلیاد گذاشته است، فردی ناقص که گستاخ ترین سخنگو در میان یونانی ها بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

۱. «آربر هیل خیابانی در شمال لیفی است که در بخش غربی دابلن مرکزی و موازی با لیفی امتداد دارد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

۲. «مأمور سابق اداری دی ام پی یا دابلن مترو پولیتن پلیس (Dublin Metropolitan Police) است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

۳. «تشبیهی است به اودیسیوس و چوب شعله وری که با آن غول یک چشم را کور می کند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

«وقتی راوی با تروی، مأمور سابق اداری پلیس دابلن، صحبت می کند، لوله پاک کنی به سمت او می رود و نزدیک است که ابزار یا میله برس لوله پاک کنی اش را در چشم او فرو کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۶)

۴. «خیابانی که از شمال به دابلن منتهی می شود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

در باره ی «جو هاینز» پی نوشت شماره ی ۴۸ از فصل شش (هی دیز) را بخوانید.

۵. راوی بی نام و نشان به جای می گویم، مطابق با لهجه ی هایرنو - انگلیسی، قاعده ی سوم شخص مفرد را به کار می برد: I says، که به «بنده می گوید» ترجمه شد. (م)

۶. «اشاره به باوری خرافی است با این مضمون که رویارویی با دودکش پاک کن برای فرد شانس می آورد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۷. wrinkle یعنی «اطلاعات به درد بخور.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۸. «دون» در شمال غربی دابلن است و کنار دریای آیریش، جایی که امروز ایرلند شمالی نامیده می شود. نیمه ی جنوب شرقی شهر بلفاست هم در ناحیه ی دون واقع است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

«منظور، آن «دزد روباه صفت» است که مزرعه ی درآمدزایی دارد و به پشتوانه ی همین، مجاز است که از موزس هرتزاگ شکر و چای قرض بگیرد.» (همان جا)

۹. «ام هرتزاگ در شماره ی ۱۳ سینت کون پرید، در چند صدمتری خیابان هیتربری در جنوب دابلن مرکزی ساکن بوده است. در آمار سال ۱۹۰۱ این شخص به نام آیزاک هرتزاگ ثبت شده که دست فروشی دوره گرد بوده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۱۰. «یعنی یهودی است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۱۱. «ام ای گرتی در شماره‌ی ۲۹ آبر هیل در تقاطع کوی چیکن زندگی می‌کرد. شغل او مشخص نشده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

«شاید لوله‌کش اصطلاحی باشد برای آدم دست‌وپا چلفتی.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

۱۲. در این‌جا از اصطلاح on the law استفاده کرده که به‌گفته‌ی اسلٹ، یعنی «فرستی به دست آوردن و یکی را گوشمالی دادن.» (۲۰۱۷: ۶۷۲)

۱۳. «نوحه‌ی داوود برای مرگ شاول و جاناتان.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۱)

۱۴. «دارندگان جواز کسب برای حفظ کسب‌شان ملزم بودند سالانه دو پوند بپردازند. هرترزاگ بدون جواز کسب کار می‌کند و در معرض پیگرد است (یا رشوه می‌دهد).» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۷۲)

۱۵. در این‌جا متوجه می‌شویم که راوی بی‌نام‌ونشان این فصل «مأمور وصول بدهی‌های سوخته و مشکوک‌الوصول است.» در این لحظه درصدد است که لوله‌کشی به نام گرتی را که چای و شکر هرترزاگ را بدون پرداخت پول برمی‌دارد، مکلف کند تا هفته‌ای سه شیلینگ به هرترزاگ بپردازد. این ماجرا در این دو پاراگراف تکرار می‌شود، یک بار از زبان راوی و باری دیگر به زبان مکتوب اسناد اداری. اما گرتی می‌داند که هرترزاگ جواز کسب ندارد و می‌خواهد از این دستاویز به نفع خود بهره‌برداری کند. (م)

۱۶. «ام ک» مخفف امساک کردن است، به‌عبارتی از او می‌پرسد که آیا از نوشیدن مشروبات الکلی خیلی جدی امساک و احتراز می‌کند. (م)

۱۷. «ادای احترام به دوست‌مان» در این‌جا یعنی «بیا برویم به میخانه‌ی آقای ایکس و چیزی بنوشیم.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

۱۸. «مرکز روانی جان آو گاد واقع در دابلن جنوبی.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۱)

۱۹. «منظورش ادرار است، نه شراب.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۱)

۲۰. «شخصیت شهروند (Citizen) از روی شخصی واقعی به‌نام مایکل کیوسک (۱۸۴۷-۱۹۰۷) ساخته شده است. کیوسک پایه‌گذار انجمن ورزشی گی‌لیک بود که هم‌وغمش احیای ورزش‌های ایرلندی، هرلینگ، فوتبال گی‌لیک و هندبال، به‌جای کریکت و هاکی روی چمن انگلیسی بود. او فردی لاف‌زن، دعوی‌ی و می‌گسار حرفه‌ای بود و خود را سیتی‌زن کیوسک (شهروند کیوسک) می‌نامید و بارش پر و پشمالویش، کت فراق، کلاه لبه‌پهن و عصایش شخصی سرشناس در دابلن بود. به‌گفته‌ی المن، جوینس این فرد را از طریق دوستی به‌نام جُرج کلنسی ملاقات کرده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۷۲-۶۷۳)

۲۱. «mavourneen» کلمه‌ای «هایرنو - انگلیسی است به‌معنای "عزیز من" یا "عشق من".» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۱)

۲۲. درباره‌ی «جلسه‌ی سیتی آرمز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۰ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۲۳. درباره‌ی «بیماری پا و دهان و یا تب برفکی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از فصل دو (نستور) و

۶۸ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۲۴. در این جا عبارت *hard word* به معنای «اطلاعاتی نسبتاً محرمانه است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۲۵. «جو هاینز و راوی در امتداد خیابان کینگ به سمت شرق می‌روند و از خیابان کینگ به سمت جنوب و خیابان هالستن، پشت ساختمان دادگستری، می‌پیچند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

«لینن‌هال را دولت در سال ۱۷۲۸ در خیابان کینگ شمالی به منظور حمایت از تولید پارچه‌ی داخلی ساخت. در سال ۱۸۶۷، وقتی تجارت از رونق افتاد، ارتش این ساختمان و متعلقاتش را اجاره کرد.» (همان‌جا)

۲۶. «از "سفرنامه‌ی آلدفرید" است که در قالب رباعیات سروده شده و جیمز کلارنس منگان (۱۸۰۳-۱۸۴۹) آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. آلدفرید شاعر ایرلندی قرن هفتم و شاه‌نورثامبریا بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

«اینیش‌فیل (Inisfail) نامی شاعرانه برای ایرلند است و مرکب از کلمه‌های ایرلندی *inis* به معنای "جزیره" و *fál* سنگ سرنوشتی است که در تارا نگهداری می‌شود.» (همان‌جا)

۲۷. «میخانه‌ی بار بارنی کی یرن در قلمرو کلیسای سینت مایکن (پروتستان) در خیابان اولد چرچ واقع است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۲۸. «برج سی متری کلیسای سینت مایکن در قرن دوازدهم ساخته شده است. این برج از خود کلیسا قدیمی‌تر است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۲۹. «در سردابه‌های زیر کلیسا اجساد زیادی دفن شده است که همگی سالم و دست‌نخورده‌اند، شاید به این دلیل که دیوارها از نفوذ رطوبت جلوگیری کرده‌اند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۳۰. در این جا از واژه‌ی *gibbed* استفاده کرده است «به معنای "دل‌وروده‌ی ... را درآوردن"» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۳۱. «سالمون جوان در اولین سال بازگشت از دریا به رودخانه.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۳۲. «لیمانند ماهی کوچکی است شبیه سفره‌ماهی که بیشتر در ساحل ماسه‌ای بریتانیا یافت می‌شود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۳۳. «در کتاب جامعه (انجیل)، "خرد" خود را به صورت درختان گوناگون توصیف می‌کند: "من بلندمرتبه بودم مانند سرو لبنانی و مثل چنار کنار آب‌ها در خیابان‌ها." درخت چنار در ایرلند همان افرای چناری است. سرو لبنانی و اوکالیپتوس در ایرلند رشد نمی‌کنند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۳۴. اشاره‌ای به «سطر ۴۶ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلدفرید" است: "از دابلن تا قله‌ی سلیمو مارگی." ابلانا نقطه‌ای است در ایرلند که از قدیم دابلن فرض شده است. سلیمو مارگی هم کوهی است در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرقی دابلن.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

درباره‌ی «ابلانا» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۷ از همین فصل را بخوانید.

۳۵. اشاره‌ای به «سطر ۲۵ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلدفرید" است: "منستر، آزاد از هر

چیز:» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

«منستر استانی در جنوب غربی ایرلند است.» (همان‌جا)

۳۶. اشاره‌ای به «سطر ۲۹ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلفرید" است: "کوناخت منصف را یافتم." کوناخت استانی در شمال غربی ایرلند است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

درباره‌ی «استان کوناخت» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۵ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۳۷. اشاره‌ای به «سطر ۴۵ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلفرید" است: "لینستر آرام و شیک را یافتم."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

«لینستر استانی در جنوب شرقی ایرلند که دابلن بخشی از آن است.» (همان‌جا)

۳۸. اشاره‌ای به «سطر ۳۲-۳۵ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلفرید" است: "سرزمین کروخن را منصف و زیاده یافتم از غنا..." کروخن مقر باستانی سلطنتی کوناخت بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۳۹. اشاره‌ای به «سطر ۱۳-۱۴ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلفرید" است: "هم‌چنین در آرماگ باشکوه آرامش خرد را یافتم..." آرماگ یا آرما شهر بزرگ باستانی ایرلند، مرکز آموزش و مرکز کلیساهای ایرلند بود که سینت پتریک بنا نهاد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

درباره‌ی «منطقه‌ی آرما (یا آرماگ)» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۳ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۴۰. اشاره‌ای به «سطر ۴۱ ترجمه‌ی منگان از "سفرنامه‌ی آلفرید" است: "منطقه‌ی باعظمت بویل را یافتم..." بویل، شهرک باستانی استان کوناخت، شهرتش را مدیون صومعه‌ای از قرن دوازدهم است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۴۱. درباره‌ی «پسران شاهان» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۸ از فصل دو (نستور) و ۲۴۳ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۴۲. «بازار میوه و سبزی دابلن واقع در شماره‌ی ۳۳-۳۴ کوی سینت مایکن، نزدیک میخانه‌ی بارنی کی‌یرن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۴۳. نگارش جمله‌ی «و همه‌ی گله‌ها و گوساله‌های پروراری و میوه‌های نوبر آن سرزمین» به‌گفته‌ی اسلُت، «تقلیدی است از سبک نگارش عهد عتیق که این‌گونه است: "و جشن برداشت، و بهترین میوه‌های حاصل از کارگری که تو در زمین کاشته‌ای... و بهترین گوسفندان و گاوها و گوساله‌های پروراری و گوسفندان و همه‌ی چیزهای خوب."» (۲۰۱۷: ۶۷۳)

«اچ اُکانل فیتزسایمن مدیر بازار محصولات خوراکی بود.» (همان‌جا)

۴۴. foison یعنی «محصول فراوان.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

Strike (بوشل‌های گوجه‌فرنگی) «یا strickle واحد اندازه‌گیری قدیمی انگلیسی است. درواغ چوبی است خط‌کش مانند که هنگام اندازه‌گیری غله روی سطح می‌کشند و مقدار اضافی آن را از روی سطل بیرون می‌ریزند. اما گاهی به خود آن ظرف هم اطلاق می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۴۵. Pelurios «نوازه‌ی جويس برای کلمه‌ی کرک‌دار.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۴۶. hill and dale یعنی «دزدی و کلاهبرداری.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۳)

۴۷. در این‌جا عبارت *stubble geese* را گيفرد به «غاز وحشی خاکستری اروپایی» (۱۹۹۸: ۳۱۸) معنا کرده است و اسلٲ به «غاز بالغی که از ساقه‌های گندم تغذیه می‌کند.» (۲۰۱۷: ۶۷۳)

۴۸. «گوسفندانی که برای تولید گوشت، نه پشم، در آغل پرورش داده می‌شوند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۴۹. «لاسک نام دهکده‌ای در ۱۸ کیلومتری شمال دابلن، راش نام بندر دریایی کوچکی در ۶.۴ کیلومتری شرق لاسک و کریک‌ماینز نام روستایی در ۱۶ کیلومتری جنوب شرقی دابلن است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۵۰. توموند (Thomond) «مُلک باستانی کوچکی در مانستر شمالی است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

«مک‌گیلیکادی بلندترین رشته‌کوه ایرلند است که در منطقه‌ی کری قرار دارد.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۸)

Reek «کلمه‌ای (از گویش محلی است به معنای «کپه.») (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۵۱. «شنن بلندترین رودخانه در جزایر بریتانیا است که از ایرلند به سمت غرب جاری است و در لیمریک به اقیانوس آتلانتیک می‌ریزد. صفت «باشکوه» (*lordly*) را جان میچل (۱۸۱۵-۱۸۷۵)، نویسنده و ناسیونالیست ایرلندی، به این رودخانه داده است.» (همان‌جا)

«وصفی شاعرانه برای ناحیه‌ی کری. در اسطوره‌های ایرلند، کی‌یر یکی از سه پسر ملکه میو در کوناخت بود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۵۲. «گری‌اون (*Garryowen*) اسم سگ پرنده‌یاب معروف ایرلندی است که در ۱۸۷۶ به دنیا آمد و صاحبش جی‌جی گیلترپ، از اعضای بنیان‌گذار باشگاه سگ سرخ پرنده‌یاب ایرلندی، و پدر جوزفین، خاله‌ی جويس بود. گری‌اون هم مانند خود شهروند از مناطق حومه‌ای لیمریک است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۵۳. *cruiskeen lawn* «هایبرنو - انگلیسی است به معنای «فلاسک پر از ویسکی.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۵۴. «فرمانی که راهزنان به عابران می‌دهند.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۹)

۵۵. *rapparee* «اصطلاحی هایبرنو - انگلیسی است به معنای «شورشی»، نامی که ابتدا به مالکان کاتولیک خلع‌مالکیت‌شده داده بودند. بعدها به شورشیان اصلاحات ارضی قرن هفدهمی می‌گفتند؛ آن‌هایی که به پروتستان‌های ذی‌نفوذ حمله می‌کردند. زُری او دِ هیل (*Rory of the hill*) نام مستعار عریضه‌نویسانی بود که در دهه‌ی ۱۸۸۰ برای اصلاحات ارضی علیه مالکان زمین قیام کردند. هم‌چنین نام شعری از چارلز کیکهم (۱۸۳۰-۱۸۸۲) درباره‌ی کشاورزان شورشی است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۵۶. «هنگام جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵) مردم بخش‌هایی از دنیا معتقد بودند که روسیه میل به سلطه بر جهان دارد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۹)

۵۷. کلمه‌ی «آره» معادل arrah «هایرنو - انگلیسی است به معنای «آره، واقعاً» و مفهوم این است که موضوع را نباید جدی گرفت.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

«Coddling» یعنی «بی‌معنا و مزخرف.» (همان‌جا)

۵۸. «معادل دو شیلینگ و شش پنس است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۲)

۵۹. اصطلاحی است به معنای «چه مشروبی سفارش می‌دهی؟» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۲)

۶۰. همان «گینس یا آبجوی سیاه محصول ایرلند است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۲)

۶۱. «نام Ditto MacAnaspey اصطلاحی دابلنی است، که به‌ویژه در بارها کاربرد دارد، به معنای «دوباره همان.» در حکایت‌های دابلن آمده است که دو مجسمه‌ی نیم‌تنه از یک فرد به حراج گذاشته می‌شود. اولی از مجسمه‌سازی برجسته و دومی از پتریک و تامس مک‌آنسپی. شرح موجود در کاتالوگ مخصوص نیم‌تنه‌ی دوم، همین عبارت بوده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

اما گیفرد معتقد است «این اصطلاح عجیب در زبان ایرلندی یعنی «پسر اسقف.» در زمان اختلاف بزرگ بر سر رهبری پارنل، مک‌آنسپی نامی که از اعضای خانواده‌ی سنگ‌قبرسازها بود، در ملأ عام سخنرانی طولانی‌ای ایراد کرد. پس از او سخنران دیگری آمد که صرفاً گفت: Ditto MacAnaspey «دوباره همان.»» (۱۹۹۸: ۳۱۹)

۶۲. «آ خاراً» یا «a chara» عبارتی «ایرلندی است به معنای «دوست من.»» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۶۳. «این وصف از قهرمان ایرلندی پارودی یا نقیضه‌ای از توجه خاص به اسطوره‌های ایرلندی در پایان قرن نوزدهم است و البته اشارتی به غول‌پیکری و پولیفموس در داستان هومر.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۹)

«پارودی دیگری از شیوه‌ی بیان حماسی است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۲)

۶۴. درباره‌ی «برج‌های گرد» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۶۵. «مثل زانوهای پولیفموس در اودیسه.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۲)

۶۶. «Ulex Europeus یا بوته‌های زبر اولکس فرنگی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۶۷. اشاره‌ای است به شعر تامس مور با نام «ارین! آن اشک و لبخند درون چشم‌هایت.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۶۸. کوهالن یا Cuchulain «برجسته‌ترین شخصیت قهرمان در اسطوره‌های ایرلند که پروتاگون نیست چندین نماینده‌ی دلبیوی بی‌پیتس است، از جمله مرگ کوهالن.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۶۹. Conn «اولین شاهنشاه ایرلند (۱۲۳-۵۷) پیش از میلاد مسیح بود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۳)

۷۰. Naill «شاهنشاه ایرلند (۳۷۹-۴۰۵) بود و عصر او برای اتحاد ایرلند بسیار حائز اهمیت است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

«نایل بر تارا حکومت کرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۳)

۷۱. «برایان کینکورا یا برایان بورو (۹۲۶-۱۰۱۴) پادشاه مانستر (حدود ۹۷۸) و شاهنشاه ایرلند (ح ۱۰۰۲) بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۴)

۷۲. «آردری (Ardri) کلمه‌ای ایرلندی است به معنای "شاهنشاه". "ملکی" کبیر (۹۴۸-۱۰۲۲) پادشاه ایرلند بود. ملکی با کمک برایان بورو ایرلند را از زیر سلطه‌ی دانمارکی‌ها آزاد کرد.» (اسلُت، ۷۱۰۲: ۴۷۶)

۷۳. «آرت مک‌مورا (۱۳۵۷-۱۴۱۷) پادشاه لینستر بود. شهرتش به آن است که حاضر نشد خداوندگاری ایرلند را به ریچارد دوم تسلیم کند و موفقیتش مدیون برتری مهارت نظامی‌اش بود. معروف است که او را با زهر کشتند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۱)

۷۴. «شین اُنیل (۱۵۳۰-۱۵۶۷) ناسازگارترین مخالف فرمانروایی انگلستان بر ایرلند در تاریخ این کشور است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۷۵. «پدر جان مورفی (۱۷۵۳-۱۷۹۸)، کشیش و میهن‌پرست، یکی از محرکان شورش ۱۷۹۸ بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۷۶. «اَوِن رُو اُنیل (۱۵۹۰-۱۶۴۹) سربازی ایرلندی که در ارتش اسپانیا خدمت کرد. در سال ۱۶۴۲ به عنوان ژنرال و فرماندهی نیروهای ایرلندی وفادار به چارلز اول به ایرلند بازگشت. در اولین نبردش علیه انگلستان پیروز شد، ولی در پایان، ارتش کرامول نیروهایش را به شدت سرکوب و نابود کردند. گفته می‌شود که یکی از حامیان خودش به او زهر خوراند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۱)

۷۷. «پتريک سارسفیلد (مرگ ۱۶۹۳) اولین ارل لوکان بود، جنگاوری ایرلندی که از طرف جیمز دوم برای حفظ فرمانروایی‌اش علیه ویلیام سوم جنگید.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۷۸. «رد هیو اُدانل (۱۵۷۲-۱۶۰۲) لرد تیرکونل بود. اُدانل برای مقابله با فرمانروایی انگلستان حمایت ملی را کسب کرد، اما ناموفق ماند. با این همه، داستان قلب‌های ایرلندی‌ها را تا قرن‌ها بعد از مرگش شیفته می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۷۹. «رد جیم مک‌درمات «مأمور مخفی ای متولد دابلن که برای بریتانیا کار می‌کرد و در دهه‌ی ۱۸۸۰ به داخل گروه فینان‌ها نفوذ کرده بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۰. «پدر اوجین اُگرونی (۱۸۶۳-۱۸۹۹) هوادار احیای زبان گئی لیک و پروفیسور کالج می‌نوٹ.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

«واژه‌ی "ساگارت" (Soggarth) هایپرنو - انگلیسی است به معنای "کشیش".» (همان‌جا)

۸۱. «مایکل دوایر (۱۷۷۱-۱۸۲۶) از شورشیان سال ۱۷۹۸ بود که به مدت پنج سال از انواع گوناگون نقشه‌های ارتش بریتانیا برای دستگیری‌اش گریخت. اما سرانجام در ۱۷ دسامبر ۱۸۰۳ خود را تسلیم کرد. او را به استرالیا استرداد کردند و سرانجام فرماندهی گارد سلطنتی لیورپول، شهری نزدیک سیدنی، شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۲. درباره‌ی «فرانسيس هگنز» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. «هگنز از موقعیت شغلی‌اش (مالکیت فریمن ژورنال) استفاده کرد و دشمنان دولت را نکوهید، به‌ویژه افراد

گروه یونایتد آیریش من را. هگنز جاسوس دولت بود و در سال ۱۷۸۹ به لرد ادوارد فیتزجرالد خیانت کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۳. «هنری جوی مک‌کرکن (۱۷۶۷-۱۷۹۸) سرفرمانده‌ی ارتش یونایتد آیریش من در شمال بود و در ۷ ژوئن سال ۱۷۹۸، مک‌کرکن نیروهای یونایتد آیریش من را در نبرد انتریم (Antrim) فرماندهی کرد، اما در این نبرد شکست خورد و دستگیر و اعدام شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۴. «جالوت (Goliath) پهلوان گول‌آسای بی‌فرهنگی که داوود او را با قلاب‌سنگ کشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۵. منظور، «هورس ویتلی خواننده‌ی تالار موسیقی در دهه‌ی ۱۸۹۰ است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۶. «تامس کانف (۱۸۱۲-۱۸۶۷) دنده‌ای متولد ایرلند بود که در سال ۱۸۸۸، پس از کسب موفقیت‌هایی در ایرلند، به آمریکا هجرت کرد و در سال ۱۸۹۵، رکورد جهانی را در مسابقه‌ی دو یک‌مایل شکست.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۷. «مارگارت (پگ) وُفینگتن دختر بچه‌ی خیابانی دابلنی بود که برای بازیگری به لندن رفت و یکی از بهترین بازیگران دورانش شد. نقش‌های تراژیک و کمدی را آسان بازی می‌کرد و بسیار تمجید و تحسین می‌شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۸. «ویلیج بلک‌سمیت شخصیتی در اشعار و عنوان شعری سروده‌ی هنری ودزورث لانگ‌فلو (۱۸۰۷-۱۸۸۲) است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۸۹. «کاپیتان مونلایت: فرد یا افرادی با این نام مسئول اجرای اصلاحات ارضی بودند و مردمی را که به این اتحادیه نمی‌پیوستند، تهدید و مرعوب می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۹۰. «کاپیتان بویکات (۱۸۳۲-۱۸۷۰) فروشنده‌ی املاک در منطقه‌ی مایو بود. کلمه‌ی بویکات (بایکوت) از اسم او برگرفته شده است. در زمان پارنل این شیوه‌ی بایکوت یا بویکات در اتحادیه‌ی املاک ایرلند اجرا می‌شد: "کسی که مزارع مستأجرهای بیرون‌رانده را مالک شود، باید مانند جذام‌گرفته‌های عصر قدیم منزوی و بایکوت (بویکات) شود." این قانون اولین بار برای کاپیتان بویکات اجرا شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

«در سال ۱۸۸۰، کاپیتان بویکات حاضر نشد مبلغ تعیین‌شده‌ی اجاره را بپذیرد و به‌جای آن مستأجران را اخراج کرد. از این رو به مرگ تهدید شد؛ خدمتکارهایش را وادار کردند او را ترک کنند؛ نامه‌هایش را ره‌گیری و متوقف کردند؛ از ذخایر مواد غذایی‌اش کاسته شد و به املاکش آسیب وارد آمد و سپس این اعلامیه را علیه او صادر کردند: "بیایید همگی به او پشت کنیم؛ با او هیچ ارتباطی برقرار نکنیم؛ با او هیچ معامله‌ای نکنیم."» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۲)

۹۱. «داتته الیگری (۱۲۶۵-۱۳۲۱) شاعر و نویسنده‌ی معروف فلورانس و نویسنده‌ی کمدی الهی بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۹۲. «کریستف کلمب (۱۴۵۱-۱۵۰۶) ایتالیایی بود و کاشف آمریکا. طبق نظر جویس "کلمب را نسل‌های بعدی تحسین کرده‌اند، چون آخرین نفری بود که آمریکا را کشف کرد."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

(۶۷۵)

۹۳. «سینت فیورسا (مرگ ۶۵۰) از سینت‌های ایرلند بود که در انگلستان، فرانسه و ایرلند صومعه‌هایی را بنا گذاشت. جویس کتاب *A Vision* او را پیش‌درآمدی بر کم‌دی الهی دانته می‌داند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۹۴. «سینت برندن (۴۸۴-۵۷۷) از راهبان ایرلند بود که در فرانسه و ایرلند صومعه‌هایی بنا نهاد. کتابش، سفرنامه‌ی برندن، سفری به سرزمین وعده‌داده‌شده‌ای را وصف می‌کند که برخی مدعی‌اند همان آمریکاست.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۹۵. «مارشال مک‌مهن (۱۸۰۸-۱۸۹۳) از نوادگان غازهای وحشی، فرماندهی نظامی و رئیس جمهور سومین ریپابلیک فرانسه بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵) درباره‌ی «غازهای وحشی» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹ از فصل دو (نستور) و ۱۲۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۹۶. «شارلمان (۷۴۲-۸۱۴) شاه فرانک‌ها (۷۶۸-۸۱۴) و امپراتور روم مقدس (۸۰۰-۸۱۴) بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۹۷. درباره‌ی «تتوبالد وُلَف تُن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۴ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۹۸. «مادرِ مکابی‌ها و هفت پسرش را انتیاکوس چهارم، فرمانروای سوریه، کشت، زیرا آن‌ها حاضر نشدند از دین یهود به بت‌پرستی یونانی تغییر مذهب دهند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۹۹. «آخرین ماهیکن‌ها (Mohicans، ۱۸۲۶) نام رمانی از جیمز فینمور کوپر (۱۷۸۹-۱۸۵۱) است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

ماهیکن نام قبیله‌ای از بومیان آمریکا و کاناداست. (م)

۱۰۰. درباره‌ی «رز کاستیل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۲۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۱۰۱. «مردی برای گالوی» «عنوان شعری از چارلز جیمز لور (۱۸۰۶-۱۸۷۲) است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۱۰۲. «مردی که بانک مونت کارلو را زد» «عنوان ترانه‌ای است از فرد گیلبرت (۱۸۵۰-۱۹۰۳) که برای تالار موسیقی سرود. چارلز ولز در قمارهایش شش بار دارایی بانک کازینوی مونت کارلو را بُرد، گرچه سرانجام همه را از دست داد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)

۱۰۳. «در ایرلند باستان، قهرمانی بود که وظیفه‌اش کین‌خواهی از توهین‌کنندگان به پادشاه بود و با از کسانانی که به حدود او حمله می‌کردند. وقتی زمین‌های قبایل مورد تهدید قرار می‌گرفت، "قهرمان از خطرناک‌ترین گذرگاه یا معبر خطر آن‌ها را می‌پایید." در ایرلند دروازه‌بان را "مردی در معبر" می‌نامند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۳)

۱۰۴. جمله‌ی «زنی که نکرد» برگرفته از عنوان رمانی است با عنوان زنی که کرد (۱۸۹۵)، نوشته‌ی گرنت الن کانادایی (۱۸۴۸-۱۸۹۹). شخصیت زن این رمان می‌کوشد خود را از هر قیدی آزاد کند و وارد روابط عاشقانه‌ی آزاد شود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۳)

۱۰۵. «بنجامین فرانکلین (۱۷۶۹-۱۸۲۱) در کنار کارهای دیگرش، به خاطر نوع رابطه‌اش با زنان معروف بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۳)
۱۰۶. «ناپلئون بناپارت (۱۷۶۹-۱۸۲۱) ژنرال فرانسوی و امپراتور فرانسه بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)
۱۰۷. «جان ال سولیوان (۱۸۵۸-۱۹۱۸) قهرمان سنگین‌وزن ایرلندی - آمریکایی در سال‌های ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۲ بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۵)
۱۰۸. «کلئوپترای هفتم (۶۹-۳۰ پیش از میلاد) آخرین فرعون مصر.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۰۹. «سورنن دلیش (Savourneen Deelish) اصطلاحی ایرلندی است به معنای "و معشوق وفادار من" که عنوان تصنیفی از جُرج کلمن (۱۷۶۲-۱۸۳۶) است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۱۰. درباره‌ی «ژولیوس سزار (۱۰۰-۴۴ پیش از میلاد)» بی‌نوشت شماره‌ی ۴۸ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.
۱۱۱. «ویلهلم مبابست (۱۴۹۰-۱۵۴۱)، معروف به پاراسلسوس (Paracelsus)، شیمی‌دان، پزشک و عارف بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۱۲. «سر تامس لیپتون (۱۸۵۰-۱۹۳۱)، متولد گلاسکو و از پدرومادری ایرلندی، تاجر موفق چای بود و هنوز هم نامش روی چای لیپتون است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۳)
۱۱۳. «ویلیام تل قهرمان اسطوره‌ای اهل سوئیس بود که مأمور اجرای حکم در دادگاه استبدادی اتریش از او می‌خواهد به سبب روی سر پسر خودش شلیک کند. کار مهم دیگر ویلیام تل این بود که در اول ژانویه ۱۳۰۸، در تظاهراتی مردمش را به سوی آزادی راهبری کرد. این دو داستان او را به تاریخ مشهور کنفدراسیون اتریش پیوند داده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۱۴. «میکل آنژ هیز (۱۴۷۵-۱۵۶۴) نقاش و مجسمه‌ساز فلورانس بود، ولی میکل آنژ هیز (۱۸۲۰-۱۸۷۷) دیگری هم داریم که تصویرساز و کاریکاتوریست ایرلندی بود و مدتی هم رئیس شهربانی دابلن شد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)
۱۱۵. «محمد بنیان‌گذار دین اسلام بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۱۶. «عروس لامر مور (*The Bride of Lammermoor*) (۱۸۱۹) عنوان رمانی است به قلم سر والتر اسکات.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۱۷. «پیتر گوشه‌نشین یا پیتر آمینز (۱۰۵۰-۱۱۱۵) واعظی بود که از سال ۱۰۹۵ تا ۱۰۹۹ اولین جنگ صلیبی را رهبری کرد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)
۱۱۸. «پیتر قطارکننده» (نام مستعار لرد پیتر اُبراین (۱۸۴۲-۱۹۱۴) از کِلِفِنورا وکیل حقوقی دربار بود که از ۱۸۸۹ به دادستانی کل ایرلند برگزیده شد. اُبراین محافظه‌کار بود و با استفاده از قدرتش هیئت ژوری را از میان هواداران واقعی انگلستان انتخاب و قطار می‌کرد و از این‌رو لقب مضحک "پیتر قطارکننده" را گرفت.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)
۱۱۹. منظور از «رزالین تیره‌وتار، خود ایرلند است. این انسان‌نگاری ایرلند در ترانه‌ای گئی لیک از

شاعری ناشناس آمده است و افراد مختلف آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۲۰. «پتریک دبلویو شکسپیر، این ترکیب نوعی گمانه‌زنی است درباره‌ی تبار ایرلندی شکسپیر و نیز نوعی رمزنگاری است: پتریک دبلویو جویس (۱۸۲۷-۱۹۱۴) که هیچ خویشاوندی‌ای با جویس ندارد، استاد و تاریخ‌شناس ایرلندی بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)

۱۲۱. «برایان نام آشنای ایرلندی است که کنار اسم کنفوسیوس، فیلسوف معروف چینی، گذاشته است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۲۲. «مورتا نام ایرلندی است که کنار نام گوتنبرگ (یوهانس، ۱۳۹۷-۱۴۶۸)، مخترع صنعت چاپ، گذاشته است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۲۳. «پتریشیو ولاسکز (۱۵۹۹-۱۶۶۰)، دیگو رودریگوز د سیلوا، نقاش اسپانیایی بود که نام خانوادگی مادرش (ولاسکز) را برای خود برگزید. پتریشیو اسپانیایی پتریک است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)

۱۲۴. منظور، «کاپیتان نیمو قهرمان ژول ورن (۱۸۲۸-۱۹۰۵) در رمان علمی تخیلی بیست هزارفرسنگ زیر دریاست. نیمو لاتین است به معنای «هیچ‌کس»، همان اسمی که اودیسیوس به کلیسو داد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۲۵. «تریستان و ایزولده دو قهرمان مرد و زن داستانی عاشقانه از ایرلند باستان هستند. در این داستان، ایزولده شاهزاده‌ای است که تریستان او را به مقصد بریتانیا اسکورت می‌کند تا با عموی تریستان، شاه مارک از کورن‌وال، ازدواج کند، اما در راه معجون جادویی می‌نوشند که آن‌ها را شفته‌ی یکدیگر می‌کند. انواع متفاوت این داستان وجود دارد، از جمله اپرایی از واگنر.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۲۶. منظور، «اولین شاهزاده‌ی ولز، ادوارد دوم (۱۲۸۴-۱۳۲۷) است و اولین وارث تاج و تخت انگلستان که عنوان شاهزاده‌ی ولز را در سال ۱۳۰۱ گرفت. او پادشاه جذابی نبود، به ضعیف بودن معروف بود و به‌خاطر هم‌جنس‌گرایی آشکار و رفتارش با محبوب‌هایش، ابتدا عزل شد و سپس در سال ۱۳۲۷ به قتل رسید.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)

۱۲۷. «در سال ۱۸۴۱، تامس کوک (۱۸۰۸-۱۸۹۲) و پسرش، جان میسن کوک (۱۸۳۴-۱۸۹۹)، آژانس مسافرتی تأسیس کردند. در سال ۱۹۰۰ اسمش تقریباً نام ژنریک شد برای آژانس‌ها و تورهای مسافرتی.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۴)

۱۲۸. «بچه سرباز بی‌باک» «اسم شعری است از سمونل لاور (۱۷۹۷-۱۸۶۸)، شاعر و ترانه‌سرای ایرلندی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۲۹. عبارت «آره نا پو» (Arrah na Pogue) «ایرلندی است به معنای «کسی که دوست دارد ببوسد» و عنوان نمایشنامه‌ی معروفی است از دیون بوسیکالت.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۰. «دک تورپین (مرگ، ۱۷۹۳) راهزن بدنامی بود که نامش در تصنیف «Turpin Hero» آمده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۱. منظور، «لودویگ بتهوون (۱۷۷۰-۱۸۲۷)، آهنگساز معروف آلمانی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۲. «کالین بون (Colleen Bown) هایبرنو - انگلیسی است به معنای "دختر بور" که عنوان نمایشنامه‌ای از دیون بوسیکالت است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۳. «هیلی با گام‌های اردکی» همان «کشیش جان هیلی (۱۸۴۱-۱۹۱۸)، اسقف اعظم توم است. دکتر والتر مک‌داندل، یکی از همکارانش، او را "مردی بلند، بور، خشن، قوی‌هیكل، اما با گام‌های اردکی" معرفی کرده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۴. «در عبارت انگس کولدی (Angus the Culdee)، کولدیز (Culdees) ایرلندی است به معنای "خادم خدا"، مرتبه‌ای از مقامات راهبان اسکاتلندی - ایرلندی که در قرن هشتم بنا گذاشته شد. انگس تقویمی نوشت که در هر روز آن یکی از قدیسان را در قطعه‌ای شرح داد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۵. «دالی مونت یا دالی مونت دهکده‌ای در خلیج دابلن در حاشیه‌ی شمال شرقی دابلن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۶. «سیدنی پرئد اسم خیابانی است در دهکده‌ی مری‌ین در ۴۸ کیلومتری جنوب شرقی دابلن مرکزی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۷. «بن واژه‌ای ایرلندی است به معنای "قله."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۲۲) درباره‌ی «بن هوث» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۳۸. «ولتاین گریتریکز (۱۶۲۹-۱۶۸۳) مردی ایرلندی بود که مدعی شد می‌تواند بیماران را با لمس درمان کند، و به همین دلیل، به "ضربه‌زن" معروف شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۳۹. «آدم و حوا زوجی که در کتب دینی آمده‌اند و به خاطر خوردن میوه‌ی ممنوعه به زمین فرستاده شدند. نیز اسم کلیسایی است در کنار لیفی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۴۰. «آرتور ولزلی (۱۷۶۹-۱۸۵۲) دوک ولینگتن بود. قهرمان نظامی ارتش بریتانیا که در دابلن متولد شد. زلزلی در سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ نخست‌وزیر انگلستان بود و در سال ۱۸۱۵، ناپلئون را در نبرد واترلو شکست داد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۴۱. «باس کروکر (۱۸۴۳-۱۹۲۲)، سیاست‌مدار آمریکایی متولد ایرلند، از افراد محوری فساد سیاسی نیویورک بود و پس از انباشتن دارایی هنگفت به ایرلند بازگشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۴۲. منظور، «هروودوت (۵۶۳-۴۸۳ پیش از میلاد) یکی از اولین تاریخ‌نگاران یونانی است. شهرتش برای نگارش تاریخ جنگ‌های پارسیان است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)

۱۴۳. «جک غول‌کش قهرمان شعری کوکادنه است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۵)

۱۴۴. منظور، «سیداراتا گوتاما بودا (۵۶۳-۴۸۳ پیش از میلاد) معلم بزرگ مذهبی و اصلاح‌طلب هند باستان است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۵)

۱۴۵. درباره‌ی «لیدی گادیوا» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۴۶. درباره‌ی «لی لی کیلارنی» پی‌نوشت شماره‌ی ۸۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.
۱۴۷. «بلور بدچشم در افسانه‌های ایرلندی خدای مرگ و رهبر فورموریان‌ها، نژادی فوق‌طبیعی و غول‌آسا و از مردمان بد دریا بود. بلور فقط یک چشم داشت و اگر نگاهش را از روی بدخواهی به کسی می‌دوخت، او را می‌کشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۴۸. «ملکه‌ی شیبیا با حضرت سلیمان ملاقات کرد و متوجه شد که توانایی‌های او بیش از آن چیزی است که شنیده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۴۹. «اکی نیگل و جو نیگل دو برادری بودند که رستوران‌باری را اداره می‌کردند: جان یواخیم (اکی) نیگل و جیمز جوزف (جو) نیگل. این دو برادر تاجر مشروبات الکلی بودند و در شماره‌ی ۹ خیابان کاتدرال و ۲۵ خیابان ارل شمالی مشروب‌فروشی داشتند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۶)
۱۵۰. «کنت الساندرو ولتا (۱۷۴۵-۱۸۲۷)، فیزیک‌دان ایتالیایی، که به‌خاطر اختراعاتش در الکتریسیته معروف است. شهرت اصلی‌اش را از اختراع باتری کسب کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
- «در سال ۱۹۰۹ جويس مرکز تناتری در دابلن تأسیس کرد و نام آن را ولتا گذاشت.» (همان‌جا)
۱۵۱. «جرمایا اُدانون راسا (۱۸۳۱-۱۹۱۵) از اعضای فنیان‌ها بود معروف به «دینامیت راسا». راسا در سال ۱۸۶۵ دستگیر و به بیست سال زندان محکوم شد، اما در ۱۸۷۱ با شرط ترک دابلن آزاد شد و به آمریکا رفت و مسئولیت و پیرایش یونایتد آیریش من را به عهده گرفت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۵۲. «دان فیلیپ اُسولیوان بیر (۱۵۹۰-۱۶۶۰) سرباز اسپانیایی متولد ایرلند و تاریخ‌نگاری بود که تاریخ جنگ‌های الیزابتی را نوشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۵۳. «دوباره راوی از سر می‌گیرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۵)
۱۵۴. «برابر است با یک پوند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۵)
۱۵۵. «منظور، بلوم است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۵۶. «کوری پیل در طرف جنوب بازار میوه و سبزیجات و ماهی دابلن است، درحالی‌که خیابان گریک در طرف شرق آن قرار دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۵۷. عبارت «چشم ماهی کادی‌اش» یعنی آدم «فریب‌کار یا کلاهبردار.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
- گیفرد معتقد است که «چشم ماهی کادی‌اش» یعنی «چشم آدم احمق.» (۱۹۹۸: ۳۲۵)
۱۵۸. «بلوم در قلمرو کلیسای سینت مایکن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷ از همین فصل را بخوانید.
۱۵۹. «پارودی دیگر و این بار بلوم گئی‌لیک‌شده، پسر زُری، آخرین شاهنشاه ایرلند، می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۵)
۱۶۰. «منظور از پیرزن خیابان پرینس، روزنامه‌ی فریمن ژورنال است که روزنامه‌ی رسمی حامیان ملی‌گرایان ایرلند و آرمان‌شان بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۶)
۱۶۱. «در سال ۱۸۵۲، پس از بحث‌های بسیار، پنجاه نفر (حدود نیمی) از اعضای ایرلندی پارلمان انگلستان به خود متعهد شدند تا در برابر دو حزب موجود در مجلس عوام، حزب مخالف

مستقلی بسازند. نیز متعهد شدند که با استفاده از رأی‌شان تعادل قدرت را به نفع حزب انگلیس، که انجام اصلاحاتی را در ایرلند قبول کرده بود، به هم بزنند. تاکتیک مذکور نویدبخش بود، اما وقتی بعضی از اعضا عهدشان را شکستند، تاکتیک‌شان هم شکست خورد. در دهه‌ی ۱۸۸۰، پارنل دوباره این تاکتیک را با موفقیت قابل توجهی احیا کرد...» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۷)

۱۶۲. «مدت‌ها پس از آن‌که حامیان پارنل از او روگرداندند، روزنامه‌ی فریمن ژورنال به حمایتش ادامه داد، تا این‌که در ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۱ دست از پشتیبانی برداشت. در آن زمان، پارنل با کمک آن‌هایی که هنوز به او وفادار بودند، روزنامه‌ی آیریش دیلی ایندپندنت را تأسیس کرد تا از طریق آن از آرمانش دفاع کند. البته در آن زمان به‌شدت مریض بود و در ۵ اکتبر از دنیا رفت. روزنامه تا ۱۸ دسامبر کار چاپش را شروع نکرد و پس از آن، به‌سرعت به دست ضدپارنلی‌ها افتاد و در سال ۱۹۰۰ ویلیام مارتین مورفی مالکیتش را به دست آورد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۷)

۱۶۳. «شهروند مطلبی را از ستون مربوط به تولد در روزنامه‌ی آیریش ایندپندنت ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ خلاصه‌وار می‌خواند؛ هر پنج تولد در انگلستان اتفاق افتاده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۶۴. «از ستون مربوط به ازدواج در روزنامه‌ی آیریش ایندپندنت ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ است؛ از پنج ازدواج فقط یکی در ایرلند بوده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۶۵. «از ستون مربوط به مرگ در روزنامه‌ی آیریش ایندپندنت ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ است. در آن ستون آگهی مرگ سیزده نفر را منتشر کرده‌اند، ولی شهروند فقط اسم شش نفر را می‌خواند که همه‌ی آن‌ها هم انگلیسی‌اند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

«در این آگهی‌ها یک اسم و یک آدرس اشتباه نوشته شده است.» (همان‌جا)

«شهروند این اسم را که انگلیسی‌ها کویرن تلفظ می‌کنند، احتمالاً نادانسته یا بیشتر به‌تمسخر به همان شکلی که در روزنامه نوشته شده است (کاکبرن cockburn) تلفظ می‌کند، زیرا جو هاینز وسط حرف او می‌پرد و درباره‌ی بیماری‌اش (سوزاک) نظر می‌دهد: من آن یارو را می‌شناسم، از یک تجربه‌ی تلخ.» (هانت، ۲۰۲۰)

در زبان انگلیسی cock به‌معنای «آلت تناسلی مرد» است و burn که بخش دوم این اسم است به‌معنای «سوختن» (سوزاک). (م)

۱۶۶. منظورش این است که سوزاک گرفته است. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۱۶۵ از همین فصل) را بخوانید.

۱۶۷. «پسر قهوه‌ای» اصطلاحی عامیانه است به‌معنای «آلت تناسلی مرد». (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۸)

۱۶۸. «مارتین مورفی (۱۸۴۴-۱۹۱۹) اهل بنتری از ناحیه‌ی کُرک، در خانواده‌ای متولد شد که پیمانکار ساختمان بودند. او در سال ۱۹۰۴، روزنامه‌ی آیریش ایندپندنت را خرید.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

در این‌جا از کلمه‌ی jobber استفاده کرده که اسلت به «عمده‌فروش» معنا کرده است. (همان‌جا)

۱۶۹. «اصطلاحی زاهدانه به این معنا: برای این‌که زودتر از ما به بهشت وارد شده‌اند،

خوشحال‌ترند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۷۰. «در ایرلند، عزاداران روی نیمکت‌هایی می‌نشینند که برگزارکنندگان مهیا می‌کنند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۷۱. درباره‌ی «اَلْف بَرگن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۷۲. درباره‌ی «باب دَرِن» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۸۲ و ۳۸۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۷۳. «از شدت خنده نزدیک است غش کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۵)

۱۷۴. درباره‌ی «اَخ: آخ» و برین پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۷۵. «Bi I dho husht!» عبارتی «ایرلندی است به معنای ”ساکت شو!“» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۷۶. درباره‌ی «کالیس و ورد» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۱۷۷. «”واحد جی“ واحد پلیس لباس شخصی کلان‌شهر دابلن بود که در خیابان اکسچیچ، بعد از خیابان دیَم، قرار داشت. خیابان گرین دو ایستگاه پلیس داشت، شامل واحد سی در شماره‌ی ۲۵ و واحد دی در شماره‌ی ۱۱.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۸)

درباره‌ی مأمور یا «عامل جی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۴ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۱۷۸. درباره‌ی «لانگ جان فینینگ» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۶ از همین فصل و ۳۴۶ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

«زندان مونت‌جوی درست در شمال جاده‌ی سرکولار شمالی [پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱ از فصل چهار] در دابلن است. در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ هیچ زندانی‌ای محکوم به اعدام نبود. اَلْف بَرگن، معاون جان کلنسی، الگوی شخصیت داستانی جان فینینگ بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۷۹. نیم‌چتور برابر نهاد pony است به معنای «یک پیاله یا پیمان‌های کوچک مشروب.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۸۰. «ترنس اَراین معاون کشیشِ کلیسای پرزبیتاری سینت جیمز بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

در این‌جا جویس از واژه‌ی curate استفاده کرده که «هم به معنای ”معاون کشیش“ است و هم به معنای ”ساقی“ یا متصدی بار در میخانه.» (همان‌جا)
پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۱۸۱. بانگ (Bung)، یعنی (آبجوساز. ادوارد سسیل گینس یا لرد آیوی (۱۸۴۷-۱۹۲۷) و آرتور گینس یا لرد آردیلان (۱۸۴۰-۱۹۱۵) برادران غیردوقلوی گینس [مالکان کارخانه‌ی آبجوسازی] بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۸۲. «کستور و پولوکس پسران دوقلوی لدا و زئوس بودند. لدا را از آن جهت ”بی‌مرگ“ می‌خوانند که براساس برخی نسخه‌های این افسانه، پس از تولد بچه‌هایش به رتبه‌ی الهه‌ی نمسیس می‌رسد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۸۳. «از نمایشنامه‌ی هملت، پرده‌ی اول، صحنه‌ی چهارم است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)

۱۸۴. «تستون (testoon) از کلمه‌ی گئی لیک *tuistin* است به معنای "سکه‌ای معادل سه پنی و از جنس برنز."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۵)
۱۸۵. «عنوان "علیاحضرت شهبانو" (Her Most Excellent Majesty) تا پیش از جلوس ادوارد هفتم در سال ۱۹۰۲ از القاب سلطنتی نبود. شاید جوپس این را از نسخه‌ی کتابچه‌راهنمای تام ۱۹۰۴، که به نام ادوارد الصاق شده، برداشته است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۸۶. «از کتاب انجیل مزامیر (۵۰:۱) و نیز اشاره‌ای است به این عقیده که در امپراتوری بریتانیا آفتاب غروب نمی‌کند [در همان نقطه‌ی طلوع غروب می‌کند.]» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
- «حبشی نام ژنریک سیاهان آفریقایی است.» (همان‌جا)
- این سه پاراگراف «ادامه‌ی پارودی افسانه‌های ایرلندی است که با داستان‌های نقل شده از اسطوره‌های یونان و رمانس‌های قرون وسطا آمیخته شده است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۸)
۱۸۷. «شایعه بود که بلوم فراماسون است و بنابراین، او را وابسته به پروتستان‌هایی می‌دانستند که بنا به تئوری توطئه، کاتولیک‌ها را در کارهای خوب وارد نمی‌کردند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)
۱۸۸. در این جا اصطلاح rhino یعنی «پول.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
- از آن‌جا که اصطلاحی عامیانه است به «فلوس» ترجمه کردم. (م)
۱۸۹. در این جا از اصطلاح عامیانه‌ی دیگری استفاده کرده است: honest injun به معنای «بی‌شوخی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۹۰. «ویلی موری دایی جوپس بود و الگوی بیرونی شخصیت ریچی گل‌دینگ.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۷)
۱۹۱. «خیابانی شمالی - جنوبی درست در شرق هتل ارموند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۲۸)
۱۹۲. در این جا «اصطلاح هایبرنو - انگلیسی I am after seeing him، یعنی "همین الان دیدمش."» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۱۹۳. «نقیضه‌ای دیگر، و این‌بار از شیوه‌ی احضار روح عرفا. در این صحنه روح دیگم احضار می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)
- «تانترا (tantra) واژه‌ای از زبان سانسکریت است به معنای "اساسی" یا "مهم" و نام کتاب آموزه‌های عرفانی و تعالیم عبادی است. تانترا به دستورالعمل‌های عرفانی‌ای مربوط است که اجرا می‌شوند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۱۹۴. همتای معنوی (etheric double) «در عرفان همتای معنوی جسم متراکم فیزیکی است که فرآگیر و ادامه‌دار است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۱۹۵. «منظور، پرتوهای جیوا در فلسفه‌ی هندوست. جیوا روح است، اصل اساسی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- برهمن از نور است و در ضمیرهای انفرادی (جیوا) شکسته می‌شود. نور ناب برهمن از صافی مایا به نورهای رنگارنگ تجزیه می‌شود. (م)

۱۹۶. «عرفا معتقدند که جسم یا غده‌ی هیپوفیز رشد بدن را کنترل می‌کند و نیز مرز میان روح و جسم است. از طریق این جسم تجارب ژرف‌نگری به ذهن منتقل می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۱۹۷. «پرالایا (prālāyā) واژه‌ای سانسکریت است که عرفا از مفاهیم هندو اقتباس کرده‌اند و همانا ویرانی جهان است یا زمانی که جهان در یک عصر زمین‌شناسی نو یا دوره‌ی معنوی تازه رجعت می‌کند و یا چهره‌ای تازه به خود می‌گیرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- «پرالایا دوره‌ی غنودن بعد از مرگ است، زمانی که ذهن از اهمیت دادن به چیزهای دنیوی پاک شده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)
۱۹۸. «اشاره به یکی دیگر از مفاهیم هندو: تلاش دائمی روح برای تکامل یافتن و رسیدن به وضعیت وجودی خالص‌تر دنیوی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۲۱۵ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.
۱۹۹. «از انجیل قرن‌تینان: الان ما در آینه‌ی تار می‌بینیم، اما بعد رو در رو...» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۰)
- «آتما یا آتمن (Atmā or Atman) واژه‌ای از زبان سانسکریت است: یک روح یا اصل زندگی. اما تکامل آتمنی به‌نظر اشاره‌ای است به مفهومی از مفاهیم هندو که عرفا اقتباس کرده‌اند و آن تکامل روح است در طول توالی زندگی به‌سوی مرتبه‌ی غایی استحاله و تبدیل به یک روح واحد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- «آتمن مرتبه‌ی خالص وجود است که قدرت الهی روح در غایت ظهورش قرار دارد. کسانی که به این مرتبه برسند، به نهایت چرخه‌ی کمال انسانی از طریق زندگی‌های پیاپی رسیده‌اند و از نظر خرد و سعادت جاودانی و قدرت کاملند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۰)
- «دیگمن مدعی است که انسان‌های زمینی با خواستن او و دل بستگی به او، او را از رسیدن به والاترین مرتبه‌ی معنوی باز می‌دارند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)
۲۰۰. «آن‌ها که در سفر به‌سوی آتمن، نسبت به دیگمن، به مراتب بالاتری از کمال معنوی رسیده‌اند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۰)
۲۰۱. «نگارش کلمه‌های تلفن، آسانسور، آب گرم‌سرد، مستراح با الفبای سانسکریت است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۰۲. «به عبارت دیگر، لذت کارآمدترین‌ها از والاترین لذت‌هاست (معنوی، نه مادی).» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۰۳. «مایا (Māyā) واژه‌ای از زبان سانسکریت است به‌معنای "خیال‌واهی": اصل هندویی مینو [نهاد یا اساس هر چیز در مقایسه با تجلی جسمانی و مادی‌اش]. "در طرف اشتباه مایا" بودن، یعنی در اشتباه بودن و گیر کردن در دنیای سفلاهی خیال‌واهی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۰۴. «آن‌هایی که در حلقه‌های ربانی هستند، به مرتبه‌ی آتمن رسیده‌اند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۰)
- «در علم ستاره‌بینی، سیاره‌ی مشتری دلالت دارد بر ذهنی پرشور و پرانرژی، متعهد به ایده‌های تازه و پیشرفته و مستعد پارسایی. مریخ دلالت دارد بر خلق و خوی پرشور و ستیزه‌جو... از آن‌جا که مریخ و

مشتری بیرون آمده‌اند برای شر "کیفیت‌های مشترک‌شان به جای آن‌که در همبستگی با یکدیگر باشند، در تعارض با یکدیگرند؛ تاریکی، سمت مخرب این کیفیت‌ها، بیم ظهور می‌دهد و بیم بیرون کشیدن کیفیت‌های منفی برج حمل را." (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۰)

این جمله یعنی «در اسطرلاب همبستگی مریخ و مشتری در برج حمل شوم است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)

۲۰۵. ک ک «همان گُرنی کلهر است که از طرف مرکز کفن و دفن مسرز اچ جی اُنیل مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری دیگنم را مدیریت می‌کند. عرفا به استفاده از حروف اول اسم افراد علاقه‌مندند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸) «مسرز» یا Messrs ایرلندی و به معنای "آقا" ست. (م)

۲۰۶. بی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۲۰۵ از همین فصل) را بخوانید.

۲۰۷. «اتاق کوچکی که در پاگرد راه‌پله‌ها [میان اشکوب هم‌کف و اشکوب اول] واقع است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)

۲۰۸. «ام کالن تولیدکننده‌ی چکمه‌های نظامی بود که تولیدی‌اش در شماره‌ی ۵۶ خیابان مری دابلن قرار داشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)

۲۰۹. «پارودی دیگر از افسانه‌های ایرلند است، سوگواری برای مرگ یک قهرمان.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۱)

«در افسانه‌های ایرلند، بَنبا (Banba)، بزرگ‌ترین دختر قابیل، پسر آدم و حواست. دو خواهر دیگر، فوتلا (Fotla) و ایری (Éire) هستند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)

۲۱۰. «point duty» در این‌جا یعنی «خیابان یا نقطه‌ای که پلیسی موظف است سر پست باشد و در آن آمدوشد کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)

«in articulo mortis per diminutionem capitis» لاتین است به معنای «لحظه‌ی مرگ پس از جدا شدن سر از تن.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)

۲۱۱. در این‌جا واژه‌ی physog به معنای «صورت (ریخت)» و slither «همان slither (می‌لخشد) است که با لهجه‌ی غلیظ ایرلندی slidder تلفظ می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)

۲۱۲. «bawways» واژه‌ای هاینرو-انگلیسی است به معنای "یک‌وری". (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۸)

۲۱۳. به جای pardon در جمله‌ی I beg your pardon از کلمه‌ی parsnips (زردک) استفاده کرده است که در ترجمه، اصطلاح محاوره‌ای مرذرت (معذرت) را آوردم. (م)

۲۱۴. وقتی اَلْف سعی می‌کند ثابت کند که خود دیگنم را دیده و باور نمی‌کند که او مرده است، «باب دُرَن به خدایی که جان ویلی دیگنم بیچاره را گرفته است، کفر می‌گوید. در این لحظه تری به میان می‌آید و او را از این‌طور حرف زدن برحذر می‌دارد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۹۸)

در این‌جا اشک باب به دلیل مستی «دم مشک» اوست و واقعاً برای دیگنم گریه نمی‌کند. حتا اسم کوچکش را به اشتباه ویلی می‌گوید و با اسم ویلی موری که اَلْف مدعی است آن‌ها را همین الان با هم دیده است، قاطعی می‌کند. (م)

۲۱۵. «برداشتی از شعر ارین (ایرلند) "اشک و لبخند در چشمان توست،" سروده‌ی تامس مور.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۱۶. «بخشی از داستان "پانسون" از مجموعه‌داستان دابلنی‌ها را به‌اختصار بیان می‌کند. در آن بخش، خانم مونی باب دُرِن را که مستأجر اوست، وادار می‌کند که با پالی، دخترش، ازدواج کند. پدر پالی مأمور اجرای اداره‌ی پلیس است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- «خیابان هاردویک در شمال شرقی دابلن، نزدیک خیابان اکلز است.» (همان‌جا)
- در این‌جا کلمه‌ی «stravage را آورده است به‌معنای "بی‌هدف پرسه زدن."» (همان‌جا)
- «میدانی عادلانه بدون هیچ تبعیضی» به‌گفته‌ی گیفرد، «عبارتی مربوط به مسابقه‌ی اسب‌دوانی است. در این مسابقه تمام اسب‌ها به‌طور مساوی خوبند.» (۱۹۹۸: ۳۳۱)
- «منظورش این است که خودش را به همه‌ی تعقیب‌کنندگانش یکسان عرضه می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۶)
۲۱۷. «باز هم نقیضه‌ای از افسانه‌های بازنویسی‌شده‌ی ایرلندی است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۰)
۲۱۸. درباره‌ی «چشم ماهی کادی‌اش» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۷ از همین فصل را بخوانید.
۲۱۹. O, Christ, M'keown، انگلیسی‌شده‌ی اصطلاح ایرلندی Críost, m'ochón به‌معنای «عیسی، همه‌ی رنجم.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۲۰. «جوگان از نمایندگان کنسولگری بریتانیا در زوریخ بود که زمانی باعث رنجش جویس شده بود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۲۱. «زندانی خارج از شهر لیورپول.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۲۲. «زندانی در لندن.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
۲۲۳. «الف برگن از بلینگتن تود اسمیت، جلادی بریتانیایی، که برای سفری تفریحی به ایرلند آمده است، نامه‌ای دریافت می‌کند. در این نامه بلینگتن با همان ادیباتی که در این متن آمده است به برگن شغل اعدام زندانیان را پیشنهاد می‌دهد. خود او سه مرد را اعدام کرده است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- «تود اسمیت نماینده‌ی کنسولگری بریتانیا و همکار جوگان بود.» (همان‌جا)
۲۲۴. «سِر هوراس رامبولد، در سال ۱۹۱۸، زمانی که جویس در زوریخ زندگی می‌کرد، سفیر بریتانیا در سوئیس، و رئیس جوگان و بلینگتن تود اسمیت بود.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸)
- «بیشتر این‌ها اسامی کسانی است که جویس در زوریخ علیه‌شان شکایت می‌کند. او در این بخش از کتاب، از زبان شهروند احساسات‌ضدانگلیسی‌اش را تخلیه می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۷)
۲۲۵. در این‌جا منظور از استاد یا master، جراح و دندانپزشک است. «تا سال ۱۷۴۵، دو واژه‌ی "سلمانی" و "جراح" مترادف یکدیگر بودند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۷۸) با شنیدن کلمه‌ی سلمانی (barber) می‌گوید، او یک بربر هم هست. (م)
۲۲۶. منظور از «کشور سیاه» نواحی معدنی و صنعتی (متالورژی) وریک‌شر و استفوردشر است. (م)

اربوس (Erebus) «در اسطوره‌های یونان، قلمرو تاریک میان زمین و جهان اسفل است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۱)

۲۲۷. این پاره «نقیضه‌ای از سبک مشهور داستان‌های رمانس قرون وسطا و نیز نثر انجیل است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۱) این سلحشوران را ریش‌تراش می‌نامند، زیرا بیشتر آن‌ها استاد‌های سلمانی‌اند.
۲۲۸. در این جا «واژه‌ی هایبرنو- انگلیسی codology یعنی ”چرندیات مغلق“.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۷)

۲۲۹. «این باور که یهودیان بوی بد خاصی دفع می‌کنند به بوی تعفن قرون وسطا برمی‌گردد که به یهودیان منتسب بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۳۰. «باوری کهنه و مبتذل بر این اساس که آلت تناسلی مرد هنگام اعدام شق می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۲)

۲۳۱. «زندان کیلماینهم در حومه‌ی دابلن مرکز اعدام‌های بسیار بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)
«جو بردی از شکست‌ناپذیرها بود و مستقیماً در ماجرای ترور فینکس پارک دست داشت. بردی در ۱۴ ماه مه ۱۸۸۳ در همان زندان اعدام شد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

«به انجمن مقاومت ملی ایرلند انجمن ”شکست‌ناپذیرها“ می‌گفتند. این‌ها گروه کوچکی از فینان‌ها بودند که در پایان سال ۱۸۸۱ با هدف کشتن اعضای اصلی ارتش بریتانیا در ایرلند و به دست آوردن استقلال و آزادی ایرلند سازمان‌دهی شدند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۹۴)
برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۰ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۲۳۲. «احساسات غالب قوی موقع مرگ“ برگرفته از اثری با نام مقاله‌های اخلاقی نوشته‌ی الکساندر پاپ (۱۶۸۸-۱۷۴۴) است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۳۳. در این جا واژه‌ی jawbreakers یعنی «کلمه‌های سخت و بلند. این شیوه‌ی حرف زدن معلم‌هایی بود که مدرک تحصیلی رسمی و سواد لازم برای تدریس نداشتند، اما برای تأثیر قرار دادن والدینی که مشتاق تحصیل فرزندان‌شان بودند، از زبان مغلق و واژه‌های قلنبه‌سلبه استفاده می‌کردند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۷)

۲۳۴. «لویتپولد تلفظ منسوخ آلمانی لیوپولد است. بلومنداف هم آلمانی است به معنای ”عطر گل“.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۲)

۲۳۵. کورپورا کاورنوسا (corpora cavernosa) «لاتین است» به معنای «بافت آلت تناسلی مرد که موقع پر شدن از خون منبسط می‌شود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۳۶. *in articulo mortis per dimiutionem capitis* «از اصطلاحات لاتین پزشکی است به معنای ”در لحظه‌ی مرگ به علت شکست گردن“، اما از آن جا که عبارت *dimiutionem capitis* به معنای ”از دست دادن حقوق مدنی“ هم هست، می‌توان آن را ”در لحظه‌ی مرگ به دنبال از دست دادن حقوق مدنی“ ترجمه کرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

این پاراگراف «نقیضه‌ای از شرح مذاکرات جامعه‌ی پزشکان در ژورنال‌های پزشکی است.»

(گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۲)

۲۳۷. «احتمالاً منظور از “نگهبان پير” رهبران اوليهی انجمن فنيان‌ها، جيمز استيونز (۱۸۲۵-۱۹۰۱)، جان آلپری (۱۸۳۰-۱۹۰۷)، چارلز جوزف کيچهم (۱۸۲۶-۱۸۸۲) و جرمايا اداونون رُسا (۱۸۳۱-۱۹۱۵) باشند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

«در ماه مارس ۱۸۶۷، فنيان‌ها به مبارزه‌ی مسلحانه عليه انگلستان مبادرت ورزیدند که به شکستی بدون خونريزی منجر شد. بيشتريهبران به حبس طولانی مدت يا حبس ابد محکوم شدند.» (همان‌جا) «منظور از “او که می‌ترسد از نودوهشت حرف بزند” شورشیان ۱۷۹۸ است و سطر آغازین “یادبود مردگان” اثر جان کلز اینگرم.» (همان‌جا)

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

۲۳۸. «به‌منظور مجازات بی‌درنگ شورشیان، دادگاه نظامی عجبولانه‌ای در همان مکان تشکیل می‌دادند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

«برای “محاکمه‌ی صحرايي” اصطلاح “drumhead” به کار می‌رود، زیرا در دوره‌ای دادگاه نظامی را دور طبل بزرگی برگزار می‌کردند.» (همان‌جا)

گيفرد می‌نویسد: «طبلی را واژگون می‌کنند و به‌عنوان نیمکت دادگاه از آن استفاده می‌کنند تا برای فرد خاطی بی‌درنگ و درجا تصمیم بگیرند.» (۱۹۹۸: ۳۳۲)

۲۳۹. برای «حالت را می‌گیرد» از اصطلاح «give you the bloody pip» استفاده کرده است، «اصطلاحی عامیانه به‌معنای “اعصاب را خرد کردن” و یا “اذیت کردن”.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۰. «دبلیو و آر جیکاب و شرکا (W. and R. Jacob & Co.) کارخانه‌ی تولید بیسکویت بود که دفاترش در ۲۸ تا ۳۰ خیابان بیسپاپ قرار داشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۱. «برادران هنری (ح ۱۷۵۵-۱۷۹۸) و جان شیرز (ح ۱۷۶۶-۱۷۹۸) از اعضای یونایتد ایریش من (United Irishmen) بودند که در سال ۱۷۹۸ به‌دلیل نقش فعال‌شان در شورش آن سال اعدام شدند. این دو برادر دست در دست یکدیگر به‌سمت چوبه‌ی دار رفتند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۲. «وُلَف تَن به‌جای تحمل زجر اعدام، در زندان قدیمی پرووست مارشال در خیابان آربر هیل، خودکشی کرد. آربر هیل خیابانی است که ستینگ آغاز این فصل است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۳. درباره‌ی «رابرت اِمت» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۰ از فصل شش (هی دیز) را بخوانید. «بخش دوم این عبارت از شعر تامس مور است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

«تامس مور ترانه‌ای ساتنی مانتال درباره‌ی سارا کورن، نامزد سوگوار رابرت اِمت، سرود با عنوان “او دور از این سرزمین است.”» (همان‌جا)

ترانه‌ی مذکور این‌گونه شروع می‌شود: «او دور از این سرزمین است، جایی که قهرمان جوانش خفته است/ و عاشقان دور او آه می‌کشند/ اما او از نگاه‌هایشان سرد و بی‌روح چشم می‌گرداند و اشک می‌ریزد.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۳)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۱ و ۳۰۲ از همین فصل را بخوانید.

۲۴۴. «بلوم صرفه‌جو در برابر اصرار مردان داخل میخانه به می‌خواری مقاومت می‌کند و می‌گوید، “نمی‌خواهد و نمی‌تواند و او را بیخشد و به‌شان برنخورد و همه‌ی این‌ها...” و بعد سیگاری را که هاینز به او تعارف می‌کند، می‌پذیرد. در این‌جا راوی این چوب روشن توی دست بلوم را “سیگار من از پادرآور” می‌نامد و بلوم هم با شجاعت می‌گوید که مردم یهودی هم به‌همان شدت و بدی دیگران شکنجه شده و آزار دیده‌اند... همه‌ی این‌ها حضور مستمر چوب شعله‌ور و فرورفتش در چشم و ماهیت از پادرآوردنش [بن‌مایه‌ی این فصل] را تجسم می‌بخشد.» (هانت، ۲۰۱۴)

۲۴۵. درباره‌ی «سیتی آرمز» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

«اندرو “پیسر” برک شخصیتی داستانی است، اما اسم کوچکش از دافی، مرد کوچولوی موسرخ لاتنی گرفته شده که در سال ۱۸۹۸، وقتی خانواده‌ی جویس در درام‌کوندرا زندگی می‌کردند، یک روز با استنیسلاس، برادر جویس، کتک‌کاری کرده‌اند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۶. منظور از «پیری»، همان خانم ریوردان در هتل سیتی آرمز است و اشاره به زمانی است که مالی و بلوم آن‌جا بوده‌اند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۷. «اصطلاح loodhermaum هایرنو - انگلیسی است به‌معنای “مرد گنده‌ی تنبل.”» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۸. «در نوعی بازی ورق، اصطلاح bé zique زمانی به کار می‌رود که در یک دست سرباز خشت و بی‌بی پیک با هم بیایند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۴۹. در این‌جا به‌جای by the holy father (قسم به پدر مقدس یا پاپ مقدس) می‌گوید، by the holy farmer (به سهدر مقدس) «که قسمی رایج در میان افراد کم‌سواد دابلن است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۳)

۲۵۰. در این‌جا «به‌جای by heavens (به‌خدا) می‌گوید، by herrings.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹) هرینگ نوعی ماهی است، از این‌رو «به‌خدا» را «به‌خرما» ترجمه کردم. (م)

۲۵۱. «الیزابت آدود مالک هتل سیتی آرمز بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۵۲. «جان تی پاور، عمده‌فروش مشروبات الکلی در شماره‌ی ۱۸ خیابان کوپ، در مرکز دابلن بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۵۳. درباره‌ی «یادبود مردگان» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

۲۵۴. درباره‌ی «شین فین» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۳ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

«شین فین (sinn fein) ایرلندی است به‌معنای “ما خودمان” و شین فین امهاین (sinn fein amhain) به‌معنای “ما خودمان تنها” که از ترانه‌ی “بیداری غرب” سروده‌ی تیموتی دنیل سولیوان است: “ما بردیم جنگ را؛ شین فین امهاین.”» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۵۵. «از شعر تامس مور با نام “برده کجاست؟”» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)

۲۵۶. «این پاراگراف نقیضه‌ای است از نثر مغلق بعد از دوره‌ی ویکتوریا در روزنامه‌ای ایرلندی (ح

- ۱۹۰۴)، اما موضوع اعدام رابرت امت را در سال ۱۸۰۳ گزارش می‌دهد. (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۸)
۲۵۷. «این عدد یادآور جمعیتی است که در سال ۱۸۴۳، در گردهمایی‌های بزرگ دنیل اکانل جمع شدند تا قانون اتحاد دو کشور را لغو کنند. بنا به گزارش تایمز لندن، یک میلیون جمعیت در تپه‌ی تارا جمع شده بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)
۲۵۸. «مطابق با کتابچه‌راهنمای تام این گروه موسیقی در سال ۱۹۰۴ وجود نداشته است، شاید اشاره‌ای است به گروه موسیقی سازهای زبانه‌ای و بادی سینت جیمز، قدیمی‌ترین گروه موسیقی برج‌مانده‌ی دابلن، که رسماً در سال ۱۸۰۰ تأسیس شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)
۲۵۹. «اسپرانزا (Speranza) نام مستعار بانو وایلد است با نام دختری جین فرانچسکا الجی (ح ۱۸۲۱-۱۸۹۶)، مادر اسکار وایلد، از اعضای جامعه‌ی ادبی جوان ایرلند و جنبش انقلابی، که اشعارش به داشتن چاشنی ملی‌گرایی پرشور معروف است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)
۲۶۰. حروف اسامی لُنه‌ن و مالگن، بدون حروف صدادار. (م)
۲۶۱. «عنوان تصنیفی است از قرن نوزدهم ایرلند درباره‌ی صحنه‌ای در سلول زندان در شب اعدام شخصی به‌نام لُری.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)
۲۶۲. «در کتابچه‌راهنمای تام اسم چنین بیمارستانی نیامده است. درضمن، تمام یتیم‌خانه‌ها یا دخترانه‌اند یا پسرانه.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۷۹)
۲۶۳. منظور از «Little Sisters of the Poor»، «خواهران خبّیر در خانه‌ی سالمندان سینت پتریک در جاده‌ی سرکولار جنوبی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۶۴. «F. O. T. E. I». سرواژه‌های Friends of the Emerald Isle به‌معنای «دوستان جزیره‌ی زمرد» با سرواژه‌های «دج ز» است. «این گروه اختراع خود جویس است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۶۵. Commendatore Bacibaci Beninobenone «ایتالیایی است به‌معنای "آقای بوس‌بوس فلان‌وبهمان خیلی خوب"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۶۶. Monsieur Pierrepaul Petité patant «فرانسوی است به‌معنای "آقای پیترپال مصیبت‌کوجولو"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۶۷. Grand Duke «شبه‌روسی است: Grandjoker Vladinmire Pokethankertcheff Vladimir Pocke-handkerchief به‌معنای "دوک اعظم ولادیمیر دستمال‌جیبی"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۶۸. von Schwanzenbad-Hodenthaler «آلمانی است به‌معنای لغوی "وان آلت تناسلی - دره‌ی بیضه"؛ تقلیدی از فرم نام خانواده‌ی اشرافی آلمان باستان.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۶۹. Countess Marha Virága Kisászony Putrápesthi «زبان دست‌کاری‌شده‌ی مجاری: Countess Cow/Stupid Somebody's-flower Miss Putrápesthi. به‌معنای "کنتس گاو/احمق گل یکی دوشیزه پوتراپستی". Virága به‌معنای "گل کسی" و نیز به‌معنای "سلیطه" است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۰. Hiram Y. Bomboost اسمی است بدون ارجاعی مشخص. (م)

Count Athanatos Karamelopulos «یونانی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۱. Ali Baba Bakhsheesh Rahat Lokum Effendi «ترکیبی است از عربی و ترکی آلبانی:

علی بابا رشوه می‌دهد به عالی‌جناب ارباب تابناک. علی بابا مردی روستایی است در هزارویک‌شب که رمز عبور غار گنج دزدان را کشف می‌کند [و ثروتمند می‌شود]. عبارت «بابا بخشیش» تقلیدی از نوعی بازی با شعر کودکانه است: Baa baa blacksheep به معنای «بع بع بره‌سیاه.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۲. Señor Hidalgo Caballerp Don Peadillo y Palabras y paternoster de la

Malora de la Malaria «اسپانیایی است: آقای سلحشور بزرگوار جناب گناه - کوچولو و کلمات و پدر ما از ساعت شوم مالاریا.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۳. Hokopoko Harakiri «شبه‌ژاپنی. هوکوپوکو، اشارتی است بر hokypoky [پی‌نوشت

شماره‌ی ۱۶۸ از فصل پنچ] و هاراکیری همان خودکشی آیینی و سنتی ژاپنی هاست.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۴. Hi Hung Chang «برگرفته از نام Li Hung Chang یا لی هونگ چنگ (ح ۱۸۲۳-

۱۹۰۱)، نایب‌السلطنه‌ی امپراتور چین از سال ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۵.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۵. Olaf Kobberkeddelsen «شبه‌دانمارکی است: Olaf CupperKettle son» (اسلُت،

۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۶. Mynheer Trik van Trumps «شبه‌هلندی است: Mister Trik of Trumps»

(اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۷. Pan Poleaxe Paddyrisky «شبه‌لهستانی. «پُل‌آکس» همان تبری است که در هملت

آمده (پی‌نوشت شماره‌ی ۹۹ از فصل نه) و درباره‌ی «پدی‌ریسکی»: «پدی» را که لقبی کلی برای بازیگر نمایشنامه در ایرلند است، با اسم پیانونواز و سیاست‌مداری لهستانی به نام ایگناتسه یان پدروسکی (۱۸۶۰-۱۹۴۱) ترکیب می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۸. Goospond Prhklstr Kratchinabritchisitch «کلمه‌های بدلی اسلواکی را ترکیب

کرده است. «گوس‌پاند» Gospodin روسی است به معنای «آقا» و «پارکلستر» مثلاً کلمه‌ای چکی است با حذف حروف صدا دارش. «کراچینا بریچی سیچ» مثلاً اسمی روسی است و از نظر لغوی در زبان انگلیسی می‌شود: Crack in his bitches itch.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۷۹. «جناس اسم «بوروس هاپینکف» شامل نام بوریس گودانف (ح ۱۵۵۱-۱۶۰۵)، حاکم

روسی است. فرمانروایی بوریس برای مردم روسیه آمیزه‌ای از خوب و بد بود. او اصلاحات زیادی انجام داد که یکی از آن‌ها از مسیرش منحرف شد و به فنودالیسم در این کشور انجامید. گودانف سوژه‌ی نمایشنامه‌ای از پوشکین است (که در سال ۱۸۲۶ نوشته شد، ولی حضور سانسور اجرائیش را تا سال ۱۸۳۱ به تعویق انداخت)... جنبه‌ی دیگر جناس این نام به جوزف کنراد مربوط است: در ماه مه ۱۹۰۷، وقتی کنراد رمان *Chance* را می‌نوشت و رمان مأمور مخفی را ویرایش می‌کرد، بوریس،

پسرش، دچار حمله‌ی شدید و نگران‌کننده‌ی سیاه‌سرفه شد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۵)
 Herr Hurhausdirektorpräsident Hans Chuechli-Steuerli «آلمانی سوئیسی است:
 Mister Whorehouse-director-president Hans Chuechli-Steurli (اسلُت، ۲۰۱۷:
 ۶۸۰)

۲۸۰. «این عنوان طولانی که براساس واژه‌های ترکیبی آلمانی ساخته شده است، مشخصاً
 شوخی‌ای بیش نیست.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۵)
 Kriegfried Ueberallgemein «کریگفرد» همان “زیگفرد” به معنای “جنگ - صلح”
 است. “اوبرآلگماین” از نظر لغوی، یعنی “فراجحانی” و شاید اشاره به سرود ملی آلمان قدیم باشد.»
 (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۸۱. «F. O. T. E. I.» «سرواژه‌های Friends of the Emerald Isle» یعنی «دوستان جزیره‌ی
 زمرد (دج.ز.)». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
 پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۴ از همین فصل را بخوانید.

۲۸۲. «روز تولد (و محل تولد) سینت پتریک مورد بحث است. سموئل لاور در یادداشتی با نام
 “تولد سینت پتریک” به موضوع روز دقیق تولد او اشاره می‌کند: “دوستان، از این‌که هشتم است یا نهم
 هراس به دل راه ندهید/ همیشه نباید تقسیم کرد/ بلکه گاه باید ترکیب کرد.” به عبارت دیگر، تاریخی که
 برای تولد سینت پتریک در نظر گرفته شد از جمع دو عدد هشت و نه (هفده) حاصل شد.» (اسلُت،
 ۲۰۱۷: ۶۸۰)

ایرلندی‌های سراسر جهان «هفدهم مارس» را به‌عنوان روز تولد سینت پتریک جشن می‌گیرند. (م)
۲۸۳. «بوترزتُون دهکده‌ای کوچک در ۶.۴ کیلومتری جنوب شرقی دابلن و محل ایستگاه پلیس
 کلان‌شهر دابلن است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
 «احتمالاً منظور از “پلیس بچه”، روستایی ساده‌لوحی است که صورت بچگانه دارد.» (گیفرد،
 ۱۹۹۸: ۳۳۵)

درباره‌ی «هفدهم ماه» که همان تولد سینت پتریک است، پی‌نوشت قبلی (۲۸۲) از همین فصل
 را بخوانید.

۲۸۴. «عدد محال قد پلیس کوچولو (نُه فوت یا دو متر و هفتادوپنج سانتیمتر) شرط قد برای
 استخدام پلیس در دابلن را که حداقل ۱۷۵ سانتیمتر بود، مورد تمسخر قرار می‌دهد.» (اسلُت،
 ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۸۵. Avvocato Pagamimi «عبارتی ایتالیایی است. اووکتو به معنای “وکیل” و پگامیمی
 (Pagamimi) که کلمه‌ای ترکیبی از paga به معنای لغوی “پرداختن پول” و mimi به معنای “من‌من”
 است، با اسم نیکولو پاگانینی (ویولونیست ایتالیایی ۱۷۸۲-۱۸۴۰) جناس دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷:
 ۶۸۰)

«سی‌ودو جیب کومنداتور» (Comendatore's Thirtytwo pockets) اشاره‌ای است به سی‌ودو
 منطقه‌ی جغرافیایی ایرلند.» (همان‌جا)

هر منطقه‌ی جغرافیایی معادل یک استان در کشور ماست. (م)

۲۸۶. «گلادیولوس کروئنتوس (*Gladiolus Cruentus*) لاتین است به معنای "شمشیر کوچک خون‌آلود."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۸۷. «این‌ها همه واژه‌هایی هستند از زبان‌های مختلف به معنای "به سلامتی" یا برای ابراز شگفتی است. *Hoch* آلمانی، به معنای عالی، معرکه؛ *banzai* ژاپنی، به معنای ده‌هزار سال (فریاد یورش یا غریو جنگ)؛ *eljen* مجاری، به معنای عمرش دراز باد؛ *zivio* صربی - کروات، به معنای عمر دراز؛ *chinchin* انگلو - چینی، به معنای به سلامتی یا نوش؛ *polla kronica* (تلفظ درست‌ترش می‌شود *kronica polla*) یونانی امروزی، به معنای عمر دراز؛ *hiphip* انگلیسی، به معنای نوش؛ *vive* فرانسوی، به معنای زنده باد؛ *Allah* عربی به معنای خدا؛ *evviva* ایتالیایی، به معنای هورا.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

«هیچ پسر خوش‌آواز اخته‌شده‌ای به نام کاتالانی وجود ندارد. احتمالاً آنجلیکا کاتالانی سوپرانو (۱۷۸۰-۱۸۴۹)، یکی از زنان سوپرانوی برجسته‌ی آن زمان، مورد نظر باشد.» (همان‌جا)

۲۸۸. *revolution of Rienzi* «در سال ۱۳۴۷، کولا دی رینتزی (ح ۱۳۱۳-۱۳۵۴) در رم تظاهراتی معروف و بدون خونریزی را رهبری کرد و منجر به برکناری اشراف‌زادگان از حکومت شد. رینتزی در صدد بود که با بنا کردن فدراسیون ایتالیا در رم، شکوه سابق شهر را به آن بازگرداند، اما بی‌نظمی و دم‌دمی‌مزاجی‌اش منجر به قتل او شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۸۹. «منظور از دکتر پیپی (P.P. یا Pippi) یا Papa-Pope، همان پاپ اعظم است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۳۶)

«در این‌جا نمونه‌ای مشابه اعدام رابرت امت را با بی‌دقتی و مسامحه وصف می‌کند. در واقع، پس از اعدام رابرت امت، سرش را بردند، اما او را روی زمین نکشیدند و یا قطعه‌قطعه نکردند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۹۰. «کارخانه‌ی جان زوند و پسران تولیدکننده‌ی بشقاب، کاسه، قاشق و کارد و چنگال نقره‌ای درجه یک در خیابان تودور (شفیلد) بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

«این کارخانه در قرن نوزدهم در جهان نامدار (جهان‌نامی) بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

۲۹۱. «نقیضه‌ای از عشق و علاقه‌ی کلیسای کاتولیک به خون عیسی با این باور که شهادتی مثل عیسی برای مردمی می‌میرند که استحقاقش را ندارند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۹۶۸)

۲۹۲. «خانه‌ی گربه‌ها و سگ‌ها در اسکله یا بارانداز گزند کانال بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۵۹۱)

برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۲۹۳. «این انجمن که مقر آن در بنایی مربوط به سال ۱۷۹۰، در شماره‌ی ۲ خیابان پالاس قرار داشت، قدیمی‌ترین انجمن خیریه‌ی دابلن بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۹۴. «به ابدیت پرتاب شود» یعنی «کشته شود. برداشتی است از قطعه‌ای که در سال ۱۹۰۳ درباره‌ی اعدام رابرت امت در مجله‌ی کورن‌هل (*Cornhill Magazine*) نوشته شد: "جوآنک محکوم باید به ابدیت پرتاب می‌شد."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۰)

۲۹۵. *Nec plus ulter* «لاتین است به معنای "بالاترین درجه"» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۹۶۸)
۲۹۶. «شیلائی من» یا *Shiela-ne-Gara* انسان‌انگاری ایرلند است که در اشعار و تصنیف‌های ایرلندی بسیار آمده است. (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
۲۹۷. «*hurling* نوعی ورزش میدانی ایرلندی است. در این ورزش با تکه چوبی بازی می‌کنند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۰)
- «کلاتتارک پارک در روستای درام‌کوندرا در شمال دابلن و نزدیک رودخانه‌ی تولکاست. زمین‌هایش را برای هرلینگ و ورزش‌های دیگر استفاده می‌کنند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)
۲۹۸. درباره‌ی «انالیفی (رودخانه‌ی لیفی)» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶ از فصل هشت (لسترینگون‌ها) را بخوانید.
۲۹۹. «منظور از "آن جمع عظیم حاضران"، جلسه‌ی بسیار بزرگی است که دنیل اُکانل برگزار کرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)
- پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۷ از همین فصل را بخوانید.
۳۰۰. در این جا کلمه‌ی مهجور anon به "عن قریب" ترجمه شد.
- «اشاره‌ای است به شعر "آن برادران: هنری و جان شیرز" اثر اسپرانتزا که حال ناظران گریان حاضر در دادگاه شیرز را وصف می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)
- درباره‌ی «برادران شیرز» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۱ از همین فصل را بخوانید.
۳۰۱. «سارا کورن، نامزد امت، با کاپیتان هنری استرجن (۱۷۸۱-۱۸۱۴) عضو ارتش سلطنتی ازدواج کرد. استرجن نه از دانشگاه آکسفورد، بلکه از آکادمی رویال میلیتاری فارغ‌التحصیل شده بود و در طول جنگ‌های ناپلئونی در ارتش کشورش خدمت کرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)
۳۰۲. «ظاهراً ازدواج سارا کورن احساسات ویکتوریایی‌ها و ملی‌گرایان را جریحه‌دار می‌کند. جاستین هانتلی مکارتی (۱۸۳۰-۱۹۱۲)، نویسنده و سیاست‌مدار ایرلندی، در اثری با نام ایرلند از زمان اتحاد (۱۸۸۷) می‌نویسد: "جالب توجه است که سه زن ایرلندی که نام‌شان به نام سه شخصیت بزرگ از آن جنبش انقلابی [۱۷۹۸] پیوند خورده است - زن لرد ادوارد فیتزجرالد، زن وُلف تن، عروس و نامزد رابرت امت - با رضایت دادن به عشق دیگری و زندگی با او یاد و خاطره‌ی سه مرد بزرگ را جریحه‌دار کرده‌اند." نقل از فریتز سن.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۷)
۳۰۳. *Tomkin-Mazwell fFrenchmullan Tomlinson* «نامی داستانی است. نام کلنل ففرنچ - مولن در فهرست اسامی کتابچه‌راهنمای تام وجود ندارد، ولی در ۲۵ اکتبر ۱۹۰۱، در مقاله‌ای با نام "احیای ایرلند" در فریمن ژورنال به او به‌عنوان یکی از شرکت‌کنندگان در جلسه‌ی بحث انجمن دانشجویان وکالت، که در آن جان اف تی‌لر سخنرانی کرده، اشاره شده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)
۳۰۴. سپوی‌ها (Sepoys) از کلمه‌ی فارسی سپاه، «اعضای ارتش هندوستان بودند که توسط بریتانیایی‌ها تعلیم دیده بودند و برای آن‌ها خدمت می‌کردند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۰۵. «اشاره به عنوان ترانه‌ای ایتالیایی با نام *Una furtive lagrima* است که خواننده‌ی تنور آن را در پرده‌ی دوم، صحنه‌ی دوم اپرای *L'elisir d'amore* (زهر عشق) اثر گایتانو دونیزتی (۱۸۴۸-۱۸۹۷) می‌خواند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۰۶. «لگن انگورکوبی» (*Mashtub*) «ظرف بزرگی که برای درست کردن شراب یا آبجو در آن انگور یا مالت را له می‌کردند. در این‌جا اصطلاحی است برای زن آدم.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۰۷. برای «انگلیسی‌زده‌هایی که نمی‌توانند به زبان خودشان حرف بزنند» از اصطلاح هایپرنو-انگلیسی *shoneen* استفاده کرده است. «این‌ها کسانی هستند که بیشتر به زبان و فرهنگ انگلستان علاقه‌مندند تا ایرلند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

به‌گفته‌ی اریک سیمسون در وب‌سایت *Ashplant Beta*، «بلوم در میخانه‌ی بارنی کی‌یرن، آشکارا با یهودستیزی مواجه می‌شود و حاضر نیست به فرهنگ غالب تن بدهد، زیرا معتقد است که می‌بارگی علت اصلی فقر و فساد اخلاقی ایرلند است، اما راوی این دلیل را نمی‌پذیرد و تصور می‌کند که بلوم واقعاً خسیس است» و نمی‌خواهد در چرخش خرید مشروب برای همه شرکت کند.

به‌خاطر داریم که در فصل هفت (بی‌نوشت شماره‌ی ۵۵) بلوم به هاینز یادآوری می‌کند که عجله کند و برود از صندوق‌دار پولش را بگیرد، پیش از آن‌که صندوق را ببندد. بلوم گویی سه هفته پیش از آن، در میخانه‌ی میگر، سه شیلینگ به جو هاینز قرض داده و در این سه هفته سه بار به این پول اشاره کرده، ولی هاینز توجهی نشان نداده است. در این‌جا راوی به آن قرض اشاره می‌کند: «جو وسط حرف می‌پرد چون موفق شده از یکی یک چوق بگیرد.» (م)

«منظور از "ته"، (*stump*) ته سیگار برگی است که بلوم در بدو ورودش از هاینز می‌گیرد، و البته اشاره‌ی ضمنی به چوب شعله‌وری است که اودیسیوس و مردانش از آن برای کور کردن چشم غول یک چشم (یکی از سایکلوپس‌ها) استفاده می‌کنند.» (رالی، ۱۹۸۱: ۶۴)

«حرف پیوند مکرر "و" که راوی در چندین صفحه از این متن در میان جملاتش می‌گذارد، ساده‌ترین راه برای وصل کردن بخش‌ها و ایده‌های متعدد است و گرد آوردن اشتباهات همگی و ایجاد ارتباط کاذب میان آن‌ها.» (تریبوت - جوزف، ۲۰۰۸: ۱۳۰)

۳۰۸. درباره‌ی «انجمن گئی‌لیک» بی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۹ از فصل نه (اسکلا و کریبیدس) را بخوانید.

«در فوریه ۱۹۰۲ انجمنی به‌نام "انجمن ضد نوشیدن مشروبات الکلی سینت پتریک" بنا نهاده شد و هدفش این بود که رسم نوشیدن چرخشی در بارها را حذف کند تا میزان نوشیدن عموم مردم را کاهش دهد، بی‌آنکه امساک کامل را تحمیل کند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

در این رسم، افراد سر یک میز یا یک گروه حاضر در میخانه، به‌ترتیب، مشتری‌های حاضر را برای نوشیدن مهمان می‌کردند و این چرخش می‌توانست تا ساعت‌ها ادامه یابد. در این‌جا بلوم این نوع نوشیدن را تقبیح می‌کند. (م)

به‌گفته‌ی اریک سیمسون در وب‌سایت *Ashplant Beta*، «بلوم با تأیید اهداف این انجمن و خودداری از نوشیدن باعث خشم دیگر مشتری‌ها می‌شود و آن‌ها این را به پای یهودی و خسیس

بودنش می‌گذارند و شاید او را هوادار برتری امپریالیسم (انگلیس) می‌دانند.»

«مشروب، نفرین ایرلندی» عبارتی است که «در قرن نوزدهم زبانزد بود. انا ماریا هال در اثری با نام *Lights and Shadows of Irish Life* می‌نویسد: "او در طول این دوره نباید به ویسکی لب بزند، که از نظر مارگارت و همهی زنان عاقل نفرین ایرلندی به حساب می‌آید."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۰۹. به اعتقاد راوی، همهی مشکل بلوم این است که نمی‌خواهد در نوشیدن‌های دوره‌ای شرکت کند؛ حاضر است بنوشد، ولی حاضر نیست کسی را مهمان کند. (م)

۳۱۰. «شکلی از شعر "The Low-Backed Car" از سمونل لاور که با این بیت شروع می‌شود: "اولین بار که پگی دوست‌داشتنی را دیدم/ بازارِ روز بود/ ماشینی شاسی کوتاه می‌راند/ و نشسته بود بر پشته‌ای از کاه."» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۷)

۳۱۱. Maureen Lay «انگلیسی‌شدهی Máirín Léighe ایرلندی است به معنای "مورین عزیز" (dear Maureen)». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۱) برای رعایت قافیه به «ماه» ترجمه شد. (م)

۳۱۲. «کسی که این روبان را استفاده می‌کند، از اعضای گروه خویشن‌داری یا امساک در مصرف الکل به‌شمار می‌آید. این گروه را کشیش تئوبالد متیو، پیشگام امساک، و اهل بلی‌هولی، دهکده‌ای نزدیک فرموی در منطقه‌ی کُرک بنا نهاد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۸)

درباره‌ی «کشیش تئوبالد متیو» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۹ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۳۱۳. درباره‌ی «کالین بون» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۲ از همین فصل را بخوانید.

۳۱۴. flahoolagh «هاپرنو - انگلیسی است به معنای "سخت‌مندان" که اغلب طعنه‌آمیز است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۱۵. «شعاری از جنبش امساک در مصرف الکل در ایرلند است و الکی بودن مردم ایرلند را به استیلا‌ی بریتانیا پیوند می‌دهد و برعکس، امساک در مصرف الکل را به استقلال ایرلند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۱۶. «موسیقی‌ای بسیار آهسته که ناخوشایند و ملال‌آور است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۸)

۳۱۷. «*pro bono publico* لاتین است به معنای "برای خیر عموم مردم."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۱۸. این پاراگراف بلند «نقیضه‌ای از سبک آگهی مخصوص برنامه‌های تئاتر در روزنامه‌هاست (بی‌شبهت به آگهی بلوم برای الکساندر کیز نیست.)» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۸)

«در داستان جدری [در انجیل] عیسی با مردی دیدار می‌کند که روحی ناپاک دارد: "این بود که عیسی به او گفت، از این مرد به‌درآی، تو ای روح ناپاک... و عیسی از روح ناپاک پرسید، اسمت چیست؟ و او پاسخ داد، اسمم لژیون [به معنای گروه کثیر] است: زیرا ما بسیاریم."» (همان‌جا)

۳۱۹. «خودسگ‌پنداری» که برابر *cynanthropy* گذاشتم، اشاره به «گونه‌ای از آدم‌های دیوانه است که خود را سگ می‌پندارند؛ گرچه این‌جا برعکس آن مورد نظر است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

«نوعی بیماری است. این مرض فرد مبتلا را متقاعد می‌کند که سگ است.» (کایبرد، ۲۰۱۱)

(۱۰۶۹)

۳۲۰. اون گری «پادشاه نیمه‌اسطوره‌ای لینستر در قرن سوم پیش از میلاد بود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۸)

۳۲۱. در این جا «کلمه‌ی ایرلندی "raans" یعنی "رباعیات خنیاگران ایرلندی"» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۲۲. «نام مستعار ایرلندی داگلاس هاید (*An Craibhin Aoibhinn*) است به معنای "شاخه‌ی کوچک دوست‌داشتنی"» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

«داگلاس هاید در سال ۱۸۹۳ ترانه‌های عاشقانه‌ی کوناخت را منتشر کرد و نیز در همان سال انجمن احیای زبان و فرهنگ ایرلندی را بنیاد نهاد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۰)

۳۲۳. «دی اُ سی حروف اول نام این ستون‌نویس است. در آن دوره ستون‌نویس‌های روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها فقط با حروف اول اسامی‌شان شناخته می‌شدند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۲۴. «اتوننی رافتری (ح ۱۷۸۴-۱۸۲۳) شاعر نابینایی از منطقه‌ی مایو بود که داگلاس هاید و لیدی گریگوری از کارهایش حمایت کردند. هاید اشعارش را از زبان ایرلندی ترجمه کرد و جویند اشعارش را تحسین کرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۰)

«هاید در ترانه‌های عاشقانه‌ی کوناخت دائل مک کانسیداین، اندیشمند ایرلندی برجسته و اهل انیس در منطقه‌ی کلیر، را توصیف کرده است. (در نمونه‌خوانی این اثر دائل به اشتباه به داندل تبدیل شده است.)» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۲۵. «احتمالاً منظور، دلیو بی بیٹس است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۰)

۳۲۶. «در اشعار ولزی، یک انگلین (*englyn*) شعر چهارمصرعی یا رباعی است با سی هجاء... و با وزن و قافیه‌ی درونی، ولی فقط با یک سر وزن که در هجای هفتم یا هشتم خط اول می‌افتد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۲۷. این شعر نقیضه‌ای است از تلاش‌های معاصر در تقلید از اشعار کلاسیک ایرلندی در زبان انگلیسی.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۸)

درباره‌ی «دن لوری» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۸۹ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) و درباره‌ی «سالن موسیقی یا مرکز تئاتری که لوری مالک آن بود» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۹۱ از همان فصل را بخوانید.

«در این اثر به حیوانات هم صدا داده می‌شود. در فصل پانزده (سرسی) سگ‌ها یک‌داندگ پارس می‌کنند. نزدیک به پایان همان فصل، شیهه‌ی اسب‌ها خنده‌ای ریشخندآمیز تلقی می‌شود... یا وقتی بلوم برای گالی‌ها کیک می‌خرد و میان‌شان تقسیم می‌کند، انتظار دارد که از او تشکر کنند. در فصل هجده، مالی الگوی دقیق‌تری از حرف زدن سگ را به یاد می‌آورد. صدایی که از دور می‌شنود و احتمالاً مربوط به همین گفت‌وگوی شهروند با سگش در این میخانه است: "سگ گنده‌ی پیر خرخر می‌کند، انگار جواب می‌دهد، مثل دونوازی در اپرا." این اپرا عامل تحریف "دستگاه شعر وزن‌دار سگی اولیه" است "که یادآور قواعد پیچیده‌ی تجانس آوایی و تشابه هجایی انگلین ولزی است [...]. اما ما معتقدیم که خوانندگان مان قبول خواهند کرد که جان کلام به‌خوبی دریافت شده است." که

درواقع، به ما فقط ترجمه‌ی آن داده می‌شود، نه شعر وزن‌دار سگی اولیه و نه جان کلام.» (سین، ۲۰۱۴: ۱۴۸) این همان شعری است که از قول سگ در این‌جا می‌آید. (م)
 «سال‌ها تربیت همراه با مهربانی، حیوانی مثل گری‌اُون را تقریباً به سگی انسان‌نما (اکنون اُون گری) بدل کرده است که در ملاً عام شعر نوشته‌ی خودش را می‌خواند، شعری که تشابه شگفت‌انگیزی با رباعیات خنیاگران سلتی باستانی دارد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۰۰)

۳۲۸. درباره‌ی «ا‌خارا» یا «*a chara*» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۲ از همین فصل را بخوانید.

۳۲۹. درباره‌ی «گیلترپ و سگش (گری اُون)» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲ از همین فصل را بخوانید.

۳۳۰. این اصطلاح را که تحریف‌شده‌ی «نیکی و پرسش» است، در برابر «*Could a swim duck?*» آورده‌ام که البته «تحریف‌شده‌ی *Would a duck swim?*» است و پاسخی است از فردی که پیشنهاد مطرح‌شده را با کمال میل می‌پذیرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۱)

۳۳۱. «در بریتانیا، وقتی فردی پولی قرض می‌گیرد، آن فرد از نظر حقوقی حق ندارد بیمه‌اش را به وثیقه بگذارد، مگر شرکت بیمه را مطلع کند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۹)

«در این‌جا بلوم، مارتین کانینگهم و جک پاور سعی می‌کنند بریجمن، طلبکار دیگنم و خانواده‌اش، را از وصول بدهی‌اش محروم کنند با این منطق که مصوبه‌ی وام‌گیرنده به اداری بیمه اطلاع داده نشده است.» (نوریس، ۲۰۱۱: ۱۲۲)

۳۳۲. «شایلاک در نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی، نوشته‌ی شکسپیر، رباخواری سخت‌گیر است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۹)

۳۳۳. «تجارب شخصی راوی به‌عنوان مأمور وصول وام‌های پرداخت‌نشده تأیید می‌کند که دانش او درباره‌ی طلبکاران یهودی، مثل هر طلبکار دیگری، چندان غیرمنطقی نیست، اما شایلاک، طلبکار یهودی بی‌رحم نمایشنامه‌ی شکسپیر، به دیدگاه مردم واقعی نسبت به یهودیان شکل داده است. در این‌جا، به‌طور منطقی، در پاسخ فوری جو‌هاینز و اشاره‌ی هزل‌آمیز او به شایلاک نباید برای مردان حاضر در میخانه اشاره‌ی به بلوم بی‌آزار باشد. اما جواب بلوم به‌طرز عجیبی غیرمستقیم است، طوری که هنگام اشاره به حامیان خانم دیگنم خطایی فرویدی [به‌اشتباه و ناخواسته احساسات ناخودآگاه را بروز دادن] مرتکب می‌شود و آن‌ها را به‌جای «مشاوران زن»، «معاشران (یا دلباختگان) زن» می‌خواند. آیا شوخی مربوط به شایلاک برای بلوم گزنده است و حواسش را پرت می‌کند و باعث می‌شود که تمرکزش را از دست بدهد و آن خطای فرویدی را مرتکب شود؟ بلوم برای این‌که از این وضع کمی خجالت‌آور درآید، شروع می‌کند به ارائه‌ی شرح پیچیده‌ای درباره‌ی وضعیت بیمه که راوی را به ایرادگیری از خود وامی‌دارد: «تا این‌که تقریباً ذهن من را با وام‌گیرنده‌ی تحت مصوبه گیج‌وویج کرد.» (نوریس، ۲۰۱۱: ۱۲۲)

۳۳۴. «هویت و اهمیت بریجمن نامشخص است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۹)

۳۳۵. در این‌جا راوی قول بلوم را درباره‌ی وضع بدهی و بیمه‌ی دیگنم و بیوه‌اش نقل می‌کند و تا «اگر الان زنش یا بیوه‌اش به حق وام‌دهنده اعتراض کند» از قول او می‌گوید و پس از آن خودش ادامه می‌دهد و می‌گوید که از دست بلوم خسته و گیج شده است. (م)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۳۳ از همین فصل را بخوانید.

۳۳۶. درباره‌ی «بلیت‌های اعانه‌ی رویال مجارستان» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۰ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۳۷. «اصطلاح محاوره‌ای که در آثار شکسپیر تکرار می‌شود، به معنای ”مورد پسندتر“ یا ”ارجح،“ که می‌تواند کنایه‌آمیز یا جدی باشد، اما در این جا کنایه‌آمیز است و بار معنایی یهودستیزی دارد.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۳۱)

۳۳۸. دنت از قول تورنتن می‌نویسد: «برای این جمله چیزی پیدا نکردم، ولی می‌دانم که اصطلاح کاملاً رایج ایرلندی است.» (۱۹۹۴: ۱۳۱)

کایبرد معتقد است که «نوعی شعر کودکانه است.» (۲۰۱۱: ۱۰۷۰)

۳۳۹. «نقیضه‌ای از دیالوگ اشراف مآبانه و احساساتی داستان‌های قرن نوزدهم.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۹)

۳۴۰. درباره‌ی «پدی لئرد» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹ از فصل شش (همی‌دیز) را بخوانید.

بابی، ۱۴ ای (the bobby, 14A) «اشاره به پلیسی در بخش ای از بخش‌های نیروی پلیس دابلن بزرگ است. این بخش در خیابان کوین شمالی بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۴۱. این نوع مشروب فروشی غیرمجاز با «اصطلاح هایبرنو - انگلیسی shebeen آمده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

«به‌گفته‌ی راوی، دوروسپی موقع بازی با دُرِن، جیش را می‌زنند.» (هانت، ۲۰۱۴)

۳۴۲. «در قرن هفدهم، وقتی عبادت برای کاتولیک‌ها ممنوع شد، گروهی از فرانسیسکان‌ها در میخانه‌ی آدم اند ایوز واقع در بارانداز مرچنت مخفیانه دیدار می‌کردند. وقتی قانون جزایی لغو شد، به جای آن میخانه کلیسایی با نام باروری پاکساز ساخته شد، ولی هم‌چنان به کلیسای ادم اند ایوز معروف بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۴۳. در این جا برای کتاب انجیل عهد جدید از کلمه‌ی testament استفاده کرده است که «با testicle به معنای ”بیضه“ جناس دارد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۰)

«منظور از انجیل عهد عتیق، بخش اول انجیل مسیحی است که با تورات مطابقت دارد.» (آکسفورد)

۳۴۴. اصطلاح عامیانه‌ی patch up the pot یعنی «ازدواج اجباری مرد با زنی که از او باردار شده است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۰)

۳۴۵. «سلان لیت» یا Slan leat «ایرلندی است به معنای ”به‌سلامتی“.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۴۶. «منظور، لانگ جان فینینگ است. جان کلنسی، معاون کلانتر [نماینده‌ی پادشاه] در سال ۱۹۰۴، نمونه‌ی واقعی شخصیت داستانی فینینگ است. در سال ۱۹۱۴، کلنسی عضو ارشد شورای شهر در بخش کلانتراف شرقی و در سال بعد شهردار دابلن شد، اما در ۲۹ ژانویه، شش روز بعد از انتخابات، مرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

پی نوشت شماره‌ی ۳۴۶ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.

۳۴۷. «همان جوزف پتریک ننتی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

پی نوشت شماره‌ی ۳۰ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۳۴۸. درباره‌ی «ویلیام فیلد ام پی (Member of Parliament) یا نماینده‌ی مجلس» پی نوشت

شماره‌ی ۱۳۹ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

۳۴۹. آیوپسِ پشمالو (Hairy Iopas) «شخصیتی در ائنید و یرژیل، شاعری بلندمو در قصر

دیدوست.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

هرالد بک معتقد است که «جوئیس بی شک از شباهت ویلیام فیلد با شاعر ویرژیل آگاه بوده است. نخست این که فیلد مرتب در سالن موسیقی بلک راک آواز می خواند و پولش را برای خیریه‌ها می فرستاد، و دیگر این که بر نشان روی کتش عکس چنگ شاعر آوازخوان را داشت. در کشور خودش بسیار محبوب ("بت") بود: در سال ۱۸۹۲، با اکثریت آرا برای نمایندگی پارلمان انتخاب شد و عبارت "عزیز همه‌ی کشورها" هم ممکن است اشاره‌ای باشد به این که از جانب کشورهایی مثل آمریکا و اوروگوئه دعوت شد که البته دعوت آن‌ها را رد کرد و از کشورهای مجارستان، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند دیدار کرد.»

«درست معلوم نیست که چرا شهروند او را "آتشفشان منفجرشده" می نامد. شاید جان استنیسلاس جوئیس، پدر جوئیس و از هواداران پارنل، که خود او هم عضو سابق بلک راک بود، حکایت فراموش شده‌ای از این آتشفشان باشد که پسرش به آن اشاره کرده است. "آتشفشان منقرض شده" یکی از کنایه‌های سیاسی زمان بود.» (همان جا)

۳۵۰. در این جا اصطلاح knacker یعنی «کسی که اسب‌های پیر و ازکارافتاده می خرد و آن‌ها را برای سُم و پوست‌شان می کشد و گوشت‌شان را برای خوراک سگ‌ها می فروشد. این واژه تحقیرآمیز است، زیرا به شایعه‌ی بسیار رایجی ربط دارد و آن این که همبرگر و سوسیس‌ها را از گوشت این اسب‌ها درست می کردند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۰)

۳۵۱. اصطلاح here is my head and my heels are coming «اصطلاحی است برای کسی که با شتاب و ناهماهنگ راه می رود و منظورش این است که نیتش از عملش بهتر است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۰) اما به اعتقاد اسلُت، یعنی «آدمی که هنگام راه رفتن سرش را پایین و جلو می برد.» (۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۵۲. درباره‌ی «جو کاف یا جوزف کاف» پی نوشت شماره‌ی ۴۵۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۵۳. «ترکیبی از دو اصطلاح است، "به مادر بزرگت یاد بده دست زیر اردک‌ها بمالد" [برای تخم اردک] و "به مادر بزرگت یاد بده که شیر بخورد" و هر دو وقتی استفاده می شود که به یکی درسی از رشته‌ی مهارت خودش یاد بدهی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۵۴. گیفرد این جمله را به «تخم مرغ دزدی» تعبیر می کند (۱۹۹۸: ۳۴۰) و مترجم ایتالیایی نیز بر همین اساس ترجمه کرده است، اما دنت تعبیر گیفرد را «اشتباه» می داند (۱۹۹۴: ۱۳۳) و بون در

کورت‌ترلی به خوبی توضیح می‌دهد که «منظور روحیه و رفتار زنانه‌ی بلوم است.» (۱۹۸۲: ۸۱) کایبرد هم با نظر بون موافق است و «برداشتن تخم‌مرغ‌ها را کاری زنانه می‌داند.» (۲۰۱۱: ۱۰۷۰)

«استفاده‌ی جوپس از تصویر دست در فصل هفده (ایتاکا) نیز اوج درونی کردن کشمکش جنسیتی شخصیت را می‌رساند. در این جا راوی دست نرم بلوم را مسخره می‌کند و علامت زنانگی او می‌داند.» (بون، ۱۹۸۲: ۸۱)

۳۵۵. «نوعی شعر کودکانه است، گرچه به نظر از نوآوری‌های خود جوپس است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۲) منظور از عمو لیو، لیوپولد بلوم است. (م)

۳۵۶. «در روزنامه‌ی ایونینگ تلگراف روز ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ می‌خوانیم که ننتی ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز به مجلس عوام لندن رفته است تا ممنوعیت ورزش‌های ایرلندی در فینکس پارک را مورد سؤال قرار دهد. در این جا جوپس تاریخش را یک روز به تعویق می‌اندازد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۲) وقتی «جو هاینز اعلام می‌کند که فیلد و ننتی به لندن می‌روند [...] بلوم که هنوز کار آگهی کیز را با ننتی تمام نکرده است، از پذیرش این که ننتی هم به این مأموریت رفته است، اکراه دارد، اما جو هاینز بر قطعیت رفتن ننتی پافشاری می‌کند...» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۰۱)

۳۵۷. *The Sluagh na h-Eireann* «ایرلندی است به معنای "ارتش ایرلند"؛ این سازمان ملی‌گرائی را متقاعد می‌کند که برای ممنوعیت ورزش‌های ایرلندی در فینکس پارک به مجلس عوام برود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

«این قسمت نقیضه‌ای است از نوشتن خلاصه‌ی مذاکرات در مجلس عوام.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۱)

۳۵۸. آقای کو سهیم‌آکر (Cowe Conaker) «نماینده‌ی مجلس و شخصیتی داستانی است. سیستم سهیم‌آکر (Conaker) یکی از شیوه‌های استعمار زمین و بهره‌کشی از مردم فقیر در ایرلند قرن نوزدهم بود و به این ترتیب عمل می‌کرد که زمین‌داران و ثروتمندان زمین‌های خود را به چندین قطعه تقسیم می‌کردند و هر قطعه را برای مدتی کوتاه و قیمت بالا به همسایه‌های کشاورز و فقیر اجاره می‌دادند. کشاورزان روی این زمین‌ها سب‌زمینی مورد نیاز خود را می‌کاشتند، اما به دلیل کوچکی قطعات نمی‌توانستند بیش از مصرف خود بکارند و درآمدی داشته باشند. مولتی‌فارنهایم، دهکده‌ای است در هفت‌ونیم مایلی شمال غربی مالینگار. نت (Nat) کوتاه‌شده‌ی اسم حزب ملی (ایرلند) یا *(Irish) National Party* است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۱)

آکر (acre) واحد اندازه‌گیری زمین و معادل ۴۰۵۰ متر مربع است. (م)

۳۵۹. شیللیه (Shillelagh) «قلمرو بارونی در منطقه‌ی ویکلو. در این منطقه دو نماینده بود، یکی از غرب ویکلو و دیگری از شرق ویکلو، ولی خود شیللیه نماینده‌ای مخصوص نداشت.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۶۰. آقای چهارپا (Allfour) «اشاره‌ای است به آرتر جیمز بالفور (۱۸۴۸-۱۹۳۰) که سرانجام لقب ارل بالفور را از آن خود کرد و در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۵ نخست‌وزیر بود. بالفور متولد اسکاتلند بود و در سال‌های ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۹ در کابینه‌ی محافظه‌کاران (Conservative) با حروف

اختصاری کان یا Con) وزیر کابینه بود و مسئولیت رتق وفتق امور سیاسی ایرلند را به عهده داشت.)) (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

«تموشنت یا تم اُ تموشنتر (Tam o' Shanter) نام نوعی کلاه مسطح نرم است که ابتدا مردان اسکاتلندی می‌پوشیدند، اما بعدها نوع تغییر یافته‌اش را زنان هم به سر می‌گذاشتند. نام این کلاه از اسم قهرمان شعری با همین نام، سروده‌ی رابرت برنز، گرفته شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۵۷۹) ۳۶۱. اُرِیلی اُرِیلی (Orelli O'Reilly) «ترکیبی از "اُرِیلی" هم‌آوا با oh really به معنای "واقعاً" [که بیشتر تعجبی است] و نام خانوادگی "اُرِیلی" است. "مونت‌نوته" شهرکی است در حاشیه‌ی شهر کُرک که همه‌ی نمایندگان از حزب ملی (نَت یا Nat مخفف National) بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

دنت معتقد است که «این اصطلاحی محاوره‌ای است و بیانگر وجود تردید.» (۱۹۹۴: ۱۳۴) ۳۶۲. «در ۹ سپتامبر ۱۸۸۷، در نشست اعتراضی شهر میچلزتون، از منطقه‌ی کُرک، پلیس به‌روی مردم معترض آتش گشود، دو نفر را کشت و عده‌ای را زخمی کرد. آرتور جیمز بالفور که در آن زمان وزیر کابینه‌ی ایرلند بود، از عملکرد پلیس دفاع کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۶۳. «بانکومب به معنای "حرف یاهوه و بی معنا" است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲) «بانکومب در منطقه‌ی کارولینای شمالی است. در مجلس شانزدهم، نماینده‌ی این منطقه احساس می‌کند که باید برای بانکومب سخنرانی کند و از آن روز این کلمه معنای سخنرانی برای جلب توجه و یاهوه‌گویی به خود می‌گیرد.» (کیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۲) «مُست» کوتاه‌شده‌ی مستقل است. (م)

۳۶۴. «کاپیتان پلانکت فرمانده‌ای بریتانیایی بود که در سال ۱۸۸۷، سربازانش به فرمان او به روی مردم در میچلزتون آتش گشودند. جمله‌ی فرمان او این‌گونه بود: "در شلیک کردن تردید نکنید." تلگرافی که این دستور بر آن نوشته شده بود، در مجلس عوام بریتانیا قرائت شد و با "شادی ناشایستی" از آن استقبال شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲)

۳۶۵. «گرچه مایکل کیوسک (مدل شخصیت داستانی شهروند در دنیای واقعی) مؤسسه‌ی احیای ورزش‌های گِی لیک را بنا گذاشت و از اعضای فنیان‌ها بود، غیرممکن است که در فرار جیمز استیونز نقشی داشته باشد. کیوسک در سال ۱۸۶۵، زمان فرار استیونز، هجده‌ساله بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۲-۳)

۳۶۶. در آن زمان، «رکورد پرتاب وزنه‌ی شانزده پوندی ۱۴.۶۸ متر بود که دنیس هورگن در سال ۱۸۹۷ در شهر کوینزتون رکورددار آن بود. رکورد خود کیوسک [یا در این جا شهروند] هم خوب بود، ولی هرگز نتوانست از ۱۲ متر فراتر برود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

درباره‌ی «کیوسک» پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۳۶۵) و شماره‌ی ۲۰ از همین فصل را بخوانید. ۳۶۷. «نا باکلیس» یا *Na bacleis* «که باید این‌گونه خوانده شود: *leis Ná bac* ایرلندی است به معنای "اهمیت نده."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۱)

«من به خوبی نفر بعدی بودم» به گفته‌ی دنت، یعنی «آدمی معمولی‌ام.» (۱۹۹۴: ۱۳۴)

۳۶۸. درباره‌ی «انگلیسی‌زده‌هایی که نمی‌توانند به زبان خودشان حرف بزنند» یا «shoneen» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰۷ از همین فصل را بخوانید.

۳۶۹. «ورزشی متفاوت از پرتاب وزنه است و در آن چندین سنگ با وزن‌های مختلف پرتاب می‌شود و امتیاز نهایی براساس مجموع فاصله‌ی سنگ‌ها محاسبه می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳) از این جهت به پرتاب سنگ ترجمه کردم. (م)

۳۷۰. «یک ملت باری دیگر» «عنوان ترانه‌ای از تامس آیزورن دیویس (ناسیونالیست و شاعر ایرلندی، ۱۸۱۴-۱۸۴۵ است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

۳۷۱. «*Briam ó Ciarnain s in Sraid na Bretaine Bheag*» ایرلندی است به معنای «بارنی کی‌یرن در خیابان لیتل بریتن.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

۳۷۲. درباره‌ی «*The Sluagh na h-Eireann*» (به معنای «ارتش ایرلند») پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۷ از همین فصل را بخوانید.

۳۷۳. «ناسیونالیست‌های ایرلندی متوجه نیستند که این دو فرهنگ نمونه‌ای برای امپراتوری انگلستان بوده‌اند، امپراتوری مورد غضب‌شان.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۱)

۳۷۴. «پان‌سلت‌ها شامل اسکاتلندی‌ها، ولزی‌ها، مردمان جزیره‌ی من و اهالی ناحیه‌ی بریتانی است؛ جنبشی برای تقویت حقوق و مطالبات هر گروه مشمول در شروع قرن.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۱)

۳۷۵. فن مک‌کول «قهرمان اسطوره‌ای ایرلندی و شاعر و جنگجویی که گروهی از قهرمانان معروف به فیانا (ریشه‌ی نام فیانیان‌ها) را رهبری کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

۳۷۶. درباره‌ی «شعر تامس آیزورن دیویس» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۰ از همین فصل را بخوانید.

۳۷۷. در این جا «اسم تنور معروف ایتالیایی، انریکو کروسو (۱۸۷۳-۱۹۲۱) را با اسم جوزپه گاریبالدی (۱۸۰۷-۱۸۸۲) ترکیب کرده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

درباره‌ی «جوزپه گاریبالدی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۳۷۸. «پدر روحانی ویلیام دلینی، اس جی، ال ال دی (۱۸۳۵-۱۹۲۴) از انجمن یسوعیان (اس جی) با مدرک دکترای وکالت (Law) با حرف اختصاری ال ال دی) رئیس دانشگاه کالج دابلن در سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۹۰۹ بود. لقب the Very Reverend [که به عالی‌مقام پدر روحانی ترجمه شد] دلالت دارد بر مقام ریاست دانشگاه، کسی که مسئول آموزش طلبه‌های جوان تر است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۳)

«آر تی پدر روحانی جرالد مولوی، دی دی (۱۸۳۴-۱۹۰۶) دارای دکترای الهیات، رئیس دانشگاه کاتولیک ایرلند در دابلن بود. لقب آر تی (Right Reverend) دلالت دارد بر مرتبه‌ای از مقام اسقفی، اما اسم مولوی در کتابچه‌راهنمای تام به‌عنوان مسئول دریافت مواج‌هایانه‌ی کلیسا ثبت شده است.» (همان‌جا)

«تی یا تامس واترز سی سی (Curate-in-Charge) یکی از سه کشیش مسئول در کلیسای سینت جان باپتیست در شماره‌ی ۳۵ خیابان نیوتون از بلک‌راک بود.» (همان‌جا)

- «پتريک فيدليس کاوانا (۱۸۳۴-۱۹۱۸) شاعر، مورخ و عضو یکی از شاخه‌های فرانسیسکان‌ها بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی جان مایکل آیورزی پی (Parish Priest که البته ایشان نبود) در کلیسای کاتولیک سینت پال در بارانداز ارن دابلن بود.» (همان‌جا)
- Parish Priest کشیش متصدی کلیسای محل است. (م)
- «پدر روحانی پی جی کلیری، اُ اس اف (Order of St Francis) کشیش کلیسای سینت فرانسیس در بارانداز مرچنت بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی ال جی هکی، اُ پی، عالی‌مقام کشیش لویی جی هکی عضو Order of Preacher در صومعه‌ی راهبان سینت اکسویپر دومینیک واقع در خیابان دومینیک بود.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی فر نیکلس، اُ اس اف سی: فرایر نیکلس (Order of St Francis Capuchin) کشیش خانقاه فرانسیسکان کاپوچین سینت مری آو دی اینجلز در خیابان چرچ بود.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی برنارد گورمن، اُ دی سی (Order of District Carmelite) رئیس خانقاه راهبان پابره‌نه‌ی کارملی (Disalced Carmelites Friary) واقع در خیابان کلیرندن بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی تامس مار، اس جی (Society of Jesuits)، عضو کلیسای سینت فرانسیس اکسویپر واقع در خیابان گاردینر شمالی. این کلیسای محلی مربوط به پدر کانمی است.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی جیمز مورفی، اس جی (Society of Jesuits)، سرپرست استانی کلیسای سینت فرانسیس اکسویپر. پدر کانمی مقام ارشد این کلیسا بود که در سال ۱۹۰۵ جای مورفی را گرفت.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی جان لوری، وی اف (vicar forane) کشیش مجربی که اسقف او را انتخاب می‌کند و به‌طور محدود وظایف اسقف را در آن منطقه به عهده دارد. لوری از اعضای جامعه‌ی کشیشان کلیسای کاتولیک در کلیسای سینت پیتر بود.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی ویلیام داهرتی، دی دی (Doctor of Divinity)، کشیش متصدی کلیسای سینت مری واقع در خیابان مارلبرو بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی پیتر فیگن، اُ ام (Order of Minims)، [...] کتابچه‌راهنمای تام پتريک جی فیگن نامی را در فهرست اسامی‌اش آورده که کشیش محلی کلز در منطقه‌ی میث بوده است.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی تامس برنگن، اُ اس ای (Order of St Augustine)، راهب کلیسای آگوستینی‌های سینت آگوستین و سینت جان در شماره‌های ۸۹ تا ۹۳ خیابان تامس بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی جی فلیون، سی سی (Curate-in-Charge)، کشیش متصدی کلیسای سینت مری در خیابان مارلبرو بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی مارتین ای هکت، سی سی (Curate-in-Charge)، کشیش محلی در کلیسای

- سینت مارگارت در فینگلِس در حاشیه‌ی شمالی دابلن بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی والتر هرلی، سی سی (Curate-in-Charge)، کشیش کلیسای سینت جیمز در خیابان جیمز بود.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی مونسینیور مایلز مک‌منس، وی جی (vicar general)، کشیش محلی کلیسای کاتولیک سینت کاترین در خیابان مین بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی بی آر اسلتری، اُم آی (Order of Mary Immaculate)، شاید استیون اسلتری از کلیسای محل کیللو در منطقه‌ی کلیر باشد.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی مایکل دی اسکلی، پی پی (Parish Priest)، کشیش کلیسای نیکلاس واقع در خیابان فرانسیس بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی اف تی پارسل، اُ پی (Order of Preachers)، کشیش صومعه‌ی سینت سیورز دومینیکز در خیابان دومینیک.» (همان‌جا)
- «عالی‌مقام پدر روحانی تیموتی کانن گورمن، پی پی (Parish Priest)، کشیش کلیسای سینت مایکل و جان در خیابان اکسچینج بود.» (همان‌جا)
- «پدر روحانی جان فلَنگن، سی سی (Curate-in-Charge)، کشیش کلیسای سینت مری در خیابان مارلبرو بود.» (اسلِت، ۲۰۱۷: ۴-۶۸۳)
- «پی‌فی، احتمالاً فی و پسران، فروشنده‌ی چارپایان است که در شماره‌ی ۳۶ خیابان اسمیت‌فیلد شمالی قصابی داشت.» (اسلِت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)
- «تی کوئِرک، احتمالاً منظور، تامس جی کوئِرک، مشاور حقوقی است که در شماره‌ی ۱۵ خیابان فردریک دفتر حقوقی داشت.» (همان‌جا)
۳۷۹. درباره‌ی «کیو - بنت» بی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۸ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۳۸۰. در این‌جا اصطلاح on the beer «محواره‌ای است به‌معنای "در وضعیت می‌گساری و بدمستی"». (دنت، ۱۹۹۴: ۱۳۴)
۳۸۱. «مایلر پسر ویلیام کیو (۱۸۱۷-۱۸۷۸)، قاضی و تنها نماینده‌ی کاتولیک ایرلندی محافظه‌کار بود. هم‌زمان که برای حقوق کاتولیک‌ها می‌جنگید، طرفدار ثابت‌قدم اتحاد انگلستان و ایرلند بود.» (اسلِت، ۲۰۱۷: ۶۸۴) از این رو شهروند او را خائن می‌نامند. (م)
۳۸۲. درباره‌ی «هینن و سیرز» بی‌نوشت شماره‌ی ۳۲۳ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۳۸۳. در این‌جا «اصطلاح a beating handed him the father and mother ها بپرنو - انگلیسی است به‌معنای "ضربه‌های بسیار بی‌رحمانه"». (اسلِت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)
۳۸۴. «منظور، آن بخشی از شکم که نزدیک دیافراگم است و ضربه به آن مانع کارکرد دیافراگم شده، نفس فرد را می‌گیرد.» (اسلِت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)
- «این قوانین که به Queensberry rules معروف بود، در سال ۱۸۶۷، برای متمدن کردن ورزش

مشت‌زنی وضع شد. آن را از روی اسم جان شولتو داگلاس، مارکی کوئینزبری (۱۸۴۴-۱۹۰۰) نام‌گذاری کردند. دو مورد از مفاد آن اجبار پوشیدن دستکش و دوره‌های سه‌دقیقه‌ای بود. «همان‌جا» ۳۸۵. «این پاراگراف نیز نقیضه‌ای از گزارش روزنامه‌های ورزشی است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۲)

۳۸۶. در این‌جا از اصطلاح fireworks استفاده کرده است که به‌گفته‌ی دنت، یعنی «نمایش هنر و مهارت.» (۱۹۹۴: ۱۳۴) از این‌رو، به «هنرنمایی» ترجمه شد. (م)

۳۸۷. ابلانیت (Eblanite)، یعنی «دابلنی، کسی که از ابلانا، جامعه‌ای باستانی است. گفته می‌شود که ابلانا در جای دابلن امروزی بوده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴) و Jigtime یعنی «در فاصله‌های زمانی بسیار کوتاه (ناگهانی).» (همان‌جا) پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴ از همین فصل را بخوانید.

۳۸۸. «Ole Pfotts Wettstein برگرفته از اسم دکتر جُرج و تستین، وکیل و نایب‌کنسول نروژی در زوریخ، که وکالت هنری کار را موقع درگیری قانونی‌اش با جوئیس در سال ۱۸۱۸ تا ۱۸۱۹ به عهده داشته است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۳۸۹. در این‌جا عبارت «throw in the towel» به‌گفته‌ی دنت، «اصطلاحی است به‌معنای "پذیرش شکست"» (۱۹۹۴: ۱۳۵) که به «لنگ را انداخت» ترجمه شد. (م)
«سنتری دهکده‌ای است در سه‌ونیم مایلی شمال دابلن.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۴)

۳۹۰. «از نمایشنامه‌ی نیک آن باشد که انجامش نکوست اثر شکسپیر، پرده‌ی ۱، صحنه‌ی ۱.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴) منظور از خانم بی (Mrs B.)، زن بلوم است. (م)

۳۹۱. «الف که به تور کنسرت آتی بویلن اشاره می‌کند، بلوم با موافقت می‌گوید که زنش قرار است در این کنسرت‌ها آواز بخواند و گرچه طبیعی حرف زدن در باره‌ی آن برایش سخت است، توانایی بویلن در سازماندهی برنامه‌ها را تحسین می‌کند.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۰۲)

۳۹۲. «تکرار جمله‌ی "بنده می‌گوید" (says I) از اپرای سبک و سرگرم‌کننده‌ی *Iolanthe* نوشته‌ی گیلبرت و سولیوان است: "Said I to myself, said I."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴) اما دنت معتقد است که «عین این عبارت (says I) در ساعت‌ساز اثر توماس چندلر هالیبرتون آمده است.» (۱۹۹۴: ۱۳۵)

۳۹۳. در این‌جا جوئیس از اصطلاح the milk in the cocoanut استفاده می‌کند با معنای لغوی "شیر در نارگیل" و مفهوم «واقعیت، یا وضعیتی گیج‌کننده، یا توضیح‌دهنده‌ی این وضعیت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

«در یکی از نسخه‌های اولیه و چاپ‌نشده‌ی این فصل، اصطلاح مذکور در بافتاری متفاوت آمده است. اما جوئیس سرانجام آن را به تک‌گویی درونی من‌راویِ بدجنس می‌دهد و به زمانی که روشن می‌شود بویلن مدیر تور کنسرتی است که مالی در آن می‌خواند. کنایه‌ی جنسی واضحی هم به این جمله، دست‌کم به بخش دومش، اضافه می‌کند ("و غیاب مو روی سینه‌ی حیوان")، که گیج‌کنندگی‌اش برای مفسران یولسيز ثابت شده است.» (جیمز جوئیس آنلاین نت)

«جوئیس آشکارا به این باور عمومی اشاره دارد که موی سینه‌ی مرد علامت قدرت جنسی اوست

و خاطره‌ی مالی از بویلن در فصل هجده، وقتی روی او دراز کشیده، این منظور را تأیید می‌کند.» (همان‌جا)

«غیاب موروی سینه‌ی حیوان» نوع دیگری از به‌سخره گرفتن عدم مردانگی بلوم است که رفقای دابلنی‌اش مدعی‌اند. هم‌عصران جویس، به‌رغم خوانندگان امروزی‌اش، به‌خوبی از این کنایه آگاه بودند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۲)

۳۹۴. «از ترانه‌ی "Phil the Fluter's Ball" سروده‌ی پرسی فرنیچ.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۳۹۵. «ظاهراً پدر بویلن، دنیل بویلن با فروش چندین باره‌ی همان اسب به ارتش بریتانیا در طول جنگ بوئر‌ها ثروت کلانی به جیب زده است. پل آیلند: محله‌ای در غرب دابلن مرکزی و جنوب لیفی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۳۹۶. «مالیات فقرا و مالیات آب دو نوع مالیات مختلف بود که مالکان خانه و زمین در دابلن می‌پرداختند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۳۹۷. «به‌گفته‌ی المین، این اصطلاح مورد علاقه‌ی پدر جویس بوده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

گینفرد کداریش (Caddareesh) را «ایرلندی می‌داند به‌معنای "چی، دوباره؟"» (۱۹۹۸: ۳۴۵) اما دنت می‌پرسد، «ترجمه‌ی مورد نظر گینفرد در این جمله چه معنایی دارد؟» (۱۹۹۴: ۱۳۶)

۳۹۸. «این پاراگراف تقلیدی از بازسازی سبک رمانس قرون وسطا در قرن نوزدهم است.» (گینفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۵)

«کالپ نام رومی جبل الطارق است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

به‌خاطر داریم که تویدی، پدر مالی، رهبر دسته‌ی موزیک هنگ پیاده‌ی رویال دابلن بود و از طرف ارتش بریتانیا به جبل الطارق اعزام شده بود. (م)

۳۹۹. «ازگیل ژاپنی و بادام از انواع محصولات حاره‌ای جبل الطارق است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۰۰. «باغ‌های آلامیدا تفرجگاهی است با دو ردیف درخت در دو سو.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۰۱. «منظور، جی جی املوی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۰۲. «منظور، ند لمبرت است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۰۳. «گویی زمانی او را برای حضور در دادگاه هیئت منصفه دعوت کرده بودند، ولی مایل به حضور در این دادگاه و قضاوت نبوده است. این دادگاه متشکل از ۱۲ نفر از افراد معمولی جامعه است که پس از بحث و بررسی مسئله، رأی نهایی‌شان اعمال می‌شود.» (بن‌استاک، ۲۰۱۴: ۱۳۱)

در این‌جا از اصطلاح give him a leg over the stile استفاده کرده است که به‌گفته‌ی دنت، یعنی «کمک کردن به کسی برای حل مشکلی.» (۱۹۹۴: ۹۲)

۴۰۴. «استابز (Stubbs) گزت هفتگی برای حمایت از بانک‌داران، بازرگانان و تاجران در برابر تقلب و کلاهبرداری در معاملات تجاری‌شان بود. این مجله هر هفته فهرست اسامی بستانکاران

را منتشر می‌کرد.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۵) اما کاپبرد معتقد است که «اسامی بدهکاران را منتشر می‌کرد.» (۲۰۱۱: ۱۰۷۲)

۴۰۵. «گروبرداری ام کامینز علاوه بر جاهای دیگر دابلن، در شماره‌ی ۱۲۵ خیابان فرانسیس هم شعبه داشت.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۰۶. راوی به یاد می‌آورد که روزی، املوی را در مغازه‌ی گروبرداری کامینز دیده است. «املوی از روی شرم از اسم جعلی “دان” (Dunne) استفاده می‌کند.» (کاپبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۲) این دان با “done” (انجام شد) جناس دارد. (م)

«weeping cross به معنای “جای ندامت یا پشیمانی” است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۰۷. درباره‌ی «آخ: آخ» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۴۰۸. اصطلاح right go wrong «یعنی “تحت هر شرایطی” یا “هرطور شده”، اما گيفرد آن را “بی‌معطلی” معنا کرده است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۳۶)

۴۰۹. «جیمز جانسن کشیشی پرزبیتاری اسکاتلندی در پایان قرن نوزدهم بود که به خود لقب “رسول حقیقت” داد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۱۰. در این جا اسم nasturitimus را به کار می‌برد. «از گونه‌ی گیاهانی مثل شاهی آبی است که در این جا به عنوان جایگزینی برای افترا زدن استفاده شده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۴) به همین دلیل، کلمه‌ی «افترا» با «افرا» جایگزین شد. (م)

۴۱۱. compos mentis «از اصطلاحات حقوقی زبان لاتین است به معنای “سلامت عقل.”» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

«در این جا الف برگن (بلوم فکر می‌کند اوست که کارت پستال اهانت‌بار را برای برین فرستاده است) برین را خل و دیوانه وصف می‌کند و جی جی املوی (که خود یک حقوقدان است) سریع تشخیص می‌دهد که کار دیوانه‌وار برین فقط دیوانگی او را ثابت خواهد کرد، چیزی که تلاش می‌کند در برابرش از خود دفاع کند و نشان دهد که مضمون کارت اشتباه است. املوی می‌گوید، “البته یک اقدام حقوقی باید محکمه‌پسند باشد. این به این معناست که برین کامپوز منتیس نیست. آخ: آخ...”» (هانت، ۲۰۱۸)

۴۱۲. در این جا «your eye» را دنت با تردید «دیگری تو» (۱۹۹۴: ۱۳۶) معنا کرده است. مترجم ایتالیایی نیز همین‌طور ترجمه کرده است.

۴۱۳. «کسی که نه زن است و نه مرد.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۵)

۴۱۴. «نه مرغ است، نه شتر» با ترجمه‌ی آزاد «نه ماهی است، نه گوشت»، در واقع، «اصطلاحی است به معنای “ترکیبی گیج‌کننده” و معمولاً به لحاظ جنسی.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

۴۱۵. «pishogue هایبرنو – انگلیسی است به معنای “طلسم” یا “سحر” یا “مسحور شده”، گرچه به نظر هیچ‌کدام از معانی مذکور در این متن مناسب نیستند.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۳۷)

۴۱۶. اصطلاح cockahoop یعنی «با وجد قوقولی قوقو کردن و لاف کامیابی زدن.» (اسلٹ،

(۲۰۱۷: ۶۸۴)

ولی به اعتقاد گیفرد، یعنی «دماغ را بالا نگه داشتن.» (۱۹۹۸: ۳۴۵) به عبارت دیگر، یعنی «تفرعن.» (م)

۴۱۷. «سویینی بازیگر پانتومیم بود که سبیل چخماقی می‌گذاشت.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۵)

«برای برخی از مردان نمای ظاهری غرورآفرین است. پدر مالی، براین تویدی، "سبیل گنده" دارد. پدر دنیس برین "سبیل چخماقی" دارد. پدر کاولی به نظر در حفظ ظاهرش ناموفق است و "سبیلش را با دست قاشقی مرتب به پایین شانه" می‌کند. یا افراد ناشناسی که در رستوران برتن غذا می‌خورند، مجبورند مرتب "سبیل خیس‌شان را خشک" کنند.» (هانت، ۲۰۱۷)

جوئیس در موارد متعدد کلمه‌ی «سبیل» را به سبک قدیم و به صورت جمع آورده است. در زمان‌های گذشته، هر دو صورت جمع و مفرد آن استفاده می‌شد. (م)

«منظور از برینی، پسرعموی پدر برین است که در واتیکان مسئولیت نشانیدن پاپ بر صندلی‌اش را به عهده داشته است. جوئیس در این جا به او عنوان سینیور می‌دهد تا مناسب کارش در واتیکان باشد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۴)

«خیابان بریتانیای کبیر (پارنل کنونی) به سمت شمال شرقی به سامرهیل تغییر نام می‌دهد.» (همان جا)

۴۱۸. «eyetallyano یا ایتالیایی.» (کاپبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۲)

«زووِ پاپی» (Papal Zouaves) «هنگی پیاده در ارتش فرانسه که در سال ۱۸۳۱ در الجزایر تشکیل شد. زووِ پاپی واحد داوطلبانه‌ای بود که در سال ۱۸۶۰ برای دفاع از املاک پاپ، هنگام مبارزه‌ی پاپ پیوس نهم در برابر هجوم پادشاهی تازه‌تشکیل شده‌ی ایتالیا، سازمان‌دهی شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۵-۶۸۴)

«خیابان ماس در سال ۱۹۰۴ محله‌ای فقیرنشین بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۱۹. منظور، «خانه‌ای ساده و حقیرانه است.» (کاپبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۲)

۴۲۰. «Sadgrove v. Hole» یک مورد شکایت واقعی بود که در دادگاه استیناف در ۸ مارس ۱۹۰۱ بررسی و روز بعد، گزارش آن در تایمز لندن منتشر شد. موضوع محوری‌اش این بود که آیا یک کارت پستال جزو چیزهای عمومی است یا از اطلاعات محرمانه است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۲۱. «لقب مصطلح برای یک وکیل، زیرا "شش و هشت پنس" دستمزد رایجی بود که وکلا برای وکالت پرونده‌ای دریافت می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۲۲. «در پایان این جمله از کلمه‌ی itself استفاده کرده است که «ایرلندی‌ها آن را برای تأکید بیشتر روی "حتا" به کار می‌برند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵) از این رو کلمه‌ی "همین" را آوردم. (م)

۴۲۳. اصطلاح secondhand coffin یعنی «هر چیزی که ساقط شده و بی‌استفاده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۲۴. درباره‌ی «آن مورد کلاهبرداری در کانادا» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵۰ از فصل هفت (ایولس)

را بخوانيد.

۴۲۵. «اصطلاح "دماغ بطری" به معنای "دماغ دراز" است و "انجمن اخوتی های دماغ بطری دار" اسم تحقیرآمیز ایرلندی برای یهودیان است. جیمز وات، فرد متهم به کلاهبرداری کانادا، از تعدادی اسامی جعلی، هم‌آوا با نام‌های یهودی مثل، اسپارکز و سپایرو استفاده می‌کرده است. بسیاری از قربانیان این جرم هم یهودی بودند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۲۶. این اصطلاح یعنی «آیا علامت ساده‌لوحی و زودباوری در من می‌بینی؟» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۲۷. در این‌جا اصطلاح هایبرنو - انگلیسی badhach یعنی «روستاییان تئومند و پرزور» به عبارت دیگر، یعنی «آدم‌های ساده‌لوح و دست‌وپاچلفتی.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

«منطقه‌ی میث، ناحیه‌ای کشاورزی در شمال غربی منطقه‌ی دابلن است.» (همان‌جا)

۴۲۸. در این‌جا اصطلاح kidney را به کار برده است به معنای «نوع و قسم.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۲۹. «منظور از قاضی اعظم، سِر فردریک فالکینر است. این دادگاه در دادستانی فالکینر برگزار نشد، بلکه در دادگاه پلیس منطقه‌ای با حضور قاضی ارنست گودوین سویفت برگزار شد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۶)

۴۳۰. درباره‌ی «روبن جی داد» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸ و ۱۲۱ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

۴۳۱. درباره‌ی «گاملی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۳ و ۲۵۴ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. درباره‌ی «پل بات» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۰ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۴۳۲. «در ایلید هومر، بارها به هرا لقب گاوچشم داده‌اند. جونو معادل رومی هراست و در نتیجه ماهش ژوئن (June) است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

این پاراگراف «نقیضه‌ای ترکیبی از گزارشات دادگاهی و ادبیات اساطیری ایرلندی است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۷)

۴۳۳. «در سال ۱۹۰۴، "هفته‌ی سوم بعد از عید پاک و تثلیث کامل" یکشنبه، ۲۹ ماه مه بود. با این حساب، ۱۶ ژوئن آن سال می‌شود سومین هفته بعد از عید پاک.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۳۴. درباره‌ی «ماه نو» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۳ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۴۳۵. «کلنل آرتر اچ کورتنی رئیس دادگاه عالی قضایی ایرلند (ح ۱۸۲۵) در بخش دیوان عالی بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۳۶. «ویلیام درن اندروز (۱۸۳۲-۱۹۲۴) قاضی شکایات مربوط به انحصار وراثت و مشکلات زناشویی بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۳۷. «جیکاب هالیدی، مالک فروشگاه خواربار، چای، شراب و دیگر مشروبات الکلی در شماره‌ی ۳۸ ای خیابان میث در بلک‌راک بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۳۸. درباره‌ی «سِر فردریک فالکینر» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۶ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

«ساختمان دادگستری در شماره‌ی ۲۶ خیابان گرین، مرکز جلسات، دادگاه شکایات مدنی و دفاتر دادگستری و رسیدگی به شکایات دابلن بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۳۹. «قوانین برهونز (Brehons Laws) مجموعه‌ی قوانینی است که تا قرن هفدهم در ایرلند اجرا می‌شد. قوانین برهونز مالکیت اشتراکی زمین را رواج داد و مایکل دویت از جانب‌داران این قانون بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۴۰. «ساینهدریم (Sinhedrim) نامی است که برای دادگاه عالی قضایی و شورای عالی اورشلیم به کار می‌رود و در مفهوم گسترده‌تر به دادگاه‌های قضایی پایین‌تر هم اطلاق می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

«ایار (Iar) ایرلندی است به معنای ”غرب“ یا ”دور“ و البته نامی برای ایرلند. ایار نیز نام سه پسر Mileadh بود. Mileadh در اسطوره‌های ایرلندی از اجداد دور Milesian (یونانی) در قبایل پادشاهی ایرلند است. ناگفته نماند که در ایرلند سنت دوازده قبیله وجود ندارد، بلکه دوازده قبیله‌ی اسرائیلی داریم.» (همان‌جا)

۴۴۱. منظور از پتریک، «احتمالاً سینت پتریک (ح ۳۸۷-۴۶۰)، یکی از سه قدیس حامی ایرلند است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

منظور از اون «احتمالاً یوجین مور، پادشاه مانستر است که علیه کان (Conn) جنگید.» (همان‌جا)
«اسکار پسر اوسین و نوه‌ی فن مک‌کول، پدر فنیان‌هاست.» (همان‌جا)
«معروف‌ترین فرگوس‌ها، فرگوس مک‌زُی، پادشاه - قهرمان اسطوره‌ای بود که بعد از کوهالن بر سر قدرت آمد.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۴۷)

درباره‌ی «کوهالن» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۸ از همین فصل را بخوانید.

درباره‌ی «فِن» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۵ از همین فصل را بخوانید.

درباره‌ی «درمات مک‌مارو» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۳ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

درباره‌ی «کورمک» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

«کون یا سینت کون مبلّغی مذهبی بود که در گلندلاک صومعه‌ای بنا کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)
«اَسین فان ایرلندی، خنیاگری اسطوره‌ای از فیانا بود. چرخه‌ی افسانه‌های قهرمانی اُسیانی ایرلندی از این فرد شروع می‌شود.» (همان‌جا)

۴۴۲. «دوازده مرد خوب و وفادار» «توضیحی معمول برای اعضای هیئت منصفه‌ی دادگاه است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۴۳. «یکی از قوانین حقوقی قرون وسطا ”رد آزادی فرد با قرار وثیقه“ بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۵)

۴۴۴. در این باره پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴۲ از همین فصل را بخوانید.

۴۴۵. «منظور از اجنبی، اشغال‌گران انگلیسی است، اما شامل وضعیت بلوم هم می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۳)

۴۴۶. «دیدگاه شهروند ازدواج‌گريز درباره‌ی تاريخ با نظر دیسی [مدیر مدرسه] یکسان است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۳)
- منظور از این جمله، رابطه‌ی نامشروع مک‌مارو با دیورجیلا، زن اُرورک، شاهزاده‌ی برِفی است. برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۱۳۳ از فصل دو (نستور) را بخوانید.
۴۴۷. در این‌جا اصطلاح *Decree nisi* را به کار برده است «*nisi* لاتین است به معنای "مگر این‌که" و کل عبارت یعنی "حکمی که در دادگاهی صادر می‌شود و در تاریخ معینی قابل اجراست، مگر این‌که علت ابطالش پیش از آن تاریخ معین ارائه شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶) بدین ترتیب حکم موقتی است. (م)
۴۴۸. «مردان حاضر در میخانه تصور می‌کنند که بلوم باید از بویلن انتقام بگیرد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۳)
۴۴۹. «پلیس گزت (*Police Gazette*) در نیویورک منتشر می‌شد. این روزنامه در سال ۱۸۴۶ تأسیس شده بود و داستان‌هایی احساساتی درباره‌ی سیاهکاری‌های هرزه و شرم‌آور طبقه‌ی بالا و نیز رویدادهای ورزشی به‌ویژه مشت‌زنی منتشر می‌کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۵۰. «بیرون از این متن، هویت و اهمیت نام‌های خانم و آقای نورمن تاپر و یاسروان تیپلر ناشناخته است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۸)
۴۵۱. «درست به موقع برای دیر رسیدن» به‌گفته‌ی کایبرد، اشاره به «تجاهل بلوم برای رابطه‌ی نامشروع زنش است.» (۲۰۱۱: ۱۰۷۳)
- در این‌جا اصطلاح *trick of the loop* یا *prick at the loop* یعنی «حقه‌بازی‌های کولی‌ها و متقلب‌ها در بازارهای مکاره و نمایشگاه‌ها. در این متن، یعنی "رابطه‌ی جنسی."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۵۲. «منظور، موی زهار است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۴)
۴۵۳. درباره‌ی «جان وایز نولن» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
۴۵۴. «این پاساژ نقیضه‌ای است از رمانس‌های قرون وسطا و ادبیات کلاسیک ایرلند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۸)
- «فرمان‌بردارترین شهر، دومین در قلمرو پادشاهی» در واقع «شعار شهر دابلن است که به‌عنوان نشان و آرم شهر ثبت شده است. دابلن بعد از لندن، دومین شهر بریتانیا بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۵۵. در این‌جا برای باجه‌ی اخذ عوارض از واژه‌ی تولسل (*tholsel*) استفاده کرده است که شرح مفصل آن در پی‌نوشت شماره‌ی ۳۵۵ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) آمده است.
۴۵۶. جمعیت زیادی از «گیل‌ها یا ایرلندی‌ها به‌دلیل بحران‌های سیاسی و اقتصادی قرن نوزدهم پراکنده شدند و بسیاری از آن‌ها به آن سوی آب‌ها یا دریاها و آمریکا رفتند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۵۷. درباره‌ی «سسناخ» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۲ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.
- «کلمه‌ی "پتوا" (*patois*) فرانسوی است به‌معنای "گویش."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۴)

۴۵۸. این جمله یعنی «این داستان یا حکایت بی‌اعتبار و بی‌ثبات است.» (دنت، ۱۹۹۴: ۶۷)

۴۵۹. در این جا اصطلاح «blinking facts» یعنی «حقایق انکارشده.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۷۶)

«در ۲ آوریل ۱۸۰۱، به هوراشیو نلسن که در آن زمان دریادار ارتش انگلستان بود، دستور دادند که در نبردی با دانمارکی‌ها در کپنهاگ عقب‌نشینی کند. او از این دستور سرپیچی کرد و گفت، "من فقط یک چشم دارم - گاهی حق دارم که نابینا باشم" و سپس دوربین را روی چشم نابینایش گذاشت و گفت، "من واقعاً علامت را نمی‌بینم." این سرپیچی او به پیروزی در جنگ منجر شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

۴۶۰. «در ژانویه ۱۹۱۹، شین فین، به رهبری آرتر گریفث، در کنفرانسی بین‌المللی فهرستی از رفتارهای ناشایست بریتانیا ارائه داد و مدعی شد که ایرلند حق دارد با بریتانیا مقابله کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

۴۶۱. «در این جا شهروند نه‌تنها آن میان‌واری و میانه‌روی مورد پیشنهاد بلوم را رعایت نمی‌کند، که با کلمه‌های بلوم ("مستعمره‌هایشان و تمدن و شهرآیینی‌شان") جناس می‌سازد و می‌گوید، "منظورت بیماری شهوت‌آیینی‌شان (سیفلیس) است" و آن‌ها را ناقلان بیماری‌های مقاربتی می‌داند و لعن و نفرین خدا را سزاوارشان.» (لوی، ۲۰۱۶: ۱۹۷)

۴۶۲. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۴۶۱ از همین فصل) را بخوانید.

درباره‌ی «بیماری سیفلیس (که در این جا برای حفظ جناسش با شهرآیینی که همان تمدن است، به شهوت‌آیینی ترجمه شد)» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳ از فصل یک (تلماس) را بخوانید.

۴۶۳. «فعالان احیای فرهنگ و زبان ایرلند معتقد بودند که اجداد آن‌ها الفبا را به انگلیسی‌ها داده‌اند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۴)

۴۶۴. درباره‌ی «کون ایگن پارسی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۲۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۴۶۵. «کبینه‌دزانس» (*cabinet d'aisance*) «فرانسوی است به معنای "مستراح". این عبارت بیانگر تصویر تکراری و نیش‌دار جویس از فرهنگ انگلستان است. در این جا برای چندمین بار از زبان شهروند به بریتانیا نیش می‌زند، اما هم‌زمان دیدگاه‌های شهروند را هم نقد می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۴)

۴۶۶. بیتی «از شعر *Elegy Written in a Country Churchyard* سروده‌ی تامس گری (۱۷۱۶-۱۷۷۱) است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

۴۶۷. *Conspuez les Anglais! Perfide Albion!* «فرانسوی است به معنای "بر انگلیسی‌تف بینداز! انگلستان خائن!"» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

۴۶۸. «این پاساژ نقیضه‌ای است از رمانس‌های قرون وسطا و ادبیات کلاسیک ایرلند.» (کیفر، ۱۹۹۸: ۳۴۹)

در این جا برای «جام» از کلمه‌ی هایبرنو - انگلیسی و ایرلندی *medher* استفاده کرده است «به معنای "جام چوبی یک‌تکه برای شراب."» (همان‌جا)

۴۶۹. «Lamh Dearg Abu» ایرلندی است به معنای "دست سرخ برای پیروزی." دست سرخ جزئی از طرح نشان استان آلسر و تبار خانواده‌ی اُنیل است. (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۷۰. «اشاره‌ای است به قصیده‌ی "Rule Britania" (۱۷۴۰) سروده‌ی جیمز تامسن (۱۷۰۰-۱۷۴۸): "فرمانروایی کن، بریتانیا، بر امواج فرمانروایی کن!"» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۷۱. «برنده‌ی مسابقات جام طلایی اسب‌دوانی آن سال، اسبی بود با نام ثرواوی (Throwaway) که قبل از شروع مسابقه به‌عنوان اسبی خارجی ارزیابی شد و شرط برد و باختش ۲۰ به ۱ بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
- برای مرور ماجرای اسبی با نام ثرواوی پی‌نوشت شماره‌ی ۶۰۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) و ۲۵۸ از فصل پنج (لوتس‌خواران) را بخوانید.
۴۷۲. «ویلیام آرتر همر بس مالک مادیان سپتر (Sceptre) بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶) مادیانی که لهن روی آن شرط بسته است. (م)
۴۷۳. در این‌جا از اصطلاح «on the cart» استفاده کرده است به معنای «به‌دلیل ندانستن مسیر درست» به دردرس افتادن. (دنت، ۱۹۹۴: ۱۴۰)
۴۷۴. درباره‌ی «اسبی با نام زین‌فندل و فلین» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۱۷ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.
- در همان پاساژ از فصل هشت می‌خوانیم که «زین‌فندل» اسب لرد هوارد دی والدن است. (م)
۴۷۵. اصطلاح «درجه یک است» برابر نهاد «اصطلاح Takes the biscuit» است «که خیلی دیرینه‌تر از takes the cake است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۴۹)
- «این اصطلاحی است که مهر و امضای لهن زیر آن است و در داستان "دوزن‌نواز" از مجموعه‌داستان دابلنی‌ها هم به زبان می‌آورد.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۴)
۴۷۶. به‌گفته‌ی جان سیمسن در جیمز جویس آنلین نت، «سبک لطیفه‌گویی لهن پر است از بازی با کلمات و کنایه‌ها. یک اصطلاحی که برای مفسران و حاشیه‌نویسان نامکشوف مانده است، همین "talking about bunions" یا "حرف قوز شست پا شد" است. این اصطلاح به‌ظاهر بی‌معنا و لهنی به‌تئاتر دهه‌ی ۱۸۶۰ برمی‌گردد و پیوند میان جویس و لرد داندیری، بازیگر تئاتر برادوی. داندیری این جمله را به شکل‌های مختلف تکرار می‌کرد، مثلاً: "حرف قوز شست پا شد، حال مادرت چطور است؟"»
۴۷۷. برداشتی «از اظهار نظر هملت نسبت به ازدواج شتاب‌زده‌ی مادرش با عمویش است: "ضعف اسم توست، زن! پرده‌ی ۱، صحنه‌ی ۲.»» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۷۸. اصطلاح on the nod یعنی «با اجازه‌ی درج‌صادر شده در محل.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۵)
- به‌عبارت دیگر، یعنی «برداشتن چیزی مفتی و بدون اجازه.» (م)
- «سرآغاز شعر کودکانه‌ای با نام "مادر هابرد پیر" است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)
۴۷۹. «اولین جمله‌ی این فصل، راوی بی‌نام را به طرزی مضحک، به‌عنوان عضوی از قبیله‌ی

غول‌های وحشی معرفی می‌کند و از زبانش می‌گوید: "...لوله‌پاک‌کن ملعونی پیش آمد و نزدیک بود ابزارش را توی چشمم فرو کند." (هانت، ۲۰۱۴)

در پی‌نوشت ۲۴۴ از همین فصل خواندیم که «گویی تصویر چوب در چشم همواره در این حول‌وحوش وجود دارد.» در این‌جا نیز «راوی تصویری ارائه می‌دهد از جی‌جی و شهروند که "درباره‌ی قانون و تاریخ بحث می‌کنند و بلوم هم گاهی یک کلمه فرو می‌کند." سپس راوی از بلوم که وسط حرف آن‌ها می‌دود، نقل‌قولی می‌آورد: "بعضی از مردم یک ذره را توی چشم دیگران می‌بینند، ولی تیر ساختمان را توی چشم خودشان نمی‌بینند." (همان‌جا)

«شهروند که در این بحث نقش پولیفموس را بازی می‌کند، بی‌شک متوجه تیری که به چشم خودش پرتاب شده نیست و می‌گوید: "هیچ آدمی به اندازه‌ی کسی که نخواهد ببیند کور نیست..." تیری که بلوم پرتاب می‌کند نامحسوس‌تر از آن است که غول پشمالو احساسش کند.» (همان‌جا)

۴۸۰. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۴۷۹ از همین فصل) را بخوانید.

۴۸۱. ریمیز یا *raimé is* ایرلندی و هایبرنو - انگلیسی است به معنای "حرف احمقانه و تهی". (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

۴۸۲. «اگر جمعیت ایرلند با همان نرخ رشد پیش از قحطی سیب‌زمینی (در سال‌های ۱۸۲۱ تا ۱۸۴۱) افزایش می‌یافت، در سال ۱۹۰۴ تقریباً به هجده میلیون نفر می‌رسید.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶) درحالی‌که در آن سال کمی بیش از سه میلیون و صد هزار نفر بود. (م)

۴۸۳. «از دوازده قبیله‌ی اولیه‌ی اسرائیل، ده قبیله که قلمرو شمالی سامره را تشکیل می‌دادند، با حمله‌ی آسوریان در هشتمین قرن پیش از میلاد از بین رفتند. سقوط سامره و نابودی این ده قبیله‌ی گمشده را به تنبیهی از جانب خدا برای این مردم نافرمان تعبیر کرده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

«تنبیهی است به قبایل یهودی گمشده؛ آبرونی آن در این است که گوینده‌اش [شهروند]، خود یهودستیز است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۵)

۴۸۴. «پیش از قانون اتحاد ایرلند و انگلستان، ایرلند از لحاظ پیشرفت‌های صنعتی پایه‌پای انگلستان رشد می‌کرد، گرچه در سال ۱۹۰۰، صد سال پس از اجرای قانون اتحاد، صنایع ایرلند از جمله صنعت نساجی راکد شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶)

۴۸۵. «جوونال (ح ۶۰-۱۴۰)، شاعری رومی، که برای طنزننگاری‌هایش معروف بود. درواقع، برای تجارت مستقیم ایرلند و روم شواهد کمی موجود است، اما کورنلیوس تاکیتوس نوشته است که تاجران رومی بیش از تجارت در سواحل انگلستان در سواحل ایرلند مشغول تجارت بودند. تجارت پشم در ایرلند باستان وجود داشت، ولی شهرتش در قرن شانزدهم تثبیت شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۶-۷)

درباره‌ی «تاکیتوس» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۹۰ از همین فصل را بخوانید.

۴۸۶. «پنبه که با آن پارچه‌ی کتان می‌بافند، عمدتاً در منطقه‌ی آتریم در شمال شرقی ایرلند کشت می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۷-۶۸۶)

«پارچه‌های موج‌دار» که برابر نهاد «damask» است، «به نوعی پارچه‌ی کتانی گفته می‌شود که

با چرخش نور روی آن طرح جناغی یا طرح‌های دیگرش نمایان می‌شود و عمدتاً به کار رومی‌زی می‌آید.» (همان‌جا)

«تور لیمریک دست‌باف بود و این محصول دست‌باف در قرن هفدهم و هجدهم به اوج شکوفایی‌اش رسید، اما سرانجام انواع ماشینی‌اش جایگزین آن شدند.» (همان‌جا)

۴۸۷. «بالیبو دهکده‌ای کوچک است در شمال دابلن که در آغاز قرن بیستم به شهرک بزرگ‌تر فیرویو ضمیمه شد. تکه‌های ظروف شیشه‌ای، که عمرشان به تاریخ پیش از نورمن‌ها می‌رسید و در نتیجه از صنایع دستی و میراث ایرلند باستان به‌شمار می‌آمد، در غارهایی در مجاورت بالیبو کشف شدند. بلورجات مدرن ایرلند در واترفورد تولید می‌شوند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

«جوزف مری جکاراد (۱۷۵۲-۱۸۳۴)، اهل لیونز، دستگاه بافندگی‌ای اختراع کرد که بافنده‌ها می‌توانستند با آن، روی پوپلین، طرح‌های پیچیده بزنند.» (همان‌جا)

۴۸۸. «انواع سوزن‌دوزی‌هایی که طرح را روی پارچه نمایان می‌کرد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

«نیوراس، محل کلیسای سینت مری در قرن سیزدهم، شهر کوچکی است کنار رودخانه‌ی بارو در منطقه‌ی وکس‌فورد. راهبه‌های کارملی نیوراس با تقلید از این طرح‌ها، بعضی از نمونه‌های سوزن‌دوزی‌شده‌ی ایرلند باستان را حفظ کرده‌اند.» (همان‌جا)

۴۸۹. «به‌گفته‌ی پی دلیبو جویس، تاجران دریانورد، شامل فینیقی‌ها و یونانی‌ها، از ایرلند باستان دیدار می‌کردند. نمایشگاه کارمن از بازارهای کهن ایرلند بود که هر سه سال یک بار در وکس‌فورد برگزار می‌شد. این نمایشگاه سه بازار اصلی داشت و در بازار خارجی‌های آن اشیایی از طلا و نقره فروخته می‌شد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

«رنگ بنفش و همگون آن، ارغوانی، در پوشش و جامه‌های مطرح‌شده در یولسيز نقش بزرگی بازی می‌کنند. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم این رنگ خیلی معروف شد و آن را مدیون کشف ویلیام پرکین، دانشجوی هجده‌ساله‌ای می‌دانند که در سال ۱۸۵۶ به‌همراه دیگر دانشجویان برای تولید کنین (ماده‌ای ضد مالاریا) روی آنیلین کار می‌کرد. تلاش همه‌ی دانشجویان به شکست منجر شد، اما وقتی پرکین برای از بین بردن باقیمانده‌های سیاه از روی بطری‌های آزمایشش از الکل استفاده کرد، رنگ درخشان ارغوانی ظاهر شد. سپس آزمایشش را روی پارچه‌ای ابریشمی انجام داد و این کشف را به نام خود ثبت کرد.» (هانت، ۲۰۲۱)

۴۹۰. «کورنلیوس تاکیتوس، تاریخ‌نگار رومی (ح ۱۱۷-۵۵ پیش از میلاد)، در بیست‌و‌چهارمین بخش بیوگرافی آگریکولا (پدرزنش) به ایرلند اشاره می‌کند. پس از شرح موجزی درباره‌ی معبر کشتی‌ها در دور جزیره‌ی ایرلند، به‌اختصار می‌نویسد که انگلیسی‌ها و ایرلندی‌ها یک مذهب دارند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

«کلادیوس بطلمیوس (ستاره‌شناس قرن دوم پیش از میلاد) شرح بسیار دقیق‌تری از ایرلند به ما می‌دهد تا از بریتانیای بزرگ.» (همان‌جا)

«جیرالدوس کامبرنسیس، نیز معروف به جیرالد دِ بری (ح ۱۱۴۶-۱۲۲۰)، وقایع‌نگار ولزی، در دو جلد کتاب، تاریخ ایرلند را ضبط کرده است. هر دو اثر گزارشی منفی از ایرلندی‌ها ارائه می‌دهند و

نبرد انگلو- نورمن‌ها علیه ایرلندی‌ها را موجه جلوه می‌دهند.» (همان‌جا)

۴۹۱. «معدن سنگ کانمارا در ناحیه‌ای در منطقه‌ی گالوی در غرب ایرلند است. مرمر کانمارا عمدتاً برای قطعه‌های تزئینی کوچک استفاده می‌شد تا برای ساختمان‌سازی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

۴۹۲. «معدن نقره‌ای که در منطقه‌ی تیپری بودند، زینک و سرب هم تولید می‌کردند و از سال ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ تولید سودآوری داشتند، اما سرانجام به دلیل محصولات وارداتی از رونق افتادند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

۴۹۳. «معتقدند که این اسب‌ها بومی ایرلند هستند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

۴۹۴. «در سال ۱۵۵۳، شاه فیلیپ دوم از اسپانیا با ایرلندی‌ها توافق کرد و مجوز ماهیگیری در نواحی نزدیک سواحل ایرلند را با پرداخت مبلغ سالانه‌ی ۱۰۰۰ پوند به خزانه‌داری کشور به دست آورد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

۴۹۵. جان‌های زرد «yellowjohns ترجمه‌ی تحت‌اللفظی Seán Buidhe ایرلندی است و لقبی تحقیرآمیز که به آرانژها داده‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷) چون نام «جان» در میان انگلیسی‌ها خیلی شایع بود. (م)

برای آگاهی بیشتر درباره‌ی «آرانژها» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۰ از فصل دوم (نستور) را بخوانید.

۴۹۶. «رودخانه‌های برو و شنن در بخش‌های میانی ایرلند از وسط مرداب‌ها می‌گذشتند. طول برو حدود ۳۲۰ کیلومتر و شنن نصف آن بود. در میانه‌ی قرن نوزدهم بخش‌هایی از شنن را خشک کردند تا مرداب‌های تازه برای تولید کود گیاهی ایجاد کنند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

«اقتصاددان‌های ملی‌گرا معتقد بودند که عمق دادن به رودخانه‌های ایرلند باعث ایجاد مرداب‌های ارزشمند می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۵)

در این‌جا از واحد آکر (acre) یا جریبِ فرنگی استفاده کرده است. آکر واحد اندازه‌گیری زمین معادل ۴۰۵۰ متر مربع است. (م)

۴۹۷. «متأسفانه لایحه‌ی خرید زمین در ایرلند به گیاه‌زدایی کامل مناطق جنگلی منجر شد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

«هلیگولند شامل دو جزیره‌ی کوچک است در فاصله‌ی ۴۵ کیلومتری از سرزمین اصلی آلمان.» (همان‌جا)

۴۹۸. «درخت زبان‌گنجشک یکی از هفت درخت مقدسی بود که هرگونه آسیب به آن حرمت‌شکنی و تجاوز به مقدسات بود، اما نارون [گرچه فراوان] جزو آن‌ها نبود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

۴۹۹. «آهنگی است با ترانه‌ای ایرلندی نوشته‌ی دونا مک‌کانمرا که جیمز کلارنس منگن به انگلیسی ترجمه کرده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

اری (Eire) ریشه‌ی کلمه‌ی ایرلندی ارین، نام دیگر ایرلند، اسم الهی نگهبان ایرلند و الهی استقلال یا الهی سرزمین است. (م)

۵۰۰. «این پاراگراف تقلیدی از ستون‌های مربوط به اخبار محلی در روزنامه‌هاست.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۵)

۵۰۱. «آن مس» (*en masse*) فرانسوی است به معنای «همه با هم». (م)

«ژان وایز د نولان فرانسوی همان جان وایز نولن است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۵)

Irish National Foresters «سازمانی غیرسیاسی که در واقع، تلاش‌هایش به آرمان‌های ملی و کاتولیکی اختصاص داشت. در سال ۱۹۰۴، جوزف هاجینسن رئیس کل آن شد و دفاترش در شماره‌ی ۹ بارانداز مرجنت بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

۵۰۲. در این پاراگراف نام افراد از روی اسامی گل و گیاهان و درختان برداشت شده است: «Sylvester (سیلوستر) یعنی "متعلق به جنگل یا جنگل‌زی"». (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

باربارا عشق‌غان (Barbara Lovebirch): «در فصل ده (صخره‌های سرگردان) به جیمز لاورچ اشاره شده است.» (همان‌جا)

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۸ از همان فصل را بخوانید.

پُل زبان‌گنجشک (Poll Ash): «پُل یعنی "هرس کردن به منظور افزایش رشد و تراکم شاخ‌وبرگ در شاخسارها". عبارت As ugly as Poll Ash تکیه‌کلامی رایج در میان مردم دابلن بود.» (همان‌جا)

هُلّی چشم‌فندقی (Holly Hazeleyes): «هُلّی به آینده‌نگری اشاره دارد و فندق به آشتی.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۳)

دافنه خلیج‌ها (Daphne Bays): «آپولو در دگردیسی، نوشته‌ی اوید، دافنه را تعقیب می‌کند و دافنه [برای رهایی] از خدایان یاری می‌طلبد و به درخت همیشه‌سبز برگ‌بو یا غار، که از آن پس به آپولو پیوند می‌خورد، دگردیسی می‌یابد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۷)

دوروئی نیستان (Dorothy Canebrake): «canebrake یک نوع گیاه است از گونه‌ی خانواده‌ی نی و خیزران.» (همان‌جا) آریان‌پور آن را به «نیستان» ترجمه کرده است. (م)

کلاید دوازده‌درخت (Clyde Twelvetrees): «در فریمن ژورنال ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ آمده است که ویولونسل Clyde Twelvetrees به‌عنوان بخشی از برنامه‌ی موسیقی آکسر هال در بلفاست حضور دارد. در فهرست کتابچه‌راهنمای تام نام آقای تولوتریز (Twelvetrees) به‌عنوان پروفیسور موسیقی و عضو جامعه‌ی موسیقی‌دان‌ها، ساکن خیابان گروسونور، مانکس‌تون ثبت شده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۸-۶۸۷)

رُوان سبز (Rowan Greene): «روان "زبان‌گنجشک کوهی اروپایی" است. در باورهای خرافی ایرلندی‌ها، این درخت از انسان‌ها در برابر شرّ دنیای پریان حفاظت می‌کند.» (همان‌جا)

هلن فضول‌رز (Helen Vinegadding): «gad، یعنی "به خانه‌ی این و آن رفتن و غیبت کردن". Gadabout، یعنی "زن خانه‌داری که به این کار اعتیاد دارد". اشاره‌ای است به لیسیداس میلتن: "با آویشن وحشی و رز فضول‌هرزرونده."» (همان‌جا)

در فرهنگ‌نامه‌های انگلیسی - فارسی، این واژه معادل «ولگردی و پرسه زدن» آمده است که مفهوم

مورد نظر را نمی‌رساند. (م)

گیفرد می‌نویسد که «هلن تروایی این کار را انجام داد، اما خودسرانگی‌اش الهام‌بخش آفرودیت شد، نه دیونیزوس (خدای شراب و خوش‌گذرانی)؛ به هر حال، او در جلسه‌ی منلائوس به شرابی که سرو می‌کرد، ماده‌ی جادویی فراموشی افزود.» (۱۹۹۸: ۳۵۳)

درباره‌ی «میلتن و لیسیداس» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

عبارت Virginia Creeper، یعنی «موچسب.» یک بار هم در فصل پنج (لوتس خواران) از زبان بلوم می‌خوانیم که می‌خواهد آن را در حیاط خانه‌اش بکارد. برای حفظ بازی‌های زبانی نویسنده اسم ویرجینیا را حفظ کردم. (م)

«این گیاه در زبان گل‌ها، یعنی «دائماً در حال تغییر.»» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۳)

گلادیس راش (Gladys Beech): «... راش مؤید کامیابی است و نیز باید اشاره‌ای باشد به روشی که سیلویا بیچ به‌عنوان فرشته‌ی خوب چشم‌انداز را شاد کرد [gladdened] و مسئولیت چاپ پولسین را به عهده گرفت.» (همان‌جا)

آلیو باغ (Olive Garth) «برگ یا شاخه‌ی آلیو (زیتون) نشان صلح است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۸) در این فصل یک بار دیگر هم به «باغ‌های زیتون» اشاره می‌شود.

در عبارت بلنچ افرا (Blanche Maple) «بلنچ یعنی "سفید" و افرای سفید چوب مرغوبی دارد برای ساخت مبلمان. از سوی دیگر، افرا در زبان گل‌ها نشانه‌ی شکیبایی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۳)

ماد ماهون (Maud Mahogany) «اهمیت آن ناشناخته است.» (همان‌جا)

مایرا موزد (Myra Myrtle) «اهمیتش ناشناخته است.» (همان‌جا)

پریسلا سالخورده‌گل (Priscilla Elderflower): «سالخوردگی نشانه‌ی اشتیاق است.» (همان‌جا)

پی پیچک (Bee Honeysuckle) یا پیچک زنبور «اشاره به آهنگی به همین نام است. The Honeysuckle and the Bee را آلبرت اچ فیتز و ویلیام اچ پن در سال ۱۹۰۱ روی صحنه بردند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

گریس سپیدار (Grace Poplar) «نقل قولی است از اسپنسر که می‌گوید: "سپیدار هرگز خشک نمی‌شود."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۳)

اُمیموزا سن (O Mimosa San) «شخصیتی از اپرای فکاهی و سرگرم‌کننده‌ی گیشا (۱۸۹۶) است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

رینچل سدر سرخس‌برگ (Rachel Cedarfrond): «برگ سدر سرخس‌برگ، یعنی "من برای تو زندگی می‌کنم."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۴)

در دو نام لیلیان یاس (Lilian Lilac) و ویولا یاس (Viola Lilac) «لیلیان اشاره به لیلی (lily) یا یاس) و نشانه‌ی خلوص، سفیدی و ظرافت است؛ ویولا از وایلت (violet) به‌معنای "وفاداری

و فروتنی“ است؛ یاس نشانه‌ی بی‌گناهی نوجوانی است و وایلت یا یاسِ بنفش، نشانه‌ی نخستین احساس عشق.» (همان‌جا)

در نام تیمدتی لرزان‌صنوبری (Timidity Aspenall) «صنوبر لرزان نشان عذاراری و مویه است و با لرزش ارتباط دارد.» (همان‌جا)

در نام کیتی شبنمی - خزه‌ای (Kitty Dewey-Mosse) «خزه نشانه‌ی عشق و محبت مادری است.» (همان‌جا)

در نام می و لیک (May Hawthorne) «ولیک در ایرلند در ماه مه شکوفه می‌کند و نشانه‌ی امید است.» (همان‌جا)

گلوریانا نخل (Gloriana Palme): «چاسر در *Parliament of Fowls* به نخل پیروزی اشاره می‌کند. “گلوریانا” شخصیت ملکه در اثری با نام ملکه‌ی پریان نوشته‌ی اسپنسر است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

لیانا جنگل (Liana Forrest) «اهمیتش ناشناخته است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۴)

در نام آرابلا اقاویا (Arabella Blackwood) «اقاویا نشان وقار و عشقی سَرّی است.» (همان‌جا)
در نورما مقدس‌بلوط (Norma Holyoake) و بلوط همیشه‌بهار ریجس (Oakholme Regis) «holm منسوخ است به معنای “بلوط”. نورما قهرمان زن اپرای نونا (Nonna) (۱۸۳۱) اثر وینچنتزو بلینی است. نونا یعنی “مادربزرگ”... پرده‌ی اول اپرا در زیر درخت بلوط مقدس رخ می‌دهد...» (همان‌جا)

۵۰۳. در این‌جا برای میوه‌ی بلوط از کلمه‌ی glands استفاده کرده است که از ریشه‌ی لاتین glans است. «شماره‌ی از مردان برجسته‌ی ایرلندی، مانند جیمز مک‌دانل، لقب Glens [به معنای “دره”] دارند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۰۴. Senhor Enrique Flor یعنی «آقای هنری فلاور.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸) اسمی که بلوم برای نامه‌نگاری‌های سَرّی‌اش انتخاب کرده است. (م)
پی نوشت شماره‌ی ۲۸ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۵۰۵. *Woodman, spare that tree* (چوب‌بر، از آن درخت درگذر) اسم «آهنگی است از جُرج پی موریس و هنری راسل.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۰۶. «سینت فیاکر سینت حامی باغبان‌ها بود. *In horto* لاتین است به معنای “در باغ”. محل عزلت نشینی سینت فیاکر در کیلفرا نزدیک رودخانه‌ی نور در منطقه‌ی تیپری را می‌توان مانند بودن در هورتو (باغ) وصف کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۰۷. «نامه‌ی تذهیب‌کاری‌شده‌ای است حاوی دعای خیر که در مراسم عروسی از جانب پاپ به عروس و داماد عرضه می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۵)

۵۰۸. «در افسانه‌های ایرلندی، فندق نشانه‌ی خرد شاعرانه است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۰۹. catkin «گل‌آذینی تک‌جنسی که در بید، غان، سپیدار، کاج و فندق وجود دارد.» (اسلُت،

۲۰۱۷: ۶۸۸) این گل‌ها شبیه دم‌گره‌بند. (م)

۵۱۰. «گیاه پیچک» یا چسب آجر در نظر دیونیزوس، خدای شراب، مقدس بود. در زبان گل‌ها، یعنی «کوشا برای خشنود کردن.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۴)

«در عبارت "توت‌های مقدس" کلمه‌ی "مقدس" حاکی از افسونگری است.» (همان‌جا)
«کاهن بزرگ در پرده‌ی اول نونا می‌گوید که نورما با بریدن گیاه مقدس دارواش آغاز شورش علیه رومیان را علامت می‌دهد.» (همان‌جا)

۵۱۱. «پیش از آن‌که انگلو - نورمان‌ها (۱۱۶۹) به ایرلند حمله کنند، میان ایرلند و دیگر کشورهای قاره روابط تجاری گسترده برقرار بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۱۲. «در حرف‌های شهروند واقعیت‌هایی نهفته است، زیرا ایرلند در قرن شانزدهم و هفدهم با دیگر کشورهای قاره تجارت قابل توجهی داشته...، اما کلمه‌ی "دورگه" (mongrel)، به‌عنوان لقبی از طرف سلتی‌ها به ساکسون‌ها یا انگلیسی‌ها، دست‌کم به‌اندازه‌ی شعر سوگچامه‌ی حماسی "The Gododdin" قدمت دارد. این شعر به‌مناسبت شکست در نبرد گودودین و از دست دادن مردان آن در ۶۰۰ پیش از میلاد سروده شده است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۴)

۵۱۳. «جوئیس در مقاله‌ی "شهر قبایل" (۱۹۱۲)، تجارت گالوی در قرون وسطا را این‌گونه شرح می‌دهد: "تقریباً تمام شراب‌هایی که از اسپانیا، پرتغال، جزایر قناری و ایتالیا به ممالک متحده‌ی بریتانیا وارد می‌شد، از این بندرگاه رد می‌شد."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

در باره‌ی عبارت «دریای شرابی تیره» یا «آبراه شرابی تیره» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۰ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۵۱۴. «در قرن شانزدهم و هفدهم، همه‌ی این بندرگاه‌ها فعال و [به‌لحاظ تجاری] موفق بودند، اما در طول قرن هجدهم و نوزدهم از اهمیت‌شان کاسته شد؛ البته وضع تجاری بندرگاه کوینزتون به بدی دیگران نبود. بندرگاه کینسیل در ۲۹ کیلومتری جنوب بندر گُرک و خلیج بلکسارد در منطقه‌ی مایو، حدود ۱۰۵ کیلومتری شمال بندر گالوی است. بندرگاه ونتری درست در شمال خلیج دینگل در منطقه‌ی کری است. کیلی‌بگز، در ساحل آتلانتیک در منطقه‌ی دونگل، شمال غربی ایرلند، دهکده‌ی مهمی برای ماهیگیری است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۱۵. «گالوی معروف به شهر قبایل بود و معروف‌ترین آن‌ها قبیله‌ی لینچز (Lynches) بود (همان مقاله‌ی جوئیس).» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۱۶. «گون اُریلی خانواده‌ی برجسته‌ی منطقه‌ی گون در مرکز ایرلند و شمال غربی دابلن بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۱۷. «اُکندی‌ها، در واقع از اُرموند، ناحیه‌ی دوک‌نشین منطقه‌ی کیلکنی بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۱۸. «جیمز فیتز‌موریس فیتز‌جرالد (ح ۱۵۰۰-۱۵۲۹) لردی نورمان - ایرلندی، یازدهمین ارل دزموندها، برای متحد شدن با قدرت‌های بیگانه نقشه‌های بلندپروازانه‌ای چید و هدفش این بود که پایه‌های اقتدار خود را در مانستر محکم و دستان فرمانروایی انگلستان را کوتاه کند. فیتز‌جرالد برای

مقابله با هنری هشتم با امپراتور چارلز پنجم تماس گرفت و طلب کمک کرد. امپراتور در ابتدا علاقه نشان داد و در سال ۱۵۲۹، گونزالو فرناندز، کشیش دربارش، را به‌عنوان نماینده به دزمووند فرستاد. (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۱۹. «هنری هشتم طرح نشان سلطنتی انگلستان را عوض کرد و بر زمینه‌ای آبی چنگی طلایی گذاشت تا از کنترلش بر ایرلند نمادسازی کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۲۰. «در ایرلند باستان، استان مانستر به بخش شمالی توموند و بخش جنوبی دزمووند تقسیم شد. میلیشن‌ها (Milesians) یا میلیشس (Milesius) که اجداد همه‌ی طوایف ایرلند بودند، آخرین حمله به ایرلند را در تاریخ افسانه‌ای نمایندگی کردند. به‌نظر پرچم مقدس میلیشن‌ها، قدیمی‌ترین پرچم ایرلند، نشان ماری مرده و عصای موسا را دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۲۱. «مویا (moya) انگلیسی‌شده‌ی *mar dhea* ایرلندی است به‌معنای As it were (این‌طور که می‌گویند) که اغلب کنایه‌آمیز است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

۵۲۲. «گربه‌های دباغ‌خانه به فخرفروشی دروغین معروف بودند، زیرا در دباغ‌خانه‌ها موش‌ها و دیگر جونده‌ها بسیارند.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۶)

۵۲۳. «از ضرب‌المثلی ایرلندی است به‌معنای "گاوهای دوردست شاخ‌های بلند دارند". به‌عبارت دیگر، هرچقدر گاو دورتر باشد، صفات عالی‌اش قابل‌تصورتر است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸) مثل همان اصطلاح مرغ همسایه‌غاز است. (م)

۵۲۴. «شناگلدن شهرکی است در ۲۹ کیلومتری غرب لیمریک در ۱۹۳ کیلومتری دابلن.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸)

«مالی مگوار (Molly Maguires) گروهی ناسیونالیستی بود که در سال ۱۸۴۳ تأسیس شد تا در دوره‌ی جدل بر سر اصلاحات ارضی، صاحبخانه‌ها و وصول‌کنندگان اجاره را تهدید کند. اعضای این گروه برای تغییر ظاهرشان لباس زنانه می‌پوشیدند و اسم مالی هم برای استفاده از همین تاکتیک انتخاب شده بود. در سال‌های ۱۸۵۴ تا ۱۸۷۷ انجمن مخفی ایرلندی - آمریکایی، که معدن‌داران را تهدید می‌کردند، نیز این نام را روی خود گذاشتند.» (همان‌جا)

«در طول مبارزه برای اصلاحات ارضی در دهه‌ی ۱۸۷۰، گروه‌هایی از فعالان اجتماعی، اعتصاباتی را سازمان‌دهی می‌کردند تا از بیرون کردن احتمالی مستأجران جلوگیری کنند. وقتی تلاش‌شان به شکست منجر شد و نتوانستند از بیرون کردن مستأجران جلوگیری کنند، با تسخیر دام و رمه‌ی مالک و یا اشغال ملک تخلیه‌شده‌اش، مانع بهره‌برداری مالک و دیگران از دارایی او می‌شدند. هدف این گروه‌ها جلوگیری از ترویج فقر مطلق در میان مستأجران و کاهش درآمد مالک بود.» (گيفرد، ۱۹۸۹: ۳۵۶)

۵۲۵. منظور، «داوطلبان سواره‌نظام ارتش بریتانیا است که در ایرلند عمدتاً پروتستان‌ها بودند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۸-۹)

۵۲۶. «برچسب آبجوی آل‌سُپ دست سرخ آلستر بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

درباره‌ی «دست سرخ» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۶۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۲۷. درباره‌ی آبجوی «آلسپ» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۵۲۸. «در ۲۸ سپتامبر ۱۹۱۹، مردی سیاه‌پوست در شهر اوماها، نبراسکا، به‌خاطر تجاوز به زنی سفیدپوست بدون محاکمه اعدام شد. اشتباه اوماهای جورجیا به‌جای نبراسکا در پوشش خبری تایمز لندن رخ داده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۲۹. «دوود دک» «قهرمان یکی از رمان‌های کیلویی در غرب آمریکا، نوشته‌ی ادوارد ال ویلر (۱۸۵۴-۱۸۸۵) است. ماجراجویی این شخصیت در ۱۲۲ جلد با نثری احساسی (به اعتراف خود نویسنده) روایت شده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۰. «سامبو اصطلاحی نژادپرستانه است از داستان کودکانه‌ی «سامبوی سیاه کوچولو.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۱. «از آهنگ میهن‌پرستانه‌ی جوانک‌هایی با اونیفورم آبی نفتی: این نیروی دریایی است / که دشمنان‌مان را در خلیج نگه می‌دارد...» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۲. «در سال ۱۹۰۴، جان گوردون سوئیفت مک‌نیل (۱۸۴۹-۱۹۲۶)، نماینده‌ی پارلمانی مردم دانگال جنوبی به تنبیه بدنی در نیروی دریایی انتقاد کرد. این کار او جرج برنارد شا را برانگیخت تا نامه‌ای به تایمز لندن بنویسد و این رفتار را نکوهش و محکوم کند. در این نامه آمده: اگر بخواهم به بانو یا آقای دلائل بیشتری برای انزجارم نسبت به این عمل ابراز دارم از خجالت سرخ خواهم شد. با کمال احترام، جی برنارد شا.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۳. «سِر جونا برینگتن رویدادی را گزارش می‌کند که در آن کلادیوس برسفورد (بانکدار و نماینده‌ی مجلس ایرلند ۱۷۶۶-۱۸۴۶) مردی را به این دلیل که در انتخابات مجلس علیه او رأی داده است، با تازیانه تهدید می‌کند: تو را می‌خوابانم، کپل و دوازده شلاق.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

«جان کلادیوس برسفورد از خانواده‌ای ممتاز بود، اما هرگز صاحب عنوان رسمی سِر نشد. او با سِر جان برسفورد متولد ایرلند (۱۷۶۸-۱۸۴۴)، دریاسالاری در ارتش بریتانیا و نماینده‌ی مجلس در چند منطقه‌ی انگلستان، هم‌عصر بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۴. «جمله‌ای است از هملت، پرده‌ی ۱، صحنه‌ی ۴.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۵. «هزار قتل» به‌گفته‌ی دنت، «عبارتی معمول برای ابراز شگفتی، هشدار دادن یا پشیمانی است.» (۱۹۹۴: ۱۴۲)

۵۳۶. «آدم‌هایی که هرگز برده نخواهند شد» جمله‌ای است «از شعر غنایی جیمز تامسن با نام «حکم بران، بریتانیا:» «حکم بران، بریتانیا، حکم بران بر امواج / بریتانیایی‌ها هرگز برده نخواهند شد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۳۷. «تنها مجلس اعیان موروثی روی زمین خدا» ادعایی است که «واقعیت ندارد؛ مجلس اعیان بریتانیا هرگز به‌طور کامل شامل اعضای موروثی نبوده است، زیرا کشیش‌ها هم در این مجلس حضور دارند. در ضمن، مجلس اعیان پروس و اتریش - مجارستان هم موروثی بود.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

در این جا برای «پهلوان پنبه» از اصطلاح «cottonball» استفاده کرده است که به‌معنای «چیزی

است که به ظاهر این گونه تصور می شود، ولی در واقع چنین نیست.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۵۸)

«سرف» در قدیم به رعیتی می گفتند که روی زمین کار می کرد و با زمین خرید و فروش می شد. (م)

۵۳۸. این جمله را یک بار هم استیون به شکل رایجش و به طعنه به آقای دیسی می گوید، «این که در امپراتوری اش خورشید هرگز غروب نمی کند.» پی نوشت شماره ۷۴ از فصل دو (نستور) و متن مربوط به آن را بخوانید.

۵۳۹. «یاهوها (Yahoo) در داستان گالیور، نوشته ی جاناتان سويفت، چهار پایانی هستند با بدن آدمیزاد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۰. «این پاساژ نقیضه ای است از اشهد مسیحیت که این گونه شروع می شود: ایمان دارم به خدا، قادر متعال، خالق زمین و آسمان...» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۱. Jacky Tar یعنی «دریانورد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۲. «چنین اتهامات نژادی از جانب مدافع اصالت نژادی ایرلندی ها به شدت عجیب است. شهروند کسانی را که ایرلندی اصیل نمی داند، غیرانسان می بیند: "به ایرلند می آید و کشور را پر از انگل می کند." این را می گوید تا بیگانه ستیزی شدیدش را توجیه کند.» (هانت، ۲۰۲۰)

«شهروند نسبت به این رفتار عجیب خود کور است، اما بلوم مطمئناً نیست. وقتی متهم می شود که ایرلندی نیست، پاسخ می دهد، ملتی که او را از نظر نژادی به آن نسبت می دهند، به همان اندازه ی بومیان ایرلند قربانی شده اند.» (همان جا)

«و وقتی شهروند شروع می کند به نطق آتشین و هتاکی کردن به "نیروی هوایی پرشکوه بریتانیا که بر زمین ریاست می کند" و "امپراتور بزرگی که به آن می بالند، تشکیل شده از رنجبران و برده های شلاق خورده،" بلوم حرفش را قطع می کند و می پرسد، - "اما این مقررات در همه جا مثل هم نیست. منظورم این است که این جا هم همین طوری نخواهد بود اگر زور را در برابر زور بگذاری؟" نیروی مسلح همه جا هست و از ملی گرایي خشونت بار تا امپریالیسم چپالوگر فقط یک تغییر کانونی کوچک لازم است.» (همان جا)

۵۴۳. در این جا اصطلاح downface «هایبرنو - انگلیسی است به معنای "با پررویی بر سر یک ادعا پافشاری کردن"». (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۴. «از ترانه ی *The Bold Fenian Men*: "بگذار ظالمان جلو بیایند/ زور را با زور جواب خواهیم داد."» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۵. «بیشتر کسانی که در سال های قحطی ایرلند را ترک کردند، به آمریکا رفتند. کورتیس در تاریخ ایرلند می نویسد: مهاجرت به آمریکا در مقیاسی گسترده و روندی پیوسته انجام شد [...] و تا شصت سال بعد ادامه یافت و رشد جمعیت در وطن دائماً سقوط کرد و ایرلند بزرگ تری در آمریکا ساخته شد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۶. سال «۱۸۴۷ بدترین سال قحطی بود. این قحطی از سال ۱۸۴۵ با آفت سیب زمینی شروع شد و عمده ی محصولات ایرلند را نابود کرد.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۷. «بین سال های ۱۸۴۹ تا ۱۸۸۲، بیش از نیم میلیون از مردم با زور از خانه هایشان بیرون رانده

شدند تا مالکان بتوانند زمین‌هایشان را حفظ کنند. در بیشتر موارد محل سکونت مستأجران [که کلبه‌ها و آلونک‌هایی در زمین مالکان بود] تخریب و ویران شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۸. «پوشش واقعی خبری تایمز به اندازه‌ای که شهروند مدعی است بیگانه‌ستیز نبود. از دهه‌ی ۱۸۵۰ به بعد، ناسیونالیست‌های ایرلند نقل‌قول‌هایی جعلی از تایمز منتشر می‌کردند تا نفرت از انگلیسی‌ها را ابدی کنند. شیمس مک‌مانوس یکی از این نمونه‌های جعلی را ساده‌لوحانه ارائه می‌دهد: دارند می‌روند! دارند می‌روند! ایرلندی‌ها با حس انتقام‌جویی می‌روند. در آینده‌ی نزدیک، قوم سلط در ایرلند به کوچکی سرخ‌پوستان سواحل منهتن خواهد شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۴۹. «پیاستر (piastre) سکه‌ی کوچکی به ارزش یک صدم پوند ترکیه است. کمک بریتانیا برای رهایی ایرلند از قحطی آن قدر کم تلقی می‌شد که خیلی از کشورهای دیگر اوبلس‌شان [سکه‌های قدیمی به ارزش یک ششم درهم] را بخشیدند، حتا ترک‌ها.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۵۰. «شواهد این ادعا به همان اندازه‌ی فراوانی غله در سال ۱۸۴۷ آشکار است... جان میچل حرف کاپیتانی را نقل قول کرده است که کشتی‌ای را با ذرت ایرلندی در بندر ریو دو ژانیرو دیده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۸۹)

۵۵۱. «در دوره‌ی قحطی، فهرست اسامی مسافران به آمریکا ثبت نمی‌شد؛ مردم را بی‌رحمانه داخل کشتی‌ها می‌چپاندند و یک‌چهارم از مسافران در طول سفر می‌مردند. به همین دلیل، به آن‌ها کشتی‌های تابوتی می‌گفتند. در واقع، عددی که شهروند از کشته‌ها (بیست‌هزار) می‌دهد، شاید حتا کم‌تر از عدد واقعی است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۹۰-۶۸۹)

۵۵۲. «سرزمین آزاد» جمله‌ای از «سرود ملی آمریکاست که روی پرچم ستاره‌دارشان هست.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

درباره‌ی «سرزمین بندگی» بی‌نوشت شماره‌ی ۸۳ از فصل هفت (ایپولس) را بخوانید.

۵۵۳. «گرانول (Granuile) شکل ایرلندی Grace O'Malley، ملکه‌ی جزیره‌ی کلیر و خلیج کلو، فرماندهی معروف کشتی‌های جنگی است. شهرت او به چهل سال نگه‌داری و پرستاری از شورشیان در غرب کشور نیز هست.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

کتلین نی هولیهان (Kathleen ni Houlihan) «نماد سنتی ایرلند است در شکل زن. کتلین معمولاً در شکل پیرزن ظاهر می‌شود، اما برای میهن‌پرستان جوان ایرلندی که می‌توانند او را در لباس مبدل ببینند، به شکل زنی جوان با قیافه‌ی شاهوار ظاهر می‌شود.» (همان‌جا)

۵۵۴. «پیرزن بی‌نوی شیرفروش در فصل یک (تلماکس) یادآور Shan Van Vocht (پیرزن بی‌نوا)، شخصیت افسانه‌ای ایرلندی است و نیز نمادی برای خود ایرلند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۵۵۹)

بی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸ و ۱۱۹ از همان فصل را بخوانید.

«در پاییز ۱۷۹۸، هزاران نفر از سربازان جمهوری‌خواه فرانسه تحت فرماندهی ژنرال هامبر در کیلالا (منطقه‌ی مایو) لنگر گرفتند و هدف‌شان متصل شدن به نیروهای شورشی ایرلند بود. اما تا آن زمان اکثر شورشیان ایرلند سرکوب شده بودند. دیری نپایید که فرانسوی‌ها شکست خوردند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۵۵. «در سال ۱۶۸۸، استوارت جيمز دوم کاتولیک پس از عزل از حکومت سه‌ساله و جایگزینی‌اش با ویلیام از آرانژ، دوباره تلاش کرد که تاج‌وتخت انگلستان را بازپس بگیرد. در سال ۱۶۸۹، ایرلندی‌ها مسلح شدند و او را حمایت کردند، اما سال بعد در نبرد بوین شکست خوردند و جيمز به فرانسه تبعید شد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۵۶. «عهدنامه‌ی ليمريك (۱۶۹۱) به خشونت‌ی خاتمه داد که با تلاش ناموفق جيمز دوم برای بازپس‌گیری تاج‌وتختش شروع شده بود. از مفاد این عهدنامه، تضمین رواداری به کاتولیک‌ها بود و نیز به سربازان کاتولیک ایرلندی اجازه می‌داد که به بیرون از مرزها هجرت کنند. اما در سال ۱۶۹۷، جناح‌های ضد کاتولیک پارلمان عهدنامه را کاملاً از بین بردند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۵۷. «سارسفیلد و دیگرانی را که در سال ۱۶۹۱ از کشور گریختند، «غازهای وحشی» نامیدند. بسیاری از غازهای وحشی در ارتش کاتولیک فرانسه و پاریس نام‌نویسی کردند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۵۹)

برای شناخت بیشتر «غازهای وحشی» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۹ از فصل دو (نستور) و ۱۲۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«در نبرد فوتینوی (۱۷۴۵)، تیپ ایرلند خود را طرف فرانسه‌ی پیروز و علیه ارتش‌های متحد انگلستان، هلند و هانور می‌دانست.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۵۹)

۵۵۸. درباره‌ی «سارسفیلد» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۷ از همین فصل را بخوانید.

«لیوپولد آدائل (۱۸۰۹-۱۸۶۷) دوک توتوان، نواده‌ی یکی از غازهای وحشی بود که در سال ۱۶۹۰ ایرلند را ترک کرد. آدائل ژنرال ارتش اسپانیا بود و در سال‌های ۱۸۵۴-۱۸۵۶ و باری دیگر ۱۸۶۵-۱۸۶۶ نخست‌وزیر اسپانیا شد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

«مکسی میلیان یولسيز، کنت فون براون، بارون کامو و موتتانی (۱۷۰۵-۱۷۵۷): پسر یکی از غازهای وحشی بود و متولد اتریش. یولسيز براون در جنگ جانسیني اتریش و جنگ هفت‌ساله، خود را ارتشبدی در خدمت ماریا ترزا (۱۷۱۷-۱۷۸۰)، شاه‌دخت اتریش و ملکه‌ی مجارستان، می‌دانست.» (همان‌جا)

۵۵۹. «تی پی (Tay Pay) لقب توماس پاور اُکانر است. پس از زندگی طولانی‌مدت در لندن لهجه‌ی انگلیسی گرفت که مایه‌ی تمسخر برخی از ایرلندی‌های ناسیونالیست شد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

در این‌جا «تفاهم دوستانه» یا Entente cordiale «اصطلاحی فرانسوی است برای توافق فرانسه و انگلیس (۸ آوریل ۱۹۰۴) که برای حل تنش رقابت میان دو دولت به کار می‌رود.» (همان‌جا)

۵۶۰. کونسپی ل فرانسه (*Conspuez les Français*) «فرانسوی است به معنای "تف به فرانسوی‌ها"». (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۶۱. «در سال ۱۸۶۶، قلمرو سابق هانور را به پروس ضمیمه کردند و بخشی از آن شد. از سال ۱۷۱۴، خاندان هانور مالک تاج‌وتخت پادشاهی بریتانیا شدند، درست از وقتی که جُرج الکتور با این ادعا که از نوادگان جيمز اول است، شاه جُرج اول انگلستان شد. تاج‌وتخت انگلستان و هانور تا

جلوس ویکتوریا در ۱۸۳۷ یکی بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۶۲. «منظور از "آن جوانک آلمانی" شاهزاده آلبرت است که پس از ازدواج با دخترعمویش، ویکتوریا، زوج ملکه شد. ملکه ویکتوریا ("آن پیرزن باددار پتیاره‌ای که مرده") از پدر و مادری آلمانی، ولی متولد انگلستان بود.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

«جوئیس از این ناسیونالیسم کابوس‌وار و نفرت‌نا مطلوب از خارجی‌ها وحشت‌زده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۷)

۵۶۳. در این‌جا کلمه‌ی winkers «به‌معنای "مژه" یا "پلک" است. عکس‌های ملکه ویکتوریا نشان می‌دهد که پلک‌های سنگینی داشته است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۶۴. «پس از مرگ شاهزاده آلبرت، مردی اسکاتلندی به نام جان براون (۱۸۲۶-۱۸۸۳) عاشق وفادار و ملازم همیشگی ملکه ویکتوریا شد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

Ehren on the Rhine) «تصنیفی از کاب و هاچینسون آمریکایی است درباره‌ی آخرین بدرود سربازی با معشوقه‌اش.» (همان‌جا)

«بیا جایی که مشروب ارزان‌تر است» نیز «عنوان شعری است از جرج دنس (ح ۱۹۳۲) که پارودی‌ای است از سرود "بیا جایی که عشق من رؤیا می‌بیند" (۱۸۵۵) نوشته‌ی استیون فاستر. به روایتی، وقتی ملکه ویکتوریا این آهنگ را از گروه نوازندگان ارتش شنید، آن را تحسین کرد و درباره‌ی عنوان و متن ترانه‌ی آن پرس‌وجو کرد و باعث خجالت رهبر نوازندگان شد.» (همان‌جا)

۵۶۵. «ادوارد میانجی‌سازش» همان ادوارد هفتم از انگلستان است. پس از آن "تفاهم دوستانه" در سال ۱۹۰۴، فرانسوی‌ها این نام را روی او گذاشتند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵۹ از همین فصل را بخوانید.

۵۶۶. در این‌جا با pox به‌معنای "سوزاک" و pax که واژه‌ای لاتین است به‌معنای "میانجی صلح و سازش"، بازی می‌کند. «بنا به شایعه‌هایی، ادوارد بیماری آمیزشی داشته است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰) برای رعایت همگونی آوایی آغازین، به‌جای «صلح» از «سازش» استفاده کردم. (م)

۵۶۷. «گوئلف (Guelph) نام اجدادی دودمان هانورور است. وتین (Wettin) نام اجدادی خاندان Saxe-Coburg-Gotha است که شاهزاده آلبرت عضوی از آن خاندان بود. در سال ۱۸۴۰، وقتی ویکتوریا با آلبرت ازدواج کرد، نام گوئلف را از اسمش حذف کرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۶۸. «ادوارد هفتم به مسابقات اسب‌دوانی علاقه‌ای خاص داشت و این علاقه بر همه آشکار بود. در ژوئیه‌ی ۱۹۰۳، هنگام سفر رسمی‌اش به ایرلند، کشیش‌های کالج سینت پتریک، می‌نوٹ (دانشکده‌ی الهیات)، از او به گرمی استقبال کردند و سالن پذیرایی کالج را با رنگ‌های مسابقات اسب‌دوانی رویال و دو عکس از اسب‌های مورد علاقه‌ی او تزئین کردند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۶۹. «ویکتوریا این عنوان را به آلبرت ادوارد، شاهزاده‌ی ولز و ادوارد هفتم اعطا کرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

۵۷۰. «اشاره‌ی دیگری به بی‌بندوباری ادوارد هفتم در ارتباطاتش با زنان است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۶۱)

۵۷۱. در این پاساژ «وقتی جی جی املوی درباره‌ی ادوارد و صلح و سازشش با کشورهای همسایه در اروپا حرف می‌زند، شهروند با حرارت و خشونت به سوءاستفاده‌های جنسی و رسوایی‌های او اشاره می‌کند: «این را به یک احمق بگو. لعنتی آن پسرک بیشتر میانجی سوزاک است تا میانجی سازش.» سپس جو هاینز به وصف ماجرای تزیین «اتاقی در می‌نوٹ به رنگ‌های مسابقات اسب‌دوانی» و چسباندن «عکس تمام اسب‌هایی» که «سوارکارهای او سوار شده‌اند،» می‌پردازد. الف در جواب او می‌گوید: «باید تمام زن‌هایی را می‌چسباندند که خودش سوار شده.» در این لحظه جی جی با طنز و شیطنت خاطر او را جمع می‌کند: «رعایت فضا بر تصمیمات عالی جنابان اثر داشت.» (هانت، ۲۰۰۶) بر این اساس، ضمن شوخی، منظورش این است که «رعایت و ملاحظه‌ی جا عامل تأثیرگذار بود و عکس اسب‌ها جایی برای نام بردن از یک به یک زن‌ها نگذاشته بود.» (ویلیامز، ۱۹۹۳: ۶۷-۱۰۸)

۵۷۲. «اصطلاحی رایج در میان ایرلندی‌ها به منظور تعارف کردن یا به سلامتی نوشیدن.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۶۱)

۵۷۳. در این‌جا از اصطلاح *dunduckety mud coloured mug* به معنای «صورت تیره‌رنگ» استفاده کرده است. (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۷)

۵۷۴. پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۵۷۵. منظور از «صدف خوراکی رد بانک» در این‌جا «لخته‌ی بزرگی از تف است، اما از سوی دیگر، نام نوعی صدف خوراکی است که از ساحلی به همین نام صید می‌کردند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۰)

برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۵۳۰ و ۵۳۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۵۷۶. منظورش این است که برای نوشیدن «با تصمیم جمع همراه می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۶۱)

۵۷۷. «نقیضه‌ای از مغلق‌گویی کتابچه‌راهنمایی که گنجینه‌های ایرلند باستان را شرح می‌دهد. در این‌جا دستمال‌جیبی شهروند را تشریح می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۷)

۵۷۸. «سالومون اُ دروما (Solomon Ó Droma)، مگنوس اُ دوینگان (Magnus Ó Dui-) genan) و رابرتوس مک سیتیگ (Robertus Mac Sithigh) سه مؤلفی بودند که در سال ۱۳۹۱، *Book of Ballymote* را از میان مجموعه‌های متنوع قدیمی در بالیموت، منطقه‌ی اسلیگو، گردآوری کردند. این اثر در منزل تومالتا اُگ... مک دونا، که کارمزدش را پرداخته بود، نوشته شده است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۱)

۵۷۹. «چهار انجیل‌نویس عبارتند از متی، مُرقس، لوقا و یوحنا. نمادهای انجیلی‌شان به ترتیب مردی بالدار با قلم و کتاب، شیری بالدار، گاو نر بالدار و عقاب است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۱)

«چهار استاد عبارتند از مایکل اُکلری، راهب فرانسیسکانی، و سه غیرروحانی، کونایری اُکری، کاکویگریچ اُکلری و فیرفیساً اُمالچونی که تاریخچه‌ی ایرلند نوشته‌ی چهار استاد را گردآوری کردند.» (همان‌جا)

۵۸۰. پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۵۷۹ از همین فصل) را بخوانید.

۵۸۱. «منظور از "میدان اندام دافع ترشحات" همان دستمال جیبی است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۱)

۵۸۲. براساس لغت‌نامه‌ی دهخدا، «دلمن تخته‌سنگی است که به‌طور افقی بر دو تخته‌سنگ عمودی گذاشته شود.»

روی‌هم گذاشتن «سنگ‌های لعن» نوعی «آیین کافران بود که در میان لوستانیایی‌ها و سلتی‌های ساکن جزیره برگزار می‌شد. این سنگ‌ها گرد بودند با اندازه‌های متفاوت. در زمان رویدادهای خاص ساکنان جزیره سنگ‌های مذکور را می‌چرخاندند و ترتیب‌شان را عوض می‌کردند تا برای همسایگان‌شان خوب یا بد آرزو کنند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۱)

«با رخداد هر بلایی این سنگ‌ها را مثل بنای یادبود روی هم می‌گذاشتند؛ رسم بر این بود که پس از رویارویی با هر مصیبتی یک سنگ به سنگ‌های قبل اضافه می‌کردند و این نشانه‌ی فروتنی در برابر مصیبت بود؛ باور خرافی دیگر این بود که بلا را دفن می‌کنند تا دیگر سر بلند نکند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۶۱)

۵۸۳. «همان مؤلفان کتاب بالیموت.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۶۱)

درباره‌ی «اسلیگو» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷۸ از همین فصل را بخوانید.

۵۸۴. «برمکیان عنوان شعری است از جیمز کلارنس منگان، شاعر ایرلندی، که در آن قهرمان پیر ایرانی‌ای از ماجراجویی‌ها و رفقای جوانی‌اش یاد می‌کند. برمکیان خاندان پرنفوذ ایرانی در سده‌ی هشتم میلادی بودند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۱)

«در "داستان عاشق و دلاک از برادر ششم" از داستان‌های هزارویکشب، دلاک ماجرای ضیافتی برمکی را تعریف می‌کند که در آن عضوی از این خاندان مرد گدایی را به ضیافتی خیالی با دیس‌های باشکوه دعوت می‌کند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۶۲)

۵۸۵. اسامی این قسمت تا پایان پاراگراف و شرح آن‌ها در همین شماره می‌آید.

«گلندلاگ در منطقه‌ی ویکلو، معروف به دره‌ی دو دریاچه، چندین ویرانه از صومعه‌های باستانی دارد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۱)

«دریاچه‌های زیبای کیلارنی: کیلارنی در منطقه‌ی کری، دارای سه دریاچه و بقایای دژی از قرن چهاردهم (قرون وسطا) است.» (همان‌جا)

«ویرانه‌های کلان‌مک‌نویز، در کنار رودخانه‌ی شنن در مرکز ایرلند، مرکز خرابه‌های هفت کلیسای باستانی است.» (همان‌جا)

«کانگ ابی در نزدیکی گالوی است. ابی اولیه در کنار سینت فچین از فور در سده‌ی هفتم بود. در سال ۱۱۱۴ خراب شد، ولی بعد بازسازی شد.» (همان‌جا)

«گلن آینا و دوازده قله: گلن آینا یا دره‌ی پیچک، دره‌ای طولانی در منطقه‌ی گالوی است که از یک طرف به دوازده تپه‌ی مخروطی، معروف به "نابینا بولا" یا دوازده قله، محدود می‌شود.» (همان‌جا)

«چشم ایرلند (Ireland's Eye) در یک‌ونیم کیلومتری شمال هاوٹ در دریاچه‌ی آیریش واقع

است. چشم ایرلند جزیره‌ی کوچکی است که محل ویرانه‌های کلیسایی از قرن هفدهم است.» (همان جا)

«تپه‌های سبز تالات در جنوب و غرب دابلن واقع است و در قرن هفدهم و هجدهم، گردشگاه اشراف و ارباب‌زادگان بود.» (همان جا)

«کرو پتربیک، در منطقه‌ی مایو و نزدیک ساحل، کوهی است با ارتفاع ۷۶۰ متر. معروف است که سینت پتربیک برای نیایش و چله‌ی روزه به این کوه می‌رفته است. "کرو" یعنی "پرتگاه."» (همان جا)

«آبجوسازی مسرز آرتر گینس، پسران و شرکت (انحصاری): این آبجوسازی را آرتر گینس تأسیس کرد. مرکز اولیه‌ی آن در سال ۱۷۵۹، در سینت جیمز گیت بود.» (همان جا)

«سواحل لاک نی: لاک نی، واقع در آلستر، به وسعت ۳۶۹ کیلومتر مربع بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جزایر بریتانیا است.» (همان جا)

«دره‌ی اووکا، واقع در منطقه‌ی ویکلو، محل اتصال دو رود اُونبگ و اُونمور است.» (همان جا)

برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۹ از فصل هشت (لسترینگون‌ها) را بخوانید.

«برج ایزالد: تا سال ۱۶۷۵، این برج قرون وسطایی در اکسس گیت (خیابان پارلمان) در مرکز دابلن بود.» (همان جا)

«ستون هرمی یادبود مپاس ستونی است بر قلعه‌ی تپه‌ی کیلکنی در دان لیری (Dún Laoghaire) در جنوب غربی دابلن، که در سال ۱۷۴۱، جان مپاس آن را برای رهایی از فصل بزرگ ساخت.» (همان جا)

«بیمارستان سر پتربیک دان، در خیابان گرند کانال جنوبی، در سال ۱۸۰۳ ساخته شد و هزینه‌ی آن را نوادگان سر پتربیک دان (۱۶۴۲-۱۷۱۳)، سیاست‌مدار و دکتری اسکاتلندی - ایرلندی، پرداختند.» (همان جا)

«دماغه‌ی کلیپر در جنوب جزیره‌ی کلیپر قرار دارد. بعد از چراغ دریایی بالای صخره‌ی فست‌نت، تقریباً در شش و نیم کیلومتری جزیره‌ی کلیپر، جنوبی‌ترین نقطه‌ی ایرلند است.» (همان جا)

«دره‌ی عمیق اهرلو: رودخانه‌ی اهرلو باعث ایجاد این دره شد. میانکوه یا دره‌ی اهرلو، نزدیک شهرک تپیری، جاده‌ی اولیه‌ی میان منطقه‌ی گُرك و منطقه‌ی تپیری بود.» (همان جا)

«قلعه‌ی لینچ، در محل تقاطع خیابان شاپ و خیابان اَبی گیت در گالوی، محل سکونت لینچ‌های گالوی بود. جوینس در سال ۱۹۱۲، در مقاله‌ای درباره‌ی گالوی "سوزناک‌ترین اتفاق تاریخ این شهر" را این‌گونه روایت می‌کند: در سال ۱۴۹۳، جیمز لینچ فیتزاستیون پسر خود را از پنجره‌ی کاخش حلق‌آویز کرد، زیرا او یکی از مقامات والای اسپانیایی را که فیتزاستیون قسم خورده بود از جانش حفاظت کند، کشته بود.» (همان جا)

درباره‌ی «میخانه‌ی اسکاچ» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۷۰ از فصل هشت (لسترینگون‌ها) را بخوانید.

«نوانخانه‌ی اتحادیه‌ی رتدُون در لاکلینزتُون: لاکلینزتُون شهر کوچکی در ۱۴ کیلومتری جنوب شرقی دابلن و محل نوانخانه‌ی اتحادیه‌ی رتدُون بود. این نوانخانه که در سال ۱۸۴۱ با هزینه‌ی

شش هزارپوندی ساخته شده بود، بر پرتگاه و قلعه‌ی تپه‌ای واقع است و بسیار زیبا و بی‌نقص بر چشم‌اندازی به وسعت هشت جریبِ فرنگی اشراف دارد.» (همان‌جا)

«زندان تالامور شهرکی در کنار مرداب‌الن است.» (همان‌جا)

«تندآب کسل کانل، در نقطه‌ای وسیع و صخره‌ای در کنار رود شنن، در مرکز ایرلند واقع و اغلب به آبشار دوناس معروف است؛ نامی که از *Dun-easa* ایرلندی، قلعه‌ی آبشار بزرگ، می‌آید. کسل کانل غلط مصطلح ایرلندی برای کسل آوِد اُکانینگز (castle of the O'Connings) است، نه اُکانل، که در این نام می‌بینیم.» (همان‌جا)

«کیل بلی مک‌شاناکیل: چنین جایی وجود ندارد و از ایرلندی ترجمه شده است به معنای "کلیسای شهرک پسر جان در کلیسا"». (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

«صلیب موناستر بویس: موناستر بویس، در ۵۶ کیلومتری شمال غربی دابلن، مرکز ویرانه‌های مذهبی شکوهمند بی‌شماری است، از جمله صلیب‌های سه‌سنگی.» (همان‌جا)

«هتل جویری هتلی خانوادگی و تجاری در شماره‌ی ۷ و ۸ کالج گرین و نیز در شماره‌ی ۱-۴ خیابان انگلسی در دابلن است با مدیریت هنری جی جویری.» (همان‌جا)

«برزخ سینت پتریک، یا پورگتوری سینت پتریک، غاری است در جزیره‌ی استیشن در لاف دِزگ، منطقه‌ی دانگل (شمال غربی ایرلند)، که معتقدند سینت پتریک به مدت چهل روز در این غار روزه گرفته و تصویری از برزخ را تجربه کرده است. در دهه‌ی ۱۶۵۰، کرامول این غار را بست.» (همان‌جا)

«آبشار سالمون، آبشاری کنار لینی، درست در غرب دابلن است؛ جایی که ماهی‌ها بالا می‌جهند. نزدیک آبشار سالمون شهرک لیکس‌لپ قرار دارد. لیکس‌لپ نامی دانمارکی از زبان نورس کهن (لکس‌لاپ) به معنای "جهش ماهی سالمون" است.» (همان‌جا)

«سالن غذاخوری می‌نوٹ کالج: می‌نوٹ کالج در مرکز روحانی ایرلند است.» (همان‌جا)

برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۵۶۶ از همین فصل را بخوانید.

«استخر طبیعی کرلی محل شنا‌ی ساحل شمالی دابلن در دالی مونت است.» (همان‌جا)

«سه محل تولد اولین دوک ولینگتن: محل تولد آرتر ولزلی، اولین دوک ولینگتن (۱۷۶۹-۱۸۵۲) نامعلوم است. خانه‌ی مسکونی خانواده‌اش در شماره‌ی ۲۴ خیابان مری‌پین شمالی در دابلن محتمل‌ترین جای تولد اوست.» (همان‌جا)

«صخره‌ی کشل: این صخره به بلندای ۹۱ متر در میان دشتی بزرگ در منطقه‌ی تیپری قرار دارد. بر بالای آن، کلیسای بزرگ کورمک (وقف‌شده در سال ۱۱۳۴) و نیز برجی، صلیبی سنگی و ویرانه‌های کلیسای جامعی از قرون وسطا قرار دارد.» (همان‌جا)

«مرداب آلن در بخش‌هایی از منطقه‌ی کیلدیر، میث و اُفالی گسترده است.» (همان‌جا)

«عمده‌فروشی خیابان هنری: این شرکت فروشنده‌ی لباس، پارچه‌های ابریشمی، خرازی و فروشنده‌ی لباس مردانه در شماره‌ی ۵۹-۶۲ خیابان هنری و ۱-۵ و ۳۶-۳۹ خیابان دانمارک قرار دارد.» (همان‌جا)

«غار فینگال در اسکاتلند است و بزرگ‌ترین غار از هفت غاری است که در جزیره‌ی استافا کشف شده‌اند. فینگال جایگزینی برای فین مک‌کول (Finn MacCool) است که جیمز مک‌فرسون (۱۷۳۶-۱۷۹۶)، شاعر اسکاتلندی، آن را در اشعارش به کار برده است.» (همان‌جا)

۵۸۶. در این‌جا اصطلاح هایبرنو-انگلیسی show یعنی «رد کن بیاید.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۵۸۷. «نوع دیگری از این را در مجله‌ی پال مال داریم: "این‌جا چی داریم؟ همان‌طور که گروبردار به دزد مرده گفت." جالب توجه است که همین‌گونه در چند خط بعد می‌گوید: "چرا پلیس، خودت نمی‌توانی؟" که ورژنی است از "چرا لعنتی (ابلیس)، خودت نمی‌توانی؟" (دنت، ۱۹۹۴: ۱۴۴)

۵۸۸. «در سال ۱۹۰۴، یهودیان مقیم مراکش برده نبودند، اما با آن‌ها بدرفتاری می‌شد؛ در محله‌های یهودی‌نشین مراکش محبوس شده بودند؛ به‌اجبار لباس‌های سیاه خاصی می‌پوشیدند [تا از دیگران تمییز داده شوند] و مورد حمله و خشونت متعصبان واقع می‌شدند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

کایبرد معتقد است که این «هم‌چنین اشاره‌ای است به رابطه‌ی زن بلوم با بویلن و "مثل یک زن قحبه حرف می‌زند: در همین لحظه فروخته می‌شوند."» (۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

۵۸۹. «عبارت "اورشلیم نو" اشاره‌ای است به اتوپیای مسیحیان در آیه‌های ۲۱ و ۲۲ در کتاب مکاشفات، و نیز نقطه‌ی هدف صهیونیست‌هاست تا برای یهودیان در سرزمین فلسطین با مرکزیت آن در شهر مقدس اورشلیم وطنی بسازند.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۵۹۰. یعنی «عکسی در تقویم یا سالنامه‌ای ابدی می‌شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

۵۹۱. «نوعی گلوله که در پایان قرن نوزدهم ساخته شد و موقع اصابت در جهات عرضی منفجر می‌شد، اما در سال ۱۸۹۹، کنفرانس لاهه استفاده از آن را ممنوع کرد (گرچه صددرصد حذف نشد).» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۵۹۲. «ریچارد المن در مقدمه‌ای بر نسخه‌ی یولسيز با جلد شومیز می‌نویسد، گنجاندن این جمله‌ها در متن نمونه‌هایی هستند برای ارسال پیام اصلی رمان که همانا عشق است. به‌گفته‌ی او این پیام در فصل دوازده (سایکلوس) [همین فصل] هم تکرار می‌شود. بلوم استدلال می‌کند که زور و نفرت گوهر و چیستی زندگی نیستند: "هرکسی می‌داند که درست نقطه‌مقابل آن چیزی است که واقعاً زندگی است." شهروند، آنتاگونیست او در این میخانه، بی‌درنگ یهودیان را به‌خاطر این‌که پیامی از مسیحیت، "عشق همگانی،" را تبلیغ می‌کنند، مسخره می‌کند و بعد از او، خود روایت کتاب بالحنی تمسخرآمیز حرف او را تأیید می‌کند: "عشق عشق می‌روزد به این‌که عشق بورزد به عشق...» (هانت، ۲۰۱۱)

«المن معتقد است که این شاید "یاوه‌گویی" صرف باشد، اما جهان‌بینی بلوم را با جهان‌بینی آکویناس، که "عشق" برایش یک اصل بزرگ جهانی است و از خدا شروع می‌شود، هم‌تراز می‌کند.» (همان‌جا)

۵۹۳. درباره‌ی «دادگستری» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۸ از همین فصل را بخوانید.

۵۹۴. «اشاره‌ای است به نامه‌ی پال به رومی‌ها که در آن آمده: "و من با شما غیریهودیان حرف

می‌زنم، نظر به این‌که من حواری غیریهودیانم.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

درباره‌ی «عشق همگانی» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۰۰ از همین فصل را بخوانید.

۵۹۵. «دو فرمان اصلی مسیح عبارتند از: "باید از صمیم دل به خدا عشق بورزی و با تمام جسمت و با همه‌ی جانت. این اولین و بزرگ‌ترین فرمان است. و دومین فرمان مثل آن یکی است، باید به همسایه‌ات به اندازه‌ی خودت عشق بورزی.» (متی، ۲۲: ۳۷-۳۹)» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۵۹۶. beggar my neighbour «اسم نوعی بازی بچه‌گانه با کارت است. از سوی دیگر، نیک‌وازه‌ای برای bugger [به معنای "لواط‌باز"] است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۵۹۷. در این جا باری دیگر کلمه‌ی moya را آورده که «هایرنو - انگلیسی است به معنای "این‌طور که گفته می‌شود" و به جمله‌ای افزوده می‌شود تا صحت و سقمش را زیر سؤال ببرد یا محتوای آن را مسخره کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

پی‌نوشت شماره‌ی ۵۲۱ از همین فصل را بخوانید.

۵۹۸. پی‌نوشت شماره‌ی ۶۰۰ از همین فصل را بخوانید.

«از اعترافات سینت آگوستین: "هنوز عشق نورزیده‌ام، اما به عشق عشق می‌ورزیدم، در جست‌وجوی چیزی که ممکن است بدان عشق بورزم، عشق ورزیدن به عشق."» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۶۴)

۵۹۹. درباره‌ی «۱۴ ای» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۴۰ از همین فصل را بخوانید.

«هویت "مری کلی" ناشناخته است اما مری کلی اسمی رایج است و به هر دختری در ایرلند اطلاق می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۶۵)

۶۰۰. ماجرای عشق و عاشقی گرتی مک‌داول در فصل سیزده (ناسیکا) آمده است.

۶۰۱. «منظور از "ام بی"، مری‌ین (مالی) بلوم است که عاشق بویلن است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

۶۰۲. منظور از «لی چی» (*Li Chi*) کتاب آیین کنفسیوس است. هان (Han) دودمانی که در عصر طلایی چین (۲۰۶-۲۲۰ پیش از میلاد) فرمانروا بود. چا (Cha) از زبان مندرین به معنای "چای". پو (Pu) واحدی اندازه‌گیری معادل یک متر و هشتاد سانتیمتر. چاو (Chow) ناحیه‌ی مسکونی طبقه‌ی دوم جامعه.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۶۰۳. «جامبو (Jumbo) اسم فیلی آفریقایی است که در سال‌های ۱۸۵۹ تا ۱۸۸۲ در باغ‌وحش رویال لندن نگهداری می‌شد. این فیل را پی تی بارنم خرید تا به عنوان بزرگ‌ترین فیل جهان به نمایش بگذارد. در آن زمان، فیل دیگری به اسم آلیس (Alice) نیز مقیم باغ‌وحش لندن بود. موقع عزیمت جامبو و بازگشت به آفریقا، آلیس با صدایی حزن‌انگیز ناراحتی‌اش را بروز داد و صحنه‌ای به یادماندنی ساخت و جمعیت حاضر را که برای خداحافظی با جامبو آمده بودند، ناراحت کرد. جامبو در سال ۱۸۸۵ مرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۶۰۴. «ورسکویل اسم خانوادگی افراد زیادی است که از نوادگان ویلم و هنریک ورسکویل بودند. این دو برادر در آغاز قرن هفدهم از هلند به ایرلند مهاجرت کرده بودند. شاید منظور جویس در این جا

بیشتر چارلز ورسکویل (۱۸۴۸-۱۹۲۷) و زنش، سارا (۱۸۵۱-۱۹۲۶)، باشد که در سال ۱۹۰۱ در شماره‌ی ۵۶ خیابان بنبرب زندگی می‌کردند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۶۰۵. درباره‌ی «مرد مک‌اینتاش‌پوش» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۲۵ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید. «شاید منظورش آقای دافی باشد در داستان "یک حادثه‌ی دردناک" از مجموعه‌داستان دابلنی‌ها که مک‌اینتاش می‌پوشید و عاشق خانم سینی‌کوی مرده بود.» (کاپیرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

۶۰۶. درباره‌ی «سروان تیلر» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵۰ از همین فصل را بخوانید.

۶۰۷. «در سال ۱۶۴۹، پس از جنگ‌های مدنی انگلستان، اولیور کرامول و قشونش معروف به آیرن‌ساید، به‌عنوان بخشی از اردوکشی‌هایشان برای برقراری صلح، نزدیک به سه‌هزار نفر از پادگان دراهادا و بی‌شمار زن و کودک ایرلندی را کشتند. کرامول در گزارشش برای مجلس عوام اعلام کرد که "خدا خشنود بود که بر جهد و کوشش ما در دراهادا برکت بخشید... دشمن حدود سه‌هزار مرد قوی از آن شهر بود. فکر می‌کنم همه‌ی آن‌ها را از دم شمشیر گذرانیم... این رحمت بزرگ و عالی بود."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۶۰۸. «هفته‌نامه‌ی یونایتد آیریش من که پنجشنبه‌ها منتشر می‌شد و آرتر گریفث سردبیرش بود، قطعه‌های طنزآمیزی از این نوع چاپ می‌کرد؛ گرچه این قطعه‌ی به‌خصوص از خود جویس است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۲)

۶۰۹. «بارون طلایی نشانی بود روی عصا یا چوبدستی طلای محافظ و ملتزم رکاب (گارد مراسم تشریفاتی) اعلیحضرت. محافظ عصا طلایی در سال ۱۹۰۴ بارون بلپر بود. لرد رونده‌ی محتاط‌رونده (Walkup on Eggs) ظاهراً غیرواقعی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۱۰. «آلاکی (Alake) اهل ابیکوتا (یا ابوکوتا) زولو (Zulu) نبود، بلکه رئیس آلاکی‌ها در ایالت نیجریه‌ی غربی ابیکوتا بود. آلاکی در بهار و تابستان ۱۹۰۴ از انگلستان دیدار کرد. در سی‌ام ماه مه، جمعی به‌همراه شاه ادوارد هفتم به حضور او رسیدند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۳-۶۹۲)

۶۱۱. Praisegod Barebones یا «حمدخدا بیربنز (یا باربن و یا بیربن)» (ح ۱۵۹۶-۱۶۷۹) دباغ و واعظ انگلیسی بود. او در سال ۱۶۵۳، نماینده‌ی پارلمان کرامول شد که به آن لقب پارلمان بیربن دادند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

«شاید حنا‌نیا اشاره‌ای است به واعظ پروتستان‌های پیوریتن در کتاب *The Alchemist* (۱۶۱۰) نوشته‌ی بن جانسن، و یا به خاخام بلندمرتبه‌ی یهودی که به تماشاچیان فرمان داد تا به دهان سینت پال ضربه بزنند.» (همان‌جا)

۶۱۲. «ملکه ویکتوریا چند سال قبل از دیدار آلاکی از انگلستان، برای او انجیلی فرستاد و به او گفت، "این راز عظمت انگلستان است."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۱۳. «جویس برای ویسکی از کلمه‌ی usquebaugh استفاده کرده است که به‌گفته‌ی کاپیرد، «از کلمه‌ی گئی‌لیک *usice betha* به‌معنای "آب زندگی" گرفته شده است.» (۲۰۱۱: ۱۰۷۸) و به قول اسلُت، «با معنای مجازی ویسکی.» (۲۰۱۷: ۶۳۶)

پی‌نوشت شماره‌ی ۳۹۱ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

«سیاه و سفید (*Black and White*) نوعی ویسکی اسکاتلندی است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۶۶)
۶۱۴. «آیا کلمه "کاکاچاکاچاکا" به *Kakistocracy*. حکومت اوباش یا رجاله‌ها، ربطی دارد؟» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۶۶)

۶۱۵. «کاتن‌پلس (*Cottonpolis*) لقبی برای شهر منچستر انگلستان، مرکز صنعت کتان بریتانیاست.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۱۶. «این پاساژ دیپلماسی امپریالیست‌ها را با رهبران قبایل بومی در مستعمره‌ها مورد تمسخر قرار می‌دهد و به‌ویژه اشتیاق واعظان پروتستان در مشروع جلوه دادن امپریالیسم بریتانیا را. این عملکرد با عمل روحانیان ایرلندی که (در همین فصل) ناسیونالیسم را تأیید می‌کنند، یکسان است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

۶۱۷. «کاغذهایش به‌عنوان دستمال توالت.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

«نوعی بی‌حرمتی کاتولیک‌ها به پروتستان‌هاست، به‌خاطر مرکزیت قرار دادن انجیل در سنت پروتستان.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۶۶)

۶۱۸. «در ابتدا، آرتر گریفث برای قطعه‌های طنزآمیزش در یونایتد آیریش من از نام مستعار شانگانا (*Shanganagh*) به‌معنای "گفت‌وگویی دوستانه" استفاده می‌کرد. بعدها کارهایش را با حرف پی (*P*) امضا و پاراف می‌کرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۱۹. «میان تجارت و توسعه‌ی استعماری رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد که ابتدا در دوران شکوفایی امپراتور بریتانیا با این عبارت وصف و درک می‌شد.» (فرهنگ‌نامه‌ی آکسفورد)

۶۲۰. در این گفت‌وگو، «جی جی موضوع را فراتر می‌برد و به گزارش کیسمنت درباره‌ی قساوت بلژیکی‌ها در زمین‌های کانوچوی کنگو می‌کشانند. در میان حرف زدن درباره‌ی تجاوز و شلاق زدن، لهن خبر بسیار مهمی می‌دهد و سرانجام خون سایکلوپس مست و خشن [شهروند] را علیه بلوم به جوش می‌آورد، که البته این خبر نادرست است. لهن تصور می‌کند که بلوم رفته تا پولی را دریافت کند که با شرط‌بندی روی اسب [بیگانه‌ی] ثرواوی، اسب برنده‌ی مسابقه‌ی جام طلائی، برده است. همه‌ی این‌ها به‌خاطر اشتباه بنتام لاینز است که وقتی بلوم به او گفت که می‌تواند روزنامه را نگه دارد، چون خودش می‌خواسته آن را دور بیندازد (*throwaway*)، جمله‌ی او را سرنخی برای شرط بستن روی این اسب تلقی می‌کند [بی‌نوشت شماره‌ی ۲۵۸ از فصل پنج]. حالا بلوم یک "سیاه‌برزنگی چشم‌سفید" و "اسب بیگانه‌ی ملعون" است. گویی باهوهای بدشانس باور کرده‌اند که بلوم رفته تا پنج پوند یا صد شیلینگش را بگیرد. راوی هم که به دستشویی می‌رود، موضوع خیالی برنده شدن بلوم را در ذهنش شرح و بسط می‌دهد و هم‌زمان، به یاد داستان‌های پیسر برک از مالی بلوم می‌افتد و ادعای بلوم را درباره‌ی ملیت ایرلندی‌اش مسخره می‌کند. ترکیب عمل سخت ادرار کردن، دروغ‌پردازی، تمسخر و تحقیر به ددمنشی و خشونت فیزیکی در پیش رو و تهدید بی‌منطق سایکلوپسی نسبت به بلوم منجر می‌شود.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۰۶) درباره‌ی «کیسمنت» بی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۶۲۱ از همین فصل) را بخوانید.

۶۲۱. «سِر راجر کیسمنت (۱۸۶۴-۱۹۱۶)، عضو کنسولگری بریتانیا، در فوریه‌ی ۱۹۰۴، درباره‌ی

وضعیت هولناک کارگران بومی کنگو در مزارع کائوچو با نظارت دولت بلژیک گزارشی تهیه کرد که منجر به اصلاحاتی در وضعیت آن‌ها شد. در سال ۱۹۰۵ به‌خاطر این گزارش به او عنوان سر دادند. اما در سال ۱۹۱۶، به‌دلیل خیانت بزرگش که مذاکره با آلمان به‌منظور جلب حمایت نظامی برای شورشیان ایرلند بود، اعدام شد. (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۲۲. در این جا a blind یعنی «یک بهانه یا دستاویزی کاذب». (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۲۳. برای مرور ماجرای اسبی با نام ثرواوی پی نوشت شماره‌ی ۶۰۲ از فصل هشت (لستریگون‌ها) و ۲۵۸ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

در این جا کلمه‌ی «shekels به‌معنای "سکه‌ی نقره‌ی اصیل عبری" است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۲۴. «سیاه‌برزنگی چشم‌سفید» (اسم هنری جی اچ چرگوین است؛ بازیگری که نقش‌هایش را با صورت سیاه و یک لوزی سفید روی چشم‌هایش اجرا می‌کرد. سیاه‌برزنگی (Kaffir) کلمه‌ای توهین‌آمیز برای آفریقایی‌های سیاه‌پوست است.) (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۲۰ از همین فصل را بخوانید.

۶۲۵. در این جا لنهن اصطلاح «dark horse» را به کار می‌برد که بنا به فرهنگ لغت آکسفورد، «رقیبی است که ناشناس است، اما به‌طور نامنتظره برنده یا موفق می‌شود.» آن را فرهنگ معاصر «اسب ناشناخته»، فرهنگ‌نامه‌ی آریان‌پور «برنده‌ی غیرمنتظره» و فرهنگ معاصر پویا «مرموز» ترجمه کرده‌اند. به‌نظر هیچ‌کدام از این ترجمه‌ها مفهوم کامل عبارت را نمی‌رسانند، به همین دلیل به «اسب ناشناخته‌ی برنده» برگرداندم. (م)

۶۲۶. مردان حاضر در میخانه بلم را مرموز و ناشناخته و حتا غریبه می‌دانند و فکر می‌کنند که در شرط‌بندی روی مسابقه‌ی اسب‌دوانی برده است. (م)

۶۲۷. «پولیفموس سایکلوس» که به دست اودیسیوس کور می‌شود، تلاش می‌کند کور مال‌کور مال راه خروج از غارش را پیدا کند.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

۶۲۸. «عبارت‌ها و جمله‌های داخل پراتز بیانگر این است که راوی میزان آجگو و دیگر مشروب‌هایی را که تا آن موقع روز نوشیده جمع می‌زند، درحالی‌که با درد ادرار می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۸)

«گرت دهکده‌ای است در غرب ایرلند در منطقه‌ی گالوی.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

«شکل معمول این اصطلاح که "بدرود، دابلن، دارم به گرت می‌روم"، است، بیانگر نارضایتی روستایی از شهر است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

۶۲۹. «میخانه‌ی اسلتری در شماره‌ی ۱۵ خیابان سافولک است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۳۰. «نوعی لوله برای برقراری ارتباط» مثلاً از یک اتاق به اتاق دیگر.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

۶۳۱. «آخ، او هوک فوهوک...» «جلوه‌های صوتی‌اند که با ادرار همراه می‌شوند و گویای این‌که راوی بی‌نام از بیماری مقاربتی رنج می‌برد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

«دیوانه‌های اورشلیم» اصطلاحی است «توهین‌آمیز که در قرن نوزدهم به صهیونیست‌ها، و در پایان قرن به یهودیان اطلاق می‌شد با این فرض که همه‌ی آن‌ها در توطئه‌ی صهیونیسم دخالت داشته‌اند.»

(گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

۶۳۲ jerrymandering یعنی «تقلب‌های انتخاباتی به منظور تغيير نتیجه‌ی انتخابات به سود یک طرف.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۹)

«چنین چیزی کاملاً واقعیت ندارد. در سال ۱۹۰۲، گریفث شروع کرد به نشر مجموعه‌مقالاتی در یونایتد آیریش من با این مضمون که ایرلند باید از نمونه‌ی حکومت مجاری پیروی کند. این نمونه که فرنز داک (دولتمردی مجاری، ۱۸۰۳-۱۸۷۶) بنا نهاد، خودمختاری و حفظ تمامیت ارضی مجارستان را در امپراتوری اتریش - مجارستان به‌همراه داشت. در سال ۱۹۰۴، او کتاب احیای مجارستان: همتایی برای ایرلند را منتشر کرد. از آن‌جا که بلوم از تبار مجاری است، نولان تصور می‌کند او الهام‌بخش افکار گریفث بوده است، افکاری که به شکل‌گیری شین فین انجامیده است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۳۳ در این‌جا از دو اصطلاح عامیانه‌ی «Put the kybosh on» به‌معنای «خراب کردن» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۴۵) و «Mucking up» به‌معنای «به‌گه کشیدن» (دنت، ۱۹۹۴: ۸۶) استفاده کرده است. اصطلاح دیگر در این جمله sloppy eyes است. Sloppy «در وصف فردی یعنی "سانتی‌مانتال و نک‌وناله‌ای"» (فرهنگ لغت کالینز)

۶۳۴ درباره‌ی «خدا ایرلند را... نجات بدهد» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۱ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۶۳۵ در این‌جا از اصطلاح argol bargol استفاده کرده است. اولی از argáil ایرلندی است به‌معنای "جروبحث کردن" و درضمن، argal در هملٹ شکسپیر هم آمده است، به‌معنای "دلیل‌های بی‌پایه آوردن".» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶) از این رو به «آسمان و ریسمان به‌هم‌بافتن» ترجمه کردم. (م)

۶۳۶ برای «باباش یا پدرش از عبارت old fellow که اصطلاح عامیانه‌ی دابلنی است به همین معنا» استفاده کرده است. (دنت، ۱۹۹۴: ۱۴۵)

متوزلم بلوم (Methusalem Bloom) «پدر بلوم، روداف (ویراگ) بلوم است. متوزلم پیرترین شخصیت عهد عتیق است که ۹۶۹ سال عمر کرده است. متوزلم شکل تحریف‌شده و عامیانه‌ی این نام است.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

«اسید پروسیک یا اسید هیدروسیانیک سمی مهلک است.» (همان‌جا)

اما پدر بلوم «به‌دلیل مصرف بیش از اندازه‌ی گیاهی دارویی به‌نام تاج‌الملوک (aconite) مرده است.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۷)

۶۳۷ «اشاره به ضرب‌المثلی است که بیشتر به سگ اطلاق می‌شود و در استیون قهرمان هم آمده است. چارلز لور (نویسنده‌ی ایرلندی، ۱۸۰۶-۱۸۷۲) شعری دارد [در گرامیداشت لنتی یا لری مک‌هیل، گيفرد، ۳۳۶] با نام "لری مک‌هیل".» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۳۸ درباره‌ی «کرافتن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۲ از فصل شش (هی‌دیز) را بخوانید.

«کرافتن کارمند سابق اداره‌ی کل مالیات و مستمری‌بگیر آن‌جاست. او ظاهراً برای آر تی بلک‌برن، دبیر شورای منطقه‌ی دابلن، نیز کار می‌کند.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۳۹. این پاساژ «تقلیدی است از اقتباس سبک رمانس قرون وسطایی در پایان قرن نوزدهم.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۷)
۶۴۰. «good den» اصطلاحی «منسوخ برای عصر بخیر است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳) از این رو به جای عصر از «ایوار» که اصطلاحی منسوخ به معنای «عصر» است، استفاده کردم. (م)
- کایبرد معتقد است که این عبارت «یعنی "جایی دنج برای آرامش"». (۲۰۱۱: ۱۰۷۹) دنت هم آن را «عصر بخیر، هر ساعتی بعد از ظهر» ترجمه کرده است. (۱۹۹۴: ۱۴۶)
۶۴۱. lackaday یعنی «شرم یا ننگ بر این روز.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)
۶۴۲. در عبارت «an you be» an شکل «منسوخ "اگر" است» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳) که به «ار» ترجمه شد. (م)
۶۴۳. منظور غذایی است به صورت پای یا پیراشکی که از گوشت جوجه کفتر درست می شود. (م)
- «fansy نوعی پودینگ است با طعم تلخ گیاه کاسنی» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳) که به عنوان دسر صرف می شود. (م)
۶۴۴. «درواقع، بلوم به بیوه و کودکان دیگنم کمک کرده است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۹)
۶۴۵. درباره‌ی «بلوم و شین فیٲ» پی نوشت شماره‌ی ۶۳۲ و ۷۳۸ از همین فصل را بخوانید.
۶۴۶. در این جا با کلمه‌های allegedly به معنای «مدعی شدن» و alligator به معنای «تمساح آمریکایی» بازی می کند که به «مدعی» و «ببعی» ترجمه شدند. (م)
۶۴۷. «این پاساژ نقش بلوم را به عنوان "آن دیگری غایی" برای هرکدام از سخنوران روشن می کند و از سوی آن‌ها صفات ناجور یا حتا ضدونقیض به او نسبت داده می شود.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۹)
۶۴۸. جونوس (Junius) «نام مستعار نویسنده‌ی ناشناس "مجموعه‌ی نامه‌های نیش دار" در روزنامه‌ی پابلیک ادورتایزر چاپ لندن است. نوک حمله‌ی این نامه‌ها به دلیل فسادهای رایج در حکومت جُرج سوم، همواره متوجه جُرج سوم و نماینده‌های دست راستی اش بود. ناگفته نماند که نام واقعی نویسنده‌ی این نامه‌ها که از تاریخ ۱۷۶۹ تا ۱۷۷۲ منتشر می شد، هرگز کشف نشد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)
۶۴۹. در این جا واژه‌ی perverted یعنی «گمراه»، اما «این کلمه هایبرنو - انگلیسی است» به معنای «فردی که از مذهب کاتولیک به پروتستان تغییر مذهب داده است.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳)
۶۵۰. درباره‌ی «سیستم حکومت مجاری» پی نوشت شماره‌ی ۶۳۲ از همین فصل را بخوانید.
۶۵۱. درباره‌ی «دندانپزشکی بلوم» پی نوشت شماره‌ی ۴۲۷ از فصل ده (صخره‌های سرگردان) را بخوانید.
۶۵۲. «ویراگ (Virág) نامی مجاری است به معنای "گل"». (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۳) مثل اسم بلوم در زبان انگلیسی. (م)
۶۵۳. درباره‌ی «جزیره‌ی مقدسان یا سینت‌ها» پی نوشت شماره‌ی ۱۰۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۶۵۴. «یهودیان هم‌چنان منتظر مسیح یا منجی موعودشان هستند تا ظهور کند و برخلاف مسیحیان، عیسی را منجی موعودی نمی‌دانند که در عهد عتیق از او یاد شده است. بسیاری از فرقه‌های مسیحیت هم منتظرند که مسیح دوباره ظهور کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۳)

۶۵۵. «گرچه یهودیان منتظر منجی موعودشانند، این سنت و باور در میان یهودیان نیست که والدین یهودی امیدوارند که فرزندشان همان منجی موعود باشد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۵۶. «این بازارها در بخش جنوب مرکزی دابلن، روبه‌روی خیابان‌های فیُد و دروری بودند با پاساژی در خیابان جُرج جنوبی.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۵۷. «غذای نیو (Neave's food) محصولات غذایی نوزادان بود که شرکت جوسیا آر نیو تولید می‌کرد. این کارخانه در شهر فوردینگ‌بریج انگلستان بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۵۸. «En ventre sa mère» فرانسوی است به‌معنای «در شکم مادرش.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۵۹. «منظور، آلت تناسلی بلوم است که هنگام نزدیکی «از جلوی دید دورش» می‌کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۷۹) آیا هرگز از جلوی دید دورش کرده است؟ (م)

۶۶۰. منظورش این است که هیچ‌کدام از «دو بچه» مال بلوم نیستند. برای شرح بیشتر پی‌نوشت شماره‌ی ۴۷۰ از فصل نه (اسکلا و کرییدس) را بخوانید.

۶۶۱. در این‌جا اصطلاح «mixed middlings» «ترجمه‌ی eadar-mheadhonaich ایرلندی است به‌معنای «بینابینی» و توهینی است به مردانگی بلوم.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۶۲. «اصطلاح totty به‌معنای «دختر» یا «زن» و courses اصطلاحی است برای عادت ماهانه» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴) که با اصطلاح «خاله‌اش آمده» جایگزین شد. (م)

۶۶۳. راوی که مثل بقیه‌ی افراد حاضر در این‌جا تصور می‌کند بلوم در شرط‌بندی روی اسب برده است، به لحنی اعتراض‌آمیز از او می‌خواهد کمی بخشش داشته باشد و آن‌ها را یک دور به مشروب مهمان کند. سپس از اصطلاح «not as much as would blind your eyes» استفاده می‌کند. دنت می‌نویسد، «این اصطلاح در شکل‌های دیگر هم استفاده شده است: چیزی توی چشم گذاشتن و احساسش نکردن.» (۱۹۹۴: ۱۴۶) به‌عبارت دیگر با کمی بخشش چیزی از فرد بخشنده کم نمی‌شود. (م)

۶۶۴. Ahasuerus «نام انجیلی یهودی سرگردان و نام دو پادشاه ایران [خشایارشا] است.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۳۶)

۶۶۵. منظور، «جان جمیسن و پسران، تولیدکننده‌ی ویسکی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۶۶. «بالی کینلر شهرکی است کنار خلیج دامدرام در منطقه‌ی دُون. همان‌طور که تاریخ تولد سینت پتریک (پی‌نوشت شماره‌ی ۲۸۲ از همین فصل) دقیقاً مشخص نیست، محل فرود آمدن او هم هنگام شروع تبلیغات مذهبی‌اش در ایرلند مورد تردید است. نقطه‌ای که بیش از همه‌جا به آن استناد می‌شود، دهانه‌ی رودخانه‌ی وارتری است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

۶۶۷. «زنگ تقدیس» (sacring bell) «در لحظه‌های مهمی از مراسم عشای ربانی به‌صدا

درمی آید. این جا به ما می گوید که کمک کشیش ظروف نان و شراب را حمل می کند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

شرح و توصیف تک تک اسامی این جمله ی بلند در پی نوشت بعدی (شماره ی ۶۶۸) آمده است. ۶۶۸. در مراسم عشای ربانی، «صلیب دار» (crucifer) «شخصی است که صلیب را در جلوی صف حمل می کند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

«حامل بخورسوز» (thurifer) «ظرفی را حمل می کند که در طول مراسم، در آن ماده ی خوش بوکننده را می سوزانند.» (همان جا)

«حامل عود تقدیس نشده» (Boatbeater) «کسی است که در همین مراسم ظرف عود یا کندر تقدیس نشده را حمل می کند.» (همان جا)

«خوانندگان» (readers) «کشیش هایی هستند که به رده های فرعی تر تعلق دارند و وظایف شان خواندن تعالیم است.» (همان جا)

«دربان ها» (ostiarrii) «پایین ترین رتبه از رده های فرعی تر کلیسا هستند.» (همان جا)

«سراهبان» (guardians) «سراهبان دیر فرانسیسکان هستند.» (همان جا)

«راهبان بندیکت از اسپولتو» (monks of Benedict of Spoleto) «سینت بندیکت (ح ۴۸۰-۵۴۸) اهل نورسیا (شهر کوچکی نزدیک اسپولتوی ایتالیا) این فرقه را براساس تعالیم مخصوص راهبان برای طبقه بندی کشیش ها بنا نهاد. سرانجام فرقه ی بندیکتی فرقه ی اصلی راهبان در غرب شد.» (همان جا)

«کارتوزیان» (Carthusians) «فرقه ی کارتوزیان را سینت برونو (ح ۱۰۳۰-۱۱۰۱) در سال ۱۰۸۴ بنا نهاد.» (همان جا)

«کمادولیسای» (Camaldolesi) «عبارت بودند از جامعه ی بندیکتی اصلاح شده ای که در سال ۱۰۱۲ توسط سینت رومالد (ح ۹۵۰-۱۰۲۷) بنا نهاده شد.» (همان جا)

«سیسترن ها» (Cistercians) «در سال ۱۹۰۲، سینت رابرت (ح ۱۰۲۷-۱۱۱۱) به خاطر سهولت پروتستان انجیلی فرقه ی سیسترن ها را بنا نهاد.» (همان جا)

«معتکفان اولیوتانی» (Olivetans) «شاخه ای از معتکفان فرقه ی بندیکتی (فرقه ای دربرگیرنده ی معتکفان) که سینت برنارد در آغاز قرن چهاردهم در مونت اولیوتو (ایتالیا) بنا نهاد.» (همان جا)

«اوراتوریان ها» (Oratovians) «جامعه ی مذهبی سکولار از کشیش هایی که با ادای سوگند به طور موقت در کنار هم زندگی می کنند و اگر زمانی مایل به ترک این جامعه باشند، آزادی عمل دارند. این جامعه را سینت فیلیپ نری در تاریخ تقریبی ۱۵۷۰ بنا نهاد.» (همان جا)

«ریاضت کشان والومبروزایی» (Vallombrosans) «فرقه ای زاهدانه از راهبان، راهبه ها و روحانیان غیرکشیش ریاضت کش. این فرقه را سینت جان گالبرت (۹۸۲-۱۰۷۳) نزدیک والومبروزا، در ۳۲ کیلومتری شرق فلورانس، بنا نهاد.» (همان جا)

«مبلغان آگوستین» (friars of Augustine) «فرقه ای از راهبانی که مطابق نظام نامه ی مذهبی

سینت آگوستین، با قبول خیرات و صدقه امرار معاش می‌کنند.» (همان‌جا)
بریجیتینز (Brigittines) «این فرقه را سینت بریجیت سوئدی (ح ۱۳۰۳-۱۳۷۳) بنا نهاد.» (همان‌جا)

«پریمانستراتزیان‌ها» (Premonstratensians) «این فرقه را سینت نوربرت در سال ۱۱۲۰ در پریمونتره (فرانسه) بنا نهاد. اعضای این فرقه از نسخه‌ی اصلاح‌شده‌ی نظام‌نامه‌ی سینت آگوستین پیروی می‌کنند.» (همان‌جا)

«خادمان مریم» (Servi) «فرقه‌ی خادمان مریم را هفت نفر از تاجران پارچه، در سال ۱۲۳۳ در کفاجو (ایتالیا) بنا نهادند. اعضای این فرقه با پیروی از نظام‌نامه‌ی مذهبی سینت آگوستین، مثل پارسایان و راهبان زندگی می‌کنند.» (همان‌جا)

«پیروان تثلیث» (Trinitarians) «این فرقه را سینت جان از متا (۱۱۶۰-۱۲۱۳) و سینت فیلیکس از والوا (۱۱۲۷-۱۲۱۲) بنا نهادند. نظام‌نامه‌ی تثلیث مقدس برای رستگاری اسیران مطابق با نظام‌نامه‌ی مذهبی سینت آگوستین است.» (همان‌جا)

«قوم پیتر نولاسکو» (Children of Peter Nolasco) «نظام‌نامه‌ی مذهبی بانوی بخشنده‌ی ما، مرسداریان‌ها، را سینت پیتر نولاسکو (۱۱۸۹-ح ۱۲۵۶) در سال ۱۲۲۳ در اسپانیا بنا نهاد. این نظام‌نامه که مطابق با نظام‌نامه‌ی مذهبی سینت آگوستین است، برای کمک کردن به مسیحیانی تنظیم شد که در جنگ‌های صلیبی توسط مورها دستگیر شده بودند.» (همان‌جا)

تعالیم «قوم الیاس پیامبر» منظور، «نظام‌نامه‌ی مذهبی بانوی ما از کوه کارمل، تثبیت شده در حدود سال ۱۲۰۰ است؛ برخی از پیروان اولیه‌اش معتقد بودند که این نظام‌نامه را الیاس پیامبر بنا نهاده است. فرامین آن را سرمطران اورشلیم، سینت آلبرت، در سال‌های ۱۲۰۶ تا ۱۲۱۲ صادر کرده بود. فرامینی خشک و جدی که بعدها به دستور اینوسنت آیوی و یوجینیس آیوی اصلاح و آسان‌تر شد. اما جان از سورث و جان از کراس و ترزا از آویلا، اصلاح‌طلبان کارملایت قرون پانزدهم و شانزدهم، اصلاحیه‌ی مذکور را رد کردند. بدین ترتیب فرامین به دو قسمت تقسیم شد: بی‌کفش‌ها (discalced) که خشک و جدی به فرامین سینت آلبرت (پس از اصلاحیه‌ی انجام‌شده از جانب سینت ترزا از آویلا و سینت جان از کراس) چسبیدند و کفش‌دارها (calced) که از فرامین ساده‌ترشده‌ی یوجینیس پیروی کردند.» (همان‌جا)

«مبلغان، قهوه‌ای و خاکستری» (Friars brown and grey) «مبلغان خاکستری نام رایجی است برای فرانسیسکان‌ها. مبلغان فرقه‌های مختلف جامه‌های قهوه‌ای می‌پوشند و مبلغان قهوه‌ای ضرورتاً فرقه‌ی مشخصی را نمایندگی نمی‌کنند.» (همان‌جا)

«پسران فرانسیس بیچاره» (sons of poor Francis) «فرانسیسکان‌ها هستند. فرقه‌ی مبلغان کهنتر را سینت فرانسیس از آسیزی (۱۱۸۲-۱۲۲۶) بنا نهاد.» (همان‌جا)

«راهبان کاپوچین» (capuchins) «یک انشعاب از فرقه‌ی فرانسیسکان‌ها که در سال ۱۵۲۵ بنا نهاده شد و خود را وقف احیای ریاضت اولیه از این فرقه کرد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۵)

«فرقه‌ی کوردلیه» (cordeliers) «فرانسوی است به معنای "طناب‌پوش". مراقبه‌کنندگان

فرانسیسکانی که قوانین خشک‌تری داشتند، به کوردلیه معروف بودند، زیرا جامه‌هایی از طناب‌های گره‌دار می‌پوشیدند.» (همان‌جا)

«فرقه‌ی مینیم» (minimes) «این فرقه را سینت فرانسیس اهل پائولا (ح ۱۴۳۸-۱۵۰۷) خلق کرد و هدف این بود که اعضای این فرقه حتی از فرانسیسکان‌ها ریاضت‌کش‌تر باشند.» (همان‌جا)

«مراقبه‌کنندگان» (observants) «فرقه‌ای از فرانسیسکان‌ها بودند؛ مبلغان کهنتر از مراقبه‌کنندگان معمولی که حدود ۱۴۶۰ بنا نهاده شد. آن‌ها برخلاف راهبانی که اصول دین را آسان‌تر می‌گیرند، قوانین سینت فرانسیس را با جدیت رعایت می‌کنند.» (همان‌جا)

«دختران کلارا» (daughters of Clara) «منظور، کلیزهای بیچاره (Poor Clares) و فرقه‌ی مذهبی زنان است. در سال ۱۲۱۲، سینت کلیز از آسيز (۱۱۹۴-۱۲۵۳) فرقه‌ای با نام «کلیزهای بیچاره» را برای تشکیل جامعه‌ی راهبه‌ها و به‌عنوان همتایی برای فرقه‌ی سینت فرانسیس از مبلغان کهنتر بنا نهاد.» (همان‌جا)

«پسران دومینیک مقدس، مبلغان راهب» (sons of Dominic, the friars preachers) «فرقه‌ی دومینیک‌ها را سینت دومینیک (۱۱۷۰-۱۲۲۱) در سال ۱۲۱۶ بنا نهاد. برنامه‌هایشان بیشتر بر وعظ، تعلیم، اعزام مبلغ مذهبی و تربیت پیشه‌ی کشیشی متمرکز بود.» (همان‌جا)

«پسران وینست» (sons of Vincent) «اعضای مجمع سینت وینست دو پال هستند. این فرقه در سال ۱۶۲۵ توسط سینت وینست دو پال (۱۵۷۶-۱۶۶۰) با هدف کمک به فقرا بنا نهاده شد.» (همان‌جا)

«راهبان سینت ولستن» (monks of S. Wolstan) «سینت ولستن (ح ۱۰۱۲-۱۰۹۵) مطران ورجستر و آخرین مطران ساکسون انگلیسی بود. او بنیان‌گذار هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های مذهبی نبود، اما درگیر سرکوب تجارت برده میان انگلستان و ایرلند بود.» (همان‌جا)

«قوم ایگنیئوس» (Ignatius his children) «همان جامعه‌ی عیسی است که بیشتر به یسوعیان معروفند و بنیان‌گذارشان سینت ایگنیئوس لیولا بود.» (همان‌جا)

«انجمن اخوت برادران مسیحی» (confraternity of the Christian brothers) «این انجمن را ادموند ایگنیئوس رایس ایرلندی (۱۷۶۲-۱۸۴۴) در سال ۱۸۰۲ بنا نهاد.» (همان‌جا)

۶۶۹. «سینت سی‌یر» (S. Cyr) «کودک شهیدی که در سال ۳۰۴ میلادی در سه سالگی همراه مادرش، سینت جولیتا، در شهر باستانی طرسوس در آسیای صغیر کشته شد.» (اسلٲ، ۲۰۱۷: ۶۹۴)

«سینت آیسادور آراتور» (S. Isidore Arator) «زیسته در ۱۰۷۰-۱۱۳۰، حامی سینت مادرید و رعیت‌ها و کشاورزان بود.» (همان‌جا)

«سینت جیمز کهنتر» (S. James the Less) «که سینت جیمز عادل و یا جوان‌تر هم نامیده می‌شود. او یکی از دوازده حواریون بود و گاهی با جیمزی که در انجیل متی، برادر عیسی معرفی شده است، یکی پنداشته می‌شود.» (همان‌جا)

«سینت فوکاس اهل سینوپ» (S. Phocas of Sinope) «می‌تواند یکی از دو مردی باشد که به‌جای هم اشتباه گرفته می‌شوند: اولی مطرانی از قرن دوم از شهر سینوپ (کنار دریای سیاه) که به

دست عمال امپراتور تریجان شکنجه و شهید شد؛ و یا فوکاس باغبان که او هم اهل سینوپ بود و سربازان رومی در سال ۳۰۳ میلادی سر او را بریدند.» (همان‌جا)

«سینت جولیوس هاسپیتاتور» (S. Julian Hospitator) «مشخص نیست که چنین فردی واقعاً وجود داشته است یا نه. او به‌عنوان سینت حامی مسافران و خنیاگران دوره‌گرد معرفی شده است.» (همان‌جا)

«سینت فیلیکس» (S. Felix de Cantalice) «زیسته در ۱۵۱۳-۱۵۸۷ در دهکده‌ی کوچک کنتالچه در ۶۸ کیلومتری شمال شرقی رم به دنیا آمد. او در سی‌سالگی راهب کاپوچینی شد و چهل سال در رم گدایی کرد.» (همان‌جا)

«سینت سایمن استایلاتیز» (S. Simon Stylites) «در سال ۳۹۰ میلادی در سوریه به دنیا آمد و سی‌وهفت سال از عمرش را بر نوک ستونی هجده‌متری که یک متر عرض داشت، به توبه گذراند و از این طریق معروف شد.» (همان‌جا)

«سینت استیون پروتومارتیر» (S. Stephen Protomartyr) «شهید اول مسیحیان بود که بر اثر سنگسار کشته شد، به همین دلیل، به پروتومارتیر یا شهید اول معروف است. او در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد. در یونان تحصیل کرد و هنگام مرگش، یکی از اولین رهبران کلیساهای مسیحی بود.» (همان‌جا)

«سینت جان آو‌گاد» (S. John of God) «زیسته در ۱۴۹۵-۱۵۵۰ پس از خدمت در ارتش، فرقه‌ی برادران هاسپیتالرز را بنا نهاد.» (همان‌جا)

«سینت فررول» (S. Ferreol) «در تاریخ دو سینت با نام سینت فررول وجود دارند: یکی افسری رومی که در سال ۳۰۴، وقتی مسیحی بودنش برملا شد، در فرانسه شهید شد. دیگری فردی است که مفتخر به تغییرکیش بزانشونی‌ها (فرانسه) در قرن سوم است.» (همان‌جا)

«سینت لیوگارد» (S. Leugarde) «(ح ۵۳۰-۵۹۲)، اهل لیمریک ایرلند که در کودکی و نوجوانی چوپان بود و بعد ده‌ها دیر و صومعه تأسیس کرد.» (همان‌جا)

«سینت تیودوتوس» (S. Theodotus) «در تاریخ، دو سینت با نام سینت تیودوتوس وجود دارند: یکی شهیدی که در حدود ۳۰۴ میلادی، به‌دلیل پیدا کردن و دفن جسد‌های هفت باکره‌ی شهید به فرمان امپراتور روم کشته شد و دیگری مطران شهر لایودیس (آسیای صغیر) در قرن چهارم. اما عالمان مدرن ارتدوکس بودن او را به‌دلیل همفکری با پیروان آریوس مورد تردید قرار داده‌اند.» (همان‌جا)

«سینت وُلمار» (S. Vulmar) «متولد بولونیه (فرانسه) در قرن هفتم بود. او نزدیک کله (فرانسه) صومعه‌ای با نام سَمِر (Samer) بنا نهاد.» (همان‌جا)

«سینت ریچارد» (S. Richard) «احتمالاً ریچارد دو ویچ (۱۱۹۷-۱۲۵۳) باشد که به‌خاطر پارسایی و فضلش معروف است. ریچارد (م ۷۲۰) دیگری هم پیش از او بود که برای زیارت سرزمین مقدس، همشایر، بوم‌زادش، را با خانواده ترک کرد، ولی در لوکا (ایتالیا) درگذشت.» (همان‌جا)

درباره‌ی «سینت وینست دو پال» (S. Vincent de Paul) پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۶۶۸ از همین فصل) را بخوانید.

«سینت مارتین» (S. Martin of Todi) «اهل تودی (م ۶۵۵) آخرین پاپی است که به‌عنوان شهید گرامی داشته شده است. سینت مارتین با بدعت ارتدکس‌هایی که معتقد بودند عیسی دو سرشت دارد، ولی یک نیت، مبارزه می‌کرد. کانستنت دوم، امپراتور بیزانس، که حامی این باور بود، سینت مارتین را دستگیر و زندانی کرد.» (همان‌جا)

«سینت مارتین» (S. Martin of Tours) «اهل تورز از سینت‌های قرن چهارم که متولد مجارستان کنونی بود. او در سال ۳۷۱ مطران شهر تور (فرانسه) شد. در عصر او، رهبانیت در غرب اروپا تثبیت شد.» (همان‌جا)

«سینت آلفرد» (S. Alfred) «شاید آلفرد قرن نهم، مطران تقریباً ناشناس آلمانی باشد.» (همان‌جا)

«سینت جوزف» (S. Joseph) «مهم‌ترین‌شان همسر مریم باکره است و سینت حامی کلیسای یونیورسال.» (همان‌جا)

«سینت دنیس» (S. Denis) «چندین سینت به این اسم یا هم‌ریشه‌اش، دیونیسوس، داریم: سینت دیونیسوس (۲۷۵)، اولین مطران پاریس؛ سینت دیونیسوس عضو دادگاه عالی که شرح تغییر مذهبش توسط سینت پال در کتاب اعمال آمده است؛ و سینت دیونیسوس اهل شهر الکساندریا و مطران این شهر در قرن سوم.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶-۶۹۵)

«سینت کورنلیوس» (S. Cornelius) «معروف‌ترین آن‌ها پاپ قرن سوم میلادی بود که با ایده‌ی ضد پاپی نویشن مبارزه کرد و از حقوق کلیساها برای بخشش مرتده‌های توبه‌کار دفاع کرد.» (اسلٹ، ۲۰۱۷: ۶۹۶)

«سینت لیوپولد» (S. Leopold) «زیسته در ۱۰۷۳-۱۱۳۶ معروف به نیک‌مرد یا پارسا، نوه‌ی هنری سوم، امپراتور مقدس روم، و حامی سینت اتریش بود.» (همان‌جا)

«سینت برنارد» (S. Bernard) «در طول تاریخ چندین سینت برنارد وجود داشته است، اما معروف‌ترین آن‌ها برنارد اهل کلیروو (۱۰۹۰-۱۱۵۳)، سیسترنانی بانفوذ است.» (همان‌جا)

«سینت ترنس» (S. Terence) «درباره‌ی شهدایی با این نام اطلاع کافی در دست نیست: دو نفر از آن‌ها مطران‌های قرن اول میلادی بوده‌اند.» (همان‌جا)

«سینت ادوارد» (S. Edward) «شاید همان سینت ادوارد شهید (۹۶۲-۹۷۹)، شاه انگلستان و یا ادوارد اعتراف‌شون (ح ۱۰۰۳-۱۰۶۶)، شاه انگلستان باشد.» (همان‌جا)

«اون کنیکولوس» (S. Owen Caniculus) «واقعاً یک سینت نبود. کنیکولا به لاتین یعنی "سگ کوچک"» (همان‌جا)

«سینت ناشناس و سینت نام‌دهنده و سینت دارای تخلص و سینت هم‌نام نیز سینت نیستند.» (همان‌جا)

«سینت هم‌ریشه و سینت هم‌معنا درواقع سینت نیستند. "هم‌ریشه" واژه‌ای مربوط به علم زبان‌شناسی است و به کلمه‌هایی اطلاق می‌شود که ریشه‌ی مشترک دارند.» (همان‌جا)

درباره‌ی «سینت لورنس اُتول» (S. Laurence O'Toole) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۱۳ از فصل

هفت (ایولس) را بخوانید.

«سینت جیمز اهل دینگل و کامپوستلا» (S. James of Dingle and Compostella) «یکی از گرامی‌ترین سینت‌ها و اولین نفر از دوازده حواری بود که برای ایمانش جان باخت. شاه هرود اگریپا در حدود سال ۴۴ او را در اورشلیم کشت. آرامگاه او در کامپوستلا یکی از زیارتگاه‌های شلوغ قرون وسطا بود.» (همان‌جا)

«سینت کالم کیل و سینت کلومبا» (S. Columcille and S. Columba) «دو نام برای یک سینت سلتی قرن ششمی که پیش از سفر به اسکاتلند و تأسیس صومعه‌ی معروف جزیره‌ی ایونا، چندین دیر و صومعه در ایرلند بنا نهاد.» (همان‌جا)

«سینت سلستین» (S. Celestine) «سینت سلستین اول، پاپ قرن پنجم و مسئول اعزام پالادیوس (سلف سینت پتریک) به ایرلند بود. او با این کافرکشی که منکر آلودگی نوع بشر به گناه اولیه و در نتیجه منکر دکترین کاتولیک است، مبارزه کرد.» (همان‌جا)

«سینت کلمن» (S. Colman) «سینت‌های بسیاری با این نام در ایرلند وجود داشتند، ولی معروف‌ترین آن‌ها سینت کلمنی از قرن ششم و مرید سینت پتریک بود. دیگری سینت کلمن اهل درومور، اولین مطران کلومور در قرن ششم بود...» (همان‌جا)

درباره‌ی «سینت کون» (S. Kevin) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۱ از همین فصل را بخوانید.

درباره‌ی «سینت برندن» (S. Brendan) پی‌نوشت شماره‌ی ۹۴ از همین فصل را بخوانید.

«سینت فریجیدین» (S. Frigidian) «که در ایتالیا به فریدیانو (Frigidian) معروف است، سینتی متولد ایرلند بود که به ایتالیا سفر کرد و پاپ جان دوم به او مقام مطرانی داد و مطران لوکا شد.» (همان‌جا)

«سینت سنن» (S. Senan) «چندین سینت با این نام داریم که معروف‌ترین آن‌ها در قرن پنجم و ششم می‌زیست و در ایرلند کلیساهای صومعه‌ای را بنا نهاد.» (همان‌جا)

«سینت فاکتنا» (S. Fachtna) «مطران قرن ششمی از راس بود که مدرسه‌ی راهبان راسکبری را در همان منطقه‌ی راس بنا نهاد.» (همان‌جا)

درباره‌ی «سینت کلومبانوس» (S. Columbanus) پی‌نوشت شماره‌ی ۴۵ از فصل دو (نستور) را بخوانید.

«سینت گال» (S. Gall) «در میانه‌ی قرن ششم در ایرلند به دنیا آمد و به همراه سینت کلومبانوس به سفرهای قاره‌ای رفت.» (همان‌جا)

«سینت فیورسی» (S. Fursey) «که «هم‌چنین به سینت فیورسا معروف است.» (همان‌جا)

پی‌نوشت شماره‌ی ۹۳ از همین فصل را بخوانید.

«سینت فینتان» (S. Fintan) «چند سینت ایرلندی با این نام داریم که در قرن ششم و نهم در ایرلند، اسکاتلند، سوئیس و آلمان زندگی می‌کردند.» (همان‌جا)

درباره‌ی «سینت فیاکر» (S. Fiacre) پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰۶ از همین فصل و ۱۴۱ از فصل سه

(پروتیوس) را بخوانید.

«سینت جان نپوماک» (S. John Nepomuc) «سینتی حامی بوهمیای قرن چهاردهم.»
(همان جا)

درباره‌ی «سینت تامس آکویناس» (S. Thomas Aquinas) پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۶ از فصل
یک (تلماکس) را بخوانید.

«سینت آیوز» (S. Ives of Brittany) «اهل بریتانی و زیسته در ۱۲۵۳-۱۳۰۳، وکیلی بریتانی
که به خاطر کارهای خیر و وکالت مجانی برای فقرا معروف بود.» (همان جا)

«سینت مایکن» (S. Michan) «ورای این واقعیت که یکی از معروف‌ترین کلیساهای دابلن به
نام اوست، کسی چیزی از زندگی اش نمی‌داند. گفته می‌شود که تبار دانمارکی دارد و در قرن دهم یا
یازدهم می‌زیسته است.» (همان جا)

«سینت هرمن - جوزف» (S. Herman-Joseph) «زیسته در ۱۱۵۰-۱۲۴۱، عارفی آلمانی
بود که به خاطر زندگی پارسایانه و بی‌گناهی اسم مستعار جوزف (نام پدر عیسی) به او داده شد.»
(همان جا)

«سینت آلویشس گانزاگا» (S. Aloysius Gonzaga) «زیسته در ۱۵۶۸-۱۵۹۱، یکی از سه
قدیس حامی یا سینت حامی نوجوان مقدس، یسوعی جوانی که به پارسایی و پاکی معروف بود.»
(همان جا)

«سینت استنیسلاس کاستکا» (S. Stanislaus Kostka) «زیسته در ۱۵۵۰-۱۵۶۸، برخلاف
تقاضای پدرش، جان کاستکا، سناتور لهستان، از وین، مدرسه‌ی یسوعی اش، تا رم به طول ۵۶۰
کیلومتر پیاده رفت تا به اعضای فرقه اش بپیوندد. نه ماه پس از رسیدن به مقصد، به دلیل ضعف و
ناتوانی ناشی از سن کم درگذشت.» (همان جا)

«سینت جان برکمنز» (S. John Berchmans) «زیسته در ۱۵۹۹-۱۶۲۱، یکی از سه قدیس
حامی یا سینت حامی نوجوان مقدس، یسوعی ای اهل بلژیک بود.» (همان جا)

«سینت جرویشس» (Saints Gervasius) «و برادرش، پروتیشس، شهدای میلانی بودند.
استخوان‌هایشان را سینت امبروز در حدود سال ۳۸۶، هنگام خاک‌برداری از گورستانی در کلیسایی
پیدا کرد. گرچه از روی استخوان‌ها هویت‌شان مشخص شد، کسی چیزی از زندگی‌شان نمی‌داند.»
(همان جا)

«سینت سرویشس» (S. Servasius) «مطران قرن چهارم اهل بلژیک کنونی است.» (همان جا)

«سینت بونیفیئشس» (S. Bonifacius) «از میان بسیاری از سینت‌ها با این نام، مهم‌ترین‌شان در
قرن هفتم در وینفرید به دنیا آمد و بی‌دینی را در آلمان تقریباً نابود کرد.» (همان جا)

«سینت براید» (S. Bride) «زیسته در حدود سال‌های ۴۵۳-۵۲۳ سینت حامی ایرلندی
بود. گفته می‌شود که سینت پتریک به او غسل تعمید داده است. این زن صومعه‌ی کیلدیر، اولین
خانه‌ی مذهبی زنان در ایرلند، را بنا نهاد. درباره‌ی او هم، مثل سینت پتریک، روایت‌های زیادی گفته
می‌شود.» (همان جا)

«سینت کی‌یرن» (S. Kieran) «دو سینت معروف با این نام وجود دارد: یکی از آن‌ها از قرن ششم و دیگری، یکی از دوازده حواری ایرلند است.» (همان‌جا)

درباره‌ی «سینت کنیس اهل کیلکنی» (S. Canice of Kilkenny) پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۰ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

«سینت جارلات» (S. Jarlath of Tuam) «سینت ایرلندی قرن ششم، به بنیان‌گذار قلمروی اسقفی توئم در گالوی معروف است.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

«سینت فینبار» (S. Finbarr) «معروف‌ترین فرد از میان چند سینت فینبار ایرلندی، قدیس حامی کُرک (ح ۵۵۰-۶۳۳) بود.» (همان‌جا)

«سینت پاپین» (S. Pappin of Ballymun) «اهل بالی‌مان، راهب بزرگ قرن ششم از صومعه‌ای در بالی‌مون در شمال دابلن بود.» (همان‌جا)

«برادر آلویشس پسیفیکوس» (Brother Aloysius Pacificus) «آلویشس شکل لاتین اسم "لویی" فرانسوی است و پسیفیکوس نیز واژه‌ای لاتین است به معنای "صلح‌آمیز."» (همان‌جا)

«برادر لویی بلیکوزس» (Brother Louis Bellicosus) «بلیکوزس لاتین است به معنای "ستیزه‌جو."» (همان‌جا)

«سینت رُز» (S. Rose of Lima and of Viterbo) «زیسته در ۱۵۸۷-۱۶۱۷، اهل لیما، قدیس حامی لیمای پرو بود و سینت رُز اهل ویترو (م ۱۲۵۲) به دلیل محکوم کردن امپراتور فردریک دوم تکفیرشده مشهور است.» (همان‌جا)

«سینت مارتا» (S. Martha of Bethany) «اهل بتانی و یکی از خواهران لازاروس است.» (همان‌جا)

«سینت مری» (S. Mary of Egypt) «اهل مصر بود و روسپی اسکندریه‌ای قرن چهارم که وقتی تلاش کرد به کلیسای مقدسی در اورشلیم وارد شود، نوکیش و عارف شد.» (همان‌جا)

«سینت لوسی» (S. Lucy) «شهید باکره‌ی قرن سوم که اهل سیراکوز (سیسیل) بود.» (همان‌جا)

«سینت بریجید» (S. Brigid) همان «سینت براید» است که شرح او در پی‌نوشت قبلی (شماره‌ی ۶۶۸ از همین فصل) آمده است.

«سینت اترکتا» (S. Attracta) «در منابع مختلف آمده که او در قرن پنجم یا ششم می‌زیسته است. او قدیسه‌ی حامی قلمروی مطرانی آکورنی است و بنیان‌گذار دو صومعه.» (همان‌جا)

«سینت دیمپنا» (S. Dymna) «شهید ایرلندی قرن هفتم و دختر زیبای پادشاهی بی‌دین بود که پدرش پس از مرگ مادر مسیحی‌اش، برنامه‌ریزی کرد که با او زنا کند. دیمپنا که خودش نیز مسیحی بود، در برابر خواسته‌ی پدر مقاومت کرد. به اجبار وادار به فرار به شهر گیل، نزدیک اتورپ، شد، اما پدرش او را پیدا کرد و او و کشیشی را که ناصی و حامی‌اش بود، کشت.» (همان‌جا)

«سینت آیتا» (S. Ita) «قدیسه‌ی ایرلندی قرن هفتم، دختر رئیس قبیله‌ای بود و نام اصلی‌اش دیردرا، اما آن را به آیتا تغییر داد تا عطشش به خدا را نشان دهد. آیتا صومعه‌ی هایکونال نزدیک لیمریک

را بنا نهاد.» (همانجا)

«سینت مری بن کالپنیس» (S. Marion Calpensis) «کالپنیس لاتین است به معنای "اهل جبل الطارق"» (همانجا) منظور، مری بن بلوم است. (م)

«سینت باربارا» (S. Barbara) «باکراهی قرن سومی است که چون حاضر نشد از ایمانش دست بکشد، شهید شد. او را یا در نیکومدیا در آسیای صغیر کشتند یا در هلیوپولیس در مصر.» (همانجا)

«سینت اسکولاستیکا» (S. Scholastica) «زیسته در حدود سال‌های ۴۸۰-۵۴۳ خواهر سینت بندیکت بود و گفته می‌شود که اولین راهبه‌ی فرقه‌ی بندیکتی. او جامعه‌ی راهبه‌های مونته کسینو را بنا نهاد.» (همانجا)

درباره‌ی «سینت اورسولا» (S. Ursula) «ویازده هزار باکره» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۸ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

۶۷۰. «در نمادهای تقدس مذهب مسیحیت سه نوع هاله‌ی نور داریم: nimbus هاله‌ی نور دور سر است، aureole دور بدن و glory ترکیب دور سر و دور بدن است. اولی به عنوان نمادی برای سینت و قدیس به کار می‌رود؛ دومی برای سه شخص الوهیت و مریم باکره.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۷۴)

به گفته‌ی اسلت، همه‌ی این‌ها «نمادهایی هستند که در هنر مذهبی و به عنوان دلالتی بر تقدس سوژه به کار می‌روند. بیشتر اقلام مجزایی که در ادامه می‌آید نمادهای هستند که به بیش از یک سینت تعلق دارند؛ مثلاً دوات نمادی مربوط به سینت آگوستین و سینت برنارد است. شرح کامل این فهرست [این‌که هر کدام از این اقلام نماد کدام سینت است] دیوانگی محض خواهد بود.» (۲۰۱۷: ۶۹۷)

خوانندگان‌ی که به هر دلیلی مایل به کسب این اطلاعات هستند، می‌توانند به صفحات ۳۷۴ تا ۳۷۷ از حاشیه‌نویسی گیفرد مراجعه کنند.

۶۷۱. «گویای این است که مشایعت‌کنندگان از کلیسای جامع Immaculate Conception [باروری پاکساز مریم] در خیابان مارلبرو شروع می‌کنند و به سمت غرب و ستون نلسن و سرانجام به میخانه‌ی بارنی کی‌یرن در خیابان لیتل بریتن می‌رسند.» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

۶۷۲. «سرود آغازین همان سرودی است که در ابتدای مراسم عشای ربانی، هنگام ورود کشیش، برای ظهور و تجلی (Epiphania Domini) حضرت عیسی خوانده می‌شود و شروع آن این‌گونه است: Ecce Advenit Dominator dominus (بنگر، او می‌آید، لرد و فاتح). درسی که برای آن روز (ششم ژانویه) خوانده می‌شود و از انجیل اشعیا (۶۰: ۱-۶) است، با این کلمات آغاز می‌شود: Surge, illuminare, Ierusalem, quia venit... (برخیز، بدرخش، اورشلیم...)» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

۶۷۳. در این‌جا واژه‌ی gradual یعنی «سرودی که به‌طور متناوب میان اپیستل و گاسپل خوانده می‌شود: Omnes de saba venient... (همه‌ی آن‌ها که از سبا هستند، می‌آیند و طلا و عود می‌آورند...) انجیل اشعیا (۶۰: ۶)» (اسلت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

«آمنس (Omnes) واژه‌ای لاتین است به معنای "همه"» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۸۱)

۶۷۴. «حضرت عیسی معجزه‌های گوناگون داشت که مثال‌هایی از آن‌ها در کتاب‌های مقدس

مُرقس و لوقا و یوحنا و دیگران وجود دارد. مثلاً در انجیل یوحنا آمده است که عیسی مرده‌ها را زنده می‌کرد، مثل داستان لازاروس، و در کتب مقدس متی، مُرقس، لوقا و یوحنا آمده است که عیسی ماهی‌ها را چندبرابر می‌کرد. نیز مثال‌های بسیاری درباره‌ی شفا دادن فلج‌ها و بینا کردن کورها در متی و دیگر انجیل‌ها آمده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

«سینت آنتونی اهل شهر پادوا به خاطر معجزه‌های کوچک، اما ثمربخشی چون ”پیدا کردن اشیای گمشده“ معروف بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

۶۷۵. «در چنین مشایعت‌هایی، نان و شراب مقدس را زیر سایبان‌های (*baldacchino*) مزین به طلا، نقره یا پارچه‌ای سفید که روی چارچوبی مستطیلی کشیده شده بود، حمل می‌کردند و سایبان را چهار، شش یا هشت نفر از افراد غیرروحانی بلندمرتبه می‌بردند. والامقام‌ترین کشیشی که در مراسم حضور داشت، زیر این سایبان راه می‌رفت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

۶۷۶. درباره‌ی «پدر اُفلین» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۴۸ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

درباره‌ی «ملِکی» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۶ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

درباره‌ی «پتریک» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۴۸ از فصل پنج (لوتس خواران) را بخوانید.

۶۷۷. «یک نمونه از مراسم تطهیر کردن ساختمانی که قرار است مقدس و متبرک شود...» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

۶۷۸. «این جمله تقریباً ترجمه‌ی آخرین جمله‌ی دعای عشای ربانی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۷)

۶۷۹. *Adiutorium nostrum in nomine domini. Qui fecit coelum et terram.* «لاتین است به معنای ”یاری‌رسان ما در نام خداست، او که آسمان‌ها و زمین را آفرید، خدا همراهت باد و همراه روح‌ت.“ این جملات در پاسخ به دعای کشیش و از جانب شرکت‌کنندگان و در آغاز بسیاری از عبادات خوانده می‌شود، از جمله دعای بندیکت که همه‌منظوره است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۶۸۰. *Deus, cuius verbo sanctificantur omnia, benedictionem tuam effunde super creaturas istas: et praesta ut quisquis eis secundum legem et voluntatem Tuam cum gratiarum actione usus fuerit per invocationem sanctissimi nominis Tui corporis sanitatem et animae tutelam Te auctore percipiat per Christum Dominum nostrum.*

«این جملات پایانی دعای بندیکتی است: ”خدایی که با کلامت همه‌چیز را تقدیس و تطهیر کردی، به این مخلوقات سعادت ببخشای و مستجاب کن دعای هرکس که شاکر توست و نعمات را طبق فرمان‌ها و خواسته‌هایت به کار می‌برد، بادا که وقتی نام مقدست را به زبان می‌راند، از جانب تو سلامتی جسم و حفاظت روح دریافت دارد، از جانب عیسی، آقای ما.“» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۶۸۱. «عبارت دیگری برای ”به‌سلامتی.“» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۸)

۶۸۲. جان جمیسن نوعی ویسکی ایرلندی است. پی‌نوشت شماره‌ی ۶۶۵ از همین فصل را بخوانید.

۶۸۳. «Butter for fish» اصطلاح دیگری است که افراد طبقه‌ی پایین جامعه موقع نوشیدن به‌جای به‌سلامتی می‌گویند و به‌معنای «ثروت و سعادت» است. (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۸)
۶۸۴. منظور، بلوم است. (م)
۶۸۵. scut یعنی «دم‌کوتاه» یا «دُم‌کُل» و «اصطلاحی تحقیرآمیز است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸) درباره‌ی «دُم‌کُل» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۶۰ از فصل پنجم (لوتس خواران) را بخوانید.
۶۸۶. همان‌طور که در پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۲ از همین فصل خواندیم، «ایرلندی‌ها کلمه‌ی itself را برای تأکید بیشتر روی "حتا" به کار می‌برند و ضمیر نیست.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۳۷) از این رو در این‌جا با اصطلاح تأکیدی و عامیانه‌ی «اقلکن» جایگزین کردم. (م)
۶۸۷. راوی مرتب این را به یاد می‌آورد که بلوم در شرط‌بندی «صد به پنج» برده شده است. (م)
۶۸۸. در این‌جا اصطلاح seeing it was looking blue یعنی "دید که انگار دعوی در پیش است" (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸) که با اصطلاح «قمر در عقرب» جایگزین شد. (م)
۶۸۹. همان‌طور که می‌بینیم «در این پاساژ، خروج بلوم را از میخانه در قالبی کم‌دی - حماسی شرح می‌دهد، اما شیوه‌ی کم‌دی - حماسی‌ای که جوینس به کار می‌گیرد ارزش توجه دارد. خود پاساژ به شکلی جادویی با استعاره‌ای گذرا و در ذهن راوی خلق می‌شود: "و همه را با سرعتی که می‌توانست بیرون برد، جک پاور و کرافتن یا هرچی که اسمش هست و او، در میان‌شان وانمود می‌کرد که یکسر هاج‌وواج است، با آن‌ها سوار درشکه‌ی دوچرخه‌ی لعنتی شد." سپس صحنه چهره‌ای دراماتیک با لحنی استعاری به خود می‌گیرد. در این پاره که به سبکی آیینی شروع می‌شود، "دلفین شیری‌رنگ" و "عقبه‌ی طلایی کشتی" دلالت بر این دارد که ما شاهد عزیمت کلتو پترا بلوم هستیم. اولین جمله در شرح دریاوردی دقیق و پایبند به جزئیات است، اما جمله‌ی بعدی است که چیزها شروع می‌کنند به شک‌برانگیزی: "به سمت راست و سمت چپ... در پایان جمله، وسیله‌ی نقلیه‌ی استعاری به وسیله‌ی نقلیه‌ی واقعی تبدیل می‌شود. مقایسه‌ی حوری‌های دور کشتی با پره‌های یک چرخ، تشبیهی است که ناگهان چرخ را به سمت حوری‌ها (بانوان زیبا) به حرکت درمی‌آورد..." (لارنس، ۱۹۸۹: ۱۱۰)
۶۹۰. «پی دبلویو جوینس می‌نویسد که مردم ایرلند از روی عادت برای کسی که با او دشمنی شدیدی دارند، "نفرین کرامول" را به زبان می‌آورند. علتش این است که کرامول بی‌رحمی‌های زیادی به این سرزمین روا داشته است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)
- نفرین کرامول این‌گونه است: «بی‌رحمی‌ها و توحشی که کرامول بر سر شورشیان ایرلند آورد بر سر فرد مورد نظر بیاید.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۸)
۶۹۱. «نفرین کردن با "زنگ، کتاب و شمع" بزرگ‌ترین تکفیر (محرومیت مطلق و برگشت‌ناپذیر خاطی از کلیسا) است. "زنگ" توجه را جلب می‌کند؛ "کتاب" حاوی حکم یا فتوایی است که صادر می‌شود؛ "شمع" خاموش می‌شود تا نماد تیرگی روحی باشد که گناهکار و خاطی به درون آن پرتاب می‌شود.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۸)
۶۹۲. درباره‌ی کلمه‌ی «Arrah» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۷ از همین فصل را بخوانید.

۶۹۳. این عبارت یعنی «بنشین و طوری رفتار کن که انگار در بحث مجلس شرکت می‌کنی.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۸) به عبارت دیگر، «بنشین و درست رفتار کن.» (م)

۶۹۴. «جمله‌ای از ترانه‌ای آمریکایی (۱۹۰۵) سروده‌ی فرد فیشر: "اگر مرد توی ماه/ بود یک کاکاسیاه."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۶۹۵. «یا منظورش فیلیکس مندلسون - بارتولدِ موسیقی‌دان (۱۸۰۹-۱۸۴۷) است و یا پدربزرگش، موزز مندلسون (۱۷۲۹-۱۷۸۶)، فیلسوف آلمانی - یهودی که بر یکسان‌سازی فرهنگی تأکید داشت. پسر موزز مندلسون، پدر فیلیکس مندلسون، تغییر مذهب داد و مسیحی شد و بارتولدِ را به اسم خانوادگی‌شان، مندلسون، اضافه کرد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۶۹۶. «کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) فیلسوف آلمانی و بنیان‌گذار سوسیالیسم مدرن بود که در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد و به دلیلی، در شش سالگی به او غسل تعمید دادند. اما وقتی بزرگ شد، همه‌ی مذاهب را رد کرد...» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۶۹۷. «مرکاندانته، جوزپه سیوریو رافائل مرکاندانته یهودی نبود، بلکه کاتولیکی ایتالیایی بود. در فصل سایرین‌ها، بلوم به‌اشتباه "هفت کلام آخر آقای ما" از مرکاندانته را به جاکومو می‌یربی‌یر نسبت می‌دهد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

پی‌نوشت شماره‌ی ۶۰۵ از همان فصل را بخوانید.

۶۹۸. درباره‌ی «اسپینوزا» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۹۲ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

۶۹۹. «البته عیسی در خانواده‌ای به دنیا آمد و بزرگ شد که بنا به انجیل بسیار مؤمن بودند. در همان انجیل آمده است که رسالت اولیه‌اش تغییر یهودیت بود، نه تعویضش با مذهبی نو.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۸)

۷۰۰. «درواقع، بلوم را به‌خاطر جرمی که مرتکب شده و سعی می‌کند نقش عیسی را بازی کند، شکنجه می‌کنند، ولی منطق شهروند ناخواسته برعکس عمل می‌کند: "او را به صلیب می‌کشم."» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۸۲)

۷۰۱. «این پاراگراف نقیضه‌ای از گزارش روزنامه‌ای است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۸۲)

«نجیاسگوس اورام لیوپوتی ویراگ (Nagyaságos uram lipólti virag) مجاری است به معنای "گرامی‌ترین سر لیوپولد فلاور." اما از آن‌جا که در مجارستان اسم خانوادگی قبل از اسم کوچک می‌آید این را می‌توان این‌گونه هم خواند: "عالی‌جناب سر فلاور از لیوپوته. لیوپوته دهکده‌ی کوچکی در شمال غربی مجارستان است."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۰۲. درباره‌ی «الکساندر تام» پی‌نوشت شماره‌ی ۹۰ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

عبارت سزازهارمینوکزبروجوگولیاس-دوگولاس (Százharminczbrougulyás-Dugulás) مجارستانی است به معنای "انسدادی که از خوردن ۱۳۰ وعده طاس کباب گوشت گوساله ایجاد شده است."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۰۳. «اکل (éclat) فرانسوی است به معنای "جلوه‌ی خیره‌کننده."» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۰۴. «کلمه‌ی پدیدارشناسی در اوایل قرن بیستم آن‌قدر غیرعادی بود که در این‌جا می‌تواند یک اصطلاح تکنیکی محسوب شود با این‌معنا که بلوم از پیشگامان یک جنبش فلسفی مهم است. فنومولوژی یا پدیدارشناسی عبارت است از مطالعه‌ی تمام جنبه‌های تجربی انسان که در طی آن موضوعات مربوط به واقعیت عینی و پاسخ ذهنی باید در تعلیق نگه داشته شوند. به‌عبارت دیگر، پدیده‌ها را نباید از پیش قضاوت کرد و متعلق به دسته‌های مهم مختلف دانست یا به دلایل متافیزیکی و الهیاتی رد کرد.» (گیفرد، ۱۹۹۸: ۳۷۹)

۷۰۵. درباره‌ی عبارت «جیکاب، کارخانه‌ی بیسکویت» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۰ از همین فصل را بخوانید.

کلمه‌های مسرز (Messrs) و آگوس (Agus) ایرلندی‌اند به‌معنای «آقایان» و «حرف ربط» و «آقایان جیکاب و جیکاب تولیدکننده‌ی بیسکویت در دابلن بودند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۸۲)

۷۰۶. «ترانه‌ای است از زنی انگلیسی به‌نام شارلوت الینگتن برنارد (۱۸۳۰-۱۸۶۹)». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

موسیقی یا «مارش رکوتزی (*Rákóczi's Marsh*) را میلکل شال در سال ۱۸۰۹ ساخت، اما فرانسیس رکوتزی دوم آن را معروف کرد و مارش (موسیقی نظامی) ملی مجارستان شد.» (همان‌جا) ۷۰۷. منظور، «چهار حجم از آبی است که دور ایرلند را احاطه کرده است: دریای ایرلند در شرق، کانال شمالی در شمال شرقی، کانال سینت جُرج در جنوب شرقی و اقیانوس اطلس در غرب.» (همان‌جا)

شرح تک‌تک نقاط جغرافیایی نامبرده در این پاساژ در پی‌نوشت بعدی آمده است.

۷۰۸. درباره‌ی «تپه‌ی هوث» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۵۸ و ۵۵۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

«کوه سه‌صخره‌ای در منطقه‌ی جنوبی دابلن واقع شده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

درباره‌ی «شوگرلوف» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

درباره‌ی «بری‌هد» پی‌نوشت شماره‌ی ۶۴ از فصل یک (تلماکس) را بخوانید.

درباره‌ی «کوه‌های مورن» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۰ از فصل یازده (سایرن‌ها) را بخوانید.

«گالتیز رشته‌کوهی است در منطقه‌های لیمریک و تیپیری، در جنوب غربی ایرلند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

«قله‌های آکس شامل دو کوه است در منطقه‌ی اسلیگو در غرب ایرلند.» (همان‌جا)

«دانیگال رشته‌کوه نیست، بلکه منطقه‌ای است در شمال غربی ایرلند که کوه‌ترین در آن واقع است.» (همان‌جا)

«قله‌های اسپرین در ساحل شمالی ایرلند، منطقه‌ی لاندن‌دری، واقع است.» (همان‌جا)

«نینگل و باگراگ نام دو رشته‌کوه در منطقه‌ی گُرک ایرلند است.» (همان‌جا)

«تپه‌های کائمازا در ساحل غربی ایرلند در منطقه‌ی گالوی واقع است.» (همان‌جا)

درباره‌ی «رشته‌کوه مک‌گیلیکادی ریکز» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۰ از همین فصل را بخوانید.

«اشلیو آتی رشته‌کوهی است در مناطق گالوی و کلیئر.» (همان‌جا)

«اشلیو برنا با ارتفاع ۵۳۲ متر یکی از دو کوه ماسه‌سنگی منطقه‌ی کلیئر در غرب ایرلند است.»

(همان‌جا)

درباره‌ی «اشلیو بلوم» پی‌نوشت شماره‌ی ۵۴ از فصل چهار (کلیپسو) را بخوانید.

۷۰۹. «کمبری نام لاتین و قرون وسطایی ولز است. کلدونیا نام رومی بریتانیای شمالی است.»

(اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۱۰. درباره‌ی «اداره‌ی بلست» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

«ساختمان اداره‌ی گمرک که در سال ۱۷۹۱ کامل شد، امروز بنای یادبودی است در شمال بستر

لیفی و شرق پل لوب‌لاین.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۱۱. درباره‌ی «بیجن هاوس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۱۸ و «جاده‌ی پولبگ» یا «چراغ دریایی پولبگ»

پی‌نوشت شماره‌ی ۲۰۸ از فصل سه (پروتیوس) را بخوانید.

۷۱۲. «*Visszontlátásra, kedvös barátom! Visszontlátásra!*» مجاری است به معنای

«به امید دیدار، دوست من! به امید دیدار!» که شیوه‌ی خداحافظی غیررسمی است.» (اسلُت، ۲۰۱۷:

۶۹۸)

۷۱۳. درباره‌ی «مرکز تئاتر کویین رویال» پی‌نوشت شماره‌ی ۳۷۰ از فصل شش (هی‌دیز) را

بخوانید.

۷۱۴. «منطقه‌ی لانگ‌فورد در ۱۳۰ کیلومتری غرب دابلن واقع است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۱۵. درباره‌ی «رصدخانه‌ی دانسینک» پی‌نوشت شماره‌ی ۷۹ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را

بخوانید.

۷۱۶. «در مقیاس زلزله‌سنجی جوزپه مرکالی (زمین‌شناس ایتالیایی ۱۸۵۰-۱۹۱۴) ”درجه‌ی

دوازده“ درجه‌ی نهایی آسیب به مردم و ساختمان‌هاست، درحالی‌که در مقیاس ریشتر، ”درجه‌ی

هشت“ نهایی است. درجه‌ی پنج در مقیاس مرکالی فقط آسیبی ملایم تا متوسط وارد می‌کند.»

(اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۱۷. «در سال ۱۵۳۴ زلزله‌ای در ایرلند رخ داده است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۸)

۷۱۸. منظور از سیلکن تامس (Silken Thomas) یا ابریشمی تامس، به‌گفته‌ی هانت، «تامس

فیتزجرالد (۱۵۱۳-۱۵۳۷) است که به شوالیه یا شورشی ابریشمی معروف بود، زیرا ملازمان

شورش‌اش مدال‌های ابریشمی به کلاه‌خودشان می‌دوختند.» (۲۰۱۵)

درباره‌ی «تامس فیتزجرالد و شورشیان یا شوالیه‌های ابریشمی» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۴۲ از فصل

سه (پروتیوس) را بخوانید.

۷۱۹. «میخانه‌ی بارنی کی‌یرن در قلمرو کلیسای سینت مایکن و ناحیه‌ی بارانداز این (Inn's

Quey) واقع است. اما آن محله و این ناحیه کاملاً از حدود و ثغور یکسان برخوردار نیستند. ناحیه‌ی

مذکور با وسعت ۲۲۶ جریبِ فرنگی در نواری از لیفی (دابلن مرکزی) به سمت شمال و رویال کانال امتداد دارد. منطقه‌ی متعلق به کلیسا با وسعتی کمی بیش از ۱۲۶ جریب فرنگی نیز در شمال لیفی و دابلن مرکزی است، اما مرزهای شمالی‌اش به نیمه‌ی راه کانال شمالی هم نمی‌رسد. بخشی که میان این دو مشترک است، قدری بیش از ۶۲ جریب فرنگی است و میخانه یا میخانه‌ی کی‌یرن در لبه‌ی شرقی بخش مشترک آن‌ها واقع است.» (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۸۰)

هر پرچ (pole or perch) برابر است با ۵/۰۳ متر. (م)

۷۲۰. درباره‌ی «کاخ دادگستری» یا «ساختمان دادگستری» پی‌نوشت شماره‌ی ۴۳۸ از همین فصل را بخوانید.

دوباره از کلمه‌ی محاوره‌ی ایرلندی *itself* استفاده کرده است که تأکیدی بر «حتا» است. پی‌نوشت شماره‌ی ۴۲۲ و ۶۸۶ از همین فصل را بخوانید.

۷۲۱. «آقای جُرج فاترل منشی اداره‌ی عدالت و صلح سلطنتی بود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۲. درباره‌ی «سِر فردریک فالكینر» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۷۶ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید.

۷۲۳. «این ستون‌ها در منطقه‌ی آنتریم در ساحل شمال شرقی ایرلند قرار دارد و شامل ۳۷ هزار ستون چندضلعی طبیعی بازالتی (مرمر سیاه) است که حدود ۲۷۵ متر در کنار ساحل و ۱۵۲ متر به‌داخل دریا امتداد دارد.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۴. «خلیج هول‌اِین (منطقه‌ی کُرک) در ساحل جنوب شرقی ایرلند واقع است و از یک جفت زمین دماغه‌ای تشکیل شده که به داخل خلیج کوچک کینسیل کشیده می‌شود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۵. «مِساپرو دیفونکتیس» عبارتی است «لاتین به معنای "مراسم دعا برای مرده‌ها"». (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۶. «مسرز مایکل مید و پسران، بازرگان، بسازوبفروش و مالک کارخانه‌های اری بخار، نجاری و گچ‌بری‌اند که در شماره‌ی ۱۵۳-۱۵۹ خیابان گریت برانزویک واقع است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۷. «تی و سی مارتین و شرکا کارخانه‌دار و بازرگان بودند و مرکز تولیدی‌های آن‌ها در ۷۷-۸۰ و ۹۰ نورث وال، ۵ خیابان فیش و ۲۳-۳۰ خیابان شریف شمالی قرار داشت.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۸. «در سال ۱۹۰۴ هنگی با این نام وجود داشت، اما هیچ‌کدام از سه گردانش در دابلن نبود.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۲۹. «این فرد غیرواقعی است، اما بیشتر نام‌های اختصاری دیگر واقعی‌اند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

شرح مربوط به حروف اختصاری این قسمت در پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۷۳۰ از همین فصل) می‌آید.

۷۳۰. «ش گ: شوالیه گارتر، ش س پ: شوالیه‌ی سینت پتربیک، ش ت: شوالیه‌ی تمپل، ر س: رایزن سلطنتی، ف ش ح: فرمانده شوالیه‌ی حمام [این نام از مراسم مفصلی در قرون وسطا می‌آید.

در آن زمان هنگام انتصاب یک شوالیه، حمام کردن او هم بخشی از مراسم بود، م]، ن م: نماینده‌ی مجلس، ق د ب: قاضی دادگاه بخش، ک پ: کارشناس پزشکی، د ن ر م: دارای نشان رسته‌ی ممتازان، ل ک: لواط‌کار، ا ش ر: استاد شکار روباه، ن آ س: نماینده‌ی آکادمی سلطنتی ایرلند، ک و: کارشناس وکالت، د م: دکتر موسیقی، ق ق ف: قیم قانون فقرا، ب ت ک د: دارای بورس‌یه‌ی ترینیتی کالج دابلن، ع د س: عضو دانشگاه سلطنتی ایرلند، ع د پ س: عضو دانشگاه پزشکی سلطنتی ایرلند، ع ک ج ا: عضو کالج جراحی ایرلند. (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۳۱. «در این‌جا از کلمه‌ی puff استفاده کرده است که گیفرد با استناد به فرهنگ عامیانه، آن را «زندگی» معنا کرده است. (گیفرد، ۱۹۸۹: ۳۸۱)

۷۳۲. منظور از «آن صورت‌میشی» «بلوم است.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۸۳) در این‌جا «کلمه‌ی lug به معنای “گوش” است.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۳۳)

۷۳۳. این پاراگراف «نقیضه‌ای از نثر انجیل است، به‌خصوص بخش عروج عیسی به بهشت.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۸۳)

۷۳۴. «برداشتی از انجیل متی (۱۷: ۱-۳): “و پس از شش روز، عیسی پیترو، جیمز و جان، برادرش را برداشت و آن‌ها را به بالاترین نقطه‌ی کوه آورد و در حضور آن‌ها در او دگردیسی رخ داد: و صورتش درخشید مانند خورشید، و جامه‌اش سفید بود مانند نور. و بنگر که ظهور کرد بر آن‌ها، موسی و الیاس با او حرف می‌زدند.” (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۳۵. «برداشتی از غزل غزلیات سلیمان (۱۰: ۶): “او کیست که چنین تماشایی است مانند صبح، زیبا مانند ماه، روشن مثل خورشید، و مخوف هم چون ارتشی با درفش.” (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

۷۳۶. درباره‌ی «صدایی از آسمان‌ها آمد، می‌خواند: “الیاس! الیاس!”» پی‌نوشت بعدی (شماره‌ی ۷۳۷ از همین فصل) را بخوانید.

۷۳۷. در این‌جا عبارت «main cry» به معنای “فریادی قوی و نیرومند” است. *Abba! Adonai!* عبری است به معنای “پدر! خدا!” گرچه الیاس در لحظه‌ی عروجش به آسمان‌ها یا بهشت فریاد نمی‌زند، خدمتکارش، الیسه فریاد می‌زند و می‌گوید: “پدرم! پدرم! ارابه‌ی اسرائیل و اسب‌سواران.” (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

در این‌جا بلوم الیاس می‌شود و چند خط قبل عیسانی که شهروندی می‌خواهد او را به صلیب بکشد. درباره‌ی این «تغییر ماهیت او» پی‌نوشت شماره‌ی ۲۳۹ از فصل هفت (ایولس) را بخوانید. درباره‌ی «الیاس» پی‌نوشت شماره‌ی ۱۵ از فصل هشت (لستریگون‌ها) را بخوانید.

۷۳۸. «میخانه‌ی دونوهو و اسمیت (Donohoe and Smyth's) در شماره‌ی ۴-۵ خیابان لیتل گرین است که از سمت جنوب، خیابان لیتل بریتن را قطع می‌کند.» (اسلُت، ۲۰۱۷: ۶۹۹)

اصطلاح محاوره‌ای «مثل تیری از بیل» (like a shot off a shovel) را «المن می‌گوید: “اصطلاح مورد علاقه‌ی پدر جوینس بوده است. “شکل دیگری از بخش ابتدایی آن هم قبلاً در متون آمده است: like a shot from.» (دنت، ۱۹۹۴: ۱۴۹)

در این بخش پایانی، «شهروند سگش را به تعقیب درشکه‌ای می‌فرستد که بلوم با آن در حال فرار

است، درحالی که توهین به مقدسات، به تشابه عیسی - بلوم و موسی - بلوم استحکام می بخشد.» (بلامایرز، ۱۹۹۶: ۱۰۸)

در «آخرین بند تحریف، به سبک نثر انجیل انگلیسی، بلوم و درشکه به الیاس و اراهه اش دگر دیسی می یابند و در میان ابرهایی از فرشتگان، به فرمان آوای الهی به آسمان ها صعود می کنند.» (همان جا) «این بخش خیلی روشن و مستقیم از رویارویی هومری اودیسیوس و پولیفموس و با استفاده از داستانی مسیحی الگوبرداری شده است.» (نوریس، ۱۹۹۱: ۱۰۱-۱۱۸)

شخصیت شهروند این فصل «آشکارا نقش پولیفموس سايكلوپس را بازی می کند و بلوم نقش اودیسیوس.» (گيفرد، ۱۹۹۸: ۳۱۴)

در این پاراگراف های پایانی فصل «ظاهراً جویس به عنصر مازوخیستی شخصیت ایرلندی اشاره می کند، چه با مرور واقعه ی کشتن پسر کرابی و چه با یادآوری اعدام رابرت امت. شاید از این ادعای رایج - ایرلند فقط به این دلیل استعمار شد که ایرلندی ها ذاتاً قابل استعمار شدن هستند - آزرده خاطر شده است. این شاید در مفهومی گسترده تر، به نوعی گویای این باشد که ایرلند برای مشکلات خود ساخته یهودیان را به عنوان بز قربانی استفاده می کرد (همان طور که هینز و دیسی آن ها را مقصر گرفتاری های اقتصادی انگلستان می دانند). اما در این صحنه، ملی گرایی ایرلندی تصویری مایوس کننده از پدر و مادر انگلیسی اش است. احتمالاً جویس به طور ضمنی بیان می کند که مشکل اصلی شکست این مردان بزدل (مثلاً شهروند یا آوازخوان های هتل ارموند) در درگیر شدن با بریتانیایی هاست؛ آن ها شکست خوردند، زیرا مخفیانه از ابهت انگلیسی ها حساب می برند. بنابراین، برای شان آسان تر است که بر سر قربانیان یهودی که از طبقه و مرتبه ی خودشانند، بکوبند تا در برابر عوامل قربانی سازی خودشان بایستند. از این رو، شهروند بلوم را به این دلیل شکنجه می کند که به آرتر گرفتار ایده ی شین فین را می دهد، گرچه این یعنی بلوم کاری مفید انجام می دهد، درحالی که دیگران فقط حرف می زنند. رویدادهای میخانه ی کی یرن این بن مایه ها را تکرار می کند.» (کایبرد، ۲۰۱۱: ۱۰۶۹)

نمایه‌ی نام افراد

- آتاماس - Athamas
آدرلی، سی - Adderly, C.
آرتیفونی، آلمیدانو - Artifoni, Almidano
آرگونات - Argonauts
آرنولد، اس جی - Arnold, S. J.
آقای هوسی - Mr. Hussey
آلدفرد - Aldfrid
آلفرد، سینت - Alfred, S.
آمینز، پیتر - Amiens, Peter
آیتا، سینت - Ita, S.
آی دلورس - IDolores
آیسادور آراتور، سینت - Isidore Arator, S.
آیورز، جان مایکل - Ivers, John M.
آیورز، جان مایکل - Ivers, John Michael
آیوز، سینت - Ives, S.
ابرکویڈ، فرنک - Abercoed, Frank
اترکتا، سینت - Attracta, S.
اتریج، درک - Attridge, Derek
آتول، لورنس، سینت - O'Toole, Laurence, S.
آداناهو، ام (راگی) - O'Donohoe, M. (Ruggy)
آدانل، رد هیو - O'Donnell, Red Hugh
آدانل، لیوپولد - O'Donnell, Leopold
آدانوون رُسا، جرما یا - O'Donovan Rossa, Jeremiah
ادوارد، سینت - Edward, S.
آدوڈ، الیزابت - O'dowd, Elizabeth

أُرَاین، ترنس - O’Ryan, Terence
أُرفُوس - Orpheus
اسپارکز - Sparks
اسپینوزا، باروخ - Spinoza, Baruch
استایلایتیز، سایمن، سینت - Stylites, Simon, S.
استرتن، یوجین - Stratton, Eugene
استرجن، هنری - Sturgeon, Henry
استوارت، مری - Stuart, Mary
استوئر - Stoer
استیونسن، اف - Stevenson, F.
اسقف کری - Archbishop Creagh
اسکات، والتر - Scott, Walter
اسکات، ویلیام - Scott, William
اسکار - Oscar
اسکلی، مایکل دی - Scally, Michael D.
اسکولاستیکا، سینت - Scholastica, S.
اسکیف، سی - Skaife, C.
اسلتری، بی آر - Slattery, B. R.
اسمیت، تود - Smith, Toad
أَسین - Ossian
اکسٹیویر، سینت فرانسیس - Xavier, St. Francis
أُکلری، فیرفیسا - O’Clery, Fearfeasa
أُکلری، کاکویگریچ - O’Clery, Cucoigriche
أُکلری، کونایری - O’Clery, Conaire
أُکلری، مایکل - O’Clery, Michael
أُگرونی، اوجین - O’Growney, Eoghan
الکتور، جُرج - Elector, George
الن، جیمز لین - Allen, James Lane
الن، گرنت - Grant, Allen

O'Leary, John - اليرى، جان
Allington Bernard, Charlotte - الينگتن برنارد، شارلوت
Emmet, Robert - ايمت، رابرت
Antonio - انتونيو
Anderson, Michael - اندرسن، مايكل
Andrews, William Drennan - اندروز، ويليام درنن
O'Neill, Owen Roe - أونيل، اون رو
ONiell, J. J. - أونيل، جى جى
O'Neill, Shane - أونيل، شين
O'Niell, Messrs H. J. - أونيل، مسرز اچ جى
O'Neill, Harry J. - أونى يل هرى جى
Ursula, S. - اورسولا، سينت
Isolde - ايزولده
Egerton, Frank - ايگرتن، فرانك
Ingram, John Kells - اينگرم، جان كلز
Ino - اينو
Agricola - اگريكولا
Baraclough, Arthur - باراكلاف، آرتر
Barbara, S. - باربارا، سينت
Barnum, P. T. - بارنم، پى تى
Bunn, Alfred - بان، ألفرد
Lady Maxwell - بانو مكسول
Beethoven, Ludwig - بتهوون، لودويگ
Broadbent, J. S. - برادبنت، جى اس
Brun Le, George - بران ل، ژرژ
Brown, John - براون، جان
Browne, Maximilian Ulysses - براون، مكسى ميليان يولسيسز
Braham, John - براهام، جان
Bride, S. - برايڊ، سينت

برک، اندرو ”پيسر“ - Burke, Andrew “Pisser”

برکمنز، جان، سينت - Berchmans, John, S.

برگن، الف - Bergan, Alf

برگن، دنیل - Bergin, Daniel

برلو، جان - Barlow, John

برنارد، سينت - Bernard, S.

برندن، سينت - Brendan, St.

برنگن، تامس - Brangan, Thomas

برونی، لينم - Brunny, Linam

بری، جی ام - Barry, J. M.

بریجید، سينت - Brigid, S.

برينگتن، جونا - Barrington, Jonah

بس، ویلیام آرتر همر - Bass, William Arthur Hamar

بسی، اورلیو - Bassi, Aurelio

بطلمیوس، کلادیوس - Ptolemaeus, Claudius

بلپر، بارون - Belper, Baron

بلکبرن، آر تی - Blackburne, R. T.

بلکسمیت، ویلیج - Blacksmith, Willage

بلوم، مارکوس جی - Bloom, Marcus J.

بلومنداڦ، لویتپولد - Blumenduft, Luitpold

بلیکوزس، لویی، سينت - Bellicosus, Louis, S.

بلينگتن - Billington

بلینی، وینچنتزو - Bellini, Vincezo

بلینی، وینچنسو - Vincenzo, Bellini

بمباست، ویلهلم - Bombastus, Wilhelm

بنت، پرسى - Bennett, Percy

بن ستاک، برنارد - Benstock, Bernard

بن ستاک، شری - Benstock, Shari

بُنْهَایم، هلموت - Bonheim, Helmut

Buddha, Siddhartha Gautama - بودا، سیدارتا گوتاما -
Boone, Josheph Allen - بون، جوزف آلن -
Bonifacius, S. - بونیفیشس، سینت -
Boyd-Jones E. - بوید-جونز ای -
Boyd, James - بوید، جیمز -
Boycott, Captain - بویکات، کاپیتان -
Boylan, Blazes - بویلن، بلیزس -
Boylan, Daniel - بویلن، دنیل -
Boileau - بویلیو -
Beeton, Isabella - بیتون، ایزابلا -
Beare, Don Philip O'Sullivan - بیر، دان فیلیپ اوسولیان -
Barbone, PraiseGod - بیربن، حمدخدا -
Bishop, Sir Henry - بیشاپ، سر هنری -
Bishop, Henry - بیشاپ، هنری -
Bishop, Henry Rowley - بیشاپ، هنری زولی -
Pappin, S. - پاپین، سینت -
Parthenope - پارتنوبی -
Purcell, F. T. - پارسل، اف تی -
Parnell, John Howard - پارنل، جان هوارد -
Paul, Vincent de, S. - پال، وینست دی، سینت -
Ponsonby, Edward - پانسانبی، ادوارد -
Power, John T. - پاور، جان تی -
Patrick, Sister Mary - پتریک، خواهر مری -
Paget, Henry William - پجت، هنری ویلیام -
Father Cowley - پدر کولی -
Paderewski, Ignace Jan - پدروسکی، ایگناتسه یان -
Procter, Adelaide A. - پراکتر، ای ادلید -
Protomartyr, Stephen, S. - پروتومارتیر، استیون، سینت -
Pacifcus, Aloysius, S. - پیسیفیکوس، آلویسوس، سینت -

پلانڪٽ، ماد - Plunkett, Maud
پن، ويليام اڇ - Penn. William H.
پوگورنى، جوليس پي - Pokorny, Julius P.
پيٽي، ٽي ام - Patey, T. M.
پيگٽ - Pigott
پيل، جان - Peel, John
پين، جان هاوارد - Payne, John Howard
پي پيرس، ديويڊ - Pierce, David
ٽاپر، نورمن ڊبليو - Tupper, Norman W.
ٽاڪيٽوس، ڪورنيليوس - Tacitus, Cornelius
ٽالبوٽ، ريچارڊ - Talbot, Richard
ٽرزا، ماريآ - Theresa, Maria
ٽرنس، سينٽ - Terence, S.
ٽريستان - Tristan
ٽريفٽ، اڇ - Thrift, H.
ٽل، ويليام - Tell, William
ٽمپل، ويليام - Temple, William
ٽن، ٽيوبالڊ وولف - Tone, Theobald Wolfe
ٽورپين، ڊڪ - Turpin, Dick
ٽورٽن، جيمز - Thornton, James
ٽوروي ڊراپ، پرينس - Turveydrop, Prince
ٽوني، ويليام جِي - Tunny, William J.
ٽيلر، سروان - Taylor, Officer
ٽيلسٽ، جسي - Tilsit, Jessie
ٽيودوٽوس، سينٽ - Theodotus, S.
جارلاٽ، سينٽ - Jarlath, S.
جانِ خدا، سينٽ - John of God, S.
جانسن، جيمز (جيمي) - Johnson, James (Jimmy)
جرويشس، سينٽ - Gervasius, S.

Jeffs, J. B. - جفنز، جی بی -
Jackson, J. A. - جکسن، جی ای -
Joseph, S. - جوزف، سینت -
Josephine - جوزفین -
Julieta, S. - جولیتا، سینت -
Jason - جیسن -
James of Dingle, S. - جیمز اهل دینگل، سینت -
James, S. - جیمز، سینت -
James, Henry - جیمز، هنری -
Giovanni, Pietro Pinamonti - جیوانی، پیٹرو پینامونٹی -
Ceppi, Peter - چپی، پیٹر -
Chace, Arthur - چیس، آرٹر -
Deák, Ferenc - ڈاک، فرنس -
Deák, Ferenc - ڈاک، فرنز -
Dudley, Nicholas (J. D.) - ڈدلی، نیکلاس (جی ڈی) -
Duffy, Mr - دافی، آقا -
Douglas, John Sholto - ڈوگلاس، جان شولٹو -
Dollard, Ben - دلرڈ، بن -
Dunne, Miss - ڈونہ، دوشیزہ -
Doherty, William - ڈاھرتی، ویلیام -
Dyer, John - ڈیر، جان -
Dedalus, Boody - ددلس، بودی -
Dedalus, Dilly - ددلس، ڈلی -
Dedalus, Katey - ددلس، کیتی -
Dedalus, Maggy - ددلس، مگی -
Drago, Adolphe - ڈریگو، ادولف -
Dick, Deadwood - ڈک، ددوود -
Delahunt, Joseph - دلہانت، جوزف -
Delahunt, Silvester - دلہانت، سیلوستر -

دلئینی، ویلیام - Delany, William
دنس، جُرج - Dance, George
دنیس، سینت - Denis, S.
دوایر، مایکل - Dwyer, Michael
دوس - Douce
دوشیزه دوس - Miss Douce
دوشیزه کندی - Miss Kennedy
دونیزتی، گایتانو - Donizetti, Gaetano
دویت، مایکل - Davitt, Michael
دویل، مادام - Doyle, Madame
دیکنز، چارلز - Dickens, Charles
دیگنم، پتریک الویشس - Dignam, Patrick Aloysius
دیگنم، پدی - Dignam, Paddy
دیلن، ول - Dillon, Val
دیمپنا، سینت - Dympna, S.
دیمزی، دیوید - Dimsey, David
دیویس، تامس آوزبورن - Davis, Thomas Osborne
رابیوتی، انتونی - Rabaiotti, Antoni
راچفورت، آرتور - Rochfort, Arthur
راچفورت، ریچارد - Rochfort, Robert
راچفورت، مری - Rochfort, Mary
راسا، جرمایا اُدانوان - Rossa, Jeremiah O'Donovan
راسل، تامس - Russell, Thomas
راسل، هنری - Russel, Henry
رافتری، انتونی - Raftery, Antony
رالی، سیسل - Raleigh, Cecil
رامبولد، سر هوراس - Rumbold, Sir Horace
رامبولد، هوراس - Rumbold, Horace
رایت - Wright

Rice, Ignatius - رایس، ایگنیشس
Redmayne, William T. - ردماین، ویلیام تی -
Reddy, Richard - ردی، ریچارد -
Rose, S. - رُز، سینت -
Rosaleen - رزالین -
Ruben, Paul - روبن، پال -
Rodríguez, Diego - رودریگوز، دیگو -
Rowden, Francis - روڈن، فرانسیس -
Round, John - رَوند، جان -
Richard, S. - ریچارد، سینت -
Rienzi, Cola di - ریئتزی، کولا دی -
Sacher Masoch, Leopold von - زاخر مازوخ، لیوپولد فون -
Zaretsky - زارتسکی -
Jacquet, Claude - ژاکه، کلود -
Sarsfield, Patrick - سارسفیلد، پتریک -
Saphero - سپایرو -
Sir, Henry Charles - سِر، هنری چارلز -
Servasius, S. - سرویشس، سینت -
Celestine, S. - سلسستین، سینت -
Senan, S. - سنن، سینت -
Swan, William A. - سوان، ویلیام ای -
Solomons, Maurice E. - سولومونز، موریس ایس -
Sullivan, Timothy Daniel - سولیان، تیموتی دنیل -
Sullivan, Kevin - سولیان، کوین -
Sewell, Kames Walter - سول، جیمز والتر -
Sohan, Jack - سوهن، جک -
Swift, Earnest Godwin - سویفت، ارنست گودوین -
Sayers, Tom - سیرز، تام -
Sayers, William - سیرز، ویلیام -

Simpson, James - سیمسن، جیمز -
Simpson, Erik - سیمسون، اریک -
St. Benedict of Nursia - سینت بندیکتِ نورسیایی -
Saint Fechin - سینت فچین -
Synge, John Millington - سینگ، جان میلینگتن -
Sinico, Mrs - سینیکو، خانم -
Cyr, S. - سی پر، سینت -
Charlemagne - شارلمان -
Shylock - شایلاک -
Sherlock, Lorcan - شرلاک، لارکن -
Shakespeare, Patrick - شکسپیر، پتْرِیک دلبیو -
Shackleton, George - شکلتن، جُرج -
Shannon - شنن -
Sheba (Sabaeans), Queen - شیبا، ملکہ -
Sheehy, Bessie - شیھی، بسی -
Sheehy, David - شیھی، دیوید -
Fottrell, George - فاترل، جُرج -
Foster, Stephen - فاستر، استیون -
Fachtna, S. - فاکتنا، سینت -
Falkiner, Frederick - فالکینر، فردریک -
Fechin, Saint - فچین، سینت -
Ferreol, S. - فررول، سینت -
Forrest, Dr - فرست، دکتَر -
Fernandez, Gonzalo - فرناندز، گونزالو -
Fehrenback, Bernard - فرنباک، برنارد -
Frigidian, S. - فریجیدین، سینت -
Fletcher, Phineas - فلچر، فینیس -
Flagg, Ellen H. - فلگ، الن اچ -
Flanagan, John - فلنگن، جان -

فلینٹ - Flint
فلوین، جی - Flavin, J.
فورسا، سینٹ - Fursa, St.
فوسکو، کنت - Fosco, Count
فوکاس، سینٹ - Phocas, S.
فی، پی - Fay, P.
فیاکر، سینٹ - Fiacre, S.
فیتز، آلبرٹ ایچ - Fitz, Albert H.
فیتزبال، ادوارد - Fitzball, Edward
فیتزجرالد، ادوارد - Fitzgerald, Edward
فیتزجرالد، جرالڈ - Fitzgerald, Gerald
فیتزجرالد، رابرٹ - Fitzferald, Robert
فیتزسایمن، ایچ اکانل - Fitzsimon, H. O'Cannell
فیتزسایمنز - Fitzsimons
فیتزسیمنز، رابرٹ - Fitzsimmons, Robert
فیشر، فرد - Fisher, Fred
فیگنر، ارن - Figatner, Aaron
فیگن، پیٹر - Fagan, Peter
فیلڈ، ویلیام - Field, William
فینبار، سینٹ - Finbarr, S.
فینتان، سینٹ - Fintan, S.
فیورسی، سینٹ - Fursey, S.
کاتالانی، انجلیکا - Katalani, Angelica
کارپنٹر، جی ای - Carpenter, J.E.
کاردینال وُلزی، تامس - Cardinal Wolsey, Thomas
کاستکا، استنیلاس، سینٹ - Kostka, Stanislaus, S.
کالپنسیس، مری پن، سینٹ - Calpensis, Marion, S.
کالم کیل، سینٹ - Columille, S.
کالیس، مسرز - Collis, Messrs

کالیس، وارد - Callis, Ward
کالینز، ویلکی - Collins, Wilkie
کامبرنسس، جیرالدوس - Cambrensis, Giraldus
کامینز، ام - Cummins, M.
کانف، تامس - Conneff, Thomas
کانگریو، ویلیام - Congreve, William
کانمی، جان اس جی - Conmee, John S. J.
کاوانا، پٹریک فیدلیس - Kavanagh, Patrick Fidelis
کتسبی، تی - Catesby
کرامول، اولیور - Cramwell, Oliver
کرن، استیون - Kern, Stephen
کروکر، باس - Crocker, Boss
کرول، جان - Carroll, John
کریستی - Christy
کریمنز، ویلیام سی - Crimmins, William C.
کستلین، ای - Castelian, A
کلاسی، ملکی - Clahissey, Malachi
کلمب، کریستف - Columbus, Christopher
کلمن، جُرج - Colman, George
کلمن، سینت - Colman, S.
کلنسی، جُرج - Clancy, George
کلنسی، جان - Clancy, John
کولمبا، سینت - Columba, S.
کولومبانوس، سینت - Columbanus, S.
کلہر، کورنلیوس - Kelleher, Cornelius
کلی، ہنری - Clay, Henry
کلیری، پی جی - Cleary, P. J.
کلیرڈ، مارتا - Cliffler, Martha
کلیور، پیٹر - Claver, Peter

Cantalice, de Felix, S. کنتاليس، دی فيليكس، سينت
Cantwell - کنتول - کنتول
Kendall, Marie - کندال، مری - مری
Kennedy - کندی - کندی
Kennedy, Peter - کندی، پيتر - پيتر
Conrad, Joseph - کنراد، جوزف - جوزف
Confucius, Brian - کنفوسیوس، برايان - برايان
Canice, S. - کنيس، سينت - سينت
Caniculus, Owen, S. - کنیکولوس، اون، سينت - اون، سينت
Quirke, T. - کونرک، تی - تی
Cooper, James Fenimore - کوپر، جيمز فيمور - جيمز فيمور
Corbett, J. J. - کوربت، جی جی - جی جی
Courtenay, Arthur H. - کورتني، آرتر اچ - آرتر اچ
Courcy, John de - کورسی، جان د - جان د
Curran, Sarah - کورن، سارا - سارا
Cornelius, S. - کورنلیوس، سينت - سينت
Corrigan, Bernard - کوريجن، برنارد - برنارد
Cook, Thomas - کوک، تامس - تامس
Cooke, T. - کوک، تی - تی
Cook, John Mason - کوک، جان ميسن - جان ميسن
Coldee, Angus - کولدی، انگس - انگس
Kevin, S. - کون، سينت - سينت
Quigley - کویگلی - کویگلی
Kichham, Charles Joseph - کيچهم، چارلز جوزف - چارلز جوزف
Casement, Roger - کيسمنت، راجر - راجر
Kickham, Charles - کيکهم، چارلز - چارلز
Kincora, Brian - کينکورا (بورو)، برايان - برايان
Kingston, Sir William - کينگستن، سر ويليام - سر ويليام
Keogh, James - کيو، جيمز - جيمز

Keogh, Myler L. - کیو، مایر ال -
Keogh, William - کیو، ویلیام -
Cusack, Michael - کیوسک، مایکل -
Kieran, S. - کییرن، سینت -
Kiernan, Barney (Bernard) - کییرن، بارنی (برنارد) -
Gall, S. - گال، سینت -
Gahan, H. T. - گان، اچ تی -
Gann, Joe - گان، جو -
Gunn, Michael - گان، مایکل -
Gonzaga, Aloysius, S. - گانزاگا، آلویشس، سینت -
Godiva, Lady - گاودیوا، لیدی -
Grattan, Henry - گرتن، هنری -
Geraghty, M. E. - گرٹی، ام ای -
Grogan, R. - گروگن، آر -
Garibaldi, Giuseppe - گریبالدی، جوزپہ -
Greatrakes, Valentine - گریت ریکز، ولنتاین -
Griffin, Gerald - گرین، جرالڈ -
Green, M. C. - گرین، ام سی -
Greene, Roger - گرین، راجر -
Graves, Woodcock - گریوز، ووڈکاک -
Gallaher, Brenden - گلاھر، برندن -
Gallaher, Gerald - گلاھر، جرالڈ -
Gallaher, Fred - گلاھر، فرد -
Gallaher, William - گلاھر، ویلیام -
Goldsmith, Oliver - گلداسمیت، آلیور -
Goulding, Richie - گلدینگ، ریچی -
Gutenberg, Murtagh - گوتنبرگ، مورتا -
Gutenberg, Johannes - گوتنبرگ، یوهانس -
Godunov, Boris - گودانف، بوریس -

Gorman, Bernard - گورمن، برنارد
Gorman, Timothy - گورمن، تیموتی
Gilbert, Fred - گیلبرت، فرد
Gillett, George Alfred - گیلت، جرج آلفرد
Gillett, Rosa - گیلت، رُزا
Gillett, Rotha Marion - گیلت، روتا مری بین
Giltrap, J. J. - گیلترپ، جی جی
Longfellow, Henry Wadsworth - لانگفلو، هنری وڈزورث
Love, Hugh C. - لاو، هیو سی
Lovebitch, James - لایبرچ، جیمز
Lover, Samuel - لاور، سمونل
Lynam, Brunny - لاینم، برونی
Lord Oldborough - لرد اُلدبرا
Lord Galtrim - لرد گلتریم
Molesworth Lord - لرد مولزورث
Larry O'Rourke - لری اُورک
Lenehan, Matt - لنهن، مت
Lobengula - لوبنگولا
Lever, Charles - لور، چارلز
Lever, Charles James - لور، چارلز جیمز
Lurz, John - لورز، جان
Loré, Prosper - لوره، پراسپر
Lavery, John - لوری، جان
Lowry (Lowrey), Dan - لوری، دن
Lucy, S. - لوسی، سینت
Lloyd, Marie - لوید، مری
Lipton, Thomas - لیپتون، تامس
Lidwell, George - لیدول، جُرج
Liszt, Frantz - لیست، فرانتس

Lynchehaun, James - لینچہاؤن، جیمز -
Lind, Jenny - لینڈ، جنی -
Lynam, Bernard M. - لینم، برنارد ام -
Leopold, S. - لیوپولڈ، سینٹ -
Leugarde, S. - لیوگارد، سینٹ -
Maher, Thomas - مار، تامس -
Martha, S. - مارتا، سینٹ -
Martin, S. - مارتین، سینٹ -
Mark, King - مارک، شاہ -
Marx, Karl - مارکس، کارل -
Mulligan, John - مالگن، جان -
Malone, Carroll - مالون، کرول -
Maunder, John Henry - مانڈر، جان ہنری -
Monk, Maria - مانک، مریا -
Monypeny, R. W. - مانپینی، آر دبلیو -
Michan, St. - مایکن، سینٹ -
Mapas, John - مپاس، جان -
Mercadante, Giuseppe Saverio Raffaele - مرکاندانتہ، جوزپہ سیوریو رافائلہ -
Mary, S. - مری، سینٹ -
Mass, Joe - مس، جو -
Massey de, Norah - مسی دو، نورا -
Massey, De - مسی، دی -
MacAnspic, Patrick - مک آنسپی، پٹریک -
MacAnspic, Thomas - مک آنسپی، تامس -
Maccabee - مکابی -
McCarthy, Justin Huntly - مکارٹی، جاسٹین ہانتلی -
MacConnell, Andrew - مک کانل، اندرو -
McBurney, William B. - مک برنی، ویلیام بی -
McDonald, Walter - مک دانلد، والٹر -

مک داؤل - MacDowell
مک درمات، رد جیم - MacDermott, Red Jim
مک کانسیداین، دانلد - MacConsidine, Donald
مک کانمرا، دونا - MacConmara, Donough
مک کرکن، هنری جوی - M'Cracken, Henry Joy
مک کول، فین - MacCool, Finn
مک مانوس، شیمس - MacManus, Seumas
مک منس، مایلز - McManus, Myles
مک مورا، آرت - MacMurragh, Art
مک مهن، مارشال - MacMahon, Marshall
مگینس، الن - Maguinness, Ellen
مگینی، دنیس جی - Maginni, Denis J.
ملکه میو - Queen Maeve
مندلسون - بارتولدی، فیلیکس - Mandelsohn - Bartholdy, Felix
مندلسون، موزس - Mandelson, Moses
منگان، جیمز کلارنس - Mangan, James Clarence
منگن، پی - Mangan, P.
مور، تامس - Moore, Thomas
مور، یوجین - MÓr, Eoghan
مورفی، جان - Murphy, John
مورفی، جی ان - Murphy, G. N.
مورفی، جیمز - Murphy, James
مورفی، سی دبلیو - Murphy, C. W.
مورفی، مارتین - Murphy, Martin
مورل، تامس - Morel, Thomas
موری، ویلی - Murray, Willy
موریس، جرج پی - Morris, George, P.
مورینسن، استیون - Morrison, Steven
موزس، مارکوس ترشس - Moses, Marcus Terius

Mullan, Ffrench - مولن، ففرنچ -
Moulang, Daniel - مولنگ، دنیل -
Molony, William - مولونی، ویلیام -
Molloy, Gerald - مولوی، جرالد -
Mounin, Abbe Alfréd - مونا، ابه آلفرد -
Munro, A. - مونرو، ای -
Moonlight, Captain - مونلایت، کاپیتان -
Mitchel, John - میچل، جان -
Millard, Harrison - میلارد، هرینسن -
Miller, Isabella Helen - میلر، ایزابلا هلن -
Meyerbeer, Giacomo - می-یربی-یر، جاکومو -
Nepomuc, John, S. - نیپوماک، جان، سینت -
Nagle, Susy - نگل، سوزی -
Nelson, Barb - نلسن، بارب -
Neaulan, Jean Wyse - نولان، ژان وایز -
Nolan, John Wyse - نولن، جان وایز -
Nicholas, Friar - نیکلس، فرایر -
Nagle, Acky (John Joachim) - نیگل، اکی (جان یوآخیم) -
Nagle, Joe (James Joseph) - نیگل، جو (جیمز جوزف) -
Nemo, Capitan - نیمو، کاپیتان -
Neary, Edward - نییری، ادوارد -
Wought, James - وات، جیمز -
Waters, Thomas - واترز، تامس -
Ward, Gerald Ernest Francis - وارد، جرالد ارنست فرانسس -
Ward, William Humble - وارد، ویلیام هامبل -
Wallace, William Ross - والاس، ویلیام راس -
Vaughan, Bernard - وان، برنارد -
Wilde, Sir William - وایلد، سر ویلیام -
Wylie, W. E. - وایلی، دبلیو ای -

Wine, Bernard - واین، برنارد -
Wettstein, Georg - وِستین، جُرج -
Ward - ورد -
Verdi, Giuseppe - وردی، جوزپ -
Verchoyle, Charles - ورسکویل، چارلز -
Verchoyle, Sarah - ورسکویل، سارا -
Verchoyle, Willem - ورسکویل، ویلم -
Verchoyle, Henrick - ورسکویل، هنریک -
Verne, Jules - ورن، ژول -
Woffington, Margaret (Peg) - وُفینگتن، مارگارت (پگ) -
Wagner, Richard - واگنر، ریچارد -
Velasquez, Patricio - ولاسکز، پتریشیو -
Volta, Alessandro - ولتا، الساندرو -
Wellesley, Arthur - ولزلی، آرتر -
Vulmar, S. - وُلمار، سینت -
Wheatley, Horace - ویتلی، هورس -
Witen, Michelle - ویتن، میشل -
Williams, Jane - ویلیامز، جین -
Willis, John - ویلیز، جان -
Vincent - وینسنت -
Wheeler, Edward L. - وییلر، ادوارد ال -
Hupinkoff, Borus - هاپینکف، بوروس -
Hatton, John L. - هاتن، جان ال -
Hutchinson, Joseph - هاجینسن، جوزف -
Hospitator, Julian, S. - هاسپیتاتور، جولیس، سینت -
Huggard, W. C. - هاگرد، دبلیو سی -
Hall, Owen - هال، اون -
Hall, Benjamin - هال، بنجامین -
Hall, Maria - هال، ماریا -

هالیدی، جیکاب - Halliday, Jacob
هامفری، رابرت - Humphrey, Robert
هانت، جان - Hunt, John
هاوارد، فردریک - Howard, Frederick
هرا - Hera
هرتزاگ، موزس - Herzog, Moses
هرتزاگ، آیزاک - Herzog, Isaac
هرکول - Hercules
هرلی، والتر - Hurley, Walter
هرمن - جوزف، اس، سینت - Herman-Joseph, S.
هرودوت - Herodotus
هری، لوین - Harry, Levin
هزلتین، کریستوفر - Heseltine, Christopher
هکت، مارتین ای - Hackett, Martin A.
هکی، لویی جی - Hickey, Louis J.
هالکوم، مری پن - Halcombe, Marian
هنری، جیمز جی - Henry, James J.
هورگن، دنیس - Horgan, Denis
هی، مری سسیل - Haye, Mary Cecil
هیز، میکلائو - Hayes, Michelangelo
هیلی، وادلر - Healy, Waddler
هینن، جی سی - Heenan, J.C.
یوتل، جنین - Utell, Janine
یورک، الیزابت - Yorke, Elizabeth
یورک، فیلیپ - Yorke, Phillipe
یوکسٹتر، ویلیام - Youkstetter, William
یہودیہ - Judea

نمایه‌ی نام مکان‌ها

- Falls of Doonas - آبشار دوناس
Salmon Leap - آبشار سالمون
Atlantic - آتلانتیک
Arbour Hill - آربر هیل
Artane - آرثین
Asia Minor - آسیای صغیر
Ox - آکس
Achill Island - آکیل آیلند
Alameda - آلامیدا
County Antrim - آنتریم
Avila - آویلا
Eblana - ابلانا
Abeakuta - ابیاکوتا
Austria - اتریش
Adam and Eve - آدم اند ایوز
Spoleto - اسپولتو
Curley's Hole - استخر کرلی
Stony Batter - استونی بتر
Essex Gate - اسکس گیت
Sligo - اسلیگو
Smithfield - اسمیت‌فیلد
Assisi - آسیزی
Offaly - اُفالی
Saint Michael's - اقامتگاه سینت مایکل

اقیانوس اطلس - Atlantic Ocean

اکستر - Exeter

انتورپ - Antwerp

انستیتو اُبرایان - O'Brian Institute

انستیتوی اُبراین - O'Brien Institute

اوماها - Omaha

ایفلی - Iffley

بارانداز اُرموند - Ormond Quay

بارانداز ارن - Arran Quay

بارانداز الیز - Ellis Quay

بارانداز این - Inn Quay

بارانداز پمبروک - Pembroke Quay

بارانداز جُرج - George's Quay

بارانداز گرند کانال - Grand Canal Quay

بارانداز مرچنت - Merchant Quay

بارانداز نورث‌وال - Northwall Quay

بارانداز ولینگتن - Wellington Quay

بارانداز ووود - Wood Quay

بازار کارمن - Carmen

بازار مایرس - Mirus Bazaar

باغ ژر جرارد - Gerard's Rosery

باکستن - Buxton

بالی کینلار - Ballykinlar

بالی کینلر - Ballykinlar

بالیموت - Ballymote

بالی مون - Ballymun

بانک ایرلند - Ireland Bank

بانک هایبرنیان - Hibernian Bank

بانکومب - Buncombe

Isolde's Tower - برج ایزالد -
Isolde's Tower - برج ایزالد -
S. Patrick's Purgatory - برزخ سینت پتریک -
Barrow - بَرُو -
Belgium - بلژیک -
Blackrock - بلک‌راک -
Ballyhooly - بَلّی‌هولی -
Belvedere Place - بن‌بست بلوِدر -
Bantry - بنتری -
Cork Harbour - بندر کُرک -
Kinsale Harbour - بندرگاه کینسیل -
Ventry Harbour - بندرگاه ونتری -
Boosterstown - بوترزتُون -
Boulogne - بولونیه -
Boyle - بویل -
Sir Patrick Dun's Hospital - بیمارستان سِر پتریک دان -
Mercer's Hospital - بیمارستان مرسر -
Linenhall Barracks - پادگان لینن‌هال -
Padoua - پادوا -
Clonturk Park - پارک کلاتتارک -
Presbytery - پرزبیتاری -
Peru - پرو -
Prussia - پروس -
Provost Marshal - پرووست مارشال -
Prémontré - پریمونتره -
Island Bridge - پل آیلند -
O'Donovan Rossa Bridge - پل اُدونونِ روسا -
Essex Bridge - پل اسکس -
O'Connel Bridge - پل اُکانل -

Annesley Bridge - پل انزلی -
Bloody Bridge - پل بلادی -
Royal Channel Bridge - پل رویال کانال -
Richmond Bridge - پل ریچموند -
Metal Bridge - پل فلزی -
Carlisle Bridge - پل کارلایل -
Queen Bridge - پل کوئین -
Grattan Bridge - پل گرتن -
Loopline Bridge - پل لوپ لاین -
Newcomen Bridge - پل نیوکامن -
Whitworth Bridge - پل ویت ورت -
Bridge of Yessex - پل یسکس -
Portsmouth - پورترموث -
Portobello - پورتوبلو -
Pola - پولا -
Pilate - پیلاطس -
Merchants' Arch - تاق مرچنت -
Tullamore - تالامور -
Green Hills of Tallagh - تپه‌های سبز تالات -
Broadstone Terminus - ترمینوس برادستون -
Trieste - تریسته -
Temple Bar Lane - کوی تمپل بار -
Castleconnel Rapids - تندآب کسل کانل -
Tottenham - توتنهم -
Thomond - توموند -
London Bridge Road - جاده‌ی پل لندن -
North Circular Road - جاده‌ی سرکولار شمالی -
Island of Staffa - جزیره‌ی استافا -
Station Island - جزیره‌ی استیشن -

جزیره ی ایونا - Island of Iona
جزیره ی کلیر - Clare Island
جزیره ی کلیپر - Clear Island
چاو - Chow
چپستو - Chepstow
چهارراه اسکس گیت - Corner of Essex Gate
خانه ی بلوِدر - Belvedere House
خانه ی لینستر - Leinster House
خلیج بلکساد - Blacksod Bay
خلیج دینگل - Dingle Bay
خلیج کلو - Clew Bay
خلیج هول اُپن - Holeopen Bay
خیابان آیلند - Island Street
خیابان ادلاید - Adelaide Road
خیابان ارن غربی - Arran street West
خیابان استور - Store Street
خیابان اسکس - Essex Street
خیابان اسکینر - Skinner's Row
خیابان اسمیت فیلد - Smithfield Street
خیابان اکسچینج - Exchange Court
خیابان اکسچینج شمالی - Exchange Street North
خیابان آن جنوبی - South Anne Street
خیابان اولد چرچ - Old Church Street
خیابان بارانداز ایدن - Eden Quay
خیابان بارنفیلد - Barnfield Crescent
خیابان بدفورد - Bedford Row
خیابان بنبرب - Benburb street
خیابان بیشاپ - Bishop Street
خیابان پارلمان - Parliament Street

Palace Street - خیابان پالاس -
Prince's Street - خیابان پرنس -
Portland Street - خیابان پورتلند -
Pearse Street - خیابان پیرز -
Thomas Street - خیابان تامس -
Tudor Street - خیابان تودور -
Townsend Street - خیابان تون سنند -
George's Street South - خیابان جرج جنوبی -
Jervis Street - خیابان جرویس -
James Street - خیابان جیمز -
Church Street - خیابان چرچ -
Upper Church Street - خیابان چرچ شمالی -
Chancery Place - خیابان چنسری -
Drury Street - خیابان دروری -
Denzille Street - خیابان دنزل -
Dorset Street - خیابان دورست -
Dominick Street - خیابان دومینیک -
Richmond Street - خیابان ریچموند -
Suffolk Street - خیابان سافولک -
Cecilia Street - خیابان سسیلیا -
Sycamore Street - خیابان سیکامور -
Shop Street - خیابان شاپ -
Upper Sheriff Street - خیابان شریف شمالی -
Francis Street - خیابان فرانسیس -
Frederick Street - خیابان فردریک -
Fleet Street - خیابان فلیت -
Fownes's Street - خیابان فونز -
Fitzgibbon Street - خیابان فیتزگیبین -
Fade Street - خیابان فیڈ -

Fish Street - خیابان فیش
Crowe Street - خیابان کرو
Clapham Road - خیابان کلیم
Clare Street - خیابان کلیر
Clarendon Street - خیابان کلیرندن
Camden Street - خیابان گمدن
Camden Street Lower - خیابان کمندن جنوبی
Canning Street - خیابان کنینگ
Cope Street - خیابان کوپ
Upper Kevin Street - خیابان کوین شمالی
Capel Street - خیابان کپیل
King Street - خیابان کینگ
Gardiner Street - خیابان گاردینر
Upper Gardiner Street - خیابان گاردینر شمالی
Granby Row Upper - خیابان گرنبی شمالی
Lower Grand Canal Street - خیابان گرند کانال جنوبی
Grosvenor - خیابان گروسونر
Great Strand Street - خیابان گریت استرند
Great Brunswick Street - خیابان گریت برانزویک
Great Charles Street - خیابان گریت چارلز
Greek Street - خیابان گریک
Green Street - خیابان گرین
Lombard Street West - خیابان لامبرد غربی
Lord Edward Street - خیابان لرد ادوارد
Little Britain Street - خیابان لیتل بریتن
Lismore Terrace - خیابان لیسمور
Liffy Street - خیابان لیفی
Leinster Street - خیابان لیئستر
Marlborough Street - خیابان مارلبرو

Moss Street - خیابان ماس
Malahide Road - خیابان مالاهاید
Madras Place - خیابان مدرس
Mary Street - خیابان مری
Lower Mount Street - خیابان مونت جنوبی
Mountjoy Street - خیابان مونتجوی
Mountjoy Square Street - خیابان مونتجوی اسکوائر
Mean Street - خیابان مین
Nassau Street - خیابان نسا
Nelson Street - خیابان نلسون
North Strand Road - خیابان نورث استرند
New Wapping Street - خیابان نیو واپینگ
Newtown Avenue - خیابان نیوٹون
Watling Street - خیابان واتلینگ
Winetavern Street - خیابان واینٹورن
Wicklow Street - خیابان ویکلو
William Street - خیابان ویلیام
South William Street - خیابان ویلیام جنوبی
North William Street - خیابان ویلیام شمالی
Hardwicke Street - خیابان هاردویک
Harmony Avenue - خیابان هارمونی
Holston Street - خیابان هالستن
Hunter Street - خیابان هانتز
Haddington Road - خیابان هدینگتن
Henry Street - خیابان هنری
Howth Road - خیابان هوٹ
Holes Street - خیابان هولز
Heytesbury Street - خیابان ہیٹزبری
York Street - خیابان یورک

Eustace Street - خیابان یوستس
Northumberland Road - خیابان نورث‌آمبرلند
Dún Laoghaire - دان لیری
Drumcondra - درام‌کوندرا
Drogheda - دراهادا
Derbyshire - دربی‌شر
Dromore - درومور
Vale of Ovoca - دره‌ی اووکا
Glen of Aherlow - دره‌ی عمیق‌آهرلو
Irish sea - دریای ایرلند
Black Sea - دریای سیاه
Desmond - دزmond
Cape Clear - دماغه‌ی کلییر
Village of Cantalice - دهکده‌ی کنتالیچه
Rush - راش
Rhine - راین
Rathcoffey - رتکافی
Rostrevor - رُست‌رُور
Mooney Restaurant bar - رستوران بار مونی
Davy Byrne Restaurant - رستوران دیوی برن
Scotch House - رستوران بار اسکاچ
Slieve Aughty - رشته کوه اشلیو آتی
Slieve Bernagh - رشته کوه اشلیو برنا
Bograghs Mountain - رشته کوه باگراگ
Nagles Mountain - رشته کوه نیگل
The Observatory of Dunsink - رصدخانه دانسینک
Avonbeg River - رود اُونبگ
Avonmore River - رود اُونمور
Barrow River - رودخانه‌ی بارو

Poddle River - رودخانه‌ی پادل
Tolka River - رودخانه‌ی تولکا
River Dodder - رودخانه‌ی دادر
Glencree River - رودخانه‌ی گلن کری
Vartry River - رودخانه‌ی وارتری
Ringabella - رینگابلا
Rio de Janeiro - ریو دو ژانیرو
Pentonville Prison - زندان پنتون ویل
Tullamore Jail - زندان تالامور
Cork Harbor - ساحل کُرک
Moat House - ساختمان موت
Empire Musichall - سالن موسیقی امپایر
Samarra - سامره
Summerhill - سامرهیل
Mapas Obelisk - ستون یادبود مَپاس
Sallins - سلینز
Santry - سنتری
Lough Neagh's Banks - سواحل لاک نی
Syria - سوریه
Sidney Parade - سیدنی پریڈ
Cecily - سیسیل
Saint John of God - سینت جان آو گاد
Saint Jame's Gate - سینت جیمز گیت
Saint Saviour's Dominicans - سینت سیویرز دومینیکنز
Sain Fechin - سینت فچین
Sinope - سینوپ
Sheffield - شفیلد
Shanagolden - شَنَاگُلْدن
Shannon - شنن

شهر لایودیس - Laodicea
شیلبله - Shillelagh
صخره‌ی جبل الطارق - Rock of Gibraltar
صومعه‌ی خواهران خیریه - Convent of the Sisters of Charity
صومعه‌ی کارملایت - Carmelite Convent
طرسوس - Tarsus
غار فینگال - Fingal's Cave
فرموی - Fermoy
فرنبرو - Farnborough
فروشگاه تورنتن - Thornton's
فور کورتز - Four Courts
فوردینگبریج - Fordingbridge
فیبزبرو - Phibsborough
فیروپ پارک - Fairview Park
فینگلس - Finglas
قصر دیدو - Dido's Palace
قلعه‌ی لینچ - Lynch's Castle
قلعه‌ی می‌نوٹ - Maynooth Castle
قله‌های اسپرین - Sperrin Peaks
قله‌ی سلیمو مارگی - Slievemargy
کارانتو هیل - Carrantuohill
کالج بلودر - Belvedere College
کالج پارک - College Park
کالج کلانگوز وود - Clongowes Wood College
کالج می‌نوٹ - Maynooth College
کامینز - Cummins
کانال سینت جرج - Saint George Canal
کانال شمالی - North Canal
کانستیتوشن هیل - Constitution Hill

Cong Abbey - کانگ ابی -
Connemara - کانمارا -
Cross - کراس -
Crosshaven - کراس هیون -
Cork Hill - کُرک هیل -
Croagh Patrick - کرو پتربیک -
Cruahan - کروخن -
Carrickmines - کریک ماینز -
Castle of the O'Connings - کسل آو دِ اُکانینگز -
Cafaggio - کفاجو -
Clontarf - کلانتارف -
Clonmacnois - کلان مک نوئیز -
Caledonia - کلدونیا -
Clontarf West Ward - کلون تارف وست ورد -
Calais - کله -
Clairvaux - کلیروؤ -
Mary's Abbey - کلیسا صومعهی مری -
Agatha's Church - کلیسای آگاتا -
Cormac's Great Church - کلیسای بزرگ کورمک -
garrison church - کلیسای پادگان -
Cashel Cathedral - کلیسای جامع (کاتدرال) کشل -
Saint Agatha's Church - کلیسای سینت آگاتا -
Saint Anne Church - کلیسای سینت ان -
Saint Peter's Church - کلیسای سینت پیتر -
Saint Joseph's Church - کلیسای سینت جوزف -
Saint James Church - کلیسای سینت جیمز -
Church of Saint Fiacre - کلیسای سینت فیاکر -
Saint Margaret's Church - کلیسای سینت مارگارت -
Saint Michan's Church - کلیسای سینت مایکن -

Saint Mary's Pro- Cathedral - کلیسای سینت مری -
Catherine's Roman Catholic Curch - کلیسای کاتولیک سینت کاترین -
Queen Maeve - کوئین میو -
Queenstown - کوئینزتاون -
Pill Lane - کوچه‌ی پیل -
Tangier Lane - کوچه‌ی تنجی‌یر -
Dolphin's Barn Lane - کوچه‌ی دلفینز بارن -
Crane Lane - کوچه‌ی کرین -
Cornwall - کورن‌وال -
Calpe's Rocky Mount - کوه صخره‌ای کالپ -
Featherbed Mountain - کوه فدرِید -
Crampton Court - کوی کرمتن -
Mourne Mountains - کوه‌های مورن -
Thomas Court - کوی تامس -
Chicken Lane - کوی چیکن -
Fetter Lane - کوی فتر -
Whitehall Lane - کوی وایت‌هال -
Queenstown - کوئینزتاون -
Killarney - کیلارنی -
Kilfenora - کیلفنورا -
Killaloe - کیللو -
Kilmainham - کیلماینهم -
Killybegs - کیلی‌بگز -
Kinsale - کینسیل -
Kingsbridge - کینگزبریج -
Galtees - گالتیز -
Galway - گالوی -
South Galway - گالوی جنوبی -
Featherbed Mountain - گردنه‌ی فدرِید -

Glen Inagh - گلن آینا -
Glendalough - گلندلاگ -
Geel - گیل -
Lusk - لاسک -
Lough Derg - لاف دِزگ -
Lough Ennel - لاک ائل -
Loughlinstown - لاکلینزتون -
Limehouse Way - لایمهاوس -
Lynam's - لاینم -
Landsdowne Road - لَنزْدون -
Lowry - لوری -
Lucca - لوکا -
Luainford - لوینفورد -
Poland - لهستان -
Lilip - لیکس لپ -
Lima - لیما -
Liverpool - لیورپول -
Mud Island - ماد آیلند -
Madrid - مادرید -
Charleville Mall - مال شارلویل -
North Munster - مانستر شمالی -
H. J. O'Neill's Funeral Establishment - مؤسسہ ی کفن و دفن اچ جی اُنی یل -
Hungary - مجارستان -
Berlitz School of Languages - مدرسہ ی زبان برلیتز -
Morocco - مراکش -
Bog of Allen - مرداب آلن -
Empire Palace Theatre - مرکز تئاتر امپائر پالاس -
M'Gillicuddy - مک گیلیکادی -
County Tipperary - منطقہ ی تیپیری -

منطقه‌ی دُون - County Down
منطقه‌ی دونگَل - County Donegal
منطقه‌ی کُرک - County Cork
منطقه‌ی کِری - County Kerry
منطقه‌ی گالوی جنوبی - County Galway South
منطقه‌ی لاندن‌دری - County Londonderry
منطقه‌ی لانگ‌فورد - County Longford
منطقه‌ی مایو - County Mayo
منطقه‌ی میث - County Meath
منطقه‌ی وست‌میث - County Westmeath
موناستربویس - Monasterboice
مونتِ اولیوتو - Monte Oliveto
مونت‌جوی - Mountjoy
مونت‌نوته - Montenotte
میث جنوبی - South Meath
میچلزتون - Mitchelstown
میخانه‌ی اسلتری - Slattery Bar
میخانه‌ی دنیل برگن - Daniel Bergin's Pubhichouse
میدان مری‌بن - Marion Square
می‌نوٹ - Maynooth
ناحیه‌ی پمبروک - Pembroke Township
نبراسکا - Nebraska
نیش کھیل - Cahill's Corner
نیش مک‌کانل - MacConnell's Corner
نوانخانه‌ی اتحادیه‌ی رتْدون - Rathdown Union Workhouse
نورثامبریا - Northumbria
نورسیا - Nursia
نیجریه‌ی غربی - Western Nigerian
نیکومدیا - Nicomedia

New Ross - نیو راس
Waterford - واترفورد
Westmeath - وست میث
Wexford - وکس فورد
Ventry - ونتری
Ormond Hotel - هتل ارموند
Jury's Hotel - هتل جوری
Dolphin Hotel - هتل دلفین
Clarence Commercial Hotel - هتل کومرشال کلارنس
Coffee Palace Hotel and Restaurant - هتل و رستوران کافی پالاس
Heligoland - هلیگولند
Heliopolis - هلیوپلیس
Huguenot - هیوگنات
Youkstetter - یوکستتر

Abrams, Meyer Howard. *The Mirror and the Lamp: Romantic Theory and the Critical Tradition*. Toronto: Oxford University Press, 1994.

Ackerman, Alan. *Seeing Things: From Shakespeare to Pixar*. Toronto: University of Toronto Press, 2011.

Adams, Robert M. *Surface and Symbol: The Consistency of James Joyce's Ulysses*. New York: Oxford University Press, 1962.

Alter, Robert. *Imagined Cities: Urban Experience and the Language of the Novel*. Toronto: York University Press, 2008.

Altuna-García de Salazar, Asier. *Ireland and Dysfunction: Critical Explorations in Literature and Film*. Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing, 2017.

Anderson, John P. *Finding Joy in Joyce: A Readers Guide to Ulysses*. Boca Raton, Florida: Universal Publishers, 2000.

Aravamudan, Srinivas. *Guru English: South Asian Religion in a Cosmopolitan Language*. New Jersey: Princeton University Press, 2006.

Attridge, Derek. *Peculiar Language*. New York: Routledge, 2004.

Attridge, Derek. *Post-Structuralist Joyce: Essays from the French*. Cambridge: Cambridge University Press, 1985.

Atura, Annie, and Lee Dionne. "Proteus". The Modernism Lab at Yale University, 2010.
<http://modernism.research.yale.edu/wiki/index.php/%22Proteus%22>

Aubert, Jacques, and Maria Jolas. *Joyce & Paris 1902... 1920-1940... 1975: Papers from the Fifth International James Joyce Symposium*. Paris, France: Presses Universitaires du Septentrion, 1975.

Auyang, Sunny Y. *Mind in Everyday Life and Cognitive Science*. Hong Kong: A Bradford Book, 2001.

Baldick, Chris. *The Modern Movement*. New York: Oxford University Press, 2006.

Balsamo, Gian. *Pruning the Genealogical Tree, Procreation and Lineage in Literature, Law and Religion*. UK, London: Associated University Presses, 1999.

Balsamo, Gian. *Joyce's Messianism: Dante, Negative Existence, and the Messianic Self*. Columbia, South Carolina: University of South Carolina Press, 2004.

Bates, Robin E. *Shakespeare and the Cultural Colonization of Ireland*. London: Routledge, 2007.

Bazargan, Susan. "The Headings in 'Aeolus': A Cinematographic View." *James Joyce Quarterly* 23, no. 3 (Spring, 1986): 345-350. University of Tulsa.

Beck, Herald. "Missionaries," James Joyce Online Notes. 2016. <http://www.jjon.org/joyce-s-environs/missionaries>

Beck, Herald. "Workaday," Retrieved from James Joyce Online Notes. 2016. <http://www.jjon.org/joyce-s-allusions/workaday>

Bell, Anne O., and Andrew McNeillie. (Ed.). *The Diary of Virginia Woolf, 1920-24, (Vol.2)*. London, England: Hogarth Press. 1978.

Bell, R. "Preparatory to Anything Else: Introduction to Joyce's Hades". *Journal of Modern Literature*, 24, no. 3 (Summer 2001): 363-499.

Bell, Robert H. *Jocoserious Joyce: The Fate of Folly in Ulysses*. Gainesville: University of Florida, 1995.

Benstock, Bernard. *Narrative Con/Texts in Ulysses*. London: Palgrave Macmillan, 1991.

Benstock, Bernard. *Narrative Con/Texts in Ulysses*. London: Palgrave Macmillan, 2014.

Berkeley, George. "An Essay Towards a New Theory of Vision." 1732. <http://www.gutenberg.org/files/4722/4722-h/4722-h.htm>

Berman, Jessica. *Modernist Commitments: Ethics, Politics, and Transnational Modernism*. New York: Columbia University Press, 2012.

Bevis, Matthew. *The Art of Eloquence: Byron, Dickens, Tennyson, Joyce*. New York: Oxford University Press, 2007.

Bielik-Robson, Agata. *Jewish Cryptotheologies of Late Modernity: Philosophical Marranos*. New York: Routledge, 2014.

Blake, Elizabeth. "Eating and Enjoying Nightwood and Ulysses". *James Joyce Quarterly*, 39, (October 2015): 153-170. University of Tulsa.

Blake, William. *The Marriage of Heaven and Hell*. CreateSpace Independent Publishing Platform, 2014.

Blamires, Harry. *The New Bloomsday Book, A Guide Through Ulysses*. London and New York: Routledge, 1996.

Bloom, Harold. *James Joyce's Ulysses*. New York: Chelsea House Publications, 2003.

Bloom, Harold. *James Joyce*. Pennsylvania: Chelsea House Pub; 2nd ed., 2009.

Bolt, Sydney. *A Preface to James Joyce: Second Edition*. New York: Routledge, 2014.

Bonheim, Helmut. *Joyce's Benefactions: Perspectives in Criticism*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1964

Booker, M. Keith. *Joyce, Bakhtin, and the Literary Tradition: Towards a Comparative Cultural Poetics*. Michigan: University of Michigan Press, 1995.

Bond, Steven. "The Occlusion of Rene Decartes in Ulysses and Finnegans Wake." *James Joyce Quarterly* 35, no. 4 (Summer 2012): 32-55. University of Tulsa.

Boone, Joseph Allen. "A New Approach to Bloom as "Womanly Man": The Mixed Middling's Progress in "Ulysses"." *James Joyce Quarterly* 20, no. 1 (Fall, 1982): 67-85. University of Tulsa.

Bormanis, John. "In the First of Her Motherhood': The Appropriation of the Maternal and the Representation of Mothering in 'Ulysses'." *James Joyce Quarterly* 29, no. 3 (Spring, 1992): 593-606. University of Tulsa.

Bowen, Zack R. *Musical Allusions in the Works of James Joyce: Early Poetry Through Ulysses*. New York: State University of New York Press, 1974.

Bowker, Gordon. *James Joyce, A Biography*. London: Weidenfeld & Nicolson, 2011.

Brivic, Sheldon. *The Veil of Signs: Joyce, Lacan, and Perception*. Chicago: University of Illinois Press, 1991.

Brooker, Peter, and Peter Widdowson. *A Practical Reader in Contemporary Literary Theory*. New York: Routledge, 1997.

Brown, Dennis, and John Theodore. *The Modernist Self in Twentieth-Century English Literature: A Study in Self-Fragmentation*. Palgrave Macmillan: London, 1989.

Bucknell, Brad. *Literary Modernism and Musical Aesthetics: Pater, Pound, Joyce and Stein*. New York: Cambridge University Press, 2001.

Budgen, Frank. *In James Joyce and the Making of Ulysses*. Oxford, UK: Oxford University Press, 1989.

Burns, Christy. L. *Gestural Politics: Stereotype and Parody in Joyce*. New York: State University of New York Press, 2000.

Castiñeira, Suárez, María Luz, García de Salazar, and Asier Altuna. *New Perspective on James Joyce*. Bilbao: Universidad de Deusto, 2009.

Castle, Gregory. *Modernism and the Celtic Revival*. Cambridge: Cambridge University Press, 2009.

Cecconi, Elizabeth. *"Who chose this face for me?" Joyce's Secondary Characters in Ulysses*. New York: Verlag Peter Lang, 2007.

Clement, Clara E. *A Handbook of Legendary and Mythological Arts by Clara Erskine Clement*. New York: Hurd and Houghton, 1874.

Cheyette, Bryan. *Construction of 'The Jew' in English Literature and Society, Racial Representation, 1875-1945*. New York: Cambridge University, 1995.

Cliff, Brian, and Nicholas Grene. *Synge and Edwardian Ireland*. New York: Oxford University Press, 2012.

Cohn, Dorrit. *Transparent Minds: Narrative Modes for Presenting Consciousness in Fiction*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1984.

Cohn, Ruby. *Modern Shakespeare Offshoots*. Princeton Legacy Library, 1976.

Colney, Tim. *Joyces Mistakes: Problems of Intention, Irony, and Interpretation (Heritage)*. Toronto: University of Toronto Press, 2011.

Cormack, Alistair. *Yeats and Joyce: Cyclical History and the Reprobate Tradition*. Hamshire, UK: Ashgate Publishing Ltd, 2008.

Coulouma, Flore. "Cycling in Circles: Flan O'Brien's Free-wheeling Stories in the Third Policeman," In *Sport, Literature, Society: Cultural Historical Studies*, edited by Alex Tadie, J. A. Mangan, and Supriya Chaudhuri. New York: Routledge, 2016.

Coyle, John. *James Joyce: Ulysses / A Portrait of the Artist as a Young Man*. New York: Columbia University Press, 1998.

Culleton, Claire A. "Taking the Biscuit Narrative Cheekiness in Dubliners." In *Rejoicing New Readings of Dubliners*, edited by Rosa Bolletieri Bosinelli and Harold F. Mosher Jr. 110-122. Kentucky: The University Press of Kentucky, 1998.

Culleton, Claire A. "The Thin End of the Wedge." In *Rethinking Joyce's Dubliners*, edited by Claire A. Culleton and Ellen Scheible. UK, London: Palgrave Macmillan, 2017.

Danius, Sara. *The Senses of Modernism, Technology, Perception and Aesthetics*. New York: Cornell University Press, 2002.

Dent, Robert W. *Colloquial Language in Ulysses: A Reference Tool*. Newark: University of Delaware Press, 1994.

Donoghue, Denis. *Reading America: Essays on American Literature*. New York City: Knopf, 1987.

Duffy, Enda. "High-Energy Modernism," In *Moving Modernism, Motion, Technology and Modernism*, edited by David Bradshaw, Laura Marcus, and Rebecca Roach. UK, Oxford: Oxford University Press, 2017.

Dunleavy, Janet E., Melvin J. Friedman, and Michael P. Gillespie. *Joycean Occasions: Essays from the Milwaukee James Joyce Conference*. Newark, DE: University of Delaware Press, 1991.

Dupriez, Bernard Marie. *A Dictionary of Literary Devices: Gradus, A-Z*. University of Toronto Press, 1991.

Ellmann, Maud E. *The Nets of Modernism: Henry James, Virginia Woolf, James Joyce, and Sigmund Freud*. Cambridge: Cambridge University Press, 2010.

Ellmann, Maud E. "James Joyce," In *Joyce, T. S. Eliot, Auden, Beckett: Great Shakespeareans* (Vol 12). pp. 10-57, edited by Adrian Poole. New York: Continuum International Publishing Group, 2012.

Ellmann, Richard. *Ulysses on the Liffey*. Oxford, UK: Oxford University Press, 1976.

Ellmann, Richard. *James Joyce*. New York: Oxford University Press, 1983.

Ellmann, Richard. *Selected Letters of James Joyce*. New York: The Viking Press, 2003.

Epstein, Edmund L. *The Ordeal of Stephen Dedalus: The Conflict of the Generations in James Joyce's A Portrait of the Artist as a Young Man*. Carbondale: Southern Illinois University Press, 1971.

Evans, David H. *Understanding James, Understanding Modernism*. New York: Bloomsbury Academic, 2017.

Ferguson, George. *Signs and Symbols in Christian Art*. London: Oxford University Press, 1966.

Ferris, Kathleen. *James Joyce and the Burden of Disease*. Lexington, Kentucky: University Press of Kentucky, 2010.

Finnegan, Tim. "Page 61 (4.294-330) "look what... chamberpot."" *Ulysses Page-by-page*. 2014, May 30. <http://ulyssespages.blogspot.ca/2014/05/page-61-4294-330-look-what-chamberpot.html>

Finnegan, Tim. "Page 171 (8.1024-1056) "Prrwht!...properly."" *Ulysses Page-by-page Mirror*. 2014, September 21. <http://ulyssespagesca.blogspot.ca/2014/09/page-171-81024-1056-properly.html>

Fitch, Frances J. *The Loveliest Mummer of them All*. West Lafayette: Purdue University, 1989.

Fitzball, Edward. *Maritana*. Boston: Boston: O. Ditson, 1885.

Foley, Michael. *Embracing the Ordinary, Lessons From the Champions of Everyday Life*. UK, London: Simon & Schuster, 2012.

Foote, George W. *Flowers of Freethought*. London: Pioneer Press, 1893.

Ford, Jane M. *Patriarchy and Incest from Shakespeare to Joyce*. Gainesville, Florida: University Press of Florida, 1998.

Ford, Jane. "Why Is Milly in Mullingar," *James Joyce Quarterly* 14, no. 4 (Spring, 1986): 436-449. University of Tulsa.

Fraser, Jennifer M. "Intertextual Sirens." In *James Joyce* (pp. 161-190), edited by Harold Bloom. New York, NY: Infobase Publishing, 2009.

French, Marilyn. *The Book as World: James Joyce's Ulysses*. Boston: Da Capo Press, 1994.

Friedman, Alan W. *Party Pieces: Oral Storytelling and Social Performance in Joyce and Beckett* US, New York: Syracuse University Press, 2007.

Froula, Christine. *Modernism's Body: Sex, Culture, and Joyce*. New York: Columbia University Press, 1996.

Gabler, Hans W. (Ed.). *James Joyce's Ulysses*. New York: Random House, Inc. 1986.

Garrington, Abbie. *Haptic Modernism: Touch and the Tactile in Modernist Writing*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2015.

Garvin, John. *James Joyce's Disunited Kingdom and the Irish Dimension*. Toronto: Barnes & Noble, 1976.

Geiger, Jeffrey, and Karin Littau (Eds.). *Cinematicity in Media History*. Edinburgh, UK: Edinburgh University Press, 2015.

Gibson, Andrew. The Charles Peake Ulysses Seminar. 2013. <https://charlespeakeulyssesseminar.wordpress.com/tag/red-murray/>

Gibbons, Luke. *Joyce's Ghosts: Ireland, Modernism, and Memory*. Chicago: University of Chicago Press, 2015.

Gifford, Don. *Ulysses Annotated: Notes for James Joyce's Ulysses*. New York: University of California Press, 1989.

Gifford, Don, and Robert Gifford. *Ulysses Annotated: Notes for James Joyce's Ulysses*. New York: University of California Press, 1974.

Gilbert, Stuart. *James Joyce's Ulysses: A Study*. London, England: Penguin Books, 1963.

Gilyard, Keith. *John Oliver Killens: A Life of Black Literary Activism*. Georgia, US: University of Georgia Press, 2011.

Goldberg, Samuel L. *The Classical Temper: A Study of James Joyce's Ulysses*. London, UK: Chatto & Windus, 1961.

Goldman, Jonathan. *Modernism Is the Literature of Celebrity*. University of Texas Press; Reprint edition (May 15, 2012), 2012.

Gordon, John. *Joyce and Reality: The Empirical Strikes Back*. New York: Syracuse University Press, 2004.

Gose, Elliot B. Jr. *The Transformation Process in Joyce's Ulysses*. Toronto: University of Toronto Press, 1980.

Gose, Elliot B. Jr. "Joyce's Goddess of Generation." In *James Joyce: The Centennial Symposium*, edited by Morris Beja and Phillip Herring. Illinois, US: University of Illinois Press, 1986.

Gose, Eliot B. Jr., and Phillip Herring. *James Joyce: The Centennial Symposium*. Illinois, US: University of Illinois Press, 1990.

Groden, Michael. *Ulysses in Progress*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1977.

Groden, Michael. *Ulysses in Progress*. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 2014.

Gunn, Ian, and Clive Hart. *James Joyces Dublin: A Topographical Guide to the Dublin of Ulysses*. London: Thames and Hudson, 2004.

Halloran, Thomas F. *James Joyce: Developing Irish Identity: A Study of the Development of Postcolonial Irish Identity in the Novels of James Joyce*. Melchiorstraße: ibidem-Verlag, 2009.

Hardy, Thomas. "The Dynasts: An Epic-Drama of the War with Napoleon". 2009. <http://www.gutenberg.org/files/4043/4043-h/4043-h.htm>.

Hart, Clive, and David Hayman. *James Joyce's Ulysses: Critical Essay*. Berkeley: University of California Press, 1977

Heller, Vivian. *Joyce, Decadence, and Emancipation*. US, Chicago: University of Illinois Press, 1995.

Higgins, M. Bloomsday for Cab Drivers. *Notes and Queries*, 1989.

Hodgart, Matthew John. Caldwell. *James Joyce: A Student's Guide*. Routledge Kegan & Paul, Sep. 7 1978.

Hogan, Patrick C. *Ulysses and the Poetics of Cognition*. New York: Routledge, 2014.

Homer. *The Odyssey*. Charleston, SC: Nabu Press, 2012.

Houston, John P. *Joyce and Prose: An Exploration of the Language of Ulysses*. Lewisburg, US: Bucknell University Press, 1998.

Hunt, J. "The Joyce Project". James Joyce's Ulysses Online. (2009). <http://www.joyceproject.com/index.php?chapter=lestry¬es=0>

Hunt, John. The Joyce Project. Missoula, Montana, USA, 2009.

Hutton, Clare. "The Irish Revival." In *James Joyce in Context*, edited by John McCourt. New York: Cambridge University Press, 2009.

Jacquet, Claude, "In the beginning is the void: James Joyce and Genetic Criticism." *Finnegans Wake: Fifty Years*, edited by Geert Lernout. Amsterdam: Brill Rodopi, 1990.

Jaurrette, Colleen. *The Sensual Philosophy: Joyce and the Aesthetics of Mysticism*. Wisconsin: University of Wisconsin Press, 1977.

Jones, Ellen C. "Writing the Mystery of Himself": *Paternity* in Ulysses. (Ed.). Bernard Benstock. *James Joyce, The Augmented Ninth*. New York, Syracuse University Press, 1988.

Jonsson, AnnKatrin. *Relations: Ethics and the Modernist Subject in James Joyce's Ulysses*. New York, NY: Peter Lang, 2006.

Joyce, James. *A Portrait of the Artist as a Young Man*. New York, NY: Penguin Books, 1964.

Joyce, James. *Stephen Hero*. New York, NY: New Directions, 1964.

Joyce, James. *Dubliners*. Smyrna, US: Prestwick House, Inc. 2006.

- Joyce, James. *Finnegans Wake*. Ware: Wordsworth Editions Ltd. 2012
- Joyce, James. *James Joyce Ulysses Annotated Student Edition* (First Ed. 1992). London: Penguin, 2011.
- Joyce, James. *Ulysses Annotated Student's Edition* (First Ed. 1992). London: Penguin, 2011.
- Joyce, Patrick. Weston. *English as We Speak It in Ireland*. London: HardPress Publishing, 2012.
- Joyce, Stanislaus. *My Brother's Keeper*. Eds: Richard Ellmann & T. S. Eliot. US, Boston: Da Capo Press; Illustrated edition (May 15, 2003)
- Kapadia, Parmita. *Native Shakespeares: Indigenous Appropriations on a Global Stage*. New York: Routledge, 2008.
- Kee, Robert. *The Green Flag: A History of Irish Nationalism*. London, UK: Penguin Books, 2001.
- Kenner, Hugh. *Ulysses: Revised Edition*. London: Johns Hopkins University, 1987.
- Kern, Stephen. *The Culture of Love: Victorians to Modern*. Cambridge: Harvard University Press, 1994.
- Kershner, R. Brandon. *Cultural Studies of James Joyce*. New York: Rodopi, 2003.
- Kiberd, Declan. *Ulysses and Us: The Art of Everyday Living*. London: Faber & Faber, 2010.
- Kiberd, Declan. *Ulysses Annotated Student Edition*. London, England: Penguin Books LYD, 2011.
- Devlin, Kimberley, J. *Wandering and Return in "Finnegans Wake": An Integrative Approach to Joyce's Fictions*. New Jersey: Princeton University Press, 2016.

Kuch, Peter. *Irish Divorce / Joyce's Ulysses*. New York: Palgrave Macmillan, 2017.

Laguëns, Maria L. V. *Dickens in Ulysses*. Universidad de Sevilla, 1995.

Lamos, Colleen. *Deviant Modernism: Sexual and Textual Errancy in T.S. Eliot, James Joyce, and Marcel Proust*. Cambridge, England: Cambridge University Press, 1998.

Mahaffi, Vicki. "Ulysses and the End of Gender." In *Masculinities in Joyce: Postcolonial Constructions*, Edited by Christine Van Boheeman-Saaf and Colleen Lamos. Atlanta: Rodopi Bv Editions, 2001.

Lang, Frederick K. *Ulysses and the Irish God*. Lewisburg, Pennsylvania: Bucknell University Press, 1993.

Latham, Sean. *Am I a Snob? Modernism and the Novel*. New York: Cornell University Press, 2003.

Latham, Sean. *The Art of Scandal: Modernism, Libel Law, and the Roman a Clef*. US, New York: Oxford University Press, 2009.

Lawrence, Karen. *The Odyssey of Style in Ulysses*. New Jersey: Princeton University Press, 1989.

Leitch, Vincent B. "Myth in 'Ulysses': The Whirlwind and Hosea-Bloom." *James Joyce Quarterly* 10, no. 2 (Spring, 1986): 267-269. University of Tulsa.

Lernout, Greet. *Help My Unbelief, James Joyce and Religion*. New York: Continuum International Publishing House, 2010.

Levy, Eric P. *Detaining Time: Temporal Resistance in Literature from Shakespeare to McEwan*. London, UK: Bloomsbury Academic, 2016.

Loss, Archie K. "Joyce's Use of Collage in 'Aeolus'." *Journal of Modern Literature* 9, no. 2 (pp. May, 1982): 175-182. Indiana University Press.

MacMichael, James. *Ulysses and Justice*. Princeton: Princeton University Press, 1991.

Mahon, P. *Joyce: A Guide for the Perplexed*. London, UK: Bloomsbury Academic, 2009.

Manganiello, Dominic. *Joyce's Politics*. London: Routledge & Kegan Paul Books, 1980.

Manning, Samuel. *Those Holy Fields: Palestine*. London: Religious Tract Society, 1890.

Marr, Wilhelm. *The Victory of Judaism over Germandom*. Bern: Rudolph Costenoble, 1879.

Martin, Ann. *Red Riding Hood and the Wolf in Bed: Modernism's Fairy Tales*. Toronto: University of Toronto Press, 2007.

Mason, Ellsworth, and Richard Ellmann (Eds.). *The Critical Writings of James Joyce*. New York: Cornell University Press, 1989.

McBride, Margaret. *Ulysses and the Metamorphosis of Stephen Dedalus*. Pennsylvania: Bucknell University Press, 2001.

McCarthy, Patrick A. "Ulysses and the Printed Pages." In *Joyce's Ulysses: The Larger Perspective*, edited by Robert D. Norman and Weldon Thornton. Newark: University of Delaware Press, 1987.

McCarthy, Patrick A., and Paul Tiessen. *Joyce/Lowry: Critical Perspectives*. Lexington, US: University Press of Kentucky, 1997.

McCourt, John. *The Years of Bloom: James Joyce in Trieste, 1904-1920*. US, Madison: University of Wisconsin Press, 2000.

McGill, Arthur C. *Death and Life: An American Theology*. Oregon: Wipf & Stock Publisher, 2003.

McLaren, Stephen. "History and Viconian *Termini* in Aeolus." In *Remaking Literary History*, edited by Helen Growth and Paul Sheehan. UK, Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing, 2010.

McNelly, Willis E. "Liturgical Deviations in Ulysses". Future Prometheus. 1965. <http://futureprometheus.com/willis32.html>

McNeillie, Andrew (Ed.). *The Essays of Virginia Woolf 1925-1928*, (Vol. 4). London, England: Hogarth Press, 1986.

Milesi, Laurent. *James Joyce and the Difference of Language*. Cambridge: Cambridge University Press, 2003.

Moffat, Alfred E. *The Minstrelsy of Ireland: 206 Irish Songs*. London: Augener, 1897.

Monk, Leland. *Standard Deviations: Chance and the Modern Novel*. Stanford: Stanford University Press, 1994.

Mood, John. *Joyce's Ulysses For Everyone: Or How to Skip Reading it the First Time*. Bloomington, USA: AuthorHouse, 2004.

Morrison, S. The Charles Peake Ulysses Seminar. 2014. <https://charlespeakeulyssesseminar.wordpress.com/2014/01/15/seminar-10-january-2014-aeolus-38-58/>

Murphy, Sean. P. *James Joyce and Victims: Reading the Logic of Exclusion*. New Jersey: Fairleigh Dickinson University Press, 2003.

Norris, Margot. "The Stakes of Stephen's Gambit in 'Scylla and Charybdis'." *Joyce Studies Annual* (2009): Vol. 2009, pp. 1-33. Fordham University

Norris, Margot. *Virgin and Veteran Readings of Ulysses*. New York: Palgrave Macmillan US, 2011.

O'Brien, Darcy. *The Conscience of James Joyce*. New Jersey: Princeton University Press, 2016.

O'Donnell, Patrick. (1992). *Echo Chambers: Figuring Voice in Narrative*. Iowa City: University of Iowa Press.

Onose, So. "A Great Future Behind Him." In *A Long the Krommerum*, edited by Onons Kusters, Tim Conley, and Peter de Voogd. Leiden: Brill, 2016.

O'Shea, Michael J. *James Joyce and Heraldry*. New York: State University of New York Press, 1986.

Osteen, M. *The Economy of Ulysses: Making Both Ends Meet (Irish Studies)*. Syracuse, New York: Syracuse University Press, 1995.

Parrinder, Patrick, *James Joyce*. US, New York: Cambridge University Press, 1984.

Paul, Catherine. E. *Writing Modern Ireland*. South Carolina: Clemson University Press, 1995.

Peake, Charles. *James Joyce, The Citizen and the Artist*. Stanford: Stanford University Press, 1977.

Pearl, Cyril. *Dublin in Bloomtime: The City James Joyce Knew*. AU, Sidney: Angus & Robertson, 1969.

Pearl, Cyril. *In Dublin in Bloomtime: The City James Joyce Knew*. New York: Viking Press, 1969.

Phelan, Francis. "A Source of the Headline of Aeolus?" *James Joyce Quarterly* 9, no. 1 (Fall, 1977): 146-51.

Pierce, David. *Reading Joyce*. New York: Routledge, 2007.

Pogorzelski, Randall J., *Virgil and Joyce: Nationalism and Imperialism in the Aeneid and Ulysses*. US, Madison: University of Wisconsin Press, 2016.

Rabete, Jean M. "Paternity, Thy Name Is Joy." In *James Joyce, The Augmented Ninth*, edited by Bernard Benstock. New York: Syracuse University Press, 1988.

Radak, Tamara. "Interrupted: Heady Headlines and Joycean Negotiations of Closure." In *Publishing in Joyce's Ulysses: Newspapers, Advertising and Printing*, edited by William Brockman, Tekla Mecsnober, and Sabrina Alonso. Amsterdam: Brill Rodopi, 2018.

Rainsford, Dominic. *Authorship, Ethics and the Reader: Blake, Dickens, Joyce*. UK, London: MacMillan Press LTD, 1997.

Rainey, Lawrence. *Modernism: An Anthology*. UK, Oxford: Blackwell Publishing Ltd. 2005.

Raleigh, John H. *The Chronicle of Leopold and Molly Bloom: "Ulysses" as Narrative*. Los Angeles: University of California Press, 1997.

Raleigh, John Henry. "On the Way Home to Ithaca." In *Irish Renaissance Annual II, Volume 2*, edited by Zack Bowen. CA, Toronto: Associated University Press, 1981.

Rickard, John S. *Joyce's Book of Memory: The Mnemotechnic of Ulysses*. Durham, North Carolina: Duke University Press, 1999.

Sabin, Margery. *The Dialect of Tribe: Speech and Community in Modern Fiction*. New York: Oxford University Press, 1999.

Sakr, Rita. "Some Column!" In *James Joyce and the Nineteenth-Century French Novel*, edited by Finn Forham and Rita Sakr. New York: Rodopi, 2011.

Schaffner, Anna Katharina, & Weller, Shane. *Modernist Eroticisms: European Literature After Sexology*. New York: Palgrave Macmillan, 2012.

Schanoes, Veronica L. *Fairy Tales, Myth, and Psychoanalytic Theory*. Burlington, US: Ashgate Publishing Ltd. 2014.

Schork, R. J. *Latin and Roman Culture in Joyce*. Gainesville, US: University Press of Florida, 1997.

Schork, R. J. *Joyce and Hagiography: Saints Above*. Gainesville, US: University Press of Florida, 2000.

Schwaber, Paul. *The Cast of Characters: A Reading of Ulysses*. New Haven: Yale University Press, 1999.

Schwarz, Daniel R. *Reading Joyce's Ulysses*. UK, London: Palgrave Macmillan, 1991.

Schwarze, Tracy T. *Joyce and the Victorians*. Gainesville, Florida: Orange Grove Texts Plus, 2009.

Scott, Bonnie K. *New Alliances in Joyce Studies: When It's Ape'd to Foul a Delfian*. Newark, Delaware, US: University of Delaware Press, 1998.

Seidman R. J. *Ulysses Annotated*. New York: University of California Press, 1989.

Senn, Fritz. "Joyce Internal Translation?": (eds.). Marco Canine & Sara Sullam. *Parallaxes: Virginia Woolf Meets James Joyce*. UK, Newcastle: Cambridge Scholars Publishing, 2014.

Sharkey, E. J. *Idling the Engine: Linguistic Skepticism in and Around Cortázar, Kafka, and Joyce*. Washington D. C.: The Catholic University of America Press, 2006.

Sherry, Vincent B. *Joyce: 'Ulysses'*. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

South Dublin County Libraries. Retrieved from South Dublin County Libraries: <http://hdl.handle.net/10599/11418>

Scotfield, Martin. *The Ghosts of Hamlet: The Play and Modern Writers*. Cambridge University Press, UK: Cambridge University Press, 2010.

Scott, Bonnie K. *New Alliances in Joyce Studies: When It's Ape'd to Foul a Delfian*. Newark, Delaware, US: University of Delaware Press, 1998.

Seidel, Michael. A. *Epic Geography: James Joyce's "Ulysses" (Princeton Legacy Library)*. New Jersey: Princeton University Press, 2014.

Seidman, Robert J., and Don Gifford. *Ulysses Annotated*. London: University of California Press, 1989.

Shakespeare, William. *Hamlet*. London: Amazon, 2001.

Sheehan, Sean. *Joyce's Ulysses: A Reader's Guide*. London, UK: Bloomsbury Academic, 2011.

Sherry, Vincent. *James Joyce: Ulysses (Landmarks of World Literature)*. Cambridge: Cambridge University Press, 1994.

Sicari, Stephen. *Joyce's Modernist Allegory: Ulysses and the History of the Novel*. Columbia: University of South Carolina, 2001.

Simpson, Erik. "Joyce's Humanist Marxism: the Reckoning" The Grinnell Ulysses Collective:
<https://eriksimpson.sites.grinnell.edu/Ulysses/Pivot/topic.php?shorttitle=Humanism%20and%20Marxism>

Slote, Sam. *Joyce's Nietzschean Ethics*. London, UK: Palgrave Macmillan, 2013.

Slote, Sam. *Ulysses*, 3rd ed. Newly Revision and Updated. Surrey, United Kingdom: Alma Books LTD, 2017.

Spoof, Robert. *James Joyce and the Language of History: Dadalus's Nightmare*. New York: Oxford University Press, 1997.

Spurr, David, and Cornelia Tschichold. *The Space of English*. Tübingen, Germany: Narr Dr. Gunter, 2005.

Strathman, Christopher A. *Romantic Poetry and the Fragmentary Imperative: Schlegel, Byron, Joyce, Blanchot*. Albany: State University of New York Press, 2006.

Sultan, Stanley. *Eliot, Joyce, and Company*. New York: Oxford University Press, 1987.

Terrinoni, Enrico. *Occult Joyce: The Hidden in Ulysses*. UK, Newcastle: Cambridge Scholars Publishing, 2007.

Tennyson, Alfred L. *In Memoriam*. London, UK: Macmillan, 1897.

Tindall, and York, W. *A Reader's Guide to James Joyce*. New York: Syracuse University Press, 1959.

Thornton, Weldon. *Allusions in Ulysses: An Annotated List*. Chapel Hill, North Carolina: University of North Carolina Press, 1973.

Thornton, Weldon. *Allusions in Ulysses: An Annotated List*. 2nd ed. Chapel Hill, North Carolina: University of North Carolina Press, 1968.

Thurston, Luke. *James Joyce and the Problem of Psychoanalysis*. Cambridge: Cambridge University Press, 2010.

Utell, Jenine. *James Joyce and the Revolt of Love: Marriage, Adultery, Desire*. New York: Palgrave MacMillan, 2010.

Van Boheemen-Saar, Christine. *Joyce, Modernity and its Mediation*. Amsterdam: Rodopi Bv Editions, 1989.

Valérie, Bénédicte. "The Elliptical Adultery of *Ulysses*: A Flaubertian Recipe for *Succès de Scanale*." (Eds.) Finn Fordham & Rita Sakr. *James Joyce and the Nineteenth-Century French Novel*. New York: Rodopi, 2011.

Vickers, Brian. "Rhetoric and the Modern Novel." In *Landmark Essays on Rhetoric and Literature*, edited by Craig Kallendorf. US, New York: Routledge, 2010.

Vickery, John B. *The Literary Impact of "The Golden Bough"*. Princeton: Princeton University Press, 1977.

Vienne-Guerrin, N. *Shakespeare's Insults: A Pragmatic Dictionary*. Bloomsbury Arden Shakespeare, 2016.

Waters, Clara E. C. *A Handbook of Legendary and Mythological Art*. Boston: Houghton-Mifflin, 1881.

Webster, John. *The Devil's Law Case*. London: A & C Black Publishers Ltd, 1975.

Weinstein, Arnold. *Recovering Your Story: Proust, Joyce, Woolf, Faulkner, Morrison*. New York: Random House, 2007.

Weir, Davir. *Ulysses Explained: How Homer, Dante, and Shakespeare Inform Joyce's Modernist Vision*. New York: Palgrave Macmillan, 2015.

Weston, Robert P. "What a Mouth." Music Hall. 1906. <http://monologues.co.uk/musichall/Songs-W/What-A-Mouth.htm>

Williams, Trevor L. *Reading Joyce Politically*. Gainesville, USA: University Press of Florida, 1997.

Wimsatt, William K. *Literary Criticism – Idea and Act: The English Institute, 1939-1972: Selected Essays*. Oakland, California: University of California Press, 1974.

Witen, Michelle. *James Joyce and Absolut Music*. New York: Bloomsbury Publishing Plc, 2019

Woods, Michelle. *Kafka Translated: How Translators have Shaped our Reading of Kafka*. New York: Bloomsbury Publishing, 2014.

Wolfreys, Julian. *The Rhetoric of Affirmative Resistance: Dissonant Identities from Carroll to Derrida*. London, UK: Palgrave Macmillan, 1967.

Wollaeger, Mark A. *Joyce and the Subject of History*. Michigan: University of Michigan Press, 1998.

Wright, David G. *Ironies of Ulysses*. New York: Rowman & Littlefield Publishers, 1992.

Yeats, William B. *The Collected Works of W.B. Yeats Volume XIII*. New York: Scribner, 2013.

Yoon, Hye-Joon. *Metropolise and Experience: Defoe, Dickens and Joyce*. UK, Newcastle: Cambridge Scholars Publishing, 2012.

Zinng, Gisela. "Hiberno-English in Joyce's *Ulysses*." In *The Space of English*, edited by David Spurr and Cornelia Tschichold. Tübingen, Germany: Narr Dr. Gunter, 2005.

e-book

Acknowledgements

Apart from my enormous appreciation for those who made this translation possible, which are mentioned in the preface of the first volume, and those whom I cannot name to ensure their safety, I am indebted to the passionate members of the Joyce community. My eternal gratitude to Dr Fritz Senn, Dr Ruth Frehner, Dr Ursula Zeller, Dr Sam Slote for their kindness, generosity, and guidance on Joycean intricacies. My thanks for the support from the staff at the Translation House Looren, Zürich James Joyce Foundation and the Friends of the Zürich James Joyce Foundation during my residency as a scholar. Lastly, I am honoured that Literature Ireland believed in this work and supported it as part of their translation programme.

Akram Pedramnia
Toronto, February 2022

Ulysses, volume III

James Joyce

Chapters 10,11,12

Copyright © Akram Pedramnia 2022

Copyright © Nogaam publishing 2022

The moral rights of the translator has been asserted.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or used in any manner without written permission of the copyright owner except for the use of quotations in a book review. No derivatives or adaptations of the work are permitted.

For more information, address: contact@nogaam.com

First published in the UK, 2022 by *Nogaam*

ISBN 978-1-909641-44-0

www.nogaam.com

Ulysses

James Joyce

Persian Translation by
Akram Pedramnia

Volume III

This book was published with the support of Literature Ireland



Published in London, 2022

Nogaam Publishing

www.nogaam.com